

فراز و فرود شيخ خزعل

فراز و فرود شيخ خزعل

عبدالنبى قيم



كتاب أمه

سرشناسه	: قیم، عبدالنبی
عنوان و نام پدیدآور	: فراز و فرود شیخ خزعل / عبدالنبی قیم
مشخصات نشر	: تهران: کتاب آمه، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۳۹۳ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۵۷-۷۶-۷
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتابنامه.
یادداشت	: نمایه
موضوع	: خزعل، ۱۲۴۳-۱۳۱۵.
موضوع	: اعراب - ایران - خوزستان
موضوع	: خوزستان -- تاریخ -- قرن ۱۴.
موضوع	: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰.
موضوع	: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰ - جنبش‌ها و قیام‌ها
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ف۹ ق ۱۴۹۷ DSR
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۲۲۰۴۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۸۱۲۹۲

فهرست مطالب

۹ مقدمه
۱۱ فصل یکم: کتاب‌های تألیف شده
۱۲ ۱- کتاب مصطفی عبدالقادر النجار
۱۳ ۲- کتاب تاریخ خوزستان (۱۸۷۸-۱۹۲۵)
۱۵ ۳- کتاب ویلیام تنو در استرنک
۱۷ ۴- کتاب انعام مهدی علی‌السلیمان
۱۸ ۵- کتاب تاریخ اهواز
۱۸ ۶- شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان
۱۹ ۷- تاریخ پانصدساله خوزستان
۱۹ ۸- دلیل الخلیج
۲۰ ۹- تاریخ الكويت السياسي
۲۳ فصل دوم: آلبوکاسب
۲۳ ظهور آلبوکاسب در عرصه قدرت
۲۴ دوره حوادث سرنوشت‌ساز
۲۶ تبارشناسی آلبوکاسب
۲۸ قتل شیخ مزعل
۳۲ شیخ خزعل بن جابر
۳۷ دستگاه دیوانی
۴۲ خوی و خصال شیخ خزعل
۵۱ زنان و فرزندان شیخ خزعل
۷۷ فصل سوم: شیخ خزعل بر اریکه قدرت
۷۷ تثبیت و تحکیم پایه‌های قدرت
۸۲ چیرگی بر مخالفین و متمردين
۸۷ نزاع سردار اکرم و شیخ خزعل



کتاب آمه

فراز و فرود شیخ خزعل

نویسنده: عبدالنبی قیم

طراح جلد: ابراهیم حقیقی

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ: منصور -- صحافی: روشنگر

بلوار کشاورز - تقاطع کارگر - پلاک ۲۰۸ - تلفن: ۶۶۹۳۹۲۴۵ - تلفن پخش: ۶۶۴۸۳۰۷۴

Email: amehpub@yahoo.com

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۵۷-۷۶-۷

کلیه حقوق محفوظ است

بها: ۲۴۰۰۰ تومان

۲۲۹	روابط با عراق
۲۳۲	به دنبال پادشاهی عراق
۲۴۵	فصل نهم: روی کار آوردن رضاخان
۲۴۵	اوضاع سیاسی ایران در آستانه‌ی کودتای سید ضیاء
۲۴۷	انگلیس، در اندیشه‌ای دیگر
۲۵۱	انتخاب کودتاچی و اجرای کودتا
۲۶۰	از سردار سپه‌ی تا رئیس‌الوزرای
۲۶۵	رضاخان، انگلیس، شیخ خزعل
۲۷۵	فصل دهم: تعرض رضاخان به شیخ خزعل
۲۷۵	رضاخان در تدارک انقیاد شیخ خزعل
۲۸۰	شیخ خزعل در اندیشه‌ی مقاومت
۲۸۲	واقعه‌ی شلیل
۲۸۶	تضمین‌های رضاخان به انگلیس
۲۸۹	لورین، هموارکننده‌ی راه رضاخان
۳۰۱	فصل یازدهم: شیخ خزعل، شوروی و دیگران
۳۰۱	اتحاد جماهیر شوروی و شیخ خزعل
۳۰۸	شیخ خزعل و احمد کسروی
۳۱۱	شیخ خزعل و آل کثیر
۳۱۹	فصل دوازدهم: اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایالت
۳۱۹	اوضاع اقتصادی ایالت
۳۲۹	ساختار اجتماعی
۳۳۲	مناسبات اقتصادی مردم
۳۳۶	نظام مالیاتی
۳۴۱	تاریخچه بنای شهر عبادان
۳۵۵	فصل سیزدهم: رویارویی رضاخان با شیخ خزعل
۳۵۵	اقدامات هماهنگ و تحرکات حساب شده
۳۶۴	انگلیس و پروژه‌ای به نام «رضاشاه»
۳۷۴	تهدید به استعفا
۳۷۷	تعرض رضاخان
۳۸۲	صف‌آرایی رضاخان و شیخ خزعل

۹۷	فصل چهارم: تحکیم دوستی و افزایش فشار
۹۷	رابطه شیخ خزعل با انگلیسی‌ها
۱۰۰	فشار بر بریتانیا به منظور اخذ تضمین
۱۰۵	مناقشه‌ی گمرک
۱۱۴	همخوانی منافع شیخ خزعل و انگلیسی‌ها
۱۲۷	فصل پنجم: سال‌های آغازین قرن بیستم - افزایش قدرت و نفوذ شیخ خزعل
۱۲۷	عصیان بنی‌طُرف و شورش نصّار
۱۳۰	مخالفت شیخ خزعل با طرح آبیاری حوزه‌ی کارون
۱۳۳	شیخ خزعل و انقلاب مشروطه
۱۳۷	شیخ خزعل و بختیاری‌ها
۱۴۴	تعویض سردار اسعد بختیاری
۱۵۷	فصل ششم: از انقلاب مشروطه تا جنگ جهانی اول
۱۵۷	قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس
۱۵۹	اکتشاف نفت
۱۶۰	اجاره زمین پالایشگاه از شیخ خزعل
۱۶۳	رویدادهای این دوره
۱۶۷	به دنبال تضمین‌های بیشتر
۱۷۵	فصل هفتم: از جنگ جهانی اول تا روی کار آوردن رضاخان
۱۷۵	خزعل و جنگ جهانی اول
۱۷۶	مرگ یا زندگی
۱۷۹	رویاری انگلیس و عثمانی
۱۸۴	همدستی قبایل با عثمانی‌ها
۱۹۳	تضمین‌های انگلیس به شیخ خزعل
۱۹۷	افزایش حضور انگلیس
۱۹۹	مطالبات شیخ خزعل در جریان جنگ جهانی اول
۲۱۱	فصل هشتم: روابط خارجی
۲۱۱	روابط با عثمانی‌ها
۲۱۴	روابط با روس‌ها
۲۱۷	روابط با کویت
۲۲۷	روابط با عبدالعزیز بن سعود

۳۸۸	رضاخان به حرکت خود ادامه می‌دهد و شیخ مقاومت می‌کند
۳۹۳	اوضاع شوشتر و محاصره قشون دولتی
۳۹۶	آخرین مقاومت‌های شیخ
۴۱۹	فصل چهاردهم: سرایشی سقوط
۴۱۹	طراحی و اجرای پروژه تسلیم
۴۳۴	ورود به اهواز
۴۴۱	فرصت‌ها و تهدیدها
۴۴۶	پایان کار شیخ
۴۵۱	قتل شیخ خزعل
۴۷۵	منابع و مآخذ
۴۷۵	کتب چاپی
۴۸۵	مقالات و مجلات
۴۸۶	منابع انگلیسی
۴۸۷	نمایه

مقدمه

پس از انتشار کتاب *پانصد سال تاریخ خوزستان*، علاقه‌مندان و دوستداران تاریخ به عناوین مختلف و در مناسبت‌های متفاوت خواستار تدوین و نگارش دوره‌ی بعدی تاریخ خوزستان بودند. از آنجا که دوره‌ی بین سال‌های ۱۸۹۷-۱۹۲۵ به دلیل معاصر بودن و همچنین به دلیل وقوع رویدادها و اتفاقات سرنوشت‌ساز، بحث‌انگیزترین و حساس‌ترین دوره‌ی تاریخ این خطه است، لذا علاقه‌مندی و تمایل خوانندگان برای آشنایی بیشتر و فهم صحیح حوادث آن دوره و تبیین رویدادها و زوایای پیچیده و نهان آن دوچندان است. از طرف دیگر، هرچند که کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشگاهی چندی در این خصوص به زبان‌های عربی، فارسی و انگلیسی منتشر شده است، و برخی از این تألیفات از درجه‌ی علمی بالایی برخوردارند، با وجود این به دلیل جامع نبودن بسیاری از این کتاب‌ها، افراط و تفریط‌های صورت گرفته، و حب و بغض‌های برخی مؤلفان، کماکان زمینه‌ی پژوهشی همه‌جانبه و به دور از هرگونه پیشداوری و غرض‌ورزی جهت شناخت بهتر حوادث آن دوره وجود دارد؛ خاصه آنکه انتشار اسناد وزارت امور خارجه‌ی انگلیس سبب شد تا در اظهارنظرها و تحلیل‌ها دقت و تأمل بیشتری شود و در بررسی حوادث و تجزیه و تحلیل رویدادها به استناد سند و مدرک سخن گفته شود و از کلی‌گویی و حدسیات و عامی‌نگری برحذر باشیم!

از این رو تدوین و تألیف تاریخ دوره‌ی ۱۸۹۷ - ۱۹۲۵ در پاسخ به درخواست‌های مذکور و همچنین به عنوان مکمل کتاب *پانصد سال تاریخ خوزستان* در دستور کار قرار گرفت. در این کتاب سعی شده تا به جای اظهارنظر شخصی، سیر حوادث و وقایع مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و تا آنجا که ممکن است از گرایش‌ها و تمایلات سیاسی حذر شود. همچنین سعی

شده است تا از بیان موضوعی رویدادها احتراز شود و تا آنجایی که ممکن است حوادث و وقایع در بستر تسلسل زمانی و بر مبنای تاریخ وقوع ذکر شوند.

یادداشت‌ها

۱. فصل اول کتاب به بررسی کتب و تألیفات مزبور اختصاص یافته است.
 ۲. در دوره‌ی رضاخان و پس از آن در دوره‌ی پسرش دستگاه حاکمه و تشکیلات امنیتی آنها چنان وضعیتی را پیش آورده بودند که ذکر نام «شیخ خزعل» جرم محسوب می‌شد. از این رو خودسانسوری در میان مردم حاکم شد و احدی جرئت نمی‌کرد در باره‌ی شیخ و تاریخ او سخن گوید. به همین منوال در آن برهه هیچ‌گونه پژوهشی در این خصوص انجام نشد و حقایق و واقعیت‌های آن دوره نه تنها برای مردم عادی بلکه حتی برای علم و اهل مطالعه پوشیده ماند.

فصل یکم

کتاب‌های تألیف شده

همان‌طور که پیش از این ذکر شد دوره‌ی بین سال‌های ۱۸۹۷ - ۱۹۲۵ بحث‌انگیزترین و حساس‌ترین دوره‌ی تاریخ این خطه است. علاوه بر نزدیکی و معاصر بودن این دوره، وقوع حوادث مهم و سرنوشت‌ساز در عرصه‌ی جهانی و منطقه‌ای نیز اهمیت دوره‌ی مزبور را بیش از پیش کرده است؛ حوادث و رویدادهایی که برخی از آنها نقطه عطف تاریخ هستند و مسیر حرکت تاریخ بشری را تحت تأثیر قرار داده‌اند.

رخدادهای مزبور را می‌توان به‌طور خلاصه این چنین طبقه‌بندی کرد:

۱- وقوع انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶ (۱۲۸۵ ه.ش)

۲- کشف اولین چاه نفتی خاورمیانه در سال ۱۹۰۸

۳- شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴

۴- اضمحلال و فروپاشی امپراطور عثمانی

۵- روی کار آمدن بلشویک‌ها و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۱۷

۶- سقوط خاندان قاجار و برآمدن رضاخان میرپنج

با توجه به وجود حوادث مهم و سرنوشت‌ساز در مقطع فوق، کتاب‌ها و نوشته‌های دوره مزبور بسیار بیش از دوره‌های ماقبل آن است. شاید برخی علت وفور منابع این دوره را گسترش علم و به موازات آن گسترش کتابت و تحریر حوادث و وقایع یومیه بدانند. شاید هم برخی دیگر علت این امر را

حضور فرنگیان و به ویژه انگلیسی‌ها و به جا ماندن سفرنامه‌ها و خاطرات از آنها قلمداد کنند. اما علی‌رغم تأثیر دو عامل فوق در افزایش و وفور منابع و مآخذ پژوهش‌های مربوط به این دوره، قدر مسلم علت عنایت و توجه پژوهشگران و تاریخ‌نویسان و همچنین علاقه و میل خوانندگان به حوادث دوره‌ی مزبور همانا حدوث رخدادهای سرنوشت‌ساز فوق در آن مقطع و معاصر بودن آنها است. حوادث و رویدادهایی که دوره مزبور را از دوره‌های ماقبل و ما بعد آن متمایز و برجسته کرده، آن دوره را تا سرحد یک دوره سرنوشت‌ساز ارتقا بخشیده است.

۱- کتاب مصطفی عبدالقادر النجار

از جمله پژوهش‌های ارزشمند در خصوص تاریخ خوزستان کتاب دکتر مصطفی عبدالقادر النجار^۱ است. کتاب مزبور، عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده در دانشگاه عین‌الشمس قاهره بوده که بعدها به صورت کتاب درآمد و به زیور طبع آراسته شد. این کتاب از جمله منابع معتبر پژوهش دکتر مصطفی انصاری در تألیف کتاب *تاریخ خوزستان* است، خانم انعام مهدی علی‌السلیمان نیز در پژوهش خود استفاده شایانی از این کتاب کرده است.

روحیه‌ی علمی النجار، دقت و باریک‌بینی ایشان در تمامی مراحل پژوهش، دسترسی او به منابع و مآخذ معتبر عربی و انگلیسی از قبیل کتب، پایان‌نامه‌ها، مجلات، روزنامه‌ها و نسخ خطی سبب شده تا پژوهش وی از اعتبار و درجه‌ی علمی بالایی برخوردار باشد. از این رو به جرأت می‌توان گفت هر آن که درصدد بررسی و تحقیق تاریخ دوره بین سال‌های ۱۸۹۷-۱۹۲۵ میلادی است، لاجرم می‌باید کتاب مصطفی عبدالقادر النجار را مطالعه کند و از نتیجه‌ی پژوهش‌های او بهره‌گیرد. بنا به نوشته‌ی یکی از پژوهشگران، این کتاب از جهت اسلوب تحقیق و شیوه‌ی نگارش و استناد به منابع معتبر علمی بر کتاب‌های دیگر عربی درباره‌ی خوزستان برتری دارد.^۲ مطالعه و بررسی کتب منتشر شده بیانگر این حقیقت است که کتاب مزبور نه تنها نسبت

به کتاب‌های عربی، بلکه نسبت به کلیه‌ی کتاب‌های نوشته شده به زبان‌های عربی، فارسی و انگلیسی از درجه و اعتبار علمی بالایی برخوردار است. شایان ذکر است اخیراً کتاب مزبور با اضافات و اصلاحات در ۴۹۶ صفحه و مشتمل بر هشت فصل و دربرگیرنده‌ی چهل پیوست توسط ناشر دیگری با نامی دگر در بیروت چاپ و منتشر شده است.^۳

نکته‌ی قابل ذکر در خصوص کتاب مزبور غفلت مؤلف در استفاده‌ی لازم از منابع و کتب فارسی است. از میان خیل عظیم منابع و مآخذ فارسی، آقای النجار فقط از ترجمه‌ی عربی کتاب *تاریخ پانصد ساله خوزستان* تألیف احمد کسروی سود برده، که آقای علی البصری بخش‌هایی از آن را از فارسی به عربی برگردانده است. شاید این نقیصه به دلیل ناآشنایی مؤلف به زبان فارسی قابل تبیین باشد، لیکن امر سبب شده تا مؤلف محترم قادر به تبیین صحیح و اصولی حوادث و رویدادهای مرتبط با روی کار آمدن رضاشاه نباشد و تحلیل صحیحی از آن ارائه ندهد. همچنین بسیاری از رویدادها و برخوردهای داخلی بین شیخ خزعل و حکومت قاجار، و شیخ خزعل با ایلات و عشایر همجوار در کتاب مصطفی عبدالقادر النجار نیامده است. آنچه ایشان درباره‌ی جنگ جهانی اول و حوادث مرتبط به آن به ویژه همدستی عشایر عرب با حکومت عثمانی گفته، ناچیز است و تصویر گویا و روشنی از آن رویدادها ارائه نمی‌دهد.

۲- کتاب تاریخ خوزستان (۱۸۷۸-۱۹۲۵)

کتاب *تاریخ خوزستان ۱۸۷۸-۱۹۲۵* (دوره خاندان کعب و شیخ خزعل)، تألیف دکتر مصطفی انصاری، از جمله کتاب‌های ارزشمند و قابل اعتنا در خصوص تاریخ خوزستان است.^۴ کتاب مزبور از اواخر دوره حاج جابرخان تا پایان دوره شیخ خزعل را به عنوان محدوده‌ی پژوهش خود انتخاب کرده است. به نظر می‌رسد کتاب مزبور پایان‌نامه دکتری مصطفی انصاری بوده که بعدها به صورت کتاب درآمد و آقای محمد جواهرکلام آن را از انگلیسی به فارسی

برگردانده است. علی‌رغم تلاش مترجم محترم جهت دسترسی به مؤلف کتاب، تلاش‌هایش بی‌فروغ بوده و به ثمر نرسیده است.

کتاب *تاریخ خوزستان* از چند منظر قابل اعتنا و درخور اهتمام است. اول این که مؤلف کتاب، علاوه بر کتاب‌ها و مقالات منتشره، مدارک و اسناد وزارت امور خارجه ایران، آرشیوهای اداره اسناد عمومی وزارت امور خارجه انگلیس و همچنین آرشیو اداره جنگ آن وزارتخانه و همچنین سایر اسناد معتبر را مبنای پژوهش خویش قرار داده و از آنها استفاده شایانی کرده است. دوم این که نویسنده سعی کرده حوادث و وقایع را آن‌طور که بوده روایت کند و هیچ‌گاه حوادث را به میل و سلیقه خود تفسیر و تحلیل نکرده است. سوم این که کتاب علاوه بر ارائه اطلاعات و آگاهی‌های بسیار ارزشمند درباره‌ی دوره‌ی بنی‌کعب و شیخ خزعل، تصویر روشنی از روابط فی مابین قدرت‌های بین‌المللی به خواننده ارائه می‌دهد. ویژگی چهارم این اثر پرداختن به مسائل اقتصادی خوزستان و تشریح سازمان مالی آن است.

اشکال وارده به پژوهش ارزشمند دکتر مصطفی انصاری، استفاده نکردن از کتب و منابع عربی و همچنین استفاده ناچیز ایشان از کتب و منابع فارسی است. به همین دلیل کتاب مزبور روابط شیخ خزعل با حکام و شیوخ منطقه را به محاق فراموشی سپرده یا اینکه بسیاری از حوادث مهم داخلی را در برنمی‌گیرد. نقص دیگر کتاب، عدم تبیین صحیح رابطه‌ی رضاخان با انگلیسی‌ها است. همچنین ایراد بعدی به عنوان کتاب است، معلوم نیست عنوان مزبور را آقای مصطفی انصاری برگزیده یا مترجم بر کتاب گذاشته است. کتاب مزبور دوره‌ی خاندان کعب را در بر نمی‌گیرد، چون دوره‌ی خاندان کعب که با نام کعب آل ناصر در قبان و فلاحیه گره خورده، تاریخی بس درازتر از دوره‌ی مذکور دارد و کتاب مصطفی انصاری به حوادث آن دوره نپرداخته است. فراتر از این، آنچه در این کتاب درباره‌ی حاج جابر و شیخ مزعل گفته شده، بسیار کمتر از حوادث و رویدادهای دوره‌ی مزبور است.

۳- کتاب ویلیام تنودر استرنک

آقای ویلیام تنودر استرنک نیز پایان‌نامه دکتری خویش را به بررسی نقش توسعه‌طلبانه‌ی استعمار بریتانیا در خوزستان اختصاص داده و پس از ارائه‌ی آن به دانشگاه اندیاناوی آمریکا در سال ۱۹۷۷، پژوهش مزبور را در قالب کتابی به علاقه‌مندان عرضه کرده است.^۵

دکتر عبدالجبار ناجی استاد دانشگاه بصره کتاب فوق را از انگلیسی به عربی ترجمه کرده و بخش مطالعات جامعه‌شناسی همان دانشگاه در سال ۱۹۸۳ م. آن را در ۴۴۷ صفحه چاپ و منتشر کرد. پس از آن چاپ دوم این کتاب نیز در سال ۲۰۰۶ میلادی توسط «دارالعربیة للموسوعات» در بیروت، چاپ و منتشر شد.

به رغم تلاش وافر آقای استرنک به منظور ارائه‌ی تصویری شفاف و گویا از نقش استعماری انگلیس در راهبری حوادث آن دوره، و به رغم ارزش علمی پژوهش ایشان، ملاحظاتی چند در خصوص کتاب مزبور قابل طرح هستند. اولین و بارزترین ایراد وارده به کار آقای استرنک، عدم ارائه تصویری واقعی و درست از رضاشاه و ماهیت اوست. او به گونه‌ای از رضاخان سخن می‌گوید که گویی رهبری ملی است یا در نتیجه خیزشی مردمی بر سر کار آمده است. استرنک از این نکته‌ی اصلی و اساسی غافل بود که بدون برنامه‌ریزی و دخالت انگلیسی‌ها و بدون حمایت آنها، امکان به قدرت رسیدن رضاخان به هیچ‌وجه متصور نبود و او هیچ‌گاه نمی‌توانست شیخ خزعل را سرکوب کند. خطای استرنک آن‌چنان فاحش و آشکار است که مترجم فارسی کتاب نیز به آن پی برده و ناگزیر در پی نوشت‌های کتاب زبان به اعتراض می‌گشاید.^۶

نکته‌ی دیگر که از چشم مترجم عربی کتاب یعنی دکتر عبدالجبار ناجی نیز پنهان نمانده، نقل قول‌های طولانی و پرتعداد آقای استرنک از اسناد و مدارک است. ارائه‌ی گزارش طولانی و لحظه به لحظه از سیر حوادث و رویدادها و بیان گزارش یومی‌ری رخدادهای از جمله اشکالات این کتاب است. در یک کتاب تاریخ، گزارش‌ها نباید لحظه به لحظه باشد، جای این‌گونه نوشته‌ها در

یادداشت‌های روزانه یا گزارش‌های یومیه یا کتاب خاطرات است. به همین دلیل روش مزبور سبب شده تا آقای استرنک، تحلیل و تفسیر اندکی از حوادث و وقایع ارائه دهد و به جای آن به نقل قول و روایت اسناد و مذاکرات پردازد. جا داشت به جای این روش، مؤلف محترم اسناد و مدارک مهم را در کتاب خود می‌آورد. همچنین شایسته بود به جای ثبت کامل اسناد و مذاکرات مرتبط به آن، فقط به بخش‌های حائز اهمیت این اسناد اشاره می‌کرد. روش آقای استرنک، علاوه بر افزایش حجم کتاب، خستگی و اتلاف وقت خواننده را نیز در پی دارد.

اشکال دیگر کتاب آقای استرنک، دخول و ورود مستقیم او به اصل و کنه مطلب بدون پرداختن به زمینه و بستر بحث است. در بخش اول کتاب ایشان مستیماً سراغ روابط شیخ خزعل و بریتانیا رفته و پس از آن موضوع گمرک محمره را مطرح کرده است. حال آنکه جا داشت، ابتدا به‌طور مختصر و اجمالی چگونگی به قدرت رسیدن و افزایش قدرت شیخ را ذکر می‌کرد، پس از آن به روابط او با بریتانیا می‌پرداخت.

چهارمین اشکال کار آقای استرنک استفاده‌ی ناچیز او از منابع عربی و مآخذ فارسی است. او کتاب خود را بر مبنای اسناد و مدارک انگلیسی به رشته‌ی تحریر درآورده و از سایر منابع به خوبی استفاده نکرده است. مؤلف محترم از میان منابع فارسی فقط از دو کتاب، و از میان خیل عظیم منابع عربی، فقط از کتاب علی نعمه‌الحلو بهره جسته است. علاوه بر این آن‌چنان که از ترجمه عربی برمی‌آید در ذکر نام‌ها و اسامی جغرافیایی اشتباهات چندی به چشم می‌خورد.

شایان ذکر است آقای صفاءالدین تبرانیان کتاب مزبور را به فارسی ترجمه کرده و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران با نام حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان، بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۲۷۶-۱۳۰۴، ۱۸۹۷-۱۹۲۵ م در ۴۶۷ صفحه در تهران چاپ و منتشر کرده است. در خصوص کتاب مزبور و ترجمه‌ی آقای تبرانیان ذکر این نکته الزامی

است که در مطابقت ترجمه‌ی برخی متون فارسی با ترجمه‌ی عربی کتاب، اشتباهات و لغزش‌هایی دیده می‌شود. همچنین در ترجمه‌ی اماکن و نام‌های جغرافیایی، شرط امانت رعایت نشده است و برخی نام‌های کتاب در ترجمه تغییر یافته‌اند.

۴- کتاب انعام مهدی علی‌السلیمان

خانم انعام مهدی علی‌السلیمان نیز با بررسی دوره بین سال‌های ۱۸۹۷-۱۹۲۵، کتابی درباره‌ی دوره‌ی شیخ خزعل تألیف کرده که به نظر می‌رسد پایان‌نامه‌ی دانشگاهی ایشان است. این کتاب هم از نظر منابع و مآخذ عربی و هم از نظر روش تحقیق، قابل اعتنا و باارزش است. تلاش مؤلف به منظور دسترسی به اسناد و مدارک رسمی عربی و همچنین بازخوانی نشریات منتشره در آن دوره، مراجعه به منابع انگلیسی و استفاده از آنها ارزش کار او را ارتقا بخشیده است. کتاب مزبور در ۱۲۲ صفحه و مشتمل بر چهار فصل توسط مکتبه دارالکندی - بغداد در سال ۱۹۸۵ چاپ و منتشر شده است.^۷

استفاده نکردن از منابع فارسی، ایراد و اشکال اصلی پژوهش خانم انعام است. او از منابع فارسی فقط از کتاب احمد کسروی بهره برده و از آنجا که نوشته‌های احمد کسروی در خصوص دوره شیخ خزعل بسیار کلی و اجمالی است، لذا می‌توان درک کرد که آنچه ایشان از کتاب کسروی نقل کرده تا چه اندازه ناقص است. به همین دلیل خانم انعام نتوانسته است روابط درونی شیخ خزعل با قبایل و طوایف عرب، روابط او با حکومت قاجار و همچنین روابط او با همجواران بختیاری و قشقایی را درک و تبیین کند. بر همین قیاس وی نتوانسته ماهیت رضاخان را به خوبی شناسایی کند و از رابطه او با انگلیسی‌ها و نقش آنها در به قدرت رساندن وی تصویر درست و گویایی ارائه کند.

نگاه بسیار مثبت خانم انعام به شیخ خزعل، اشکال و ایراد دیگر کار وی است. این نگاه و دید مثبت سبب شده است تا او برخی از نقاط ضعف و اشکالات کار شیخ را نبیند و به‌طور کلی بر همه اقدامات او مهر تأیید بزند.

علاوه بر این لغزش‌ها و اشتباهاتی چند در پژوهش خانم انعام به چشم می‌خورد که از چنین اثری این لغزش‌ها بعید به نظر می‌رسد.

۵- کتاب تاریخ اهواز

آقای علی نعمه‌الحلو نیز مجموعه‌ای چهار جلدی را به خوزستان اختصاص داده است.^۸ او این مجموعه را در دو کتاب دوجلدی گرد هم آورده و تاریخ خوزستان از دوره‌ی بنی‌کعب آل ناصر تا پایان دوره‌ی شیخ خزعل را مورد بررسی و پژوهش قرار داده است. بخش قابل توجهی از این کتاب به معرفی قبایل و عشایر عرب خوزستان و تبارشناسی آنها اختصاص یافته و فقط بخشی از کتاب به تاریخ این خطه پرداخته است. هرچند روش‌های پژوهشی به کار گرفته شده در این کتاب خالی از اشکال نیست، اما کتاب مزبور حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره‌ی دوره‌ی بنی‌کعب است، و در حد یک کتاب وقایع‌نگاری قابل استفاده است. به رغم تلاش آقای الحلو در دستیابی به اطلاعات و منابع معتبر و باارزش، با وجود این ایشان منابع عربی و انگلیسی و حتی منابع عربی فراوانی را از قلم انداخته است.

تا قبل از انتشار کتاب مصطفی عبدالقادر النجار و در اوضاع و احوال دهه‌های گذشته و کمبود منابع، همه‌ی نگاه‌ها معطوف به اثر آقای علی نعمه‌الحلو بود. اما انتشار کتاب دکتر النجار، سبب شد تا علاقه‌مندان و خوانندگان، توجه و استفاده کمتری از کتاب آقای الحلو به عمل آورند.

۶- شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان

شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان عنوان کتابی است از گوردون واترفیلد که در آن خاطرات سرپرسی لورین وزیر مختار دولت انگلیس در ایران را جمع‌آوری و بازنویسی کرده است.^۹

کتاب خاطرات سرپرسی لورین یا کتاب شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، چگونگی چرخش سیاست انگلیس درباره‌ی ایران را به تفصیل تشریح کرده

است. در این کتاب نقش اصلی و محوری سرپرسی لورین در چرخش این سیاست و دگرگونی‌های آن به وضوح قابل رؤیت است. سرپرسی لورین به ما نشان می‌دهد چرا و چگونه انگلیسی‌ها رضاخان را نسبت به دیگران ترجیح داده و از او حمایت کردند. از این رو کتاب مزبور از نظر سندیت و اعتبار تاریخی، آگاهی‌های ارزشمندی به خواننده عرضه می‌کند. در حقیقت، نگارش تاریخ دوره بین سال‌های ۱۸۹۷-۱۹۲۵ خوزستان بدون مطالعه‌ی این کتاب و استفاده از اطلاعات ذی‌قیمت آن، عملی ناقص است.

۷- تاریخ پانصدساله خوزستان

احمد کسروی در کتاب *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، چند صفحه آخر کتاب را به حوادث سال‌های ۱۸۹۷-۱۹۲۵ اختصاص داده است. اما از آنجا که آنچه ایشان در خصوص این دوره نوشته، بسیار اندک و ناچیز است و از آنجا که کسروی نه به عنوان تاریخ‌نویس و پژوهشگر، بلکه به عنوان یکی از عناصر فعال یک طرف منازعه، این مطالب را نوشته، لذا آنچه ایشان در این خصوص نوشته فقط از جنبه وقایع‌نگاری قابل اعتناست. علی‌الخصوص اینکه به دلیل اوضاع و احوال زمانی آن دوره، نام‌برده به اسناد و مدارک دسترسی نداشته و آنچه در این خصوص نوشته شده مشاهدات شخصی اوست. مشاهداتی که از جانب‌داری و طرفداری مبرا نبوده و نمی‌توان به عنوان مشاهدات یک شخص بی‌طرف به آنها نگریست.

۸- دلیل الخلیج

دلیل الخلیج^{۱۰} نام کتابی است از ج. جی. لوریمر در هفت جلد که توسط بخش ترجمه‌ی دیوان امیر قطر ترجمه شده و در بیروت چاپ و انتشار یافته است. جلد پنجم کتاب مزبور درباره‌ی خوزستان است که لوریمر آن را با نام متداول آن دوره یعنی «تاریخ عربستان» آغاز کرده و از صفحه ۲۳۹۵ تا صفحه ۲۵۹۴ یعنی بالغ بر ۲۱۱ صفحه را شامل می‌شود. گستره‌ی کتاب از دوره‌ی سید

کرده است و از آن به عنوان یک منبع معتبر یاد کرده است. در حالی که کتاب حاضر مراحل نهایی خود را طی می‌کرد و آماده‌ی چاپ بود، نگارنده با خبر شد که کتابی داستانی به نام *دشت‌های سوزان* از صادق کریمیا، به بازار آمده است. موضوع این کتاب گوشه‌ای از زندگی شیخ مزعل و بخش‌هایی از زندگی و حکمرانی شیخ خزعل است. به جز فصل پایانی کتاب که ادعای نام‌هی رئیس دادگاه دیوان کیفر کارکنان دولت علیه قاتلان شیخ خزعل و همچنین اعترافات قاتلان در خصوص نحوه‌ی قتل است، سایر فصول دهگانه‌ی کتاب خیالپردازی‌های نویسنده از حقایق و وقایع تاریخی است. که با حقیقت فاصله بسیاری دارد.

مبارک مشعشعی تا اوایل قرن بیستم (۱۹۰۵) است. لوریمر دوره‌ی مشعشعیان را به سید مبارک و سید منصور محدود کرده و دوره‌ی کعب را کمی بیش از مشعشعیان نوشته است. علی‌رغم اطلاعات ارزشمند این کتاب، برای شناخت تاریخ خوزستان نمی‌توان فقط به نوشته‌های آن استناد کرد، زیرا حتی محدوده‌ی مورد رسیدگی را به‌طور کامل مورد پژوهش قرار نداده است. منابع مورد استفاده‌ی لوریمر عمدتاً سفرنامه‌های فرنگیان مانند سفرنامه لایارد، سفرنامه باردن دوئید و دیگران و همچنین کتب و یادداشت‌های مقامات عالی‌رتبه‌ی سیاسی انگلیس است. بنا به نوشته‌ی مصطفی عبدالقادر النجار او از اسناد محرمانه‌ی حکومت هند نیز در تدوین این کتاب بهره جسته است.^{۱۱} صرف‌نظر از اشتباهات جزئی در ذکر نام افراد و نام‌های جغرافیایی^{۱۲} و همچنین برخی خطاهای سهوی، کتاب مزبور حاوی اطلاعات ارزشمندی است و هر پژوهشگر تاریخ خوزستان، نیازمند مطالعه‌ی آن است. شایان ذکر است که اخیراً آقای محمد جواهر کلام بخش‌هایی از کتاب مزبور را ترجمه کرده و با نام *تاریخ خوزستان* به خوانندگان عرضه کرده است.

۹- تاریخ الكويت السياسي

کتاب دیگری که به‌طور گذرا به ذکر حوادث دوره شیخ خزعل پرداخته، کتاب *تاریخ الكويت السياسي* تألیف حسین خلف الشیخ خزعل است که در پنج جلد چاپ و منتشر شده است. این کتاب به ذکر حوادث کویت اختصاص یافته و در خلال آن به روابط شیوخ کویت با شیخ خزعل و همچنین حوادث دوره‌ی خزعلی پرداخته است. از آنجا که مؤلف کتاب خود از خاندان شیخ خزعل است^{۱۳}، لذا مکاتبات و اسناد باارزشی را در کتاب آورده است که این نامه‌نگاری‌ها و اسناد در کتاب‌های دیگر وجود ندارد. علاوه بر این می‌توان این سخن را پذیرفت که قرائت‌ها و تحلیل‌های حسین خلف الشیخ خزعل بر مبنای اطلاعات شفاهی خاندان شیخ خزعل بوده است. دکتر مصطفی عبدالقادر النجار در پژوهش خود استفاده شایانی از کتاب مزبور و اسناد آن

یادداشت‌ها

۱. مصطفی عبدالقادر النجار، «التاریخ السیاسی لإمارة عربستان العریبة»، ۱۸۹۷-۱۹۲۵.
۲. محمد جواهر کلام، «فرجام شیخ خزعل»، ص ۵۷.
۳. مصطفی عبدالقادر النجار؛ «عربستان خلال حکم‌الشیخ خزعل الکعبی، ۱۸۹۷-۱۹۲۵ م».
۴. مصطفی انصاری؛ «تاریخ خوزستان ۱۸۷۸-۱۹۲۵ (دوره خاندان کعب و شیخ خزعل)».
5. William Theodore Strunk. *The Reigm of Shaykh Khaz' Ibn Jabir and The Suppression of the Principality of Arabistan.*
۶. ویلیام تئودر استرنک؛ «حکومت شیخ خزعل بن جابر و...»، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، ص ۳۸۰.
۷. انعام مهدی علی‌السلامان، «حکم‌الشیخ خزعل فی‌الاهواز» (۱۸۹۷-۱۹۲۵).
۸. علی نعمه‌الحلو، «تاریخ‌الاهواز»، کتاب اول و دوم و سوم و چهارم.
۹. سرپرسی لورین، «شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان» (خاطرات سیاسی سرپرسی لورین وزیر مختار انگلیس در ایران).
۱۰. نام اصلی کتاب و مؤلف آن به شرح زیر است:
J.G. Lorimer: *Gazette of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, (Calcutta. 1908)
- آنچه در دسترس نگارنده است ترجمه‌ی عربی کتاب مزبور است.
۱۱. مصطفی عبدالقادر النجار؛ «التاریخ السیاسی لإمارة...»، ص ۴۷۵.
۱۲. در ترجمه‌ی عربی کتاب فوق نام شوشتریک بار شوشتان و دگربار شوشتر نوشته شده است، یا اینکه نام شیخ غضبان کعبی، شیخ غدلان و نام شیخ مبادر شیخ مباشر و نام مرداو آلبوکاسب، میرضو آلبوکاسب آمده است.
- همچنین در صفحه‌ی ۲۴۳۴ نام شیخ بنی کعب در سال ۱۸۳۴ را شیخ ناصر بن غضبان از قبیله‌ی آلبوناصر از طایفه‌ی دریس نوشته، حال آنکه نام شیخ بنی کعب در آن دوره شیخ نامر بن غضبان بوده، ضمن اینکه آلبوناصر جزء طایفه‌ی دریس نیستند یا طایفه‌ی دریس جزء آلبوناصر نیستند، بلکه دریس تیره‌ای از بنی کعب هستند.
۱۳. آن‌چنان که در عربی متداول است، حسین خلف‌الشیخ خزعل یعنی حسین فرزند خلف و خلف فرزند شیخ خزعل، اما بر اساس منابع موجود شیخ خزعل فرزندی به‌نام خلف نداشته است. از این‌رو حسین خلف را نمی‌توان نواده‌ی شیخ دانست.

فصل دوم

آلبوکاسب

ظهور آلبوکاسب در عرصه قدرت

آلبوکاسب^۱ نام خاندانی از قبیله کعب است که شیخ آنها مرداو بن علی بن کاسب از حوالی سال ۱۸۱۲ میلادی (۱۲۲۷ هجری قمری)، اختیاردار محمره بود. بعد از او پسرش حاج یوسف به جای او نشست و با مرگ حاج یوسف، برادرش حاج جابر بن مرداو^۲، شیخ آن خاندان، اختیاردار محمره شد.^۳ در آن دوره نه‌تنها شیخ مرداو بلکه اعقاب او یعنی حاج یوسف و حاج جابر تابع شیخ‌المشایخ فلاحیه بودند و به نیابت از شیوخ بنی کعب آل ناصر بر محمره (خرمشهر کنونی) حکمرانی می‌کردند.^۴

یورش منوچهرخان معتمدالدوله بر فلاحیه و پناهنده شدن شیخ نامر کعبی به اراضی عثمانی در سال ۱۸۴۱ میلادی (۱۲۵۸ ه.ق)، افول قدرت شیوخ آل ناصر را در پی داشت. از طرف دیگر تیزهوشی و کیاست و حسن تدبیر حاج جابر سبب شد تا رفته رفته بر قدرت او افزوده شده و از قدرت و نفوذ شیوخ بنی کعب آل ناصر کاسته شود. حاج جابر پس از چهل و اندی سال حکمرانی بر محمره و آن پیرامون‌ها در سال ۱۸۸۱ م (۱۲۹۸ ه.ق) دار فانی را وداع کرد. اما زمانی که او فوت کرد دیگر آلبوکاسب تابع و پیرو شیخ‌المشایخ فلاحیه نبودند، بلکه آنها خودسر و مستقل بودند. جانشین او شیخ مزعل نیز روش و سیاست پدر را در پیش گرفت و روز به روز بر قدرت و سطوت او افزوده می‌شد. شکست مشعشعیان در سال ۱۸۸۲ م (۱۲۹۹ ق) و شکست سپاه

بنی کعب آل ناصر از سپاه شیخ مزعل به فرماندهی برادرش شیخ خزعل، سبب شد تا شیخ مزعل قلمرو خود را توسعه داده و قدرتمندترین شخص و حاکم بلامنازع آن خطه شود.^۵

حضور آلبوکاسب در عرصه منازعات قدرت، مصادف بود با افزایش حضور انگلیسی‌ها در منطقه، از این رو همچنان که بر قدرت و سطوت آلبوکاسب افزوده می‌شد، بر حضور انگلیسی‌ها در این خطه نیز افزوده می‌شد. اما حاج جابر و شیخ مزعل همواره در این صدد بودند که از حضور و وجود انگلیسی‌ها به نفع خویش و در جهت افزایش قدرت خود استفاده کنند. و اگر در جایی احساس می‌کردند که این حضور باعث تضعیف قدرت و نفوذ آنها می‌شود به عناوین مختلف با آن مخالفت و ضدیت می‌کردند. نمونه بارز این مخالفت، کارشکنی‌ها و اشکال‌تراشی‌های شیخ مزعل در راه توسعه فعالیت شرکت کشتیرانی برادران لینچ بود.

شیخ مزعل پس از شانزده سال فرمانروایی از ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۷ میلادی (از ۱۲۹۸ تا پایان سال ۱۳۱۴ هـ.ق) به قتل رسید. آنچه او برجای گذاشت به مراتب بیش از آن چیزی بود که از پدرش به او رسیده بود.^۶ پس از او برادرش شیخ خزعل زمام امور را به دست گرفت. او نیز همانند پدر و برادرش در اندیشه توسعه مناطق تحت نفوذ و افزایش قدرت و سطوت خویش بود به نحوی که پس از پایان جنگ جهانی اول در اندیشه نشستن براریکه سلطنت عراق بود.

دوره حوادث سرنوشت‌ساز

پس از قتل شیخ مزعل، برادر کوچک‌تر او و طراح اصلی نقشه‌ی قتل، شیخ خزعل زمام امور را به دست گرفت. او از ژوئن ۱۸۹۷ م. (۱۳۱۵ هـ.ق) تا آوریل ۱۹۲۵ م. (۱۳۴۲ هـ.ق) نزدیک به بیست و هشت سال حاکم بلامنازع ایالت بود. دوره‌ی بیست و هشت ساله حکومت شیخ خزعل، دوره‌ی تغییرات و تحولات مهم و سرنوشت‌ساز در عرصه جهانی بود. همین تغییرات و نتایج حاصله از آن، بر مناسبات قدرت و صف‌بندی نیروهای منطقه‌ای و داخلی اثر گذاشته،

سیر حوادث را دگرگون کردند. حوادث و رویدادهایی که هم از نظر تأثیرگذاری بر جریانات سیاسی و هم از نظر تعدد و تکرر و سرعت وقوع آنها، با حوادث پیشین قابل قیاس نبودند. اکتشاف اولین چاه نفت در خاورمیانه به سال ۱۹۰۸ م. در نفتون که فاصله‌ی اندکی با شمالی‌ترین نقطه‌ی تحت نفوذ شیخ خزعل داشت، حادثه بس مهمی در تاریخ خاورمیانه بود. با اکتشاف این چاه، مسیر حوادث و رویدادهای سیاسی منطقه دستخوش تغییر و دگرگونی شده، حرص و طمع کشورهای استعمارگر و میزان مداخله‌ی آنها در امور کشورهای منطقه بیش از پیش شد. جنگ جهانی اول و صف‌بندی نیروهای متخاصم و نزاع خونین انگلیسی‌ها با عثمانیان و ورود آنها به حوزه‌ی تحت فرمانروایی شیخ خزعل، نیز از جمله‌ی حوادث سرنوشت‌ساز در تاریخ بشریت بود که خواه ناخواه حکومت محمره نمی‌توانست از آنها بی‌تأثیر باشد. فروپاشی امپراطوری عثمانی و انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و سقوط امپراطوری تزاری روسیه نیز در همین دوره به وقوع پیوستند. حوادثی که با توجه به رقابت‌های سخت روسیه و انگلیس در ایران و تقسیم کشور به مناطق تحت نفوذ آنها و تلاش آلمان به منظور یافتن جای پای در این منطقه، اهمیت این دوره را دوچندان کرد. خاصه اینکه وقوع انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه، تأثیر به‌سزایی بر چرخش سیاست‌های انگلیس در منطقه داشت.

کودتای ۱۲۹۹ ش سید ضیاء طباطبایی و روی کار آمدن رضاخان و انقراض سلسله‌ی قاجار آخرین حادثه‌ی دوره‌ی بیست و هشت ساله‌ی شیخ خزعل بود.

از طرف دیگر میل و رغبت شدید شیخ خزعل به گسترش مناطق تحت نفوذ و تقویت پایه‌های فرمانروایی خویش، ایجاد روابط با انگلیس و تحکیم و تقویت این روابط و تلاش او به منظور تبدیل این روابط به نوعی از التزام و تعهد انگلیسی‌ها به منظور بقای حکومتش، به همراه به کار بردن روش‌های مختلف سیاسی با رقبا و مخالفان، کار را بدانجا رساند که محدوده فرمانروایی او و همچنین قدرت و نفوذش به هیچ‌وجه با محدوده‌ی فرمانروایی و قدرت و نفوذ شیخ مزعل و اسلاف او قابل قیاس نباشد.

تبارشناسی آلبوکاسب

پیش از پرداختن به زندگی و حکومت شیخ خزعل، سخن گفتن درباره اصل و نسب او ضروری به نظر می‌رسد، این ضرورت نه تنها به دلیل الزامات و مقتضیات یک پژوهش تاریخی، بلکه به دلیل ادعاها و سخنان و اظهارنظرهای مختلف است که عمدتاً از جانب مخالفان او مطرح می‌شود. هرچند که اظهارنظرها، و آرای مخالفان یک موضوع یا یک جریان یا اصولاً یک پدیده نمی‌تواند بی‌غرض باشد و شائبه دشمنی‌ها و عداوت‌ها در آن هست، با وجود این به منظور پاسخگویی به پرسش‌های مطروحه در این زمینه و همچنین بیان حقایق، لازم است به این موضوع پرداخته شود.

وجه تسمیه آلبوکاسب از نام جد اعلی آنها یعنی شیخ کاسب است. کاسب جد شیخ مرداو است و شیخ مرداو نیز به نوبه‌ی خویش جد شیخ خزعل است، یعنی خزعل بن جابر بن مرداو بن علی بن کاسب. «آل» در عربی به معنی خاندان یا دودمان است، «ابو» نیز به معنی پدر است، و صاحب یا دارنده معانی دیگر آن است. به هنگامی که «آل» با «ابو» همراه می‌شود در تلفظ همزه‌ی آن حذف می‌شود و به صورت «آلبو» تلفظ می‌شود. آلبوکاسب نیز به معنی خاندان کاسب یا نوادگان کاسب است.^۷

همان‌طوری که ذکر شد درباره‌ی اصل و نسب خاندان آلبوکاسب، سخنان و شایعات فراوانی بر زبان‌ها جاری است. موافقان و مخالفان خاندان آلبوکاسب، متناسب با درجه‌ی حب و میزان بغض خویش از آن خاندان، سخنان و شایعات و حدیث‌های مختلفی بیان کرده‌اند. عده‌ای آنها را از اهالی دشتستان در استان بوشهر می‌دانند. گروهی آنها را از اهالی هندیمان دانسته‌اند، برخی آنها را غیرعرب و بعضی حتی هندی دانسته‌اند. عهده‌داری ریاست اتحاد محیسن به دست شیوخ آلبوکاسب و رقابت‌های قبیله‌ای نیز مزید بر علت بوده و به ترویج این‌گونه شایعات و این‌گونه سخنان دامن زده است. اما منابع و کتب تاریخی معتبر و همچنین بررسی‌های میدانی و گفت‌وگو با بازماندگان و اعقاب این خاندان و همچنین استفسار از برخی نسب‌شناسان، بیانگر این مطلب است که آلبوکاسب، در اصل بنی‌کعب هستند.^۸

به احتمال زیاد آلبوکاسب از جمله‌ی قبایل ساکن قبان بوده، که در سال ۱۱۶۰ ق (۱۷۴۷ میلادی) به هنگام کوچ کعبیان از قبان به دورق، در قبان باقی‌مانده، پس از مدتی به منطقه همیلی کوچ کرده‌اند.^۹ گویا در زمان شیخ کاسب، آنها از همیلی به محمره رفتند و در آنجا مسکن گزیدند.^{۱۰} پیش از این نیز و حتی پیش از حضور بنی‌کعب آل ناصر در قبان، تیره‌ای از بنی‌کعب در قبان نشیمن داشتند که شیخ آنها شیخ بدر بن عثمان بود. عالم معروف شیخ فتح‌الله کعبی مؤلف کتاب *زادالمسافر و لهنةالمقیم والحاضر* نیز از همین کعبی‌ها است. این‌ها علی‌رغم کعبی بودن، جدای از بنی‌کعب آل ناصر هستند و منابع تاریخی قرابتی میان آنها ذکر نکرده‌اند. ممکن است آلبوکاسب از همین کعبیان باشند. شاید هم آنها از اعقاب شیخ بدر بن عثمان، حاکم قبان در زمان علی پاشا بودند.^{۱۱}

عدم قرابت آلبوکاسب با بنی‌کعب آل ناصر، این تصور و توهم را برای برخی ایجاد کرده که آلبوکاسب کعبی نیستند، در باور آنها فقط بنی‌کعب آل ناصر و عشایر و قبایل مرتبط به آنها، بنی‌کعب هستند و دیگران نمی‌توانند بنی‌کعب باشند، و از آنجا که آلبوکاسب از نظر تعداد افراد و پیوندهای سببی و خونی، خانواده‌های معدودی هستند، لذا تصور و توهم فوق‌تقویت شده، آلبوکاسب را جزء بنی‌کعب نمی‌دانند. برخی نیز بدون بررسی و پژوهش و بی‌آنکه شناختی از قبایل و عشایر عرب داشته باشند، آلبوکاسب را جزء «بنی‌طرف» دانسته‌اند.^{۱۲} اما امین الریحانی ادیب، شاعر، پژوهشگر و مورخ لبنانی شیخ خزعل را چنین معرفی می‌کند: «شیخ خزعل فرزند حاج جابر جاسبی محیسنی کعبی عامری».^{۱۳}

همان‌طوری که پیش از این ذکر شد، قدیمی‌ترین نامی که از شیوخ آلبوکاسب در منابع آمده، نام پدر حاج جابر یعنی شیخ مرداو است. در این نوشته به نقل از کارگزار خوزستان آمده، شیخ محمره در سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۲۷ ه.ق) پدر حاج جابر یعنی شیخ مرداو بن علی بوده است.^{۱۴}

قتل شیخ مزعل

در خصوص نحوه‌ی وفات شیخ مزعل، اظهارنظرها و تحلیل‌های مختلفی وجود دارد. برخی از افراد که عمدتاً دوستداران و طرفداران شیخ خزعل هستند، قتل شیخ مزعل به دست شیخ خزعل را انکار می‌کنند و کسان دیگری را آمر و عامل قتل قلمداد می‌کنند. برخی دیگر که از نظر تعداد بسیار بیش از گروه اول هستند، شیخ خزعل را آمر قتل شیخ مزعل می‌دانند. صرف‌نظر از دلایل و استدلال‌های گروه اول در خصوص تبرئه شیخ خزعل از موضوع قتل شیخ مزعل، حقیقت امر این است که تقریباً همه‌ی منابع و مآخذ تاریخی معتبر بر این موضوع صحه گذاشته‌اند که شیخ خزعل آمر قتل شیخ مزعل بوده و او دستور قتل را صادر کرده است. در خلال پژوهش‌ها و بررسی‌های خویش، منبع یا مآخذ معتبری مشاهده نشده است که شیخ خزعل را از این امر مبرا کرده باشد یا اینکه عامل قتل را کس دیگری بداند.

علاوه بر این، آنچه در میان مردم عرب به ویژه در شهرهای جنوبی خوزستان شایع است و همگی به عنوان یک حقیقت مسلم از آن یاد می‌کنند، این است که شیخ خزعل، شیخ مزعل را کشته است.

اما درباره انگیزه قتل شیخ مزعل، تاریخ‌نگاران دلایل و انگیزه‌های متفاوتی بیان کرده‌اند، برخی «آزمندی شیخ مزعل و خشونت‌های قبیله‌ای محیسن» را مهم‌ترین عامل قتل او دانسته‌اند و معتقدند «انباشت ثروت و بالا بردن میزان مالیات و اعلام املاک اتحاد محیسن به عنوان ملک شخصی و اجاره دادن نخلستان‌های محمره به بالاترین میزان» را نشانه‌های این آزمندی می‌دانند.^{۱۵}

برخی دیگر، «بسط نفوذ حکومت مرکزی بر شهرهای دزفول و شوشتر را عامل رنجش قبایل و عشایر عرب» قلمداد کرده، از این رو آنها با نقشه‌ی قتل شیخ مزعل مخالفت نکردند.^{۱۶} احمد کسروی «رفتار بد» مزعل و سخت‌گیری او با خزعل که «در خرج هم با او سخت می‌گرفت» را علت این کار می‌داند. او همچنین خاطر نشان می‌سازد که علت این رفتار شیخ مزعل بی‌جهت نبوده، چون خزعل پیش از این «قصد کشتن او را داشت، اما این راز از پرده بیرون

افتاده مزعل را به کینه و دشمنی برانگیخته بود.»، پس از آن کسروی چنین آورده است: «کسی چه داند که آرزوی کشتن برادر را هم در دل خود نداشته و ترس رسوایی مانع می‌شده.»^{۱۷} به هر حال ترس از یکدیگر و همچنین کینه و نفرت متقابل، مدت ده سال میان مزعل و خزعل حاکم بود.^{۱۸}

صرف‌نظر از اظهارنظر کسروی از علت و انگیزه‌ی ترور، آنچه واضح و روشن است این است که روز به روز از میزان محبوبیت شیخ مزعل نزد مردم کاسته می‌شد.^{۱۹} علت این کاهش محبوبیت یا به تعبیر اولی عدم محبوبیت، در حرص و طمع بیش از حد شیخ مزعل در ثروت‌اندازی و همچنین فشار به مردم بوده است. مدت زمان کوتاه اجرای ترور و همچنین اندک بودن قربانیان، بیانگر این است که تقریباً همه‌ی بزرگان و شیوخ محیسن و اکثر بستگان و خویشان شیخ مزعل در آن دست داشتند. علت این امر نیز روشن است چون شیخ مزعل همه‌ی موقعیت‌ها و مناصب را از آنها سلب کرده بود. او با یک سیاست حساب شده، تمامی این مناصب‌ها را به گماشتگان و دست‌نشانندگان خود سپرده بود، به همین دلیل رنجش و خشم شیوخ و بزرگان محیسن و همچنین خویشان و بستگان خود را برانگیخت.^{۲۰}

به اعتقاد لوریمر به دلیل حرص و طمع شیخ مزعل، روز به روز از محبوبیت او کاسته می‌شد. از طرف دیگر افزایش میزان مالیات نیز مزید بر علت بود. همچنین شیخ مزعل مدعی مالکیت اراضی محمره و آن پیرامون نیز شد، موضوعی که برادر او هیچ‌گاه ادعایی در خصوص آن مطرح نکرد. علاوه بر این او به خود این حق و اجازه را داد که کشاورزانی را که نخلستان‌ها را به صورت موروثی از پدران خویش به ارث برده بودند، از زمین‌های مزبور طرد کند و نخلستان‌ها را به افراد دیگر و با نرخ‌های بالاتر دهد. به همین دلیل در سال ۱۸۹۵ در حالی که شیخ اداره تیول خویش را در اختیار داشت، مردم در اوج تنگدستی بودند، از این رو بسیاری از بزرگان قبایل سندی را امضا کردند که عهده‌داری خزعل برادر کوچک‌تر او جهت تصدی برخی از امور را تأیید می‌کرد.^{۲۱}

در حقیقت سیاست شیخ مزعل در خصوص رقبای سیاسی او این بود که همواره آنها را در مضیقه مالی قرار دهد تا آنها نتوانند برای خود خدم و حشم و هوادارانی دست و پا کنند یا احیاناً این افراد را مسلح کنند. علاوه بر این رفتار و عملکرد گماشتگان شیخ مزعل باعث رنجش و آزرده‌گی کشاورزان شده بود و آنها از این وضع ناراضی بودند.^{۲۲} به همین دلیل در گزارش منشی کنسولگری انگلیس چنین آمده است:

«مزعل که اعراب بیش از این نمی‌خواهند جباریت او را تاب بیاورند، سال به سال بر مالیات و اجاره‌هایی که از آنان می‌گیرد، می‌افزاید. همه‌ی شیوخ منطقه، به جز یکی، کاغذی را مهر کرده‌اند و به خزعل قول داده‌اند که در صورت شورش علیه برادرش، از او حمایت می‌کنند.»^{۲۳}

شیخ مزعل با اینکه پانزده همسر اختیار کرد، فرزندی نداشت.^{۲۴} از طرفی بنا بر سنت‌های قبیله‌ای، چون مزعل فرزند نداشت، برادر کوچک‌ترش، خزعل وارث او بود. همین موضوع این دو برادر را در بدگمانی و سوءظن مفرط نسبت به یکدیگر قرار داده بود. در چنین اوضاعی چون همه‌ی اهرم‌های قدرت در دست شیخ مزعل بود و او نفر اول قبیله و حاکم بلامنازع بود، لذا اوضاع و احوال شیخ خزعل بحرانی‌تر شده و او هر روز را پایان زندگی خود می‌دانست.^{۲۵}

شیخ مزعل با انتخاب پسر برادرش شیخ عبود به عنوان جانشین خود، بدگمانی و سوءظن خزعل را شدت بخشید و آن را به کینه و نفرتی بزرگ تبدیل کرد. از آنجا که این انتخاب بر خلاف تمامی سنت‌های قبیله‌ای و در تعارضی آشکار با حقوق و فقه اسلامی بود، خزعل عزم خود را جزم کرد و در صدد قتل شیخ مزعل برآمد.

مخالفت شیخ مزعل با آزادی کشتیرانی در رود کارون و همچنین کارشکنی و ایجاد وقفه در فعالیت تجاری شرکت برادران لینچ سبب شد تا روابط او با انگلیسی‌ها نیز به سردی گراییده و روز به روز تیره‌تر شود. به همین دلیل انگلیسی‌ها نسبت به این تغییر بی‌میل نبودند. تقریباً یک‌سال قبل از ترور شیخ

مزعل در اوت ۱۸۹۶م، خزعل، معاون کنسول محمره را فراخواند و در ملاقات با او خاطر نشان ساخت در صورتی که قدرت را در دست بگیرد، از تجارت بریتانیا در خوزستان حمایت خواهد کرد.^{۲۶} این حرکت خزعل به منظور جلب حمایت انگلیسی‌ها و عدم مخالفت و کارشکنی آنها، بعدها به هنگام قتل مزعل کارساز افتاد و انگلیسی‌ها با روی کار آمدن خزعل مخالفت نکردند.

به هر حال شیخ مزعل روز دوم ژوئن ۱۸۹۷م. (روز نخست محرم سال ۱۳۱۵ق) در ساحل قصر خویش در فیلیه با شلیک گلوله «سوئید» و دو غلام سیاه‌پوست دیگر به قتل رسید.^{۲۷} نقشه‌ی قتل طوری طراحی شده بود که پس از بازگشت شیخ مزعل از گردش روزانه با قایق، به هنگام پیاده شدن از آن، «سوئید» غلام سیاه‌پوست شیخ مزعل او را نقش بر زمین سازد.^{۲۸} نقشه‌ی قتل طبق برنامه از پیش تعیین شده، اجرا شد و با شلیک سه گلوله سوی شیخ مزعل او از پا درآمد. بنا به اظهارات یکی از شیوخ محیسین^{۲۹} پس از آنکه شیخ مزعل نقش بر زمین شد، هر آن که سلاحی در دست داشت سوی یاران مزعل شلیک کرد و دوازده نفر دیگر کشته شدند.^{۳۰} سید جعفر حلی، ماده تاریخ قتل شیخ مزعل را چنین ذکر کرده است: بِأَعْلَى مَحَلِّ الْخُلْدِ يَقْبَرُ مِزْعَلِ.^{۳۱}

اجرای این نقشه با هماهنگی و همکاری تام شیخ عبدالله فرمانده گارد قصر و پسرعموی شیخ خزعل یعنی شیخ سلمان بن منصور بود. به هنگام قتل شیخ مزعل و پس از آنکه نقش بر زمین شد، غلامانش در صدد نجات او برآمدند، اما شیخ عبدالله و یارانش سوی آنها شلیک کرده، پانزده تن از آنها را کشتند.^{۳۲} شیخ سلمان نیز با گروهی از مردان مسلح در نزدیکی محل حادثه حضور داشتند تا در صورت ناکامی مرحله‌ی اول، وارد عمل شده، کار مزعل را یکسره کند.^{۳۳}

پس از اجرای نقشه و حصول اطمینان از کشته شدن شیخ مزعل، شیخ سلمان خود را به منزل شیخ خزعل رساند و خبر قتل مزعل را به او داد.^{۳۴} در این اثنا شایعات فراوانی در سطح شهر بر زبان‌ها جاری شد که شیخ عبدالله و شیخ

خزعل قاتلان حقیقی شیخ مزعل هستند. اما علی‌رغم اطلاع معاون کنسول انگلیس از نقشه قتل، حول و حوش او شایعات کمتری بود و کسی او را در این قتل شریک ندانست. به هر حال، شیخ سلمان نظم و امنیت را در شهر برقرار کرد و مانع هرگونه اقدام تلافی‌جویانه شد. پس از آن شیخ خزعل در نیمه‌شب پا به قصر گذاشت و قدرت را در دست گرفت.^{۳۵}

همراهی و همکاری شیخ عبدالله و شیخ سلمان با شیخ خزعل و اجرای نقشه به دست آنها، به همراه سکوت زعما و شیوخ محیسن و افراد خاندان آلبوکاسب نشان‌دهنده‌ی عدم محبوبیت شیخ مزعل نزد آنها است.^{۳۶} با انتشار خبر قتل شیخ مزعل در بازار و در میان مردم، سرکردگان و خویشان مزعل، هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان نداده، اقدامی تلافی‌جویانه یا حرکتی اعتراضی بروز ندادند.

به هر حال شیخ مزعل پس از شانزده سال فرمانروایی از ۱۲۹۸ تا ۱۳۱۴ قمری (از ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۷ میلادی) به قتل رسید. آنچه او بر جای گذاشت به مراتب بیش از آن چیزی بود که پدرش برای او به جا گذاشته بود. محدوده‌ی فرمانروایی او بیش از زمان حاج جابرخان بود. اگر حاج جابرخان توانسته بود علاوه بر ناحیه محمره، ناحیه اهواز را نیز جزء قلمرو حکمرانی خویش کند، شیخ مزعل توانست علاوه بر اهواز، ناحیه حویزه و ناحیه فلاحیه را نیز به قلمرو خود بیفزاید. به همین دلیل در عرصه‌ی داخلی قبایل و عشایر، فرمانروایی خاندان آلبوکاسب را پذیرفته بودند، در عرصه خارجی نیز قدرت‌های بزرگ در اندیشه‌ی براندازی شیخ مزعل نبودند. با قتل او و روی کار آمدن برادرش شیخ خزعل دوره جدیدی در تاریخ خوزستان آغاز شد. دورانی که ویژگی بارز آن، افزایش قدرت و سطوت حاکم محمره در بالاترین حد بود.

شیخ خزعل بن جابر

حاج جابرخان پنج پسر داشت به نام‌های محمد، سلمان، مزعل، عیسی و خزعل.^{۳۷} خزعل فرزند کوچک حاج جابر چون کوچک‌تر از شیخ مزعل بود،

نزد حاج جابر می‌زیست.^{۳۸} او در سال ۱۸۶۱ میلادی (۱۲۷۸ قمری) در روستای کوت‌الزین از توابع ابی‌الخصیب^{۳۹} دیده به جهان گشود. پدرش حاج جابر بن مرداو بن علی بن کاسب و مادرش نوره دختر شیخ طلال بن علوان، شیخ قبیله باوی بود.^{۴۰} پیش از این قبیله باوی روابط چندانی خوبی با حاج جابر نداشته زیر بار حکم‌فرمایی او نمی‌رفتند. به همین دلیل حاج جابر دختر شیخ باوی را به زنی گرفت. ازدواج حاج جابر با دختر شیخ طلال از سری ازدواج‌های سیاسی او بود که با هدف جلب محبت و مودت قبایل و طوایف و تبدیل کینه و نفرت به دوستی صورت می‌گرفت.^{۴۱}

محمد پسر بزرگ حاج جابر مورد قبول عشایر و قبایل عرب نبود، لذا خیلی زود از صحنه قدرت کنار رفت. او پس از یک سری تلاش‌های بی‌فرجام، آخرالامر به بصره رفت و در آنجا رحل اقامت گزید.^{۴۲} سلمان نیز به دلیل کندذهنی عملاً از سوی پدرش کنار گذاشته شده بود، عیسی هم در زمان حیات حاج جابرخان به سال ۱۸۷۷ میلادی (۱۲۹۴ قمری) دار فانی را وداع گفت.^{۴۳} بدین ترتیب فقط دو برادر تنی یعنی مزعل و خزعل باقی می‌ماندند و از آن جایی که مزعل بزرگتر بود، از این رو بعد از مرگ حاج جابرخان، مزعل جانشین او شد، شیخ مزعل نیز پس از شانزده سال حکم‌فرمایی به قتل رسید و خزعل به جای او نشست.

حاج جابرخان توجه و عنایت خاصی به آموزش و پرورش فرزندان خود داشت، از این رو کلیه امکانات آموزشی را برای آنها فراهم کرد. او شیخ عبدالکریم جزائری را جهت آموزش آنها از نجف به محمره آورد. شیخ خزعل از پنج سالگی^{۴۴} در محضر شیخ عبدالکریم جزائری صرف و نحو، تلاوت و حفظ قرآن مجید، احادیث نبوی و تبارشناسی قبایل عرب را بیاموخت.^{۴۵} در پرتو این آموزش‌ها شیخ خزعل توانست علاوه بر قرائت متون عربی، نوشتن به زبان عربی را نیز آغاز کند.^{۴۶} به همین دلیل او زبان عربی را به نحوی فصیح و شیواییان می‌کرد.^{۴۷} همچنین او خیلی زود توانست قرآن را حفظ کند.^{۴۸} علاوه بر این، شیخ خزعل به زبان فارسی نیز آشنا بود و به روانی با آن سخن می‌گفت.^{۴۹}

او همچنین از نوجوانی سوارکاری بیاموخت، و مشهور است که شیخ خزعل علاوه بر اسب سواری به شکار نیز علاقه داشت.^{۵۰}

شیخ خزعل به عربی فصیح شعری سروده و اشعاری از او به یادگار مانده است. این مطلب آن چنان آشکار است که حتی آنهایی که او و خاندان او را طعن و لعن می‌کنند و همواره بر «نوکر و غلام» بودن پدر شیخ تاکید کرده‌اند، به این مطلب اذعان کرده‌اند.^{۵۱}

شیخ خزعل سیاست و نحوه‌ی تعامل با قدرت‌های محلی و منطقه‌ای را در محضر پدرش حاج جابرخان بیاموخت. هرچند او در بیست سالگی پدرش را از دست داد و پس از آن مدت شانزده سال با ترس و دلهره زیر لوای برادر بزرگ‌ترش، مزعل روزگار می‌گذراند، اما همان بیست سال و گذران شانزده سال با مزعل او را به اندازه‌ی کافی مجرب و آبدیده کرده بود. حاج جابرخان نیز که هوش و فراست خزعل را دیده بود در سال‌های پایانی عمر خود برخی از مسئولیت‌ها را به او واگذار و خزعل را فرمانده سپاه کرده بود.^{۵۲}

پس از وفات حاج جابر و در عهد شیخ مزعل، خزعل کماکان فرماندهی سپاه را عهده‌دار بود و در چندین حمله به منظور سرکوبی شورش‌های قبیله‌ای، عملاً سپاهیان را رهبری و هدایت کرد. در سال ۱۲۹۹ ق (۱۸۸۲ م) او، حملاتی را علیه مولا مطلب مشعشی حاکم حویزه رهبری کرد، پس از آن در جنگ با برخی عشایر منطقه فلاحیه [شادگان کنونی] او فرماندهی سپاه را عهده‌دار بود.^{۵۳}

شیخ خزعل پس از به دست گرفتن زمام امور آن‌چنان زیرکانه و حساب‌شده عمل کرد که به قول نظام‌السلطنه^{۵۴} که او را از نزدیک می‌شناخت؛ هیچ‌کس به خیالش نمی‌گذشت که بعد از معزالسلطنه [شیخ مزعل] کار این خزعل این‌طور بشود و به این مقامات برسد، به جایی برسد که برای پدرش سهل است، برای میرعلم‌خان حشمت‌الملک و سهام‌الدوله بجنوردی و شعاع‌الدوله قوچانی هم میسر نشده بود.^{۵۵}

شیخ خزعل با سیاست و حُسن تدبیر خود بنحوی عمل کرد که گاهی وقت‌ها انگلیسی‌ها را مامور می‌کرد تا از طرف او با مقامات دولت قاجار

مذاکره کرده و به‌جای وی چانه‌زنی کنند. او در تابستان ۱۹۲۱، پیل کنسول بریتانیا در اهواز را مامور کرد تا با قوام‌السلطنه نخست‌وزیر درباره مالیات معوقه مذاکره کند و قوام‌السلطنه را به قبول نظر شیخ متقاعد سازد.^{۵۶}

رضاخان نیز درباره‌ی قدرت شیخ خزعل و رابطه‌ی او با حکمرانان ایالت چنین گفته است: حکامی که از مراکز فرستاده می‌شدند، نمی‌دانم چه نامی برایشان بگذارم، نوکر، غلام، مزدور و بالاخره همه دلال خزعل بودند. به ثمن بخش ایالتی را می‌فروختند. ای کاش از حق نظارت و حکمرانی خود فقط صرف‌نظر می‌کردند. این عمال دولت وسیله می‌شدند که درباریان تهران رشوه بگیرند و شاه را بترسانند.^{۵۷}

احمد کسروی که از سوی رضاخان به عنوان رئیس عدلیه برگزیده شد و در مدت اقامت خود در شوشتر بارها در ناصری [اهواز]^{۵۸} شیخ خزعل را ملاقات کرده و با او سخن گفته بود، در خصوص شیخ چنین می‌گوید: شیخ خزعل خان را باید یکی از کسان بسیار هوشمند شمرد چه او نیک می‌دانست که از آشفتگی کار ایران در زمان مظفرالدین‌شاه و از طمعکاری درباریان آن زمان چه سودهایی بردارد و چه بهره‌هایی دریابد.

یکی از تدبیرهای او اینکه کسی را از نزدیکان خویش با پول‌های گزاف به تهران فرستاده او را نگهبان دربار ساخته بود که از هر پیش [آمدی] استفاده کند و او با میرزا علی اصغرخان اتابک و دیگر درباریان آمیزش کرده دوستی می‌نمود و همیشه دل‌های آنان را با پیشکشی و پول می‌جست. نتیجه این تدبیرها بود که حکومت او در محمره و فلاحیه از حکومت خوزستان جدا و یکسره با تهران سروکار داشت.^{۵۹}

گویا اتابک همیشه هوادار شیخ بود و بر پیشرفت کار او می‌کوشیده، نیز شیخ دختر نظام‌السلطنه^{۶۰} را گرفته بود که این زمان یکی از نزدیکان شاه بود. همچنین دختر برادر شاهزاده عبدالحمید عین‌الدوله^{۶۱} را به زنی داشت که از درباریان بسیار بزرگ بود. در سایه همراهی اینان کار شیخ روز به روز بالا می‌گرفت تا آنجا که به جای معزالسلطنه، لقب سردار اقدس، به او دادند و از

درجه امیر تومانی به رتبه امیر نویانی بالایش بردند.^{۶۲} علاوه بر آن به او القاب نصرت‌الملک و سردار ارفع نیز داده بودند.^{۶۳}

آوازه‌ی شیخ خزعل در عراق آن‌چنان زیاد و گسترده بود که رضاخان پس از آنکه موفق شد به توسط انگلیسی‌ها شیخ را به زانو درآورد و از راه محمره عازم عتبات عالیه و بغداد شود، خاطر نشان می‌کند که ایرانیان بغداد در مدت قیام خزعل سرشکسته بودند،... آنها روی تکذیب شایعات خزعل را در عراق نداشتند.^{۶۴}

پس از روی کار آمدن رضاخان، شیخ خزعل روابط نزدیکی با مخالفان او در تهران و به ویژه با نمایندگان اقلیت مجلس چون آیت‌الله مدرس و شکرالله خان قوام‌الدوله برقرار کرد.^{۶۵} ویلیام تئودر استرنک، شکرالله خان قوام‌الدوله^{۶۶} را فراتر از این حتی تا حد کارگزار شیخ معرفی می‌کند.^{۶۷} همین سخن را منبع دیگری تأکید کرده و ضمن اشاره بر صمیمانه بودن روابط قوام‌الدوله با خزعل، او را نماینده خزعل در تهران می‌داند.^{۶۸}

شیخ خزعل روز به روز ثروتمندتر و پولدارتر می‌شد و در پرتو این ثروت، قدرت و توان مضاعف می‌یافت. آن‌چنان که از اسناد برمی‌آید شیخ خزعل فواید زیادی از حکومت کارون، حویزه، جراحی و فلاحیه به دست می‌آورد که تنها سالیانه دویست هزار تومان از آن از نخلستان‌های محمره و جزیره‌الخضر [آبادان] بود، علاوه بر آن نخلستان و مستغلات زیادی از پدر و برادرش شیخ مزعل خان معزالسلطنه در خاک عثمانی به او رسیده بود.^{۶۹} در یکی از منابع املاک و مستغلات شیخ در حدود نیم‌میلیون لیره عثمانی برآورد شده‌اند.^{۷۰} ثروت شیخ خزعل چنان زیاد بود که پول‌هایش را در بانک‌های اروپا نگهداری می‌کرد.^{۷۱} بر اساس گزارش نمره ۷۲۱، مورخ ۲۴ سال ۱۳۴۱ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران، شیخ همچنین املاک زیادی از نخلستان‌ها و مسقفات در بصره داشت که به سر ویلسن^{۷۲} واگذار کرده و او را وکیل و ناظر بر املاک خود ساخته بود.^{۷۳} این یکی نیز از سوی خود میرزا محمدبوشهری ملقب به خان بهادر را عهده‌دار املاک شیخ کرده بود.^{۷۴}

شیخ خزعل کشتی‌ها و لنج‌های متعددی داشت، «کارون»، «ایران»،

«مظفری»، کشتی کوچک «بهمشیر» و رزمناو (I.V) نام کشتی‌های او بودند، شیخ سالم مبارک‌الصباح، شیخ کویت نیز در سال ۱۹۲۰ یک فروند کشتی به نام «مشرف» به او هدیه داده بود.^{۷۵} اما محمدعلی خان سدیدالسلطنه^{۷۶} که در ذوالقعدة ۱۳۳۱ هجری قمری برابر با اوت ۱۹۱۳ به محمره آمده و شیخ را از نزدیک دیده، تعداد کشتی‌های شیخ را در آن سال بدین نحو ذکر می‌کند: «کارون»، «ایران»، «ناصری»، «بهمشیر» و سه لنج در محمره.^{۷۷} علاوه بر این مذکور است که پس از خاتمه جنگ جهانی اول، انگلیسی‌ها به پاس خدمات شیخ یک فروند کشتی تفریحی به او هدیه دادند، آنها خود نام «خزعلی» را برای آن انتخاب کرده بودند.^{۷۸}

شیخ همواره بر قدرت و شکوه از دست‌رفته‌ی شیخ ثامر افسوس می‌خورد و در سخنان بسیار خصوصی خود از منوچهرخان معتمدالدوله که بساط شیخ ثامر بنی کعب را درهم نوردیده بود به بدی یاد می‌کرد.^{۷۹}

شیخ خزعل رؤیاهای بلند داشت و همواره از انگلیسی‌ها شکوه و گلايه می‌کرد که با توجه به تمام خدماتی که ارائه کرده، چرا آنها نمی‌خواهند همان حمایتی را که نسبت به سایر حکام عرب خلیج فارس - (مثل حکام کویت و بحرین) - مبذول می‌دارند، نسبت به او انجام دهند.^{۸۰} با وجود این، او خود را حتی فراتر از حکام مزبور و در حد محمدعلی پاشا، حاکم مصر می‌دانست و رابطه خود با حکومت مرکزی در تهران را بی‌شبهت به رابطه محمدعلی پاشا و سلاطین عثمانی نمی‌دانست. در واقع این تشبیهی بود که خود خزعل خیلی بدان مشتاق بود.^{۸۱}

دستگاه دیوانی

شیخ خزعل در اداره‌ی امور ایالت و ترسیم خطوط اصلی سیاست خویش همانند حکام و پادشاهان آن دوره تصمیم‌گیرنده‌ی نهایی بود و همه‌ی مسائل به او ختم می‌شد. به نظر می‌رسد بزرگان محیسن و حتی بزرگان آلبوکاسب هیچ‌گونه نقشی در تصمیم‌گیری یا اداره‌ی امور نداشتند. برکناری شیخ کاسب

پسر ارشد خویش از ولیعهدی و گماردن فرزند دوم خود شیخ عبدالحمید به جای او نشان از قدرت مطلقه شیخ خزعل دارد.

نحوه‌ی اداره امور و ساماندهی کارها در دستگاه او همانند تمامی حکام و سلاطین مشرق زمین در آن دوره به شکل سنتی بود و از اداره امور به شکل نوین و مدرن خبری نبود. در دستگاه دیوانی شیخ خزعل دو مشاور اعظم حضور داشتند که مورد وثوق شیخ بودند، حاج محمدعلی بهبهانی معروف به رئیس‌التجار یکی از آنها بود.^{۸۲} برخی منابع تاریخی از او به عنوان وزیر شیخ یاد کرده‌اند^{۸۳}؛ اما استرنک او را منشی شیخ می‌داند که شیخ خزعل نسبت او بدگمان بوده است.^{۸۴} سخن استرنک در خصوص رئیس‌التجار سخن نااستواری است چون منابع و مآخذ تاریخی آن را تأیید نکرده‌اند، علاوه بر این، رئیس‌التجار یا حاج رئیس به هیچ وجه منشی شیخ نبود، او نقشی فراتر از یک مشاور در دستگاه دیوانی شیخ داشت. بر اساس گزارش‌های عدیده‌ی کارگزار خوزستان، حاج محمدعلی همه‌کاره‌ی شیخ خزعل بود. کارگزار، حاج محمدعلی را شخصی با «شیطنت ذاتی» معرفی می‌کند.^{۸۵} سدیدالسلطنه او را مالک رقاب محمره و اهواز می‌داند، که تقریباً یک کرور تومان وجه نقد و املاک دارد. پسرش حاج ابوالحسن خان مشیرالتجار رتق و فتق‌کننده امور است، محمود و منصور پسران دیگر حاج محمدعلی بهبهانی هستند.^{۸۶} حاج محمدعلی و همسرش هر دو تبعه عثمانی بودند.^{۸۷}

میرزا حمزه، مشاور دیگر و مدیر کارهای عربی او اصلاً اهل حله و تبعه عثمانی بود.^{۸۸} میرزا حمزه یا سیدحمزه مدت سی سال در دستگاه دیوانی خاندان آلبوکاسب خدمت کرد.^{۸۹}

نویسنده کتاب *تاریخ اهواز* از او به عنوان مشاور اعظم یاد کرده است.^{۹۰} بنابه نوشته استرنک او مورد اعتماد شیخ خزعل بود^{۹۱} و همان‌طوری که پیش از این دیدیم در جریان قتل مزعل، از افراد فعال و بانفوذ و از همراهان شیخ خزعل بود.^{۹۲} برخی منابع از این دو به نام وزرای شیخ خزعل نام برده‌اند^{۹۳}، هرچند برخی از منابع، نقش این دو را در دستگاه دیوانی شیخ خزعل منشی و دبیر

دانسته‌اند.^{۹۴} اما بررسی‌ها و پژوهش‌ها نشان می‌دهد که این دو نقشی فراتر از منشی و دبیر یا حتی وزیر داشته‌اند. عبدالملک انطاکی که از نزدیک با دستگاه دیوانی شیخ در ارتباط بود، حاج محمدعلی رئیس‌التجار را وزیر ارشد و میرزا حمزه را محرم اسرار او می‌داند.^{۹۵}

همچنین حاج مصطفی افندی فهمی، کارگزار شیخ خزعل در بصره عهده‌دار سرکشی و مراقبت از اموال او در بصره بود.^{۹۶} علاوه بر این‌ها باید از میرزا محمد بوشهری معروف به خان بهادر نام برد.^{۹۷} احمد کسروی از او به نام محمد احمد یاد می‌کند که پیشکار شیخ بود.^{۹۸} این یکی غیرعرب و فارس بود و احمد کسروی در بصره با او ملاقات داشته است. میرزا محمد بوشهری پس از اسارت شیخ در بصره از سوی ویلسون نماینده و وکیل شیخ بر اموال و مستغلات او در عراق، به عنوان وکیل ویلسون انجام وظیفه می‌کرد.^{۹۹} محمد احمد همچنان که از عنوان او برمی‌آید، مجری دستورات شیخ خزعل بوده و هیچ نقشی در تصمیم‌گیری نداشت، در حقیقت محمداحمد در مرتبه‌ای بسیار پایین‌تر از حاج محمدعلی بهبهانی و میرزا حمزه‌خان بوده است.^{۱۰۰} در سند نمره ۲۷، مورخ ۱۳۲۷ وزارت امور خارجه ایران آمده است که عبدالمجید نامی میرزای شیخ بود که انگلیسی می‌دانسته و واسطه بین او و رئیس قونسولگری انگلیس بود.^{۱۰۱}

همچنین روزنامه‌نگار و فعال سیاسی عراق، سلیمان فیضی نیز در دستگاه دیوانی شیخ حضور داشت و عهده‌دار مکاتبات و مراسلات او بود.^{۱۰۲} مقر دیوانی و محل زندگی شیخ خزعل در کاخ فیلیه بود. فیلیه بر ساحل شمالی شط‌العرب و در فاصله پنج کیلومتری غرب محمره قرار دارد. کاخ فیلیه یا همان‌طوری که در خوزستان بر زبان‌ها جاری است قصر فیلیه را حاج جابر ساخته بود^{۱۰۳} و در زمان شیخ خزعل با نقش و نگارهای جدید، فرش‌های فاخر و تزیینات گرانبها تزیین و آراسته شد.^{۱۰۴}

درباره‌ی وجه تسمیه کاخ مزبور بدین نام، در منابع و مآخذ تاریخی سخنی ذکر نشده است. تنها سخن قابل اعتنا، روایت احدی از علاقه‌مندان و پژوهشگران به نام «فیلی» است.^{۱۰۵}

به جز کاخ فیلیه در محمره و همچنین کاخ شیخ خزعل در کویت، خاندان آلبوکاسب در زمان حاج جابر، کاخی در اهواز بنا نهاده بودند.^{۱۱۶} پس از روی کار آمدن شیخ خزعل، علاوه بر کاخ بنا شده توسط پدرش، او سه کاخ دیگر در اهواز احداث کرد. کاخ اول که در جلو قرار داشت جهت کارهای دیوانی او بود و دو کاخ دیگر که پشت کاخ اول قرار داشتند، یکی جهت خانواده شیخ و دیگری برای استراحت مهمانان او بود.^{۱۱۷} در کاخ جلویی، کتابخانه‌ای وجود داشت که عبدالمسیح انطاکی کتاب‌های زیادی را در آن دیده و خود از کتاب‌های آن استفاده کرده است.^{۱۱۸}

علاوه بر این شیخ خزعل کاخ دیگری در کمالیه داشت، که آن را به همین نام یعنی کاخ کمالیه نامیده بود.^{۱۱۹} این کاخ نیز بر ساحل شط‌العرب و در سر راه فیلیه ساخته شده بود، به نحوی که عبدالمسیح انطاکی فاصله آن را تا محمره نیم ساعت با کشتی ذکر کرده است.^{۱۲۰} در سال‌های اولیه دهه بیست میلادی، کاخ مزبور با موتورهای برقی، نورافشانی می‌شد و پنکه‌های برقی در آن وجود داشت.^{۱۲۱} طبقه دوم کاخ کمالیه، کتابخانه بزرگی داشت که بسیاری از کتاب‌ها را در خود جای داده بود.^{۱۲۲} در جوار کاخ کمالیه، شیخ خزعل حسینیه‌ای بنا کرد تا در ایام سوگواری ماه محرم، مراسم روضه‌خوانی و سوگواری در آن برپا شود.^{۱۲۳} به غیر از کاخ‌های ذکر شده، شیخ خزعل در کویت و در بصره نیز برای خود کاخ‌ها ساخت. کاخ او در بصره علی‌رغم گذشت بیش از نود سال و جنگ‌های متعدد کماکان پابرجاست.

شیخ خزعل دسته موزیک اختصاصی داشت که مقر آن در جوار قصر فیلیه بود و همیشه در مراسم رسمی و اعیاد و همچنین استقبال از مهمانان و تودیع آنها، موزیک می‌نواخت. علاوه بر این، دسته موزیک صبح و عصر نیز نوای موسیقی می‌نواخت.^{۱۲۴} گفته می‌شود دسته موسیقی مزبور را یکی از موسیقی‌دانان معروف سوریه از اهالی شهر حلب به نام شیخ علی الدریش تشکیل داده و امر آموزش و هدایت آنها را عهده‌دار بوده است.^{۱۲۵} به هنگام حضور رضاخان در ناصری [اهواز] دسته مزبور در حضور او موزیک نواخت،

تا اینکه رضاخان دسته مزبور را در سال ۱۹۲۴ میلادی پراکنده کرد.^{۱۱۶} نویسنده‌ی کتاب *توطئه الریاض الخزعلیه* از احداث شهری به نام خزعلیه در محمره به امر شیخ خزعل به سال ۱۳۲۶ یاد می‌کند.^{۱۱۷} ظاهراً خزعلیه بعدها جزئی از شهر خرمشهر شد، به همین دلیل نام و نشان آن فقط نزد قدیمی‌ها به یادگار مانده است.

همان‌طوری که پیش از این ذکر شد شیخ خزعل جهت پیشبرد سیاست‌های خود همواره از روش‌های نرم و لطیف استفاده می‌کرد، شاید او این درس را از پدرش حاج جابر آموخته بود که حتی المقدور با طرف‌های منازعه به خصوص آنهایی که زیردست او نبودند، از روش‌های تطمیع و کسب مودت استفاده کند. این را احمد کسروی نیز در کتاب خود خاطر نشان شده است.^{۱۱۸} و از آنجا که شیخ مثمر‌تر و مفید‌تر بودن این سیاست را در عمل مشاهده کرده بود، لذا آن را سرلوحه‌ی کار خود قرار داد.

به هنگامی که در سال ۱۹۲۱ پس از قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله با انگلیسی‌ها، وجهه آنها نزد مردم ایران بسیار بد شد و انگلیسی‌ها نفوذ خود را در دستگاه حکومتی از دست داده بودند، خزعل نیز با حکومت مرکزی بر سر پرداخت مالیات معوقه از سال ۱۹۱۲ مشکل داشت و امیدوار بود انگلیسی‌ها اعمال نفوذ کرده با استفاده از قدرت و نفوذ خویش موضوع مالیات را مطابق خواسته‌ی او حل کنند، اما از آنجا که می‌دانست نفوذ انگلیسی‌ها در دستگاه حکومتی کم شده، لذا در ملاقاتی که با سرپرستی لورین وزیر مختار بریتانیا در تهران و پیل کنسول بریتانیا در اهواز، در قصر فیلیه داشت به آنها پیشنهاد داد تا فهرستی از افراد سرشناس تهیه شده و سیبل آنها چرب شود.^{۱۱۹}

در ماه مه سال ۱۹۲۱، احمدشاه قاجار در بازگشت از سفر اروپا، به خلیج فارس ضمن دیدار از محمره به شیخ لقب سردار اقدس عطا کرد. او همچنین به تک تک فرزندان ارشد شیخ، القابی چون سردار ارفع، سردار اجل، سردار لشکر و غیره داد.^{۱۲۰} در همین اثنا خزعل علاوه بر مالیات معوقه از ۱۹۱۳، درصد بود تا سهم ۲۰ درصدی از عایدات گمرک محمره داشته باشد، از این

رو جهت تحکیم و تقویت دوستی با شاه قاجار و همچنین کسب نظر او یک صندلی زرین به ارزش ۵۰۰ پوند، ۷۵۰۰ لیره طلا و ۵ رأس کره اسب عربی ارزشمند به او هدیه داد.^{۱۲۱}

چندماه بعد یعنی در ماه اوت شیخ خزعل جهت حل و فصل اختلافات خود با تهران، حاج رئیس را به ۹۰ هزار روپیه و سه گردن بند مروارید هریک به ارزش ۱۰ هزار روپیه راهی تهران کرد تا عنداللزوم هدایای مزبور را در راه وصول به هدف و خواسته‌ی خویش هزینه کند.^{۱۲۲} مجموعه‌ی این اقدامات سبب شده بود تا یکی از پژوهشگران، در خصوص او چنین نتیجه‌گیری کند: «استعداد خزعل در خریدن، زهره چشم گرفتن و زیر نفوذ قرار دادن نمایندگان دولت مرکزی بسیار زیاد بود.»^{۱۲۳}

در سال ۱۹۱۳ که سدیدالسلطنه از محمره بازدید کرده محافظین شیخ را چنین توصیف می‌کند: دو برادر از اهل دشتی استان بوشهر به نام‌های افراسیاب و قنبر که با بیست نفر اتباع خود نزد سردار، تفنگچی بودند.^{۱۲۴} اما عبدالملک انطاکی که در سال‌های بعد از ۱۹۲۲ کتاب خود را نوشته، محافظان شیخ را از عرب و عجم ذکر کرده است.^{۱۲۵}

شیخ خزعل نیروی نظامی سازمان یافته و تابع مقررات و انضباط نداشت. نیروی او مردان جنگجوی قبایل و طوایف تحت امر بودند که عنداللزوم با فراخوانی دو یا سه روزه، آماده کارزار می‌شدند.

در سال ۱۹۱۳ پزشک مخصوص شیخ یک پزشک هندی به نام رویس هندو بود.^{۱۲۶} اما در سال ۱۹۲۲ دو پزشک سوری به عنوان پزشک خصوصی شیخ در رکاب او بودند.^{۱۲۷}

خوی و خصال شیخ خزعل

طرفداران و مخالفان شیخ خزعل، صفات و خصال خاصی را به او منتسب کرده‌اند، برخی او را ستایش و تمجید کرده، بهترین صفات و خصوصیات را از آن شیخ دانسته‌اند، برخی دیگر نیز بی‌رحمانه‌ترین و بدترین خصوصیات را

بدو نسبت داده‌اند. دسته‌ای که عمدتاً شعرا و به اصطلاح ادیبان بوده‌اند با هدف به دست آوردن پولی و مال و منالی قصیده‌ای در وصف شیخ سروده‌اند و شیخ با حاتم‌بخشی و بخشش کیسه‌های زر و درهم آنها را مورد تفقد قرار داده است. دسته‌ای دیگر در بیان خوی و خصال شیخ خزعل آن‌چنان پیش رفته‌اند که پیداست بخش عمده‌ای از این سخنان از روی دشمنی و عداوت موضع‌گیری سیاسی بوده است.

شاعر و روزنامه‌نگار سوری عبدالملک انطاکی او را «شخصی پرهیزکار و با تقوا می‌داند که رفتاری نیک و حسنه با رعایا دارد.»^{۱۲۸} جعفر محمد الاعرجی که بارها به قصد زیارت شیخ خزعل نزد او آمده، شیخ را این چنین توصیف می‌کند «او شخصی خوش اخلاق و نیک‌نژاد است که در جود و کرم یگانه عصر خویش و نمونه‌ای بی‌همتا در میان کلیه امراء و حکام است که در عین حال عالم و ادیب خردمند و شاعر است که همگان از اطراف و اکناف از خشکی و دریا به دیدار او می‌شتابند، و به ندرت احدی از علما و شعرا ناامید و دست‌خالی از بارگاه او خارج می‌شود.»^{۱۲۹}

دیگری او را «دانشمند و دانش‌پرور و بزرگ‌ترین یاور دانشمندان و شعرا می‌داند، شاعر بزرگی که قصاید و اشعار چندی از خود به یادگار گذاشته است.»^{۱۳۰} روزنامه‌نگار و فعال سیاسی عراقی که به عنوان امین شیخ خزعل در دیوان او و وظیفه نگارش مکاتبات را به عهده داشت، شیخ را این چنین توصیف می‌کند: «پاک نهاد و بزرگواری که به شادی و مزاح گرایش دارد، و با نگاهی خوش‌بینانه به زندگی در کاخ مجلل خویش با تمامی مظاهر و جلوه‌های قدرت و عظمت و در کمال راحتی و رفاه و گشاده‌دستی بود.»^{۱۳۱}

از طرف دیگر پژوهشگران و مورخان او را به گونه‌ای دگر شناخته‌اند، لوریمر او را در به کار بردن خشونت، وحشتناک توصیف می‌کند.^{۱۳۲} اما ریچارد کاتم به استناد نوشته‌های «تاریخ‌نگاران ایرانی»^{۱۳۳} درباره شیخ چنین می‌گوید: اگر به برآورد تاریخ‌نگاران ایرانی در رابطه با شیخ خزعل در سال ۱۳۰۱ اطمینان داشته باشید باید بگوییم شیخ یک خودکامه شرقی از سنخ مستبدان

روزگاران کهن بود و در واقع زمانه‌اش به سر آمده بود. می‌گویند بسیاری از برادران خود را کور کرد تا موقعیت حکومتی خویش را تضمین کرده باشد. در پی تحکیم قدرت، سرکوب و ددمنشی بی‌سابقه‌ای را در خطه خوزستان در پیش گرفت. کاتم ضمن بیان احتمال گزافه بودن بعضی از گزارش‌ها، خاطر نشان می‌سازد که در این نکته شکی نیست که شیخ خزعل برای تداوم سلطه‌ی خویش به هر کاری دست می‌زد^{۱۳۴}. العجلی، او را کسی می‌داند که اموال خویش را با زور و ارعاب به دست آورد و مردم را خسته و درمانده کرده، بر آنها قساوت پیشه کرد و با لهو و لعب و زیاده‌روی مردم را بدبخت کرد.^{۱۳۵} علامه محسن‌الامین درباره شیخ خزعل چنین می‌گوید «اوضاع و احوال شیخ خزعل فراخ‌تر از پدر و برادرش شد... او اموال فراوانی به دست آورد و کاخ‌هایی را بنیان نهاد و خدم و حشم بسیاری داشت.»^{۱۳۶}

سر آرتور هاردینگ وزیر مختار بریتانیا در ایران (۱۹۰۰-۱۹۰۵) که پس از شرکت در کنفرانس شارجه به سال ۱۹۰۳ از طریق کویت به محمره آمده و با شیخ خزعل دیدار کرده بود، او را چنین توصیف می‌کند: شیخ خزعل بن جابر که شهرت داشت فرمانروایی فعال و باشهامت است برای تحکیم پایه‌های قدرتش شیوه‌هایی که بی‌چون و چرا خصیصه شرقی داشت به کار می‌برد. از جمله اینکه به اعتقاد همگان برادرش شیخ مزعل را که مورد سوءظنش بود و در او به چشم رقیب می‌نگریست، عمداً در آب‌های شط‌العرب غرق کرده بود.^{۱۳۷} ویلیام تئودر استرنک در این رابطه خاطر نشان می‌سازد که: «در حقیقت نویسندگان عرب همواره از کرم و بخشش خزعل سخن گفته‌اند و او را در کرم و بخشش مانند برمکیان وزاری هارون‌الرشید خلیفه عباسی دانسته‌اند.»^{۱۳۸}

شیخ خزعل به ادبیات و به ویژه شعر علاقه فراوانی داشت، از این رو همواره در محضر او جلسات شعر و شعرخوانی برقرار بود، این جلسات بعد از نماز مغرب و عشا در کاخ فیلیه برگزار می‌شد و به دلیل اعطای هبه به شعرا، جلسات مزبور رونق فوق‌العاده‌ای داشت، از این رو برخی آن را «سوق عکاظ» نامیده بودند.^{۱۳۹}

شیخ خزعل برای بسیاری از شاعران حقوق مقرر کرده بود.^{۱۴۰} شاعر نام‌آور عراقی معروف الرضافی و شعرای دیگر همچون سید جعفر حلی، شیخ جواد شبیبی، شیخ محمدرضا شبیبی، شیخ عبدالکریم جزایری، عبدالملیح انطاکی، شیخ عبداللطیف جزایری و بسیاری دیگر از جمله این شاعران بودند.^{۱۴۱} اما ملک‌الشعراى بهار که هم عصر شیخ خزعل بود، درباره او چنین می‌گوید:

شیخ خزعل مردی باهوش و سیاستمدار بود و در اندک مدت توانست بر عربستان آن روز حکومت کند... او نسبت به زیردستان خود رفتار مناسبی نمی‌کرد و از املاک، نخیلات و سایر مزروعات بی‌پایانی که در بصره، کویت و خوزستان داشت و تجارت و بهره‌های گسمرکی، ثروت زیادی تحصیل کرده بود و یکی از توانگران معروف و بزرگ آسیا به شمار می‌آمد.^{۱۴۲}

شاید اظهار نظر ادیب، شاعر و پژوهشگر معروف لبنانی امین‌الریحانی^{۱۴۳} درباره‌ی شیخ خزعل جالب‌ترین اظهار نظر در این خصوص باشد. امین‌الریحانی تا حدود زیادی سعی کرده حقایق و واقعیت‌ها را آن‌طور که هست بیان کند و در نگاه خویش از حب و بغض و کینه‌توزی برحذر باشد. گوا اینکه او نیز در برخی موارد دچار اشتباه شده و در مواردی با اغراق و مبالغه درباره شیخ سخن گفته است. یا اینکه از اوضاع داخلی و نحوه‌ی تعامل شیخ با مردم، هیچ‌گونه سخنی نگفته است، اما صرف‌نظر از این نواقص به‌طور کلی تصویر گویایی از شیخ خزعل ارائه داده است.

امین ریحانی پس از ذکر نام کامل شیخ خزعل و القاب او، شیخ خزعل را در توانگری و خردمندی و جود و کرم از نوع امرای بنی‌عباس می‌داند، که به لهو و غنا‌گرایی، و ادب و شعر را دوست داشت. در حقیقت شیخ خزعل به هر آنچه باعث شادی و مسرت روح و جسم است تمایل داشت.

او بذل و بخشش شیخ خزعل به شعرا و خوانندگان را نشانه‌هایی از جود و کرم شیخ می‌داند و می‌گوید، شیخ خزعل خوش ذوق است او را ذوقی انسانی است، هنگامی که خوانندگان زن از حلب یا دمشق با دست خالی سوی محمره می‌آمدند، پس از چند ماه اقامت در قصر، با انبانی پر از زیور و طلا به شهر خود

امین‌الریحانی خاطر نشان می‌سازد که شیخ خزعل را در کویت و در ضیافت شیخ مبارک‌الصباح دیده است.^{۱۵۱} او اضافه می‌کند که پیش از این سخنانی در خصوص شیخ شنیده بود.^{۱۵۲} بدین جهت طی نامه‌ای سرشار از محبت و احترام، درود و سلامی به ایشان تقدیم کرد و شیخ طی نوشته‌ای کوتاه پاسخ او را داده است. امین‌الریحانی متذکر می‌شود که با وجود صحت مزاج و سلامتی شیخ، دو پزشک سوری در رکاب او بودند و در این سفر همراهی‌اش می‌کردند.^{۱۵۳} همان‌طوری که پیش از این ذکر شده شیخ خزعل از تعصب و از جمله تعصب دینی دور بوده است، امین‌الریحانی با نقل بخش کوتاهی از یک گفت‌وگو بین ایشان و شیخ احمد‌الصباح، نگاه و نگرش او را نسبت به این موضوع نشان می‌دهد.^{۱۵۴} به همین دلیل او نه تنها با فرقه‌ها و مذاهب مختلف اسلامی با مدارا برخورد می‌کرد، بلکه با مذاهب غیراسلامی نیز همین رویه را در پیش گرفته بود.

به دلیل بی‌تعصبی شیخ خزعل و رواداری او بود که در آن زمان و در سال ۱۹۱۳ سه نفر تاجر یهودی در محمره بودند که قماش از منچستر انگلیس وارد می‌کردند.^{۱۵۵}

همچنین پس از دیدار حاج امین‌الحسینی مفتی فلسطین از محمره، شیخ خزعل مبلغ نه هزار روپیه برای ترمیم و بازسازی مسجد‌الاقصی به او کمک کرد.^{۱۵۶}

شیخ خزعل علی‌رغم علاقه و به تعبیری شیفتگی به فرهنگ غرب^{۱۵۷}، پایبند آداب و رسوم مردم خویش بود، همواره لباس عربی بر تن داشت و به ندرت او را با جامه‌ی غیرعربی یعنی کت و شلوار دیده‌اند. او حتی در دوره‌ی ده ساله‌ی اسارت در تهران، باز با لباس عربی در میان رجال مملکتی ظاهر می‌شد.

در سال ۱۹۱۱ شیخ خزعل در محمره مدرسه‌ای بنا کرد و نام آن را مدرسه «کاسیه» گذاشت، پس از آن مدرسه دیگری به نام «خزعلیه» بنا نهاد. مدرسه سوم به نام مدرسه «جعفریه» بود که آموزش تمام مواد درسی در آنها به زبان عربی بود.^{۱۵۸} گفتنی است سدیدالسلطنه که در سال ۱۹۱۳ به محمره آمده بود

باز می‌گشتند. یا شعرا با قصاید مدح و ستایش نزد او می‌آمدند و با کیسه‌های پر از پول باز می‌گشتند. یا هنگامی که اسقف کلیسای مسیحی نزد او آمد، از او به گرمی استقبال کرد و با پذیرایی عالی و با هدایای گران‌قیمت او را بدرقه کرد. مهم‌ترین ویژگی شیخ خزعل تساهل و رواداری او به عنوان یک نفر شیعه است.^{۱۴۴} از این رو در محمره نه تنها مسیحیان و یهودیان و مندائی‌ها (صابئیان) آزادانه می‌زیستند، بلکه بت‌پرستان هندی نیز در کمال آسایش روزگار می‌گذرانند.^{۱۴۵} او به مسیحیان کلدانی که بعد از کشتار معروف ارامنه به دست عثمانی‌ها در اواخر قرن نوزدهم از سرزمین خود متواری شده بودند پناه داد و به آنها اجازه داد تا در محمره کلیسا بسازند و در اهواز کلیسا و مدرسه‌ی خود را بنا نهند.^{۱۴۶} از این رو به پاس این مساعدت، پاپ بنادیکوس پانزدهم طی مراسم خاصی نشان «گریگوریس» را به شیخ خزعل عطا کرد.^{۱۴۷}

افتتاح لژ فراماسونری در محمره با کمک و مساعدت او بود یا خزانه او بر روی خوانندگان زن یا رقاصه‌ها باز بود، همچنان که این خزانه بر روی نیکوکاران و صالحان فرقه‌های مختلف مذهبی باز بود. شیخ خزعل همواره به کارهایی که باعث تسلی خاطر و سرگرمی و شادی می‌شد تمایل و علاقه داشت. و به هنگامی که در قصر خویش ملول و آزرده‌خاطر می‌شد و در کاخ پذیرایی نیز مهمانی نبود، یا اینکه نخواهد به بصره برود تا آنجا بر سر میز «بوکر» حاضر شود، فرزندان خویش را ندا می‌داد و آنها را به بازی فرامی‌خواند.^{۱۴۸}

از جمع‌بندی سخنان امین‌الریحانی و دیگران چنین برمی‌آید که شیخ خزعل به خوشی و تفریح تمایل فراوانی داشت و سعی می‌کرد اوقات و ایام خود را با شادی سپری کند. به نظر می‌رسد او یک مسلمان شیعی غیرمتعصب بود که ضمن اعتقاد به مذهب خویش، به مذاهب و ادیان دیگر نیز احترام می‌گذاشت. پژوهش‌ها و بررسی‌های میدانی حکایت از این دارد که در ایام ماه محرم و به ویژه ده روز اول این ماه، مجلس روضه‌خوانی در قصر شیخ برگزار می‌شد و نقل است که ایشان در مجلس مزبور نه در صدر مجلس بلکه در آستانه در می‌نشست.^{۱۴۹} همچنین در ایام ماه مبارک رمضان، برای عموم مردم و به ویژه مستمندان، افطاری عام می‌داد.^{۱۵۰}

خزعل عدالت حاکم بود یا خیر؟ و این بذل و بخشش‌ها و این ریخت و پاش‌های شیخ به چه قیمتی حاصل شده است؟ و در یک کلام مردم از حکومت او و کارگزارانش راضی بودند یا خیر؟^{۱۶۴}

شیخ خزعل در سال ۱۳۰۱ شمسی یکی از بناهای قدیمی دولتی را در محمره که عمارت توپخانه بود، جهت مریضخانه عمومی تخصیص داده و بنای جدیدی در آن برای مریضخانه ساخت. او پنجاه هزار روپیه خرج بنای مزبور کرد و علاوه بر خرج بنا، معادل شصت هزار روپیه توسط آقای ویلسون، رئیس کمپانی نفت، اسباب و لوازمات و اثاثیه از لندن وارد کرد.^{۱۶۵}

بر اساس سند مورخ ۱۵ جوزا سال ۱۳۰۱ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران، در خصوص شخصیت شیخ خزعل چنین آمده است:

وی در دوران حکومت خود امنیت و آسایش را در قلمرو خود برقرار کرد و از این جهت وضعیت اقتصادی آنجا رو به ترقی گذارد. مدارس متعدد بنیان نهاد، نسبت به حفظ‌الصحه عمومی [بهداشت عمومی] توجه مخصوص کرد. به تأسیس مریضخانه در محل سابق عمارت توپخانه پرداخت که از قرار معلوم شصت هزار روپیه برای تأسیس آن خرج شد.^{۱۶۶}

در گزارش نمره ۲۸۱ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه نیز در خصوص او چنین آمده است:

مهمان‌سرای در محمره به نام «دیوانیه» ساخت که ظاهراً محل پذیرایی از مهمان‌های او بود.^{۱۶۷} دیگر قصر حمیدیه بود که شیخ این قصر را به نام پسر خود عبدالحمید، «حمیدیه» نامگذاری کرد. همین قصر بود که مشارالملك در گزارش خود اشاره به آتش زدن آن به دست طوایف عرب ضد شیخ [قبیله بنی‌طرف] کرده است.^{۱۶۸}

در گزارش نمره ۷۸۵ مورخ ۹ ذی‌حجه ۱۳۲۳ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه ایران نیز شیخ خزعل را «مردی بسیار معقول، مهمان‌دوست، بلندپرواز، بی‌صبر و بی‌مایه، کم‌همت، عیاش و زن‌باره» توصیف کرده است.^{۱۶۹}

همان‌طور که ملک‌الشعراى بهار گفته، شیخ خزعل یکی از ثروتمندترین

فقط از مدرسه خزعلیه سخن گفته است. مدرسه خزعلیه در جوار تنها شعبه بانک شهر بود و جهت تأمین کادر آموزشی آن سه نفر معلم از هندوستان آورده بودند. شیخ خزعل به تجار خارجی دستور داده بود همانند تجار داخله از مال‌التجاره خود نقله‌ای یک‌شاهی به مدرسه بدهند تا بدین ترتیب هزینه‌های مدرسه تأمین شود.^{۱۵۹} شیخ خزعل در اهواز در نزدیکی میدان شهدای فعلی مدرسه‌ای بنا نهاد و نام آن را «کاسبیه» گذاشت.^{۱۶۰}

امین‌الریحانی پس از ذکر خصال و خوی شیخ خزعل درباره او چنین می‌نویسد^{۱۶۱}: «به هنگامی که او لباس رسمی بر تن می‌کرد، همه مدال‌ها و نشان‌های پادشاهان را بر آن مزین می‌کرد، از جمله نشان گریگوریس از پاپ بنادیکوس پانزدهم، اما از میان همه این مدال‌ها و نشان‌ها، دو مدال است که هرکسی نمی‌تواند آنها را ببیند، فقط کسی می‌توان آنها را ببیند که درکی فلسفی و شاعرانه داشته باشد و با این دید به شیخ بنگرد. او در وجه انسانی خویش دو مدال بر سینه داشت یکی از فیلسوف یونانی اپیکور^{۱۶۲} و دیگری از حکیم الهی صوفی محی‌الدین ابن عربی.^{۱۶۳}

منظور امین‌الریحانی از این سخن این است که شیخ خزعل بی‌آنکه خود بدانند معتقد به فلسفه اپیکور است که به بهره‌مندی از لذت‌های عقلی و روحی زندگی اعتقاد داشت و در عین حال معتقد به فلسفه عابد و صوفی قرن ششم هجری ابن عربی است که عبادت خداوند را پیشه خود کرده بود.

شاید آنچه امین‌الریحانی درباره شیخ خزعل گفته تا حدودی مبالغه‌آمیز باشد، اما آنچه برای یک پژوهشگر حائز اهمیت است شأن و منزلت رفیع ادبی و علمی امین‌الریحانی است که او را از نویسندگان و شاعران مجیزگوی جدا می‌کند. هرچند که نمی‌توان از این نکته غافل بود که امین‌الریحانی به یک مطلب بسیار بااهمیت هیچ‌گونه اشاره‌ای نکرده است و از آن به سادگی گذشته است. نحوه‌ی تعامل و برخورد شیخ خزعل با مردم و چگونگی اخذ مالیات از آنها و نحوه‌ی حکومتداری شیخ به طاق نسیان سپرده شده است. حال آنکه یک پژوهشگر و یک مورخ باید به ما می‌گفت که آیا در فرمانروایی شیخ

افراد آسیا به شمار می‌رفت. فقط درآمد او از املاک و مستغلاتش در خاک عراق بیش از سیصد هزار روپیه بود که با پول آن موقع ایران تقریباً ۲۴۰ هزار تومان می‌شد.^{۱۷۰} او بخشی از این ثروت را در راه اهداف سیاسی خویش و کسب دوستان بذر و بخشش می‌کرد. از این رو بسیاری از رؤسای قبایل و عشایر غیر عرب در صدد دوستی با وی یا وصلت دختران خویش با او بودند. شیخ خزعل در دیداری که با کدخدایان دیرکوند و چند نفر از خوانین سگوند از مناطق جنوبی لرستان داشت به هر کدام از آنها مبلغ هزار تومان انعام و پاداش داد تا بدین وسیله آنها را با خود داشته باشد.^{۱۷۱}

شیخ خزعل علی‌رغم میل و علاقه‌ی شدید به گردآوری مال و منال و فشار طاقت‌فرسا بر مردم تحت سلطه به منظور اخذ مالیات و قتل برادر خویش مزعل به منظور تکیه بر مسند قدرت، در مواردی نسبت به دشمنان قسم‌خورده‌ی خود با رأفت و مهربانی عمل کرده است.

در داستان نقشه‌ی قتل او که به دست پسر برادرش شیخ عبود فرزند شیخ عیسی و با هدایت و رهبری سید نعمه فرزند سید شیب حسین طراحی شد، پس از کشف نقشه‌ی ترور، از در تقصیر سید نعمه گذشت و او را عفو کرد.^{۱۷۲} همچنین در جریان جنگ جهانی اول و به هنگام همدستی قبیله‌ی باوی با ترک‌های عثمانی و انفجار خط لوله‌ی نفت و پس از آن مشارکت فعال باوی‌ها در میدان کارزار علیه انگلیسی‌ها و شیخ خزعل، پس از آنکه ترک‌ها و متحدانشان شکست خوردند و شیخ عنایه، شیخ باوی‌ها خود را تسلیم شیخ خزعل کرد، خزعل از گناه او گذشت و او را بخشید.^{۱۷۳}

در جریان انقلاب مردم عراق به سال ۱۹۲۰ میلادی علیه انگلیسی‌ها، به هنگامی که مجتهدین و علمای نجف از او خواستند تا به دلیل جاه و شان خود نزد انگلیسی‌ها، در خصوص عفو دستگیرشدگان و تبعیدیان وساطت کند، او بدون توجه به موضع قبلی علما و مجتهدین نجف در جریان جنگ جهانی اول و مشارکت فعال نمایندگان آنها در تحریک و تشویق عشایر عرب به مقاومت در برابر وی، درخواست مجتهدین را اجابت کرد و نهایت سعی خود را در این زمینه مبذول داشت.^{۱۷۴}

شیخ خزعل در همین راستا پس از دستگیری شیخ محمد جواد جزایری و سید محمد علی بحر العلوم، سرکردگان قیام مردم نجف جهت آزادی آنها وساطت کرد.^{۱۷۵} طبق رأی صادره از دادگاه نام‌برندگان به تبعید در هند محکوم شده بودند، با پادرمیانی شیخ، تبعیدیان به محمره منتقل شدند و بیش از یک سال نزد او ماندند.^{۱۷۶}

همچنین سید صالح حلی از مبارزان شهر بعقوبه که به هند تبعید شده بود، به هنگامی که در بصره در بازداشت به سر می‌برد تا از آن طریق به هند تبعید شود، از خزعل درخواست کمک کرد، شیخ خزعل نیز به یاری او شتافت و با وساطت شیخ، سید صالح بیش از هشت ماه در محمره نزد او رحل اقامت گزید.^{۱۷۷}

عبدالواحد سکر یکی از قهرمانان انقلاب ۱۹۲۰ عراق در خاطرات خود می‌نویسد: به هنگامی که در زندان بصره بود، شیخ خزعل بسیار به او سر می‌زد و وی را مورد تفقد قرار می‌داد. او می‌افزاید هنگامی که نزد وی بودم، بی‌آنکه من اطلاع داشته باشم، شیخ با نماینده تام‌الاختیار انگلیس در بغداد تلگرافی مخابره کرد و به او گفته بود حاضر است مبلغ یکصد هزار روپیه هندی به عنوان جریمه پرداخت کند تا من آزاد شوم.^{۱۷۸}

زنان و فرزندان شیخ خزعل

شیخ خزعل نه تنها بزرگ‌ترین مالک خوزستان^{۱۷۹} بلکه یکی از توانگران آسیا به شمار می‌آمد^{۱۸۰}، او مانند بسیاری از حکام و پادشاهان آن دوره تعدد زوجات و کثرت آنها را نشانه عظمت و شکوه می‌دانست^{۱۸۱}، از این رو زنان چندی اختیار کرد. اکثر زنان شیخ خزعل، دختران بزرگان و صاحب‌منصبان یا دختران شیوخ قبایل و عشایر بودند. برخی قبایل به منظور تقرب به او و تقویت جایگاه و نفوذ خویش در میان قبایل دیگر در اندیشه مصاهرت شیخ با خویش بودند. برخی نیز به منظور ایجاد دوستی و مؤدت یا تحکیم دوستی و هم‌پیمانی با شیخ، دختران خود را به عقد او درمی‌آوردند. در حقیقت بسیاری از

ازدواج‌های شیخ خزعل، ازدواج‌های سیاسی بوده، و با هدف نزدیکی و قرابت طوایف و قبایل با شیخ صورت می‌گرفتند. در بسیاری موارد شیخ خزعل خود پیشقدم می‌شد تا بدین وسیله دوستی و قرابت را جایگزین کینه و دشمنی کند.^{۱۸۲} در برخی موارد به منظور ایجاد اتحاد یا ائتلاف و هم‌پیمانی، طرف‌های دیگر انعقاد پیمان، اتحاد و ائتلاف را مشروط به ازدواج شیخ خزعل با احدی از دختران خود می‌دانستند. به عنوان مثال در سال ۱۹۱۵ میلادی به هنگامی که در جریان جنگ جهانی اول و همدستی عشایر با عثمانی‌ها، شیخ خزعل از بختیاری‌ها خواست تا حفاظت لوله‌های نفت اهواز را به عهده گیرند، مسیر خان صارالملک معروف به سردار جنگ به شرطی حاضر به همکاری با شیخ خزعل بود که شیخ یکی از دختران او را به زنی بگیرد.^{۱۸۳}

علاوه بر این به نظر می‌رسد ملاحظات سیاسی و همچنین ایجاد هم‌پیمانی میان قبایل متخاصم نقشی بس مهم در بسیاری از این وصلت‌ها داشته‌اند. در مواردی رجال و صاحب‌منصبان بریتانیا در این خصوص وارد شده و با تخصیص و تعیین افرادی، ازدواج‌هایی را برای شیخ خزعل سبب می‌شدند. انگلیسی‌ها در ژانویه ۱۹۱۲ میلادی ترتیبی اتخاذ کردند تا یک قرابت نسبی بین شیخ خزعل و خوانین بختیاری ایجاد شود، به این معنی که شیخ دو تن از دخترانش را به عقد دو نفر از خوانین درآورد و در مقابل دو دختر از دو خانواده ایلخانی و حاجی ایلخانی به نکاح خزعل یا پسران او درآیند.^{۱۸۴}

هر چند این وصلت‌ها هیچ‌گاه اجرا نشد، اما همین امر بیانگر نقش جدی ملاحظات سیاسی و هم‌پیمانی‌ها در ازدواج‌های شیخ است.

امین‌الریحانی نیز خاطر نشان می‌سازد که شیخ خزعل به هنگام مشاهده مخالفت یا سرسنگینی برخی قبایل و به هنگام احساس خطر از قبایل مزبور، با نزدیکی به آن قبیله یا عشیره و حضور در میان آنها و در صورتی که شیخ آن قبیله یا عشیره دختر دم‌بختی داشته باشد، از دختر شیخ خواستگاری کرده و او را به زنی می‌گرفت و بدین ترتیب غائله یا شورش مزبور فروکش می‌کرد.^{۱۸۵} النجار سخن فوق را این‌چنین تکمیل می‌کند؛ «طبیعی است که اگر شیخ به میان

هر قبیله برود و دختر رئیس آن قبیله را خواستگاری کند، آن قبیله یا به قصد نزدیکی و تقرّب با شیخ خزعل یا از ترس قساوت و شدت عمل او با این ازدواج مخالفت نکند و به این ازدواج تن دردهد.^{۱۸۶} شیخ خزعل همین روش را با شخصیت‌ها و افراد ذی‌نفوذ حکومتی نیز در پیش گرفته بود و از میان آنها، دخترانی را به زنی گرفته بود تا بدین وسیله دوستی و مودت خود را با آنها تحکیم بخشد. او بتول ملقب به فخرالسلطنه دختر حسین قلی خان نظام‌السلطنه را به زنی گرفت^{۱۸۷} و ثمره این ازدواج فرزندی بود به نام نظام‌الدین که سیزدهمین پسر شیخ خزعل بود.^{۱۸۸} همچنین دختر برادر شاهزاده عبدالحمید عین‌الدوله را که از درباریان بزرگ بود، به زنی داشت.^{۱۸۹} گفته می‌شد شیخ خزعل خواهر امیر مجاهد، خان بختیاری را نیز به زنی گرفت.

شیخ خزعل با جمیل‌السلطنه دختر امیرخان خلیل‌الدوله نوه سلطان عبدالمحمد میرزا ملقب به سیف‌الدوله پیوند زناشویی بست.^{۱۹۰} که حاصل این پیوند میرزا عبدالمحسن خان بود.^{۱۹۱} او از مشعشعیان که به غیر خودی زن نمی‌دهند و ازدواج‌های آنها درون فامیلی بود، نیز زن گرفت. از بنی‌طرف و آل کثیر و میریان هنديجان نیز کسی را به زنی داشت.^{۱۹۲}

در جریان رویارویی رضاخان با شیخ خزعل، بهمنی‌ها به دلیل همین ازدواج و وصلت، به هواداری از شیخ خزعل برخاستند و در سال ۱۹۲۴ میلادی هنگامی که سپاهیان رضاخان از شیراز سوی بهبهان آمده و از آنجا قصد اهواز را داشتند در نواحی تاشان در جنوب شرقی بهبهان به وسیله سپاه حسین‌خان بهمنی متوقف شده و تلفات سنگینی را متحمل شدند.^{۱۹۳}

همچنین بر اساس گزارش معتمدالوزراء در گزارش نمره ۱۳، دوم ربیع‌الثانی ۱۳۳۷ شیخ خزعل، «دو سال پس از وفات شیخ مبارک‌الصباح، عیال او را به عقد خود درآورده نفوذ خود را تا کویت منبسط ساخته» است.^{۱۹۴} علی‌رغم گزارش فوق، منابع و مآخذ، سخن مزبور را تأیید نکرده‌اند. همچنین بررسی‌ها و پیگیری‌های نگارنده نیز این سخن را تأیید نمی‌کند.

بر اساس اظهارات مهندس نظام‌الدین عامری پسر شیخ، شیخ خزعل چهارده

پسر و پانزده دختر داشت، که از این میان نورالهدی خواهر دوقلوی نظام‌الدین در سن شش سالگی و علوان پسر دیگر او در کودکی دارفانی را وداع گفتند.^{۱۹۵} بر اساس شنیده‌های امین‌الریحانی تعداد همسران شیخ خزعل بیش از شصت زن بود^{۱۹۶}، رضاخان میرپنج نیز تعداد همسران شیخ را ۶۰ زن ذکر کرده است،^{۱۹۷} اما به نظر می‌رسد این عدد تا حدود زیادی مبالغه‌آمیز و به دور از حقیقت باشد، چون بر اساس اطلاعات موثق تعداد همسران شیخ خزعل ۲۰ زن بوده‌اند.^{۱۹۸}

همان‌طوری که ذکر شد مهندس نظام‌الدین عامری پسر شیخ خزعل، تعداد پسران شیخ را ۱۴ و تعداد دختران را ۱۵ ذکر کرده است. اما از آنجا که او میرزا عبدالمحسن خان را فرزند شیخ ندانسته و در این خصوص دچار خطا شده است، لذا تعداد پسران شیخ خزعل نیز مانند دختران، ۱۵ بوده است.

شیخ به تعلیم و تربیت فرزندان خود علاقه و اهتمام خاصی داشت. از این رو پسران خود را برای آموزش علم به بصره فرستاد و تنی چند از دختران را به همین منظور به آن دیار اعزام کرد.^{۱۹۹}

شیخ خزعل فرزند ارشد خود را به نام نیای اعلیٰ خویش، کاسب نام نهاد. او به سال ۱۳۰۴ ق (۱۸۸۶ میلادی) در محمره متولد شد و در محضر استادانی که پدرش از نجف و ترکیه و شیراز به همین منظور به محمره فراخوانده بود تلمذ یافت و درس بیاموخت. شیخ، کاسب را به عنوان ولیعهد خویش انتخاب کرد،^{۲۰۰} و احمدشاه قاجار نیز به او لقب «سردار ارفع» اعطا کرد. اما پس از چندی شیخ خزعل، کاسب را عزل و به جای او فرزند دیگر خود عبدالحمید را به ولیعهدی برگزید.^{۲۰۱}

در خصوص خلق و خوی شیخ کاسب و علت برکناری او از ولیعهدی و جانشینی عبدالحمید به جای او، گزارش هاورث به کاکس تا حدود زیادی ما را به علت برکناری رهنمون می‌سازد. هاورث می‌نویسد که کاسب فرزند ارشد شیخ خزعل به نظر می‌رسد که برای مسئولیت‌های فعلی و آینده مناسب نباشد. هاورث خاطر نشان می‌سازد که چون خزعل خواستار ضمانت حکومت

جانشینان خود از سوی انگلیسی‌ها بود، آنها از نکته‌سنجی کاسب سخن گفته بودند.^{۲۰۲}

با وجود این، علی‌رغم عزل کاسب از ولیعهدی، او همواره مطیع و فرمانبردار پدر باقی ماند و هیچ‌گاه علیه پدرش به اقدامی تلافی‌جویانه متوسل نشد یا سودای به دست گرفتن قدرت را در سر نداشت.^{۲۰۳} به همین دلیل در جریان جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۵ میلادی، کاسب فرمانده سپاه شیخ خزعل در نبرد با بنی‌کعب آل‌ناصر در فلاحیه بود.

شیخ خزعل نام یکی از خیابان‌های اصلی شهر محمره را به نام کاسب کرد،^{۲۰۴} و این نام کماکان توسط مردم شهر محفوظ مانده و آن را «کاسبی» یا همچنان که در گویش مردم جاری است «چاسبی» می‌نامند. همچنین مدرسه‌ی شهر اهواز نیز به نام «کاسبیه» بر اساس نام کاسب نام‌گذاری شده بود. هرچند که نمی‌توان صددرصد مطمئن بود که وجه تسمیه این دو مکان به نام پسر ارشد شیخ خزعل یا بر مبنای نام جد اعلای خاندان آلبوکاسب است. اما به احتمال زیاد می‌توان چنین پنداشت که شیخ خزعل به یمن نام فرزند ارشدش خیابان و مدرسه را نام‌گذاری کرده بود. آنچه این سخن را تأیید می‌کند این است که اگر بنا بود بر مبنای جد اعلیٰ نام‌گذاری شود. نام‌گذاری بر مبنای نام پدر یعنی حاج جابر اولی‌تر از نام‌گذاری بر مبنای جد اعلیٰ بود. همچنین نام‌گذاری شهر حمیدیه به نام عبدالحمید پسر دیگر شیخ یا بازار عبدالحمید در شهر اهواز نیز گواه دیگری بر سخن فوق است.

به نظر می‌رسد شیخ کاسب در سال‌های پایانی حکومت شیخ خزعل، نقش چندانی در حیات سیاسی پدرش نداشت و نقش شیخ عبدالحمید و شیخ عبدالکریم بارزتر از او بود، از این رو به هنگام اسارت شیخ خزعل و حتی پیش از آن به هنگام حضور رضاخان به عنوان مهمان شیخ خزعل در محمره، نام و نشانی از او نیست.^{۲۰۵}

شیخ کاسب دوبار ازدواج کرد. از زن اول که دختر یک لُرد انگلیسی بود صاحب دو دختر شد که یکی از آنها در دوران جنگ جهانی دوم در لندن

درگذشت و یکی از آن دو زنده ماند. شیخ کاسب زمانی که زن اول خود را داشت با خانمی که دایه‌ی فرزندانش بود پیوند زناشویی بست. چون در قانون انگلستان داشتن دو زن در یک زمان ممنوع بود، از این رو کاسب به اتفاق ننی (دایه) به نیوجرسی رفت و از او صاحب چندین فرزند به نام‌های سارا، آلد، الیزابت، جان و خزعل شد.^{۲۰۶}

شیخ کاسب فرزند شیخ خزعل در سال ۱۳۲۱ در نتیجه‌ی اوضاع و احوال پس از جنگ جهانی دوم و تبعید رضاخان، به ایران بازگشت و بلافاصله با همکاری شیوخ یک گروه‌مایی برگزار کرد. در این گروه‌مایی چنین مطرح شد که «امارت عربستان» تا سده‌ی بیستم عملاً مستقل بوده است، دولت مرکزی به سلب آزادی مردم عرب و برنامه‌ریزی برای نابودی زبان ملی آنها متهم شد. شرکت‌کنندگان در این گروه‌مایی همچنین با ارسال پیام‌هایی به دولت‌های انگلستان و آمریکا اعلام کردند که «ما اعراب عربستان... با جمعیتی بیش از یک میلیون نفر، معتقدیم که روز رهایی مان از دست ایرانیان مهاجم نزدیک است».

اما به دلیل مخالفت انگلستان و نیز نپیوستن قبیله بنی طرف به شیخ کاسب، این تحرکات به جایی نرسید.^{۲۰۷}

بر اساس نوشته‌های مصطفی عبدالقادر النجار، شیخ کاسب در سال ۱۹۳۶ به بصره رفت و تا پایان عمر در آن شهر رحل اقامت گزید.^{۲۰۸}

فرزند دیگر شیخ خزعل، شیخ عبدالحمید است. که ظاهراً در سال ۱۹۰۰ میلادی از وصلت شیخ با «شعاع» که از بستگان خزعل بود به دنیا آمد.^{۲۰۹} شیخ خزعل پس از عزل کاسب از ولیعهدی، عبدالحمید را به جای او منصوب کرد. طرفه اینکه علی رغم بزرگتر بودن کاسب نسبت به عبدالحمید، با وجود این شیخ خزعل را نه به نام کاسب بلکه به نام عبدالحمید ندا می‌دادند و او را «ابو عبدالحمید» یعنی پدر عبدالحمید می‌خواندند.^{۲۱۰}

شیخ عبدالحمید ملقب به سردار اجل بود، این لقب را احمدشاه قاجار در سال ۱۹۲۰ به او عطا کرد.^{۲۱۱} از این رو رضاخان نیز در سفرنامه خود همواره او

را سردار اجل عبدالحمید خطاب کرده است.^{۲۱۲} شهر حمیدیه در چهل کیلومتری غرب اهواز و همچنین بازار عبدالحمید در مرکز شهر اهواز^{۲۱۳} نیز به نام او نامگذاری شده بود.

حاصل ازدواج شیخ خزعل و شعاع، چهار فرزند بود که عبدالحمید و زینت دوتن از آنها بودند. شیخ عبدالحمید صاحب دو فرزند شد، جابر متولد ۱۹۲۲ و متوفی به سال ۱۹۹۸، او در رشته علوم سیاسی در لندن تحصیل کرد و تا مقطع دکتری پیش رفت. جابر با فریده دختر عمویش، دختر شیخ عبدالکریم ازدواج کرد. شیخ عبدالحمید در سال ۱۹۳۸ میلادی در سن سی و هشت سالگی درگذشت و به روایتی به قتل رسید.^{۲۱۴}

پسر سوم شیخ خزعل، عبدالعزیز نام داشت. زن اول او خانم شریعت کاتوزیان و زن دوم او که از بستگانش بود فواکحه نام داشت. فرزندان او، نصرت، امیر، ثریا، هایده، فریدون خزعلی از زن اول، بتول، عالیه، نجیبه، لؤلؤ از زن دوم بودند. شیخ عبدالعزیز ملقب به نصرت الملک بود، این لقب را احمدشاه به او داد،^{۲۱۵} وی در حدود سال‌های ۱۳۲۲ یا ۱۳۲۳ شمسی درگذشت.^{۲۱۶}

عبدالمجید پسر دیگر شیخ خزعل بود، او در سال ۱۳۲۰ هجری قمری (۱۹۰۲ میلادی) در محمره دیده به جهان گشود، در او ان کودکی پدرش او را به بصره فرستاد تا در مدرسه امریکایی بصره تحصیل کند. پس از خاتمه تحصیلات به محمره بازگشت و شیخ خزعل او را به عنوان حاکم فلاحیه منصوب کرد، عبدالحمید سه سال در این سمت بود.^{۲۱۷} پس از آن حاکم محمره شد و تا زمان فوت پدرش در این شهر بود. پس از وفات پدرش به بصره رفت و تا پایان عمر آنجا ماند.^{۲۱۸}

شیخ عبدالحمید پسر چهارم شیخ خزعل و ملقب به سردار کشور^{۲۱۹} از زن اول خود به نام سنیّه، صاحب فرزندی به نام نادر شد، و از زن دوم به نام شبریه، فرزندی به نام‌های خزعلیه، عالیه، جاسیبه، أمل، سعد و سلمان داشت.^{۲۲۰}

عبدالکریم پسر پنجم خزعل بود که او نیز مانند عبدالحمید متولد سال

۱۳۲۰ هجری قمری (۱۲۸۱ هجری شمسی) در شهر محمره بود، عبدالکریم تحصیلات خود را در مدرسه امریکایی بصره به پایان رساند. پس از پایان تحصیلات به زادگاه خویش بازگشت و پدرش او را به عنوان ملازم و همراه خود انتخاب کرد. شیخ عبدالکریم ملقب به سردار لشکر بود، این لقب را احمدشاه قاجار به او عطا کرده بود.^{۲۳۱} رضاخان میرپنج نیز در سفرنامه خود از شیخ عبدالکریم با همین عنوان یعنی سردار لشکر یاد می‌کند.^{۲۳۲}

در جریان قشون‌کشی رضاخان بر سر شیخ خزعل و به هنگام ورود رضاخان به ده ملا، شیخ خزعل در قبال درخواست رضاخان مبنی بر حضور شیخ در ده ملا، به جای خود شیخ عبدالکریم را نزد او فرستاد. همچنین به هنگامی که رضاخان از محمره به عراق رفت، شیخ خزعل، شیخ عبدالکریم را در معیت او به عتبات فرستاد. گفته می‌شود رضاخان، شیخ عبدالکریم را به عنوان گروگان نزد خود نگه داشته بود^{۲۳۳} تا شیخ خزعل قادر نباشد شورش و قیام کند. شیخ عبدالکریم پس از برادر بزرگترش شیخ عبدالحمید از میان فرزندان شیخ، نزدیکترین فرد به او بود، از این رو همواره در رکاب پدرش بود.

شیخ خزعل، شیخ عبدالکریم را در سال ۱۹۲۲ میلادی به عنوان حاکم حویزه انتخاب کرد.^{۲۳۴} او همچنین فرمانده نیروهای مخصوص شیخ خزعل بود.^{۲۳۵} بر اساس نوشته‌های مصطفی عبدالقادر النجار، شیخ عبدالکریم تا وفات شیخ خزعل در تهران ماند، پس از آن از تهران به بصره رفت و در آن شهر رحل اقامت گزید.^{۲۳۶} اما بر اساس گزارش نمره ۱۲۰ تیمورتاش وزیر دربار پهلوی، شیخ عبدالکریم در سال ۱۳۰۹ (پیش از وفات شیخ) در بصره بود.^{۲۳۷}

شیخ عبدالکریم نیز دو زن داشت. زن اول نجیبه نام داشت که مزعل و سلمان حاصل این ازدواج بود، زن دومش خانم ملک‌الزمان دختر آقای بنان نوری بود، که او نیز شش فرزند به دنیا آورد، عبدالفرید، عبدالوحید، عبدالحسین^{۲۳۸} و... شیخ عبدالکریم در سال ۱۹۷۶ میلادی در سن هفتاد و شش سالگی درگذشت.^{۲۳۹}

فرزند دیگر شیخ خزعل، عبدالله نام داشت. او در سال ۱۳۲۲ هجری

قمری (۱۹۰۴ میلادی) در محمره به دنیا آمد، در هشت سالگی پدرش او را به بصره فرستاد تا در آن شهر تحصیلات خویش را آغاز کند. پس از خاتمه تحصیلات به محمره بازگشت و شیخ خزعل او را به عنوان حاکم منطقه هندیجان برگزید. پس از آن حاکم شهر عبادان شد و به مدت چهار سال در این سمت بود.^{۲۴۰} بر اساس نوشته‌ی محسن‌الامین، پس از اسارت شیخ خزعل، عبدالله از سوی رضاخان به عنوان حکمران شهر اهواز منصوب شد.^{۲۴۱} بعد از فوت شیخ خزعل، عبدالله در سال ۱۹۳۷ به بصره رفت و در آنجا تجارت پیشه کرد. پس از آن به کویت رفت و به عنوان مدیر شرکت نفت کویت مشغول به کار شد.^{۲۴۲} بر اساس گزارش مورخ شهریور ۱۳۰۶ یعنی دو سال و اندی پس از اسارت شیخ خزعل، تمام مسققات شیخ در دست پسر او عبدالله بود و عایدی آنها را مستقیماً بر داشت می‌کرد.^{۲۴۳} شیخ عبدالله با خانم حشمت دولتشاهی پیوند زناشویی بست، حاصل این ازدواج دختری به نام گیتی بود. شیخ عبدالله در سال ۱۹۹۴ در لندن فوت کرد.^{۲۴۴} احمدشاه قاجار او را لقب سردار اشرف عطا کرده بود.^{۲۴۵}

محمد سعید پسر دیگر شیخ خزعل متولد سال ۱۳۳۵ هجری قمری در فیلیه است. او تحصیلات متوسطه را در بصره به پایان رساند، پس از آن در بغداد زندگی کرد و به فعالیت‌های تجاری مشغول شد.^{۲۴۶}

منصور، عبدالجلیل، صالح، مصطفی فرزندان دیگر شیخ خزعل بودند.^{۲۴۷} پسر دیگر شیخ، عبدالامیر نام داشت که آجودان محمدرضا پهلوی شاه ایران بود. او در دربار شاه ایران حضور داشت و در مسافرت‌های شاه به کشورهای عربی وی را همراهی می‌کرد.^{۲۴۸} ارتشبد سابق حسین فرودست از او به نام شیخ احمد خزعلی نام برده که آجودان کشوری شاه بود و از افراد متنفذ دربار به شمار می‌رفت.^{۲۴۹} عبدالامیر زنی اهل لهستان داشت به نام سیسیلا، ثمره‌ی ازدواج آنها چهار فرزند به نام‌های صلاح، ریچارد، دانا و کتیون بود. عبدالامیر تا این اواخر در لندن زندگی می‌کرد.^{۲۵۰}

مهندس نظام‌الدین عامری پسر دیگر شیخ خزعل است، مادر او

فخرالسلطنه دختر حسین قلی خان نظام السلطنه مافی است. او در سال ۱۳۰۵ شمسی متولد شد، در سال ۱۹۴۵ میلادی به انگلستان رفت و پس از آن در آمریکا در رشته‌ی مهندسی معماری فارغ‌التحصیل شد. نظام‌الدین با دختری انگلیسی ازدواج کرد و ثمره‌ی ازدواج آنها دو پسر بود.^{۲۴۱}

پسر دیگر شیخ خزعل میرزا عبدالمحسن خان از جمیل السلطنه دختر امیرخان جلیل‌الدوله نوه سلطان عبدالمحمد میرزا ملقب به سیف‌الدوله است. هرچند طبق اظهارات مهندس نظام‌الدین عامری، شیخ خزعل فرزندی بدین نام نداشته^{۲۴۲}، اما در گزارش نمره عمومی ۲۷۷۷ مورخ ۹ ذی‌حجه سال ۱۳۲۳ کارگزار خوزستان نام میرزا عبدالمحسن به همراه کاسب به عنوان فرزندان شیخ آمده است و کارگزار برای هردو آنها تقاضای لقب و عنوان «نصرة الملك» می‌کند.^{۲۴۳} شیخ خزعل پسر دیگری به نام علوان داشت که در کودکی فوت کرده است.^{۲۴۴}

آسیه، نصره، خیریه، مراتب، زینت، بدریه، نجمه، مسعوده، منصوره، هاجر، زلیخا، رفیعه، درخشنده، سارا، زهرا دختران شیخ خزعل بوده‌اند.^{۲۴۵}

یادداشت‌ها

۱. «آلبوکاسب» را در لهجه محلی «آلبوچاسب» نیز تلفظ می‌کنند. و به هر کدام از آنها کاسبی یا چاسبی می‌گویند.
۲. آقای صفاء‌الدین تبرانیان مترجم کتاب «حکومت شیخ خزعل بن جابر...» همان اشتباه احمد کسروی را تکرار کرده و حاج جابر را فرزند حاج یوسف دانسته است، حال آنکه حاج جابر برادر حاج یوسف است.
۳. ویلیام تئودر استرنک «حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان»، ترجمه فارسی، ص ۹.
۴. این شهر در طول تاریخ نام‌های مختلفی داشته است. گفته می‌شود در زمان اسکندر، نام آن خاراکس بوده، بعدها به «بیان» تغییر یافته، منابع تاریخی سده‌های متأخر از آن به «کوت‌المحمره» و «المحمره» نام برده‌اند. پس از روی کار آمدن رضاخان، در سال ۱۳۱۴ بر اساس تصویب‌نامه هیئت وزیران نام آن به خرمشهر تغییر یافت: برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: عبدالنبی قیم؛ «از خاراکس تا خرمشهر»، مجله همشهری ماه، شماره ۷۵ خرداد ۱۳۹۰.
۵. گفتنی است اخیراً کتابی با نام «تاریخ سیاسی و اجتماعی بنی کعب و جنگ آلبو ناصر با انگلیس و عثمانی» به قلم آقای حمید طرفی چاپ و منتشر شده است. هرچند نویسنده‌ی محترم یک نسخه از کتاب را شخصاً به نگارنده اهدا کرده است، اما بیان حقایق و واقعیت‌ها و تاریخ و تاریخ‌نگاری امری فراتر از این تعارفات است. ایشان در جای جای کتاب خود و هر آینه که فرصت یافته بجا یا نابجا، مرتبط و غیرمرتبط حاج جابر را غلام شیوخ بنی کعب آل ناصر معرفی کرده و در این خصوص داد سخن داده است. او برای این سخن خود هیچ‌گونه مدرک و سندی ارائه نمی‌کند و فقط گفته‌های شفاهی را مکتوب کرده است.
۶. جهت روشن شدن حقایق و تکذیب نوشته‌های ایشان گزارش کارگزار خوزستان در زیر ارائه می‌شود. بر اساس گزارش کارگزار خوزستان در سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۲۶ ق) پدر حاج جابر شیخ محمره بوده و تحت امر و تابع شیخ‌المشایخ بنی کعب آل ناصر بوده و پس از مرگ او فرزندانش یعنی حاج یوسف و بعد حاج جابر شیخ محمره شد (مصطفی انصاری، «تاریخ خوزستان»، ص ۵۵).
۷. معلوم نیست آقای طرفی چرا و به چه دلیلی کینه و نفرتی عمیق نسبت به حاج جابر دارند؟ آیا این کینه‌توزی از برتری طلبی قبیله‌ای ناشی می‌شود یا اینکه از اختلافات شیوخ بنی طرف با شیوخ آلبوکاسب نشأت می‌گیرد یا اینکه نامبرده برای دلخوشی کس یا کسانی چنین سخنانی را بر زبان رانده است. ایشان باید بدانند که تاریخ‌نگاری یعنی دوری از حُب و بغض و بیان حقایق و واقعیت‌ها.
۸. حاج عبدالغفار نجم‌الملک، «سفرنامه خوزستان»، ص ۱۱۹.
۹. برای اطلاع بیشتر از چگونگی به قدرت رسیدن آلبوکاسب و همچنین اوضاع و احوال حکومت حاج جابر و شیخ مزعل، رجوع شود به کتاب: عبدالنبی قیم؛ «پانصد سال تاریخ خوزستان»

۷. بر همین سیاق، نام خانوادگی جوان تونسلی از اهالی شهر سیدی بو زید تونس که در اواخر سال ۲۰۱۰ میلادی به منظور اعتراض به شرایط موجود در کشورش، خود را آتش زد و با مرگ خود، جرقه انقلاب تونس را شعله‌ور کرد و بهار عربی را با خون خود بارور ساخت، آلبو عزیز است.
۸. عبدالمسیح انطاکی؛ «الدُّرُّ الحسان فی منظورات و مدائح سموالشیخ خزعل خان»، ص ۲۲ - عبدالمسیح انطاکی؛ «توطئة الرياض الخرعلیة»، ص ۳۶
۹. «همیلی» یکی از شاخه‌های رود کارون است که به شطالعرب می‌ریزد، منطقه همیلی نیز بر ساحل آن است.
۱۰. حاج علوان بن عبدالله الشویکی؛ «تاریخ الإمارة الکعبیة فی القبان والفلاحیة»، ص ۳۳.
۱۱. نویسنده دیگری تبار آلبوکاسب را از بنی عقیل می‌داند، و از آنجا که بنی عقیل فرزندان عامر هستند، پس آلبوکاسب فرزندان عامر یعنی بنی کعب هستند.
- عقیل حیایو الکعبی «قبائل کعب - من الماء الی الماء»، ص ۸۲
۱۲. در کتاب درسی «تاریخ معاصر ایران» جهت دانش آموزان سال سوم متوسطه کلیه‌ی رشته‌ها به استثنای رشته‌های ادبیات علوم انسانی، علوم و معارف اسلامی، درس هشتم، صفحه ۸۵ شیخ خزعل آلبوکاسب را «رئیس قبیله عرب به نام بنی طرف» دانسته است. پیداست مؤلف محترم، «آلبوکاسب» را به درستی نمی‌شناسد و از «بنی طرف» نیز شناخت ندارد.
۱۳. امین‌الریحانی، «ملوک العرب»، ص ۶۸۱.
- گفتنی است در نسخه عربی «جاسبی» به اشتباه «حاسبی» نوشته شده که پیداست خطای چاپی است و می‌باید جاسبی باشد.
۱۴. گفتنی است نام پدر شیخ جابر، شیخ مرداو بن علی بوده، اما کارگزار به اشتباه علی بن مرداو نوشته است.
- [M.F.A.A.] به نقل از تاریخ خوزستان، مصطفی انصاری، ص ۵۵.
۱۵. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۰۶.
۱۶. انعام مهدی علی‌السلیمان، ص ۱۰.
- ویلیام تنودر استرنک نیز در صفحه ۲۳ کتاب خود همین مطلب را تأیید کرده است. توضیح اینکه در این کتاب هر جا سخن از کتاب ویلیام تنودر استرنک است منظور ترجمه عربی آن است، مگر اینکه نام ترجمه فارسی ذکر شود.
۱۷. احمد کسروی، «تاریخ پانصدساله خوزستان»، ص ۲۰۱.
۱۸. همان، ص ۲۰۲.
۱۹. عبدالله بن مصطفی قلی خان (سردار اکرم)، «کتابچه‌ی مسافرت عربستان و لرستان»، ص ۱۳۸، به نقل از مصطفی انصاری، همان، ص ۱۰۶.
۲۰. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۲.
۲۱. لوریمر، «دلیل الخلیج»، ص ۲۴۷۸-۲۴۷۹.
۲۲. گزارش مک دوال، شماره ۶۴ (A) محرمه ۳ ژوئن ۱۹۸۷ (F.O) ۶۴۱/۲۴۸
- F.O=Foreign office اداره‌ی امور خارجی در وزارت امور خارجه انگلیس.
- ویلیام مک دوال (William. Mac Douall) از ۱۴ ژوئن ۱۸۹۰ معاون کنسول محرمه بود،

- در ۲۳ فوریه ۱۹۰۴ کنسول محرمه شد و تا ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹ در این سمت باقی ماند. علت برکناری مک دوال ظاهراً دوستی او با شیخ خزعل و تأثیرپذیری او از حاج رئیس مشاور شیخ بود. وزارت خارجه به وزارت هند ۲۶ ماه مه ۱۹۰۹ (F.O.) ۱۷۱۳/۳۷۱.
- کاکس به خزعل، بوشهر ۲۱ ژوئن ۱۹۰۹ (F.O.) ۱/۴۶۰.
۲۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۰۷.
۲۴. جرج ناتانیل کرزن؛ «ایران و قضیه ایران»، ص ۱۸۳.
۲۵. احمد کسروی در صفحه ۲۰۲ از کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» در این خصوص چنین آورده است:
- شیخ خزعل پارسال در انجمنی در ناصری [اهواز فعلی] که من نیز بودم از آن روزهای گذشته خود سخن رانده از جمله چنین می‌گفت: «چندان ترس از برادر خود داشتم که هر بامدادی به این اندیشه از رختخواب بیرون می‌آمدم که امروز پایان زندگی من خواهد بود. شب نیز که درون رختخواب می‌رفتم امید زنده ماندن تا بامداد را نداشتم. این بود که در بیست و چند سالگی از هجوم اندوه مانند پیران سالخورده موی سرم سفید شد.»
۲۶. مک دوال به نماینده سیاسی بریتانیا، شماره ذ (A) محرمه، ۱۰ ژوئن ۱۷۹۷ (F.O).
۲۷. بر اساس نوشته‌های لوریمر (ص ۲۵۵۴)، عبدالجلیل پسر برادر شیخ مزعل نیز به همراه او به قتل رسید. اما لوریمر مشخص نمی‌کند عبدالجلیل فرزند کدام یک از برادران اوست. علاوه بر این منابع دیگر این سخن را تأیید نکرده‌اند.
۲۸. احمد کسروی در کتاب خود خاطر نشان می‌سازد که شیخ مزعل پس از خروج از قصر فیلیه به منظور سوار شدن بر [قایق] مورد سوء قصد قرار گرفت.
- تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۰۲.
- اما ویلیام تنودر استرنک به استناد گزارش مک‌دوال، قتل شیخ مزعل را به هنگامی که در مقابل قصر خود در فلاحیه از بلم [قایق] پیاده شد ذکر کرده است (ص ۳۱). قدر مسلم شیخ مزعل در فیلیه مورد سوء قصد قرار گرفت و نوشته استرنک در باره محل حادثه یعنی فلاحیه صحیح نیست.
- سید محسن‌الامین نیز در صفحه ۲۳۰ از جلد ۲۹ «اعیان‌الشیعه» مکان قتل را قصر فیلیه و به هنگام پیاده شدن از قایق می‌داند.
۲۹. مَحْسِن نام اتحاد قبایل غیر کعب در محرمه و عبادان و آن نواحی است. اتحاد قبایل محیسن یا قبیله محیسن را حاج جابر پدر شیخ خزعل و به منظور مقابله با بنی کعب و به ویژه بنی کعب آل ناصر در فلاحیه پایه‌گذاری کرد.
۳۰. گزارش ویلیام مک‌دوال، معاون کنسول محرمه به سی.جی.اف. فاگان، معاون نماینده‌ی سیاسی در بصره، محرمه، ۴ ژوئن ۱۸۹۷ (F.O) ۱/۴۶۰.
۳۱. احمد کسروی؛ همان، ص ۲۷۱.
۳۲. لویس ماسیتون؛ «المحرمه»، ص ۳۹۴.
۳۳. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۱۰.
۳۴. همان.
۳۵. گزارش مک دوال، همان.
۳۶. حتی میرزا حمزه، منشی شیخ مزعل که از زمان حاج جابر در دستگاه دیوانی آلبوکاسب

احتمال زیاد به منظور تقریب شاعر به شیخ خزعل و شاید به پیشنهاد شیخ سروده شده در مدح و وصف امام علی (ع) از جمله علم ایشان در موضوعاتی چون تفسیر، قرائت، خداشناسی، فقه، تصوف و نحو است و از منظر عناصر بلاغی درخور توجه است (نک سید محمدرضی مصطفوی نیا، ایمان فرخیان؛ علم امام علی (ع) در شعر عبدالملک انطاکی). او در مصر چاپخانه‌ای به نام «المطبعة الخزعلیه» بنیاد نهاد و بعد از وفاتش، پسرش فتح‌الله انطاکی تقویمی به نام «الخزعلیه» چاپ کرده و بر روی آن عکس شیخ گزارده. (احمد کسروی، ص ۲۳۰).

عبدالملک انطاکی در مدح و ثنای حکام و امرای طولی داشت و از این طریق پول هنگفتی عایدش شد، به همین دلیل نه تنها احمد کسروی، بلکه حتی مصطفی عبدالقادر النجار نیز در صفحه ۱۳۳ کتاب خویش به این نکته اشاره کرده است.

احمد کسروی در صفحه ۲۱۲ کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» درباره او چنین می‌گوید: «در سال ۱۳۲۵ عبدالملک انطاکی به محرمه آمده خود را بسته شیخ ساخت، او در قصیده‌های خود داد چاپلوسی و فرومایگی داده، شیخ را «پادشاه عربستان» نامید. بسیار خنده‌آور است که این شاعرک نادان از خود شیخ خزعل خان «پادشاه» و از پسر بزرگ‌تر او جاسب «ولیعهد» و از حاجی محمدعلی رئیس‌التجار که پیشکار شیخ بود «الوزیر الاکبر» تراشیده است.

۵۱. حمید طرفی، همان، ص ۳۴۱.

۵۲. الشیخ خزعل بن جابر؛ «الریاض الخزعلیه...»، ص ۴۲.

«الریاض الخزعلیه فی السیاسة الانسانیة» کتابی است در دو جلد و مشتمل بر چهار فصل که عمدتاً به مطالب اخلاقی و تعقلی اختصاص دارد. برخی بر این باورند که شیخ محمدبن شیخ عیسی النجفی کتاب را تألیف کرده و به کوشش عبدالمجید البصری البهبهانی چاپ و منتشر شده است. احمد کسروی معتقد است که کتاب را شخص دیگری سواً شیخ خزعل تألیف کرده است («تاریخ پانصد ساله خوزستان»، ص ۲۳۰) مصطفی عبدالقادر النجار به استناد کتاب آقا بزرگ تهرانی، مؤلف آن را شیخ محمدالنجفی می‌داند.

اما بررسی‌ها و پژوهش‌های بعمل آمده مبین این امر است که شیخ خزعل به زبان عربی فصیح آشنا بوده و از ادب عربی بهره داشته است. این موضوع را نه تنها گفت‌وگوی او با احمد کسروی درباره غلط بودن واژه «اعراب» و صحیح بودن واژه «عرب» تأیید می‌کند، بلکه آنهایی که او را از نزدیک می‌شناختند، بر این امر صحنه گذاشته‌اند که شیخ به زبان عربی فصیح شعر می‌سروده است.

آقا بزرگ تهرانی نیز کتاب مزبور را از شیخ خزعل می‌داند (الذریعة الی تصانیف الشیعة، جلد ۱۱، ص ۳۲۴). ادیب و مورخ لبثانی امین الریحانی در صفحه ۶۸۱ کتاب خود خاطرنشان می‌سازد که ریاض الخزعلیه تألیف شیخ خزعل است.

شیخ خزعل خاطرنشان می‌سازد که کتاب در چهار جلد است، جلد اول به سال ۱۳۲۱ هـ.ق توسط مرحوم میرزا عبدالمجید بهبهانی در چاپخانه هندیه در مصر چاپ شد، پس آن با توجه به استقبال علاقه‌مندان از آن، کتاب مورد تجدیدنظر قرار گرفت و پس از کامل شدن، توسط عبدالملک انطاکی در سال ۱۳۳۲ هـ.ق (۱۹۱۴ میلادی) در مصر چاپ شد. چاپ بعدی این کتاب نیز در سال ۱۳۳۹ هـ.ق توسط مشارالیه انجام شد.

حضور داشت، جزء مخالفان شیخ مزعل بود و از افراد فعال و بارز در طرح‌ریزی نقشه قتل بود. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۴.

۳۷. مصطفی انصاری، همان، ص ۶۵.

۳۸. احمد کسروی، همان، ص ۲۰۱.

۳۹. روستای کوت‌الزین از توابع بخش ابی‌الخصیب در جنوب بصره و بر سر راه بصره به فاو است. روستای مزبور را دولت عثمانی به عنوان هدیه به حاج جابرخان اهدا کرد. پیش از این حاج جابرخان یک فروند کشتی به والی بغداد هدیه کرده بود. و این عمل دولت عثمانی در حقیقت پاسخ هدیه حاج جابرخان به والی بغداد بود. حاج جابر نیز به منظور جلب رضایت عثمانیان، در آن روستا خانه‌ای احداث کرد.

محمدبن خلیفه النبهانی، «التحفة النبهانیة فی تاریخ الجریرة العربیة»، ص ۱۰۴.

بر اساس نوشته‌های ویلیام تنودر استرنک، در زمان شیخ خزعل، کوت‌الزین جزء

قلمرو شیخ خزعل بوده است؛ ص ۲۲۶.

۴۰. قبیله باوی از قبایل بزرگ خوزستان است که شاخه‌ای از قبیله پرآوازه ربیعه است، آنها در شهرستان اهواز و آن نواحی نشیمن دارند.

۴۱. الشیخ خزعل بن جابر آل کاسب؛ «الریاض الخزعلیه فی السیاسة الانسانیة»، ص ۳۸.

۴۲. محسن الامین الحسینی؛ «اعیان الشیعة»، جلد ۴۸، ص ۵۷.

۴۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۶۶.

۴۴. عبدالملک انطاکی، «توطئة الریاض الخزعلیه»، ص ۴۱.

۴۵. علی نعمه‌الحلو؛ «امارة کعب العربیة فی المحمره»، ص ۴۸.

۴۶. انعام مهدی علی‌السلمان، همان، ص ۸.

۴۷. عبدالملک انطاکی؛ «الریاض المزهره بین الکویت و المحمره»، ص ۵۱۲.

۴۸. عبدالملک انطاکی، «توطئة الریاض الخزعلیه»، ص ۴۲.

۴۹. عبدالملک انطاکی؛ «الدرر الحسان»، ص ۲۷.

۵۰. عبدالملک انطاکی؛ همان، ص ۲۸.

عبدالملک انطاکی شاعر و روزنامه‌نگار سوری متولد سال ۱۸۷۵ میلادی در شهر حلب که برخی اصل و نسب وی را یونانی می‌دانند. او در سال ۱۸۹۷ به هنگامی که بیست و دو ساله بود از حلب به قاهره رفت و در آنجا رحل اقامت گزید. در قاهره روزنامه «شهباء» را منتشر کرد، اما چون روزنامه مزبور موفق نبود، انتشار آن را متوقف کرد. پس از مدتی وقفه هفته‌نامه عمران را منتشر کرد. در سال ۱۹۰۷ رو سوی کویت و جزیره‌العرب و محمره نهاد و مدت شش ماه در این دیار بماند. در محمره به دیدار شیخ خزعل رفت و همان‌جا با شیخ مبارک الصباح شیخ کویت که مهمان شیخ خزعل بود آشنا شد و با شیخ مبارک به کویت رفت. او کتاب «الریاض المزهره بین الکویت و المحمره» را در همین رابطه نوشت.

کتاب «توطئة الریاض الخزعلیه» در ۶۴ صفحه از عبدالملک انطاکی است که به عنوان مقدمه بر کتاب «الریاض الخزعلیه فی السیاسة الانسانیة» تألیف شیخ خزعل نوشته است. تصویری از کتاب فوق در کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی در قم موجود است. عبدالملک انطاکی قصیده‌ای در ۵۵۹۵ بیت به نام «العلویة المبارکة» سروده که در خصوص تاریخ صدر اسلام و به ویژه ذکر امام علی (ع) است (توطئة الریاض الخزعلیه، ص ۵۹). این قصیده که به

- شیخ خزعل بن جابر، «الریاض الخزعلیه»، صص ۶۶-۶۷.
۵۳. جعفر محمد الاعرجی، «مناهل الضرب فی انساب العرب»؛ نسخه خطی، ص ۴۷۴ به نقل از انعام مهدی علی السلمان، ص ۱۰.
- بنا به نوشته‌ی آقای النجار، نسخه خطی کتاب مزبور نزد شیخ آقا بزرگ تهرانی در نجف است و مؤلف آن در این کتاب تبارشناسی برخی قبایل عرب را برشمرده و به بنی‌کعب آل ناصر و بنی‌کعب البوکاسب عنایت خاصی داشته است. بر اساس نوشته‌ی آقای النجار نویسنده کتاب که همواره به محمره آمد و شد می‌کرد در مدح و ثنای شیخ خزعل مبالغه کرده است. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۴۶۶.
۵۴. نظام‌السلطنه از سال‌های ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ و همچنین از ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۷ دوبار حاکم ایالت شد و در شوشتر نشیمن داشت.
۵۵. حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی؛ «خاطرات و اسناد»، صص ۶۱۹-۶۲۰.
۵۶. خلاصه اخبار خلیج فارس، اکتبر ۱۹۲۱، (F.O.) ۳۷۱ / ۷۸۳۶.
۵۷. فرج‌الله خان بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»؛ صص ۱۵۹-۱۶۰.
- گفتنی است کتاب مزبور مجموعه سفرنامه‌های رضاخان و از جمله سفرنامه خوزستان است که مؤلف آن را رضاشاه پهلوی قلمداد کرده‌اند، اما با نگاهی به محتوای کتاب و مطالب تاریخی مطروحه در آن، بعید به نظر می‌رسد رضاخان آن را تحریر کرده باشد، به همین دلیل نگارنده این کتاب را به نام راقم و کاتب‌الحروف آن یعنی فرج‌الله خان بهرامی که در معیت رضاخان، عهده‌دار نگارش آن بوده، ثبت و ضبط کرده است.
۵۸. در خصوص وجه تسمیه اهواز و تاریخ بنای آن و بندر ناصری نگاه کنید به عبدالنبی قیم، «پانصد سال تاریخ خوزستان»، صص ۴۵۳ - ۴۶۷.
۵۹. احمد کسروی؛ «تاریخ پانصدساله خوزستان»، صص ۲۰۹-۲۱۱.
۶۰. بتول خانم دختر نظام‌السلطنه ملقب به فخرالسلطنه.
- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد دوم، ص ۱۰۲.
۶۱. جمیل‌السلطنه دختر امیرخان جلیل‌الدوله نوه‌ی سلطان عبدالمحمد میرزا ملقب به سیف‌الدوله.
۶۲. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۰.
۶۳. مهدی بامداد؛ «شرح حال رجال ایران»، جلد اول، ص ۴۷۶.
۶۴. فرج‌الله خان بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»، صص ۲۸۵-۲۸۶.
۶۵. نادره جلالی، «سیاست بریتانیا در خلیج فارس»، ص ۲۴.
۶۶. شکرالله خان قوام‌الدوله فرزند صارم‌الدوله اصفهانی در دربار مظفرالدین شاه به مقامات مهمی رسید. از آزادی خواهان و طرفدار مشروطیت بود. بعد از استبداد صغیر حکمران اصفهان شد. در ادوار سوم و چهارم وکیل مجلس شد و در آخرین کابینه رضاخان سمت وزیر داخله یافت.
۶۷. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۷۲.
۶۸. نادره جلالی، همان، صص ۷۱-۷۲.
- برای اطلاع از نمونه‌ای از خدمات قوام‌الدوله به شیخ خزعل، نگاه کنید به متن نامه او به شیخ در کتاب سرپرسی لورین؛ «شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان»؛ صص ۱۷۴-۱۷۸.

۶۹. نادره جلالی، همان، ص ۱۰.
۷۰. علی محمدعامر؛ «المحمره والوحدة العثمانیه»، ص ۴۳.
۷۱. سرپرسی لورین؛ «شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان»، ص ۱۳۲.
۷۲. سر ویلسن یا سر ویلسون، کنسول انگلیس در محمره و پس از آن مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس.
۷۳. نادره جلالی، همان، ص ۱۵.
۷۴. گزارش نمره ۲۸۷ مورخ ۱۳۱۱/۲/۲۹ هجری شمسی، محمدحسن بدیع به وزارت امور خارجه ایران. نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۲۳۲.
۷۵. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۵۰.
۷۶. محمدعلی خان سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی (کیابی) کتابی با نام «مغاص اللثالی و منار اللیالی» در چهار قسمت تألیف کرده، او این کتاب را از سال ۱۳۲۴ قمری آغاز و در سال ۱۳۳۲ به پایان رسانده است. احمد اقتداری در سال ۱۳۷۰ این کتاب را تصحیح کرد و نام «سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش» را بر آن نهاده است. اما شرط امانت ایجاب می‌کرد نام اصلی کتاب را که مؤلف بر آن نهاده، روی کتاب باشد. پیش از این نیز محمد دبیرسیاقی نام کتاب حاج عبدالغفار نجم‌الملک یعنی «سفرنامه عربستان» را به «سفرنامه خوزستان» تغییر داده بود که شرط امانتداری نیست و بی‌احترامی به نویسنده آن است.
۷۷. محمدعلی خان، سدیدالسلطنه، «سرزمین‌های شمالی...»، ص ۱۶۵.
۷۸. عبدالسیح انطاکی، «توطئة الریاض الخزعلیه»، ص ۵۶.
۷۹. مصاحبه با حاج جابر چاسبی از خاندان البوکاسب.
۸۰. ملاقات شیخ خزعل با وزیر مختار انگلیس در محمره در دسامبر ۱۹۰۳.
- مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۵.
۸۱. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۸۲.
۸۲. علی نعمه‌الحلو، تاریخ اهواز، کتاب چهارم، ص ۱۰۱.
۸۳. محمدعلی خان سدیدالسلطنه؛ «سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان»، ص ۱۶۴.
۸۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۵.
۸۵. نادره جلالی، همان، صص ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸.
۸۶. محمدعلی خان سدیدالسلطنه، همان.
۸۷. گزارش نمره ۲۱، مورخ محرم ۱۳۲۷، نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۱۳۰.
۸۸. گزارش نمره ۲۱ کارگزار خوزستان به تاریخ محرم سال ۱۳۲۷، نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۱۳۰.
۸۹. نامه شیخ خزعل به والی بصره
- نقل از مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۷۴.
۹۰. علی نعمه‌الحلو، همان، ص ۶۸.
۹۱. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۵.
۹۲. همان، ص ۲۴.

۹۳. علی نعمه‌الحلو، همان، صص ۶۸ و ۱۰۱.
۹۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۵.
۹۵. «عبدالمسیح انطاکی، توطئه‌الریاض‌الخزعلیه»، ص ۱۵.
۹۶. عبدالمسیح انطاکی؛ «توطئه‌الریاض‌الخزعلیه»، ص ۵۰.
۹۷. نادره جلالی، همان، ص ۲۰۳.
۹۸. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۲۴۱.
۹۹. گزارش نمره ۲۸۷ مورخ ۱۳۱۱/۱۲/۲۹، کارگزار. نقل از نادره جلالی، ص ۲۳۲.
۱۰۰. به هنگامی که احمدشاه در فرانسه بود، شیخ خزعل، محمد احمد را با هدایای گرانبها و اشیای قیمتی و پول‌های بسیار به اروپا فرستاد تا اوضاع ایران را برای او تشریح کرده، وی را به بازگشت به ایران تشویق کند.
- علی نعمه‌الحلو، همان، ص ۱۹۹.
۱۰۱. نادره جلالی، همان، ص ۱۰.
۱۰۲. سلیمان فیضی روزنامه‌نگار و فعال سیاسی متولد سال ۱۸۸۵ میلادی در شهر موصل عراق، او منشی و کاتب شیخ خزعل بود و تا سال ۱۹۲۵ میلادی در دستگاه شیخ حضور داشت. کتابی با نام «فی غمرة النضال» از خود به یادگار گذاشته که در حقیقت خاطرات یادداشت‌های روزانه اوست. کتاب مزبور یک سال پس از وفات سلیمان فیضی در بغداد چاپ و منتشر شد. اخیراً همین کتاب با نام دیگری یعنی «مذکرات سلیمان فیضی» (خاطرات سلیمان فیضی) در ۵۴۲ صفحه توسط انتشارات دارالساقی در بیروت چاپ و منتشر شده است.
۱۰۳. عبدالمسیح انطاکی؛ «توطئه‌الریاض‌الخزعلیه»، ص ۱۷.
۱۰۴. همان.
- به هنگام تحریر این سطور یعنی در زمستان ۱۳۸۹، کاخ مزبور که در زمره آثار و ابنیه ملی به حساب می‌آید، توسط یکی از نهادهای دولتی تخریب شد.
۱۰۵. مرحوم فیلی امیری، معلم و پژوهشگر تاریخ، ایشان سخن مزبور را در پاسخ به معنی و مفهوم واژه «فیلی» بیان کرد.
- بر اساس اظهارات نام‌برده، نیروهای نظامی مورد اعتماد شیوخ آلبوکاسب، عمدتاً از اهالی کُرد فِیلی بودند. فیلی‌ها، کُردهای ساکن استان العماره عراق هستند که شیخ به پاس قدردانی از آنها نام کاخ خود را «فیلیه» گذاشته بود.
۱۰۶. عبدالمسیح انطاکی، همان، ص ۲۷.
۱۰۷. همان، ص ۲۹.
۱۰۸. همان، ص ۲۸.
۱۰۹. شیخ خزعل، مقدمه کتاب «الریاض‌الخزعلیه فی...» را در کاخ کمالیه به رشته تحریر درآورده است.
۱۱۰. عبدالمسیح انطاکی؛ «توطئه‌الریاض‌الخزعلیه»، ص ۹.
۱۱۱. همان، ص ۱۰.
۱۱۲. همان، ص ۹.
۱۱۳. همان، ص ۱۷.
۱۱۴. همان، ص ۱۵.
۱۱۵. شیخ علی‌الدرویش را یکی از موسیقی‌دانان معروف جهان عرب می‌دانند که صاحب سبک بوده و استادان بزرگ موسیقی عربی در محضر او تلمذ یافته‌اند. نامبرده به دعوت شیخ خزعل به محمره آمده بود و مدت دو سال در آن‌جا رحل اقامت گزید.
۱۱۶. فرح‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۶۲.
۱۱۷. عبدالمسیح انطاکی، همان، ص ۳۱.
۱۱۸. احمد کسروی همان، صص ۲۱۰ و ۲۰۹.
۱۱۹. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۰۰.
۱۲۰. عبدالمسیح انطاکی؛ «توطئه‌الریاض‌الخزعلیه»، ص ۴۹.
۱۲۱. لینکن به کاکس، شماره ۱۲۸۷، محمره، ۲ ژوئن ۱۹۲۰، (F.O) ۴۹۱۹/۳۷۱.
- اهدای کره اسب به احمدشاه، یادآور اهدای کره اسب از سوی شیخ خزعل به سر آرتور هاردینگ است، خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، همان، ص ۹۴.
۱۲۲. خلاصه‌ی اخبار خلیج فارس، سپتامبر ۱۹۲۰، (F.O) ۴۹۲۳/۳۷۱.
۱۲۳. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۹۹.
۱۲۴. سدیدالسلطنه، «سرزمین‌های شمالی...»، ص ۱۶۹.
- همین امر بیانگر این امر است که شیخ خزعل به افراد طوایف و عشایر عرب اطمینان نداشت و اگر سخن فیلی امیری در خصوص نیروهای وفادار شیخ از کُردهای فیلی را مد نظر قرار دهیم، صحت گفتار فوق تأیید می‌شود. شاید هم در یک جامعه قبیله‌ای با وابستگی‌های شدید قبیله‌ای، سنجیده‌ترین شیوه همین باشد.
۱۲۵. عبدالمسیح انطاکی، همان، ص ۶۱.
۱۲۶. سدیدالسلطنه، همان، ص ۱۶۹.
۱۲۷. امین الریحانی؛ «ملوک العرب»، ص ۶۸۵.
۱۲۸. «عبدالمسیح انطاکی؛ الریاض‌المزهره...»، ص ۵۲۴.
- عبدالمسیح در جایی دیگر شیخ خزعل را این چنین معرفی می‌کند: «خوش‌رو، بشاش، با نگاهی نافذ و جذاب، با بیانی شیوا، آرام و خوش‌برخورد، با عاطفه و با احساس، باگذشت، دارای حلم و بردباری در هنگام قدرت، مهربان با پناه‌جویان، مسلمان صادق که نمازهای پنجگانه را به جا می‌آورد و پهلوانی که در نبردها و درگیری‌ها شجاع است.» الدررالحسان، ص ۲۹-۳۰.
۱۲۹. جعفر محمد الأعرجی؛ «مناهل‌الضرب فی انساب‌العرب»، ص ۴۷۳.
۱۳۰. علی محمد عامر؛ «المحمره‌والوحدۃ‌العثمانیة»، ص ۷۳-۷۴.
۱۳۱. سلیمان فیضی، «فی غمرة النضال»، ص ۲۹۴.
۱۳۲. ج. جی. لوریمر؛ «دلیل‌الخلیج» جلد اول، ص ۲۰۳.
۱۳۳. منظور حسین مکی و یحیی دولت‌آبادی است.
۱۳۴. ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۳۱.
- این سخن کاتم، سخنی گزاف و اغراق‌آمیز است، زیرا شیخ خزعل فقط یکی از برادرانش را کشت. منابع تاریخی و حتی روایات شفاهی کشتن یا کور کردن برادران شیخ خزعل به دست او را تأیید نکرده‌اند.

۱۳۵. معن العجلی، فی البصرة، ص ۶۶.
۱۳۶. محسن الامین الحسینی، جلد ۲۹، ص ۲۳۱.
۱۳۷. سر آرتور هاردینگ، «خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ»، ص ۹۴.
- هاردینگ در خصوص نحوه کشته شدن شیخ خزعل اشتباه می‌کند. چون مزعل با ضرب گلوله‌های تفنگ از پا درآمد.
۱۳۸. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۲۳.
۱۳۹. عبدالمسیح انطاکی، «توطئه الرياض الخزعلیه»، ص ۵۸.
- «سوق عکاظ»، بازاری بود در مکه در عهد باستان که علاوه بر دادوستد کالا، در بخشی از آن شاعران حضور داشته و با قرائت شعر با یکدیگر مشاعره و هم‌آوردی ادبی می‌کردند.
۱۴۰. علی محمد عامر، همان، ص ۷۳.
۱۴۱. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۵۲.
۱۴۲. ملک الشعراء بهار؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد دوم، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.
۱۴۳. امین فارس آنتوان الریحانی، ادیب، شاعر، پژوهشگر و تاریخ‌نویس معروف لبنانی، متولد اکتبر ۱۸۷۶ میلادی، و متوفی به سال ۱۹۴۷، او در سال ۱۹۲۲ به شبه جزیره العرب، یمن، کویت، بحرین و عراق مسافرت کرد و در همین سفر در کویت با شیخ خزعل که مهمان شیخ مبارک الصباح بود آشنا شد. الریحانی مشاهدات خویش را به همراه پژوهش‌هایش در کتابی تحت عنوان «ملوک العرب» گردآوری کرده است.
۱۴۴. امین الریحانی، همان، ص ۶۸۱.
- گفتنی است شیخ خزعل شیعی مذهب بود و نزد علمای دین در نجف و کربلا، مقام و شأن والایی داشت، و همواره آنها به کاخ او در محرمه تردد می‌کردند. شیخ خزعل در کارهای نیک نیز ید طولایی داشت و علی‌رغم وجود تعصب مذهبی در آن برهه، او به هیچ‌وجه با پیروان مذاهب دیگر دشمنی و خصومت نمی‌کرد.
- علی محمد عامر، همان، ص ۷۱.
۱۴۵. عبدالمسیح انطاکی؛ «توطئه الرياض الخزعلیه»، ص ۲۴.
۱۴۶. عبدالمسیح انطاکی، «توطئه الرياض الخزعلیه»، ص ۲۴.
۱۴۷. سلیمان فیضی؛ «فی غمرة النضال»، ص ۲۹۶. عبدالمسیح انطاکی، همان، ص ۲۵.
۱۴۸. امین الریحانی، همان، صص ۶۸۱ و ۶۸۲.
۱۴۹. سخن مزبور به نقل از بزرگان و معمرین است که یا خود هم عصر شیخ خزعل بوده‌اند یا از زبان والدین خویش نقل کرده‌اند.
۱۵۰. مجله العمران، مجموعه کامل، جلد پنجم، ص ۳۲۹، شماره مه ۱۹۲۲.
۱۵۱. قصد داشتم به هنگام بازگشت به بصره، ابتدا به محرمه بروم، اما بیماری سبب شد تا در کویت بمانم و از قضا باخبر شدم که شیخ نیز در کویت است. همان، ص ۶۸۴.
۱۵۲. شنیده بودم شیخ خزعل فیلسوف الامراء است، او نه تنها فیلسوف امیران، بلکه فیلسوف زندگی عملی است. همان، ص ۶۸۵.
۱۵۳. امین الریحانی، پاسخ شیخ خزعل را برای بیان تسلط شیخ به نوشتار و کتابت عربی در کتاب آورده است. همان صفحه.
۱۵۴. پس از صرف قهوه در سالن پذیرایی آل صباح، شیخ احمد الصباح چنین گفت: تعصب
- بلای جان عرب است. شیخ خزعل پاسخ داد:
- [تعصب] بلای جان انسان‌ها است. و اگر دست من بود و می‌توانستم بعد از مرگ، زنده شوم و جان تازه‌ای یابم ترجیح می‌دادم زمانی دوباره زنده شوم که جهان عاری از تعصب باشد. خواهی نخواهی انسان برادر انسان است. امین الریحانی، همان، ص ۶۸۴.
۱۵۵. محمدعلی خان سدیدالسلطنه، همان، ص ۱۶۹.
۱۵۶. سلیمان فیضی؛ «فی غمرة النضال»، ص ۲۹۷.
- نقل است که شیخ خزعل از جمله مخالفان اعلامیه بالفور (اعلامیه تقسیم فلسطین) بود، اما نگارنده نوشته یا سندی در این خصوص مشاهده نکرده است.
۱۵۷. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۳۶.
۱۵۸. انعام مهدی علی السلیمان، همان، ص ۱۹.
۱۵۹. محمدعلی خان سدیدالسلطنه، همان، ص ۱۶۴.
۱۶۰. همان، ص ۱۷۲.
- لازم به ذکر است که عبدالمسیح انطاکی نام این مدرسه را «جاسبیه» [جاسبیه] ذکر کرده است.
- توطئه الرياض الخزعلیه، ص ۲۴.
۱۶۱. همان، ص ۶۸۳.
۱۶۲. اپیکور یا اپیکور (Epicurus) فیلسوف معروف یونانی متولد ۳۴۱ پیش از میلاد در ساموس یونان و متوفی به سال ۲۷۰ پیش از میلاد. فلسفه اپیکور فلسفه لذت‌جویی است، او معتقد است لذت مایه سعادت انسان است و در رأس این لذت، لذت عقلی و روحی قرار دارد و از جمله نشان‌های آن صداقت و فضیلت است. المنجد فی الإعلام، ص ۲۰.
۱۶۳. محی‌الدین محمدبن علی بن محمدبن عربی الحاتمی الطائمی الاندلسی معروف به ابن‌العربی متولد ۱۱۶۴ میلادی در اندلس و متوفی به سال ۱۲۴۰ در دمشق، فیلسوف عارف و صوفی ملقب به شیخ‌الاکبر یا شیخ‌الکبیر. المنجد فی الإعلام، ص ۱۲.
۱۶۴. اگر بخواهیم در قضاوت‌های خویش منصف باشیم، باید در نظر داشت که امین الریحانی هیچ‌گاه به ایالت نیامده بود، از این رو شاید اهمال مزبور تا حدودی قابل توجیه باشد.
۱۶۵. گزارش نمره ۲، ۱۵ جوزای ۱۳۰۱، کارگزار خوزستان وحیدالسلطنه به وزارت امور خارجه. نقل از نادره جلالی، همان، ص ۱۴۳.
۱۶۶. نادره جلالی، همان، ص ۵۵.
۱۶۷. گفتنی است این مکان در زمان محمدرضا پهلوی به آموزشگاه نیروی دریایی تبدیل شد.
۱۶۸. همان.
۱۶۹. همان.
۱۷۰. گزارش نمره ۲۸۷ مورخ ۱۳۱۱/۲/۲۹ محمدحسن بدیع به وزارت امور خارجه. نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۲۳۱.
۱۷۱. گزارش نمره ۳۲ مورخ حوت ۱۳۰۱، کارگزار وزارت امور خارجه. نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۱۵۹.
۱۷۲. انعام مهدی علی السلیمان، همان، ص ۲۵.
۱۷۳. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۲۷۱.

۱۷۴. نامه مورخ ۹ رجب ۱۳۳۹ هجری قمری ابوالحسن موسوی اصفهانی، نامه مورخ ۱۴ رجب ۱۳۳۹ ه.ق. علی حسینی شیرازی، نامه مورخ ۱۵ رجب ۱۳۳۹ علی‌الشیخ باقر، نامه مورخ شعبان ۱۳۳۹ مهدی آل‌شیخ و پاسخ مورخ ۱ شعبان ۱۳۳۹ (دو نامه)، ۱۲ رمضان ۱۳۳۹ شیخ خزعل به علمای مزبور. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، صص ۳۸۵-۳۸۹.
۱۷۵. در ۱۹ مارس ۱۹۱۸ مردم نجف علیه استعمار انگلیس قیام کردند که با خشونت این قیام سرکوب شد و رهبران آن به هند تبعید شدند.
- علی‌الخاقانی؛ «شعراء الغری؛ جلد هفتم، ص ۳۸.
۱۷۶. المس بیل، «فصول من تاریخ العراق القریب»، ص ۵۲.
۱۷۷. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۹۵.
- بر اساس نوشته آقای النجار، در کتاب «شعراء الحله» تألیف علی خاقانی، جلد سوم، صفحه ۱۶۳ آمده است که سید صالح حلی بر سر راه تبعید به هند از قصر شیخ خزعل در فیلیه گذر کرد و فریاد یاری سر داد و گفت: «وا خزعلاه! ولا خزعل لی الیوم» به معنی: یا خزعل [کمک]، امروز خزعل با من نیست. یعنی اینکه چون بی‌خزعل شدم، این چنین بر سر من می‌آورند. نویسنده می‌افزاید: شیخ خزعل بیرون آمد و او را یاری داد.
۱۷۸. مصطفی عبدالقادر النجار، همان.
۱۷۹. جین رالف گارثویت؛ تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۱۱۹.
۱۸۰. ملک‌الشعرا بهار؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، جلد دوم، ص ۱۴۶.
۱۸۱. در جوامع سنتی مشرق‌زمین تعدد زوجات، نشانه‌ای از قدرت، عظمت و شکوه بود، به همین دلیل تعداد زن‌های فتح‌علی‌شاه قاجار بالغ بر ۱۵۸ زن بودند.
- ناصر تکمیل همایون؛ «بررسی موقع و منزلت زن در تاریخ ایران»، ص ۳۱-۳۲.
۱۸۲. شیخ خزعل با اتخاذ این شیوه تا حدود زیادی موفق بود و توانست خصومت‌ها را به دوستی تبدیل کند. به قول یکی از پژوهشگران چنین ازدواج‌هایی سبب می‌شد تا سایر قدرت‌های جامعه احساس مشارکت در حکومت داشته باشد.
- علی نوذری‌پور، «بررسی سازمان قدرت جامعه عشایری عرب استان خوزستان»، ص ۷۰.
۱۸۳. جین رالف گارثویت، همان، ص ۲۳۲.
۱۸۴. جین رالف گارثویت؛ تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ص ۱۳-۱۴.
۱۸۵. امین‌الریحانی، «ملوک‌العرب»، ص ۶۸۳.
۱۸۶. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۳۹.
۱۸۷. ابراهیم صفایی، زندگی‌نامه‌ی سپهبد زاهدی، ص ۳۱.
۱۸۸. ویلیام تنویر استرنک، «حکومت شیخ خزعل بن جابر و...» ترجمه صفاء‌الدین تبرائیان، ص ۴۳۷.
۱۸۹. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۰.
۱۹۰. مهدی بامداد؛ «شرح حال رجال ایران»؛ جلد دوم، ص ۱۰۲.
۱۹۱. مهدی بامداد، همان.
- نظام‌الدین عامری پسر شیخ خزعل معتقد است که این سخن صحت ندارد و شیخ چنین فرزندی نداشت.
- نادره جلالی، همان، ص ۱۰.

۱۹۲. کاظم پورکاظم، «شیخ خزعل و امارت‌های عرب خوزستان»، ص ۱۴۴.
۱۹۳. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۹.
- شایان ذکر است دختر حسین‌خان بهمنی زن یکی از پسران شیخ خزعل بود.
۱۹۴. نادره جلالی، همان، ص ۱۴.
۱۹۵. همان، ص ۵۶.
- شایان ذکر است عباس العزاوی در کتاب «عشائرالعراق»، جلد چهارم، ص ۱۸۴ تعداد پسران شیخ را ۱۳ نفر و دختران را چهار نفر ذکر کرده است. اما از آنجا که اظهارات فرزند شیخ خزعل یعنی نظام‌الدین عامری دقیق‌تر به نظر می‌رسد لذا در این کتاب به اظهارات او استناد شده است.
۱۹۶. امین‌الریحانی، همان.
۱۹۷. فرج‌الله خان بهرامی، «سفرهای رضاشاه پهلوی»، ص ۲۶۵.
۱۹۸. مصاحبه با دختر شیخ عبدالحمید نوه‌ی شیخ خزعل، بصره، ۱۹۸۱/۱/۲۱.
- به نقل از: انعام مهدی علی‌السلیمان، همان ص ۹.
۱۹۹. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان.
۲۰۰. مصطفی عبدالقادر النجار دوره‌ی ولیعهدی شیخ کاسب را ۲۴ سال ذکر کرده است (ص ۱۴۰)، که با توجه به عزل زود هنگام کاسب، مدت زمان مزبور صحیح نیست.
۲۰۱. عبدالملک انطاکی، توطئه‌الریاض الخزعلیه، ص ۴۹.
۲۰۲. هاورث به کاکس، شماره ۱۲۷، محرمه ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۳، (F.O.) ۲۰۷۷/۳۷۱.
۲۰۳. نامه مورخ شنبه ۲ جمادی‌الثانی سال ۱۳۳۹ ه.ق، شیخ کاسب به پدرش هنگام مأموریت به بحرین.
- مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۳۵۹.
۲۰۴. نام این خیابان در حال حاضر خیابان انقلاب است و مسجد جامع خرمشهر در آن قرار دارد.
۲۰۵. خانم انعام مهدی علی‌السلیمان نیز همانند مصطفی عبدالقادر النجار دچار اشتباه شده، او در صفحه ۲۱ کتاب خود، تاریخ عزل و برکناری شیخ کاسب از سمت ولیعهدی را سال ۱۹۳۱ میلادی نوشته است. از آنجا که تاریخ اسارت شیخ خزعل ۲۰ آوریل ۱۹۲۵ میلادی است، واضح است که نوشته فوق ناستوار است و سال‌ها پیش از ۱۹۳۱ شیخ خزعل در تهران تحت‌الحفظ بوده است.
۲۰۶. مصاحبه با نظام‌الدین عامری، فرزند شیخ خزعل. نقل از نادره جلالی، همان، ص ۵۹.
۲۰۷. پرواند، آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، صص ۲۱۴-۲۱۵.
۲۰۸. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۴۰.
۲۰۹. نادره جلالی، همان.
۲۱۰. شاعر معروف طاهر اسحاق قسیم قصیده‌ای در وصف شیخ خزعل دارد که او را «ابوعبدالحمید» خطاب می‌کند. گفتنی است این قصیده ارتجالی و فی‌البداهه سروده شد، چون شیخ خزعل نیز به‌طور سرزده و ناگهانی به «طره خضر» نزد عشیره قیم رفته بود.
۲۱۱. عبدالملک انطاکی؛ «توطئه‌الریاض الخزعلیه»، ص ۴۹.
۲۱۲. فرج‌الله بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»، ص ۱۷۱.
۲۱۳. این بازار در محل خیابان نظامی شهر اهواز قرار دارد که پیش از خیابان امام خمینی

- شروع می‌شود و پس از گذشتن از خیابان سلمان فارسی (نادری قبلی) به موازات رودخانه کارون امتداد دارد.
۲۱۴. مصاحبه با نظام‌الدین عامری. نقل از نادره جلالی، همان، ص ۵۹-۶۰.
۲۱۵. عبدالمسیح انطاکی، توطئه الرياض الخزعلیه، ص ۴۹.
۲۱۶. مصاحبه با نظام‌الدین عامری همان، ص ۶۱.
۲۱۷. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۲۱.
۲۱۸. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۴۰.
۲۱۹. لقب مزبور را احمدشاه قاجار به او داده بود.
- عبدالمسیح انطاکی؛ توطئه الرياض الخزعلیه، ص ۴۹.
۲۲۰. مصاحبه با نظام‌الدین عامری همان، صص ۶۱-۶۲.
۲۲۱. عبدالمسیح انطاکی، همان.
۲۲۲. فرج‌الله خان بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»، ص ۱۵۰.
۲۲۳. نادره جلالی، همان، ص ۶۲.
۲۲۴. عبدالمسیح الانطاکی، «توطئه‌الرياض الخزعلیه»، ص ۶۲.
۲۲۵. همان.
۲۲۶. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۳۹.
۲۲۷. گزارش نمره ۱۳۰ تیمورتاش وزیر دربار پهلوی به وزارت امور خارجه. به تاریخ ۱۳۰۹/۳/۲۲.
- نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۲۲۶.
۲۲۸. نادره جلالی، همان، ص ۶۲.
۲۲۹. همان.
۲۳۰. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۲۱.
۲۳۱. محسن الامین؛ اعیان الشیعة، جلد ۲۹، ص ۲۳۳.
۲۳۲. مصطفی عبدالقادر النجار، همان.
۲۳۳. گزارش نمره ۱۴۹۴ کارگزار خوزستان، محمدحسن بدیع به وزارت امور خارجه. نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۲۲۳.
۲۳۴. نادره جلالی، همان، ص ۶۳.
۲۳۵. عبدالمسیح انطاکی، همان.
۲۳۶. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۴۱.
۲۳۷. مصاحبه با نظام‌الدین عامری. نادره جلالی، همان، ص ۶۳.
- لازم به ذکر است که عبدالمسیح انطاکی تعداد پسران شیخ را هشت تن دانسته و یکی از آنها را به نام مسعود نامیده است. اما در پژوهش‌های نگارنده، چنین نامی دیده نشده است.
- عبدالمسیح انطاکی، توطئه‌الرياض الخزعلیه، ص ۶۲.
۲۳۸. حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، جلد اول، ص ۲۸۵.
۲۳۹. همان.
- احتمالا احمد نام دیگر عبدالامیر بوده است. چون در کتب و منابع ذکری از احمد به عنوان فرزند شیخ نیست.
۲۴۰. مصاحبه با نظام‌الدین عامری، همان.

۲۴۱. همان.
۲۴۲. همان، ص ۱۰.
۲۴۳. نادره جلالی، همان، ص ۱۰۳.
۲۴۴. همان، ص ۶۳، در کتاب خانم جلالی، «الوان» آمده که خطاست.
۲۴۵. همان، صص ۶۳-۶۴. نگارنده چندین بار خیریه را از دور دیده است.

فصل سوم

شیخ خزعل بر اریکه قدرت

تثبیت و تحکیم پایه‌های قدرت

پس از اجرای موفقیت‌آمیز ترور شیخ مزعل در روز نخست محرم سال ۱۳۱۵ ق (دوم ژوئن ۱۸۹۷ م) شیخ سلمان پسرعموی شیخ خزعل با افراد مسلح خویش عهده‌دار حفظ نظم و امنیت در محمره شد. مسئولیت او مقابله با هرگونه آشوب و عصیان و سرکوبی تلاش‌ها و اقدامات مسلحانه طرفداران و یاران شیخ مزعل بود. اما از آنجا که هیچ‌گونه حرکت و اعتراضی در سطح شهر مشاهده نشد، از این رو با فرارسیدن نیمه‌شب، خزعل به کاخ آمد و قدرت را در دست گرفت.^۱ هرچند برخی از مورخان بر این باورند که پس از قتل شیخ مزعل، برخی از بزرگان و شیوخ محیسن تشکیل جلسه داده و خزعل را به عنوان شیخ البوکاسب انتخاب کردند،^۲ اما واقعیت امر این است که خزعل با حصول اطمینان از انجام موفقیت‌آمیز نقشه‌ی قتل، خود را شیخ البوکاسب اعلام کرد و پس از آن شیوخ محیسن با او بیعت کردند. علی‌الخصوص اینکه بر حسب سنت‌های قبیله‌ای، خزعل به عنوان تنها فرزند حاج جابر و در شرایط بی‌فرزندگی شیخ مزعل جانشین بلافصل او می‌شد و دیگر نیازی به اجماع شیوخ محیسن و بیعت با شیخ خزعل نبود.

اما ورود به کاخ و در دست گرفتن زمام امور، آغاز کار بود و این مرحله، مسائل و مشکلات خاص خود را داشت. شیخ خزعل برای تثبیت قدرت و سیطره، خود می‌بایست در سه جبهه به‌طور همزمان تلاش و مبارزه می‌کرد.

بسیار حساب شده و با احتیاط عمل کرد. او همواره در این اندیشه بود که به آنها نشان دهد روش و سیاست او تفاوت‌های آشکاری با روش و سیاست شیخ مزعل دارد. به همین دلیل در صدد بود که با سیاست‌های خویش انگلیسی‌ها را نسبت به خود بدبین نکند و بدین وسیله زمینه مداخله آنها در امور داخلی او فراهم نشود. شیخ خزعل تمامی تلاش خود را به کار بست تا اموال انگلیسی‌ها مصون و محفوظ بماند و احدی به آنها و اموالشان تعرض نکند. به همین دلیل بلافاصله پس از قتل شیخ مزعل افراد مسلحی را مأمور کرد تا از کنسولگری انگلیس محافظت کنند و روز بعد تعداد این افراد را افزایش داد.^۶

شیخ در اوت ۱۸۹۵ م (۱۳۱۳ ق) و تقریباً دو سال پیش از قتل مزعل در دیداری خصوصی با معاون کنسول انگلیس در محمره به او اعلام کرده بود، در صورتی که در موقعیتی قرار گیرد، به تجارت انگلیس کمک خواهد کرد. به همین منظور شیخ خزعل مک دوال^۷ معاون کنسول انگلیس در محمره را یک هفته پس از به قدرت رسیدن به حضور پذیرفت و ضمن یادآوری سخن قبلی خویش، آمادگی خود را جهت وفای به عهد و اجرای قول پیشین اعلام کرد. شیخ خزعل به منظور کسب نظر موافق انگلیسی‌ها و جلوگیری از هرگونه کارشکنی و مخالفت آنها با حکومتش به مک دوال اعلام می‌کند «که هرچند این سخن به دور از حکمت است» اما او همواره در نهان دوست انگلیسی‌ها بوده است.^۸ این سخن شیخ خزعل بسیار حساب شده بود، او به خوبی از بدبینی انگلیسی‌ها نسبت به نزدیکی مزعل با فرانسوی‌ها آگاه بود.^۹

شیخ خزعل از نقش انگلیسی‌ها و نفوذ آنها در تعیین سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها در منطقه باخبر بود و نیک می‌دانست که موضوع آزادی کشتیرانی و رونق تجارت انگلیسی‌ها از طریق رودخانه کارون برای آنها جنبه‌ی حیاتی دارد، از این رو او با هدف کسب نظر و حمایت سیاستمداران انگلیسی، آمادگی خود را به منظور کمک به تجارت انگلیسی‌ها اعلام کرد.^{۱۰} در حقیقت شیخ خزعل در این ملاقات توانست نظر موافق انگلیسی‌ها را نسبت به خود جلب کند. در گزارشی که مک دوال معاون کنسول محمره همان روز به مقام مافوق

یکی جبهه داخلی یعنی مطیع کردن قبایل و عشایر عرب، دوم حکومت قاجار در تهران و سوم رجال و صاحب‌منصبان حکومت بریتانیا. او بر این امر واقف بود که تثبیت حکومتش نزد حکومت قاجار و حکومت بریتانیا بدون آرامش و یکپارچگی داخلی امکان‌پذیر نیست. او نیک می‌دانست بدون حمایت و پشتیبانی بزرگان محیسن قادر به جلب اعتماد و اطمینان حکومت قاجار و انگلیسی‌ها نیست. در حقیقت آرام کردن و همراه کردن جبهه‌ی داخلی پیش درآمد و پیش نیاز هرگونه اقدامی بود. شیخ خزعل درست یک‌ماه پس از به قدرت رسیدن یعنی در ۲ ژوئیه ۱۸۹۷ به منظور کسب نظر مردم، اعلام کرد با پایان یافتن فصل خرما، تمام نخلستان‌هایی که قبلاً به وسیله شیخ مزعل گرفته شده بود، به صاحبان اصلی آنها برگردانده می‌شود. روز بعد یعنی در سوم ژوئیه بزرگان محیسن به منظور قدردانی از این اقدام شیخ خزعل به دیدار او رفتند و از او به عنوان فرمانروای خود سپاسگزاری کردند.^۳

علاوه بر این شیخ خزعل با اهدای هدایا و واگذاری مناصب به خویشان و بستگان و افراد عشیره خود، مهر و محبت آنها را به دست آورد و آنها را سوی خود جلب کرد.^۴ روش او بر خلاف روش شیخ مزعل بود، مزعل در این قبیل امور بسیار تنگ‌نظر و بخیل بود و از اهدای هدایا و پیشکش به خویشان و بستگان خود دریغ می‌کرد و همان‌طور که پیش از این ذکر شد، پست‌ها و مناصب مهم را به گماشتگان و کارگزاران خود داده بود و همواره بزرگان آلبوکاسب و محیسن را از پست‌ها و مناصب دور نگه می‌داشت.

از طرف دیگر مخالفت شیخ مزعل با آزادی کشتیرانی در رود کارون و کارشکنی‌ها و سنگ‌اندازی‌های او به منظور ایجاد وقفه در کار شرکت برادران لینچ، روابط او با انگلیسی‌ها را تیره کرده بود. در این خصوص نیز شیخ خزعل روشی کاملاً متفاوت از مزعل اتخاذ کرد، او در صدد برآمد تا با ایجاد تفاهم با انگلیسی‌ها، موقعیت و جایگاه خود را در قلمرو تحت فرماندهیش تثبیت و تحکیم بخشد.^۵

شیخ خزعل پس از به دست گرفتن زمام امور در روابط خود با انگلیسی‌ها

اعزام نماینده سیاسی خود به محمره از اوضاع پیش آمده، بهره‌برداری کند و اختیار گمرک آنجا را در دست گیرد. نماینده‌ی سیاسی کسی جز کارمند گمرکات نبود که با کشتی توپدار پرسپولیس در ۱۲ ژوئن از بوشهر راهی محمره شد. شیخ خزعل با شنیدن خبر حرکت نماینده سیاسی قاجار، بلافاصله با کنسول بریتانیا تماس گرفت و او را متقاعد ساخت که با حکمرانی او، تجارت انگلیسی‌ها در ایالت رونق خواهد یافت. از این رو دو روز بعد دولت انگلیس کشتی جنگی سفینکس (sphinx) را به محمره فرستاد و این کشتی در نزدیکی کنسولگری بریتانیا لنگر انداخت و عملاً موضوع اداره گمرک محمره توسط دولت قاجار منتفی شد.^{۱۴} این اقدام علاوه بر تقویت موضع شیخ در قبال حکومت قاجار، سبب شد موقعیت و جایگاه خزعل نزد بزرگان محیسن و قبایل عرب تثبیت و تحکیم شود.

پس از این واقعه، شیخ خزعل آسوده‌خاطر شد و دانست با کمک انگلیسی‌ها می‌تواند به حکومت قاجار فشار بیاورد و از این طریق، موقعیت خود را تثبیت کند. پس از آن مظفرالدین‌شاه نیز همه عناوین و القابی را که به شیخ مزعل داده بود به شیخ خزعل داد، عناوینی چون حکمرانی محمره، سرحدداری آنجا و القابی چون معزالسلطنه و درجه امیر تومانی.^{۱۵} سپس حکمرانی اهواز را به او بخشیدند، در سال ۱۳۱۹ هجری قمری یعنی چهار سال پس از به قدرت رسیدن شیخ خزعل، زمین‌های این سوی کارون را که خالصه دولت بود با چند دیه به فرمان شاه به او واگذارند.^{۱۶}

بدین ترتیب با روی کار آمدن شیخ خزعل، دوره جدیدی در تاریخ این خطه رقم خورد، دوره‌ای که وجه تمایز آن افزایش قدرت و شوکت شیخ محمره بود، به نحوی که این قدرت در سال‌های پایان حکومت او یعنی سال‌های منتهی به ۱۹۲۵ میلادی به هیچ‌وجه با قدرت اسلاف او قابل قیاس نبود. احمد کسروی که به خصومت و دشمنی با شیخ خزعل شهره است^{۱۷}، زمین‌های شیخ را از هندگان [هندیجان]^{۱۸} تا دامنه‌های پشتکوه و از کنار شط‌العرب تا نزدیکی‌های شوشتر و دزفول که بیش از دوسوم خاک خوزستان

خود یعنی نماینده‌ی سیاسی بریتانیا ارسال کرد، خاطر نشان شد: «در حالی که منطقه تحت نفوذ شیخ خزعل آرام است، اما مناطق تحت سلطه حکمران خوزستان مانند شوشتر و دزفول ناامن هستند، تعیین شخص دیگری به جای او این منطقه‌ی آرام را برای چندین سال دستخوش ناامنی و آشوب خواهد کرد.»^{۱۱} از طرف دیگر خزعل از نفوذ انگلیسی‌ها در دستگاه حکومت قاجار به خوبی آگاه بود و می‌دانست که حکومتیان و درباریان و آنهایی که نقشی تعیین‌کننده در سیاست دولت دارند، اکثراً تحت تأثیر سیاست‌های انگلیس و از طرفداران انگلیس هستند. از این رو او می‌دانست که کسب نظر انگلیسی‌ها و عدم مخالفت آنها با حکومتش، خود به خود تأیید حکومت قاجار را در پی دارد. تلگراف نظام‌السلطنه حکمران سابق خوزستان در دو دوره (از ۱۸۸۷-۱۸۹۱ و از ۱۸۹۵-۱۸۹۶) به شیخ خزعل به بهترین وجه طرفداری و وابستگی حکومتیان به انگلیس را نشان می‌دهد. در این تلگراف صریحاً و آشکارا به شیخ خزعل گفته شده که «قبول حکومت او و بقاء آن در گرو کمک به تجارت انگلیسی‌ها است.»^{۱۲}

در چنین شرایطی و در حالی که شاه ایران به صورت ماهانه از انگلیسی‌ها حقوق دریافت می‌کرد^{۱۳}، شیخ یگانه راه پیشرفت و افزایش قدرت خود را در نزدیکی به انگلیسی‌ها می‌دید.

شیخ خزعل با نزدیکی به انگلیسی‌ها دو هدف را دنبال می‌کرد، اول این که از طریق دوستان دولت انگلیس در حکومت قاجار موقعیت خویش را نزد حکومت تهران تحکیم و تثبیت کند، دوم این که با نزدیکی به انگلیسی‌ها از هرگونه اقدام حکومت قاجار که منجر به تضعیف قدرت او یا مداخله در امور ایالت شود، جلوگیری به عمل آورد. او با زیرکی و سیاستی حساب شده، موفق شد اهداف فوق را تحقق بخشد. در حقیقت شیخ خزعل با نزدیکی به انگلیسی‌ها ابتدا در اندیشه تثبیت حکومت خود بود و پس از آن در فکر گسست هرگونه پیوند و رابطه بود.

تنها ده روز پس از قتل شیخ مزعل بود که دولت قاجار درصدد برآمد با

است همگی را از آن شیخ می‌داند.^{۱۹} همچنین حوزه‌ی حکمرانی او را شهرهای عبادان و محمره و فلاحیه و حویزه و اهواز و سرپرستی همه عشایر عرب و سرپرستی ایل‌های لر که در خوزستان‌نشین داشتند همه از آن شیخ خزعل بود.^{۲۰} بندر معشور (ماه‌شهر کنونی)، هندیجان، رامهرمز و بهبهان نیز جزء قلمرو شیخ بودند. در شوشتر و دزفول هم که حکمران از تهران برای آنها فرستاده می‌شد خود همه‌گونه اختیار به دست شیخ بود. حکمران هم بایستی خود را بسته او سازد.^{۲۱} شیخ خزعل در سال ۱۹۱۶ رسماً کفیل حکمران ایالت شد^{۲۲} و از نقطه نظر دیگر نیمی از جمعیت شوشتر با شیخ بودند و قویاً از او حمایت می‌کردند.^{۲۳} نفوذ و قدرت شیخ آن‌چنان بود که حتی دشتستانی‌ها که ساکن برازجان و بوشهر و آن نواحی بودند برای رویارویی با حکومت قاجار بر اساس نظر مشورتی شیخ عمل می‌کردند.^{۲۴}

اعتلای کار شیخ خزعل به نحوی بود که کسروی در بیان شوکت و قدرت او، سخن خویش را این چنین به پایان می‌رساند: می‌توان گفت که پس از زمان شاه‌اسماعیل صفوی کسی را در خوزستان این شکوه و نیرو دست نداده بود.^{۲۵} رضاخان در خصوص قدرت شیخ خزعل و رابطه او با شاه قاجار چنین می‌گوید: شاه در سفرهایی که پی در پی به اروپا می‌کرد، شیخ را از این قدرت تبریک می‌گفت و ۲۰۰۰ لیره از خزعل گرفته، چشم برهم می‌گذاشت. خزعلیان آن نواحی هنگام عبور احمدشاه با کمال افتخار می‌گفتند: «شیخ، شاه ایران را خلعت داد.»^{۲۶}

چیرگی بر مخالفین و متمرّدین

همان گونه که پیش از این آمد، در دوره‌ی شیخ مزعل رقیب یا حریف درخوری در عرصه داخلی وجود نداشت تا با شیخ آلبوکاسب هم‌اوردی کند. رقبای اصلی و قابل اعتنا در آن هنگام، خاندان مشعشیان در حویزه و خاندان کعب آلبوناصر در فلاحیه بودند، این خاندان‌ها نیز عمدتاً به دلیل پیشینه تاریخی قدرت و حکومتداری اجداد و نیاکان خویش می‌توانستند به عنوان

رقیب یا حریف اصلی در عرصه منازعات قدرت قد علم کنند و تهدیدی جدی برای خاندان آلبوکاسب باشند. اما این‌ها نیز آن‌چنان ضعیف و فرتوت شده بودند که یارای مقاومت و مقابله با آلبوکاسب را نداشتند. به همین دلیل هردوی این‌ها و یکی در پس دیگری از سپاه شیخ مزعل شکست خوردند. ابتدا مشعشیان در سال ۱۸۸۲ میلادی (۱۲۹۹ قمری) و پس از آن بنی کعب آل ناصر، با طعم تلخ شکست روبه‌رو شدند. و از آنجا که در نبردهای مزبور فرماندهی سپاه با شیخ خزعل بود، همین مشارکت شیخ خزعل در نبردهای مزبور، سبب شد تا او از خلال این نبردها کارآزموده و باتجربه شود و تجربه جنگی بیاندوزد.

به جز این دو، قدرت و نیروی دیگری در عرصه داخلی وجود نداشت تا بتواند برای شیخ خزعل، مشکل آفرین باشند، و از آنجا که در سنت‌های قبیله‌ای و عشیره‌ای هم‌پیمانی و اتحاد و ائتلاف کمتر به چشم می‌خورد^{۲۷}، لذا این قدرت‌ها هیچ‌گاه نتوانستند به‌طور جدی حکومت شیخ خزعل را تهدید کنند. طایفه نصار^{۲۸}، در قصبه^{۲۹} که یک بار در دوره حاج جابر و یک بار در دوره شیخ مزعل پرچم مخالفت و عصیان برافراشته و در هردو بار سرکوب شده بودند، آن‌چنان قوی نبودند که بتوانند شیخ آلبوکاسب را تهدید کنند.

در چنین اوضاع و احوالی نزاع سردار اکرم و شیخ خزعل به اوج خود رسید^{۳۰} که در نهایت با شکست سپاه سردار اکرم از یاران شیخ خزعل، غائله پایان یافت.^{۳۱} نبرد مزبور در آخرین روزهای ماه آوریل سال ۱۸۹۸ میلادی در ناحیه جراحی روی داد. این درگیری قدرت شیخ خزعل را دوچندان کرد و وضعیت او را تثبیت و تحکیم بخشید.

در همان اوضاع و احوال قبیله باوی بر شیخ خزعل شوریدند و او برای تحکیم نفوذ خویش بر آنها لشکر کشید. قبیله باوی که بر ساحل شرقی رود کارون و در اطراف شهر اهواز نشیمن دارد، یکی از قدرت‌های قبیله‌ای خوزستان به شمار می‌آید. اینان در زمان حاج جابر، پس از وصلت حاج جابر با دختر شیخ باوی حکومت و فرماندهی او را پذیرا شدند. باوی‌ها نیز نه در

زمان حاج جابر و نه در زمان شیخ مزعل هیچ‌گاه علیه آلبوکاسب برنخواستند. اما با اینکه مادر شیخ خزعل از آنها بود، در سال ۱۸۹۸ و در اوضاع و احوالی که هنوز یک سال از فرمانروایی شیخ خزعل نگذشته بود بر او شوریدند. شیخ خزعل نیز با سپاه خود به مقابله با آنها برخاست و آنها را شکست داد.^{۳۲} از جمله مناطقی که ممکن بود برای شیخ خزعل در دسرافرین باشد. منطقه فلاحیه و شیوخ بنی‌کعب آل ناصر بود. او در این خصوص سعی کرد از سیاست دوگانه‌ای استفاده کند و در اجرای این سیاست تا حدود زیادی موفق بود. شیخ خزعل از یک طرف در اندیشه جلب و جذب افرادی از آن منطقه و از آن خاندان بود و از طرف دیگر و البته در مرحله بعد و در صورت عدم موفقیت در جلب و جذب طرفداران و هواداران، از سیاست برخورد و رویارویی استفاده می‌کرد.

در سال ۱۸۹۹ اختلاف و کشمکش میان شیخ جعفر و شیخ عبدالله هر دو از شیوخ آل ناصر به اوج خود رسید، سردار اکرم حاکم خوزستان از شیخ عبدالله طرفداری می‌کرد و شیخ خزعل از شیخ جعفر حمایت می‌کرد. شیخ جعفر به عنوان اجاره‌دار فلاحیه و میرفاضل به عنوان اجاره‌دار جراحی هر دو مورد حمایت شیخ خزعل بودند. در این گیرودار اختلاف شیخ جعفر و شیخ عبدالله به درگیری مسلحانه انجامید و شیخ خزعل در صدد برآمد از این درگیری به نفع خود استفاده کند.^{۳۳} علی‌رغم طرفداری شیخ عبود بن ذیاب^{۳۴} از شیخ خزعل، شیوخ بنی‌کعب با هم متحد شدند و در صدد برآمدند تا فلاحیه از نظر سرجمع اجاره‌داری زیر نظر حاکم خوزستان شود و تابع شیخ محمره نباشد. از این رو شیخ خزعل سپاهی به فرماندهی پسر ارشدش شیخ کاسب تدارک دید و بر سر آنها یورش برد و بنی‌کعب آل ناصر را شکست داد.^{۳۵} بدین ترتیب فلاحیه و آن پیرامون‌ها و شیوخ بنی‌کعب آل ناصر جزء مناطق تحت سیطره شیخ خزعل شدند. محمدحسن جزایری که هم‌عصر شیخ خزعل بود، در ملحقات تذکره شوشتر در این خصوص چنین آورده است: پس از قتل مزعل، برادرش شیخ خزعل در همان سال اول، فلاحیه و در سال ۱۳۲۳ قمری، حویزه و بنی‌طرف

را در تحت حکومت خود درآورد و در حقیقت امیرکل عربستان و خوزستان شد، فقط آل کثیر که بین دزفول و شوشتر سکونت داشتند سر به اطاعت او در نمی‌آوردند. ریاست این طایفه با فرحان بن اسد در پیرامون شوشتر و حیدر بن‌علی بن غافل در پیرامون دزفول بود.^{۳۶}

با شکست قبیله باوی و همچنین شکست بنی‌کعب آل ناصر، قبایل و عشایر دیگر نیز، راه تمکین در پیش گرفتند. قبیله بنی‌طرف نیز که در خفاجیه (سوسنگرد کنونی) و بستان مسکن داشتند، این‌ها در ظاهر طریق اطاعت و فرمانبرداری پیشه کردند، اما مترصد فرصتی بودند تا علم عصیان در دست گیرند. به نظر می‌رسد کشمکش‌ها و درگیری‌های بنی‌طرف با مشعشعیان، آنها را بیش از پیش خسته و ناتوان کرده بود، لذا در ابتدای روی کار آمدن شیخ خزعل حرکت و اقدامی را علیه او تدارک ندیدند. بعدها نیز به موازات افزایش میزان مالیات اخذ شده از آنها توسط حکومت و توسط شیخ خزعل، ناراضیاتی آنها افزایش یافت.^{۳۷}

یک سال پس از شکست باوی‌ها از سپاه شیخ خزعل، شیخ عبود پسر برادر شیخ خزعل^{۳۸}، و غضبان پسر شیخ سلمان^{۳۹}، با همدستی و هم‌پیمانی شیخ وادی، شیخ قبیله دریس و شیخ سلطان بن شیخ داود، شیخ قبیله مقدم^{۴۰} و بزرگان قبیله نصار^{۴۱} و تنی چند از شیوخ قبایل مانند شیخ جعفر قبائی و شایع المحسین، نقشه قتل شیخ خزعل و در اختیار گرفتن زمام قدرت را طرح‌ریزی کردند.^{۴۲} گروه مزبور را سید نعمه فرزند سید شیب حسین سازماندهی و حمایت می‌کرد.^{۴۳} زمان‌بندی این ترور درست در ایام نوروز بود.^{۴۴} آنها در صدد بودند تا در صورت اجرای موفقیت‌آمیز طرح و نقشه خویش، شیخ عبود را بر سر کار آورند. اما پیش از اجرای نقشه، شیخ خزعل بر راز آنها آگاه شد و همگی را به زندان انداخت و آنها را مجازات سختی داد.^{۴۵}

شیخ عبود پیش از این و در سال ۱۸۹۷ میلادی به هنگام روی کار آمدن شیخ خزعل با تحریک و حمایت حاکم خوزستان در صدد به زیر کشیدن شیخ خزعل و کسب قدرت بود.^{۴۶} از آن‌جا که حکمران خوزستان نیات خود را دایر

نزاع سردار اکرم و شیخ خزعل

قتل شیخ مزعل در محرم ۱۳۱۵ ق (دوم ژوئن ۱۸۹۷ م) درست یک سال پس از قتل ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۱۴ ق (هشتم ژوئن ۱۸۹۶ م) صورت گرفت. دو ما قبل از قتل شیخ مزعل یعنی در ماه آوریل به دلیل «غائله تان فیلد» در شوشتر^{۵۱}، علاءالدوله حکمران خوزستان عزل و به جای او سردار اکرم^{۵۲} حاکم آن شهرها شد. سردار اکرم به دلیل خوی و خصلت نظامی، تصور می‌کرد که از راه‌ها و شیوه‌های نظامی قادر خواهد بود اهداف سیاسی خویش را تحقق بخشد^{۵۳}، او پیش از این و در فاصله سال‌های ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ میلادی (۱۳۰۵-۱۳۱۱ ق) در خوزستان به عنوان افسر ارتش خدمت می‌کرد. پس از آن به اتهام مشارکت در شورش همدان به سال‌های ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ در تهران زندانی شده بود، به همین دلیل همواره در مظان اتهام قرار داشت. سردار اکرم برای رفع این اتهام مترصد فرصتی بود تا وفاداریش را به حکومت به اثبات برساند.^{۵۴} لذا برای اثبات این وفاداری در این اندیشه بود تا از تثبیت قدرت شیخ خزعل و همچنین افزایش نفوذ او جلوگیری کند.

در چنین اوضاع و احوالی شیخ خزعل نماینده‌ی تام‌الاختیار خود حاج محمدعلی معروف به رئیس‌التجار را در ماه نوامبر به تهران فرستاد. رئیس‌التجار مأمور بود تا پس از رسیدن به تهران بلافاصله به سفارت بریتانیا رفته و پس از تبادل نظر با آنها به دیدار نخست‌وزیر برود.

از طرفی دیگر شیوخ بنی‌کعب و افراد قبایل مزبور مترصد فرصتی بودند تا از تثبیت حکومت شیخ خزعل و به رسمیت شناختن حکمرانی او جلوگیری کنند. وصول اخبار مزبور به شیخ خزعل، او را برآن داشت تا ضمن ملاقات محرمانه با مک دوال، خطرات ناشی از این اقدام بنی‌کعب را به انگلیسی‌ها گوشزد کند و به آنها بگوید در این صورت، اغتشاش و ناامنی سراسر منطقه را فرا خواهد گرفت و تجارت انگلیسی‌ها ضربات جبران‌ناپذیری متحمل خواهد شد. در عوض او قادر است انجام تجارت و رونق آن را در منطقه‌ی تحت نفوذ خویش تأمین کند.

بر استفاده از شیخ عبود برای بازداشتن شیخ خزعل از تحکیم قدرت پنهان نمی‌کرد.^{۴۷} از این رو شیخ خزعل نیز همواره این نگرانی را داشت که مبادا سردار اکرم حاکم خوزستان، رقیب او شیخ عبود را به عنوان حاکم محمره به رسمیت بشناسد.^{۴۸}

بر اساس نوشته‌ی احدی از پژوهشگران، شیخ خزعل چشمان بستگان خویش یعنی شیخ عبود و شیخ غصبان را از حدقه درآورد، اما بقیه را در آسیاب بزرگ انداخت تا تکه تکه شوند. فقط از سر تقصیر سید نعمه گذشت.^{۴۹} در نادرستی این سخن همین بس که هیچ یک از منابع و ماخذ آن را تأیید نکرده‌اند، چون غیر از حسین خلف‌الشیخ خزعل، احمد کسروی نیز که در دوره شیخ خزعل در اهواز بود و چندین بار او را دیدار کرده و دشمنی او با شیخ خزعل عیان و واضح بود چنین سخنی را تأیید نکرده است. کسروی فقط از دستگیری چهار نفر و به زندان انداختن آنها در زندان فلیه سخن گفته است. کسروی حتی از شکنجه یا کشته شدن آنها در زندان چیزی بر زبان نرانده، او فقط خاطر نشان می‌سازد که پس از زندانی شدن آنها «هریکی به نوبت خود از زندان زندگانی رهایی یافت».^{۵۰}

بررسی و مطالعه کتب و اسناد معتبر نشان می‌دهد که شیخ خزعل هیچ‌گاه مخالفان و دشمنان قسم خورده خود را به قتل نرسانده است. او حتی آنهایی را که در اندیشه‌ی سرنگونی حکومت او بودند و به احتمال زیاد نقشه‌ی قتل او را طراحی کرده بودند از بین نبرد. اگر قتل شیخ مزعل را به عنوان یک استثنا در نظر داشته باشیم که به دلیل الزامات خاص آن دوره به وقوع پیوست، در سایر موارد رویه‌ی شیخ بر اجتناب از قتل استوار بوده است. بر همین اساس حتی وفات شیخ عاصی بنی طرف چند روز پس از آزادی از زندان شیخ را منابع معتبر و مستقل به شیخ خزعل نسبت نداده‌اند.

در نتیجه این ملاقات مک دوال طی گزارشی به مقیم سیاسی بریتانیا ضرورت تأیید شیخ خزعل از جانب دولت ایران و عدم مداخله در امور او را خاطر نشان ساخت، زیرا در غیر این صورت «فاجعه‌ای به پا خواهد شد که تا سالیان سال جبران نخواهد شد».^{۵۵}

پیش از این سردار اکرم طی نامه‌ای خطاب به نخست‌وزیر از او خواست تا به وی اجازه دهد همان کاری که پدر بزرگش^{۵۶}، پنجاه سال پیش با شیخ بوشهر انجام داده و او را از آنجا تبعید کرد، او نیز همان کار را با شیخ خزعل انجام دهد. نامه‌ی سردار اکرم تشویش و نگرانی انگلیسی‌ها را دوچندان کرد، آنها از این بیم داشتند که در صورت اجرای این پیشنهاد، ایالت دچار آشوب و ناامنی شود و تجارت منطقه مختل شود. همچنین این اقدام ممکن بود دخالت روس‌ها را در پی داشته باشد، به ویژه اینکه انگلیسی‌ها به تمایلات روسی سردار اکرم با دیده شک و تردید می‌نگریستند.^{۵۷}

احتمالاً انگلیسی‌ها در این مقطع مداخله و خطرات ناشی از این پیشنهاد را به رئیس‌الوزرا خاطر نشان کرده بودند. اما با این وجود سردار اکرم که به دنبال عدم تثبیت قدرت شیخ خزعل و به رسمیت نشناختن او بود، در اقدامی دیگر سعی کرد از قدرت و نفوذ شیخ در منطقه‌ی فلاحیه [شادگان کنونی] بکاهد. و از آنجا که همواره میان بنی کعب اختلاف و دودستگی حاکم بود، او تلاش کرد از این اختلاف استفاده کرده و از مخالفان اجاره‌داران حمایت کند.

در این گیر و دار موضع سردار اکرم قوی بود و او از وضعیت مستحکم‌تری برخوردار بود، علی‌الخصوص اینکه پس از درگیری مسلحانه میان طرفین منازعه فلاحیه، شیخ خزعل قادر نبود در این درگیری دخالت کند، زیرا هرگونه مداخله مسلحانه شیخ خزعل، نوعی تمرد و سرپیچی علیه حکومت مرکزی تلقی می‌شد.

شیخ خزعل به منظور مقابله با سردار اکرم، به نظام‌السلطنه و مشیرالدوله صاحبان اراضی در ناحیه جراحی اطلاع داد که تا وقتی سردار اکرم نامزدهای او را قبول نکند، او هم بابت اداره اراضی آنها در خوزستان مسئول

نیست.^{۵۸} نظام‌السلطنه و مشیرالدوله از ترس از بین رفتن اجاره املاک خود به حکمران خوزستان دستور دادند در امور شیخ خزعل دخالت نکند. از طرف دیگر آنها نخست وزیر را متقاعد کردند تا به سردار اکرم تلگراف بزند و به او دستور دهد که اجاره‌داران مالیات این نواحی را عوض نکند.^{۵۹}

سردار اکرم بدون توجه به توصیه‌ها و دستورات صادره بر تصمیم خود اصرار ورزید و طی نامه‌ای به تهران ضمن هشدار به مسئولین درباره عملکرد شیخ خزعل در انتصاب افراد، اعلام کرد در صورت ادامه‌ی این وضع و وجود درآمد [گمرکات] «ظرف دو سال عربستان از فارس جدا شده، و حکومت مستقلی همچون حکومت بحرین خواهید دید...»^{۶۰} پس از آن او خاطر نشان ساخت که بدین ترتیب «عربستان طی چندسال به دست انگلیسی‌ها خواهد افتاد...»^{۶۱} سردار اکرم حکومت تهران را به این امر تشویق و ترغیب کرد که آنها هم همانند ترک‌های [عثمانی] عمل کنند. «ترک‌ها بدون هیچ‌گونه مشکلی نیروهای خود را در امارات و کویت مستقر کردند و فقط عده‌ی کمی از اهالی آنجا کشته شدند، حکومت ایران می‌تواند همین اقدام را در محمره انجام دهد.»^{۶۲}

علی‌غم هشدارها و تلگراف‌های سردار اکرم به تهران با وجود این حکومت قاجار در اواسط آوریل ۱۸۹۸ میلادی، فرمانروایی شیخ خزعل را بر محمره به رسمیت شناخت.

در آخرین روز از ماه آوریل نیز نیروهای سردار اکرم در ناحیه‌ی جراحی از نیروهای طرفدار شیخ خزعل شکست خورده، شورشیان منهزم و پراکنده شدند و ضربه‌ای دیگر بر سردار اکرم وارد شد.^{۶۳} بدین ترتیب سردار اکرم در دو جبهه سیاسی و نظامی از شیخ خزعل شکست خورد و در نهایت پس از مدتی یعنی در آخر ماه مه به فرمان حکومت گردن نهاد.^{۶۴}

در خصوص شکست تلاش‌های سردار اکرم به منظور حذف شیخ خزعل یا به رسمیت نشناختن او دلایل مختلفی ارائه شده است. عدم جانبداری مردم عرب از سردار اکرم و ناچیز بودن پایگاه مردمی طرفداران او در منطقه‌ی فلاحیه و جراحی و همچنین عدم حمایت خوانین بختیاری از جمله دلایل شکست سردار اکرم بودند.^{۶۵}

اما آنچه سبب شد حکومت قاجار در نزاع و کشمکش میان سردار اکرم و شیخ خزعل، جانب شیخ خزعل را بگیرد و در آوریل ۱۸۹۸ (۱۳۱۶ق) حکومت او را به رسمیت بشناسد، همانا زیرکی و سیاستمداری خزعل و استفاده او از حربه و ابزار فشار بر نظام السلطنه و مشیرالدوله بود. همان طوری که پیش از این ذکر شد نظام السلطنه و شریک او مشیرالدوله، مالک زمین های زراعی بسیاری در منطقه ی جراحی بودند، از یک طرف سردار اکرم، حکمرانی خوزستان را مدیون نظام السلطنه بود^{۶۶} و از طرف دیگر مشیرالدوله وزیر امور خارجه دوست صمیمی امین الدوله نخست وزیر بود. در همان هنگام نیز امین الدوله در حال مذاکره با انگلیسی ها بود تا از بانک شاهنشاهی وام استقراض کند. شیخ خزعل به خوبی از همه ی این روابط و شبکه ی پیچ در پیچ منافع آگاه بود و می دانست چگونه از این کارت ها استفاده کند.

به هنگام اوج فشارها و تهدیدهای سردار اکرم، شیخ خزعل تلگرافی به نظام السلطنه ارسال کرد و در آن تلگراف خاطر نشان شد: در صورتی که سردار اکرم مداخله در امور او را متوقف نسازد، او مسئول ناامنی و اغتشاش در منطقه ی جراحی نخواهد بود.^{۶۷} با مخابره این تلگراف نظام السلطنه سریعاً با سردار اکرم تماس گرفت و از او خواست تا مداخله در امور شیخ محمره را متوقف کند.

درخواست استقراض دولت امین الدوله از بانک شاهنشاهی که سهام آن متعلق به انگلیسی ها بود، در به رسمیت شناختن حکومت شیخ خزعل بی تأثیر نبود، امین الدوله و مشیرالدوله جزء آن دسته از سیاستمداران طرفدار انگلیس بودند، حال آنکه امین السلطان^{۶۸} نخست وزیر پیشین طرفدار روس ها بود. به همین دلیل آنها از نزدیکی رابطه ی شیخ خزعل با انگلیسی ها آگاه بودند و قصد نداشتند موجبات رنجش و آزرده گی انگلیسی ها را فراهم سازند، چه آنها نیک می دانستند، به رسمیت شناختن شیخ خزعل باعث ناآرامی و اغتشاش در منطقه خواهد شد و در نهایت اخلاص در تجارت و رکود آن را در پی خواهد داشت که به هیچ وجه مورد تأیید انگلیسی ها نیست.

به هر حال شیخ خزعل در مدتی کمتر از یک سال با دو حرکت حساب شده و سنجیده از تلاش های حکومت قاجار به منظور حذف او یا محدود کردن قدرتش جلوگیری کرد. بار اول با متقاعد کردن انگلیسی ها مبنی بر تضمین تجارت آنها و صف آرای رزمناو سفینکس در محمره در ۱۲ ژوئن ۱۸۹۷ و بار دیگر با متقاعد کردن نظام السلطنه و شریک او امین الدوله مبنی بر به خطر افتادن املاک آنها در ناحیه جراحی، توانست به مخالفت های سردار اکرم پایان دهد.

در حقیقت حرکت اخیر دستاوردهای عظیمی برای خزعل داشت، از یک طرف، حکومت قاجار او را به رسمیت شناخت و از طرف دیگر نفوذ او را در میان قبایل عرب تحکیم و تثبیت کرد. دستاورد سوم آن تثبیت و تحکیم نفوذ و سیطره ی خزعل بر فلاحیه و جراحی، محل استقرار بنی کعب بود.

یادداشت‌ها

- محرمانه خود از انگلیس که به ماهی بیست و پنج هزار تومان بالغ می‌شد...
- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، ص ۱۵۰.
۱۴. مک دوال، گزارش‌های روزانه کنسولگری، محرره ۱۱-۱۷ ژوئن ۱۸۹۷، (F.O)، ۶۴۱/۲۴۸.
۱۵. احمد کسروی، همان، ص ۲۰۲.
۱۶. احمد کسروی، «تاریخ پانصدساله خوزستان»، ص ۲۱۰.
۱۷. احمد کسروی، «زندگانی من»، ص ۲۱۹.
- تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۴۵.
۱۸. هندیجان شهری است بر ساحل خلیج فارس در هشتاد کیلومتری شرق بندرماه شهر.
۱۹. احمد کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۲۲۶.
۲۰. همان.
۲۱. همان.
- پیش از این سلطان محسن مشعشی (حکومت ۸۷۰ تا ۹۰۵ ه.ق) از قدرت و شکوه فراوانی برخوردار بود، شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۴ با حمله به حویزه و قتل فرزندان سلطان محسن شکوه آنها را درهم شکست. پس از آن سید مبارک مشعشی (حکومت ۹۹۸-۱۰۲۵ ق) و شیخ سلمان کعبی (حکومت ۱۱۵۰-۱۱۸۲ ق) نیز از قدرت و شوکت فراوانی برخوردار بودند، اما قدرت شیخ خزعل چه از لحاظ وسعت سرزمین‌های تحت سلطه و چه از نظر سیاسی و اقتصادی به مراتب بالاتر از همه‌ی آنها بود.
۲۲. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۰۶.
۲۳. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۲۵۳.
۲۴. کمبل به هاردنج، تلگراف شماره‌ی ۲۰، بوشهر، مارس ۱۹۰۲، (F.O)، ۶۰ / ۶۹۳.
۲۵. احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۲۶.
۲۶. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۶۲.
۲۷. از جمله سنت‌های زندگی قبیله‌ای و ساختار عشیره‌ای، تفرقه و جدایی است. هر قبیله یا عشیره‌ای فقط در چارچوب روابط خونی یا مناسبات عشیره خویش، اقدام و حرکت می‌کند. و فرد تا زمانی که در قید و بند و درگیر قبیله و عشیره است، جهانی فراتر از قبیله و عشیره را نمی‌بیند و هویت خویش را برابر با قبیله و عشیره می‌داند. از این رو ما هیچ‌گاه شاهد اتحاد و ائتلاف عشایر محیسن با عشایر کعب در جنوب نبودیم یا هیچ‌گاه ائتلافی از مشعشیان و بنی‌طرف در طول تاریخ نبوده است یا هیچ‌وقت ائتلاف باوی‌ها و آل کثیر را تجربه نکردیم.
۲۸. طایفه نصار از جمله تیره‌های بنی‌کعب است.
۲۹. قصبه در منتهی‌الیه شرق عبادان و در مصب شط‌العرب قرار دارد و در حدود ۴۵ کیلومتر با آبادان فاصله دارد. در دهه‌ی پنجاه شمسی و در زمان محمدرضا پهلوی نام آن را به «اروند کنار» تغییر دادند.
۳۰. میحث بعدی به «نزاع سردار اکرم و شیخ خزعل» اختصاص دارد.
۳۱. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۱۴.
۳۲. مک دوال، گزارش‌های روزانه کنسولگری محرره، ۲۱ ماه مه ۱۸۹۸، (F.O)، ۶۷۲/۲۴۸.

۱. گزارش مک دوال به فاگان، محرره، ۳ ژوئن ۱۸۹۷، (F.O)، ۱/۴۶۰.
۲. خیرالدین زرکلی، «الاعلام»، جلد دوم، چاپ دوم، قاهره، ۱۹۵۴ م، ص ۳۵۰.
- به نقل از انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۱۱.
۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۰۸.
۴. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۲۳.
۵. علی نعمه‌الحلو، تاریخ اهواز، کتاب دوم، صص ۱۱۱ و ۱۴۹.
۶. ویلیام تئودر استرنک، همان، صص ۲۳-۲۴.
۷. ویلیام مک دوال (William, Mac Donall) تولد آوریل ۱۸۵۵، وفات نوامبر ۱۹۲۴، کارگزار سازمان تلگراف هند و اروپا، نایب کنسول محرره از ۱۴ ژوئن ۱۸۹۰، کنسول محرره از ۲۳ فوریه ۱۹۰۴ تا ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۹.
۸. گزارش مک دوال به نماینده‌ی سیاسی بریتانیا، شماره ذ (A) محرره، ۱۰ ژوئن ۱۸۹۷، (F.O)، ۱/۴۶۰.
۹. مخالفت شیخ مزعل با آزادی کشتیرانی در رود کارون سبب شد تا انگلیسی‌ها او را دوست فرانسوی‌ها بدانند و کار به آنجا کشید که حتی حکومت مرکزی را به قشون‌کشی بر سر شیخ مزعل ترغیب و تشویق می‌کردند.
- محمود علی الدواد؛ «محاضرات عن الخلیج [الفارسی] و العلاقات الدولیة ۱۸۹۰-۱۹۱۴ ص ۵۹.
- به نقل از انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۸۶.
۱۰. گفته می‌شد به هنگام قتل شیخ مزعل، انگلیسی‌ها ناوچه خود را وارد آب‌های محرره کرده بودند تا نظم و امنیت را در منطقه برقرار سازد. گارثویت متعاقباً می‌افزاید شاید هم قصد بریتانیا از اعزام ناوچه جنگی خود به سواحل محرره ادای احترام به اعراب منطقه بود. جین. رالف گارثویت، همان، ص ۲۰۹.
۱۱. گزارش مک‌دوال به نماینده سیاسی بریتانیا، شماره ۴۷ (A) محرره، ۱۰ ژوئن ۱۸۹۷، (F.O)، ۱/۴۶۰.
۱۲. نظام‌السلطنه در این تلگراف که چند روز پس از قتل مزعل مخابره شد، خطاب به شیخ خزعل چنین می‌گوید: «شما می‌دانید که وظیفه اصلی و موجودیت شما بستگی دارد به حسن خدمتی که نسبت به تجارت انگلیسی‌ها مبذول می‌دارید. من با تمام اعتمادی که به شما و شیوخ زبردستان دارم، به نمایندگی انگلیس در تهران اطمینان داده‌ام که شما صلح و امنیت محل را حفظ خواهید کرد. اگر شما و شیوخ عرب تابع شما آرزوی خرسندی مرا دارید و مساعدت من و سعدالملک را می‌خواهید، برای حفظ صلح و امنیت بازرگانان انگلیسی عمل کنید، طوری که آنها و به خصوص آقایان لینچ، که دوستان من هستند، به سفیر انگلیس تلگراف بزنند و رضایت خاطر خود را از شما ابراز دارند».
- گزارش چارلز هاردینگ به وزیر امور خارجه و نخست وزیر لرد سالسبوری، شماره ۸۰، تاریخ ۲ ژوئن ۱۸۹۷، (F.O)، ۱۵۴۸/۶۵.
۱۳. اردشیر جی ریپورتر در این خصوص می‌نویسد: شاه طماع هم علاوه بر مقرری

سردار اکرم، مراد او پدر بزرگ سردار اکرم است که پنجاه سال پیش، شیخ بوشهر را تبعید کرده بود، نه پدر بزرگ شیخ خزعل، چون پدر بزرگ شیخ خزعل هیچ‌گاه ارتباط و تعاملی با حاکم بوشهر نداشت.

۵۷. گزارش مک دوال به مید، محرمانه، شماره ۱۸، محرمه ۶ فوریه ۱۸۹۸، (F.O.) ۱۲/۴۶۰.
58. Lt. A.T. Wilson, A Precis of the Relations of the British Government with the Tribes and shaikhs of Arabistan, P. 18

59. ibid, P, 19

۶۰. مک دوال، گزارش روزانه کنسول، محرمه، ۱۹ مارس ۱۸۹۸، (F.O.) ۶۷۲/۲۴۸ مک دوال به مید، شماره ۳۹، محرمانه، محرمه ۲ آوریل ۱۸۹۸، (F.O.) ۲/۴۶۰.

۶۱. مک دوال به پریدو، محرمه ۲۰ آوریل ۱۹۸۹ (F.O.) ۲/۴۶۰.

۶۲. همان.

۶۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۱۴.

۶۴. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۲.

۶۵. همان.

گفتنی است سردار اکرم به خان‌های بختیاری قول داده بود در قبال حمایت آنها از اجاره‌داران انتصابی او، درآمد آتی مالیاتی منطقه جراحی را به آنها خواهد بخشید، اما خواسته بختیاری‌ها بیش از این بود، آنها خواستار این بودند که ناحیه جراحی به آنها واگذار شود.

۶۶. لوریمر، دلیل الخلیج؛ جلد دوم، ص ۱۷۳۹.

۶۷. ویلیام تئودر استرنک، ص ۳۳.

۶۸. میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان که القاب دیگر او صاحب جمع، امین‌الملک، اتابک اعظم است، او صدراعظم مقتدر ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بود. وی از رجال سرشناس و اسرارآمیز تاریخ معاصر ایران به شمار می‌آید که در ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هـ.ق در سن پنجاه سالگی به نحو مشکوکی به قتل رسید.

لوریمر، دلیل الخلیج؛ ص ۲۵۵۷.

خانم انعام مهدی علی‌السلطان در کتاب خود، سرکوبی عصیان باوی را به سال ۱۸۹۹ میلادی دانسته است. (ص ۴)، با توجه به گزارش روزانه کنسولگری محرمه، سال ۱۸۹۸ میلادی صحیح‌تر است.

۳۳. لوریمر، همان، بخش تاریخ، جلد ۵، ص ۲۵۵۶.

۳۴. شیخ عبود بن ذیاب، شیخ طایفه خنافره بود، خنافره تیره‌ای از بنی کعب است.

۳۵. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۲۴.

۳۶. جزایری، سید عبدالله، متخلص به فقیر؛ «تذکره شوشتر»؛ ملحقات، ص ۲۳۷.

۳۷. در بخش‌های بعدی در این خصوص سخن خواهیم گفت.

۳۸. عبود فرزند شیخ عیسی برادر شیخ خزعل بود، که شیخ مزعل در زمان حیات خود او را به ولیعهدی منصوب کرده بود. اما با قتل شیخ مزعل، مطابق سنت‌های قبیله‌ای و همچنین برنامه‌ریزی‌های به عمل آمده، شیخ خزعل زمام قدرت را در دست گرفت. از این رو انگیزه‌های شیخ عبود برای کسب قدرت قوی بود.

۳۹. شیخ سلمان نیز برادر شیخ خزعل بود.

۴۰. قبیله دریس و قبیله مقدم، هر دو از جمله تیره‌های بنی کعب هستند.

۴۱. جعفر محمد الاعرجی، «مناهل الضرب فی أنساب العرب»، ص ۴۷۶.

۴۲. حسین خلف الشیخ خزعل؛ تاریخ الکویت سیاسی، جلد دوم، ص ۲۴۶.

۴۳. جعفر محمد الاعرجی، همان.

۴۴. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۱۹.

۴۵. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۲۵.

۴۶. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۲۴.

۴۷. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۱۲.

۴۸. همان.

۴۹. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۲۵.

۵۰. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۰.

۵۱. برای اطلاع بیشتر در خصوص «غانله تان فیلد» رجوع کنید به کتاب «تاریخ خوزستان»، تألیف مصطفی انصاری.

۵۲. نام کامل او عبدالله خان قراگوزلو پسر مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه ملقب به سردار اکرم است. کتابچه مسافرت عربستان و لرستان نیز از اوست.

مصطفی انصاری، همان، ص ۱۱۱.

۵۳. عبدالله بن مصطفی قلی خان اعتمادالسلطنه، «کتابچه‌ی مسافرت عربستان و لرستان»، ص ۴۵-۴۸.

۵۴. مهدی بامداد، «شرح حال رجال ایران»، جلد دوم، ص ۲۹۶.

۵۵. گزارش مک دوال، شماره دو، محرمه ۶ فوریه ۱۸۹۸، (F.O.) ۶۷۲/۲۴۸.

۵۶. در صفحه ۳۹ از ترجمه فارسی کتاب ویلیام تئودر استرنک به نام «حکومت شیخ خزعل بن جابر و...» آقای صفاءالدین تهرانیان به اشتباه متن را چنین ترجمه کرده است «همان برخورداردی که پدر بزرگ خزعل پنجاه سال پیش...»، حال آنکه با توجه به متن عربی و نوشته

فصل چهارم

تحکیم دوستی و افزایش فشار

رابطه شیخ خزعل با انگلیسی‌ها

ارزیابی رابطه شیخ خزعل با انگلیسی‌ها از جمله مطالب بحث‌برانگیز و قابل تأمل در تاریخ معاصر این خطه است. قضاوت‌ها و اظهارنظرها در خصوص این رابطه بیشتر برگرفته از تبلیغات رژیم رضاخانی و فضای سیاسی آن دوره بوده و کمتر به مدارک و منابع تاریخی استناد شده است. قدر مسلم هرگونه اظهارنظری در این خصوص بدون در نظر گرفتن اسناد و مدارک تاریخی، اظهارنظری سطحی و غیرمعتبر است. همچنین در تحلیل و ارزیابی حوادث و رویدادهای مزبور، لاجرم می‌باید به اوضاع و احوال آن برهه و شرایط تاریخی آن مقطع توجه داشت.

در شرایطی که نظام السلطنه صریحاً و آشکارا به شیخ خزعل می‌نویسد که «قبول حکومت او و بقاء آن در گرو کمک به تجارت انگلیسی‌ها است». و در اوضاع و احوالی که مقبولیت نزد رجال حکومتی و دولتیان، منوط به رضایت خاطر انگلیسی‌ها است. در برهه‌ای که به دلیل ناتوانی حکومت قاجار در اعاده نظم، حکام محلی بیش از آنکه به فرمان دولت مرکزی باشند از انگلیسی‌ها دستور می‌گرفتند.^۱ و در حالی که حکومتیان در درجه‌ی اول به فکر جیب خود بوده‌اند و بعد به فکر مردم.^۲ و در شرایطی که حتی رابطه خان‌ها با دولت بریتانیا، هم‌تراز رابطه‌شان با دولت مرکزی بود.^۳ و در اوضاع و احوالی که مردم در پایتخت برای دادخواهی یا عزل یک مقام حکومتی در سفارت

انگلیس تحصن می‌کردند و از انگلیسی‌ها چاره‌جویی می‌خواستند. و همچنین در وضعیتی که انگلیسی‌ها نخست وزیر حکومت قاجار را تعیین می‌کردند.^۴ در اوضاع و احوالی که حفظ نظم شهرهایی چون بندر عباس و بوشهر به عهده انگلیسی‌ها بود.^۵ ایجاد رابطه با انگلیسی‌ها امری طبیعی و بدیهی بود و پرواضح است که شیخ خزعل سعی خواهد کرد با تثبیت و تحکیم این رابطه حداکثر استفاده را از آن ببرد.^۶ فراتر از این شیخ خزعل در دورنما و آینده این رابطه چیزی فراتر از روابط معمولی و عادی با انگلیس‌ها را طرح‌ریزی می‌کرد. او در این برنامه‌ریزی و طرح‌ریزی تا حدود بسیار زیادی موفق شد و توانست از حد و اندازه یک رابطه عادی خارج شود و سطح روابط را به شکل منحصر به فرد و خاصی برساند و به قولی «یک رابطه ویژه» ایجاد کند.^۷

فراموش نکنیم منصب و پست سرحداری، لاجرم و خود به خود ارتباط و نزدیکی بین شیخ خزعل و انگلیسی‌ها را ایجاد می‌کرد و این خود یک امر کاملاً بدیهی بود، اما آنچه این رابطه را به یک رابطه‌ی ویژه ارتقا بخشید، اوضاع و احوال منطقه‌ای و جهانی و از همه مهم‌تر اوضاع و احوال پایتخت و نفوذ انگلیسی‌ها در دستگاه حکومتی قاجار یا به تعبیر اولی وابستگی رجال و صاحب‌منصبان حکومتی به انگلیسی‌ها بود.

از طرفی دیگر شیخ خزعل در مجاورت خود، عثمانی‌ها را داشت که بر تمامی خاک عراق و کویت و آن طرف‌ها، نفوذ و سیطره‌ی خود را گسترده بودند، او نیک می‌دانست که عثمانی‌ها مترصد فرصتی بودند تا خاک او را ضمیمه امپراطوری عثمانی کنند و این را نیز به خوبی می‌دانست که در جریان حمله والی بغداد به محمره در سال ۱۲۵۳ هجری قمری و در عهد پدرش حاج جابر، مردم محمره بی‌دفاع بودند و عثمانیان پس از تصرف آن شهر، فجایعی را مرتکب شدند. از این رو او با نزدیکی به انگلیسی‌ها و هم‌پیمانی با آنها در صدد بود تا خویشان خویش را از تعرض عثمانیان نیز مصون دارد.

شیخ خزعل در جریان انقلاب مشروطه با حمایت از مشروطه‌خواهان وضعیتی پیش آورد که انگلیسی‌ها را در مقابل عمل انجام شده قرارداد و آنها

سرانجام تصمیم گرفتند از موضع او حمایت کنند.^۸ با وجود این نباید از نظر دور داشت که به اذعان انگلیسی‌ها، شیخ خزعل «فرد مورد حفاظت انگلیس» نیست، اما او «روابط خاصی» با بریتانیای کبیر داشت.^۹

شیخ به منظور تحت فشار گذاشتن انگلیسی‌ها در سال ۱۸۹۸ یعنی یک سال پس از به قدرت رسیدن، حاضر نشد مورتیمر دوراند سفیر بریتانیا در تهران را که به اهواز آمده بود، ملاقات کند.^{۱۰} همچنین در زیرکی شیخ خزعل همین بس که او به نام دولت ایران در خصوص حضور رزمنان «کومت» در رود کارون اعتراضی رسمی تقدیم دولت انگلیس کرد.

در حالی که شیخ مزعل مخالف حضور انگلیسی‌ها و به ویژه شرکت برادران لینچ در کشتیرانی رود کارون بود، او دیدگاهی خلاف شیخ مزعل داشت. شیخ مزعل از این نظر مخالف حضور انگلیسی‌ها بود که فکر می‌کرد حضور آنها موجبات حضور مسئولان و کارمندان دولت قاجار را فراهم خواهد کرد. اما شیخ خزعل در این اندیشه بود که شبکه‌ای پیچیده از منافع برای انگلیسی‌ها ایجاد کند تا بدین وسیله آنها به منظور تأمین منافع خویش از حکومت خزعل در مقابل هر تهدید خارجی دفاع کنند. او این روش را با دولتمردان و صاحب‌منصبان حکومت قاجار نیز در پیش گرفت، و در این سیاست موفق شد همواره حمایت و پشتیبانی هر دو طرف را جلب کند.

شیخ خزعل از بدو به قدرت رسیدن، «به رابطه ویژه» با انگلیسی‌ها به‌عنوان ابزار و وسیله می‌نگریست و به هیچ‌وجه این «رابطه ویژه» هدف و مراد نهایی او نبود. در اینکه شیخ خزعل از این «رابطه ویژه» حداکثر بهره را برده و نهایت استفاده را در اخذ امتیاز از انگلیسی‌ها و حکومت قاجار کرد، جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست. او در صدد بود تا به مدد این رابطه ویژه، رابطه خود را با حکومت تهران روز به روز کم‌رنگ‌تر کند و امیدوار بود با کمک انگلیسی‌ها، این رابطه کم‌رنگ و ضعیف را که مدت‌ها پیش و حتی در زمان شیخ مزعل فقط ظاهری و اسمی بود^{۱۱}، آن را به گسست کامل تبدیل کند.

همین دلیل تحت تأثیر سخنان شیخ خزعل قرار نگرفتند، علی‌الخصوص اینکه در همان اوضاع و احوال امین‌السلطان به تازگی نخست وزیر شده بود و او به طرفداری از روس‌ها شهره بود.^{۱۶} شیخ خزعل پس از آنکه از این سخنان نتیجه نگرفت این بار خطر عثمانی‌ها را مطرح کرد و احتمال حمله‌ی آنها به محمره و اشغال ایالت را پیش کشید.^{۱۷} او به منظور مجبور کردن انگلیسی‌ها به عقد پیمان و اعطای تضمین‌های کافی، خاطر نشان ساخت در صورتی که انگلیسی‌ها این تضمین را به او ندهند، ناگزیر است چنین درخواستی را با فرانسه یا روسیه مطرح کند. در پاسخ این حرکت «مید» نماینده‌ی مقیم بریتانیا در خلیج فارس، مک دوال را مأمور کرد تا خزعل را متقاعد سازد که انعقاد پیمان میان شیخ خزعل و کشورهای دیگر غیرممکن است. اما تا زمانی که او دوست ما باشد، بریتانیا هیچ‌گاه او را فراموش نخواهد کرد و به هنگام ضرورت، حسن‌نیت خویش را نشان خواهد داد، و آنها اجازه نخواهند داد محمره به اشغال ترک‌ها یا هر کشور دیگر درآید. همچنین لازم است شیخ به سخنان و پیشنهادهای بیگانگان توجه نکند، زیرا آنها نمی‌توانند این پیشنهاد را عملی سازند.^{۱۸}

قدر مسلم معاهده انگلیس با شیخ مبارک‌الصباح شیخ کویت^{۱۹} و دوست صمیمی شیخ خزعل و هم‌پیمان او، نقش بسیار مهمی در طرح پیشنهاد فوق از جانب خزعل داشت، علی‌الخصوص اینکه کویت نیز در آن دوره جزئی از امپراطوری عثمانی بود. به همین دلیل خزعل در مذاکرات و گفت‌وگوهای خود با نماینده‌ی سیاسی انگلیس به‌طور مستمر نام شیخ مبارک را بر زبان می‌راند.^{۲۰} به موجب این معاهده که در سال ۱۸۹۹ میان شیخ مبارک‌الصباح شیخ کویت و حکومت بریتانیا منعقد شد، از آن تاریخ کویت رسماً از امپراطوری عثمانی جدا شد و تحت‌الحمایه انگلستان درآمد.

همچنین علاوه بر پیمان شیخ کویت با انگلیسی‌ها، شیخ خزعل از پیمان عمومی انگلیس با شیوخ ساحل جنوبی خلیج فارس آگاه بود و به ویژه از بازدید لرد کرزن^{۲۱} در سال ۱۹۰۳ از خلیج فارس و سخنرانی او در اجتماع شیوخ در شارجه باخبر بود.^{۲۲} از این رو به هنگام گفت‌وگو با هاردینگ که در ۸

فشار بر بریتانیا به منظور اخذ تضمین

پس از پیروزی بااهمیت شیخ خزعل بر سردار اکرم، روز به روز بر قدرت و شوکت شیخ افزوده می‌شد. آن دسته از بنی‌کعب فلاحیه و جراحی که در کشاکش نزاع شیخ خزعل و سردار اکرم، پیروز میدان بودند، موقعیت و جایگاه خویش را در آن نواحی تقویت کرده و موجبات بسط سیطره‌ی شیخ را بر آن منطقه فراهم کردند. از این پس اجاره‌داران مالیات آن منطقه را خزعل انتخاب می‌کرد.

پس از آنکه شیخ خزعل نفوذ و سیطره‌ی خویش را بر تمامی سرزمین‌های تحت سیطره خود تثبیت و تحکیم کرد، این بار درصدد برآمد تا با نزدیکی به انگلیسی‌ها و اظهار مودت و دوستی و همچنین تحت فشار قرار دادن آنها، ضمانت‌های لازم و کافی را جهت تداوم حکومت خود از آنها اخذ کند. به همین دلیل در ژوئن ۱۸۹۸ (۱۳۱۶ق) به هنگام ملاقات با سر فیلیپ کیوری^{۱۲} کنسول انگلیس در بغداد چنین گفت: از ظاهر امر چنین برمی‌آید که احتمالاً حکومت قاجار مضمحل خواهد شد چون هرج و مرج بر تهران حاکم است و دولت ورشکسته شده، از این رو او بسیار علاقه‌مند است که مستقل باشد و در این راه به دنبال کسب تأیید انگلیسی‌ها است.^{۱۳}

خزعل پس از آنکه پاسخی در این خصوص دریافت نکرد، باز دست از کار نکشید و همچنان در این راستا حرکت کرد. به همین دلیل به هنگام ملاقات با نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس سرهنگ مید^{۱۴} که در اوائل سال ۱۸۹۹ (۱۳۱۷ق) برای دیدارش به محمره آمده بود، او را تحت فشار قرار داد تا نامه‌ای و نوشته‌ای در این خصوص به او بدهد. و پس از آنکه نتوانست این نوشته را از مید نماینده‌ی مقیم بریتانیا در خلیج فارس بگیرد، از تلاش باز نایستاد، به‌طور مستمر و روزانه به مک دوال معاون کنسول انگلیس در محمره فشار آورد. او حتی کار را بدانجا رساند که برای اخذ تضمین از انگلیسی‌ها خود را کارمند آنها قلمداد کند.^{۱۵}

با وجود این انگلیسی‌ها در درجه‌ی اول به دنبال منافع خویش بودند، به

دسامبر ۱۹۰۳ پس از شرکت در کنفرانس فوق از طریق محمره به تهران باز می‌گشت، شیخ خزعل از هاردینگ وزیر مختار انگلیس در ایران می‌پرسد، که با توجه «به تمام خدماتی که ارائه کرده، چرا آنها نمی‌خواهند همان حمایتی را که نسبت به سایر حکام عرب خلیج [فارس] - مثل حکام کویت و بحرین - مبذول می‌دارند، نسبت به او انجام دهند؟»^{۲۳}

به هر حال انگلیسی‌ها حاضر نشدند چنین تضمین‌های مکتوبی که به مثابه عهدنامه یا پیمان تلقی می‌شد به شیخ خزعل بدهند، به همین دلیل علی‌رغم فشارهای او و علی‌رغم طرح استدلال‌های مختلف، آنها این نوع تضمین‌ها را نوعی رویارویی و تقابل با دولت ایران تلقی می‌کردند.^{۲۴}

شیخ خزعل پس از آنکه نتوانست رابطه‌ی خود با انگلیسی‌ها را به سطح پیمان و تعهد کتبی برساند، سعی کرد این پیام را به انگلیسی‌ها برساند که پیشنهاد او به هیچ‌وجه علیه حکومت قاجار نیست و او همواره خدمتگزار صدیق آن بوده است.^{۲۵}

گاهی نیز او از ضمانت‌های داده شده اظهار نارضایتی می‌کرد و این نارضایتی را به صورت‌های مختلف نشان می‌داد. به عنوان مثال پس از ضمانت‌های دسامبر ۱۹۰۲، شیخ خزعل مراتب تشکر خود را با تأخیر به انگلیسی‌ها اعلام کرد.^{۲۶}

شیخ خزعل گاه با حدت و شدت و گاه با طرح تهاجم عثمانی‌ها و خطرات ناشی از آن، در صدد اقناع انگلیسی‌ها و اخذ تضمین‌های لازم از آنها بود. گاهی نیز او در صدد بود تا از طریق روسیه و آلمان و فرانسه به انگلیسی‌ها فشار بیاورد. شیخ با زیرکی خاص به انگلیسی‌ها تفهیم کرد که در صورت عدم اعطای ضمانت به او، دولت‌های روسیه و آلمان و فرانسه حاضرند تضمین‌ها و تعهدات لازم را به جا آورند. در حقیقت بیان مساعدت دولت‌های مزبور صرفاً به منظور تحت فشار گذاشتن انگلیسی‌ها بود و گرنه چشم امید او متوجه آنها بود. شیخ خزعل سعی می‌کرد به انگلیسی‌ها نشان دهد که او دوست خوبی برای آنهاست و قادر است به بهترین وجه منافع آنها را از تعرض مصون دارد.

پس از آنکه انگلیسی‌ها از دادن هرگونه تعهد و تضمین کتبی به شیخ خزعل امتناع کردند، او به دنبال اخذ تضمین‌های شفاهی از آنها بود. به همین دلیل در ماه ژوئن ۱۸۹۹ (۱۳۱۷ق) به منظور ترغیب انگلیسی‌ها به این کار، حرکت دیگری را آغاز کرد. شیخ خزعل در ملاقات با مک دوال خاطر نشان ساخت که او از تجارت انگلیسی‌ها حمایت خواهد کرد و از آنها درخواست وام خواهد کرد، همچنین در کلیه امور مربوط به سیاست محلی، دیدگاه‌های مشورتی انگلیسی‌ها را قبول خواهد کرد. و در صورت لزوم با بیست هزار مسلح، انگلیسی‌ها را یاری خواهد کرد و هرآینه ترک‌های عثمانی در صدد ایجاد مشکل برای انگلیسی‌ها باشند او افراد قبیله‌ی خود در بصره را به منظور تسلط بر آن شهر بسیج خواهد کرد.^{۲۷}

اما سخنان مؤدت‌آمیز شیخ خزعل هیچ‌گونه تأثیری بر انگلیسی‌ها نداشت، آنها از میان سخنان او فقط به استقراض شیخ توجه کردند، زیرا این استقراض باعث وابستگی هرچه بیشتر خزعل به آنها خواهد شد و چنین وضعیتی برای انگلیسی‌ها بسیار مطلوب است.^{۲۸} از این رو انگلیسی‌ها با پرداخت وام توسط بانک شاهنشاهی ایران به شیخ خزعل موافقت کردند و قرار شد ضمانت این وام از محل درآمد گمرک محمره باشد. در مقابل شیخ خزعل، بسیار باهوش‌تر از آن بود که به اخذ چنین وامی تن در دهد، علی‌الخصوص اینکه استقراض مزبور سبب کاهش نفوذ و اقتدار او بر گمرک محمره و واگذاری آن به بانک شاهنشاهی می‌شد. او معتقد بود می‌تواند این وجوه را در محل تهیه کند و از این نظر دیگر نیازی به اخذ وام از انگلیس نیست.^{۲۹}

با این حرکت، شیخ خزعل، انگلیسی‌ها را دچار مشکل کرد، به ویژه اینکه در همان موقع روس‌ها تلاش‌هایی را در این زمینه آغاز کرده بودند و کنسول روس در اصفهان از طریق بوشهر به محمره و اهواز آمده بود.^{۳۰} همین موضوع سبب شد تا انگلیسی‌ها در فکر برآورده کردن برخی خواسته‌های شیخ خزعل برآیند. از این رو به هنگام مسافرت سر مارتیمور دوراند وزیر مختار انگلیس در تهران به بندر ناصری در اهواز در تابستان ۱۸۹۹ م (۱۳۱۷ق) او اوضاع و

احوال را برای اعطای نشان پادشاهی ویکتوریا (R.V.B)^{۳۱} به شیخ خزعل مهیا کرد. با این وجود دیوراندر درصدد بود تا این نشان از طریق دولت مرکزی به شیخ خزعل اعطا شود.

به هر حال دیوراندر به کلنل مید مأموریت داد تا در مقابل درخواست‌های شیخ خزعل پاسخ زیر را از جانب اعلیحضرت به شیخ ابلاغ کند:

«لازمست این مطلب به اطلاع شیخ محمره رسانده شود که او تبعه‌ی حکومت فارس [ایران] است و طبیعی است که دولت بریتانیا نمی‌تواند او را علیه حکومت تابعه‌اش حمایت کند، همچنین قادر نخواهد بود به هنگام سقوط حکومت فارس [ایران] یا هر اتفاقی که ممکن است روی دهد، استقلال او را تضمین کند. زیرا حکومت بریتانیا تصمیمی درباره‌ی چگونگی برخورد با این قبیل حوادث غیرمترقبه اتخاذ نکرده است. به هر حال ما او را شخصیت بسیار متنفذ در این بخش از ایران می‌دانیم و آرزو مندیم او را بسیار قوی بینیم و عرب‌ها تحت رهبری او متحد باشند، چنین وضعیتی منافع کشور را برآورده خواهد کرد یا به تأمین آنها کمک خواهد کرد. شیخ نیز می‌تواند بر کمک و پشتیبانی وزیر مختار در تهران حساب کند، او نیز هر آینه که ممکن باشد بی‌آنکه خشم و غضب حکومت فارس [ایران] را برانگیزد، کمک‌های خویش را به شیخ ارائه می‌دهد. او همواره شیخ را در هر موضوعی که به آن نیاز داشته باشد راهنمایی خواهد کرد. از طرفی دیگر وزیر مختار نیز اطمینان دارد شیخ منافع تجاری بریتانیا را حتی المقدور حفاظت خواهد کرد.

وزیر مختار با هرگونه تغییر در اداره‌ی گمرکات محمره مخالفت خواهد کرد.»^{۳۲}

علی‌رغم تماس فوق و سخنان مید به شیخ خزعل، سخنان مزبور به هیچ وجه مطمح نظر شیخ نبود و خواست‌های وی بسیار فراتر از آن بود. اما شیخ خزعل ناامید نشد، او به بخش‌های اولیه سخنان مید توجه چندانی نکرد، این بار شیخ به دنبال حداقل‌ها بود. به همین منظور با کاهش سطح انتظارات و توقعات خویش، در اختیار داشتن اداره گمرکات محمره را به عنوان خواسته‌ی

مرحله‌ای مدنظر داشت. از این رو بی‌آنکه رابطه‌ی خود با انگلیسی‌ها را تیره کند از اعلام حمایت وزیر مختار از سلطه و سیطره‌ی او بر گمرکات محمره استقبال کرد و حرکت بعدی خود را بر این اساس پایه‌ریزی کرد.

مناقشه‌ی گمرک

در همان هنگام که شیخ خزعل در فکر کسب تضمین‌های لازم از انگلیسی‌ها به منظور حفظ حکومت خویش بود، دولتمردان تهران بر اساس طرحی جامع در فکر ساماندهی گمرکات کشور بودند که لاجرم گمرک محمره نیز جزئی از این طرح جامع و فراگیر بود، اجرای این طرح برای حکومت از دو جنبه حائز اهمیت بود، اول این که موجبات افزایش درآمد دولت شده، بخشی از نیازهای مالی آن را تأمین می‌کرد. دوم این که در اختیار داشتن گمرکات، نمادی از سلطه و سیطره‌ی دولت بر مناطق مزبور بود که اجرای آن به‌طور طبیعی موجبات کاهش درآمد حکام محلی را فراهم کرده، وابستگی آنها را به حکومت مرکزی بیشتر می‌کرد.

به همین منظور و بر اساس طرحی جامع در سال ۱۸۹۸ (۱۳۱۶ق) مدیر گمرکات ایالت برابانت^{۳۳} بلژیکی به عنوان وزیر گمرکات ایران برگزیده شد و گمرکات کرمانشاه و تبریز زیر نظر او درآمدند. تنها گمرک باقیمانده، گمرک محمره بود که این نیز می‌بایست زیر نظر ناوس^{۳۴} بلژیکی قرار می‌گرفت.^{۳۵} و از آنجا که شیخ خزعل مقتدرترین فرد در جنوب بود و روابط بسیار نزدیکی با انگلیسی‌ها داشت، لذا اجرای این طرح در محمره برای دولت بسیار دشوار بود.

شیخ خزعل در اداره‌ی گمرک محمره مرگ یا زندگی خود را می‌دید و حاضر نبود به این سادگی از آن بگذرد. انگیزه‌ها و منافع او در این خصوص بسیار قوی بودند، علاوه بر این‌ها واگذاری اداره‌ی گمرک به مثابه بسط قدرت و نفوذ حکومت قاجار بر ایالت بود و بیانگر این امر است که او فاقد قدرت و سیطره است. پیش از سال ۱۹۰۰، خاندان آلبوکاسب، گمرک محمره را برای دوره‌ای ۶۰ ساله اجاره کرده بودند، و از بابت آن سالانه ۸۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ

به دولت مرکزی پرداخت می‌کردند. برآورد می‌شد که شیخ همه‌ساله برابر همین مبلغ سود می‌برد.^{۳۶} علاوه بر این شیخ خزعل از قبل آن، درآمدهای دیگری نیز داشت، زیرا او و شیوخ تحت فرمانش از پرداخت عوارض گمرکی معاف بودند.^{۳۷}

در چنین اوضاع و احوالی شیخ خزعل خود را برای کشمکشی سخت و پرپیچ و خم با تهران آماده کرد. او در این کشمکش همانند منازعه با سردار اکرم به دنبال اعمال فشار بر انگلیسی‌ها بود تا آنها نیز با اعمال فشار بر دولت ایران و به کار بستن روش‌های مختلف دیپلماتیک، خواسته‌های شیخ خزعل را برآورده سازند. خزعل می‌دانست تأمین تجارت انگلیسی‌ها در خوزستان برای آنها از اهمیت بالایی برخوردار است. او نیک دانسته بود که آزادی کشتیرانی انگلیسی‌ها در رود کارون و وجود امنیت در این خطه در خدمت تجارت انگلیسی‌ها است. و در حالی که روس‌ها بر بخش‌های شمالی ایران نفوذ داشتند، انگلیسی‌ها رود کارون و خوزستان را بهترین و کوتاه‌ترین منفذ برای وصول به بخش‌های مرکزی ایران می‌دانستند. شیخ خزعل با ایجاد امنیت در مناطق تحت نفوذ خویش و تضمین تجارت آنها در ایالت، به انگلیسی‌ها نشان داده بود که او مناسب‌ترین فرد برای تصدی حکومت ایالت است. در چنین حالتی انگلیسی‌ها نیز بر این اعتقاد بودند که وجود شیخ متضمن امنیت و آرامش در ایالت است و در صورت تغییر او آرامش و امنیت مختل شده، تجارت آنها در معرض خطر خواهد بود.

به همین دلیل شیخ خزعل همواره از این حربه استفاده کرده و چنین وانمود می‌کرد که خواسته‌های مطروحه، خواسته‌های او نیستند، بلکه خواسته‌های قبایل عرب تحت فرمانش هستند و در صورت عدم تحقق آنها، قبایل بر او نبخشیده، علیه او شورش خواهند کرد.^{۳۸}

او در پایان مذاکره‌ی خود با «مید» وقتی که ملاحظه کرد در مناقشه‌ی گمرکات، انگلیسی‌ها اقدامات دولت را جزئی از یک طرح فراگیر و عام دانسته و قادر به مقابله با آن نیستند، خطاب به «مید» چنین گفت:

در صورتی که حکومت ایران بر این تصمیم اصرار ورزد، او به اطلاع قبایل عرب خواهد رساند که قادر به انجام کاری نیست و آنجا را ترک خواهد کرد و به املاک خود در خاک عثمانی می‌رود و آنها [قبایل عرب] هر کاری که می‌خواهند انجام دهند.^{۳۹}

چنین سخنانی از جانب شیخ خزعل به معنی ایجاد آشوب و ناامنی در ایالت بود و طبیعی است چنین وضعیتی به ضرر انگلیسی‌ها است و آنها همه‌ی تلاش خود را به منظور جلوگیری از این حالت به عمل خواهند آورد.

شیخ خزعل در ابتدای مناقشه‌ی گمرکات در ماه ژانویه ۱۹۰۰ به هنگامی که هنوز مذاکراتی را با مید آغاز نکرده بود، به‌طور جسته و گریخته از موضع انگلیسی‌ها در حمایت از اقدامات دولت باخبر شده بود و می‌دانست که انگلیسی‌ها قصد ندارند در قضیه گمرک محمره از او حمایت کنند و رویاروی دولت ایران قرار گیرند.^{۴۰} به همین دلیل خطاب به انگلیسی‌ها چنین گفت: «در صورتی که ایرانی‌ها قصد داشته باشند بر قبایل عرب عوارض گمرکی وضع کنند، او سلطه و نفوذ خود را میان آنها از دست خواهد داد، در این صورت چه بسا او را به قتل برسانند یا او را مجبور به استعفا کنند.»^{۴۱}

از طرفی دیگر سر مارتین دوراند وزیرمختار انگلیس در ایران به این باور رسیده بود که نخست وزیر و وزیر بلژیکی که اختیار گمرکات به او واگذار شده بود، هر دو مصمم هستند اداره‌ی گمرک محمره را در دست داشته باشند. به همین دلیل پرایدو^{۴۲} معاون مید در بوشهر به مک دوال توصیه کرد که شیخ را به قبول طرح ترغیب کنند.^{۴۳}

اما از آنجا که موضع شیخ خزعل در قبال طرح جدید دولت واضح و روشن بود، لذا انگلیسی‌ها در وضعیتی دشوار قرار گرفتند. آنها از یک طرف هجوم و تعرض فزاینده روس‌ها را داشتند، چون روس‌ها به دنبال بهانه و نقطه‌ضعف از انگلیسی‌ها بودند تا بدین وسیله نفوذ و سیطره‌ی خود را بر همه‌ی ایران بسط و گسترش دهند. از طرف دیگر هم دولت ایران و هم شیخ خزعل بر موضع خود پافشاری می‌کردند و انگلیسی‌ها نمی‌خواستند طرفین منازعه را از دست

بدهند. بنابراین اتخاذ تصمیم برای انگلیسی‌ها بدون آنکه یکی از طرفین منازعه را از دست بدهند، بسیار مشکل بود. ضمن اینکه شیخ خزعل با زیرکی به آنها فهمانده بود در صورت اجرای طرح، ایالت دچار آشوب و هرج و مرج شده و این امر به ضرر تجارت انگلیسی‌ها است.

شیخ خزعل پس از آنکه باخبر شد که دونفر بلژیکی به بوشهر آمده تا از بوشهر به محمره آیند و زمام امور گمرکات را در دست گیرند به مک دوال کنسول انگلیس در محمره خطرات ناشی از این اقدام را برشمرد. او خاطر نشان ساخت که در صورت تحقق این امر، افراد قبیله او را خائن شمرده و عرف قبیله‌ای این حق را به آنها خواهد داد تا او را به قتل برسانند یا برکنار کنند. بنابراین بهتر است قبل از هرگونه اقدامی از جانب بزرگان قبیله، خود استعفا دهد و قدرت را رها کند.^{۴۴}

بعدها پس از پایان یافتن مناقشه به نفع شیخ خزعل بر همگان این سخن صدراعظم امین‌السلطان ثابت شد که خطر شورش و انقلاب مردم عرب «فقط یک ادعا» از جانب شیخ خزعل بود.^{۴۵}

خزعل به این سخن نیز بسنده نکرد و ضمن برشمردن این امر که وی بر خلاف مزعل برادرش، تمامی دار و ندار خود را به منظور یکپارچگی مردم عرب بذل و بخشش کرده تا بدین وسیله امنیت برقرار شده و تجارت انگلیسی‌ها تضمین شود، خاطر نشان شد همه‌ی این کارها را برای تأمین منافع انگلیسی‌ها انجام داده است. همچنین او ۴۰۰۰۰ مسلح در اختیار دارد تا در صورت نیاز انگلیسی‌ها از این نیروها استفاده کند. او نیک می‌دانست حکومت قاجار از قدرت نظامی لازم برای حمایت تصمیمات خود بی‌بهره است.^{۴۶} اما در ازای این اقدامات و این دوستی، او از انگلیسی‌ها انتظار داشت تا آنها از هرگونه اقدام ایرانی‌ها به منظور نابودی او یا پایان بخشیدن به سلطه‌اش جلوگیری کنند. او حتی این گزینه را برای انگلیسی‌ها مطرح کرد که اگر مجبور به ترک قدرت شود شایسته است آنها از وجود او در جای دیگر استفاده کنند.^{۴۷}

هرچند که این سخنان تا حد بسیار زیادی مبالغه‌آمیز بود و شیخ خزعل

آن‌چنان زمام امور را در دست داشت که احدی از قبایل عرب قادر به مخالفت و رویارویی با او نبود، اما او با مهارت دیپلماتیک و با زیرکی خاص از این حربه استفاده کرد و به عنوان مترسکی آن را در مذاکرات عرضه کرد. گاهی وقت‌ها او از این هم پیش‌تر می‌رفت و کارهای خود را به رخ انگلیسی‌ها می‌کشید. به هر حال چنین سخنانی بر انگلیسی‌ها کارساز بود و آنها به این باور رسیدند که در صورت اجرای سیاست گمرکات دولت، اوضاع در ایالت نابسامان خواهد شد و تجارت آنها به‌طور جدی متضرر می‌شود.^{۴۸} در همین اثنا روسیه تزاری نیز با واگذاری اداره گمرک محمره و عایدات آن به شیخ خزعل مخالف بود، آنها معتقد بودند که گمرک محمره می‌باید همانند گمرک انزلی اداره شود و عایدات آن متعلق به حکومت تهران است.^{۴۹}

شیخ خزعل به هنگامی که احساس کرد انگلیسی‌ها حاضر نیستند روابط خود با حکومت مرکزی را تیره سازند و هنوز در فکر اجرای طرح گمرکات هستند، این بار از حربه‌ی روس‌ها و چراغ سبز آنها برای ترساندن انگلیسی‌ها استفاده کرد. او در تابستان ۱۹۰۱ میلادی وقتی باخبر شد که کمبل^{۵۰} همچنان موافق اجرای طرح گمرکات است و سخنان مک دول بر او اثر نگذاشته، ضمن برشمردن اقدامات خویش در جلوگیری از انهدام کشتی‌های شرکت برادران لینچ و همچنین ایجاد پُست‌های نگهبانی در شط‌العرب به منظور جلوگیری از راهزنی و دزدی، رفت و آمد زیاد روس‌ها به محمره را خاطر نشان ساخت. شیخ موضوع را به نحوی مطرح کرد که به دلیل حمایت او از تجارت انگلیسی‌ها ممکن است روس‌ها به منظور ضربه زدن به انگلیسی‌ها، نفوذ و قدرت او را از طریق حمایت از طرح گمرکات خدشه‌دار کنند. انگلیسی‌ها همین سخن او را چنین برداشت کردند که خزعل ممکن است به هنگام نیاز به کسان دیگر متوسل شود.^{۵۱}

به هر حال اداره‌ی این بحران برای انگلیسی‌ها بسیار سخت و دشوار شده بود، به ویژه اینکه شیخ خزعل حاضر نبود از موضع خود عقب‌نشینی کند. با وجود این دولت انگلیس به این نتیجه رسیده بود که شیخ خزعل را متقاعد

سازد تا در مقابل طرح دولت ایران نرمش نشان دهد و با آنها به «مصلحه» برسد.

در مارس ۱۹۰۰ م نماینده‌ی سیاسی انگلیس در بوشهر پس از مذاکره با ناوس وزیر گمرکات تلاش کرد پیشنهادها و امتیازات ناوس را به اطلاع شیخ خزعل برساند، اما خزعل هیچ‌گونه تغییری در موضع خود نداد.^{۵۲} پس از آنکه خزعل با این پیشنهادها موافقت نکرد، انگلیسی‌ها در ملاقات با مشیرالدوله وزیر امور خارجه پایبندی ایران به تعهدات مکتوب در ۲۳ اکتبر ۱۸۹۷ را به دولت خاطر نشان ساختند. به موجب این تعهدنامه دولت ایران نمی‌تواند گمرکات فارس و جنوب را بابت وثیقه وام‌های خود نزد دولت دیگری رهن بگذارد.^{۵۳} لذا هرگونه تغییر در گمرک محمره می‌باید با مشورت انگلیسی‌ها صورت گیرد. مشیرالدوله نیز به انگلیسی‌ها این تعهد را داد که نه فقط در محمره بلکه در همه‌ی ایران، دولت پیش از هر اقدامی با دولت انگلیس مشورت خواهد کرد.^{۵۴}

پس از آن در بهار ۱۹۰۱ (۱۳۱۹ق) مدیرکل گمرک که بلژیکی بود با شیخ خزعل مذاکراتی داشت و امتیازهای خوبی به خزعل داد، اما علی‌رغم امتیازهای مزبور، شیخ خزعل حاضر به پذیرش طرح گمرکات نشد. از آنجا که موضع کمبل اقناع خزعل به تسلیم در برابر خواست تهران بود، مک دوال طی نامه‌ای به کمبل متذکر شد که در صورت بروز هرگونه آشوب و ناامنی در ایالت، تجارت انگلیس متضرر خواهد شد، ضمن اینکه اعاده‌ی نظم و امنیت ده سال طول خواهد کشید و در این مدت ایالت ویران خواهد شد.^{۵۵} اما کمبل به این سادگی نظر مک دوال را نپذیرفت و پس از چندماه یعنی در ماه ژوئن، کمبل به این نتیجه رسید که حکومت انگلیس می‌باید نظر خود را در برخی موارد در خصوص خزعل اصلاح کند. از این رو طی نامه‌ای به هاردینگ اعلام کرد سیاست علنی ما کمک نکردن به شیخ در مصاف او با اقدامات قانونی دولت است، اما با وجود این حمایت از دوست خویش در محمره برای انگلیسی‌ها حائز اهمیت است.^{۵۶}

علی‌رغم نامه‌ی کمبل به هاردینگ، وزیر مختار انگلیس خطاب به کمبل خاطر نشان ساخت که تا زمانی که پیشنهادها «عادلانه و معقول» است، لازم است شیخ صبور باشد و «با حکومت ایران به مصالحه عادلانه برسد». در حقیقت سیاست انگلیسی‌ها عدم حمایت از شیخ خزعل و وادار کردن او به مصالحه با حکومت بود. آنها به نحوی این سیاست را دنبال کردند که موجبات آزرده‌گی شیخ را فراهم نکنند و او برای تحقق خواسته‌هایش به کسان دیگر متوسل نشود. از این رو کمبل و هاردینگ تمامی تلاش خود را جهت ایجاد شرایط لازم به منظور تحقق خواسته‌های شیخ خزعل به کار بستند.^{۵۷}

هاردینگ فشار خود را بر شیخ خزعل همچنان ادامه می‌داد تا شیخ در مناقشه‌ی گمرکات با دولت مصالحه کند، چون او همواره تمایل داشت روابطش با بلژیکی‌ها حسنه باشد، تا شاید توسط بلژیکی‌ها از هرگونه امتیازدهی دولت به روس‌ها جلوگیری کند.^{۵۸} به همین دلیل هاردینگ، وزیر مختار انگلیسی به ناوس وزیر بلژیکی در آوریل ۱۹۰۱ قول داد در صورت عدم مصالحه خزعل با دولت یا عدم قبول راه‌حل بینابین، به او هیچ‌گونه کمکی نخواهد شد.^{۵۹}

در همین اوان دولت ایران فشارهای خود را برای متقاعد ساختن خزعل به طرح گمرکات بیش از پیش کرد و سالارالدوله پسر سوم مظفرالدین شاه حاکم جدید ایالت مأمور شد تا میان شاه و نخست وزیر و شیخ میانجیگری کند. اما مذاکرات مزبور خیلی زود بی‌نتیجه پایان یافت. پس از آن ناوس بلژیکی پیشنهاد کرد تا همه‌ی کشتی‌هایی که عازم محمره هستند در بوشهر عوارض گمرکی پرداخت کنند و رزمنه‌ی حوالی محمره لنگر انداخته از ورود کشتی‌ها به بندر آن جلوگیری کند.^{۶۰} اما این پیشنهاد «غیرممکن» بود و قدر مسلم با واکنش انگلیسی‌ها روبه‌رو می‌شد، زیرا این اقدام عملاً به منزله دخالت در کشتیرانی یک آبراه بین‌المللی بود.

پس از آن و به ویژه در ژانویه ۱۹۰۲ دولت مجدداً در صدد برآمد تا اختیار گمرکات محمره را در دست گیرد. در این اثنا محتشم‌الوزراء کارگزار محمره با

برخی از رقبا و مخالفین شیخ تماس گرفت^{۶۱}، این حرکت محتشم‌الوزراء به منظور تحت فشار قرار دادن خزعل بود. همچنین سالارالدوله حاکم خوزستان با تنی چند از سربازان از مناطق تحت نفوذ خزعل بازدید به عمل آورد. مقارن این بازدید شایعاتی در ایالت بر زبان‌ها جاری شد که دولت قصد دارد قبایل بختیاری و همچنین قبایل کوچرو دیگر را علیه خزعل برانگیزد. از طرفی دیگر محتشم‌الوزراء با ناو جنگی پرسپولیس عازم محمره شد.^{۶۲} در مقابل شیخ خزعل، افراد قبایل را مسلح کرد تا از پیاده شدن محتشم‌الوزراء به ساحل جلوگیری کنند. حکومت تهران نیز از ترس مقابله با نیروهای شیخ خزعل و به میان آمدن پای انگلیسی‌ها به حکمران و محتشم‌الوزراء دستور داد به محمره نروند.^{۶۳}

پس از این اقدامات، اوضاع بسیار بحرانی شد، از طرفی دیگر نامه‌ی خان‌های دشتستان به شیخ خزعل و اعلام دوستی آنها و همچنین قول کمک به او در صورت مقاومت با طرح گمرکات، موضع شیخ را تقویت کرد. دشتستانی‌ها به خزعل پیام دادند که آنها بر اساس نظر مشورتی او عمل خواهند کرد.^{۶۴}

با وجود این هاردینگ وزیرمختار انگلیس طی تلگرافی به کمبل از او خواست سریعاً به شیخ ابلاغ کند که «حکمت اقتضاء می‌کند شیخ با دولت به توافق برسد و مشکلاتی که نتیجه آنها قابل پیش‌بینی نیست به وجود نیارد». پس از این تلگراف، کمبل با وضوح هرچه بیشتر موضوع را برای خزعل بیان کرد که در صورت ادامه مقاومت انتظار کمک و مساعدت از انگلیس نداشته باشد.^{۶۵} به نظر می‌رسد ترس و نگرانی انگلیسی‌ها از به کارگیری عشایر بختیاری و سایر قبایل کوچ رو علیه شیخ خزعل عامل اصلی اتخاذ چنین موضعی بود. چون هاردینگ از قصد و نیت ناوس بلژیکی در این خصوص کاملاً باخبر بود^{۶۶}، بعدها فاش شد که نظام‌السلطنه حاکم سابق ایالت به هاردینگ گفته بود که روس‌ها بیش از یک سال دولت را تحت فشار قرار داده بودند تا به آنها اجازه دهد با توسل به زور شیخ خزعل را مقهور و منقاد سازد.^{۶۷}

بالاخره سخنان مزبور و موضع سرسخت انگلیسی‌ها در قبال شیخ خزعل مبنی بر وصول به «مصالحه» با دولت ایران سبب شد تا حاج رئیس که پیش از این برای انجام مذاکره گمرکات در تهران بود با توصیه خزعل از موضع قبلی خود صرف‌نظر کرده و شرایط را برای رسیدن به توافق مهیا ساخت. در اوایل ماه مه ۱۹۰۲ توافق‌نامه گمرک محمره میان طرفین امضا شد و به مناقشه‌ی سه ساله‌ای که از ابتدای سال ۱۹۰۰ شروع شده بود خاتمه داد. به موجب این توافق‌نامه شیخ خزعل رئیس افتخاری گمرکات محمره خواهد بود و یک نفر کارمند بلژیکی و یک منشی ایرانی که تهران آن را تعیین خواهد کرد او را در این امر یاری خواهند کرد. کارمندان گمرک حق هیچ‌گونه دخالتی در امور داخلی مردم عرب یا امور غیرگمرکی نخواهند داشت. خرما و سایر میوه‌ها از پرداخت عوارض گمرکی معاف بوده و درآمد کلی گمرکات از مالیات اجاره‌داری یا مالیات شیخ کسر می‌شود. سالانه حقوقی معادل ۱۲۰۰۰ تومان به شیخ پرداخت خواهد شد.^{۶۸} همچنین دولت ایران اعلام می‌کند که مالکیت زمین از آن شاه است، اما دولت مالکیت مردم عرب بر محصول این زمین‌ها و درختان و ساختمان‌های آن را به رسمیت می‌شناسد. دولت نیز تعهد می‌کند که حق تصرف یا فروش یا ادعایی بر حق ملکیت [زمین] نخواهد داشت، از طرف دیگر مردم عرب اجازه‌ی فروش حق الانتفاع یا محصول زمین به بیگانگان را ندارند.^{۶۹} به علاوه، نظر به موافقت خزعل با اصلاح اداره گمرک، شیخ و عشایر تحت فرمانش در مورد کل املاک سلطنتی باقیمانده در ایالت که عشایر عرب از آنها استفاده می‌کردند، صاحب اختیار شدند.^{۷۰}

بدین ترتیب مناقشه گمرکات میان دولت و شیخ خزعل با مصالحه طرفین و با وساطت و به تعبیر اولی نفوذ انگلیسی‌ها و مطابق نظر آنها پایان یافت. نتیجه‌ی این کشمکش که نزدیک به سه سال به درازا کشید به نفع خزعل بود و به قولی «خزعل بیش از آن چیزی که می‌خواست به دست آورد»^{۷۱} «از این پس شیخ فهمید که می‌تواند در برابر مطالبات دولت مرکزی ایستادگی کند، و با کمک انگلیسی‌ها از عواقب کار مصون باشد»^{۷۲}

خزعل از ابتدای مناقشه در فکر عدم تسلط حکومت بر گمرک بود، او در این اندیشه بود که با فشار به انگلیسی‌ها از نفوذ و قدرت دولت در آن منطقه جلوگیری کند و در صورت موفقیت در این راه، گام‌های بعدی را بردارد. به درازا کشیدن مناقشه و عدم حصول نتیجه در زمان کوتاه نیز بیانگر این امر است. شیخ خزعل فقط به هنگام حصول اطمینان از موضع لایتغیر انگلیسی‌ها مبنی بر مصالحه، از موضع اولیه خود عدول کرد و به حداقل رضایت داد. با وجود این نتیجه‌ی این مناقشه همانند کشمکش با سردار اکرم، کوتاه آمدن حکومت قاجار و پیروزی خزعل بود. در حقیقت رویدادهای مزبور نقطه عطفی در تاریخ ایالت بودند.

دومین پیامد و نتیجه‌ی این کشمکش تأکید بر قول و قرار سال ۱۹۰۰م (۱۳۱۸ق) میان دولتین ایران و انگلیس بود، در آن هنگام دولت ایران تعهد کرده بود که قبل از هرگونه اقدامی در وضعیت شیخ خزعل، نظر انگلیسی‌ها را جویا شده و با آنها مشورت کند.^{۷۳}

همخوانی منافع شیخ خزعل و انگلیسی‌ها

پس از خاتمه‌ی مناقشه‌ی گمرکات، شیخ خزعل طبق روال سنوات قبل تلاش خود را برای کسب ضمانت و تعهد قطعی از انگلیسی‌ها آغاز کرد. هدف و مقصود او از ضمانت‌های انگلیس چیزی فراتر از آن بود که انگلیسی‌ها ظرف سال‌های پیش به وی داده بودند. هرآنچه تاکنون انگلیسی‌ها به شیخ داده بودند شفاهی بود و علاوه بر آن، تضمین‌های مزبور بسیار کمتر از خواسته‌هایش بود. به همین دلیل او حرکت بعدی را به منظور اخذ تضمین‌های موردنظر پایه‌ریزی کرد. نکته قابل تأمل در این خصوص عدم قناعت شیخ به تضمین‌های داده شده از سوی انگلیسی‌ها است، از آنجا که هدف و مقصود غایی شیخ خزعل واضح و روشن بود، لذا او تضمین‌های مشروط را فقط به عنوان وسیله و ابزاری جهت وصول به هدف نهایی تلقی می‌کرد. از این رو پس از هر تضمینی دست از کار نکشیده، مذاکرات را مجدداً آغاز می‌کرد و با اعمال فشار به

انگلیسی‌ها در صدد بود تا تضمین‌های محکم‌تر و قطعی‌تر از آنها اخذ کند. در مقاطعی انگلیسی‌ها سعی کردند با اعطای نشان و مدال او را متقاعد سازند، اما او مدال‌ها را فقط به عنوان ابزاری در خدمت تقرب و نزدیکی به خواسته‌ی اصلی تلقی می‌کرد و به آنها قناعت نمی‌کرد.^{۷۴}

انگلیسی‌ها نیز بر مبنای ملاحظاتی و بر اساس منافع اقتصادی خود مجبور بودند با خزعل کنار بیایند و حتی المقدور بخشی از خواسته‌های او را برآورده سازند. سیاست آنها در آن مقطع در راستای تقویت حکومت‌های محلی در جنوب ایران بود، با وجود این، آنها همواره این دغدغه و نگرانی را داشتند که مبدا اتخاذ چنین سیاستی منجر به رنجش و آزرده‌گی دولت ایران شود و در نهایت به تقویت نفوذ روس‌ها منجر شود.

وجود روسیه‌ی تزاری در همسایگی شمالی ایران و ظهور آن به عنوان یک قدرت استعماری به منظور سیطره بر سرزمین‌های دیگر تعارضی آشکار با سیاست‌های استعماری انگلیس داشت. انگلیسی‌ها می‌دانستند روس‌ها سیاست خود را بر مبنای رهنمود پتر کبیر (۱۶۷۲-۱۷۲۵) پایه‌ریزی کرده‌اند. او به دولتمردان و جانشینان خود توصیه کرده بود: «در صورتی که ایران دچار تشتت و ازهم‌پاشیدگی شود، شما در آن کشور نفوذ کنید تا به سواحل خلیج فارس برسید... و از آن طریق به هند دست یابید، چون گنج‌های گیتی در هند نهفته است.»^{۷۵}

و از آنجا که هند برای انگلیس جنبه‌ی حیاتی داشت، لذا انگلیسی‌ها در فکر حفظ و صیانت هند بودند و سیاست‌های خود را در این بخش از جهان بر این اساس پایه‌ریزی کردند. آنها در ابتدا به دنبال این ایده بودند که حکومت ایران را آن‌چنان تقویت کنند تا این حکومت به عنوان سدی قوی و مانعی نفوذناپذیر در مقابل طمع‌ورزی و دست‌اندازی روس‌ها عمل کند.^{۷۶} به همین منظور وزیر امور خارجه انگلیس در ژانویه ۱۹۰۲ وزیرمختار آن کشور در تهران را مأمور کرد تا این پیام را به دولت ایران ابلاغ کند که دولت ایران به مثابه‌ی دولتی نیرومند می‌باید مانع و حایلی در مقابل روس‌ها باشد و آنها هرگونه حضور

کویت سبب شد تا شیخ خزعل خود را به سان شیخ مبارک و همتراز او در نظر گرفته، خواستار ضمانت و تعهدی همانند ضمانت داده شده به او شود و به چیزی کمتر از آن رضایت ندهد. از این رو پس از پایان موفقیت آمیز مناقشه گمرکات، شیخ خزعل در صدد برآمد تا موافقت نامه‌ای همانند موافقت نامه منعقد شده با شیخ کویت با انگلیسی ها منعقد کند.^{۸۴} در اوایل ۱۹۰۲ حاج رئیس نماینده‌ی شیخ خزعل در تهران در ملاقات با هاردینگ وزیرمختار انگلیس چگونگی کمک انگلیسی ها در صورت حمله روس ها به محمره را از او جویا شد.^{۸۵} هاردینگ در این ملاقات ضمن تأکید بر این امر که حالت کویت تفاوتی اساسی با حالت محمره دارد، قول داد موضوع را با وزارت خارجه در میان بگذارد و نتیجه را به اطلاع شیخ برساند. با وجود این انگلیسی ها پاسخ لازم را به شیخ خزعل ندادند، اما خزعل دست از کار نکشید و به طور مرتب خواستار تعهد و تضمین انگلیسی ها شد. در طول سال ۱۹۰۲ درخواست های سه گانه شیخ خزعل، انگلیسی ها را در موقعیت و وضعیت پیچیده‌ای قرار داد.^{۸۶} این درخواست ها عبارتند بودند از:

- ۱- تضمینی مشابه تضمین داده شده به شیخ کویت
- ۲- تضمین دفاع از او به هنگام حمله روس ها
- ۳- تضمینی مبنی بر جلوگیری از کاهش قدرت او از سوی حکومت مرکزی

در این میان وزیرمختار انگلیس در تهران در صدد بود وزارت خارجه را متقاعد سازد تا تضمینی قوی به شیخ خزعل بدهند.^{۸۷} اما لانسدوان وزیر امور خارجه‌ی انگلیس حاضر به اعطای چنین ضمانت‌هایی نبود.^{۸۸} بالاخره پس از فراز و نشیب های فراوان و پس از تلگراف لرد کرزن به ژرژ هامیلتون وزیر امور خارجه هند^{۸۹}، هاردینگ ضمانت مشروط انگلیسی ها را در هفتم دسامبر ۱۹۰۲ درست هفت ماه پس از توافق نامه‌ی گمرکات به شیخ اعلام کرد:

«وزیر امور خارجه به من این اختیار را داد که به شما اعلام نمایم: تا وقتی که شما به شاه وفادار باشید و طبق نظر مشورتی ما عمل کنید، ما محمره را در برابر هجوم دریایی بیگانگان به هر بهانه و دستاویزی حمایت خواهیم کرد و همچنان به تلاش های حسنه و تعهدات خود ادامه خواهیم داد.»^{۹۰}

نظامی روسیه در خلیج فارس را به عنوان رویارویی با انگلیس و تهدیدی بر امپراطوری آنها در هند تلقی می‌کنند.^{۷۷}

اما حکومت ایران ضعیف تر از آن بود که بتواند مقابل توسعه طلبی روس ها ایستادگی کند، به همین دلیل روس ها نه تنها بر بخش هایی از شمال و مرکز کشور تسلط و نفوذ داشتند، بلکه در میان دولتمردان قاجار صاحب نفوذ بودند. علاوه بر این، ضعف نظامی و انتظامی دولت قاجار نیز مزید بر علت بود. از این رو سیاست دولت حایل در میان سیاستمداران انگلیسی طرفداران خود را از دست داد و سیاست لرد کرزن مبنی بر تقویت نفوذ انگلیس در میان قبایل عرب، بختیاری و لر جایگزین آن شد.^{۷۸} کرزن چنین استدلال کرده بود که در صورت فروپاشی دولت قاجار، قبایل مزبور قادر خواهند بود مانع توسعه طلبی و نفوذ روس ها شوند. فعالیت های روسیه در ایالت و مسافرت دابیجا^{۷۹} کنسول روسیه در اصفهان به محمره در سال ۱۸۹۹^{۸۰} و همچنین اشارات شیخ خزعل مبنی بر تماس های مکرر روس ها با او^{۸۱}، نگرانی و ترس انگلیسی ها را در این زمینه دوچندان کرد. اما آنچه سبب شد تا انگلیسی ها هرچه سریع تر سیاست دولت حایل را ترک کرده و دکترین کرزن را نصب العین قرار دهند همانا اقدام روسیه در تعیین معاون کنسول محمره در اکتبر سال ۱۹۰۲ میلادی بود.^{۸۲} پس از این اقدام انگلیسی ها خطر روس ها را جدی تلقی کرده و در صدد نزدیکی هرچه بیشتر به شیخ و تقویت نفوذ خود برآمدند. از طرف دیگر لرد کرزن معتقد بود بلژیکی ها که زمام امور گمرکات ایران را در دست دارند نماینده‌ی منافع روس ها در ایران هستند.^{۸۳}

به هر حال مجموعه این عوامل و رویدادها و نتایج آنها وضعیت مطلوبی را برای شیخ خزعل فراهم کرد، او دریافته بود که انگلیسی ها هم از نظر منافع تجاری در ایالت و هم از نظر سیاست های کلی در ایران به او نیازمند هستند. به همین دلیل حرکت های بعدی خویش را با قرائت صحیح از اوضاع و احوال در جهت کسب ضمانت قطعی از انگلیسی ها آغاز کرد.

از طرفی دیگر ضمانت های دولت انگلیس به شیخ مبارک الصباح شیخ

هرچند این ضمانت متضمن دو شرط اساسی و عمده بود و کمتر از آن چیزی بود که خزعل می‌خواست، اما با وجود این موجبات نزدیکی شیخ خزعل و انگلیسی‌ها را فراهم کرد و شکل خاصی به روابط آنها داد. انگلیسی‌ها با اعطای این ضمانت، ضمن اینکه درصدد بودند شیخ خزعل را از دست ندهند، از طرف دیگر نگاهی به پایتخت داشتند و با درج شرط وفاداری شیخ به شاه، می‌خواستند حکومت قاجار را نیز از خود راضی نگه دارند. علاوه بر این شرط دوم یعنی عمل خزعل بر مبنای نظر مشورتی آنها نیز به منظور کنترل صددرصد او و جلوگیری از اقدامات خلاف سیاست بریتانیا بود. در حقیقت آنها با این تضمین از یک طرف دولت قاجار را از خود آزرده خاطر نکردند و از طرف دیگر بخشی از خواسته‌های خزعل را تحقق بخشیدند، دیگر اینکه آنها با این ضمانت، خزعل را به خود وابسته‌ی کردند.

اما شیخ خزعل از اعطای چنین تضمینی چندان خرسند نشد و آن را ناقص دانست، به همین دلیل مراتب تشکر و امتنان خود را با تأخیر زیاد و پس از دوماه در اوایل ماه فوریه سال بعد به انگلیسی‌ها اعلام کرد.^{۹۱} او به انگلیسی‌ها نشان داد از ضمانت داده شده راضی نیست، به همین دلیل با زیرکی و مهارت خاص به دنبال کسب امتیازات بیشتر از آنها بود.

شیخ در دسامبر ۱۹۰۳ حرکت بعدی خود را علنی و آشکار ساخت، او در ملاقات با هاردینگ وزیرمختار انگلیس که برای دیدارش به محمره آمده بود، از عدم پایبندی دولت ایران به توافق‌نامه گمرکات سخن گفت و وضع عوارض گمرکی اضافی و ارسال کارمندان بلژیکی بیش از تعداد مورد توافق را نمونه‌های از آن ذکر کرد. شیخ خزعل کار را بدانجا رساند که انگلیسی‌ها موضوع اعزام رزمناو به آن نواحی را مطرح کردند تا بدین وسیله از توافق‌نامه گمرکات و شیخ خزعل حمایت کنند.^{۹۲} در همین اثنا او به انگلیسی‌ها فهماند که کنسول روسیه در بوشهر موافقت تزار روس را مبنی بر اعطای مدال به او اخذ کرده است. همچنین او آشکارا به انگلیسی‌ها گفت روس‌ها آمادگی خود را جهت حمایت از او اعلام کرده‌اند.^{۹۳}

خزعل می‌دانست با کدام کارت‌ها با انگلیسی‌ها بازی بکند، با طرح موضوع کمک روس‌ها به او، هاردینگ بلادرنگ موضوع را به لندن منعکس کرد و به وزیر امور خارجه خاطر نشان ساخت در صورتی که انگلیسی‌ها از او حمایت نکنند، ممکن است شیخ با روس‌ها پیمان محرمانه منعقد کند.^{۹۴} اولین نتیجه‌ی این حرکت ارتقای سطح روابط انگلیسی‌ها با حاکم محمره بود، آنها در ۲۶ فوریه ۱۹۰۴ میلادی نمایندگی خود را که تاکنون در حد معاونت کنسولی بود به کنسولگری ارتقا بخشیدند.^{۹۵} مک‌دوال نیز به عنوان کنسول تعیین شد و در شهر اهواز معاونت کنسولی افتتاح کردند و دی.ال.آر. لوریمر^{۹۶} را به آن سمت گماردند.^{۹۷} تحولات مزبور که در فوریه ۱۹۰۴ به وقوع پیوست بیانگر اهمیت بیشتر ایالت برای انگلیسی‌ها و لزوم توجه و اهتمام فزاینده به آن بود.

در چنین اوضاعی حمله افرادی از طایفه‌ی خسرج (یا خزرچ) به کشتی بخاری شوشان متعلق به شرکت برادران لینچ بین بندر قیر و شوشتر در منطقه‌ی تحت سلطه‌ی حکمران خوزستان، به نفع شیخ خزعل بود.^{۹۸} انگلیسی‌ها دریافتند که مناطق تحت نفوذ خزعل از آرامش و امنیت کامل برخوردار هستند، اما قلمرو حاکم دولتی مستقر در شوشتر فاقد امنیت است. از این رو آنها جهت حفظ نظم و امنیت و رونق تجارت به خزعل متوسل شدند. در آوریل همان سال قافله‌ی تجاری انگلیس در منطقه شلیل مورد تعرض افراد محلی قرار گرفت، منطقه‌ای که تحت نفوذ حکمران ایالتی بود. در چنین اوضاعی به دلیل عدم وجود حکمران ایالتی، شیخ خزعل چهارصد نفر سواره را به شوشتر و دزفول اعزام داشت و شصت تن دیگر را مأمور حفظ و حراست از کشتی شوشان و رودخانه کارون کرد. چنین اقداماتی موضع و جایگاه خزعل نزد انگلیسی‌ها را دوچندان کرد و از آنجا که امنیت کاروان‌های تجاری ضامن رونق تجارت است، انگلیسی‌ها جهت تأمین امنیت آن نواحی با خزعل وارد مذاکره شدند و از او خواستند این مسئولیت را تقبل کند.^{۹۹}

به هر حال منافع تجاری انگلیس و لزوم برقراری امنیت جهت تردد

کاروان‌های تجاری به همراه نگاه کلی انگلیسی‌ها به ایران و رقابت آنها با روس‌ها جهت تسلط و سیطره بر بخش‌هایی از ایران و ممانعت از وصول روس‌ها به آب‌های گرم خلیج فارس، انگلیسی‌ها را بر آن داشت تا در سیاست کلی خویش مبنی بر حمایت از خان‌ها و شیوخ و قدرت‌های محلی، اهمیت و عنایت خاصی به شیخ خزعل داشته باشند. اما آنها سیاست و خط‌مشی خویش را با مهارت دیپلماتیک به هم آمیخته و هیچ‌گاه تضمین‌های قطعی و غیرمشروط به خزعل ندادند، نگاه اصلی آنها در این سیاست به تهران بود و هیچ‌گاه در صدد رنجش و آزرده‌گی خاطر تهران نبودند. خزعل نیز به منظور وصول به هدف و خواسته‌ی نهایی‌اش، انگلیسی‌ها را برگزیده بود و از طرق مختلف در صدد کسب ضمانت‌های لازم از آنها بود. او خود را با حکام و شیوخ خلیج فارس مقایسه می‌کرد و از انگلیس همانی را می‌خواست که برای شیوخ کویت و بحرین انجام داده است.^{۱۰۰}

عامل اصلی نزدیکی و تقارب این دو، همخوانی منافع آنها بود. خزعل از آن جهت انگلیسی‌ها را برگزید، چون آنها را بهترین وسیله و ابزار برای وصول به غایت خویش می‌دانست. معه‌ذا علی‌رغم اعتماد کامل خزعل به انگلیسی‌ها^{۱۰۱}، شیخ خزعل به منظور کسب امتیاز از انگلیسی‌ها نه تنها با روس‌ها وارد مذاکره شد، بلکه با آلمان‌ها نیز مراوداتی داشت.^{۱۰۲} گاهی نیز اقداماتی محرمانه انجام می‌داد که با سیاست‌های انگلیسی‌ها در تعارض بود.^{۱۰۳}

یادداشت‌ها

۱. ریچارد کاتم؛ «ناسیونالیسم در ایران»، ص ۹.
۲. اشاره است به پیشنهاد حاج جابر پدر شیخ خزعل به فتح‌علی‌شاه قاجار مبنی بر احداث سد بر روی کارون؛ و جواب شاه قاجار مبنی بر این که «اول پیشکش دولت را معین کند». حمید سیاح؛ «خاطرات حاج سیاح یا دوره‌ی خوف و وحشت»، ص ۲۱۱.
۳. ریچارد کاتم، همان، ص ۶۱.
۴. میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم ناصرالدین شاه، پس از قتل امیرکبیر، به پیشنهاد انگلیسی‌ها نخست وزیر شد، او پیش از نخست وزیری، در سرسپردگی آن‌چنان پیش رفته بود که تابعیت انگلیسی داشت و شب‌ها به سفارت انگلیس تردد می‌کرد. مهدی بامداد؛ «شرح حال رجال ایران»، جلد چهارم، ص ۳۶۶.
۵. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۱۹۴.
۶. انعام مهدی علی‌السلطان، ص ۴۰.
۷. مصطفی انصاری در کتاب «تاریخ خوزستان»، یکی از مباحث کتاب را؛ «شیخ و انگلیسی‌ها - ایجاد یک رابطه ویژه» برگزیده است. همچنین ویلیام تنودر استرنک نیز عنوان فصل اول کتاب را «آغاز رابطه ویژه» نامگذاری کرده است.
۸. نگاه کنید به مبحث «شیخ خزعل و انقلاب مشروطه» در همین کتاب.
۹. نامه بارکلی به وزیر امور خارجه ایران. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۱۹۸.
۱۰. نامه دوراند به سالیسبوری، شماره ۲، ششم ژانویه ۱۹۸۹. (F.O.) ۲۴۸/۶۷۲.
۱۱. حاج عبدالغفار نجم‌الملک که در دومین سال حکومت شیخ مزعل به خوزستان آمد، پس از ذکر صعوبت و دشواری راه خرم‌آباد به دزفول که از میان رشته‌کوه‌های زاگرس می‌گذرد، در این خصوص چنین می‌گوید: «... مادام که این دو راه ساخته و آباد نشده باشد، خوزستان را نمی‌توان جزو ایران شمرد، ملکی است جدا و اسماً متعلق به ایران». سفرنامه‌ی خوزستان، ص ۱۸.
12. Sir Philip Curie
۱۳. محمود علی‌الداود، همان، ص ۷۲. به نقل از انعام مهدی علی‌السلطان، ص ۴۰.
۱۴. مالکوم جان مید (Malcolm John Meade) تولد آوریل ۱۸۵۴، وفات سپتامبر ۱۹۳۳، سرکنسول بوشهر یا نماینده سیاسی بریتانیا در خلیج فارس از ژوئیه ۱۸۹۷ تا ژوئن ۱۹۰۲، پس از آن تا سال ۱۹۲۱ سرپرست کنسولگری شیراز.
۱۵. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۷.
۱۶. فیروز کاظم‌زاده، «روابط روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴»، ص ۳۵۱.
۱۷. واضح است سخن خزعل درباره‌ی خطر ترک‌ها، ظاهر قضیه بود، منظور او خطر حمله دیگران و از جمله خطر حمله حکومت قاجار بود.
۱۸. مید به مک دوال، بوشهر، ۳۰ مه ۱۸۹۹. (F.O.) ۱/۴۶۰.
۱۹. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۱۵.
۲۰. مک دوال به سرهنگ سی.ای. کمبل، ۶ ژوئن ۱۹۰۱. (F.O.) ۱/۴۶۰.

- تغییر دادند.
۴۱. سر مارتیمر دیوراند: وزیر مختار در ایران، به مید، تهران ۲۰ ژانویه ۱۹۰۰، (F.O.) ۱/۴۶۰.
42. Prideaux
۴۲. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۴۲.
۴۴. گزارش مک دوال به مید، محرمانه، محمره، ۲ مارس ۱۹۰۰، (F.O.) ۱/۴۶۰.
۴۵. مک دوال به کمبل، شماره ۶۷، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۲، (F.O.) UTI/۲۴۸، مک دوال به کمبل: محمره، ۲۷ سپتامبر ۱۹۰۲، (F.O.) ۷۶۱/۲۴۸.
۴۶. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۱۹.
۴۷. گزارش مک دوال به مید، همان.
۴۸. سر مارتیمر دوراند: وزیرمختار انگلیس در ایران، به مید، تهران، ۲۰ ژانویه ۱۹۰۰، (F.O.) ۱/۴۶۰.
۴۹. حسین قلی خان نظام السلطنه مافی؛ «خاطرات و اسناد»، ص ۵۸۶.
۵۰. سی، کمبل (Kemball) افسر اداره‌ی سیاسی هند که به تازگی جانشین مید نماینده بریتانیا در بوشهر شده بود.
۵۱. مک دوال به کمبل، محمره ۲۰ ژوئن ۱۹۰۰، (F.O.) ۱/۴۶۰.
- شایان ذکر است در همان سال کنسول روسیه در اصفهان به محمره آمده و از شیخ خزعل خواسته بود تا در آن شهر، کنسولگری افتتاح کند. اما شیخ به درخواست او روی خوش نشان نداد. علت آن نیز جانبداری روسیه از طرح گمرکات شاه بود.
- لوریمر، همان، بخش تاریخ، جلد ۵، ص ۲۵۶۹.
۵۲. مک دوال: یادداشت مذاکره مید و خزعل، محمره ۱۱-۱۲ مارس ۱۹۰۰، (F.O.) ۱/۴۶۰.
53. Wilson, P. 34
۵۴. مارکز لانسدوان (Marques of Lansdowne): وزیر امور خارجه به سر آرتور هاردینگ سفیر مختار در ایران، سری، (F.O.) ۶ ژانویه ۱۹۰۲، (F.O.) ۶۹۳/۶۰.
۵۵. مک دوال به کمبل: محرمانه، محمره، ۱ مارس ۱۹۰۱، (F.O.) ۱/۴۶۰.
۵۶. کمبل به هاردینگ، شماره ۹۲، محرمانه، بوشهر، ۲ ژوئیه ۱۹۰۱.
57. Arthur J, Barker; The Negleaed War. Mesopotamia 1914-1918; P 22
۵۸. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۵۶.
۵۹. هاردینگ به لانسدوان؛ تهران، ۱۲ آوریل ۱۹۰۱.
- سر آرتور هنری هاردینگ (Sir Arthur Henry Harding) تولد اکتبر ۱۸۵۹، وفات دسامبر ۱۹۳۳، فرستاده ویژه و وزیرمختار انگلیس از ۱۲۱ اکتبر ۱۹۰۰ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۰۶، از ملازمان مظفرالدین شاه در سفر به انگلیس در اوت ۱۹۰۲، از همراهان لرد کرزن، نایب‌السلطنه هند به هنگام بازدید از خلیج فارس در نوامبر و دسامبر ۱۹۰۳.
۶۰. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۵۸.
۶۱. کمبل به مک دوال؛ محرمانه، بوشهر، ۱۸ اوت ۱۹۰۱، (F.O.) ۲/۴۶۰.
۶۲. مک دوال، گزارش‌های روزانه محمره، ۱۹-۲۶ ژانویه، اول فوریه ۱۹۰۲، (F.O.) ۶۰/۲۴۸.

۲۱. لرد ژرژ ناتانیل کرزن (Lord George Nathaniel Curzon) نایب‌السلطنه هند و از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴ وزیر امور خارجه انگلیس.
۲۲. پیمان عمومی دولت بریتانیا با شیوخ ساحلی خلیج فارس در سال ۱۸۲۰ در هشت فقره منعقد شد، پس از آن در سال ۱۸۳۹ یک فقره آتش‌بس دریایی میان دولت بریتانیا و روسای عرب به امضا رسید که مفاد آن تا سال ۱۸۵۳ پی در پی تجدید شد. در این تاریخ پیمان مزبور جای خود را به پیمانی وسیع‌تر و محکم‌تر به نام «عهدنامه صلح پایدار» داد، که تا به امروز به قوت خود باقی است.
۲۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۵.
۲۴. درخواست شیخ خزعل از انگلیسی‌ها به منظور حمایت از او در مقابل حمله‌ی دیگران، به خودی خود دولت ایران را نیز شامل می‌شد در حقیقت شیخ خزعل درخواست حمایت از او در مقابل حمله‌ی دیگران را کاملاً آگاهانه و حساب شده مطرح کرده بود. منظور او پیش از هر کشوری، حکومت قاجار بود. و این نوعی رویارویی و تقابل انگلیسی‌ها با حکومت قاجار بود.
۲۵. مک دوال به مید، محرمانه، محمره، ۲ ژوئن ۱۸۹۹، (F.O.) ۱/۴۶۰.
۲۶. مک دوال به کمبل، محمره، ۷ فوریه ۱۹۰۳، (F.O.) ۶۹۳/۶۰.
۲۷. گزارش مک دوال به مید؛ محرمانه، محمره ۲ ژوئن ۱۸۹۹، (F.O.) ۱/۴۶۰.
۲۸. مید به مک دوال؛ محرمانه، بوشهر، ۷ ژوئن ۱۸۹۹، (F.O.) ۱/۴۶۰.
۲۹. نامه‌ی کمبل (W) معاون مدیر بانک شاهنشاهی ایران به مید؛ بوشهر ۶ ژوئن ۱۸۹۹، (F.O.) ۱/۴۶۰؛ کمبل به مک دوال: بوشهر، ۱۴ ژوئیه ۱۸۹۹، (F.O.) ۱/۴۶۰؛ مک دوال به مید: محرمانه، محمره ۲۰ ژوئیه ۱۸۹۹، (F.O.) ۱/۴۶۰؛ مک دوال به کمبل: محمره ۲۲ ژوئیه ۱۸۹۹، (F.O.) ۱/۴۶۰.
۳۰. ج.جی. لوریمر؛ «دلیل الخلیج»، جلد پنجم، ص ۲۵۶۹.
۳۱. Royal Victoria Badge یا نشان وولف (Wolf)،
- ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۴۰.
۳۲. مید: «یادداشت مذاکره‌ی شفاهی با شیخ خزعل»، محمره، ۱۳ نوامبر ۱۸۹۹، معاهده‌ها و تعهدات معتبر بین حکومت بریتانیا و شیخ محمره ۱۸۱۹-۱۹۱۹، (کلکته ۹۱۹).
33. Brabant
34. Naus
۳۵. ج.جی. لوریمر؛ «دلیل الخلیج» بخش تاریخ؛ ص ۲۵۶۸.
۳۶. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۱۵.
۳۷. مک دوال: یادداشت مذاکرات مید و شیخ خزعل، محمره ۱۱-۱۲ مارس ۱۹۰۰، (F.O.) ۱/۴۶۰.
۳۸. مک دوال: یادداشت مذاکرات مید و خزعل، همان.
۳۹. همان.
۴۰. پیش از این مید نماینده‌ی مقیم انگلیس در خلیج فارس، سخن وزیرمختار انگلیس مبنی بر مخالفت آنها با هرگونه تغییر در گمرک محمره را به اطلاع خزعل رسانده بود و خزعل بر همین اساس حرکت خود را پایه‌ریزی کرده بود. اما با شروع کار، انگلیسی‌ها موضع خود را

- ۸۷ جمال زکریا قاسم؛ «الخليج العربي دراسة لتاريخ الامارات العربية»، ص ۴۰۵.
- ۸۸ لانسد وان: یادداشتی درباره هاردینگ به لانسدوان، شماره ۸۲، ۱۱ مه ۱۹۰۲، (F.O.)، ۶۹۳/۶۰.
- ۸۹ لرد کرزن در این تلگراف تنها شیخ خزعل را شایسته حمایت و ضمانت دانست و عدم حمایت انگلیس از چنین رهبران و شیوخی را عامل ضعف و فتور سیاست انگلیس در ایران دانست.
- لرد کرزن به ژرژ هامیلتون، تلگراف شماره ۲۵۵، کلکته ۲۶ نوامبر ۱۹۰۲، (F.O.)، ۶۹۳/۶۰.
- ۹۰ لانسدوان به هاردینگ: تلگراف شماره ۶۳، (F.O.)، ۲ دسامبر ۱۹۰۲، (F.O.)، ۶۹۳/۶۰.
- ۹۱ مک دوآل به کمبل: محمره، ۷ فوریه ۱۹۰۳، (F.O.)، ۶۹۳/۶۰.
- ۹۲ هاردینگ به لانسدوان: شماره ۸، محرمانه، اهواز، ۱۱ دسامبر ۱۹۰۳، (F.O.)، ۶۹۳/۶۰.
- ۹۳ همان.
- شیخ خزعل کار را بدانجا رساند که هاردینگ وزیرمختار انگلیس، در اظهارنظری پیرامون این گفت‌وگو برای وزارت خارجه، نوشت که روس‌ها «از خزعل دعوت‌هایی می‌کنند و نشان عالی روس برایش می‌فرستند» و می‌افزاید که دولت انگلیس باید مواد تعهدات خود را در قبال شیخ گسترش دهد. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۵.
- ۹۴ همان.
- ۹۵ لوریمر، همان، بخش تاریخ، جلد هفتم، ص ۲۸۷۹.
- ۹۶ دیوید لاکهارت رابرتسون لوریمر، نایب کنسول اهواز از ۲ فوریه ۱۹۰۴، کنسول اهواز از مه ۱۹۰۸ تا مارس ۱۹۰۹ و پس از آن تا سال ۱۹۱۴ کنسول کرمان شد.
- ۹۷ ج.جی. لوریمر، همان، جلد اول، ص ۵۸۱.
- ۹۸ مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۶.
- ۹۹ ستوان لوریمر معاون کنسول اهواز به میجر پرسی کاکس نماینده مقیم در بوشهر، شماره ۱۷، محرمانه اهواز، ۲۱ ژوئن ۱۹۰۴، (F.O.)، ۸۱۸/۲۴۸.
- شایان ذکر است خزعل در بدو امر با پیشنهاد انگلیسی‌ها مبنی بر حفظ نظم و امنیت در مناطق فوق موافق نبود، بعداً او فقط به منظور بیان دوستی خویش با انگلیسی‌ها و تقویت این دوستی حاضر به قبول آن شد. او با این حرکت در صدد بود تا آنها را بسته خود کند و گرنه منافع این پیشنهاد برای خزعل کمتر از انگلیسی‌ها نبود. در چنین حالتی نفوذ و سلطه‌ی او تا چندین کیلومتر بالاتر از شوشتر بسط و گسترش می‌یافت.
- ۱۰۰ مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۵.
- ۱۰۱ گزارش مک دوآل به مید: محرمانه، محمره، ۲ مارس ۱۹۰۰، (F.O.)، ۱/۴۶۰.
- ۱۰۲ در ماه مه ۱۹۰۹ هنگامی که انگلیسی‌ها حاضر نشدند قرضی به مبلغ ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ لیره استرلینگ به شیخ بدهند، او برای گرفتن وامی معادل ۱۰۰۰ لیره استرلینگ از یک شرکت آلمانی، به نام ونک هاوس و شرکا، با آن شرکت وارد مذاکره شد و به هدف خود رسید.
- ۱۰۳ در اواخر ماه مارس ۱۹۰۴ گزارشی به کمبل نماینده‌ی سیاسی انگلیس در خلیج فارس رسید مبنی بر این که خزعل ۱۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ تنگ به ایران وارد کرده، او این کار را در

63. "Files of the English Dept." vol. 176, 1319 [1901/1902] Karguzar to M.F.A. Telegram 9 shavval [January 18, 1902], same to same
۶۴. کمبل به هاردنج، تلگراف شماره ۲۰، بوشهر، مارس ۱۹۰۲، (F.O.)، ۶۹۳/۶۰.
۶۵. هاردینگ به کمبل: تلگراف، محرمانه، تهران ۲۹ مارس ۱۹۰۲، (F.O.)، ۲/۴۶۰ و کمبل به مک دوآل، سری، بوشهر، ۲۹ مارس ۱۹۰۲، (F.O.)، ۲/۴۶۰.
۶۶. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۶۳.
- در همان هنگام که انگلیسی‌ها خزعل را از ادامه‌ی مقاومت برحذر می‌داشتند، رزمناوهای توپدار انگلیسی در آب‌های نزدیک محمره در حال جولان بودند و هرازگاهی در محمره لنگر انداخته و به دیدار شیخ می‌رفتند. این‌گونه اقدامات جهت وادار کردن دولت ایران به مصالحه با شیخ بود و این پیام را در بطن خود داشت که در صورت حمله به شیخ، انگلیسی‌ها بیکار نخواهند نشست.
۶۷. هاردینگ به لانسدوان: شماره ۵۰، تهران، ۲۹ مارس ۱۹۰۲، (F.O.)، ۶۹۳/۶۰.
۶۸. لوریمر، همان، بخش تاریخ، جلد هفتم، ص ۲۷۸۲.
۶۹. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۶۴.
۷۰. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۱.
۷۱. همان.
۷۲. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۲.
۷۳. همان، ص ۱۱۵.
۷۴. سر مارتین دوراند اولین مدال را که مدال ملکه ویکتوریا نام داشت در سال ۱۸۹۹ به خزعل اعطا کرده بود.
75. Percy Sykes; "A History of Persia"; Vol, 2; P. 254
۷۶. نگاه کنید به:
- Rose L. Greaves, Persia and The Defence of India (London, 1959)
- Birton Cooper Busch; "Britain and The Persian Gulf 1864-1914", London - 1964.
۷۷. انگلیسی‌ها در این پیام، خاطرنشان ساختند که در این صورت، آنها اقدامات لازم را اتخاذ خواهند کرد.
- ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۶۸-۶۹.
۷۸. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۳.
79. Dabijia
۸۰. لوریمر، همان، بخش تاریخ، جلد ۵، ص ۲۵۶۹.
۸۱. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۵۳ و ۵۵.
۸۲. انعام مهدی علی‌السلامان، همان، ص ۴۲.
83. Busch, P 243
۸۴. همان، ص ۴۰۶.
۸۵. به احتمال زیاد شیخ خزعل به هنگام مناقشه‌ی گمرکات از فشار روسیه به تهران در خصوص اجازه‌ی یورش به محمره باخبر بود و می‌دانست که نظام‌السلطنه پیش از این، موضوع را به اطلاع هاردینگ رسانده بود.
۸۶. ویلیام تئودر استرنک، ص ۷۵.

حالی انجام داد که انگلیسی‌ها، هرگونه تجارت در این زمینه را ممنوع کرده بودند. زیرا اسلحه‌ی مزبور عمدتاً به دست شورشیان مناطق همجوار شمال غرب هند می‌رسید یا در داخل ایران در اختیار افرادی قرار می‌گرفت که تجارت انگلیسی‌ها را مورد تعرض قرار می‌دادند.

گزارش ج.سی. ژسکین معاون نماینده‌ی سیاسی در بحرین، به کمبل؛ بحرین، ۲۶ مارس ۱۹۰۴، (F.O.) ۴۶۰/ب.

فصل پنجم

سال‌های آغازین قرن بیستم افزایش قدرت و نفوذ شیخ خزعل

عصیان بنی‌طرف و شورش نضار

همان‌طوری که پیش از این ذکر شد در اوضاع و احوالی که شیخ خزعل درگیر مناقشه گمرک با حکومت مظفرالدین شاه بود، در نوروز سال ۱۹۰۰ شیخ عبود پسر برادر شیخ خزعل و یارانش نقشه قتل او را طراحی کرده بودند. داستان دستگیری آنها و چگونگی خنثی شدن طرح مزبور در فصل سوم به تفصیل ذکر شد.

در پاییز ۱۹۰۳ نیز قبیله‌ی بنی‌طرف^۱ بر شیخ خزعل شوریدند و این در حقیقت اولین عصیان آنها علیه شیخ خزعل بود. علت این عصیان نیز عدم پرداخت مالیات توسط بنی‌طرف در سال ۱۹۰۲ به حکومت قاجار بود، از این رو قاجاریان در صدد برآمدند تا با توسل به زور و نیروی نظامی از آنها مالیات اخذ کنند. در این اثنا شیخ خزعل مالیات مزبور را به جای آنها پرداخت کرد، تا خود در فرصت بعدی این مالیات را از بنی‌طرف اخذ کند.^۲

احمد کسروی که خود در دوره شیخ خزعل در شوشتر و اهواز بود در خصوص این حرکت شیخ خزعل چنین آورده است: یکی از شاهکارهای شیخ [این] بود که هرکدام از آن مشایخ که از پرداخت مالیات عشیره خود درمی‌ماند شیخ از دولت درمی‌خواست که مالیات آن عشیره را نیز سرجمع او نمایند. دولت نیز که در آن سال‌ها حال پایداری نداشته سرگرم پیش‌آمدهای دیگر بود

از آن پیشنهاد شیخ خشنود گردیده بی‌درنگ اختیار آن عشیره را نیز به وی می‌سپرد.^۳

پس از آنکه شیخ خزعل مالیات معوقه بنی طرف را به حکومت قاجار داد، او درصدد برآمد تا ضمن اخذ مالیات پرداختی، عملاً سلطه و سیطره‌ی خویش را بر آنها اعمال کند. از این رو پس از چندی مالیات مزبور را از بنی طرف مطالبه کرد و درصدد اخذ مالیات برآمد. بنی طرف نیز با بیان این امر که شیخ خزعل، حاکم و شیخ آنها نیست. از پرداخت مالیات به او خودداری کردند.^۴

شیخ خزعل جهت اخذ مالیات و به عبارتی انقیاد بنی طرف در مارس ۱۹۰۴ میلادی با هماهنگی قاجاریان با سپاه خود روی سوی کارون گذاشت و از آنجا راهی حویزه شد و پس از چندی بدون درگیری وارد حویزه شد^۵ و بنی طرف نیز به فرمان او گردن نهادند. شیخ خزعل را در این یورش تنی چند از سپاهیان قاجار و توپخانه دولتی همراهی می‌کرد.^۶ بر اساس توافقات به عمل آمده مقرر شد بنی طرف فوراً مبلغ هشت هزار تومان به شیخ خزعل پرداخت کنند و مالیات پرداخت نشده خویش به مبلغ پنجاه هزار تومان را نیز به او بدهند.^۷ همچنین بنی طرف تعهد کردند که به منظور ضمانت پرداخت‌های مزبور افرادی را به عنوان گروگان نزد شیخ خزعل بسپارند. بر اساس نوشته‌ی کنسول روسیه در بندر بوشهر، شیخ حاضر به قبول گروگان‌ها نشد.^۸ در تأیید این سخن باید گفت که در گزارش نمره ۸۹۹ کارگزار به تاریخ ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۲ هجری قمری (۱۹۰۴ میلادی) آزادی دوتن از پسران شیخ سبهان تأیید شده است.^۹

عصیان و شورش دیگر، تمرد طایفه نصار است. در سال ۱۹۰۳ میلادی طایفه نصار نیز از پرداخت مالیات به شیخ خزعل سر باز زدند. این‌ها قبلاً در عهد حاج جابر و همچنین در دوره شیخ مزعل از پرداخت مالیات به شیوخ آلبوکاسب امتناع کرده بودند.^{۱۰} شیخ خزعل ابتدا در این اندیشه بود که با روش‌های مسالمت‌آمیز آنها را وادار به پرداخت مالیات کند. اما از آنجا که طایفه نصار از پرداخت مالیات سر باز زدند، لذا درصدد سرکوبی آنها برآمد. در

این میان شیخ مبارک، شیخ کویت پادرمیانی کرد و شیخ به شرط مهاجرت بزرگان نصار به کویت حاضر شد بر آنها لشکرکشی نکند. از این رو جابر و حمود فرزندان معلا و محیسن بن مذخور و شایع بن کریم و دیگران، قصبه را ترک کرده و در کویت مستقر شدند.^{۱۱} بر اساس بررسی‌های میدانی و گفت‌وگو با تنی چند از آگاهان طایفه‌ی نصار، میان سپاه شیخ خزعل و طایفه‌ی نصار نبردی درگرفت و نتیجه‌ی آن وساطت و پادرمیانی شیخ مبارک الصباح بود.

به هر حال پس از این حادثه، شیخ خزعل اداره امور قصبه را به یکی از کارگزاران و افراد پیرو خود به نام حاج سلطان واگذار کرد و برای بزرگان تبعیدی طایفه‌ی نصار مقرری سالانه وضع کرد.^{۱۲}

گفتنی است در اوایل رمضان سال ۱۳۲۳ هجری قمری (برابر ۱۹۰۴ میلادی) ابتدا در فیلیه و سپس در محمره بیماری و با شیوع یافت و باعث وفات عده‌ای از مردم شد.^{۱۳}

در سال ۱۹۰۵ نیز یک بار دیگر بنی طرف از پرداخت مالیات به شیخ خزعل سر باز زد. از این رو در ۱۶ اکتبر سال ۱۹۰۵ سپاهیان شیخ سوی بنی طرف روانه شدند. در این هنگام بنی طرف حاضر شد مبلغ ۴۰/۰۰۰ تومان مالیات معوقه هفت ساله را پرداخت کند و موضوع بدون نبرد و خونریزی خاتمه یافت. شیخ خزعل یکی از بزرگان بنی طرف به نام حاج سبهان را که زعامت و رهبری او را نپذیرفته بود به تبعید فرستاد. همچنین شیخ علی‌المنشید و شیخ زایرعلی را به عنوان بزرگان قبیله بر آنها گمارد و شیخ شرحان نیز به عنوان گروگان تسلیم شیخ خزعل شد.^{۱۴}

پس از آن یعنی در جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۵ هجری قمری برابر با ۱۹۰۶ میلادی، شیخ مبارک، شیخ کویت به دیدار شیخ خزعل آمد. بر اساس گزارش کارگزار خوزستان^{۱۵} «مقصود معزی‌الیه [شیخ خزعل] از دعوت مشارالیه به آنجا این باشد که بنی طرف و حویزه در اتحاد و اتفاقی که سردار با شیخ مبارک دارد و صاحب قبایل و جمعیت است حسابی ببرند و به هر قسم تکلیفات معزی‌الیه تن در دهند.»^{۱۶}

مخالفت شیخ خزعل با طرح آبیاری حوزه‌ی کارون

همان‌طور که پیش از این ذکر شد، از جمله توافقات به عمل آمده در قضیه مناقشه گمرکات، صاحب اختیار شدن شیخ و عشایر تحت فرمان او بر کلیه املاک سلطنتی باقیمانده در ایالت بود. یک سال پس از آن در دسامبر ۱۹۰۳ مظفرالدین شاه با صدور فرمان‌هایی مالکیت شیخ خزعل بر اراضی محمره، جزیره‌الخصر (آبادان کنونی)، سواحل شرقی و غربی کارون، هندیجان و ده ملا را به رسمیت شناخت.^{۱۷}

ابتدا در سال ۱۳۲۰ ق (۱۹۰۳ م) مالکیت اراضی فلاحیه موطن اصلی کعبیان به شیخ خزعل داده شد.^{۱۸} پس از آن در همان سال مالکیت اراضی هندیجان و ده ملا^{۱۹} و سپس مالکیت زمین‌های محمره و جزیره‌الخصر (آبادان کنونی) و بهمن‌شیر و کارون و همچنین همه‌ی اراضی بایر و غیرمسکونی آن حوزه^{۲۰} به حاکم محمره اعطا شد. در سال ۱۳۲۴ ق (۱۹۰۷ م) اراضی مینوحی و طرّه و شلهه، شطیط، البوحمده، الفیاض [فیاضی]، حفار و ابو جدیع به شیخ خزعل داده شد.^{۲۱} بدین ترتیب با فرمان‌های فوق، مالکیت همه‌ی اراضی حوزه‌ی کارون از جنوب اهواز تا مصب آن و همچنین تمامی زمین‌های خوزستان جنوبی به شیخ خزعل تعلق گرفت.

پس از خاتمه‌ی مناقشه گمرکات در ماه مه ۱۹۰۲، تنها حادثه‌ی قابل ذکر همان سال عصیان و تمرد قبیله‌ی بنی‌طرف و طایفه نصار بود. در ژانویه سال ۱۹۰۳ فرمان‌های پادشاهی در خصوص توافق گمرکات با شیخ خزعل به امضای شاه و نخست‌وزیر رسید و عملاً رسمیت یافتند. از طرفی دیگر در این مدت روسیه درگیر جنگ با ژاپن بود، جنگی که از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ طول کشید و در نهایت با شکست روسیه پایان یافت. همچنین انقلاب سال ۱۹۰۵ روسیه، آن کشور را بیش از پیش درگیر مشکلات و مسائل داخلی کرده بود. انگلیسی‌ها این فرصت را مغتنم شمرده به دنبال تقویت و بسط نفوذ خویش در ایران بودند، از این رو لوریمر کنسول‌یار انگلیس در اهواز اخذ امتیاز آبیاری اراضی حوزه‌ی کارون را به دولت ایران پیشنهاد کرد.^{۲۲}

پیش از این در سال ۱۲۹۵ هجری قمری (۱۸۷۸ میلادی) فرانسوی‌ها با ارائه طرحی درصدد بودند که با بستن سدی بر روی رود کارون از اراضی مجاور رودخانه بهره‌برداری کرده و جنگل‌های آن منطقه را مورد استفاده قرار دهند و در مقابل، انحصار کشتیرانی رود کارون را در دست داشته باشند. این طرح به دلیل فشار دولت انگلیس هیچ‌گاه اجرا نشد.^{۲۳}

در طرح آبیاری حوزه‌ی رود کارون نه تنها انگلیسی‌ها، بلکه هلندی‌ها، آلمان‌ها، روس‌ها علاقه‌مند بودند با انجام آن علاوه بر منافع اقتصادی، منافع سیاسی مطلوبی را برای خویش فراهم کنند. به همین منظور سندیکای هلند برای به دست آوردن حق امتیاز پیش افتاد. انگلیسی‌ها نیز بیکار نماندند و به وسیله نمایندگان خود در داخل و همچنین مقامات و مسئولین دولت هند به دنبال اجرای این طرح بودند.

شیخ خزعل در ابتدا علاقه‌مند بود طرح آبیاری حوزه‌ی رود کارون به دست انگلیسی‌ها یا با حمایت و پشتیبانی آنها انجام شود. او بر این اندیشه بود که افزایش حضور بریتانیا سبب می‌شود تا حکومت شبه مستقل او در برابر حکومت مرکزی و قدرت‌های خارجی مختلف مورد حمایت بریتانیایی‌ها قرار گیرد.^{۲۴} به غیر از پروژه‌ی آبیاری حوزی کارون، پروژه‌های دیگری نیز وجود داشت که انگلیسی‌ها درصدد اجرای آنها بودند. پروژه‌های مزبور شامل طرح‌هایی بر روی رودخانه کرخه، رودخانه هندیجان، رودخانه شور و رودخانه جراحی بود، که از منظر شیخ طرح‌های کوچکی هستند^{۲۵} و اجرای آنها مستلزم اخذ موافقت قبایل ساکن حوزه‌های مزبور است.^{۲۶}

نکته قابل ذکر در این خصوص تلاش روس‌ها برای گرفتن امتیاز آبیاری حوزه‌ی کارون بود. انگلیسی‌ها درصدد بودند تا از خزعل به عنوان مانعی در راه امتیاز مزبور استفاده کنند. اما خزعل منافع خاص خود را داشت و مستقل از انگلیس عمل کرد.^{۲۷} شیخ خزعل با روس‌ها وارد مذاکره شد، اما مذاکرات آنها بی‌نتیجه بود. او درصدد بود تا از مذاکره با روس‌ها به عنوان ابزار و اهرم فشار علیه انگلیسی‌ها استفاده کند.

نقشه‌برداران، زمین‌های مزبور را مساحی و نقشه‌برداری کرد، با این همه مجموعه عوامل و به ویژه آغاز جنگ جهانی اول سبب شد تا این طرح اجرا نشود.

شیخ خزعل و انقلاب مشروطه

دو عامل موجب پیشرفت کار شیخ خزعل شد، اول شناخت و درک صحیح او از اوضاع و احوال و به تبع آن اتخاذ تدابیر و سیاست‌های مناسب، دوم وقوع رویدادهایی که زمینه و بستر مناسب جهت افزایش شکوه و قدرت شیخ را مهیا کردند. حوادثی چون انقلاب مشروطه از این قبیل رویدادها است، به قول احمد کسروی، کار شیخ خزعل خان بدین‌سان در پیشرفت بود و شکوه و نیروی او روز به روز فزون‌تر می‌گردید تا سال ۱۳۲۴ شورش مشروطه در ایران برخاست، این پیش‌آمد میدان را بر شیخ هرچه پهناورتر کرد.^{۳۲}

شعله‌های این انقلاب در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۴ ه.ق) تهران، تبریز، رشت، اصفهان و بسیاری از مناطق شمالی کشور را فراگرفت. انقلاب مشروطیت ماهیتی ضد استبدادی داشت که هدف اصلی آن خاتمه دادن به استبداد پادشاه، حاکمیت قانون و تشکیل مجالس قانونگذاری بود. به‌طور کلی شهرهای جنوب علاقه اندکی نسبت به انقلاب مشروطه نشان دادند.^{۳۳} قلمرو تحت سیطره‌ی حاکم محمره، تافته جدابافته‌ای بود که حوادث و رویدادهای خاص خویش را داشت. از این رو در این مناطق از مشروطیت و انقلاب مشروطه خبری نبود.

انگلیسی‌ها نیز در ابتدا به خاطر تمایلات ضدروسی آزادی‌خواهان و همچنین به منظور تحت فشار قرار دادن روس‌ها، در نهران با جنبش مشروطه همدل بودند، اما با گسترش و تعمیق انقلاب، آنها از ترس فراگیر شدن و رادیکالیزه شدن جنبش به آن پشت کردند. علاوه بر این در همان اوان خطر آلمان‌ها آن‌چنان روس و انگلیس را تهدید می‌کرد که این دو در صدد برآمدند مشکلات و اختلافات خود را در افغانستان، تبت، امپراطوری عثمانی و ایران

هرچند خزعل در این اندیشه بود که طرح آبیاری رود کارون، وسیله و مستمسکی جهت اخذ تضمین‌های بیشتر از انگلیس است، تضمین‌هایی بیش از تضمین‌های اکتبر ۱۹۱۰.^{۳۸} اما در جمع‌بندی نهایی شیخ خزعل مخالف هرگونه امتیاز آبیاری به بیگانگان و ایرانی‌ها بود.^{۳۹} از آنجا که وزیر امور خارجه انگلیس نیز انجام هرگونه طرحی را مشروط به موافقت شیخ خزعل می‌دانست،^{۴۰} از این رو طرح آبیاری اراضی حوزه کارون، به دلیل مخالفت شیخ خزعل با آن در نطفه خفه شد.

اندیشه‌ی احداث خط آهن خرم‌آباد - محمره و مذاکرات مرتبط به آن، رویداد قابل ذکر دوره‌ی مذکور است. این اندیشه که از دوره‌ی نایب‌السلطنه‌ای لرد کرزن و وزیر مختاری آرتور هاردینگ یعنی از سال ۱۹۰۴ آغاز شده بود تا سال ۱۹۱۳ ادامه داشت. شاید بخشی از شکل‌گیری ایده مزبور به خاطر مخالفت انگلیس با پروژه‌ی خط آهن برلین - بغداد و در واکنش به آن بود.

در همین سال‌ها بود که مورگان شوستر امریکایی به عنوان مدیرکل مالیه [دارایی] ایران برگزیده شد. او در تابستان سال ۱۹۱۱ میلادی و با حمایت انگلیسی‌ها به این پُست منصوب شد و از طرفداران احداث خط آهن مزبور بود. شوستر پس از مدتی سرگرد استوکس (stokes) وابسته‌ی نظامی انگلیس را که به ضدیت با روس‌ها در ارتش هند شهره بود به سمت فرمانده ژاندارمری در وزارت مالیه منصوب کرد. این امر مخالفت شدید روس‌ها را در پی داشت و سبب شد تا روس‌ها علیه شوستر وارد عمل شوند.

از منظر شیخ خزعل احداث خط آهن خرم‌آباد - محمره سبب می‌شد تا محمره در دسترس نیروهای حکومت قاجار قرار گیرد و در نتیجه قدرت و سلطه‌ی وی به مخاطره افتد، به همین دلیل او علاقه چندانی به احداث خط آهن مزبور نداشت. هرچند که کاکس معتقد بود می‌بایست برای رفع سوءظن شیخ تمامی اقدامات لازم را اتخاذ کرد و احداث خط آهن باعث بالا رفتن ارزش زمین‌های اطراف خط آهن خواهد شد.^{۴۱} علی‌رغم تلاش انگلیسی‌ها جهت احداث این خط آهن و با وجودی که ویلسون در پاییز ۱۹۱۳ به همراه

حل کرده و توافق‌نامه‌ای در این خصوص منعقد کنند. همین امر سبب شد انگلیسی‌ها و روس‌ها به هم نزدیک شده و انگلیسی‌ها از جنبش مشروطه حمایت نکنند.^{۳۴}

همان‌طوری که پیش از این ذکر شد شیخ خزعل همواره به دنبال منافع سیاسی خود بود. او در جنبش مشروطه منافع و مصالحی برای حکمرانی خویش تصور نمی‌کرد و از آنجا که این حرکت نفعی برای او نداشت، لذا انگیزه‌ای جهت مشارکت در آن نمی‌دید. به همین دلیل علی‌رغم موضع انگلیسی‌ها در بدو جنبش مبنی بر جانبداری از مشروطه‌خواهان، او بر مبنای منافع خویش عمل کرد و موضعی بی‌طرفانه اتخاذ کرد. شیخ خزعل علی‌رغم پیام‌ها و نامه‌های مظفرالدین شاه^{۳۵} مبنی بر حمایت از او و ضدیت با مشروطه‌خواهان، هیچ‌گاه از مظفرالدین شاه حمایت و جانبداری نکرد.^{۳۶} علاوه بر این، حتی پس از وفات مظفرالدین شاه و روی کار آمدن محمدعلی شاه باز شیخ خزعل از شاه قاجار طرفداری نکرد.^{۳۷} محمدعلی شاه در مکاتبات و پیام‌های خود به شیخ، ضمن مطرح کردن همه‌ی فرمان‌های پادشاهی که در زمان پدرش مظفرالدین شاه صادر شده و مالکیت بسیاری از اراضی را به او بخشیده بود، از شیخ خزعل می‌خواست تا از او در مقابل مشروطه‌خواهان حمایت کند. اما باز شیخ از محمدعلی شاه حمایت نکرد. پس از آن در سال ۱۹۰۷ محمدعلی شاه «تمثال همایونی» و «نشان قاجار» به شیخ اعطا کرد.^{۳۸} اما شیخ خزعل علی‌رغم تماس‌های طرفین منازعه مبنی بر پیوستن به آنها، در این منازعه بی‌طرف باقی ماند.^{۳۹}

به هر حال این موضع‌گیری شیخ خزعل از شرم سیاسی و هوش او ناشی می‌شد که در این معرکه به دنبال منافع خود یا آن‌طوری که او می‌گفت «منافع مردم خود» بود. او بعدها به هنگام اعتراض به عملکرد سردار اسعد به انگلیسی‌ها خاطر نشان ساخت «منافع حکومت من و عشایر من چنین اقتضا می‌کند که باید در کنار جانب پیروز باشم»^{۴۰} به همین دلیل شیخ از بدو امر جانب احتیاط را رعایت کرده، هیچ‌کدام از طرفین منازعه را تأیید و حمایت

نکرد. حتی وام او به بختیاری‌ها به هنگام حمله آنها به تهران به منظور نصرت و یاری مشروطه‌خواهان را باید در این چارچوب ارزیابی کرد. شیخ خزعل پس از آنکه فهمید کفهی ترازو به سود مشروطه‌خواهان است، درخواست استقراض سردار اسعد را اجابت کرد و وامی به ارزش پنج هزار لیره عثمانی به بختیاری‌ها داد.^{۴۱} گفتنی است بختیاری‌ها در ژوئن ۱۹۰۹ (۱۳۲۷ق) جهت حمله‌ی به تهران نیاز مبرم به پول داشتند تا بدین وسیله سور و سات قشون را تدارک ببینند، و چون آنها فاقد پول بودند، لذا دست یاری سوی شیخ خزعل دراز کردند و شیخ خزعل مبلغی را به عنوان وام به آنها داد.^{۴۲}

در بحبوحه انقلاب، سید کاظم خراسانی از مراجع عظام نجف فرستاده‌ی مخصوص خود را جهت جلب نظر شیخ خزعل به منظور همراهی با مشروطه‌خواهان از نجف به محمره گسیل داشت. او از شیخ خزعل خواست تا از ارسال درآمد گمرک به تهران خودداری کند. همچنین درخواست کرد تا به انقلابیون تبریز که در محاصره‌ی نیروهای دولتی هستند، کمک کند.^{۴۳} شیخ خزعل نیز فرصت را مغتنم شمرده از ارسال درآمد گمرک به تهران اجتناب کرد^{۴۴}، اما او این وجوه را برای مشروطه‌خواهان نیز ارسال نکرد.^{۴۵}

شیخ خزعل در تلگرافی به تاریخ ۲۸ صفر ۱۳۲۷ (۱۹۰۹ میلادی) به همراه حاج سیف‌الدوله و سردار اسعد خطاب به محمدعلی شاه از او خواست تا از «راه تفضل و رعیت‌پروری عنایت به افتتاح پارلمان» کند.^{۴۶}

همچنین او در ۷ ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷ طی تلگرافی دیگر به نجف قلی خان صمصام‌السلطنه برادر سردار اسعد بختیاری حمایت خود را از مشروطه‌خواهان اعلام کرد.^{۴۷}

به احتمال زیاد شیخ خزعل چنین ارزیابی کرده بود که حرکت توفنده‌ی عدالت‌خواهی و مشروطه‌طلبی خواه ناخواه پیروز می‌شود، از این رو اصلح آن است که او از هم‌اکنون با طرف پیروز این منازعه باشد.^{۴۸}

از آنجا که شیخ خزعل در هر منازعه و کشمکش در درجه‌ی اول به فکر «منافع مردم خویش»^{۴۹} بود، لذا او جانبداری از مشروطه‌خواهان را سرلوحه کار

خود قرار داد. اما از طرفی دیگر از آنجا که تضمین‌های بریتانیا به وی مشروط به وفاداریش به حکومت ایران بود، از این رو بیم این را داشت که مبادا طرفداری او از مشروطه سبب شود انگلیسی‌ها تضمین‌های اعطا شده به وی را به دستاویز عدم وفاداری به شاه، لغو کنند. علاوه بر این او می‌دانست که انگلیسی‌ها مخالف انقلاب مشروطه هستند.

بالاخره پس از یک دوره فراز و نشیب و سؤال و استفسار در نهایت شیخ خزعل تصمیم خود را گرفت و از انقلاب مشروطه حمایت کرد. او آن‌چنان وضعیتی پیش آورد که سرانجام انگلیس تصمیم گرفت از موضع او حمایت کند.^{۵۰}

شیخ خزعل حتی عایدات گمرک محمره را توقیف کرد و آنها را به تهران نفرستاد. او از انگلیسی‌ها خواست تا نامه‌ای خشک و رسمی به وی نوشته و بگویند که به خاطر ضمانت وام انگلیس، دریافتی‌ها ضبط شده و نزد او باقی مانده است.^{۵۱}

موضع شیخ خزعل در جریان انقلاب مشروطه از چند نظر حائز اهمیت است، اول این که بر خلاف نظر منتقدان و بدخواهان او، شیخ خزعل در تصمیم‌گیری و در اتخاذ موضع نفع خود و منافع حکومت خود را مدنظر قرار می‌داد.^{۵۲}

دوم این که از آنجا که مردم عرب هیچ‌گونه احساسی نسبت به جنبش مشروطه نداشتند و اصلاً انقلاب مشروطیت در آن خطه موضوعیت نداشت، لذا از منظر شیخ خزعل نیازی به ماجراجویی نبود. به همین دلیل او بیهوده خود را در منازعه مزبور وارد نکرد.

سوم این است که با توجه به شناختی که از شیخ خزعل داریم، بعید به نظر می‌رسد او طرفدار و مدافع انقلاب مشروطه و اصولاً ایده مشروطه‌خواهی بوده باشد، اما با وجود این هیچ‌گاه دعوت پادشاه قاجار به عنوان سرکرده مخالفان مشروطه را اجابت نکرد و به صف مخالفان مشروطه نپیوست.^{۵۳} نقل است که شیخ خزعل در دفاع از مشروطه‌خواهان نامه‌ای به محمدعلی شاه نوشته است.^{۵۴}

در پرتو این شم سیاسی و اتخاذ مواضع مزبور است که شیخ خزعل حداکثر بهره را از این حرکت می‌برد او با وام دادن به بختیاری‌ها جهت تأمین مالی حمله به تهران، در صدد بود تا حمایت خود را از انقلاب مشروطیت به منصفه ظهور برساند. چون می‌خواست در این کشمکش «در کنار جانب پیروز باشد.» به همین دلیل است که احمد کسروی می‌گوید: پس از آن با توجه به اوضاع و احوال ناشی از جنبش مشروطه، شیخ خزعل را فرصت خوبی به دست آمد تا پایه حکمرانی خود را هرچه استوارتر گرداند.^{۵۵}

شیخ خزعل و بختیاری‌ها

حال که داستان انقلاب مشروطه و مشارکت فعال بختیاری‌ها در فتح تهران و استقرار آنها از شیخ خزعل پیش آمد. لازم است به روابط پرفراز و نشیب بختیاری‌ها با شیخ خزعل پردازیم. علی‌الخصوص اینکه پس از پیروزی مشروطه، خان‌ها و بزرگان بختیاری به مقامات رفیع و حساس مملکتی دست یافته و در مقطعی فعال مایشا شدند.

بختیاری‌ها تا پیش از سال‌های پایانی قرن چهاردهم هجری قمری یعنی تا پیش از سال‌های ۱۳۰۰ در خاک خوزستان راه نداشتند.^{۵۶} اما از همان زمان‌ها، بختیاری‌ها به خوزستان راه یافتند و آنجا را زمستان گاه خود گرفتند و چنان که شیوه همه این‌گونه مردم است به ده‌ها و آبادی‌ها آسیب فراوان می‌رسانیدند.^{۵۷} راه‌یابی بختیاری‌ها به خوزستان با ایلخانی حسین قلی خان بختیاری آغاز شد، تا پیش از ایلخانی او، بختیاری‌ها حضوری در این خطه نداشتند و هیچ تأثیری در تاریخ خوزستان نداشتند. حسین قلی خان یکی از دست‌نشانگان و دست‌پروردگاران منوچهرخان معتمدالدوله بود که در سال ۱۲۷۶ هجری قمری (۱۸۵۹ م) از طرف ناصرالدین شاه به سمت ایلخانی بختیاری نصب شد.^{۵۸} پیش از این داستان لشکرکشی معتمدالدوله بر محمدتقی خان بختیاری در سال ۱۲۵۸ قمری (۱۸۴۱ میلادی) روی داده بود، که محمدتقی خان از دست معتمدالدوله سوی شیخ ثامر کعبی پناهنده شد و شیخ ثامر نیز طبق رسم و سنت‌های جوانمردی که خاص این قبیله مردمان است، او را پناه داد و در نتیجه

سیاست خاص خود را مبنی بر تقویت شیوخ و خان‌های مناطق مختلف دنبال می‌کردند. آنها همواره در این اندیشه بودند که روابط شیخ خزعل و خان‌های بختیاری، روابط تیره و متشنجی نباشد. علی‌رغم نفوذ انگلیسی‌ها در دستگاه حکومتی قاجار، معذک شیخ مزعل برادر بزرگ‌تر شیخ خزعل هیچ‌گاه حاضر نبود نفوذ انگلیسی‌ها در منطقه‌ی تحت سلطه‌اش زیاد شود. او بر این باور بود که افزایش حضور انگلیسی‌ها، موجب افزایش حضور حکومتیان خواهد شد.^{۶۴} اما شیخ خزعل بر اساس نگرش خاص خود به اوضاع و احوال آن روزگار، این چنین ارزیابی می‌کرد که انگلیسی‌ها در همه امور نقش اصلی و تعیین‌کننده دارند، بنابراین با قبول حضور آنها از این حربه به نفع خود استفاده کرد.^{۶۵} همین سیاست و همین نگرش، کارساز واقع شد و او توانست با نزدیکی به انگلیس نه تنها از گزند عثمانیان در امان باشد، بلکه از تأثیر سیاست‌های حکومت قاجار نیز تا حدود زیادی دور باشد. به هنگامی که نیروهای قدرتمند منطقه‌ای چون عثمانیان و حکومت قاجار چنین حالتی داشته باشند، بدیهی است بختیاری‌ها به عنوان یک قدرت محلی نمی‌توانند خطری قابل توجه برای شیخ باشند.

به نظر می‌رسد پس از قتل حسین قلی خان بختیاری تا زمان انقلاب مشروطه، بختیاری‌ها نه تنها تعرض و دست‌اندازی به مناطق عرب‌نشین نداشتند، بلکه در عرصه مناسبات متقابل و تعاملات محلی با شیوخ آلبوکاسب و به ویژه شیخ خزعل مراوده یا ارتباطی نیز نداشتند. علت این امر همان‌طوری که گفته شد قدرت فزاینده شیخ خزعل بود و علاوه بر آن نباید از اختلافات و کشمکش‌های ایلی و قبیله‌ای درون جامعه بختیاری غافل بود.^{۶۶}

بختیاری‌ها در سال ۱۸۹۶ رامهرمز را از حکومت قاجار خریدند. دو سال بعد یعنی در سال ۱۸۹۸ آنها دشت عقیلی را از مالکان اصلی آن یعنی شوشتری‌ها اخذ و آن را تملک کردند. همچنین بخش‌های بزرگی از زمین‌های بین شوشتر و رودخانه دز و ناحیه‌ای بین رود کرخه و شاور را در شمال شوش تصرف کردند.^{۶۷} با این پیش‌روی‌ها آنها در مجاورت قلمرو شیخ خزعل قرار گرفتند. در گزارشی که پریس کنسول بریتانیا در اصفهان به تاریخ اول ژانویه ۱۹۰۲ به رئیس خود نوشت خاطر نشان شد که اسفندیارخان ملقب به سردار اسعد

شیخ نامر نیز به دلیل پناه دادن به خان بختیاری، مورد غضب منوچهرخان معتمدالدوله قرار گرفت و تاج و تخت خود را از دست داد.^{۵۹}

حسین قلی خان بختیاری در تمام مدت ۲۳ سالی که ایلخان بختیاری بود به مناطق غیربختیاری نیز دست‌اندازی کرده، ظلم و تعدی روا می‌داشت. و از آنجا که مسعود میرزا ظل‌السلطان فرزند ناصرالدین شاه، مالیات خوزستان را به جز مالیات محمره و آن نواحی را به سرجمع مالیات بختیاری افزوده بود، لذا ظلم و ستم ایلخانی بیش از پیش شد و به قول کسروی، این عمل ظل‌السلطان «گله را به گرگ سپردن بود».^{۶۰} به هر حال ظلم و تعدی حسین قلی خان آن‌چنان زیاد شده بود که مردم و به ویژه مردم عرب از دست او به فغان آمده بودند، در نتیجه ظل‌السلطان که در ابتدای کار او را حمایت می‌کرد، در سال ۱۲۹۹ ق. (۱۸۸۲ م) حسین قلی خان بختیاری را در اصفهان به قتل رساند.^{۶۱}

حاج عبدالغفار نجم‌الملک در سفرنامه خود، نمونه‌های زیادی از ظلم و تعدی حسین قلی خان را ذکر کرده است.^{۶۲} کار ایلخانی بختیاری به جایی رسیده بود که برای برخی قبایل اطراف شهر اهواز، شیخ تعیین می‌کرد. در همان هنگام که حسین قلی خان بختیاری دست به این قبیل اعمال می‌زد، شیخ مزعل آلبوکاسب از این موضوع غافل نبود که نه تنها مانع پیش‌روی ایلخانی بختیاری به حوزه خود شود، بلکه هر طور شده مناطق عرب‌نشین را از ید قدرت ایلخانی بختیاری خارج کند.

با افزایش قدرت شیخ مزعل، روز به روز قدرت خان‌های بختیاری محدودتر می‌شد و شیخ مزعل آن‌چنان وضعیتی پیش آورد که حتی حضور بختیاری‌ها در شهرهای شوشتر، دزفول رامهرمز کم رنگ‌تر شد. در چنین اوضاع و احوالی شیخ خزعل به مسند قدرت رسید، شیخ خزعل با سیاست‌های حساب شده و برنامه‌ریزی شده کار را بدانجا رساند که نه تنها بختیاری‌ها از دست‌اندازی به قبایل عرب خارج از سیطره شیخ خزعل برحذر شدند^{۶۳}، بلکه در اوج قدرت بختیاری‌ها پس از پیروزی انقلاب مشروطه، پست‌های حساس مملکتی را از ید آنها خارج کرد.

انگلیسی‌ها نیز در پی منافع تجاری و مصالح سیاسی خویش بودند و

در ژوئیه ۱۹۰۵ یک‌صد خانوار عرب جزو ابواب جمعی شیخ به رغیوه متواری شدند و در مقابل بیست خانوار بختیاری به قلمرو شیخ پناهنده شدند.^{۷۷} در این گیرودار شیخ متوجه شد که سالار ارفع (خسروخان سردار ظفر) هرچند به صورت ظاهر در مورد املاک زیدون که با هم شریک هستند از او پشتیبانی می‌کند، اما در خفا به‌طور جدی پشت سر صمصام‌السلطنه ایستاده است.^{۷۸}

معضل رغیوه تا سال ۱۹۰۸ ادامه یافت و در این سال شیخ موفق شد نصف این روستا را به مبلغ شانزده هزار تومان خریداری کرده و یک قرارداد نیز در این مورد با خوانین منعقد کند.^{۷۹} در گزارشی که روز چهارم آوریل سال ۱۹۰۸ مک‌دوال، کنسول انگلیس در محمره، به مارلینگ وزیر مختار انگلیس^{۸۰} ارسال کرد، ضمن توضیح مفاد این قرارداد و وضعیت شیخ خزعل و خوانین بختیاری، خاطر نشان شده است که خسروخان سالار ارفع متوجه شده که سفارت چندبار است به آنها توصیه کرده تا با سردار ارفع [شیخ خزعل] روابط نزدیکی داشته باشند و حالا آنها پذیرفتند که این روابط دوستانه را در آینده ادامه دهند.^{۸۱}

منافع انگلیس ایجاب می‌کرد روابط خوانین بختیاری با شیخ خزعل روابط حسنه و به دور از تنش باشد. در آن دوره حفظ امنیت جاده کاروان رو از محمره تا اصفهان برای استمرار تجارت انگلیسی‌ها از اهمیت شایانی برخوردار بود، آنها از آن بیم داشتند که کشمکش بر سر رغیوه ممکن است بین شیخ و خوانین منجر به جنگ شود و این مسئله عامل بالقوه‌ای خواهد بود تا امنیت جاده کاروان رو را به خطر بیندازد. از این رو در بهار سال ۱۹۰۸ میان شیخ خزعل و صمصام‌السلطنه، ایلخان بختیاری توافق‌نامه‌ای منعقد شد که بیشتر جنبه‌ی ترک مخاصمه داشت تا پیمان همکاری.^{۸۲} در حقیقت نامشخص بودن وضع آینده مملکت و احتمال سرنگونی حکومت پادشاهی، بختیاری‌ها و شیخ خزعل را بر آن داشت تا اختلافات خود را کنار نهند.

در چنین اوضاع و احوالی جنبش مشروطه که از ماه دسامبر ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۴ هـ.ق) آغاز شده بود، مرحله‌ی جدیدی را پشت سر می‌گذاشت. در این مرحله بختیاری‌ها به عنوان یک نیروی تاثیرگذار و تعیین‌کننده وارد عرصه

اول و محمدحسین خان ملقب به سپهدار اظهار داشته‌اند که هیچ اقدامی آنها را ترغیب نمی‌کند تا علیه شیخ محمره با حکومت مرکزی همکاری کنند، چرا که آنان همیشه روابط دوستانه‌ای با وی دارند.^{۶۸} فراتر از این حتی حاج علی قلی خان ملقب به سردار اسعد به هنگامی که در صدد بود تا منصب ایلخانی را از آن خود کند به حمایت و همکاری شیخ خزعل چشم امید داشت.^{۶۹}

شیخ خزعل در خرید زمین و املاک با حاج خسروخان سالار ارفع ملقب به سردار ظفر شریک بود و پیشتر با سردار اسعد در اراضی زیدون^{۷۰} (از بخش‌های پُربار و حاصل خیز بهبهان) مشارکت داشت،^{۷۱} هرچند در همان هنگام شیخ با نجف‌قلی خان صمصام‌السلطنه برادر ناتنی و بزرگ‌تر سردار اسعد بر سر روستای رغیوه^{۷۲} اختلاف داشت.

از دیگر نشانه‌های دوستی سردار اسعد اول با شیخ خزعل این است که در سال ۱۹۰۲ حکومت مرکزی قصد داشت با کمک سفارت روس از لحاظ سیاسی شیخ را تحت فشار قرار دهد، از این رو از سردار اسعد خواست علیه شیخ اقداماتی به عمل آورد، ولی سردار از ضدیت با شیخ امتناع ورزید و اظهار داشت که با او رابطه دوستانه دارد.^{۷۳}

دیگر اینکه تا سال ۱۹۰۵ سردار اسعد اول (اسفندیارخان) ایلخانی، و بعدها سپهدار (محمدحسین خان) ایلخانی، پناهندگان عرب به خاک بختیاری را به شیخ تسلیم می‌کردند.^{۷۴} همچنین بختیاری‌ها به هنگام قشون‌کشی شیخ بر بنی‌طرف در ژانویه ۱۹۰۴ (۱۳۲۲ق) تعداد ۱۰۰ نفر سواره را به منظور نصرت و یاری شیخ خزعل به آن حوالی اعزام کردند.^{۷۵}

اختلاف میان شیخ و بختیاری‌های از زمان صمصام‌السلطنه شروع شد، هنگامی که نجف‌قلی خان صمصام‌السلطنه به سمت ایلخانی منصوب شد، او پناهندگان عرب به روستای رغیوه را به شیخ خزعل تحویل نمی‌داد.

کشمکش میان شیخ خزعل و صمصام‌السلطنه بر سر رغیوه ادامه داشت تا اینکه در آوریل ۱۹۰۵ شیخ به صمصام‌السلطنه پیشنهاد کرد تا رغیوه را به بهای سه هزار تومان به او بفروشد. ابتدا صمصام‌السلطنه با این پیشنهاد موافقت کرد ولی بعد آن را رد کرد.^{۷۶}

و بختیاری‌ها که متوجه خطر رضاخان شده بودند، اختلافات خود را کنار گذاشته و در ماه مه ۱۹۲۲ توافق‌نامه‌ای منعقد کردند. مفاد این توافق‌نامه ناظر بر همکاری طرفین در همه زمینه بود. تقریباً سه ماه بعد بختیاری‌ها در واقعه‌ی شلیل، با حمله به نیروهای دولتی و کشتن تعدادی از آنها، مانع رسیدن نظامیان به شوشتر شدند. شیخ خزعل نیز به پاس این حرکت بختیاری‌ها، متوجه ترفند رضاخان شد و از طریق سرپرسی لورین به آنها پیغام داد که او پای‌بند توافقات خود با آنها است.

در جریان قشون‌کشی رضاخان بر شیخ خزعل، مرتضی قلی‌خان، امیر مجاهد و سالار ارفع بختیاری تا لحظه آخر با شیخ خزعل بودند، هر چند نیروی این‌ها با نیروی بختیاری‌هایی که در واقعه‌ی شلیل در کنار شیخ قرار داشتند قابل قیاس نبود. همچنین در آن اوضاع و احوال تفنگچیان بختیاری به همراه تفنگچیان عرب و لُرهای سگوند در اهواز آماده رزم بودند. در حقیقت امیر مجاهد بختیاری فرمانده همه لشکرهای شیخ بود و در رامهرمز نشیمن داشت. در همبستگی امیر مجاهد و شیخ خزعل همین بس که حتی پس از تسلیم شیخ به رضاخان او در «تنگ کله» نزدیک سلطان‌آباد با نیروهای رضاخان می‌جنگید. سالار ارفع بختیاری نیز در میدان نبرد در جایزانه مستقر بود تا مانع پیشروی سپاه دولتیان شود.

اگر به‌مئی‌ها را نیز به عنوان بختیاری بدانیم، در حقیقت اولین درگیری سپاه رضاخان با سپاه شیخ خزعل را حسین‌خان به‌مئی در حوالی بهبهان رقم زد. در جبهه صویره و جبهه جایزانه افراد قبایل عرب و بختیاری با واحدهای نامنظم دولتی می‌جنگیدند.

پس از تسلیم شیخ خزعل به رضاخان، او برای مرتضی قلی‌خان بختیاری نیز طلب عفو کرد و از رضاخان خواست تا مرتضی قلی‌خان را به حضور بپذیرد و حتی به هنگامی که رضاخان از رئیس کابینه خواست تا مرتضی قلی‌خان را ملاقات کند، شیخ نپذیرفت و رضاخان را مجبور کرد که خود شخصاً مرتضی قلی‌خان را دیدار کند.

شیخ خزعل در دوستی و مودت آن‌چنان پای‌بند بختیاری‌ها بود که حتی به

منازعات انقلاب مشروطیت شدند. در خصوص انگیزه بختیاری‌ها از شرکت در انقلاب مشروطه اظهار نظرهای متفاوتی صورت گرفته است.^{۸۳} اما علی‌رغم اظهار نظرهای چندگانه در این خصوص، آنچه واضح و روشن است این است که خوانین بختیاری از قبل مشروطیت خواستار به دست گرفتن قدرت بودند. کما اینکه سیر تحولات بعدی این سخن را به اثبات رساند. از منظر نویسنده کتاب *تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری* هدف سردار اسعد آن بود که با کمک و مشارکت ایل بختیاری بتواند مقام و منصب مهمی را در رژیم جدید به دست آورد. او سخن تاریخ‌نویسان ایرانی مبنی بر روحیه آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی سردار اسعد را انگیزه پیوستن بختیاری‌ها به نهضت مشروطه نمی‌داند.^{۸۴} گارثویت در جای دیگر ضمن بیان روحیه ناسیونالیسم سردار اسعد تأکید می‌کند که برخی از انگیزه‌های اخیر او نشان می‌دهد که برای به قدرت رساندن بختیاری‌ها از هیچ تلاش و کوششی نیز خودداری نمی‌کرد.^{۸۵}

با وجود این، کمک شیخ خزعل به بختیاری‌ها و اعطای وام به آنها تا حدود زیادی تأمل برانگیز است. قدر مسلم شیخ می‌دانست با پیروزی انقلاب مشروطیت بختیاری‌ها در دستگاه حکومتی صاحب جاه و مقام می‌شوند و همین امر موجبات تضعیف قدرت او را فراهم خواهد کرد یا حداقل سبب خواهد شد مشکلاتی برای وی ایجاد کنند. بعید به نظر می‌رسد شیخ خزعل از روی آزادی‌خواهی و اعتقاد به قانون اساسی دست به این کار زده باشد. چون خود شیخ خزعل به هیچ یک از این دو پای‌بند نبود و در سرزمین تحت سیطره‌ی او آزادی، شورا و قانون اساسی حاکم نبود. یک احتمال وجود داشت و آن اینکه شاید شیخ خزعل چنین ارزیابی می‌کرد بختیاری‌ها در این قشون‌کشی دچار شکست شوند. در این صورت او از موضع قدرت می‌تواند مطالبه وام خود را بکند و چون آنها قادر به پرداخت وام نیستند، لذا رامهرمز را به جای بدهی معوقه از آنها تصاحب کند. با وجود این نشانه‌هایی مبنی بر تأیید این دیدگاه مشاهده نشده است.

اما روابط شیخ خزعل و بختیاری‌ها به این جا محدود نمی‌شد پس از یک دوره فراز و نشیب با روی کار آوردن رضاخان توسط انگلیسی‌ها، شیخ خزعل

هنگامی که لورین از او خواست تا از رضاخان عذرخواهی کند. او از «دسایس و آنتریک‌های بعضی مغرضین و مفسدین» سخن گفت، اما به صراحت بختیاری‌ها را از این گروه مستثنی کرد.

تعویض سردار اسعد بختیاری

پس از پیروزی انقلاب مشروطه، در اولین کابینه‌ای که پس از خلع محمدعلی شاه تشکیل شد، سردار اسعد بختیاری وزارت کشور را عهده‌دار شد و این در حالی بود که غیر از سردار اسعد هیچ‌کدام از بختیاری‌ها چیزی از مفهوم رژیم مشروطه نمی‌دانستند.^{۸۶} در سال ۱۹۱۲ بختیاری‌ها در دستگاه حکومتی به اوج قدرت رسیدند، صمصام‌السلطنه نخست‌وزیر شد و سردار اسعد وزیر جنگ و حکام شهرهای کرمان، اصفهان، یزد و کاشان و هفت شهر دیگر نیز بختیاری بودند.^{۸۷} کار بختیاری‌ها آن‌چنان بالا گرفت که به قول مؤلف کتاب *ایران مدرن* «تصور می‌رود در سال ۱۹۱۲ که بختیاری‌ها در اوج قدرت بودند مطمئناً تلاش می‌کردند تاج و تخت ایران را تصاحب کنند.»^{۸۸} این در حالی است که سردار اسعد در مصاحبه با خبرنگار روزنامه تایمز در شماره ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ به شرافتش سوگند یاد کرد که نه او و نه هیچ فرد دیگر بختیاری هیچ طرحی برای تصاحب تاج و تخت ایران ندارد.^{۸۹}

تصدی پُست حساس وزارت کشور توسط سردار اسعد در سال ۱۹۰۹ و به کار گماردن خوانین بختیاری به سمت حکومت ایالت‌های مهم جنوب ایران مانند یزد، اصفهان، بهبهان سبب شد تا دیگر گروه‌های عشایری جنوب با بیم و تردید فراوان این تحولات را زیر نظر داشته باشند.^{۹۰} آنها از این بیم داشتند که بختیاری‌ها برای پیشبرد مقاصد خود از ابزارهای حکومتی یا به قولی ماشین دولت مرکزی استفاده کنند.

در حقیقت ترس و بیم گروه‌های مختلف قبیله‌ای بی‌مورد نبود، چون سردار اسعد نه تنها برادران و عموزادگان خود را به حکومت شهرستان‌های جنوب منصوب کرده بود^{۹۱}، بلکه احتشام‌الدوله برادر و دشمن اسماعیل‌خان صولت‌الدوله را به سمت ایلخانی قشقایی و حکومت شیراز منصوب کرد. او

خان دیگری را به عنوان فرمانده قشون خوزستان که فخرالملک استاندار آنجا بود برگزید.^{۹۲}

بختیاری‌ها پس از دریافت وام از شیخ خزعل تا نشستن بر مسند قدرت در تهران، به‌طور مستمر به حریم شیخ تجاوز و تعدی می‌کردند. تا سال ۱۹۰۷ حکومت بهبهان رسماً جزو ابواب جمعی شیخ خزعل بود، اما زیر نظر یک فرماندار بختیاری اداره می‌شد. در نتیجه قدرت یافتن بختیاری‌ها، به تدریج این شهر از قلمرو شیخ خزعل جدا شد و جزو قلمرو بختیاری شد.^{۹۳}

در سال ۱۹۱۰ یوسف‌خان امیر مجاهد و لطفعلی‌خان امیر مخم به ترتیب ایلخانی و ایل بیگی بختیاری بودند. آنها شیخ فرحان‌الاسد شیخ قبیله‌ی آل‌کثیر^{۹۴} را به عدم پرداخت مالیات به شیخ خزعل ترغیب و تشویق کردند. علاوه بر این آنها از طایفه گندزلو^{۹۵} خواستند علیه یکی از شیوخ وابسته به شیخ خزعل ادعاهایی را مطرح کنند.^{۹۶} در ابتدا شیخ خزعل تلاش کرد تا با خان‌های بختیاری به توافق برسد. اما به هنگامی که به دلیل اختلاف و دودستگی بختیاری‌ها، توافق مزبور حاصل نشد. شیخ خزعل در نوامبر همان سال نیروهای مسلح خود را وارد صحنه کرد. در این هنگام هم‌پیمانان شیخ، گروه حاجی ایلخانی را تهدید کردند تا از حمایت فرحان‌الاسد دست بردارند.^{۹۷} از طرف دیگر انگلیسی‌ها نیز به سردار اسعد اخطار دادند دست از حمایت فرحان بردارد. پس از آن دو طرف در تاریخ بیست و هشتم آوریل ۱۹۱۰ در برابر هم صف‌آرایی کردند.^{۹۸} با وجود این شیخ خزعل موفق شد بدون درگیری قبیله‌ی آل‌کثیر را آرام کند و فرحان‌الاسد به قلمرو بختیاری پناهنده شد.^{۹۹}

از طرفی دیگر شیخ خزعل دریافت که بختیاری‌ها درصددند تا با تکیه به قدرت حکومتی، عرصه را بر او تنگ کرده و قدرت او را تضعیف کنند. با توجه به این امر در نامه مارس ۱۹۱۰ به کنسول محمره، خاطر نشان ساخت که او نامه‌های زیادی از رؤسای طوایف داشته که اصرار داشتند با هم متحد شوند تا از نفوذ بختیاری‌ها جلوگیری کنند. شیخ خزعل در ادامه نامه چنین آورده است.

۱- سردار اسعد هنگامی که از اروپا برگشت قبل از حرکت به تهران به‌طور

جدی به من قول داد که او غیر از استقرار مشروطیت هیچ نوع چشم‌داشت یا طمع دیگری ندارد و پس از اعاده رژیم جدید خود را بازنشسته خواهد کرد، ظاهراً چنین به نظر می‌رسد او مرا فریب داده است و حالا به بهانه مشروطه‌خواهی دولتی مستبدتر از گذشته تشکیل داده است و یک عده از خوانین بختیاری را به حکومت شهرستان‌های مختلف برگزیده است.

۲- بدون شک اگر من اجازه بدهم یک سلسله آشوب و ناآرامی‌هایی بروز و منطقه را دچار ضعف و هرج و مرج خواهد کرد و قبایل تحت فرمان من دچار تشتت و تفرقه خواهند شد... همسر سردار اسعد با فخر و مباهات می‌گوید که اگر سردار اسعد بخواهد تخت و تاج ایران را تصاحب کند، حکومت بریتانیا با وی مخالفت نخواهد کرد. من می‌خواهم از این بابت مطمئن شوم که آیا این موضوع حقیقت دارد! هرچند که این گفته را قبول ندارم.

۳- هنگامی که من به نفع استقرار مشروطیت و علیه شاه اقدام کردم حکومت بریتانیا هیچ نوع اعتراضی به عمل نیاورد چرا که در حقیقت منافع من و قبیله‌ام ایجاب می‌کرد که دست به چنین اقداماتی بزنم. حال اگر من از سلطه و قدرت بختیاری‌ها در تهران حمایت کنم مثل این است که با دست خود گلویم را قطع کرده‌ام.

۴- اگر حکومت بریتانیا مرا در مقابل استیلا و تسلط بختیاری‌ها یا دولت مرکزی تضمین کند من ترجیح می‌دهم دست به هیچ کاری نزنم در غیر این صورت منافع من و قبیله‌ام ایجاب می‌کند که در اولین فرصت هر اقدامی را که صلاح بدانم انجام دهم.^{۱۰۰}

در چنین اوضاع و احوالی گزارش‌هایی مبنی بر غارت و چپاول اموال مردم فارس و خوزستان به دست سواران بختیاری به مقامات ذیربط گزارش شد.^{۱۰۱} به همین دلیل شیخ خزعل منتظر پاسخ انگلیسی‌ها نماند، او با صولت‌الدوله قشقایی ایلخان قشقایی‌ها و همچنین با والی پشتکوه مذاکراتی را آغاز کرد و در نتیجه پس از رایزنی‌ها و تبادل نظر در هفدهم آوریل ۱۹۱۰ پیمانی میان آنها منعقد شد. شایان ذکر است علی‌رغم اخطار انگلیسی‌ها به شیخ خزعل مبنی بر

این که آنها از این پیمان حمایت نمی‌کنند، معهدا شیخ پیمان را منعقد کرد.^{۱۰۲} هدف از این پیمان، ایجاد نوعی بلوک‌بندی اجتماعی و نظامی در مقابل سردار اسعد و سایر بختیاری‌ها بود. با این اقدام، شیخ خزعل و هم‌پیمانان او به انگلیسی‌ها فهماندند که ادامه کار سردار اسعد و تطاول بختیاری‌ها به حریم آنها موجبات ناامنی و هرج و مرج را در مناطق تحت سلطه‌ی آنها فراهم می‌کند. به همین دلیل بی‌اطمینانی شیخ خزعل نسبت به سردار اسعد محرز و قطعی شده بود.^{۱۰۳} از این رو شیخ خزعل به انگلیسی‌ها فشار آورد تا هرچه سریع‌تر به این وضعیت خاتمه دهند. در همین حال شایعاتی منتشر شد مبنی بر این که صولت‌الدوله خود را آماده می‌کند تا به تهران لشکرکشی کند.^{۱۰۴}

انگلیسی‌ها در پاسخ به اقدامات سردار اسعد، هشدارهای شدیداللحن به او دادند و در آن متذکر شدند که بهتر است آینده سیاسی خود را به خطر نیندازد.^{۱۰۵} به همین دلیل یک ماه پس از انعقاد پیمان میان شیخ خزعل و خان قشقایی و والی پشتکوه^{۱۰۶}، یعنی در ماه مه ۱۹۱۰ در نتیجه فشار انگلیسی‌ها در کابینه ترمیم شده، سردار اسعد از وزارت کشور برکنار و به جای او سپهدار به این سمت منصوب شد، سردار اسعد نیز به وزارت جنگ رفت.

نتیجه این کشمکش تقویت نفوذ و جایگاه شیخ خزعل و توقف نفوذ روزافزون سردار اسعد و بختیاری‌ها بود.^{۱۰۷}

حتی پس از عزل و جابه‌جایی سردار اسعد باز روابط بختیاری‌ها با شیخ خزعل متشنج بود. بختیاری‌ها در صدد بودند تا به نحوی به قلمرو شیخ خزعل وارد شده بخش‌هایی از آن را ضمیمه مناطق خویش کنند. در سال‌های ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ اختلاف بر سر شهرهای شوشتر و دزفول بین شیخ خزعل و بختیاری‌ها به اوج خود رسید.

شیخ خزعل از آن چنان قدرتی برخوردار بود که نه تنها در مناطق تحت سیطره‌ی خود، بلکه در شهرهای حاکم‌نشین خوزستان نیز صاحب نفوذ و قدرت بود. از این رو حاکم خوزستان از او می‌خواست تا نظم را در شهرهای شوشتر و دزفول برقرار سازد، شیخ نیز این کار را کرد و با اعزام نماینده‌ی خود

یادداشت‌ها

۱. قبیله بنی‌طرف یکی از قبایل بزرگ عرب است که در ایران و عراق حضور دارند اقامتگاه اصلی آنها در این سوی در دشت میشان و عمدتاً در خفاجیه (سوسنگرد کنونی) و بستان است. تبار این قبیله به قبیله‌ی پراوازه و معروف «طی» بازمی‌گردد، از این رو بنی‌طرف خود را فرزندان حاتم طایی می‌دانند.

- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به عبدالنبی قیم؛ «پانصدسال تاریخ خوزستان»، ص ۲۳۴.
۲. ج. جی. لوریمر، همان، بخش تاریخ، جلد پنجم، ص ۲۵۵۳.
- این حرکت شیخ خزعل، نشانه‌ی دیگری است از تدابیر و حرکات بسیار سیاسی او، شیخ خزعل با این اقدام عملاً بنی‌طرف را زیر سلطه خود درآورد.
۳. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۱.
۴. ج. جی. لوریمر، بخش تاریخ، جلد پنجم، ص ۲۵۵۳.
۵. لوریمر در کتاب خود از حویزه نام برده است، حال آنکه محل استقرار بنی‌طرف در خفاجیه و بستان است. اما از آنجایی که خفاجیه در آن دوره روستایی بیش نبوده، از این رو همه‌ی آن ناحیه را حویزه می‌نامیدند.
۶. لوریمر، همان.
۷. همان، ص ۲۵۵۴.
۸. گزارش کنسول روسیه در بندر بوشهر درباره عربستان، ترجمه نوری عبدالبحیث السامرائی، مجله آفاق عربیه، شماره ۸ آوریل ۱۹۸۱.
- نقل از: انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۲۵.
۹. نادره جلالی، همان، ص ۹۷.
۱۰. نگاه کنید به مباحث مربوطه در کتاب «پانصد سال تاریخ خوزستان».
۱۱. حسین خلف‌الشیخ خزعل، «تاریخ الکویت السیاسی»، جلد دوم، ص ۲۴۸-۲۴۹.
۱۲. شایان ذکر است اعقاب حاج سلطان که لقب «سلطانی» برای خود برگزیده‌اند و در نهر قصر قصبه مسکن دارند، جد اعلی خود حاج سلطان را فرزند حاج جابر می‌دانند و خویشان را آلبوکاسب می‌خوانند. با وجود این حسین خلف‌الشیخ خزعل در کتاب خود سخنی در این خصوص نگفته است. حسین خلف‌الشیخ خزعل؛ همان، ص ۲۴۹.
۱۳. گزارش نمره ۱۸۸۵ مورخ دوم رمضان ۱۳۲۲ کارگزار خوزستان به وزارت امور خارجه. نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۱۰۰.
۱۴. ج. جی. لوریمر، همان، بخش تاریخ، جلد پنجم، ص ۲۵۵۴.
- لازم به یادآوری است که لوریمر به اشتباه «زایر علی» را «زعیر علی» نوشته و همچنین به جای شیخ خزعل نام شیخ مزعل را آورده، در صورتی که همه می‌دانند در آن هنگام بیش از هشت سال از مرگ مزعل می‌گذشت. همچنین خانم انعام مهدی علی‌السلیمان در صفحه ۲۶ کتاب خود به اشتباه نام شیخ شرحان را «سدخان» نوشته است.

به آن شهرها کنترل آن دو شهر را در اختیار گرفت.^{۱۰۸} در دوره‌ی حکمرانی فخرالملک (۱۹۰۹-۱۹۱۱) وی مجبور شد از شیخ خزعل بخواهد که با شورش شوشتر مقرر حکومت ایالتی مقابله کند.^{۱۰۹} از این رو در سال‌های ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ شیخ، اصلاح اوضاع و برقراری نظم را در این دو شهر به عهده داشت. اما پس از چندی شیخ نماینده خود و نیروهای تابعه را از شهر دزفول فراخواند. بختیاری‌ها نیز از موقعیت استفاده کرده وارد شهر دزفول شدند، در مقابل شیخ نیز وارد شوشتر شد.^{۱۱۰}

بختیاری‌ها علاوه بر این، اراضی جراحی را که متعلق به مشیرالدوله بود خریداری کردند. آنها درصدد بودند زمین‌های متعلق به نظام‌السلطنه را در جراحی نیز خریداری کنند. شیخ خزعل این حرکت آنها را تعرض به خود و قلمرو تحت سیطره‌اش تلقی کرد و اعلام کرد او در خرید املاک مزبور حق تقدم دارد.^{۱۱۱} بختیاری‌ها به این اکتفا نکردند آنها شیخ غضبان، شیخ بنی‌لام را علیه شیخ خزعل شوراندند.^{۱۱۲} با وجود این شیخ خزعل توانست دو حرکت اخیر بختیاری‌ها را خنثی کند.

شیخ خزعل به منظور رویارویی با بختیاری‌ها در سال ۱۹۱۲ سپاه انبوهی تدارک دید و فرماندهی آن را به شیخ حنظل پسر برادر خود سپرد. در نبردی که به مدت شش ساعت میان سپاهیان شیخ خزعل و سپاه بختیاری روی داد، بختیاری‌ها شکست خوردند و متعاقب آن با میانجیگری هاورث^{۱۱۳} کنسول بریتانیا در محمره، میان آنها آرامش برقرار شد.^{۱۱۴} در اکتبر همان سال، خزعل با نماینده ایلخان به یک توافق مقدماتی دست یافت؛ حاکمان دزفول و شوشتر می‌بایست بی‌طرف باشند؛ مسائل عرب باید به شیخ ارجاع داده شود، و موارد مربوط به بختیاری‌ها به خان‌ها احاله شود.^{۱۱۵}

۱۵. گزارش نمره ۲۸، مورخ ۱۰ جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۵ کارگزار به وزارت امور خارجه. نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۱۱۸.
۱۶. حال که در این جا سخن از قبیله بنی‌طرف و طایفه نصار است، شایسته است بدین مطلب اشاره شود که نگارنده به هیچ وجه پای‌بند گرایشات و وابستگی‌های قبیله‌ای نیست و هیچ‌گونه دلبستگی و علاقه‌ای به قبیله و قبیله‌گری ندارد. فراتر از این حتی تقسیم‌بندی قبیله‌ای و عشیره‌ای را یکی از دلایل عقب‌ماندگی این مردم می‌داند و آنها را که بر طبل قبیله و قبیله‌گری می‌نوازند یا افراد جاهل می‌داند یا آنها را می‌شمارد که منظومه فکری آنها بر برتری ذاتی و موروثی گروهی بر گروه دیگر استوار است. از این رو کاش می‌توانستم به جای نام قبیله بنی‌طرف و طایفه نصار از عناوین دیگری در این کتاب استفاده کنم.
۱۷. جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۱۹۱.
۱۸. مرکز الوطني للوثائق، وثیقه رقم ۱۴۴۱.
۱۹. مرکز الوطني للوثائق، وثیقه رقم ۱۴۳۸.
۲۰. مرکز الوطني للوثائق، وثیقه رقم ۱۴۲۶.
۲۱. مرکز الوطني للوثائق، وثیقه رقم ۱۴۶۳. نقل از: کتاب انعام مهدی علی‌السلطان، ص ۸۹.
۲۲. لوریمر به کاکس: شماره ۱۷، محرمانه، اهواز، ۲۱ ژوئن ۱۹۰۴، (F.O.) ۸۱۸/۲۴۸.
۲۳. خسرو معتضد، «حاج امین‌الضرب و تاریخ تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران»، ص ۳۷۵.
۲۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، صص ۱۶۲-۱۶۳.
۲۵. کاکس به گری، تلگراف. شماره ۴۹۶ (P) بوشهر، ۱۸ می ۱۹۰۹، (F.O.) ۷۱۳/۳۷۱.
۲۶. به هنگام نقشه‌برداری و مطالعه جهت اجرای طرح کرخه، قبایل بنی‌طرف نگران اجرای طرح بوده و مراتب اعتراض خود را اعلام کردند. اما شیخ خزعل با بیان این که انگلیسی‌ها قبلاً نیز در باره‌ی حوزه‌ی کارون مطالعاتی انجام داده ولی تاکنون طرح اجرا نشده، آنها را آرام کرد.
- ویلسون به ترور، محرمانه، ۱۹ اکتبر ۱۹۰۹، (F.O.) ۲/۴۶۰، (F.O.) ۷۱۳/۳۷۱.
۲۷. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۱۷۴.
۲۸. هاورث. یادداشت‌هایی در خصوص رابطه‌ی ما با شیخ محمدره، ۲ اوت ۱۹۱۳، (F.O.) ۲۰۷۶/۳۷۱.
۲۹. اسپرینگ رایس به گری، تلگراف شماره ۴۶، تهران، ۷ مارس ۱۹۰۷، (F.O.) ۳۰۱/۳۷۱.
۳۰. گری به اسپرینگ رایس، تلگراف شماره ۳۲، ۲۲ مارس ۱۹۰۷، (F.O.) ۳۰۱/۳۷۱.
۳۱. کاکس به حکومت هند، محرمانه، بوشهر، ۲۵ ژوئن ۱۹۱۱، (F.O.) ۱۱۸۶/۳۷۱.
۳۲. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۰.
۳۳. ریچارد کاتم؛ «ناسیونالیسم در ایران»، ص ۱۰۸.
۳۴. توافق انگلیس و روس در نهایت به عقد قرارداد ۱۹۰۷ منجر شد.
۳۵. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۱۹۳.
۳۶. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۹۰.
۳۷. همان.
۳۸. عبدالملک انطاکی؛ الرياض الخزعلیة، ص ۴۶.
۳۹. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۳۱.
۴۰. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۳۴.
۴۱. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۲۲۶.
۴۲. جین. رالف. گارثویت استقرض بختیاری‌ها از شیخ خزعل را دو هزار لیره ذکر می‌کند و از قول سر آرنولد ویلسون خاطر نشان می‌سازد که: شیخ در نظر دارد رامهرمز را در رهن این قرضه بگیرد. آخرین قرضه‌ای که شیخ به خوانین بختیاری پرداخت کرد غیررسمی بود و در واقع زمین یا ملکی در مقابل آن به وثیقه نگرفته بود. در حال حاضر برای شیخ بسیار مشکل است چنین وجهی تدارک ببیند. به طوری که حاج رئیس می‌گفت بختیاری‌ها تاکنون سی هزار تومان به شیخ مقروض هستند و در آینده نیز مبلغی دیگر به این بدهکاری‌ها اضافه خواهد شد و در نتیجه... به زودی رامهرمز در تملک شیخ قرار خواهد گرفت.
- جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۲۵۸-۲۵۹.
۴۳. ویلیام مک دوآل کنسول محمدره به کاپیتان‌تریور معاون افسر سیاسی در بوشهر، محرمانه، محرمانه، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۹، (F.O.) ۱/۴۶۰.
۴۴. محسن‌الامین: «اعیان‌الشیعة»، جلد ۲۹، ص ۲۳۱.
۴۵. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۰۱.
۴۶. محسن‌الامین، همان، جلد پنجم، ص ۵۶۱-۵۶۲.
۴۷. متن تلگراف به نقل از روزنامه کشکول نمره‌ی دو به شرح زیر است:
«خدمت حضرت آقای صمصام‌السلطنه
دامت شوکت
عرض ارادت دارم و از سلامت وجود مبارک استعمال می‌نمایم، انجمن ولایتی محمدره تشکیل، گمرک عربستان ضبط، که وجوهات به طهران نرود. جهاز دولتی را هم محمدره توقیف دادم. اگر لازم بدانید، برادران آذربایجانی و گیلانی را از کیفیت امر مستحضر فرمائید. خدمت جناب اجل آقای سالار حشمت و منتظم‌الدوله دام اقبالهما عرض ارادت دارد. حاج رئیس به عرض عبودیت حاضر فرمایشات مترصد است.»
- ناظم‌الاسلام کرمانی؛ «تاریخ بیداری ایرانیان»، ص ۳۹۹.
۴۸. شیخ خزعل در ماه مارس ۱۹۰۹ چندماه پیش از فرار محمدعلی شاه، در مذاکراتی با انگلیسی‌ها از «ضرورت ظهور او در کنار طرف برنده» سخن گفته بود.
- مصطفی انصاری، همان، ص ۱۳۱.
۴۹. این اصطلاح یا عبارتی بود که شیخ خزعل در ملاقات یا در مکاتبات خویش با انگلیسی‌ها به کار می‌برد. طبیعی است منظور او از «منافع مردم خویش» یا «منافع عشایر خود» همانا منافع حکومت او بود.
۵۰. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۰۱.
۵۱. همان.
۵۲. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۳۴.
۵۳. شایان ذکر است که شاه قاجار نیز از طریق نظام‌السلطنه، شیخ را زیر فشار گذاشته بود تا از او حمایت کند. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۰۰.
۵۴. بر اساس نوشته روزنامه «صدی‌البابل» شماره ۱۰۱۸، روز دوازدهم نوامبر ۱۹۱۱ شیخ

- خزعل طی نامه‌ای خطاب به محمدعلی شاه چنین آورده است: «مشروطه را اعلام کن در غیر این صورت من با سپاهیان سواره خود بر تو حمله می‌کنم».
- انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۲۹.
۵۵. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۱.
- در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره‌ای به نمایندگان انتخاب شده در مجلس شورای ملی داشته باشیم. در دوره اول مجلس (۱۳ مهر ۱۲۸۵ - ۲ تیر ۱۲۸۷) از حوزه محمره، محمدعلی نقشینه و ادیب شوشتری که اهل گلپایگان بود به مجلس راه یافتند. در دوره دوم (۲۴ آبان ۱۲۸۸ - ۳ دی ۱۲۹۰) از همان حوزه دوست شیخ خزعل، محمدعلی بهجت دزفولی وارد مجلس شد. پس از آن در دوره سوم ایالت نماینده‌ای نداشت. در دوره چهارم (اول تیرماه ۱۳۰۰ - ۳۰ خرداد ۱۳۰۲) شکرالله صدری یار شیخ خزعل و دوست آیت‌الله مدرس از حوزه محمره و منتصرالملک از حوزه مرکزی و بنی‌طرف و حویزه و در دوره پنجم (۲۲ بهمن ۱۳۰۲ - ۲۲ بهمن ۱۳۰۴) باز شکرالله صدری از حوزه محمره به مجلس راه یافتند.
- منوچهر نظری، «رجال پارلمانی ایران»، ص ۹۳۱.
۵۶. حاج عبدالغفار نجم‌الملک، همان، ص ۲۴.
- طبیعی است منظور حاج عبدالغفار از خوزستان، شهرهای شمالی خوزستان فعلی یعنی دزفول، شوشتر و رامهرمز است.
۵۷. احمد کسروی، همان، ص ۱۸۷.
۵۸. جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۱۴۳.
۵۹. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: عبدالنبی قیم؛ «پانصد سال تاریخ خوزستان»، مبحث‌های پناهندگی محمدتقی خان بختیاری به شیخ نامر؛ لشکرکشی معتمدالدوله سوی فلاحیه؛ شیخ نامر، حمایت از پناهنده به قیمت آوارگی.
۶۰. احمد کسروی، همان، ص ۱۸۷.
۶۱. جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۱۴۵.
۶۲. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: حاج عبدالغفار نجم‌الملک؛ سفرنامه خوزستان، و عبدالنبی قیم؛ پانصد سال تاریخ خوزستان، مبحث ظلم و تعدی حسین قلی‌خان.
۶۳. با افزایش قدرت آلبوکاسب، دست ایلیخان بختیاری از مناطق حویزه و اطراف شهر اهواز کوتاه شد. حتی آل کثیر که در اطراف دزفول و شوشتر نشیمن داشتند و تابع شیخ خزعل نبودند. از بختیاری‌ها در امان شدند. زیرا بختیاری‌ها بیم این داشتند که شیخ خزعل به حمیت عربیت از آل کثیر در مقابل بختیاری‌ها حمایت کند.
- سید عبدالله جزایری؛ تذکره شوشتر؛ ملحقات، ص ۲۳۷.
۶۴. نگاه کنید به مبحث «شیخ مزعل و آزادی کشتیرانی در رود کارون»، در کتاب «پانصد سال تاریخ خوزستان».
۶۵. شیخ خزعل توانست با اعمال فشار و با اتخاذ سیاست‌هایی حمایت انگلیس را کسب کند، به نحوی که این حمایت با نوع رابطه انگلیسی‌ها با بختیاری‌ها قابل قیاس نبود.
- «در همان موقع که خزعل مورد حمایت بریتانیا قرار می‌گرفت. چنین دلگرمی‌ها و اطمینان خاطرهایی به خوانین بختیاری داده نمی‌شد و حتی در بعضی موارد هم مورد عتاب و خطاب مقامات بریتانیا قرار می‌گرفتند».
- جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۱۹۲.

۶۶. جین. رالف. گارثویت، همان.
۶۷. لوریمر؛ «دلیل‌الخلیج»، ص ۲۵۵۷.
۶۸. جین. رالف. گارثویت. همان، ص ۲۰۱.
۶۹. همان، ص ۲۰۵.
۷۰. گفتنی است که شیخ خزعل در نامه‌اش به شیخ کویت، آن را «زیتان» نامیده است.
- حسین خلف‌الشیخ خزعل، جلد چهارم، ص ۲۴۹.
۷۱. جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۲۹۱.
۷۲. روستای رغیوه در ۵۰ کیلومتری شمال شرقی شهر اهواز در منطقه صعب‌العبور بین هفتگل و رامهرمز واقع است. این روستا به وسیله یکی از رعایای شیخ خزعل به خوانین بختیاری فروخته شده بود. در ابتدا از این دهکده به صورت قرارگاه موقت استفاده می‌شد، ولی به تدریج چند خانه و کلبه گلی در آن احداث شد و اغلب افرادی که از شیخ ناراضی بودند در آنجا پناهنده می‌شدند.
۷۳. گزارش اداره امور خارجه بریتانیا، ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۲ (F.O.)، ۴۱۶/۰.
۷۴. گزارش اداره امور خارجه بریتانیا، شماره ۸۰ به کاکس، محمره، ۱۳ ماه مه ۱۹۰۵ (F.O.)، ۴۶۰/۰.
۷۵. برتون؛ گزارش روزانه، رامهرمز، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۴ (F.O.)، ۸۱۷/۲۴۸.
- لوریمر؛ «دلیل‌الخلیج»، ص ۲۵۵۸.
۷۶. گزارش محرمانه‌ی اداره خارجه حکومت هند، شماره ۴۸۷-۵۲۲ اوت ۱۹۰۵، گزارش ترور به فریزر، بوشهر ۲۷ ماه مه ۱۹۰۵.
۷۷. همان.
۷۸. اداره امور خارجه بریتانیا، گزارش شماره ۲۶، مک دوال به کاکس، محمره ۸ ژوئیه ۱۹۰۵ (F.O.)، ۴۶۰/۲.
۷۹. برای اطلاع از متن قرارداد نگاه کنید به جان راف. گارثویت، همان، صص ۳۳۵-۳۳۷.
۸۰. سر چارلز موری مارلینگ (Sir Charles Murray Marling) تولد دسامبر ۱۸۶۲، وفات فوریه ۱۹۳۳، مشاور سفارت تهران از یکم سپتامبر ۱۹۰۶ و کاردار سفارت از ۱۵ اکتبر ۱۹۰۷ تا یکم اکتبر ۱۹۰۸، کاردار سفارت از ۲۱ آوریل تا ۱۸ اوت ۱۹۱۰، فرستاده ویژه و وزیرمختار در غیاب سر والتر تاونلی، کفیل سرکنسولگری بریتانیا در ایران از ۱۱ مارس ۱۹۱۵، فرستاده ویژه و وزیر مختار و سرکنسول از ۹ مارس ۱۹۱۶ تا ۴ مارس ۱۹۱۹.
۸۱. جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۲۹۳.
۸۲. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۰۰.
- اما خانم انعام مهدی علی‌السلطان به استناد منابع معتبر روایت دیگری از این پیمان دارد، با وجود این به نظر می‌رسد سخن استرنک استوارتر باشد خانم انعام می‌نویسد: «در بهار سال ۱۹۰۸ میلادی سه تن از خان‌های بختیاری به دیدار شیخ خزعل رفتند، آنها با توجه به اوضاع ناشی از جنبش مشروطه، پیمانی دفاعی با شیخ منعقد کردند، هدف از این پیمان، جلوگیری از هرگونه دخالت دولت مرکزی در مناطق تحت سیطره‌ی آنها بود. اما به نظر می‌رسد این پیمان یک پیمان ناپایدار بود.» انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۲۸.
۸۳. روزنامه تمایز لندن در یکی از شماره‌های خود در این باره چنین آورده است: «اینان

۱۰۰. گزارش ترور به حکومت هند، محرمه، ۲۵ فوریه، ۱۹۱۰.
۱۰۱. نماینده مقیم انگلیس مقیم خلیج فارس در نامه مورخ پانزدهم آوریل ۱۹۱۰ به مقامات انگلیس در هند خاطر نشان شده که این غارت و تجاوز بختیاری‌ها ظاهراً بهایی است که آنها برای حمایت خود از سردار اسعد مطالبه می‌کنند.
۱۰۲. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۰۳.
۱۰۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۳۵.
۱۰۴. جین رالف. گارثویت؛ همان، ص ۲۶۵.
۱۰۵. مصطفی انصاری، همان.
۱۰۶. پشتکوه، نام پیشین ایلام است.
- غلامحسین صدری افشار، فرهنگنامه فارسی، جلد اول، ص ۶۸۴.
۱۰۷. جین رالف گارثویت عزل و جابه‌جایی سردار اسعد را حتی قبل از انعقاد پیمان سه‌جانبه شیخ خزعل و صولت‌الدوله قشقایی و والی پشتکوه می‌داند. همان، ص ۲۶۷.
۱۰۸. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۰۷.
۱۰۹. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۴۲.
۱۱۰. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۲۹.
۱۱۱. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۱۲.
۱۱۲. همان، ص ۲۱۲.
۱۱۳. سرگرد لیونل برکلی هال هاورث (Major Lionel Berkeley Hall Haworth) کنسول محرمه از ۳۱ دسامبر ۱۹۱۰ تا ۲۵ مه ۱۹۱۴.
۱۱۴. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان.
۱۱۵. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۱۱.

- [بختیاری‌ها] به علت نداشتن دانش و فرهنگ چیزی از قانون اساسی و مشروطیت نمی‌دانند و ایل خود را به خاطر دزدی و چپاول به اصفهان آوردند و خان خود را حاکم شهر کردند... و از این رهگذر مردم را کلافه می‌کنند.
- سردار اسعد نیز که در اروپا اقامت داشت در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۰۹ پاسخی تنظیم کرده و جواب آنها را دارد.
۸۴. جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۲۵۷.
۸۵. همان.
۸۶. جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۲۴۹.
- او در جایی دیگر درباره سردار اسعد و دیدگاه او نسبت به مشروطه چنین می‌گوید: اعاده و ایجاد مجدد حکومت مشروطه از نظر سردار اسعد آن بود که وی پس از برقراری رژیم جدید به عنوان وزیر در کابینه‌های بعدی شرکت جوید. همان، ص ۲۵۰.
۸۷. همان، ص ۲۵۱.

88. Peter Avery, Modern Iran; P.165

۸۹. جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۲۶۴.
۹۰. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۳۴.
۹۱. جین. رالف. گارثویت، همان، ص ۲۶۴.
92. Government of India, Foreign Department, Secret E, Proceedings 291-293, March 1910
به نقل از تاریخ سیاسی، اجتماعی بختیاری، ص ۲۶۵
۹۳. جین رالف. گارثویت، همان، ص ۲۸۷.
۹۴. شایان ذکر است خانم انعام مهدی علی‌السلیمان در صفحه ۲۹ کتاب خود از مداخله خان‌های بختیاری در امور شیخ سخن گفته و خاطر نشان ساخته که در سال ۱۹۱۰، آن‌ها قبیله کعب الدریس را علیه شیخ خزعل شوراندند. با عنایت به این امر که کعب الدریس در عبادان و محمره ساکن بوده و دور از دسترس بختیاری‌ها هستند، از این رو به احتمال زیاد تحریک مزبور همان شوراندن فرحان الاسد شیخ آل‌کثیر از تیره‌ی «بیت سعد» است که قبیله مزبور در اطراف شوشتر و در مجاورت بختیاری‌ها مسکن دارد. چون در منابع و مآخذ هیچ‌گونه سخنی از تحریک کعب الدریس توسط بختیاری‌ها به میان نیامده است. در عوض گارثویت از تحریک و شوراندن فرحان الاسد توسط بختیاری‌ها به سال ۱۹۱۰ سخن گفته است. از این رو خانم انعام در نام قبیله دچار اشتباه شده و به جای آل‌کثیر، کعب الدریس را ذکر کرده است.
- همچنین ویلیام تنودر استرنک (ص ۱۹۸) نیز به نحو دیگری اشتباه کرده او شیخ فرحان را شیخ قبیله کعب دیس نوشته، که این یکی نیز غلط است.
۹۵. طایفه گندزلو از جمله طوایف ترک ساکن اطراف شوشتر هستند.
۹۶. جین رالف. گارثویت، همان، ص ۲۹۵.
۹۷. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۱۹۸.
۹۸. جین رالف. گارثویت، همان، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.
۹۹. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۱۹۸.
- قابل ذکر است بنا به نوشته گارثویت شیخ خزعل به فرحان حمله و قلعه او را ویران کرد.

فصل ششم

از انقلاب مشروطه تا جنگ جهانی اول

قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس

به هنگام اوج‌گیری مبارزات مردم ایران به منظور تحقق مشروطیت، نفوذ سیاسی و اقتصادی آلمان در کشور روز به روز بیشتر می‌شد. ورود کالاهای آلمانی گسترش یافت و آنها بندری در خلیج فارس اجاره کردند و راه مستقیمی را از هامبورگ تا این بندر در نظر گرفتند. مدرسه‌ی آلمانی در ایران تأسیس شد و ترکان عثمانی در اواخر ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ شمسی) نواحی شمال ایران و اطراف دریاچه اورمیه را اشغال کردند.^۱ انگلیس و روس نیز از ترس افزایش قدرت آلمان‌ها^۲ و هم‌پیمانان آنها یعنی امپراطوری اتریش و ایتالیا درصدد برآمدند اختلافات خود را کنار گذاشته و در خصوص مسائل مورد اختلاف به توافق برسند. آنها پس از مذاکرات مفصل در سال ۱۹۰۷ قراردادی با هم منعقد کردند که بعدها به قرارداد ۱۹۰۷ معروف شد. به موجب این قرارداد، کشور ایران به سه منطقه تقسیم شد، منطقه‌ی شمالی، منطقه‌ی جنوبی و منطقه‌ی بی‌طرف. منطقه شمالی که تمام مناطق شمالی ایران تا قصر شیرین و اصفهان و یزد و نقطه‌ی تلاقی مرزهای مشترک ایران و روسیه و افغانستان را دربر می‌گرفت به عنوان منطقه‌ی تحت نفوذ روس‌ها بود و منطقه‌ی جنوبی که به صورت خطی فرضی از مرز افغانستان شروع و پس از عبور از بیرجند و کرمان به بندرعباس منتهی می‌شد منطقه‌ی تحت نفوذ انگلیسی‌ها شد. سایر مناطق که از جمله خوزستان را نیز شامل می‌شد جزء منطقه‌ی بی‌طرف بود.^۳

قرارداد مزبور در حقیقت قرارداد تقسیم ایران میان دو قدرت بزرگ روزگار بود و عملاً حق حاکمیت ایران را نقض می‌کرد. به همین دلیل انعقاد آن با اعتراض شدید خواهان و وطن پرستان روبه‌رو شد.^۴

بر اساس این قرارداد قلمرو شیخ خزعل جزء منطقه‌ی بی‌طرف محسوب می‌شد و علی‌الاصول روسیه و انگلیس نمی‌بایست در این منطقه فعالیت یا کارشکنی و به تعبیر اولی حضور فعال داشته باشند. در حقیقت این قرارداد، مهر تأییدی بود بر فعال مایشائی انگلیس در جنوب کشور، چون عملاً در منطقه‌ی بی‌طرف نیز انگلیسی‌ها حضور فعال داشتند. شیخ خزعل نیز با انعقاد این پیمان احساس کرد که از این پس حضور دولت مرکزی در آن نواحی بیش از پیش کمتر خواهد شد و از این نظر او به هدف نهایی خویش نزدیک‌تر شده است.

با وجود این، علی‌رغم قرار گرفتن خوزستان در منطقه‌ی بی‌طرف، انگلیسی‌ها به نحوی عمل می‌کردند که گویی قراردادی منعقد نشده و منطقه‌ی بی‌طرفی وجود ندارد. آنها بر اساس دیدگاه سرپرسی کاکس^۵ معتقد بودند که تقویت نفوذ انگلیس فقط از طریق تحکیم و تثبیت پیوندهای موجود با شیخ خزعل امکان‌پذیر است و ضمانت‌های داده شده باید آن‌چنان قوی باشد که خواسته‌ها و منافع شیخ را برآورده کرده و او خود را به دامن هر تازه‌واردی که به او پیشنهادهای بهتری ارائه کند، نیندازد.^۶

در همان اوان و در حالی که مدت زمان درازی از انعقاد قرارداد نگذاشته بود، حضور رزمنان «کومت»^۷ در حوالی اهواز در رود کارون، ترس و نگرانی تهران را در پی داشت و کار به جایی رسید که جراید تهران این اقدام انگلیسی‌ها را به عنوان توطئه‌ای جهت استقلال شیخ خزعل قلمداد کرده، انگلیسی‌ها و خزعل را مورد هجوم قرار دادند.^۸

در حقیقت اعزام رزمنان مزبور هیچ‌گونه ارتباطی به شیخ خزعل نداشت و انگلیسی‌ها به منظور حمایت از دستگاه‌ها و تجهیزات حفاری نفت و پرسنل کاوشگر نفت در میان قبایل بختیاری رزمنان کومت را به آن نواحی اعزام کرده

بودند. چون در همان ایام درگیری و نزاع میان خان‌های بختیاری به اوج خود رسیده بود و طرف‌های متخاصم یکدیگر را تهدید می‌کردند. انگلیسی‌ها نیز از آن بیم داشتند که در نتیجه‌ی این کشمکش‌ها، اموال و اتباع آنها آسیب و صدمه ببینند.^۹

شیخ خزعل نیز به منظور خنثی کردن اتهام‌ها و تبلیغات جراید تهران، از طریق وزارت امور خارجه اعتراض رسمی خویش را که به مثابه اعتراض دولت ایران بود^{۱۰}، به انگلیسی‌ها ارسال کرد.^{۱۱} شایان ذکر است پیش از این در ژوئن ۱۹۰۷ دولت ایران، دولت انگلیس را به توطئه‌چینی علیه دولت ایران متهم کرده بود.^{۱۲} از این رو حرکت شیخ خزعل جهت رفع سوءظن مزبور بود.

اکتشاف نفت

رخداد دیگری که از اهمیت شایانی برخوردار بود و نقشی تأثیرگذار بر سیر حوادث آن دوره داشت، به ثمر رسیدن تلاش‌های اکتشافی ویلیام ناکس دارسی^{۱۳} در منطقه‌ی نفتون مسجد سلیمان بود. در ماه مه سال ۱۹۰۸ میلادی اولین چاه نفتی خاورمیانه در ۷۰ کیلومتری شمالی‌ترین نقطه تحت سیطره‌ی شیخ خزعل به بهره‌برداری رسید. وجود نفت در منطقه‌ی عشایر بختیاری، لاجرم اهمیت منطقه‌ی مزبور را دوچندان می‌کرد. همین امر سبب شد تا انگلیسی‌ها در روابط خود با بختیاری‌ها تجدیدنظر کنند. پیش از این آنچه برای انگلیسی‌ها در خصوص بختیاری‌ها حائز اهمیت بود، حفظ امنیت راه تجاری اهواز - اصفهان بود. بخشی از این راه در حوزه‌ی تحت تصرف شیخ خزعل قرار داشت. اما بخش عمده و اصلی این راه در محدوده‌ی عشایر بختیاری بود. از این رو انگلیسی‌ها برای حفظ امنیت راه تجاری مزبور با خان‌های بختیاری تعامل و ارتباط داشتند. از طرفی دیگر اکتشاف نفت باعث حضور بیش از پیش انگلیسی‌ها در خوزستان شد و به تقاضاهای شیخ خزعل برای گرفتن ضمانت‌های سیاسی بیشتر فوریت تازه‌ای بخشید.^{۱۴}

با وجود این انگلیسی‌ها در محاسبات خویش و در تعامل با حکام و

کند. به همین دلیل از روز هفتم ژوئن ۱۹۰۸ موضوع را با سر پرسی کاکس نماینده‌ی مقیم در بوشهر در میان گذاشت.

در ابتدا مقامات سندیکای امتیازات^{۱۷} در صدد بودند به طور غیرمستقیم و از طریق شخص ثالث زمین مزبور را از شیخ خزعل کرایه کنند. اما سر پرسی کاکس آنها را از این عمل برحذر داشت و خاطر نشان ساخت که شیخ آن چنان هوشیار و تیزهوش است که علی‌رغم فرو کردن سر شتر مرغ در عمق خاک، باز قادر است اندازه و بزرگی آن را بداند.^{۱۸} به همین دلیل انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند به طور مستقیم با شیخ خزعل مذاکره کنند.

مذاکره با شیخ خزعل به منظور کرایه‌ی زمینی جهت مخازن نفت و پس از آن احداث پالایشگاه، در حقیقت قبول حکومت و سلطه‌ی شبه‌مستقل او از سوی انگلیسی‌ها بود.^{۱۹}

به هر حال این مذاکرات از ۲۰ آوریل ۱۹۰۹ میان ژرژ رینولدز نماینده سندیکای امتیازات و حاج رئیس نماینده‌ی شیخ خزعل آغاز شد و تا ۲۵ ژوئیه همان سال بیش از سه ماه طول کشید. در این مذاکرات که گاه با حدت و شدت همراه بود، سر پرسی کاکس نماینده‌ی مقیم انگلیس در بوشهر و سر آرنولد ویلسون^{۲۰} به عنوان منشی جلسات و تلگرافچی حضور داشتند. آنها با رهنمود وزارت امور خارجه انگلیس و با هدف اقناع شیخ و تسهیل امر توافق در مذاکرات حضوری فعال داشتند. نتیجه‌ی این مذاکرات پیروزی و موفقیتی برای شیخ بود. این توافق علاوه بر جنبه‌های اقتصادی از بعد سیاسی نیز حائز اهمیت بود و برای شیخ دستاوردی در پی داشت.

شیخ خزعل جهت در اختیار قرار دادن زمین‌های جزیره‌الخصر [آبادان کنونی] چهار شرط زیر را با نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران مطرح کرد:

- ۱- کلیه ساختمان‌ها و مخازن و تجهیزات نصب شده در محدوده‌ی زمین‌های استیجاری پس از خاتمه‌ی امتیاز [نفت] به مالکیت شیخ درآیند.
- ۲- کارمندان شرکت نفت در امور قبایل دخالت نکنند و بدون اطلاع او، افراد قبایل استخدام نشوند.

اصحاب قدرت همواره شیخ خزعل را بر حاکمان دیگر برتری و رجحان می‌دادند. در جریان خلع سردار اسعد از وزارت کشور و انتصاب او به وزارت جنگ این نگرش و این دیدگاه به وضوح قابل رؤیت بود. انگلیسی‌ها علی‌رغم اینکه جهت تأمین امنیت راه تجاری اهواز - اصفهان نیازمند همکاری بختیاری‌ها بودند، و با اینکه اکتشاف نفت در حوزه‌ی بختیاری موجبات اعتلای نقش و جایگاه بختیاری‌ها نزد بریتانیا شد، و نیز با اینکه بختیاری‌ها پس از انقلاب مشروطه از قدرت فراوانی برخوردار بودند، در مقابل فشار شیخ خزعل مبنی بر عزل سردار اسعد از وزارت کشور، خواسته‌ی شیخ را اجابت کردند.

از جمله پیامدهای اولیه‌ی اکتشاف نفت در خوزستان، تشکیل شرکت نفت انگلیس و ایران (A.P.O.G) در چهارم آوریل ۱۹۰۸ با سرمایه‌ی دو میلیون لیره استرلینگ بود.^{۱۵} همچنین احداث خط لوله نفت به طول ۱۳۰ مایل از محل اولین چاه تا بندر آبادان، مستلزم حضور نیروهای متخصص و کارگران ماهر و فنی بود، از این رو بر اساس نوشته روزنامه تایمز لندن بعد از چند سال، هزار نفر انگلیسی و آمریکایی و پنج هزار نفر کارگر هندی و سی هزار کارگر ایرانی در میدان نفتون و آن پیرامون‌ها کار می‌کردند.^{۱۶} طبیعی است با حضور افراد خارجی و همچنین اشتغال نیروهای محلی در صنایع نفت، چهره آن منطقه دگرگون می‌شد. از این رو مذاکرات انگلیس با شیخ خزعل جهت اجاره زمینی در آبادان به منظور احداث پالایشگاه از جمله پیامدهای اکتشاف نفت بود که برای شیخ خزعل فرصت بسیار مطلوب به حساب می‌آمد.

اجاره زمین پالایشگاه از شیخ خزعل

هنوز دو هفته از کشف نفت نگذشته بود که سندیکای نفت در صدد برآمد تا قطعه‌ی زمینی بر ساحل شط‌العرب و در مناطق تحت سیطره‌ی شیخ خزعل را به محل نگهداری و ذخیره‌سازی نفت اختصاص دهد. سندیکای نفت در نظر داشت در همین محل، پالایشگاه نفت احداث و از آنجا نفت تصفیه شده صادر

۳- گنج‌ها و هرآنچه از زیرزمین کشف شد به صورت تمام و کمال از آن شیخ باشد.

۴- پس از پایان مدت امتیاز در صورتی که امتیاز مزبور تجدید شد، شرکت می‌باید زمین‌ها و ساختمان‌ها را از شیخ یا وارثان و بازماندگان او و با جلب رضایت آنها کرایه کند.^{۲۱}

پیشنهاد اول شیخ مبنی بر مالکیت ساختمان‌ها و تجهیزات و مخازن نفتی پس از خاتمه امتیاز نفت به شیخ خزعل بر خلاف ماده ۱۵ امتیاز نفت بود. در چنین حالتی می‌باید مالکیت آنها به دولت ایران انتقال یابد و طبیعی است شیخ خزعل با چنین وضعیتی موافق نباشد. از این نظر خزعل آگاهانه و با در نظر گرفتن جمیع امور شرط اول را مطرح کرد، تا بدین وسیله از مالکیت دولت ایران بر ساختمان‌ها و تجهیزات و مخازن نفتی در اراضی تحت حاکمیت خود جلوگیری کند. همین شرط سبب شد تا مذاکرات به بن‌بست برسد. در نهایت شیخ با قبول این سخن سرپرسی کاکس مبنی بر حداکثر کمک انگلیسی‌ها به شیخ خزعل و ورثه‌ی او جهت تملک مستحقات، توافق‌نامه را امضا کرد.^{۲۲}

شیخ خزعل با این شرط در نظر داشت تا به‌طور ضمنی پیوندهای خود با تهران را بگسلد، اما با مخالفت انگلیسی‌ها روبه‌رو شد و ناگزیر شد در مقابل فشارهای انگلیس کوتاه بیاید و به قول و وعده کمک انگلیسی‌ها در صورت ادعاهای حکومت ایران بر مستحقات اکتفا کند. بعدها شیخ مبارک شیخ کویت هنگام امضای قرارداد در تاریخ ۳۱ ژوئیه در حضور شورای ریش سفیدان قبایل و آرنولد ویلسون در محرمه، شیخ خزعل را به دلیل قبول شرط مزبور سرزنش کرد.^{۲۳}

پس از امضای قرارداد توسط شیخ خزعل، آرنولد ویلسون بابت حق عبور لوله‌های نفت از زمین‌های شیخ برای مدت ده سال مبلغ ۶۵۰۰ پوند انگلیسی به حاج رئیس نماینده‌ی شیخ خزعل پرداخت کرد. متعاقب این امر انگلیسی‌ها وامی به ارزش ۶۰۰۰ پوند انگلیسی با بهره ۶٪ به شیخ دادند.^{۲۴} اما واکنش تهران در قبال این قرارداد بسیار تند بود و از اینکه قرارداد بدون اطلاع آنها منعقد شده معترض آن شدند.^{۲۵}

با توجه به مفاد قرارداد منعقد شده شیخ خزعل مخالف استخدام افراد غیرعرب در پالایشگاه نفت آبادان بود. هرچند علی‌رغم مخالفت او، بسیاری از فارس‌ها در پالایشگاه استخدام شدند. با وجود این شیخ خزعل همواره درصدد بود تا ترکیب قومی منطقه ترکیبی عربی باقی بماند و با استخدام غیرعرب‌ها دموگرافی ایالت تغییر نکند. او برای تحقق این امر به انگلیسی‌ها توصیه کرد در صورت نیاز، نیروی انسانی خود را از مردم بصره وارد کنند.

پس از آن شیخ خزعل به دلیل در اختیار قرار دادن زمین‌های جزیره‌الخضر به شرکت نفت انگلیس و ایران خواهان پرداخت سهمی معادل ۳ درصد از سود شرکت شد. اما مقامات شرکت نفت با این پیشنهاد شیخ مخالفت کردند و درصدد برآمدند موضوع را با دولت ایران در میان گذاشته از آن طریق موضوع را فیصله دهند. سرپرسی کاکس و آرنولد ویلسون به عنوان نمایندگان سیاسی دولت انگلیس مخالف این نظر مقامات شرکت نفت بوده و خواهان حل موضوع با شیخ خزعل بودند. در نهایت با پادرمیانی کاکس در ماه مه ۱۹۱۳ شیخ خزعل با قبول ۲ درصد از سود شرکت به مناقشه‌ی مزبور پایان داد.^{۲۶}

شایان ذکر است که در سال ۱۹۱۲ احداث خط لوله انتقال نفت از میدان نفتون به آبادان با ظرفیت سالانه ۴۰۰ هزار تن نفت پایان یافت. در سال ۱۹۱۳ لنگرگاه بارگیری نفت خام در بندر آبادان احداث شد، و در همان سال عملیات ساختمانی پالایشگاه آبادان پایان یافت.^{۲۷} با آغاز جنگ جهانی اول یعنی در سال ۱۹۱۴، تولید پالایشگاه آبادان ماهانه ۲۵۰ هزار بشکه نفت تصفیه بود.^{۲۸} در سال ۱۹۱۳ وزارت جنگ انگلیس تصمیم گرفت سوخت کشتی‌های خود را از زغال‌سنگ به نفت تغییر دهد.^{۲۹} از این رو مجلس عوام انگلیس به خرید بخش اعظم سهام شرکت نفت انگلیس و ایران رأی داد. با این رویکرد نفت در حیات سیاسی انگلیس اهمیت خاصی یافت.

رویدادهای این دوره

در فاصله بین شروع جنبش مشروطه تا آغاز جنگ جهانی اول، حوادث و

رویدادهای چندی در قلمرو شیخ خزعل و همچنین مرتبط با حکومت او در عرصه‌ی منطقه‌ای به وقوع پیوست. هرچند این حوادث نسبت به حوادث اخیرالذکر از درجه‌ی اهمیت و تأثیرگذاری کمتری برخوردار بودند، اما با وجود این به دلیل وقوع و حدوث آنها در آن مقطع، بیان و ذکر رویدادهای مزبور و حتی تحلیل و تفسیر آنها الزامی است.

۱- تمرد بنی‌طرف

در خلال سال‌های ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ بنی‌طرف برای سومین بار علیه شیخ خزعل شوریدند، شیخ خزعل به منظور خاموش کردن نایره‌ی آنها با کشتی مظفری رو سوی اهواز گذاشت.^{۳۰} شیخ خزعل گمان می‌کرد قبایل بنی‌طرف به تحریک بختیاری‌ها از پرداخت مالیات به وی امتناع کرده‌اند.^{۳۱} در همین اثنا شیخ کویت شیخ مبارک‌الصباح دوست صمیمی شیخ خزعل به منظور کمک و یاری او با قایق بخاری به همراه مردان جنگی و اسلحه و مهمات سوی محمره رهسپار شد. شیخ مبارک و یارانش در محمره ماندند تا در صورت لزوم علیه بنی‌طرف وارد عمل شوند.^{۳۲} شیخ خزعل در این یورش توانست شورش بنی‌طرف را سرکوب کند.^{۳۳}

۲- حادثه‌ی «کوت‌الزین»

رویداد قابل ذکر دیگر در این دوره، حادثه معروف به کوت‌الزین^{۳۴} است. روستای کوت‌الزین از جمله توابع بصره و بر سر راه بصره به فاو در داخل عراق قرار داشت، اما جزء قلمرو شیخ خزعل به حساب می‌آمد. ترک‌ها مدعی بودند، که برخی قبایل و عشایر اطراف بصره که تابع و پیرو شیخ خزعل هستند، پس از ارتکاب جرم به قلمرو تحت سیطره‌ی شیخ پناهنده شده و بدین وسیله از عدالت متواری می‌شدند.

داستان کوت‌الزین بدین شکل بود که پس از آنکه حکومت عثمانی در سال ۱۹۰۹ سلیمان نظیف را به عنوان والی بصره منصوب کرد، بعد از یک دوره‌ی

دوستی و مودت که با ترفندها و روش‌های خاص شیخ خزعل ایجاد شده بود، سلیمان نظیف در صدد برآمد تا از نفوذ و قدرت شیخ خزعل در بصره بکاهد. او میرزا حمزه نماینده و کارگزار شیخ در بصره و همچنین شیخ محمدالکنعان^{۳۵} داماد و نماینده شیخ در روستای کوت‌الزین را عامل نابسامانی‌ها دانست و آنها را به کارهای خلاف متهم کرد. سلیمان نظیف ضمن تهدید شیخ خزعل، از او خواست تا نام‌برندگان را که عامل هرج و مرج در بصره و آن نواحی هستند به او تحویل دهد. شیخ خزعل پاسخ داد «آنهايي را که شما تبه‌کار می‌نامید، چهارنفر بیشتر نبودند و ما آنها را مشمول عفو کردیم... با وجود این به منظور اثبات دوستی و مودت بین من و شما آنها را تحویل می‌دهم. لیکن حمزه میرزا هرچند یک [تبعه] عثمانی است، اما بیش از سی سال است که در خاندان ما خدمت می‌کند، علاوه بر این او نماینده‌ی ما در بصره است... معهذا دلایل اتهامی را ارائه تا ما در خصوص آن اتخاذ تصمیم کنیم. اما شیخ محمدالکنعان او یکی از شیوخ قبایل ما است و محاکمه‌ی او نزد ماست...»

شیخ خزعل از والی بصره خواست تا بر عرشه‌ی کشتی با یکدیگر در خصوص این موضوع مذاکره و تبادل نظر کنند، لیکن سلیمان نظیف، پیشنهاد شیخ را نپذیرفت و روز ۲۵ آوریل ۱۹۱۰ به هنگامی که شیخ در شهر اهواز به سر می‌برد، با رزمناو مرمریس روستای کوت‌الزین را به توپ بست. او همچنین تهدید کرد فلیه و محمره را نیز گلوله‌باران می‌کند.

شیخ خزعل با اعمال فشار از سوی سید طالب‌التقیب چهره صاحب نفوذ بصره و از اعیان آن شهر که با شیخ خزعل دوستی و مودت عمیق داشت و همچنین با تهدیدهای ایجاد شده توسط پیروان و طرفداران خود در آن شهر و همچنین اعمال فشار از طریق دولت بریتانیا، جلوی تهدیدها و فشارهای سلیمان نظیف ایستاد.^{۳۶}

در چنین حالتی انگلیسی‌ها می‌باید حسن‌نیت خود را به شیخ خزعل نشان می‌دادند. علی‌الخصوص اینکه در جریان بمباران روستای کوت‌الزین نزدیک به ۶۰ خانه و از جمله خانه مادر شیخ خزعل به کلی ویران شد.^{۳۷} در نتیجه‌ی

شیخ اولاً حکم به شکنجه و حبس این‌ها کرده، بعد ملتفت شد که از اندرون و بیرون و یگانه و بیگانه و زنانه و مردانه متفق در قتل او هستند. آن بود یک نفر غلامی از این‌ها را توقیف کرده باقی را عفو و مرخص نموده، در فکر حفظ جان خود افتاد. اما در چه حالی که نه جرأت خوردن چیزی از دست کسی داشت و نه خوابیدن در جایی، نزدیک بود هلاک شود و دوستانش محض اینکه چاره‌ای در حال و کارش بنمایند دورش جمعند و صلاح دیدند که برای چند روزی به سمت سواحل کارون سفر نماید تا هم نفسی تازه کند و از این دغدغه و مخاطره قدری فراغت حاصل کند و هم با رؤسای طوایف اطراف بلکه اتفاقی بکند و با همین رؤسای مخالف هم اصلاحی بنماید. اما چه فایده که اتفاق با رؤسای اطراف گویا خیلی مشکل و اگر هم بشود تماماً موقتی است. چرا همین که شایعه خبر قتل شیخ به اطراف رفت، تمام اعراب [عرب] سواحل کارون جشن گرفتند و شادمانی کردند. رؤسای طوایف اینجا هم حالا بدنام به اتفاق در قتل او شدند، چگونه اعتماد به عهد و میثاق و امنیت از خود توانند کرد در حالتی که معز السلطنه هم محرمانه آدم‌ها گذاشته که رؤسای متحدین را بکشند و آنها هم فهمیده‌اند.

خلاصه کار شیخ خراب و روزگارش نزدیک به آخر است و مردم جرّی شده‌اند و علناً می‌گویند شیخ را می‌کشند. اگرچه چندی هم طول بکشد. حاجی محمدعلی را هم خواستند بکشند، فهمیده به وسیله‌ی انجام کارهای حکومتی یا استقبال حکومت تازه به طرف شوستر رفته است.^{۴۲}

به دنبال تضمین‌های بیشتر

همان‌طور که پیش از این در فصل چهارم این کتاب ذکر شد^{۴۳}، هدف غایی شیخ خزعل واضح و روشن بود و او در راه وصول به این هدف به دنبال تضمین‌های بیشتر از انگلیسی‌ها بود. شیخ به اتکای همین حمایت‌ها توانست بر سردار اکرم فائق آید و با پشت‌گرمی انگلیسی‌ها مناقشه‌ی گمرک، را به نفع خود به پایان برساند. همچنین او تلاش کرد از کشف نفت در مسجد سلیمان

این بمباران یکی از زنده‌های شیخ خزعل که در آن خانه بود مجروح و در پی آن فوت کرد.

گفتنی است کرو^{۴۸} کنسول بریتانیا در بصره از دیدگاه ترک‌های عثمانی حمایت می‌کرد، اما ویلسون در محمره و کاکس در بوشهر از شیخ خزعل حمایت می‌کردند.^{۴۹} ویلسون کنسول محمره طی یادداشتی به والی بصره خاطر نشان شد که او در املاک شیخ خزعل در بصره شریک است و هرگونه تعرض به شیخ، تعرض به او محسوب می‌شود. در نتیجه والی بصره در مقابل چنین وضعیتی کوتاه آمد و حکومت عثمانی پس از چندماه سلیمان نظیف را از این سمت عزل کرد.^{۴۰}

۳- گزارش تأیید نشده کارگزار

از جمله رویدادهای این دوره یعنی به سال ۱۳۲۷ هجری قمری برابر ۱۹۰۹ میلادی، طرح ترور شیخ خزعل است. روایت این طرح در گزارش شماره ۲۸ به تاریخ محرم ۱۳۲۷ کارگزار به وزارت امور خارجه آمده است:^{۴۱}

برادر زاده‌ها و بنی اعمام معز السلطنه با اغلب مشایخ و رؤسای اعراب [عرب] اینجا متفق‌القول هم عهد و سوگند شده‌اند که معز السلطنه را بکشند.

غلام‌ها و نوکرهای مرحوم شیخ مزعل خان که حالا در معیت و خدمت شیخ خزعل خان هستند با این‌ها متحدند حتی زنده‌های مزعل خان که فعلاً منکوحه [به ازدواج درآمده] خزعل خان هستند با این‌ها معیت دارند.

در شب عاشورا خواستند شیخ را بکشند فرصت نیافتند. روز دوازدهم در مجلس مهمانی خواستند بر شیخ شلیک کنند یکی از محارم شیخ ملتفت شده خبرداد تأخیر افتاد. دو روز بعد در فیلیه خواستند کارش را بسازند کسانش فهمیده بعضی را گرفتند، همین که پرسیدند، در حضور شیخ اقرار کردند و علناً گفتند: ترا باید بکشیم و خواهیم کشت. از گرفتن ما فایده‌ای نیست. زیرا که اغلب رؤسا و اعراب در قتل شما متحد هستند و کشتن شما را واجب می‌دانند چرا که هم قاتل چندین نفر بی‌گناهی [و] هم غاصب حقوق اقارب و ظالم و متعدی بر فقرا و ضعفا.

نهایت استفاده را ببرد و کار را به جایی رساند که انگلیسی‌ها جهت احداث پالایشگاه، به طور مستقیم با او وارد مذاکره شدند. شیخ خزعل با زیرکی خاصی تلاش کرد حتی کرایه دادن زمین پالایشگاه را به اخذ تضمین‌های بیشتر مرتبط سازد.^{۴۴}

قدر مسلم یکی از دلایل توجه و عنایت خاص انگلیسی‌ها به شیخ خزعل، موقعیت جغرافیایی منطقه تحت سلطه‌ی او و مجاورت آن با کویت و عراق و همچنین دسترسی به آب‌های بین‌المللی به عنوان منفذ و شاهراه ارتباطی با جهان خارج بود. اما علاوه بر این، آنچه نقش و اهمیت شیخ خزعل نزد انگلیسی‌ها را دوچندان کرد، همانا وجود امنیت در مناطق تحت سیطره‌ی او بود، که در مقایسه با هرج و مرج حاکم بر سایر مناطق و همچنین غارت و چپاول کاروان‌های تجاری در ایالات‌های همجوار، بوضوح قابل رؤیت بود. در شوشتر و دزفول دو شهر همجوار شیخ خزعل آن‌چنان آشفتگی حکمفرما بود که حتی میان محله‌های مختلف شهر جنگ و اختلاف وجود داشت و جنگ حیدری و نعمتی، آسایش را از مردم سلب کرده بود.^{۴۵} در دزفول وضع بدتر از این بود. کار سرکشان بالا گرفته و هر زمان فتنه‌ای برپا می‌شد.^{۴۶} و از آنجا که در میان بختیاری‌ها همواره اختلاف و چند دستگی حاکم بود.^{۴۷} از این رو وجود امنیت در قلمرو شیخ خزعل به همراه یکپارچگی همه‌ی قبایل و طوایف، نقطه‌ی قوت شیخ خزعل محسوب می‌شد. انگلیسی‌ها بعدها به این حقیقت اعتراف کردند که در برابر حالت هرج و مرجی که بر کشور حاکم است، قلمرو شیخ خزعل سرزمین ثبات و کارآیی است.^{۴۸} قدر مسلم اگر وضعیت شیخ خزعل همانند وضعیت بختیاری‌ها بود و در میان مردم تحت سلطه‌ی او چند دستگی حاکم بود، و در صورتی که او در میان قبایل و عشایر عرب هم‌آورد و حریف قدرتمندی داشت، بدون شک موقعیت او نزد انگلیسی‌ها متزلزل می‌شد و آنها حاضر به اعطای تضمین به او نبودند.^{۴۹}

اما با این همه، خزعل همواره ضمانت‌ها و امتیازات را مرحله به مرحله پیش می‌برد. در قضیه مناقشه گمرک، پاسخ انگلیسی‌ها به درخواست حمایت

بیشتر و تضمین‌های کافی در صورت نقض توافق‌نامه‌ی گمرک آن چیزی نبود که خزعل می‌خواست. آنها فقط به او گفتند که در صورت نقض توافق گمرک از سوی حکومت ایران، او می‌تواند علیه این نقض اقدام کند.

پس از حل مناقشه‌ی گمرک و پیروزی خزعل در این مناقشه، او کوشش کرد با مهارت دیپلماتیک فوق‌العاده‌ای روابط ضمنی خود با مأموران انگلیسی را به یک التزام رسمی میان دولت انگلیس و شیخ‌نشین محمره تبدیل کند.^{۵۰} از منظر شیخ خزعل، وضعیت او با شیخ مبارک وضعیت یکسان و همانندی است، از این نظر رابطه‌ی او با حکومت قاجار می‌باید شبیه رابطه‌ی شیخ کویت با سلطان عثمانی باشد.^{۵۱} در حقیقت سیاست‌ها و خط‌مشی‌های شیخ خزعل نیز مؤید این گفتار است. کما اینکه در نامه‌ی مورخ ۱۵ مارس ۱۹۱۳ کارگزار به وزارت امور خارجه، کارگزار تصریح کرده است که شیخ خزعل از آن‌چنان استقلالی برخوردار است که شبیه رابطه‌ی شیوخ کویت با سلاطین عثمانی است.^{۵۲}

شیخ خزعل در جریان مذاکرات با انگلیسی‌ها به منظور در اختیار قرار دادن زمینی جهت مخازن نفت و احداث پالایشگاه در جزیره‌الخصر به دلیل ناامنی و عدم ثبات ناشی از انقلاب مشروطه به انگلیسی‌ها خاطر نشان شد که با توجه به عدم قطعیت اوضاع در آینده، لازم است آنها او را در برابر هر حکومتی اعم از مشروطه یا سلطنتی حمایت کنند. در مقابل سرپرسی کاکس پس از مذاکره با سر ادوارد گری وزیر امور خارجه در ۱۶ ماه مه ۱۹۰۹ خطاب به شیخ خزعل چنین گفت: «هر تغییری در حکومت ایران رخ دهد، دولت انگلیس در برابر هرگونه تجاوز نسبت به حقوق‌تان - مطابق وعده‌های سال ۱۹۰۲ - از شما حمایت خواهد کرد و این حمایت به وارث و اعقاب شما تسری خواهد یافت.»^{۵۳}

هرچند این تضمین تا حدود زیادی موفقیت‌آمیز بود و به قول یکی از پژوهشگران «تضمین استقلال داخلی» شیخ بود^{۵۴}، با وجود این شیخ خزعل از این تضمین نیز چندان خرسند نشد،^{۵۵} چون آنچه او می‌خواست بیش از این بود. لذا تلاش خود را برای کسب ضمانت‌های بیشتر از انگلیسی‌ها تا وصول به هدف

ضمن حضور در محمره و اعطای نشان K.C.I.E از سوی دولت بریتانیا به شیخ، ضمانت‌نامه زیر را به او تسلیم کرد:

مفتخرم که به‌طور حضوری و کتبی اعلام کنم که من مأمور شدم تا به استحصال حضرت‌عالی برسانم که حکومت اعلیحضرت آماده است تا در صورت وقوع هرگونه تغییری در حکومت ایران خواه پادشاهی و خواه ملی، حمایت لازم به منظور دستیابی به یک راه‌حل رضایتبخش به هنگام تعرض دولت ایران به حکومت شما یا قلمرو تحت سلطه شما و حقوق شناسایی شده شما یا مایملک شما در ایران اعلام کنم. به همین منوال با آنچه در توان دارد، شما را در برابر هجوم بی‌جهت قدرت‌های خارجی یا هرگونه تعرض این نیروها به قلمرو و حقوق شناسایی شده شما یا مایملک شما در ایران حمایت خواهد کرد. این تضمین‌ها به شما اعطا شد و درصدد هستیم آنها را به اعقاب ذکور شما مشروط بر این که شما و آنها پایبند تعهدات خود به حکومت مرکزی بوده، و همچنین مورد تأیید افراد قبیله خویش بوده، و همواره طبق نظر مشورتی اعلیحضرت عمل کرده، و مراتب رضایت آنها را فراهم کنید، تسری دهیم.^{۵۹}

هرچند تضمین مزبور تأمین‌کننده نظر شیخ خزعل نبود، اما او طبق معمول به عنوان یک خواست مرحله‌ای به آن نگریست و مترصد حوادث بعدی بود، تا به مدد حوادث مزبور و در پرتو آنها، سطح ضمانت‌ها و تعهدات انگلیسی‌ها را به بالاترین درجه برساند و به خواسته‌ی اصلی خود دست یابد. او در این اندیشه بود که ناگهان نایره‌ی جنگ جهانی اول شعله‌ور شد. جنگ مزبور یکی از همان فرصت‌ها و حوادث بود که شیخ خزعل مترصد آن بود.

غایبی دنبال کرد. به همین دلیل در مذاکرات با «سندیکای امتیازات» خواستار به رسمیت شناختن حق مالکیت بر ساختمان‌ها، تجهیزات و مخازن نفتی نصب شده به دست انگلیسی‌ها شد. او در صورتی حاضر به کرایه زمین در جزیره‌الخصر (آبادان کنونی) بود که آنها پس از خاتمه‌ی امتیاز، مالکیت او و اعقابش بر مستحقات مزبور را تضمین کنند.

شیخ خزعل همواره درصدد بود از فرصت‌های پیش آمده حداکثر استفاده را ببرد. اما باید در نظر داشت که انگلیسی‌ها بسیار هوشیارتر و فرصت‌طلب‌تر از این بودند که همه‌ی خواسته‌های خزعل را اجابت کنند. از این رو در کشاکش امتیاز گرفتن و امتیاز دادن یا کش و قوس ضمانت‌خواهی و ضمانت‌دهی همواره خزعل پیروز میدان نبود. روش او طرح حداکثر خواسته‌های هر مرحله جهت وصول به هدف نهایی بود و در صورتی که تحقق خواسته‌های حداکثری میسر نمی‌شد، به خواسته‌های کمتر قناعت کرده و در مقابل انگلیسی‌ها مقاومت نمی‌کرد.

اکتشاف نفت فرصتی طلایی برای خزعل فراهم کرد تا مجدداً خواسته‌های خود و تضمین‌های موردنظر را از انگلیسی‌ها مطالبه کند. این بار علاوه بر منافع تجاری و استراتژیک، لزوم صدور نفت و عبور لوله‌های نفتی از سرزمین شیخ و همچنین مجاورت حوزه‌ی حکمرانی خزعل با چاه‌های نفتی اهمیت حاکم محمره را بیش از پیش کرد. تصمیم بر احداث پالایشگاه در جزیره‌ی الخضر (آبادان فعلی) که در زمین‌های خزعل قرار داشت نیز شأن و اعتبار او را نزد انگلیسی‌ها بیشتر کرد، بدین ترتیب انگلیسی‌ها درصدد برآمدند تا پیوندهای خود را با شیخ خزعل مستحکم‌تر کنند. قرار شد آنها به عنوان تقدیر به شیخ خزعل مدال K.C.I.E^{۵۶} اعطا کنند، لذا در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ طی مراسم باشکوهی در کاخ فیلیه در محمره، شیخ خزعل نشان مزبور را دریافت کرد.^{۵۷} در آن هنگام او از چنان قدرتی برخوردار بود که دیگر برای دریافت نشان، در پی اجازه‌ی رسمی تهران نبود.^{۵۸}

بالاخره در نتیجه فشارهای شیخ خزعل در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ کاکس

یادداشت‌ها

۱. جلال‌الدین مدنی؛ «تاریخ سیاسی معاصر ایران»، ص ۷۲.
۲. خط آهن بغداد نمونه بارز این توسعه‌طلبی بود.
۳. برای اطلاع بیشتر در خصوص قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، نگاه کنید به فیروز کاظم‌زاده؛ «روابط روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴».
۴. ادوارد پروان، «انقلاب ایران ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹»، ص ۱۷۴.
۵. سر پرسی زاخاریا کاکس (Sir Percy Zachariah Cox) تولد نوامبر ۱۸۶۴، وفات فوریه ۱۹۳۷ کفیل سر کنسولگری بوشهر از یکم ژوئن ۱۹۰۴، نماینده سیاسی مقیم در خلیج فارس و سر کنسول از ۷ ژانویه ۱۹۰۹، وزیرمختار موقت بریتانیا از ۱۷ سپتامبر ۱۹۱۸ تا یکم ژوئیه ۱۹۱۹.
۶. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۵.
7. Comet
۸. مک دوال به چارلز مارلینگ، محرمانه، شماره ۱۱، محرمه، ۱۲ اکتبر ۱۹۰۷، (F.O.) ۵۰۱/۳۷۱
۹. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۱۳۲.
۱۰. در غیاب کارگزار، شیخ خزعل نماینده‌ی وزارت امور خارجه در خوزستان بود.
۱۱. مک دوال به مارلینگ: شماره ۱۱، محرمانه، محرمه، ۱۲ اکتبر ۱۹۰۷، (F.O.) ۲/۴۶۰.
۱۲. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۴۶.
۱۳. در خصوص اعطای امتیاز اکتشاف و استخراج نفت به ویلیام ناکس داریسی، نگاه کنید به الف: مصطفی فاتح؛ پنجاه سال نفت ایران
ب: خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، مبحث گرفتن امتیاز نفت جنوب ایران برای یکی از اتباع بریتانیا، ص ۳۵.
۱۴. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۸.
۱۵. جین رالف گارثویت، همان، ص ۲۲۲.
- سهمداران اصلی این شرکت، شرکت نفت برمه (Burmah Oil Co) و سندیکای امتیازات و لرد استرانکوما بودند.
۱۶. احمد کسروی، همان، ص ۲۰۶.
۱۷. سندیکای امتیازات Concessions Syndicate LTD نام شرکت مشترک ویلیام ناکس داریسی با شرکت نفت برمه است.
۱۸. ژرژ رینولدز به لوریمر: محرمه ۱۴ فوریه ۱۹۰۹، (F.O.) ۱۷۱۵/۳۷۱.
- ظاهراً این سخن ضرب‌المثلی است انگلیسی و کنایه از تیزهوشی و هوشیاری است.
۱۹. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۵۰.
۲۰. در حقیقت نقش آرنولد ویلسون در مذاکرات مزبور بسیار فراتر از منشی جلسات بود، او در مذاکرات حضوری فعال داشت و پس از آن نقشه‌بردار زمین موردنظر جهت احداث پالایشگاه بود. بعدها او کنسول انگلیس در محرمه شد و از دوستان صمیمی شیخ خزعل به

شمار می‌آمد.

Wilson, Arnold: South West Persia, A Political officers Dairy 1907-1914, P. 22.

۲۱. کاکس به گری: تلگراف شماره ۴۸۶، بوشهر ۱۸ مه ۱۹۰۹، (F.O.) ۷۱۵/۳۷۱.
۲۲. سر پرسی کاکس به گری: شماره ۹، تجاری، بوشهر، ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۹، (F.O.) ۷۱۵/۳۷۱.
۲۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۳۲.
۲۴. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۵۰.
۲۵. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۰۲.
۲۶. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۱۶۱.
27. Wilson. ibid. P. 9
۲۸. جن. راف، گارثویت، همان، ص ۲۲۹.
۲۹. سر پرسی سایکس. تاریخ ایران، جلد دوم، ص ۹۶.
۳۰. عبدالمسیح انطاکی؛ «الآیات الصباح فی مدائح مولانا صاحب‌السمو...»؛ ص ۲۴۲.
۳۱. ج. راف. گارثویت؛ همان، ص ۳۰۰.
۳۲. کاکس به سر لوئیس دین، بوشهر، ۲۸ ژوئیه ۱۹۰۷، (F.O.) ۳۴۵/۳۷۱.
۳۳. عبدالمسیح انطاکی، همان.
34. AL-Zayan
۳۵. شیخ محمد الکنعان، شیخ قبیله بنی تمیم بود. بنی تمیم جزء قبایل نام‌آور عرب است که سابقه‌ی حضور آن‌ها در این خطه به دوران اشکانیان باز می‌گردد. شط بنی تمیم یا رودخانه بنی تمیم (احتمالاً در اطراف برازجان) و تمیمیه (احتمالاً هندیکان فعلی) برگرفته از نام آن‌ها است.
۳۶. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.
۳۷. شیخ خزعل نیز متولد کوه‌الزین بود. و احتمالاً خانه مادر او همان خانه‌ای است که او در آن به دنیا آمده بود.
38. Crowe
۳۹. (F.O.) ۹۵۹/۳۷۱.
۴۰. عبدالکریم محمود غرابیه؛ «مقدمه فی تاریخ العرب الحدیث»، جلد اول، ص ۲۳۵.
۴۱. در هیچ‌کدام از منابع و مآخذ مطالعه شده طرح ترور مزبور دیده نشده است. از این رو صحت این گزارش تأیید نشده است.
۴۲. نادره جلالی، همان، صص ۱۲۸-۱۲۹.
۴۳. نگاه کنید به مباحث «رابطه شیخ خزعل با انگلیسی‌ها»، «فشار بر بریتانیا به منظور اخذ تضمین» و «همخوانی منافع شیخ خزعل و انگلیسی‌ها» در فصل چهارم این کتاب.
۴۴. نگاه کنید به مبحث «اجاره زمین پالایشگاه از شیخ خزعل» در همین فصل.
۴۵. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۳.
۴۶. احمد کسروی، همان، ص ۲۰۷.
۴۷. جان. راف. گارثویت، همان، ص ۲۴۷.
۴۸. گزارش کارگزار به وزیر امور خارجه، ۲۸ رجب ۱۳۳۰ (۱۳ ژوئیه ۱۹۱۲).
- مصطفی انصاری، همان، ص ۱۴۴.

۴۹. یکپارچگی و وحدت نظر مردم تحت سلطه‌ی شیخ از آن چنان اهمیتی برخوردار بود که کاکس تصریح کرد در هریک از تعهدات آینده نسبت به شیخ خزعل این شرط گنجانده شود، که این تعهدات تا وقتی معتبر هستند که «شیخ مورد قبول مردم خود باشد».

کاکس به ویلسون، شماره ۳۰۰۵، محمره، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۰، (F.O.) ۳/۴۶۰.

۵۰. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۲۴.

۵۱. مصاحبه با مرحوم حاج جابر چاسبی [کاسبی] از بزرگان خاندان آلبوکاسب.

۵۲. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۰۲.

۵۳. سر پرسی کاکس به ادوارد گری، تلگراف شماره ۴۸۶، بوشهر، ۱۸ مه ۱۹۰۹، (F.O.) ۷۱۵/۳۷۱.

۵۴. جن، راف، گارثویت، همان، ص ۲۲۴.

۵۵. شیخ خزعل به طور رسمی نارضایتی خود را از ضمانت‌های داده شده اعلام کرد و خاطر نشان شد که او خواهان آن است که بر اساس خواست‌ها و نیازش به وی ضمانت داده شود.

گری به بارکلی، تلگراف شماره ۱۰۹، (F.O.) ۲۵ مارس ۱۹۰۹، (F.O.) ۷۱۵/۳۷۱.

56. Knight Commander of the (Most Eminent Order of the Indian Empire)

۵۷. کاکس به ویلسون، شماره ۳۰۰۵، محمره، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۰، (F.O.) ۳/۴۶۰.

۵۸. شیخ در سال ۱۸۹۹ برای دریافت نشان سلطنتی ویکتوریا، در پی کسب اجازه‌ی رسمی دولت قاجار بود.

۵۹. کاکس به خزعل: محمره، ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰، (F.O.) ۹۴۹/۳۷۱.

فصل هفتم

از جنگ جهانی اول تا روی کار آوردن رضاخان

خزعل و جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول یکی دیگر از عرصه‌های بسیار سخت آزمایش توانمندی و مهارت دیپلماتیک شیخ خزعل و چگونگی استفاده‌ی او از کارت‌های این بازی خطرناک بود. مطالعه‌ی دقیق و موشکافانه‌ی اسناد وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا و همچنین بررسی نوشته‌ها و منابع برجای مانده از آن دوره، بیانگر این امر است که جنگ جهانی اول، بازی مرگ یا زندگی برای شیخ خزعل به حساب می‌آمد. این جنگ از یک طرف فرصتی بس گرانبها برای شیخ بود تا به مدد آن، جایگاه و موقعیت خویش را بیش از پیش نزد انگلیسی‌ها تقویت کند و از طرف دیگر از آن چنان حساسیتی برخوردار بود که هرگونه تصمیم نادرست و نسنجیده هلاکت و نابودی او را در پی داشت. قدر مسلم وجود مشاوران کارآزموده و تیزبین گرداگرد شیخ خزعل سبب شده بود تا او در اتخاذ تصمیمات استراتژیک و بنیادین با دوراندیشی و فارغ از هرگونه احساسات و عواطف عمل کند. اما از آنجا که او تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی و نهایی بود، لذا نقش اصلی و تعیین‌کننده‌ی وی در اتخاذ چنین تصمیم‌هایی محرز و غیرقابل انکار است. علی‌الخصوص اینکه اتخاذ تصمیم در خصوص جانبداری از عثمانی‌ها یا طرفداری از انگلیسی‌ها، با مرگ و زندگی او ارتباط مستقیم داشت. در قضیه جنبش مشروطیت دیدیم که چگونه شیخ خزعل با زیرکی و به نحوی حساب شده در کنار مشروطه‌خواهان ایستاد. اما ایستادن در کنار

مشروطه‌خواهان آن هم به آن شیوه، خطرات کمتری برای او در پی داشت. حال آنکه منازعه‌ای به مراتب بزرگ‌تر و به مراتب حساس‌تر، ایستادن در کنار یک طرف، نابودی یا ادامه حیات را برای او به ارمغان می‌آورد.

شیخ خزعل در این جنگ به قول او «منافع مردم خویش» را نصب‌العین قرار داد و بر مبنای آن حرکت کرد، او از این مطلب نیز ابا نداشت که مخالف نظر علمای نجف عمل کند. همچنین او بدون توجه به نقشه‌ی ترک‌ها برای قتلش، آنچه را که صلاح می‌دانست انجام داد. فراتر از این او حتی شورش و قیام مردم تحت سیطره‌ی خویش و پیوستن آنها به ترک‌های عثمانی را به جان خرید. در تحلیل نهایی موضع شیخ خزعل در جنگ جهانی اول به این نتیجه می‌رسیم که تصمیم او مبنی بر ایستادن در کنار انگلیسی‌ها، عقلایی‌ترین و سیاسی‌ترین تصمیم بود و از منظر کسی که در پی رسیدن به اهداف خاص خویش است، این تصمیم سنجیده‌ترین و مطمئن‌ترین آن بود.^۱ با وجود این، آنچه پس از پایان جنگ به دست آورد، کمتر از زحمات و خدمات او بود و کمتر از آن چیزی بود که در مخیله‌ی خود می‌پروراند. هرچند اگر در کنار عثمانی‌ها می‌ایستاد معلوم نبود سرنوشت او پس از خاتمه‌ی جنگ و شکست عثمانی‌ها به کجا می‌انجامید.

مرگ یا زندگی

پیش از آغاز جنگ جهانی اول، دولتین انگلیس و عثمانی در ۲۹ ژوئن ۱۹۱۳ توافق‌نامه‌ای به منظور فیصله دادن به برخی اختلافات در مناطق جنوبی عراق و به ویژه آبراه شط‌العرب منعقد کردند. این توافق‌نامه که تا سال ۱۹۱۵ محرمانه مانده بود، بعدها به توافق‌نامه‌ی «شط‌العرب» معروف شد. انگیزه‌ی انگلیسی‌ها از انعقاد این توافق‌نامه تسلط بر ساحل غربی آبراه مزبور بود، تا بدین وسیله کنترل و سیطره‌ی خود را بر آن تضمین کنند.^۲ هرچند که توافق‌نامه‌ی فوق، آزرده‌گی خاطر شیخ خزعل و شیخ مبارک‌الصباح را در پی داشت^۳، اما با وجود این متضمن به رسمیت شناختن حقوق او در اراضی تحت تصرف عثمانی و

همچنین قبول وراثت فرزندان او بر حکومت بود.^۴

علی‌رغم انعقاد موافقت‌نامه‌ی مزبور دولت عثمانی روز به روز به آلمان‌ها نزدیک‌تر می‌شد. پس از آن برای انگلیسی‌ها واضح و مبرهن شد در صورت آغاز جنگ، عثمانی‌ها در کنار آلمان‌ها خواهند بود. از طرفی دیگر انگلیسی‌ها بیکار ننشسته در اندیشه تهیه و تدارک مقدمات جنگ با آلمان‌ها بودند. انگلیسی‌ها به دلیل مجاورت پالایشگاه آبادان به سرزمین‌های تحت سلطه‌ی عثمانی‌ها، حمایت و دفاع از پالایشگاه و همچنین صیانت از خطوط لوله نفت از میدان نفتون تا پالایشگاه آبادان را در اولویت قرار دادند.^۵ عثمانی‌ها نیز به منظور به دست گرفتن کنترل آبراه بین‌المللی شط‌العرب، نیروهای زمینی خود را از عماره تا بصره و فاو به نظم کشیدند.

در چنین اوضاع و احوالی نگاه انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها به شیخ محمره شیخ خزعل بود.^۶ عثمانی‌ها در این اندیشه بودند که با استفاده از مسلمان بودن شیخ خزعل و همچنین حمایت مراجع تقلید از آنها و ترغیب و تحریک مردم تحت سیطره‌ی خزعل، او در کنار آنها بایستاد. انگلیسی‌ها نیز با توجه به این امر که روابط و پیوندهای چندی با شیخ محمره داشتند و در برخی از منازعات شیخ خزعل با عثمانی‌ها، از او در مقابل عثمانی‌ها حمایت کرده بودند^۷، بر همکاری و هم‌پیمانی شیخ، حساب می‌کردند و می‌دانستند شیخ خزعل از میان آنها و عثمانی‌ها، آنها را انتخاب می‌کند.

انگلیسی‌ها می‌دانستند شیخ خزعل به دنبال چیست، از این رو تلاش کردند تا با حرکت در راستای خواسته‌ها و اهداف شیخ، همکاری او را جلب کنند و او را از پیوستن به عثمانی‌ها بازدارند. قدر مسلم انگلیسی‌ها از نزدیکی علما و مراجع نجف با دولت عثمانی باخبر بودند. آنها نیک می‌دانستند که دولت عثمانی به پشتوانه‌ی حمایت مراجع تقلید در صدد خواهد بود تا جنگ با انگلیسی‌ها را «جنگ با کفار» و «جهاد» قلمداد کند و از آنجا که مردم تحت سیطره‌ی شیخ خزعل مسلمان و شیعه مذهب هستند و پیوندهای نزدیکی با علما و مجتهدین دارند، از این رو ممکن است او را در مقابل عمل انجام شده

پژوهشگران، فزونی قدرت و اعتبار انگلیسی‌ها بر عثمانی‌ها نزد مردم منطقه بود، و شیخ خزعل نیز نیک می‌دانست که اهمیت نظامی عثمانی‌ها در برابر مجموع قدرت، بریتانیای کبیر و روسیه ناچیز جلوه می‌کند. از این جهت، در کنار انگلیسی‌ها ایستاد.^۹

همان‌طوری که پیش از این ذکر شد شیخ خزعل خود را همسان شیخ مبارک‌الصباح می‌دید و رابطه‌ی خود با حکومت تهران را همانند رابطه‌ی شیخ مبارک شیخ کویت با حکومت عثمانی می‌پنداشت. از منظر او ایستادن در کنار عثمانی‌ها و پیروزی عثمانی‌ها در جنگ نه تنها سودی نداشت، بلکه به دلیل قوی‌تر بودن حکومت عثمانی نسبت به حکومت قاجار، مشکلات و دردهای برای او به ارمغان می‌آورد. او بر این باور بود که با پیروزی عثمانی‌ها در جنگ، ممکن است حکومت خود را از دست بدهد و عثمانی‌ها آن منطقه را ضمیمه‌ی امپراطوری خود کنند یا در بهترین حالت با برکناری او یا حمایت از شخصی طرفدار عثمانی‌ها، بنیان حکومتش را درهم بپیچند. از منظر عثمانی‌ها، شیخ خزعل دوست انگلیسی‌ها بود و در یک جنگ که برآیند آن پیروزی عثمانی‌ها است، حتی اگر شیخ خزعل با آنها همکاری می‌کرد، عثمانی‌ها نمی‌توانستند به دوست دشمن خود اعتماد کنند.

شیخ خزعل سیاست بهره‌برداری از موقعیت پیش آمده و استفاده حداکثری از آن را پیشه‌ی خود کرد، او با ایستادن در کنار انگلیسی‌ها سعی کرد در راه وصول به هدف اصلی خویش، بیشترین استفاده و حداکثر تضمین‌ها را از آنها بگیرد. شاید او در این اندیشه بود که جنگ جهانی اول همان فرصت طلایی است که مدت‌ها است مترصد آن است تا آنچه در ذهن و خیال دارد، جامه‌ی عمل بپوشاند.

رویارویی انگلیس و عثمانی

جنگ جهانی اول، روز ۳۰ آوریل ۱۹۱۴ م (۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۲ ه.ق) با اعلان جنگ اتریش به صربستان در اروپا آغاز شد.^{۱۰} عثمانی‌ها نیز پس از مدتی

قرار دهند یا اینکه بر شیخ خزعل فشار آورده، او را به پیوستن به اردوی عثمانی‌ها مجبور کنند.

انگلیسی‌ها به منظور جلب همکاری شیخ خزعل، در همان روزهای آغازین اعلام جنگ جهانی در اروپا یعنی ۲۰ اوت ۱۹۱۴ اعلام کردند که به شیخ این اطمینان را می‌دهند که او به خودمختاری محلی کامل دست خواهد یافت. این اطمینان که به صورت رسمی خواهد بود متضمن معافیت مالیاتی نخلستان‌های او در ساحل راست شط‌العرب [واقع در اراضی عثمانی] نیز هست.^۸

اما انگیزه‌های شیخ خزعل جهت همکاری با انگلیسی‌ها و در کنار آنها ایستادن، بسیار زیاد بود. شیخ خزعل در جریان مناقشه گمرک، به هنگام نزاع با سردار اکرم، در حمله‌ی عثمانی‌ها به کوت‌الزین و همچنین کشمکش او با بختیاری‌ها و تصدی وزارت داخله توسط سردار اسعد، توانسته بود از وجود انگلیسی‌ها بیشترین استفاده را ببرد. او پس از مناقشه‌ی گمرک فهمیده بود که با فشار به انگلیسی‌ها و جلب نظر آنها می‌تواند به بسیاری از خواست‌های خود دست یابد. بدون شک بخش قابل توجه‌ای از قدرت و سطوت به دست آمده در یک دهه‌ی اخیر، مرهون همین سیاست شیخ خزعل و استفاده‌ی او از وجود انگلیسی‌ها بود.

علاوه بر این انعقاد پیمان تحت‌الحمایگی کویت میان شیخ مبارک و حکومت انگلیس در سال ۱۸۹۹ میلادی، همواره برای شیخ خزعل به عنوان سرمشق و الگویی بود و او در اندیشه‌ی جلب نظر بریتانیا به منظور انعقاد چنین پیمانی با خود بود. از این رو جنگ جهانی اول به مثابه‌ی فرصتی طلایی برای او بود تا با ارائه‌ی خدمات به آنها و نزدیکی هرچه بیشتر و اخذ تضمین‌های لازم در این جهت حرکت کند.

هرچند در این راستا می‌توان انگیزه‌ها و دلایل دیگری را نیز برشمرد، اما قدر مسلم انگیزه‌ها و دلایل دیگر - در صورت وجود - نقش ثانوی و فرعی داشته و نقش تعیین‌کننده‌ای نداشتند. از جمله این دلایل به اعتقاد احدی از

حمله‌ی عثمانی‌ها به عبادان، رزمناو دلهواسی (Dalhousie) و ناو لورنس (Lawrence) رهسپار شط‌العرب شدند.^{۲۰}

عثمانی‌ها این جابه‌جایی نیروها و حضور رزمناوهای انگلیسی را برنتافته، روز ۱۳ اکتبر به انگلیسی‌ها اعلام کردند ظرف مدت هشت روز رزمناو اشپیگل را از حوالی محمره خارج کنند. آنها به منظور مقابله با انگلیسی‌ها با شیخ خزعل وارد مذاکره شدند و از او خواستند تا با آنها همکاری کند. عثمانی‌ها از شیخ خزعل خواستند تا به آنها اجازه دهد سربازان خود را بر فراز بام خانه‌ها در دو طرف رودخانه مستقر سازند. نقشه‌ی این عملیات نیز طوری طراحی شده بود تا پیش از حرکت کشتی اشپیگل، نیروهای مستقر بر پشت بام خانه‌ها، با شلیک گلوله کشتی را زیر رگبار آتش قرار دهند.

شیخ خزعل نه تنها حاضر به همکاری با ترک‌ها نشد، بلکه انگلیسی‌ها را از نقشه‌ی ترک‌ها باخبر و به قول آنها «از کشتار غیرمنتظره‌ای» جلوگیری کرد.^{۲۱}

شب ۲ نوامبر رزمناو انگلیسی سوی عبادان حرکت کرد، در روز ۵ نوامبر ۱۹۱۴ نیروهای هندی از ارتش انگلستان در ساحل فاو پیاده شده پس از تصرف ایستگاه تلگراف فاو در داخل خاک عراق پیش‌روی کردند. چند روز بعد در محلی به نام «سنیه»^{۲۲} در ساحل جنوبی شط‌العرب در فاصله دومایلی عبادان با نیروهای عثمانی درگیر شده، آنها را شکست دادند. با شکست نیروهای عثمانی، پالایشگاه عبادان از تیررس ترک‌ها خارج شد و لزوم اشغال فوری عبادان منتفی شد.^{۲۳} در همین روزها به دلیل همکاری شیخ خزعل با انگلیسی‌ها، دلامن^{۲۴} افسر فرمانده عملیات آنها «تشکر صمیمانه‌ی خود» را از شیخ خزعل اعلام کرد.^{۲۵}

درگیری‌ها میان ترک‌ها و انگلیسی‌ها با تعویض فرمانده جدید نیروهای بریتانیا به نام بارت^{۲۶} شدت گرفت و از روز ۱۴ اکتبر تا ۲۱ اکتبر با تقابل رزمناو انگلیسی اشپیگل و رزمناو عثمانی مرمیس به اوج خود رسید. بالاخره در روز ۲۱ اکتبر مشخص شد نیروهای عثمانی، نه تنها از مواضع خود عقب‌نشینی کرده، بلکه بصره را نیز ترک کرده بودند.^{۲۷}

«برکناری» به آلمان‌ها پیوستند.^{۱۱} انگلیسی‌ها نیز روز ۳۱ اکتبر همان سال رسماً جنگ را به عثمانی‌ها اعلام کردند. بدین ترتیب جنگ جهانی اول میان کشورهای متحد شامل آلمان، اتریش و عثمانی از یکسو و کشورهای متفق شامل انگلیس، فرانسه و روس آغاز شد. با اعلان جنگ توسط انگلیسی‌ها عملاً توافق‌نامه‌ی ۲۹ ژوئن ۱۹۱۳ منعقد شده میان دولتین انگلیس و عثمانی فاقد اعتبار شد و سلطان عثمانی به عنوان خلیفه‌ی مسلمین فرمان جهاد علیه انگلیسی‌ها و هم‌پیمانانش را صادر کرد.^{۱۲}

پیش از اعلان جنگ در ۲۰ اکتبر ۱۹۱۴ سرهنگ ناکس در نامه‌ای خطاب به شیخ خزعل از او خواست تا به اتفاق شیخ مبارک‌الصباح شیخ کویت، شیخ عبدالعزیز بن سعود امیر نجد به بصره حمله کرده و بصره را از سلطه‌ی عثمانی خارج کنند.^{۱۳}

این درخواست انگلیسی‌ها هیچ‌گاه اجرا نشد، زیرا شیخ خزعل باهوش‌تر از آن بود که خود را با عثمانی‌ها رویاروی جنگ کند. علی‌رغم ضمانت‌های انگلیسی‌ها به شیخ خزعل، خزعل به جای درگیری مستقیم با عثمانی‌ها به انگلیسی‌ها وعده داد کس دیگری را برای این کار معرفی می‌کند. شیخ خزعل سید طالب‌التقیب چهره‌ی سرشناس بصره را برای انجام این مهم به انگلیسی‌ها معرفی کرد.^{۱۴} در عوض شیخ خزعل طی دو اطلاعیه جداگانه از عشایر تحت سلطه‌ی خود خواست تا از انگلیسی‌ها حمایت کنند.^{۱۵}

پیش از این شیخ خزعل در نیمه سپتامبر سه هزار تفنگ مارتینی - هنری^{۱۶} و یک میلیون فشنگ از انگلیسی‌ها درخواست کرده بود. این درخواست در ۱۳ اکتبر توسط حکومت هند مورد موافقت قرار گرفت.^{۱۷} از طرفی دیگر علاوه بر حضور ناوگان جنگی انگلیس در خلیج فارس، رزمناو اشپیگل از نیروی دریایی انگلستان در حوالی محمره در رود کارون لنگر انداخت.^{۱۸} در آن هنگام تولید پالایشگاه عبادان ماهیانه ۲۵۰ هزار بشکه نفت تصفیه بود.^{۱۹} و از آنجا که حفظ و حراست از تأسیسات نفتی عبادان نزد انگلیسی‌ها از اهمیت بسیار بالایی برخوردار بود، لذا پس از دریافت گزارش‌هایی از بوشهر مبنی بر احتمال

در تاریخ ۲۳ ذی‌الحجه ۱۳۳۲، جاوید پاشا نامه‌ای به دست یاور ابراهیم افندی برای شیخ خزعل فرستاد و از او خواسته بود در جنگ جهانی در کنار مسلمین باشد.^{۲۸}

عثمانی‌ها نیز پیش از آغاز جنگ، با علمای نجف وارد مذاکره شده و نظر موافق آنها را مبنی بر اعلام جهاد ضد کفار انگلیسی جلب کرده بودند. از این رو دو هفته بعد مجتهدین نجف طی تلگرافی که توسط حاج حمود ملاک از عشایر شهر بصره به شیخ خزعل مخابره کردند، از او خواستند در مقابل انگلیسی‌ها ایستاده و به صف مجاهدین بپیوندند. آنها همچنین از او خواستند پیام مزبور را به عشایر تحت سلطه‌ی خویش ابلاغ کند و هرچه سریع‌تر آنها را از اقدامات به عمل آمده باخبر سازد.

ترجمه فارسی تلگراف مجتهدین که به تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۱۴ میلادی برابر با اول محرم ۱۳۳۳ هجری قمری مخابره شد، به ترتیب ذیل است.^{۲۹}

خدمت اجل اکرم سردار ارفع

به نام شریعت محمدی بر شما واجب است که همگام با مسلمانان و به منظور دفاع از سرحدات بصره با مال و جان و هرآنچه در توان دارید بپاخیزید و قیام کنید، این یک حکم دینی است و هیچ‌گونه تفاوتی میان ایرانی و عثمانی نیست. با مال و جان خویش جهاد کنید و خداوند با نیرو و قدرت خویش شما را یاری می‌کند. این حکم را به عشایر ابلاغ کنید و ما را از اقدامات خویش آگاه سازید.^{۳۰}

محمد حسین المهدی

سید مصطفی کاشانی

شیخ الشریعة اصفهانی

آیه‌الله‌زاده خراسانی

سید علی تبریزی

۲۷ نوامبر ۱۹۱۴، اول [محرم] سال ۱۳۳۳.

همان روز تلگراف دیگری به امضای سید محمد کاظم طباطبایی خطاب به

شیخ خزعل مخابره شد و از او خواسته شده بود به منظور حفظ اسلام، خود و عشایر آن منطقه علیه کفار به پا خیزند.^{۳۱}

بدون شک حکم جهاد مراجع تقلید نجف، شیخ خزعل را در وضعیتی بس دشوار قرار داد. او نیک می‌دانست مردم عرب به دلیل تعلقات و گرایش‌های مذهبی سخن علمای نجف را نصب‌العین قرار می‌دهند. پیش از این نیز گزارش‌هایی به او رسیده بود که سید عیسی کمال‌الدین از خانواده‌ی کمال‌الدین نجف در میان عشایر مختلف حضور دارد و آنها را به جهاد علیه انگلیسی‌ها تشویق می‌کند.

شیخ خزعل توانست روحانیان محمره را آرام کند و به پسرش در اهواز پیغام داد که با شیخ عیسی وارد مذاکره شود. در همین اثنا حاکم بصره و فرمانده قوای عثمانی از خزعل خواستند به آنان بپیوندند.^{۳۲}

در چنین اوضاعی شیخ خزعل با زیرکی اعلام کرد که او در مقام یک ایرانی ملزم به رعایت بی‌طرفی است^{۳۳} و از نظر او قبول پیشنهاد آنها امکان‌پذیر نیست.^{۳۴} شیخ خزعل به منظور پیشدستی تلگرافی نیز به وزارت امور خارجه مخابره کرد.^{۳۵} پس از این پاسخ شیخ بود که فرمانده نیروهای عثمانی اعلام کرد در صورتی که شیخ به نیروهای عثمانی نپیوندد، او بی‌درنگ به محمره حمله خواهد کرد.^{۳۶} به هر حال پاسخ منفی شیخ خزعل به فتوای مجتهدین، باعث رنجش و آزرده‌گی خاطر علمای نجف شد و حتی روحانی معروف شیخ عبدالکریم جزایری که روابط نزدیکی با شیخ داشت، موضع او را نکوهش کرد.^{۳۷}

از طرفی دیگر مجتهدان نجف نیز طی تلگراف‌هایی از دولت ایران خواستند به جهاد علیه انگلیسی‌ها بپیوندند. در تهران نیز فشار بر روی شاه و نخست‌وزیر زیاد بود. آنها می‌خواستند که شیخ به کفار انگلیسی کمک نکند و از شاه خواستند تا شیخ خزعل را به اصفهان یا تهران احضار کند، و در صورت امتناع از فرمان شاه، او را ترور کنند.^{۳۸}

هرچند حکومت قاجار ضعیف‌تر از آن بود که توانایی احضار شیخ خزعل

را به اصفهان یا تهران داشته باشد، با وجود این نخست‌وزیر ناگزیر شد اعلام کند که شیخ خزعل با آنها هماهنگ است و بدون مشورت با دولت ایران عمل نمی‌کند.^{۳۹}

همدستی قبایل با عثمانی‌ها

بالاخره فتوای مجتهدین نجف و حضور سید عیسی کمال‌الدین در میان مردم عرب مؤثر افتاد و احساسات دینی مردم علیه انگلیسی‌ها تحریک شد. قبایل و عشایر عرب که پیش از این دل خوشی از شیخ خزعل نداشتند، فرصت را مغتنم شمرده در صدد برآمدند تا ضمن اقتدا به حکم علمای نجف با خزعل نیز تسویه حساب کنند. قبیله‌ی بنی‌طرف که پیش از این با شیخ خزعل سر ناسازگاری داشت و مالیات پرداختی به شیخ را بیش از حد و توان خود می‌دانست، در پیشاپیش این حرکت قرار گرفت.^{۴۰} قبایل و عشایر دیگر نیز همچون قبیله‌ی باوی و قبیله‌ی کعب نیز با کمی تأخیر در صف معترضان و مخالفان قرار گرفتند. آنها در این اندیشه بودند که با شکست انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول، طومار حکومت شیخ خزعل را درهم پیچند.

قدر مسلم انگیزه‌های شرکت در این حرکت را نمی‌توان انگیزه‌های دینی صرف تلقی کرد، بدون شک عوامل و دلایل دیگری نیز برای مشارکت فعال در این جنبش وجود داشت. کم‌اینکه سرسخت‌ترین و فعال‌ترین قبیله‌ی شرکت‌کننده در این حرکت، قبیله‌ای بود که پیش از این بر سر پرداخت مالیات با شیخ خزعل در کشاکش بود. از دست رفتن قدرت و حیثیت سران طوایف و قبایل، افزایش مالیات و دست‌اندازی به زمین‌های آنها، و قتل و تبعید در ناآرامی طوایف تأثیر به‌سزایی داشت.^{۴۱} به بیان دیگر زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی در شکل‌گیری این حرکت نقش داشتند. نمی‌توان از نظر دور داشت که فشار طاقت‌فرسا و کمرشکن مالیات‌های اخذ شده از مردم، بهترین و قوی‌ترین انگیزه‌ی عصیان و تمرد مردم در هر دوره و به ویژه دوره‌ی مذکور است. بعید به نظر می‌رسد که اگر مردم قبایل مزبور از شیخ خزعل راضی

بودند، باز به فرمان علما اقتدا می‌کردند و علم مقاومت در دست می‌گرفتند. هرچند که نمی‌توان نقش رقابت‌ها و هم‌آوردی‌های قبیله‌ای و همچنین نقش تعصبات و دشمنی‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای را در این کشمکش نایده‌گرفت. در جوامع سنتی و در جوامعی که هنوز در مرحله روابط و پیوندهای خونی و وابستگی‌های بدوی به سر می‌برند تعصبات قبیله‌ای نقشی مؤثر در روابط و مناسبات اجتماعی و سیاسی دارند. به همین دلیل نه تنها پیوستن دیرهنگام بنی‌کعب فلاحیه به اردوی شورشیان، بلکه حتی بپا خاستن بنی‌طرف و باویه از دشمنی‌ها و تعصبات قبیله‌ای مستثنی نبوده است.

پس از آنکه عثمانی‌ها روز ۲۱ اکتبر ۱۹۱۴ بصره را تخلیه کرده و آن شهر به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد. این بار انگلیسی‌ها در صدد برآمدند تا از طریق محمره و اهواز به حویزه رسیده و از آنجا، به عماره در شرق عراق دست یابند.^{۴۲} عثمانی‌ها نیز به انگیزه‌ی جلوگیری از حمله‌ی انگلیسی‌ها به عماره و همچنین برچیدن طومار شیخ خزعل در ژانویه ۱۹۱۵ با دو فوج [هنگ] به سرکردگی توفیق بیک^{۴۳} و با همراهی شیخ غضبان البنیه^{۴۴} شیخ بنی‌لام^{۴۵} سوی حویزه لشکر کشیدند. شیخ عاصی الشهران، شیخ عوفی بن مهاوی و شیخ صدام بن زایر علی از قبیله‌ی بنی‌طرف به همراه شیخ عنایه بن ماجد، شیخ باویه، و شیخ قاسم بن علی (ملخص به قسملی) شیخ زرگان نیز به لشکر عثمانی و شیخ غضبان پیوستند.^{۴۶} آنها با همراهی علمای نجف و از جمله حاج سید محمد طباطبایی یزدی فرزند مرجع تقلید سید کاظم طباطبایی یزدی، شیخ مهدی خالصی و پسرش شیخ محمد، شیخ عبدالکریم جزائری^{۴۷} از راه عماره وارد حویزه شدند.^{۴۸} در بین راه حاج سید محمد یزدی مردم را به جنگ و ایستادگی در برابر انگلیسی‌ها تشویق می‌کرد. کم‌کم عشایر و قبایل دیگر نیز به صف مخالفان انگلیسی‌ها پیوستند. سید عیسی کمال‌الدین نیز که قبلاً برای تشویق مردم به جهاد علیه انگلیسی‌ها از عراق به آن خطه آمده بود، در بین راه به لشکر عثمانی و یاران شیخ غضبان و قبیله‌ی بنی‌طرف ملحق شد. آنها از رود کرخه عبور کرده در ۲۰ مایلی غرب اهواز اردو زدند.^{۴۹}

در چنین اوضاع و احوالی شیخ خزعل عرصه را بر خود تنگ دید، این بار فقط یک عشیره یا یک قبیله علیه او قیام نکرده بود. او را یارای مقاومت با شورش و عصیان یک یا دو قبیله بود. اما به هنگامی که علاوه بر این یک قبیله، پای قبایل دیگری نیز در میان باشد و آنها را نیروهای ورزیده‌ی نظامی عثمانی با تجهیزات سنگین همراهی و پشتیبانی کند، اوضاع و احوال بر او خیلی سخت می‌شود. و اگر در نظر داشته باشیم که علمای نجف نه تنها با صدور فتوای جهاد، بلکه با اعزام فرزندان یا نمایندگان خود، در صدد ترغیب و برانگیختن مردم علیه او بودند، دشواری و صعوبت کار بیش از پیش روشن و آشکار می‌شود.

شیخ خزعل برای مقابله با یورش مزبور در دو جبهه‌ی سیاسی و نظامی دست به کار شد. او به همراه حکومت تهران اعتراض خود را در خصوص نقض بی‌طرفی ایران، به دولت عثمانی اعلام کرد. از طرفی دیگر همه‌ی قبایل وفادار به خود را گرد هم آورد، تا در صورت تعرض به محمره آنها از مقرر حکومتی او دفاع کنند.^{۵۰}

انگلیسی‌ها نیز کشتی جنگی کامت را با قایقی از تفنگداران به اهواز گسیل داشتند، آنها همچنین نصفی از یک گردان پیاده‌نظام هندی را به منظور اطمینان خاطر شیخ و اهالی به محمره فرستادند.^{۵۱} انگلیسی‌ها در ساحل غربی رود کارون روبه‌روی اهواز در محلی به نام آمینه^{۵۲} اردو زده و مترصد اوضاع بودند.^{۵۳}

اما آنچه وضعیت انگلیسی‌ها را دشوارتر و بغرنج‌تر کرد، حضور فعال باوی‌ها در جبهه‌ی مخالفان بود. این بار شورش و عصیان نه تنها ساحل غربی رود کارون را فراگرفته، بلکه به ساحل شرقی آن نیز رسیده و قبیله‌ی باوی را نیز شامل شده بود. آنها روز ۵ فوریه خط لوله نفت را در شمال اهواز و در نزدیکی ویس^{۵۴} به آتش کشیدند. علاوه بر این باوی‌ها یکی از ایستگاه‌های شرکت نفت را نیز غارت کردند.^{۵۵} به آتش کشیدن خط لوله نفتی و غارت ایستگاه شرکت نفت ترس و هراس انگلیسی‌ها را دوچندان کرد. آنها با اعزام

نیروی کمکی به اهواز تلاش کردند، کنترل اوضاع را در دست بگیرند و مانع قطع جریان نفت شوند.^{۵۶} احتمال حمله‌ی باوی‌ها به شهر اهواز هر لحظه بیشتر می‌شد. از طرف دیگر خبرها حاکی از آن بود که شیخ غضبان در حال نزدیک شدن به امنیه است. در فلاحیه بنی‌کعب نیز علیه حاکمان منصوب شیخ خزعل شوریدند و سید جابر بن سید مشعل آلبوشوکه را به عنوان حاکم آن شهر برگزیدند.^{۵۷} عصیان مزبور پس از پیوستن طوایف و عشایر بندر معشور به بنی‌کعب فلاحیه در روز دهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۳ هجری قمری برابر با فوریه ۱۹۱۴ به اوج خود رسید.^{۵۸}

انگلیسی‌ها در چنین اوضاعی تعداد نیروهای خود را در ایالت افزایش دادند، آنها پیاده‌نظام خود را به دو هنگ، سواره‌نظام را به نیم اسکادران، و توپ‌ها را به چهار آتشبار رساندند.^{۵۹} گفته می‌شود در زمستان و بهار سال ۱۹۱۵ حدود ۲۲۰۰۰ نفر از نیروهای انگلیسی در ایالت مستقر شدند.^{۶۰}

ژنرال بارت فرمانده نیروهای انگلیسی، سپاهی به فرماندهی ژنرال روبنسون به منظور مقابله با عثمانی‌ها و متحدان آنها گسیل داشت. این سپاه در روز ۱۵ فوریه به اهواز رسید.^{۶۱} شیخ خزعل نیز نیروهای خود را گرد هم آورد و آنها را به دو قسمت تقسیم کرد. گروه اول به فرماندهی پسر برادرش شیخ حنظل و گروه دوم به فرماندهی پسرش شیخ کاسب. شیخ حنظل و سپاهیان‌ش روز ۲۱ فوریه به باوی‌ها در شرق اهواز یورش بردند و روستای ویس را اشغال کردند. بدین ترتیب مقاومت باوی‌ها در هم شکست. گروه دوم بر فلاحیه تاختند و بنی‌کعب را شکست دادند شیخ کاسب، حاکم منصوب از جانب کعبیان را عزل کرد و شیخ عبود بن ذیاب را جای او گذاشت.^{۶۲} اما پیروزی سپاه شیخ کاسب دیری نپایید. چون نمایندگان علما و مجتهدین در همه جا مردم را به قیام علیه انگلیسی‌ها فرامی‌خواندند. آنها ضمن هماهنگی با نمایندگان دولت عثمانی و فرستادگان دولت آلمان، سپاه شیخ خزعل را به تمرد و سرپیچی تشویق می‌کردند.^{۶۳}

همان‌طور که گفته شد پیروزی سپاه شیخ کاسب دیری نپایید، چون روز ۲۴

عشایری در حدود سه هزار نفر بود.^{۷۳} اما ژنرال سایکس در کتاب خود شمار سپاه دشمن [عثمانی‌ها و عشایر محلی] را دوازده هزار نفر دانسته است.^{۷۴} همچنین در یکی از اسناد وزارت امور خارجه انگلیس تعداد نیروهای ترک و هم‌پیمانان آنها دوازده هزار نفر نوشته شده است.^{۷۵} در این نبرد عشایر عرب بر قوای انگلیس چیره شده و تعداد دو توپ صحرایی و یک توپ کوهستانی را به غنیمت گرفتند.^{۷۶}

بر اساس یادداشت‌های آقای شیخ مرتضی شوشتری، سپاه انگلیس که شیخون بردند شماره‌شان دو هزار بود که هزار و دویست و پنجاه از آنان با کُتل لیوتنان پال فرمانده ایشان کشته گردیدند و توپخانه و قورخانه ایشان به دست عثمانیان و عرب افتاد.^{۷۷}

شکست نیروهای شیخ خزعل در روز ۲۴ فوریه و عقب‌نشینی آنها به مارد و همچنین شکست نیروهای انگلیسی در روز ۲ مارس در غرب اهواز سبب شد تا باوی‌ها نیز که پیش از این مغلوب سپاه شیخ خزعل به سرکردگی شیخ حنظل شده بودند، جان تازه‌ای گرفته به ادامه شورش تشویق شوند.^{۷۸} گفته می‌شد واسموس معروف به «لورنس آلمان» در تحریک و ترغیب باوی‌ها به شورش علیه شیخ خزعل نقش اساسی داشت. او روز ۱۶ فوریه به همراه نمایندگان باوی وارد شوشتر شده بود.^{۷۹} همچنین باوی‌ها، بنی‌کعب را به مقاومت در برابر شیخ خزعل تشویق می‌کردند.^{۸۰}

شیخ خزعل پیش از شکست انگلیسی‌ها در «المنجور» و شکست سپاهیان در فلاحیه، از بختیاری‌ها خواست تا تعدادی سوار بختیاری جهت حفاظت از خط لوله نفت اهواز به آن ناحیه اعزام کنند. مسیر خان صارالملک ملقب به سردار جنگ به بهانه بی‌طرفی دولت ایران، اعلام کرد نمی‌تواند چنین مسئولیت خطیری را به عهده بگیرد. اما فرستاده‌ی خود را نزد کاکس فرستاد و به او گفت قلباً مایل است با شیخ همکاری کند، مشروط بر این که شیخ یکی از دختران خود را به عقد او درآورد و در مقابل یکی از دختران او را به زوجیت بگیرد.

فوریه، بنی‌کعب بر سپاه شیخ خزعل شوریدند و آنها را با شکست سختی مواجه کردند. سپاهیان خزعل ناگزیر شدند تا روستای مارد^{۶۴} عقب‌نشینی کنند.^{۶۵} در این هنگام شیخ خزعل از شیخ مبارک شیخ کویت که در فیلیه مهمان او بود درخواست کمک کرد. شیخ مبارک نیز از فرزندش شیخ جابر خواست تا به منظور کمک به شیخ خزعل نیرویی به محمره گسیل دارد. اما بنا به نوشته‌ی دکتر علی‌الوردی به دلیل مخالفت روحانی برجسته‌ی کویت با هر گونه کمک به نیروهای ضدعثمانی، کمک مزبور تحقق نیافت.^{۶۶} شیخ مبارک که در فیلیه بود دانست که این فروگذاری ناشی از عدم حضور او در کویت است، از این رو طی نامه‌ای به فرزندش شیخ جابر، افراد مزبور را به کیفری سخت تهدید کرد. کویتیان چون این شنیدند هیئتی را برای عذرخواهی نزد شیخ مبارک فرستادند و متعاقب آن شش فروند کشتی بزرگ و یکصد و هشتاد مرد جنگی را روانه فیلیه کرده در مقابل قصر شیخ پاسداری کردند.^{۶۷}

ژنرال روبنسون که روز ۱۵ فوریه با سپاه خود به اهواز رسیده بود، ظهر روز ۲ مارس رو سوی محلی به نام «الغدیر»^{۶۸} در محدوده‌ی غرب اهواز کرد.^{۶۹} «الغدیر» اردوگاه سپاهیان عثمانی و هم‌پیمانان آنها از قبایل و عشایر عرب بود. انگلیسی‌ها پیش از طلوع آفتاب در ۴ مایلی قوای ترک در بلندی‌های «المنجور» در ۱۵ کیلومتری غرب اهواز توقف کرده و توپخانه‌ی خود را سوی آنها سرازیر کردند. در همین اثنا عشایر هم‌پیمان عثمانی‌ها از چند سو به نیروهای انگلیسی حمله‌ور شدند^{۷۰} و لشکر دوازده‌به فرماندهی گورینگ که از افراد انگلیسی و هندی تشکیل شده بود و توپخانه‌ی آنها را با تلفات سختی مواجه کردند. انگلیسی‌ها در این عملیات سیصد نفر کشته، و تعدادی اسیر دادند و همچنین دو خمپاره صحرایی از آنها منهدم شد، در نتیجه‌ی این خسارت سنگین، انگلیسی‌ها سوی اهواز عقب‌نشینی کردند.^{۷۱} به هنگام عقب‌نشینی انگلیسی‌ها مردم عرب و نیروهای عثمانی از پی آنها رفته و در میانه راه بسیاری از آنها را تار و مار کردند.^{۷۲} قوای ترک‌ها در این حمله مشتمل بر دو هنگ پیاده و یک گروهان سواره و نصف آتشبار و توپخانه و یک لشکر

هرچند که شیخ خزعل انجام این وصلت یعنی ازدواج ایلخان با دختر خود را خلاف سنت‌ها می‌دانست. اما با وجود این به پیشنهاد مزبور تن در داد، او همچنین به منظور جلوگیری از عداوت و دشمنی ایل بیگی بختیاری یعنی سردار بهادر پیشنهاد کرد با او نیز مبادله‌ی دختر صورت پذیرد. علاوه بر این شیخ خزعل دو شرط دیگر را مطرح کرد، اول آن که سردار جنگ باید با وی همکاری‌های لازم را داشته باشد، دوم این که اگر در جنگ و ستیزهای فعلی دولت ایران در کنار عثمانی قرار گیرد، بختیاری‌ها می‌بایست متعهد شوند که به اردوگاه شیخ در زیر چتر حکومت بریتانیا بپیوندند.^{۸۱} اما این هم‌پیمانی هیچ‌گاه اجرا نشد و شیخ خزعل و سردار جنگ فرصت خوبی را برای عقد اتحاد از دست دادند.^{۸۲}

در میانه‌های جمادی‌الاولی که به احتمال قریب به یقین اواسط ماه مارس ۱۹۱۵ بود محمد فاضل داغستانی با ده هزار کمابیش سپاه عثمانی از خاک عراق وارد حویزه شد و از آنجا به منطقه «الغدیر» به نیروهای توفیق بیک خالدی پیوست.^{۸۳} اما علی‌رغم حضور پرتعداد سپاهیان عثمانی و هم‌پیمانان آنها، ترک‌ها و عشایر در این عملیات موفق نبودند و پس از دو حمله‌ی ناموفق، عرصه را به حریف باختند و سوی خاک عراق عقب‌نشینی کردند.

بدین ترتیب قشون‌کشی عثمانی‌ها که با تحریک و تشویق علمای نجف و هم‌پیمانی عشایر عرب همراه بود در مصاف با نیروهای انگلیسی ناکام ماند و پیروزی از آن هم‌پیمانان شیخ خزعل بود. برخی از منابع علت ناکامی محمد پاشا داغستانی را عدم توزیع صحیح و عادلانه مبالغ دریافتی بین عشایر دانسته، معتقدند که وجوه ارسالی از جانب دولت عثمانی جهت توزیع و تقسیم میان سران و شیوخ و بدنه‌ی عشایر درست تقسیم نشده، از این رو افراد عشایر نسبت به شیوخ بدگمان شده و حاضر به نبرد نبودند.^{۸۴} از منظر شیخ مرتضی شوشتری سوءظن بعضی از مشایخ علت این ناکامی بود.^{۸۵} اما ویلسون اسلحه‌ی نامنسب ترک‌ها و همچنین گلوله‌باران عشایر عرب [از سوی ترک‌ها] به جای نیروهای رایبسون انگلیسی را علت این شکست می‌داند.^{۸۶} منبعی دیگر

اختلاف میان ترک‌ها و متحدان عرب آنها را عامل شکست دانسته، خاطر نشان می‌سازد که عرب به هدف‌های نظامیان عثمانی مشکوک شده بود و ترک‌ها نیز به عشایر عرب اعتماد نداشتند.^{۸۷}

هرچند که سرپرسی سایکس علت شکست عثمانی‌ها را حمله لشکرهای انگلیس از بصره و همچنین از قرنه و دفع سپاه ترک و عرب تا کنار کرخه و عماره ذکر کرده است.^{۸۸} اما از بررسی و تأمل در منابع و مآخذ چنین استنباط می‌شود که سوءظن و بدگمانی قبایل و عشایر نسبت به اهداف نظامیان عثمانی، از عوامل اصلی این شکست بوده است. آقای شیخ مرتضی در یادداشت خود ضمن بیان این مطلب چنین آورده است: «غره جمادی‌الآخری محمد چاچان به واسطه سوءظنی که از بعضی مشایخ حاصل کرده بود، اردوی مجاهدین را حرکت داد و به کنار کرخه رفت. مقارن این احوال خبر طغیان عشایر عثمانی و شکست اردوی شعبیه عثمانی رسید. آقای سیدمحمد [یزدی] و سردار عثمانی از خاک خوزستان به کلی خارج شدند.»^{۸۹} این وضعیت در حالی پیش آمد که شیخ غضبان و ترک‌ها خود را برای حمله به محمره آماده می‌کردند و بنی‌کعب نیز آماده‌ی حمله به اهواز بود.^{۹۰} مقارن این تحولات لشکر دوازدهم هندوستان به صحنه کارزار رسید و در تمام مناطق تحت سیطره‌ی شیخ خزعل مستقر شد.^{۹۱} با حضور لشکر دوازدهم شیخ خزعل و متحدان او آسوده‌خاطر شدند.

پس از آن در ماه آوریل عشایر بنی‌طرف، کعب و باوی رؤسای خود را رها کرده و به خانه هاشان بازگشتند. پس از آن رؤسای طوایف و عشایر تسلیم شدند. یک ماه بعد شیخ عنایه، شیخ قبیله‌ی باوی تسلیم شیخ خزعل شد و شیخ او را مورد عفو قرار داد. بنی‌کعب فلاحیه در اوایل ماه ژوئن از سپاهیان شیخ خزعل به فرماندهی شیخ کاسب و شیخ حنظل شکست خوردند.^{۹۲} بدین ترتیب با شکست عثمانی‌ها و خروج آنها از منطقه و متعاقب آن شکست قبایل، مبارزه‌طلبی عشایر و شورش آنها فرو نشست.

پس از شکست عثمانی‌ها، شیخ خزعل، شیوخ بنی‌طرف به نام شیخ عوفی

ماهیت و اهداف این حرکت، ماهیتی اعتقادی و در جهت دفاع از عقاید و مقدسات نبوده، بلکه ماهیت و صبغه‌ای دنیوی و مادی داشته است.

بدون شک اگر همدستی عشایر با عثمانی‌ها و آلمان‌ها بوقوع نمی‌پیوست و در صورتی که مردم تحت سیطره‌ی شیخ خزعل با او همگام و هم‌نظر می‌بودند، چنین حالتی بهترین و مناسب‌ترین حالت برای تحقق هدف نهایی و غایی شیخ بود و او می‌توانست با قاطعیت آن چه را که پیش از این انگلیسی‌ها به او نداده بودند، از آنها مطالبه کند.

از طرفی دیگر رویداد مزبور چه بخواهیم آن را «جهاد» یا «قیام» یا «شورش» یا «عصیان» یا حتی «انقلاب» بنامیم، برآیند دیگری نیز داشت، این حرکت ضربه‌ی سختی به قدرت و اعتبار شیخ خزعل وارد کرد، چون مهم‌ترین عامل و عنصر مقبولیت او نزد انگلیسی‌ها، یعنی قدرت کنترل عشایر و قبایل تحت فرمان و همچنین تأمین امنیت عمومی در ایالت را متزلزل ساخت. حرکت مزبور، ضعف و ناتوانی داخلی حکومت شیخ خزعل را آشکار ساخت. قدر مسلم انگلیسی‌ها پس از این رویداد در محاسبات خویش درباره‌ی شیخ تجدیدنظر کردند. آنها مجبور شدند بیش از دوازده هزار سرباز را به داخل ایالت گسیل دارند تا امنیت آن را حفظ کنند. پیامد منطقی و طبیعی این حرکت چنین بود که انگلیسی‌ها در قدرت شیخ خزعل به منظور مقابله با بحران بعدی مطمئن نبودند. کار به جایی رسید که به تدریج بریتانیا در مسئولیت‌های خود در قبال خزعل تجدیدنظر کرد.^{۹۸}

تضمین‌های انگلیس به شیخ خزعل

گفتیم که شیخ خزعل در تمامی تعاملات خود با انگلیسی‌ها به دنبال هدف غایی و نهایی خویش بود، او جنگ جهانی اول را بهترین و مناسب‌ترین وسیله برای دستیابی به هدف مزبور تلقی می‌کرد و از این منظر همکاری خود با انگلیسی‌ها را تعمیق بخشید. اما با وجود این دیدیم که چگونه او درخواست انگلیسی‌ها به منظور حمله به بصره به اتفاق شیخ کویت و امیر نجد را قبول

بن مهاوی رئیس عشیره بیت صیاح و شیخ عاصی بن شرهان رئیس عشیره بیت سعید را دستگیر و در فیلیه زندان کرد. پس از مدتی او آنها را به اقامت اجباری [زندان] یا تبعید به العماره واقع در خاک عراق مخیر ساخت. آن دو اقامت در العماره را به زندان در فیلیه ترجیح دادند. شیخ عوفی و شیخ عاصی تا سال ۱۹۲۴ (۱۳۴۳ ه.ق) در آنجا ماندند.^{۹۳}

رویداد بسیار تأسف‌انگیز در این مرحله حمله‌ی نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال گورنیک و با راهنمایی ویلسون به روستای خفاجیه [سوسنگرد فعلی] بود. آنها به منظور انتقام‌جویی از عشایر آن منطقه خانه‌های گلی مردم بی‌دفاع را گلوله‌باران کردند. بر اساس شایعات متداول بر سر زبان‌ها یک تا دو هزار نفر از جمله زنان و کودکان در یورش انگلیسی‌ها به خفاجیه جان خود را از دست دادند.^{۹۴}

در تحلیل نهایی حوادث مزبور به این نتیجه می‌رسیم که صرف‌نظر از تحکیم و تقویت روحیه‌ی مقاومت و ایستادگی و عدم کرنش در برابر ظلم و استبداد^{۹۵}، قربانیان اصلی این رویداد مردم عرب بودند. این درست است که شیوه‌ی حکومت شیخ خزعل به ویژه اخذ مالیات از توده‌های محروم، بسیار سنگین و اجحاف‌آور بود، اما آنچه مهم‌تر است منافع و مصالح مردم است که با ارزیابی صحیح و اصولی از اوضاع و احوال سیاسی و نظامی آن برهه و اهداف نهان و آشکار نیروهای شرکت‌کننده در این منازعه مشخص می‌شود. قدر مسلم امپراطوری عثمانی و هم‌پیمانان بین‌المللی او یعنی آلمان و اتریش، در این جنگ به دنبال منافع اقتصادی خویش و تقسیم مناطق تحت نفوذ خود در جهان بودند. همین مطلب نیز در خصوص امپراطوری انگلیس و روس و فرانسه صادق است. سایر مطالب و تبلیغات ایجاد شده فقط به منظور تشویق و ترغیب مردم در این جنگ، ظاهر و روبنای قضیه است و صرفاً جهت فریب افکار عمومی توده‌های مردم بود. کمابینه برخی افراد نیز با تطمیع و رشوه وارد این کارزار شدند^{۹۶}، و اگر آنچه در برخی منابع آمده است صحت داشته باشد^{۹۷}، همه و همه صحت گفتار فوق را تأیید می‌کند و بیانگر این امر است که

عثمانی‌ها یاری کند. نکته دیگر که اهمیت آن از موضوع فوق به مراتب بیشتر و فراتر است، حذف شرط وفاداری شیخ خزعل به حکومت ایران بود. به همین دلیل از منظر یکی از پژوهشگران این ضمانت‌ها «اعلام بی‌کم و کاست تحت‌الحمايگی بود»^{۱۱}. به اعتقاد مصطفی عبدالقادر النجار، ضمانت‌نامه‌ی مزبور قبول استقلال حکومت محمره بود^{۱۲}.

پس از اعلان جنگ از سوی انگلیسی‌ها و آغاز درگیری میان آنها و عثمانی‌ها و همچنین همکاری و کمک شیخ خزعل در موفقیت نیروهای انگلیسی و همچنین جواب رد شیخ به عثمانی‌ها جهت کشتار نظامیان انگلیسی مستقر در رزمناو اشپیگل و متعاقب آن پاسخ منفی خزعل به فتوای جهاد مجتهدین نجف در اواخر اکتبر ۱۹۱۴، شیخ خزعل جهت تعدیل ضمانت‌نامه قبلی، پیشنهاد خویش را ارائه داد. ظرافت نکته در این است که او به هنگام ارائه پاسخ به مجتهدین نجف در خصوص فتوای جهاد اعلام می‌کند، چون حکومت ایران در این جنگ اعلام بی‌طرفی کرده، او نیز نمی‌تواند این بی‌طرفی را نقض کند و با انگلیسی‌ها بجنگد، او از همین «بی‌طرفی» استفاده می‌کند و به انگلیسی‌ها اعلام می‌کند، کمک او به بریتانیایی‌ها در حمله به عثمانی‌ها با موضع «بی‌طرفی» او منافات دارد. از این رو او کاکس و هاردینگ نایب‌السلطنه‌ی هندوستان را متقاعد می‌کند تا ضمانت تعدیل شود.

در اینجا اظهارنظر احدی از پژوهشگران متبادر به ذهن خواننده نکته‌سنج می‌شود که: شیخ خزعل با روش‌هایی یاد شده، در دوره‌ی پنج ساله ۱۹۰۹-۱۹۱۴، کاری کرد که انگلیسی‌ها در چهار مورد جداگانه، مجبور شدند ضمانت‌های خود را تعدیل کنند. از منظر مصطفی انصاری از سال ۱۹۰۸ به بعد به تدریج، رئوس سیاست مذاکره شیخ خزعل، برای کسب شرایط مناسب سیاسی بهتر از انگلیسی‌ها معلوم شد. این سیاست را از لحاظ تحلیلی می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد. اولاً، او هرگز حداکثر مطالبات سیاسی خود را مطرح نکرد، ثانیاً، شیخ سعی می‌کرد تجمعی قوی از منافع شخصی میان خود و انگلیسی‌ها ایجاد کند، ثالثاً، شیخ خزعل مخالف این نبود که در مذاکره با

نکرد و هیچ‌گاه آن را جامه‌ی عمل نپوشاند.

در اکتبر ۱۹۱۴ سرهنگ ناکس ضمن طرح درخواست فوق از شیخ خزعل، به منظور جلب همکاری او با انگلیسی‌ها جهت اشغال بصره از سوی آنها در نامه‌ای که تاریخ ذی‌القعدة ۱۳۳۲ بر آن نقش بسته^{۱۳}، تضمین‌های زیر را به شیخ ارائه می‌دهد.

«... به نمایندگی از سوی مقامات بریتانیا، بر اساس این نامه در برابر شما متعهد می‌شوم که دولت بریتانیا تمامی کمک‌های لازم برای حل هرگونه مشکلی که ممکن است در آینده بین شما و حکومت ایران ناشی از تعرض آن دولت به حکومت شما یا صدمه رساندن به حقوق پذیرفته شده شما یا تجاوز به دارایی‌ها و اراضی شما در خاک ایران باشد به عمل خواهد آورد. این تعهد در صورت بروز هرگونه تغییری در حکومت ایران خواه حکومت استبدادی یا حکومت مشروطه باشد، معتبر خواهد بود. همچنین حکومت تا آنجا که در توان دارد از شما در مقابل هرگونه هجوم نیروهای خارجی حمایت خواهد کرد و از جناب عالی و حکومت شما در برابر هرگونه تجاوز به حکومت شما یا حقوق پذیرفته شده شما یا دارایی‌ها و زمین‌های شما در خاک ایران حمایت می‌کند. این تعهد به حضرت‌عالی و جانشینان ذکور شما تا زمانی که آن جناب و جانشینان به موارد مندرج در پیمان‌های منعقد شده با حکومت پایبند باشید و تا زمانی که طبق نظر مشورتی مقامات عمل بکنید و رضایت آنها را جلب کنید، به قوت خود باقی است، به شرط آنکه هیچ یک از حکام محمره بدون موافقت حکومت و پس از رایزنی محرمانه با مقامات منصوب نشود. در خصوص دولت ایران، ما تلاش می‌کنیم که همواره استقلال داخلی حضرت‌عالی همانند اوضاع فعلی حفظ شود. همچنین نخلستان‌های شما واقع در ساحل عثمانی شط‌العرب همچنان در تملک شما و جانشینان باقی بمانند و از پرداخت مالیات و عوارض معاف باشند»^{۱۴}.

هرچند که تضمین‌های مزبور تأمین‌کننده نظر شخص خزعل نبودند و آنچه او می‌خواست بیش از تضمین‌های مزبور بود، اما از آنجا که ضمانت‌های مزبور پیش از آغاز جنگ بودند و از آنجا که در شرایط بی‌طرفی حکومت ایران انجام می‌شد، از این نظر بسیار حائز اهمیت بود. در حقیقت انگلیسی‌ها بدون توجه به موضع حکومت ایران در قبال جنگ جهانی اول، از شیخ خزعل می‌خواستند تا در کنار آنها با حکومت عثمانی بجنگد یا حداقل آنها را در نبرد علیه

انگلیسی‌ها، در مواقع خطیر آنها را از نظر سیاسی تهدید کند^{۱۰۳}.

در حقیقت ضمانت اعطا شده به شیخ خزعل در تاریخ ۲۱ نوامبر یعنی روز اشغال بصره به دست نیروهای انگلیس، همانند ضمانت‌نامه‌ی ژوئن ۱۹۱۴ بود، با این تفاوت که این بار موافقت مقام‌های لندن را نیز همراه داشت. در این ضمانت‌نامه که به نظر می‌رسد جنبه‌ی رسمی‌تری نسبت به ضمانت‌نامه قبلی داشت شرط دیگری نیز گنجانده شده بود که از نظر شیخ خزعل، شرط بدتری بود. انگلیسی‌ها حمایت از او را به شرط «انجام تعهدات نسبت به حکومت ایران توسط او و جانشینانش» مشروط کردند. شرطی که در ضمانت‌نامه‌ی قبلی وجود نداشت. با وجود این مشخص نیست چرا پس از ارائه‌ی کمک شیخ خزعل به انگلیسی‌ها و در گرماگرم جنگ جهانی اول و نیاز انگلیسی‌ها به کمک‌های او، آنها چنین شرطی را در ضمانت‌نامه گنجانده‌اند. مگر اینکه به سخن استرنک باور داشته باشیم که ضمانت‌نامه‌ی اولی صحیح‌تر است و دومی برای مطالعه‌ی همگانی است.^{۱۰۴}

پس از آن در نیمه‌ی دوم سال ۱۹۱۵ به هنگامی که جو حاکم بر فضای سیاسی ایران بسیار ضدانگلیسی شد و در اوضاع و احوالی که در نتیجه فعالیت‌های ملی‌گرایان و هواداران آلمان و مخالفان روسیه و انگلیس و همچنین فعالیت‌های واسموس آلمانی در میان قبایل و مردم جنوب، بیم آن می‌رفت که میان انگلیس و ایران جنگی درگیرد، انگلیسی‌ها درصد برآمدند تا تاوان سختی در قبال این جنگ از ایران اخذ کنند. تاوان این اقدام حکمرانی شیخ خزعل بود. کاکس عقیده داشت به محض اجتناب‌ناپذیر شدن جنگ ایران و انگلیس، شرط موجود در ضمانت و تضمین قبلی مبنی بر «لزوم وفاداری به حکومت ایران» حذف شود و به او اطلاع دهیم «در صورت خاتمه جنگ به نحو مطلوب، استقلال یا خودمختاری محلی او همانند کویت تضمین خواهد شد» و «ما او را از تبعیت حکومت ایران خارج کرده از هرگونه تعرض حکومت ایران حمایت می‌کنیم، در مقابل او باید به ما این تعهد را بدهد که روابط خارجه او در کنترل ما باشد.» همچنین «بلافاصله پس از آغاز جنگ به او این اجازه را می‌دهیم که پرچم

ایران را پایین کشیده و به عنوان اعلام استقلال، پرچم قرمز عربی را به اهتزاز درآورد.»^{۱۰۵}

پیشنهاد مزبور مورد موافقت هاردینگ در هندوستان، هر تسل دبیر سیاسی حکومت هند و رئیس او چمبرلین و سر ادوارد گری قرار گرفت. در این پیشنهاد مقرر شد بخشی از درآمد خالص گمرک به خزعل اختصاص یابد. به اعتقاد استرنک ظاهراً خزعل خواهان استقلال حقوقی (De Jure) از ایران نبود، چون نمی‌خواست یک شیر ضعیف همچون ایران را با شیر قوی همچون بریتانیا عوض کند. کم‌اینکه عملاً افسران سیاسی کاکس در خوزستان در امور عشایر و همچنین در موضوعات مربوط به مدیریت حکومت او دخالت می‌کردند و خزعل از این نظر آزردده‌خاطر، و به احتمال زیاد نسبت به نیات بریتانیا مشکوک بود.^{۱۰۶} اما به نظر می‌رسد سخن استرنک چندان استوار نباشد، زیرا این پیشنهاد همان هدف نهایی شیخ خزعل بود و او از مدت‌ها پیش برای آن لحظه شماری و برنامه‌ریزی می‌کرد. به احتمال زیاد چون جنگ ایران و انگلیس به وقوع نپیوست، لذا انگلیسی‌ها پیشنهاد مزبور را مسکوت گذاشتند. از این رو مقامات بریتانیایی حکومت هند به خاطر دلخوشی شیخ خزعل و از آنجا که با خواسته‌های او موافقت نکرده بودند، در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۱۷ طی تشریفات رسمی نشان G.C.I.E^{۱۰۷} را به منظور قدردانی از تلاش‌ها و فداکاری‌هایش به او اعطا کردند.^{۱۰۸}

افزایش حضور انگلیس

پیروزی انگلیسی‌ها بر ترک‌های عثمانی و غلبه‌ی آنها بر نایره‌ی عشایر سبب شد تا حضور انگلیسی‌ها در ایالت دوچندان شود. آنها در محمره، اهواز و شوش نیرو مستقر کردند و در هریک از شهرهای شوشتر و دزفول اداره سیاسی یا کنسولگری و اداره عدلیه دایر کردند. کنسول نیز به همراه دسته‌ای از سپاهیان در این دو شهر حضور داشت. در همه جا اداره‌های پست و تلگراف را به دست گرفته و افراد خود را به سرپرستی آنها گماردند. انگلیسی‌ها مالیات

نظارت نمایندگان کنسولگری انگلیس بر امور عشایر عرب کار را به جایی رساند که آنها رأساً با قبیله‌ی باوی جهت حفظ و حراست از لوله‌های نفتی وارد مذاکره شدند.^{۱۱۴} کاری که به هیچ‌وجه قبل از حوادث مزبور انجام نمی‌گرفت و انگلیسی‌ها به خود اجازه چنین کاری را نمی‌دادند. در یک کلام انگلستان با تجدیدنظر در سیاست‌های خود در قبال شیخ خزعل، درصدد برآمد ذهنیت و نگرش استعماری را که در مقرر سیاسی نماینده بریتانیا در بصره حاکم بود، در این سوی رود و نزد شیخ خزعل پیاده کنند.^{۱۱۵}

مطالبات شیخ خزعل در جریان جنگ جهانی اول

شیخ خزعل به هنگام اوج‌گیری جنگ جهانی اول، درصدد برآمد تا از پیروزی مزبور حداکثر استفاده را بکند. همان‌طوری که ذکر شد او تلاش کرد تا انگلیسی‌ها را به قبول خواسته و هدف نهایی خویش رهنمون سازد^{۱۱۶}، و به هنگامی که در تحقق این امر موفق نشد، به خواسته‌های محدودتر و کمتر رضایت داد.

پس از آنکه او نتوانست انگلیسی‌ها را در جهت هدف و خواسته نهایی خویش قانع کند و انگلیسی‌ها همانند سنوات قبل تضمین مشروط به او دادند، این‌بار شیخ خزعل درصدد برآمد تا خواسته‌های اقتصادی خود را مطرح کند. خواسته‌هایی که برخی از آنها در بطن خویش نزدیکی و تقارب فراوانی با هدف نهایی او داشتند و به تعبیری هموارکننده راه وصول به آن نیز بودند. او امیدوار بود در مناقشه مزبور با دولت ایران، انگلیسی‌ها جانب او را گرفته و بر حکومت قاجار فشار بیاورند.

در اوائل سال ۱۹۱۶ شیخ خزعل از انگلیسی‌ها خواست که مبلغ ۱۴۰ هزار لیره بابت هزینه‌های اعاده نظم و همکاری با آنها در جریان جنگ جهانی اول به او پرداخت کنند. وی مدعی بود به دلیل اوضاع و احوال ناشی از جنگ نتوانسته از تعداد قابل توجهی از عشایر مالیات دریافت کند.^{۱۱۷} از این رو خود را شایسته دریافت مبلغ مزبور می‌دانست.

حمل و نقل را خود عهده‌دار شدند و از محل مالیات، حقوق قضات عدلیه و حکمران شهرها را پرداخت می‌کردند.^{۱۱۹} در مناطق بختیاری، وضع از این هم بدتر بود. در آن هنگام، انتصاب ایلخانی بختیاری به فرمان همایونی نیاز نداشت. تنها یادداشت وزیرمختار انگلیس برای چنین انتصابی کافی بود.^{۱۲۰} همان‌طوری که پیش از این ذکر شد حوادث سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۵ سبب شد تا انگلیسی‌ها در نوع رابطه‌ی خود با شیخ خزعل تجدیدنظر کنند. آنها نتوانستند از بابت قدرت شیخ خزعل برای مقابله با بحران بعدی مطمئن شوند. این نااطمینانی منجر به آن شد که انگلیسی‌ها، پادگانی در ایالت ایجاد کنند.^{۱۲۱} حوادث مزبور سبب شد تا از یک طرف شأن و جایگاه خزعل نزد انگلیسی‌ها تضعیف و از طرف دیگر نفوذ و هیمنه‌ی انگلیسی‌ها در ایالت بیش از پیش شود. خزعل متوجه شد که به حمایت بریتانیا نیاز دارد و بریتانیا نیز متوجه شد که خزعل ابهت و قدرت سابق را ندارد. پیش از این انگلیسی‌ها، خزعل را قوی‌ترین و متنفذترین شخص در ایالت می‌دانستند و بدون مشورت و هماهنگی با او اقدام نمی‌کردند. آنها سعی می‌کردند در جمیع امور نظرش را جویا شوند و پس از کسب نظر او عمل کنند. در مقاطعی آنها به منظور جلب نظر شیخ خزعل، نه تنها به خوانین بختیاری فشار می‌آوردند، بلکه حتی مقامات حکومت قاجار را مجبور می‌کردند، به نحوی عمل کنند تا موجبات رضایت خزعل فراهم شود. نزاع شیخ خزعل با سردار اکرم، مناقشه گمرک محمره، جابه‌جایی سردار اسعد بختیاری از وزارت داخله به وزارت جنگ، نمونه‌های بارز این کسب رضایت شیخ خزعل توسط انگلیسی‌ها بود. انگلیسی‌ها حتی در منازعه‌ی شیخ خزعل با حکومت عثمانی وارد شده و عثمانیان را ناگزیر به عقب‌نشینی کردند.^{۱۲۲}

اما همدستی عشایر با ترک‌های عثمانی در جنگ جهانی اول سبب شد تا ابهت شیخ خزعل شکسته شود.^{۱۲۳} از آن به بعد نمایندگان انگلیس در امور عشایر عرب مداخله می‌کردند. انگلیسی‌ها کم‌کم همان رفتاری را که در عراق با عشایر آن سرزمین در پیش گرفته بودند، در خوزستان نیز دنبال کردند.

شیخ با طرح این موضوع که انگلیسی‌ها از دو کشتی حمل و نقل او در جریان جنگ استفاده کرده‌اند و همچنین خانه‌ی وی در بصره را در اختیار داشته‌اند و علاوه بر آن قصر او در آن شهر را به عنوان بیمارستان مورد استفاده قرار داده‌اند، از مقامات بریتانیایی حکومت هند، تقاضای ۵۰ هزار لیره کرد. شیخ خزعل مدعی شد که در جریان ناآرامی‌های جنگ جهانی اول مبلغ ۱۴۰ هزار لیره را هزینه کرده است. انگلیسی‌ها در ابتدا موافقت کردند که ۳۰ هزار لیره وام، ۱۰ هزار لیره بلاعوض به شیخ خزعل و یک هزار لیره به عنوان قدردانی از زحمات حاج رئیس به او بدهند. اما از آنجا که شیخ خزعل نمی‌خواست «سربار» انگلیسی‌ها و به تعبیری «مفت‌خور» باشد، پیشنهاد کرد به جای ۱۰ هزار لیره بلاعوض، ۲۰ هزار لیره وام به او پردازند. بالاخره در نتیجه مذاکرات طولانی در نوامبر ۱۹۱۸ با تمهیدات و شروطی با پرداخت ۵۰ هزار لیره وام به شیخ خزعل موافقت شد.^{۱۱۸}

پس از آن در سال ۱۹۱۷ خزعل خواستار افزایش سهم خود از گمرک محمره شد، او خواستار تغییر سهم خویش از حقوق ثابت به درصدی از عایدات گمرک شد. شیخ خزعل مدعی بود که در نتیجه تلاش‌های او و نحوه‌ی مدیریتش عایدات گمرک محمره افزایش یافته است، از این رو به جای حقوق ۱۲ هزار تومان در سال، معادل ۲۰٪ از عایدات گمرک سهم او شود.^{۱۱۹}

هرچند سرپرسی کاکس از افزایش سهم شیخ از گمرک محمره جانبداری می‌کرد، اما سرچارلز مارلینگ وزیرمختار انگلیس در تهران با بیان این مطلب که کمک بریتانیا در گشایش آبراه کارون و احداث جاده‌ی بختیاری باعث افزایش درآمد گمرکی شده است نه فعالیت شیخ خزعل، با درخواست شیخ مخالف بود. بدین ترتیب موضوع تا پایان جنگ مسکوت ماند.^{۱۲۰}

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس با ایران، از آنجا که مشاوران انگلیسی عهده‌دار سامان‌دهی وضعیت مالی ایران شدند، از این رو آنها نمی‌توانستند با درخواست اختصاص ۲۰٪ از درآمد گمرک محمره به شیخ خزعل موافق باشند. چون محمره در مقایسه با سایر مناطق پُر هرج و مرج ایران از درآمد

ثابت بهره‌مند بود و تخصیص ۲۰٪ درآمد گمرک، اوضاع مالی ایران را سخت می‌کرد و ثبات اقتصادی کشور را به خطر می‌انداخت. علاوه بر این درآمد گمرک محمره، تضمین بازپرداخت وام‌های ایران از دولت بریتانیا نیز بود.^{۱۲۱} طبیعی است انگلیس با درخواست شیخ خزعل موافق نباشد.^{۱۲۲}

شیخ خزعل پس از آنکه متوجه شد انگلیسی‌ها، فیصل بن حسین را برای پادشاهی عراق در نظر گرفته‌اند، این بار در اندیشه کسب امتیازهای دیگر برآمد. او از انگلیسی‌ها خواست دو هزار قبضه تفنگ ۳۰۳ و دو است فشنگ ذخیره برای هر تفنگ، چهار آتشبار توپ کوهستانی جدید با تمامی تجهیزات و مهمات، یک فروند کشتی بخار بزرگ، چهار آتشبار توپ تشریفاتی به او بدهند. شیخ با استناد به این امر که در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ بنا به درخواست انگلستان برای عبدالعزیز بن سعود اسلحه فرستاده، خواستار جاگزینی اسلحه و تجهیزات مزبور شد. همچنین او به سیاست بریتانیا مبنی بر خلع سلاح غیرنظامیان متوسل شد و مدعی بود که سلاح‌های عثمانی‌ها و آلمانی‌ها در آن سوی شط [رود] در اختیار ناراضیان است، از این رو می‌باید رعایای وفادار به او مسلح شوند.^{۱۲۳}

هفت ماه بعد، یعنی در ژانویه‌ی ۱۹۲۰، یک فروند کشتی تفریحی از جانب ژنرال مک مون به خزعل اهدا شد. ۱۸ ماه بعد یعنی در ژوئیه‌ی ۱۹۲۱، چهار آتشبار توپ و ۲۰۰ گلوله برای هر آتشبار به شیخ تحویل شد و تا ماه دسامبر یعنی نزدیک به دو سال بعد از تحویل کشتی فوق، تفنگ‌ها به او داده شد. شیخ خزعل تقاضای ده هزار قبضه تفنگ کرده بود، اما انگلیسی‌ها این رقم را به نصف کاهش دادند.^{۱۲۴}

تعطل انگلیسی‌ها در تحویل سلاح به شیخ خزعل و همچنین به درازا کشیدن اجابت درخواست‌های او و کاهش میزان ارقام درخواستی به نصف، بیانگر این امر است که آنها همواره در صدد بودند تا مانع افزایش قدرت شیخ شوند. در این رهگذر باید به این نکته توجه داشت که انگلیسی‌ها جهت تأمین امنیت مناطق نفتی جنوب به نیروهای مسلح شیخ نیاز مبرم داشتند، اما با وجود این حاضر نبودند شیخ خزعل را مسلح کنند.^{۱۲۵}

یادداشت‌ها

۲۵. کاکس به میجر ترور، محمره، تلگراف، عبادان، ۱۱ نوامبر ۱۹۱۴، (F.O.)، ۴/۴۶۰.
26. Barret
۲۷. رنکینگ به ترور، تلگراف شماره ۲۲۸، اهواز، ۴/۴۶۰.
۲۸. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۳۷۹.
۲۹. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۳۷۵.
- بنا به نوشته‌ی آقای صفاءالدین تبرائیان مترجم کتاب «حکومت شیخ خزعل بن جابر...» تاریخ مخابره تلگراف روز ۲۲ نوامبر ۱۹۱۴ است (پی‌نوشت صفحه ۲۴۳)، اما دکتر علی‌الوردی تاریخ ۳۱ ماه صفر ۱۳۳۲ هـ.ق مطابق با نهم تشرین ثانی [نوامبر] ۱۹۱۴ را تاریخ مخابره تلگراف ذکر کرده است (صفحه ۱۴۰). از جلد چهارم کتاب لمحات اجتماعی من تاریخ العراق، از آنجا که آقای النجار، اصل تلگراف را نزد احدی از نوادگان شیخ خزعل در بصره رویت کرده، تاریخ ذکر شده توسط مصطفی عبدالقادر النجار یعنی ۲۷ نوامبر، صحیح‌تر است.
۳۰. متن عربی تلگراف به شرح ذیل است:
- عشار - بواسطة الأجل الحاج حمود الملاك لحضرة الأجل الأكرم سردار أرفع دام إقباله
العالي
باسم الشريعة المحمدية يجب عليك النهوض و القيام و اتفانكم مع المسلمين في
مدافعة الكفار عن ثغر البصرة بالمال و النفس و بكل ما تقدرون عليه و هذا حكم ديني لا يفرق
بين ايراني و العثماني جاهدوا بأموالكم و أنفسكم ينصركم الله بحوله و قوته. بلغ هذا الحكم
لجميع العشائر عرفونا سريعاً اقداماتكم.
۳۱. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۳۷۶.
۳۲. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۵۷.
۳۳. با آغاز جنگ جهانی اول، دولت ایران بی‌طرفی خود را در این جنگ اعلام کرده بود.
۳۴. کاکس به تاونلی تلگراف، عبادان، ۱۶ نوامبر ۱۹۱۴، (F.O.)، ۲۱۴۳/۳۷۱.
۳۵. احمد علی سپهر مورخ‌الدوله؛ «ایران در جنگ بزرگ، ۱۹۱۴-۱۹۱۸»؛ ص ۹۵.
۳۶. همان.
۳۷. انعام مهدی علی‌السلیمان، ص ۶۹.
۳۸. تاونلی به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۳۴۸، تهران، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۴، (F.O.)، ۲۰۸۰/۳۷۱.
۳۹. همان.
۴۰. پیش از این بنی‌طرف چندبار علیه شیخ خزعل علم عصیان برافراشته بودند و شیوخ آنها در سال ۱۹۰۸ به العماره عراق پناهنده شده بودند.
۴۱. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۲۰۴.
۴۲. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۶.
۴۳. قابل ذکر است دکتر علی‌الوردی نیز سرکرده سپاه عثمانی را توفیق بیگ خالدی معرفی می‌کند (همان، جلد چهارم، صفحه ۱۴۱)، همچنین احمد کسروی نیز سرکرده‌ی سپاه ترک را توفیق بیگ ذکر کرده است (همان، ص ۲۱۷)، اما ویلیام تنودر استرنک، سرکرده را محمد فضل پاشا داغستانی می‌داند (همان، صفحه ۲۶۴). حال آنکه بنا به نوشته کسروی (همان،

۱. پس از پایان جنگ و پیروزی انگلیس بر عثمانی، شیخ خزعل، پادشاهی عراق را پاداش خود می‌دانست. او انضمام بصره به قلمرو فرمانروایی خود و تحت‌الحمایه شدن آن را کمترین پاداش خود می‌دانست.
۲. برای اطلاع بیشتر از این توافق‌نامه، رجوع کنید به: ساطع‌الحصری؛ «البلاد العربية والدولة العثمانية».
۳. مصطفی عبدالقادر النجار، «التاريخ السياسي لعلاقات العراق الدولية بالخليج العربي»، ص ۶۵.
۴. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۵۲.
۵. پیش از این واسموس کنسول آلمان در بوشهر موفق شده بود طوایف و عشایر تنگستان و شیراز را علیه انگلیسی‌ها بشوراند. آنها اقداماتی جهت منفجر کردن تأسیسات نفتی آبادان به عمل آورده بودند که به نتیجه نرسید. مهرباب امیری، همان، ص ۲۲۷.
- نقل از: جین رالف گارثویت، همان.
۶. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۴۳.
۷. اشاره است به حادثه‌ی کوت‌الزین.
۸. ناکس به کاکس، تلگراف شماره ۹۹۶ (P)، بوشهر، ۲۰ اوت ۱۹۱۴، (F.O.)، ۲۱۴۳/۳۷۱.
۹. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۴۴.
۱۰. علی اصغر شمیم؛ «ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار»، ص ۴۵۳.
۱۱. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۵.
۱۲. جین رالف گارثویت، همان، ص ۲۲۸.
۱۳. ناکس به خزعل، ذی‌القعدة ۱۳۳۲ هـ (۲۰ اکتبر ۱۹۱۴)، (F.O.)، ۱۹۹۹۷/۳۷۱.
۱۴. رید بولارد (Bullard) کاردار کنسولگری بصره به سر لویی مالت سفیر بریتانیا در قسطنطنیه، تلگراف، شماره ۱۳۰، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۴، (F.O.)، ۱۲۱۴۰/۳۷۱.
۱۵. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، پیوست شماره ۱۸، صص ۳۸۱-۳۸۳.
16. Martini-Henry
۱۷. ناکس به کاکس، تلگراف، شماره ۱۱۲۸ (R) بوشهر، ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۴، (F.O.)، ۱۲۱۷۸/۳۷۱.
۱۸. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۵۳.
۱۹. جین رالف گارثویت، همان، ص ۲۲۹.
۲۰. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۴۸.
۲۱. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۵۵.
22. Saniyah
۲۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۰۳.
24. Delaman

ص ۲۱۸) محمد فاضل داغستانی با ده هزار نیروی خود در جمادی الاولی به نیروهای توفیق‌بیک خالدی پیوست.

۴۴. غضبان البنیه یا آن‌چنان که در منابع و مآخذ آمده است. غضبان‌البینان شیخ قبیله بنی‌لام در زمان شیخ خزعل بود، که افراد آن در دو سوی مرز مستقر بودند. او در سال ۱۹۱۳ میلادی در محلی به نام «جحیف» میان خفاجیه و اهواز از سپاه شیخ خزعل شکست خورده بود. گفته می‌شد که بختیاری‌ها، شیخ غضبان را به شورش علیه شیخ خزعل تحریک کرده بودند. او در سال ۱۹۱۷ میلادی به دست انگلیسی‌ها دستگیر و به فیله نزد شیخ خزعل به تبعید فرستاده شد. در سال ۱۹۲۰ به کویت و از آنجا به جزیره هنگام تبعید شد. در سال ۱۹۲۱ میلادی به عراق بازگشت و به عنوان یکی از اعضای مجلس مؤسسان آن کشور برگزیده شد. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد چهارم، صص ۹۸-۱۰۳.

۴۵. قبیله بنی‌لام از جمله قبایل بزرگ عرب است که در حال حاضر در اهواز و در شمال غربی آن سکنا دارند. بخش اصلی و عمده‌ی این قبیله در خاک عراق است. قبیله‌ی بنی‌لام تیره‌ای از قبیله‌ی نام‌آور «طی» هستند که حاتم طایی از آنهاست. قبیله‌ی طی خود اولاد کهلان هستند که این یکی نیز از سلاله‌ی قحطان است. لویمی‌ها و لامی‌نژادها و لامی‌ها و بنی‌لام‌ها از همین قبیله هستند. عبدالخان‌ها نیز شیوخ بنی‌لام هستند که این سمت و مقام همچنان که در جوامع قبیله‌ای مرسوم است به صورت موروثی به آنها منتقل شده است. عبدالخان فرزند فرج بن نصیری بن حافظ بن براق بن مفرج بود که او نیز مانند اسلاف خود خرجزار آل مشعشع بود و در سال ۱۰۶۰ هجری قمری برابر با ۱۶۵۰ میلادی دار فانی را وداع گفت.

برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد چهارم، صص ۹۱-۱۰۳.

۴۶. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۸۸.

۴۷. علی‌الوردی، همان، ص ۲۱۴.

۴۸. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۷.

۴۹. علی‌الوردی، همان.

در منبع ذیل آمده است که نیروهای مزبور اول فوریه در ۳۲ کیلومتری غرب اهواز مستقر شدند.

Fred J. Moberly, The Campaign in Mesopotamia, 1914-1918, 4 Vols. (London, HMSO, 1926-27) I: PP 166-67

به نقل از مصطفی انصاری، همان، ص ۲۰۴.

۵۰. هاردینگ به کرو، تلگراف محرمانه، بصره، ۲۸ ژانویه ۱۹۱۵، (F.O.)، ۲۴۲۸/۳۷۱.

۵۱. کاکس به وزارت هند، تلگراف شماره ۱۷۵ (B)، بصره، ۲۹ ژانویه ۱۹۱۵، (F.O.)، ۲۴۲۸/۳۷۱.

۵۲. امنیه Amaniya که در حال حاضر به امنیه تغییر نام یافته، یکی از مناطق غرب شهر اهواز است که به وسیله‌ی پل چهارم به خیابان نادری و شرق اهواز متصل است. وجه تسمیه‌ی آن به خاطر وجود نیروهای امنیه در آن بوده است.

آقای صفاءالدین تبرائیان مترجم کتاب «حکومت شیخ خزعل بن جابر و...» در

پی‌نوشت صفحه ۲۵۰ کتاب، برای توضیح نام امنیه دچار چندین اشتباه فاحش شده است. اول این که نام امنیه را امینیه نوشته، دوم این که مدعی شده است «در ناحیه مورد اشاره مکانی به این نام نیست» که این هم نادرست است. سوم این که اظهار داشته «به نظر می‌رسد مقصود مؤلف شاید امیدیه، دهی از توابع هندیجان در خرمشهر است.» این جمله نیز به نوبه‌ی خود حامل چندین خطا است. اول این که امیدیه بخشی از آغاچاری است نه هندیجان، دوم این که هندیجان شهر مستقلی است که بیش از دویست کیلومتر با خرمشهر فاصله دارد و به هیچ وجه از توابع خرمشهر نیست.

۵۳. احمد کسروی، همان.

۵۴. روستای ویس (Ways) از جمله روستاهای دهستان باوی است که در فاصله‌ی ۲۵ کیلومتری شمال اهواز، بر سر جاده اهواز - شوشتر و بر ساحل شرقی کارون واقع است. چندسالی است که روستای مزبور، به دلیل افزایش جمعیت و بزرگ‌تر شدن در زمهری شهرهای استان قرار گرفته است.

۵۵. هاردینگ به کرو، تلگراف محرمانه، بصره، ۲۸ ژانویه ۱۹۱۵، (F.O.)، ۲۴۲۸/۳۷۱.

۵۶. در گزارش کمیته‌ی فرعی کمیته‌ی دفاع امپراطوری شرح مفصلی از تدابیر لازم برای حفاظت از حوزه‌ی نفتی جنوب ارائه شده است. CAB 16/54 227C. July 1924

۵۷. لوریمر، دلیل الخلیج، بخش تاریخ، جلد دوم، ص ۲۵۸۹.

۵۸. حسین خلف‌الشیخ خزعل؛ همان، جلد دوم، ص ۲۵۸.

۵۹. رنکینگ به ترور، تلگراف، مجیدیه اهواز، ۱۲ فوریه ۱۹۱۵، (F.O.)، ۴۶۰/۴.

60. Fred. J. Moberly, Ibid PP 351-52

۶۱. علی‌الوردی، همان، ص ۱۴۲.

۶۲. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۹۲.

۶۳. حاج علوان شویکی که به اتفاق سید عیسی کمال‌الدین، شیخ محمد نوری، حاج شیخ نورالله به منظور ترغیب و تشویق مردم علیه انگلیسی‌ها به اصفهان رفته بود، با کنسول آلمان در اصفهان ملاقات داشت، او سخنرانی خویش در مسجد نو اصفهان چنین گفت: من در ارتش شیخ خزعل در مکانی به نام «مارد» بودم که نامه‌های علمایی که در «غدیرالدعی» غرب اهواز بودند به من رسید. من که با مجاهدان بسته بودم، آن نامه را بین سران ارتش شیخ خزعل توزیع کردم. در یکی از آن نامه‌ها آمده است، که انگلیسی‌ها سوگند یاد کرده‌اند، که چنان که بر سرزمین عراق مسلط شوند. عتبات مقدس را منهدم نمایند و آنچه در درون آنها از ذخایر وجود دارد غارت کنند. آن‌گاه به مکه روند و آن را نابود سازند. پس از آن به مدینه بروند و آنجا را منهدم کنند و استخوان‌های رسول خدا(ص) را از قبرش بیرون آورند و به لندن بفرستند. او همچنین ادامه داد: ای بندگان خدا، چگونه در این صورت ساکت می‌نشینید و به این کارها رضایت می‌دهید؟! وقتی این سخنان را گفت فریاد مردم همراه با گریه‌ها و ضجه‌ها بلند شد و گفتند: هرگز سکوت بر ما روا نیست و باید برای جهاد به پا خیزیم. محسن حیدری، حماسه جاوید، ص ۱۴۸.

۶۴. روستای مارد (Marad) در ۱۰ کیلومتری عبادان بر سر جاده عبادان - اهواز بر ساحل شرقی رود کارون واقع است. توضیح اینکه ویلیام تئودر استرنک در کتاب خود آن را (Marid) مارید، ذکر کرده، و دکتر عبدالجبار ناجی در ترجمه‌ی عربی (ص ۲۶۸) و آقای

- صفاءالدین تبرائیان در ترجمه‌ی فارسی (ص ۲۵۳)، آن را «مرید» نوشته‌اند که همگی غلط است.
۶۵. کاکس به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۳۴۴، (B) بصره، ۲۵ فوریه ۱۹۱۵، (F.O.) ۲۴۲۹/۳۷۱.
۶۶. علی‌الوردی، همان، ص ۱۴۲.
۶۷. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، ص ۲۵۸-۲۵۹.
۶۸. در برخی منابع آن را «غدیرالدعی» نیز گفته‌اند. محسن حیدری؛ حماسه جاوید؛ ص ۱۴۸.
۶۹. روز ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۳۳ هجری قمری برابر با ۱۱ اسفند ماه سال ۱۲۹۳ شمسی، مصادف با دوم مارس ۱۹۱۵ میلادی نبرد مزبور در «المنجور» یا «المنیور» در گرفت.
۷۰. اما بنا به نوشته‌ی احمد کسروی نیروهای انگلیسی به عثمانی‌ها و متحدان آنها در شب شانزدهم ربیع‌الثانی شیخون زدند (ص ۲۱۸).
۷۱. طه الهاشمی؛ «حرب‌العراق»، جلد اول، ص ۱۱۸.
۷۲. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۸.
۷۳. طه الهاشمی، همان.
۷۴. سر پرسی سایکس، «تاریخ ایران»، ترجمه‌ی محمدتقی فخر داعی گیلانی، ص ۷۹.
۷۵. کاکس به تاونلی، تلگراف، شماره ۳۸۸، (B) ۴ مارس ۱۹۱۵، (F.O.) ۲۴۲۹ / ۳۷۱.
۷۶. علی‌الوردی، همان، ص ۱۴۲.
۷۷. احمد کسروی، همان.
۷۸. یانگ به گرینوی، نیمه رسمی محرمانه، میدان نفت، ۲۶ فوریه ۱۹۱۵، (F.O.) ۲۴۲۹/۳۷۱.
۷۹. نیمی از مردم شوشتر قویا حامی شیخ خزعل بودند، اما نیم دیگر شهر ضد شیخ بودند. همان.
۸۰. همان.
۸۱. جین رالف گارثویت؛ همان صص ۲۳۱-۲۳۲.
۸۲. کاکس به وزیر امور خارجه (GOI)، تلگراف شماره ۳۶۳، (B) محرمه ۲۸ فوریه ۱۹۱۵، (F.O.) ۲۴۲۹/۳۷۱.
۸۳. احمد کسروی، همان.
۸۴. موسی سیادت؛ «تاریخ خوزستان»، جلد اول، ص ۵۴۳.
۸۵. احمد کسروی، همان.
86. Wilsom. Loyaltie: Mesoptomia, 1914-1917, PP: 29-30
- به نقل از ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۷۰.
- ظاهراً جزئیات روزمره‌ی حوادث در کتاب فوق به صورت مسلسل نگاشته شده است. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۰۵.
۸۷. کاکس به وزیر امور خارجه (GOI)، تلگراف شماره ۳۶۳، (B) محرمه ۲۸ فوریه ۱۹۱۵، (F.O.) ۲۴۲۹/۳۷۱.

۸۸. ژنرال سایکس، همان، ص ۱۴۲.
۸۹. احمد کسروی، همان.
۹۰. کاکس به تاونلی، تلگراف، شماره ۳۸۸، (B) ۴ مارس ۱۹۱۵، (F.O.) ۲۴۲۹/۳۷۱.
۹۱. همان.
۹۲. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۷۱.
۹۳. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، صص ۲۳۶-۲۳۷.
94. Wilson. Ibid, P - 44
۹۵. هرچند که با شکست این‌گونه حرکت‌ها، روحیه‌ی مقاومت و ایستادگی جای خود را به انفعال و سرخوردگی می‌دهد و در نتیجه بی‌عملی و قبول وضع موجود بر روح و روان افراد حاکم می‌شود.
۹۶. پول دادن عثمانی‌ها به شیوخ عشایر و قبایل، نارضایتی بدنه‌ی عشیره از نحوه‌ی تقسیم وجوه، نابرابر دادن وجوه به عشایر مختلف در جریان همدستی عشایر با عثمانی‌ها.
۹۷. غضبان‌البنیان که همواره بر ضد عثمانی‌ها عمل می‌کرد. در جنگ جهانی اول عثمانی‌ها با دادن رشوه و زمین‌های وسیع زراعی به او در اثنای جنگ، با ما انگلیسی‌ها در جبهه‌ی اهواز، در آوریل ۱۹۱۵ جنگید، اما پس از پیروزی ما بر دشمن، غضبان حاضر شد، نیرو در اختیار ما بگذرد تا شهر «کوت» را در عراق متصرف شویم. پس از مدتی دوباره عثمانی‌ها به وی رشوه کلانی دادند، باز هم در صف آنها قرار گرفت.
- بیل؛ «فصول من تاریخ‌العراق القریب»، ص ۱۹۰.
۹۸. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۷۲.
۹۹. گفته شد که تضمین مزبور در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۱۴ مجدداً مورد تأیید قرار گرفت و جنبه رسمی یافت. ویلیام تنودر استرنک، ص ۲۵۰.
- اما مصطفی عبدالقادر النجار تاریخ ضمانت‌نامه‌ی مزبور را روز ۲۱ نوامبر ۱۹۱۴ ذکر کرده است. همان، ص ۳۷۱-۳۷۳.
۱۰۰. کاکس به خزعل: ذی‌القعدة ۱۳۳۲ هـ (۳۱ سپتامبر - ۲۰ اکتبر ۱۹۱۴)، (F.O.) ۱۹۹۹۷/۳۷۱.
۱۰۱. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۵۳.
۱۰۲. همان، ص ۳۷۱.
۱۰۳. همان، صص ۱۳۰-۱۳۱.
۱۰۴. ویلیام تنودر، استرنک، همان، ص ۲۶۱.
۱۰۵. کاکس به سر چارلز مارلینگ، وزیر مختار انگلیس در تهران، تلگراف، شماره ۲۷۳، (B) کوت‌العمارة، اول نوامبر ۱۹۱۵، (F.O.) ۲۴۲۷/۳۷۱.
- در اینجا شایسته است به سخن یا شایعه‌ای اشاره شود که در میان عوام وجود دارد و نگارنده طی چهارده گذشته به کرات آن را شنیده است. سخن مزبور این چنین است که انگلیسی‌ها به شیخ خزعل پیشنهاد استقلال کامل حکومتش را داده بودند، اما شیخ خزعل به دلیل وفاداری به ایرن زیربار این پیشنهاد نرفت و در نهایت انگلیسی‌ها چنان سرنوشتی را برای او تدارک دیدند.
- اخیراً در یکی از کتاب‌های منتشر شده از قول پیرمردی که در دوره شیخ می‌زیست این

سخن به تفصیل آمده است (اسحاق شکیبا؛ «نگاهی به تاریخ ماه‌شهر»، ص ۹۳). معلوم نیست این سخن را چه کسانی و با چه هدفی بر زبان‌ها جاری کرده‌اند، اما آنچه برای یک پژوهشگر تاریخ قابل اعتنا است، اسناد و مدارک معتبر و مورد وثوق است. در اسناد و مدارک موجود تنها چیزی که مشاهده شده، سخن فوق است که آن هم منوط به وقوع جنگ میان ایران و انگلیس بود و آن‌چنان که از قراین برمی‌آید سخن مزبور در دستگاه انگلیس مطرح بوده است، نگارنده مدرک یا سند یا نوشته‌ای ندیده است که در آن پیشنهاد مزبور به شیخ ارائه شده باشد.

۱۰۶. ویلیام تنودر، استرنک، همان، ص ۲۸۰.

107. Grand Commander of the India Empire (G.C.I.E)

۱۰۸. کاکس به دبیر نشان‌های عالی در حکومت هند، شماره ۱۱۱۱۳، بغداد ۲۱ دسامبر ۱۹۱۷، (F.O.) ۳۸۷/۳۷۱.

۱۰۹. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۹-۲۲۰.

۱۱۰. جین رالف گارثویت، همان، ص ۲۴۵.

111. Moberly, Ibid I. 357; II:55

۱۱۲. اشاره است به حادثه‌ی کوت‌الزین.

۱۱۳. ویلیام تنودر، استرنک، همان، ص ۲۷۲.

۱۱۴. کنیون کنسول محمره به کاکس، محمره ۲۹ ژوئن ۱۹۱۵، (F.O.) ۳ / ۴۶۰.

۱۱۵. ویلیام تنودر، استرنک، همان.

۱۱۶. اندیشه‌ی پادشاهی عراق در همین راستا تعبیر و تفسیر می‌شود.

۱۱۷. کاکس به وزیر امور خارجه انگلیس (G.O.I)، تلگراف شماره ۲۰۲ (B)، بصره، ۱۷ ژانویه ۱۹۱۶، (F.O.) ۲۷۲۱/۳۷۱.

۱۱۸. کاکس به وزیر امور خارجه انگلیس (G.O.I)، تلگراف شماره ۲۰۲ (B)، بصره، ۱۷ ژانویه ۱۹۱۶، (F.O.) ۲۷۲۱/۳۷۱.

۱۱۹. کاکس به وزیر امور خارجه انگلیس (G.O.I)، تلگراف شماره ۲۰۸۷، بغداد، ۱۱ ژوئن ۱۹۱۷، (F.O.) ۲۹۸۰/۳۷۱.

۱۲۰. مارلینگ به کاکس، تلگراف شماره ۵۲، تهران، ۲۹ ژوئن ۱۹۱۷، (F.O.) ۲۹۸۰/۳۷۱.

۱۲۱. سر پرسی لورین وزیر مختار انگلیس در تهران به کرزن، شماره ۳۳۷، تهران، ۲۴ دسامبر ۱۹۲۱، (F.O.) ۷۸۰۳/۳۷۱.

۱۲۲. بعدها در ملاقات سر پرسی لورین با شیخ خزعل در دسامبر ۱۹۲۰ در محمره، شیخ به لورین خاطر نشان شد که بریتانیا به جای حمایت از او، سیاستی را اتخاذ کرده که به پشتیبانی از دولت ایران منجر می‌شد. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۹۹.

۱۲۳. سر ژرژ مک مون به وزارت جنگ، تلگراف شماره D ۷۱۷، بغداد، ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹، (F.O.) ۳۸۷/۳۷۱.

۱۲۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، صص ۲۹۳-۲۹۶.

۱۲۵. «ظاهراً تصمیم گرفته شد که به شیخ بگویند، سلاح در راه است اما در تحویل آن وقت‌گذرانی کنند.» همان، ص ۲۹۴.

شایان ذکر است در همان هنگام بر اساس گزارش نمره ۱۳ معتمدالوزراء کارگزار

خوزستان به تاریخ ۲ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۷ هجری قمری مطابق با ۱۲۹۸ هجری شمسی (۱۹۲۰ میلادی) در بصره و عربستان و اهواز مرض طاعون و پس از آن تب‌های مهلک و زکام مسری شدت یافت و سردار ارفع [شیخ خزعل] برای دوری از بیماری مسری به کویت رفت.

نادره جلالی، همان، ص ۱۳۲.

فصل هشتم

روابط خارجی

روابط با عثمانی‌ها

روابط آلبوکاسب با عثمانی‌ها عمدتاً روابطی محتاطانه و توأم با تردید و عدم اطمینان بوده است. حمله‌ی علی‌رضا پاشا والی بغداد به محمره به سال ۱۲۵۳ هجری قمری (۱۸۳۶ م) و کشتار مردم بیگناه و اسارت زنان و کودکان در عهد حاج جابر پدر شیخ خزعل، سرآغاز این تردید و عدم اطمینان بود. حمله‌ی مزبور و ادعاهای عثمانیان نسبت به محمره تا قبل از انعقاد قرارداد ارزروم سبب شده بود تا حکام آلبوکاسب همواره با احتیاط و ترس به عثمانیان بنگرند. شیخ مزعل (حکومت ۱۸۸۱-۱۸۹۷) نیز همین نگرش را در خصوص عثمانی‌ها داشت. شیوخ آلبوکاسب از این بیم داشتند که مبادا عثمانی‌ها، سرزمین آنها را به امپراطوری خویش ضمیمه کند. به همین دلیل آرنولد ویلسون، وقایع‌نگار رسمی روابط انگلیس و شیوخ عشایر، درباره‌ی شیخ مزعل چنین می‌گوید:

او از انگلیسی‌ها، ترک‌ها و ایرانی‌ها دوری می‌کند، و می‌کوشد که تنها روی پای خود بایستد.^۱

همان‌طوری که پیش از این آمد شیخ خزعل در تعامل با انگلیسی‌ها، درست نقطه‌ی مقابل مزعل بود، اما در رفتار خود با ترک‌ها، سعی می‌کرد با تکیه بر مساعدت‌های سیاسی انگلیس، آنها را از هر گونه تعرض به محدوده‌ی تحت سلطه‌ی خویش، برحذر دارد. در حقیقت سیاست نزدیکی به انگلیس

برای شیخ خزعل، این فایده را داشت که قدرت‌های بزرگ منطقه متعرض او نشوند.

اما از آنجا که شیخ خزعل اهداف و نیات خاصی را در سر می‌پروراند، لذا رفتار و عملکرد او دقیقاً در راستای آن اهداف و آن نیات بود. او به گونه‌ای عمل می‌کرد که گویی آن اهداف و آن نیات تحقق یافته‌اند. روابط او با عثمانی‌ها و شیخ کویت و امیر نجد را باید در همین راستا مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

به اعتقاد کارگزار خوزستان در گزارش نمره ۲۱ مورخ محرم ۱۳۲۷ [۱۹۰۹ میلادی] علت روابط حسنه شیخ با عثمانی‌ها، همانا وجود حاجی محمدعلی رئیس‌التجار در دستگاه دیوانی شیخ است که به دلیل تبعه عثمانی بودن خود و همسرش، اولاً - شیخ را در پرده و محرمانه با همسایه جنوبی متفق و متحد ساخت. ثانیاً به دلیل علاقه ملکی شیخ در آن طرف، او شیخ را به عثمانی‌ها مربوط ساخته است.^۱

در ابتدای کار روابط شیخ خزعل با حکومت عثمانی، با احترام متقابل همراه بود. او با والی بصره روابط نسبتاً خوبی برقرار کرد.^۲ علت حسنه بودن این روابط وجود املاک و مستغلات شیخ خزعل در خاک عراق و به ویژه در اطراف بصره و ابوالخصیب بود که الزاماً روابط حسنه‌ای را با حاکمان آنجا ایجاد می‌کرد.

به هنگام انقلاب سال ۱۹۰۸ ترکیه، شیخ خزعل از انقلاب مزبور حمایت و پشتیبانی کرد و به عضویت جمعیت اتحاد و ترقی درآمد.^۳ اما از آنجا که اهداف جمعیت مزبور مبتنی بر پان‌ترکیسم و برتری نژاد ترک بر دیگر نژادها بود، شیخ خزعل از آن جمعیت خارج شد. همچنین او به منظور مقابله با تضيیقات و فشارهای وارده از سوی حکام عثمانی به اتفاق شیخ مبارک شیخ کویت و طالب‌النقیب چهره‌ی متنفذ بصره، نشست‌هایی را در فیلیه برگزار کرد.^۴ از جمله این نشست‌ها، کنفرانس مارس ۱۹۰۹ در قصر شیخ خزعل در فیلیه بود که با هدف جلوگیری از توسعه‌طلبی و فشار ترک‌های عثمانی منعقد شد.^۵

در نوامبر ۱۹۰۹ حکومت عثمانی، سلیمان نظیف را به عنوان حاکم بصره منصوب کرد، شیخ خزعل سعی کرد با او از در دوستی درآید، لذا سلیمان نظیف را به فیلیه دعوت و از او به گرمی استقبال کرد. از این رو روابط این دو گرم و صمیمانه شد.^۶ اما این وضعیت چندان دوام نیاورد و با بمباران روستای «کوت‌الزین» تیرگی روابط به اوج خود رسید. این حادثه روز ۲۵ آوریل ۱۹۱۰ با شلیک چند گلوله‌ی توپ از رزمناو مرمریس به روستای مزبور به وقوع پیوست. همان‌طوری که پیش از این ذکر شد عثمانی‌ها مدعی بودند که برخی قبایل و عشایر اطراف بصره که زیر نظر شیخ خزعل هستند، پس از ارتکاب جرم به قلمرو تحت سیطره‌ی شیخ رفته و بدین وسیله از عدالت متواری می‌شدند و شیخ خزعل حاضر به تحویل آنها به عثمانی‌ها نیست. اما شواهد و قراین بیانگر این امر است که عثمانی‌ها در صدد سرزمین‌های واقع در خاک عراق را که مردم آن تابع و خرج‌گزار شیخ بودند از آن خود کنند. هرچند که والی بصره در این مورد آن‌چنان پیش رفت که طی نامه‌ای خطاب به شیخ خزعل، او را به گلوله‌باران فیلیه تهدید کرد، اما موضوع با فشار انگلیسی‌ها بر عثمانی‌ها و تعویض والی بصره فیصله یافت.^۷

پس از آن نیز شیخ خزعل و شیخ مبارک و سید طالب‌النقیب در تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۱۳ در کنفرانسی که به کنفرانس محمره شهره یافت، گرد هم آمدند. در این کنفرانس علی‌رغم حضور نماینده دولت عثمانی، شیخ خزعل و شیخ مبارک و طالب‌النقیب، تصمیمات لازم به منظور هماهنگی با یکدیگر و ایجاد نوعی پیمان در مقابل زیاده‌خواهی عثمانی‌ها اتخاذ کردند.^۸ در حقیقت شیخ خزعل در تلاش بود تا با تشکیل جبهه‌ای از خود و شیخ کویت و سید طالب‌النقیب مانع توسعه‌طلبی و زیاده‌خواهی عثمانی‌ها شود.

عثمانی‌ها جهت مقابله با این اقدام، تضيیقات و فشارهایی را بر شیخ خزعل و یاران او اعمال کردند و پس از آن جهت اجرای نیات خود سلیمان شفیق کمالی را به عنوان والی بصره منصوب کردند. شیخ خزعل نیز به منظور خنثی کردن تلاش‌های دولت عثمانی سلیمان شفیق را که با کشتی روسی از

طریق دریا عازم بصره بود مورد استقبال گرم قرار داد و دشمنی او را به دوستی تبدیل کرد.^{۱۰}

پس از آن به موافقت‌نامه‌ی ۲۹ ژوئن ۱۹۱۳ دولت عثمانی و دولت انگلیس می‌رسیم. این موافقت‌نامه که به موافقت‌نامه شط‌العرب معروف شد، متضمن قبول حکومت شیخ خزعل از سوی عثمانی‌ها بود.^{۱۱} گفته می‌شود خزعل از انعقاد موافقت‌نامه‌ی مزبور بسیار خرسند و راضی بود و در ازای این شناسایی دولت عثمانی، به هنگام آتش‌سوزی ناوگان دریایی آنها، مبلغ ۳۰۰ لیره‌ی عثمانی به عنوان کمک به آن دولت اعطا کرد.^{۱۲} سلطان محمد رشاد (۱۹۰۹-۱۹۱۸). این اقدام او را با اهدای نشان عالی درجه‌ی یک عثمانی به شیخ خزعل پاسخ داد.^{۱۳}

لیکن روابط گرم و صمیمانه شیخ خزعل با عثمانی‌ها دیری نپایید، با شروع جنگ جهانی اول و قرار گرفتن انگلیس در جبهه‌ی مخالفان حکومت عثمانی و به تبع آن، ایستادن شیخ در کنار انگلیسی‌ها، عثمانی‌ها و عشایر عرب جبهه متحدی علیه خزعل تشکیل دادند، جبهه‌ای که می‌رفت بنیان حکومت او را از بیخ و بُن براندازد.

روابط با روس‌ها

از آن‌جایی که شیخ خزعل روابط بسیار نزدیکی با انگلیسی‌ها داشت و قدرتمندترین هم‌پیمان انگلیسی‌ها در جنوب بود، از این رو روس‌ها با کارشکنی در اقدامات شیخ و فشار بر حکومت قاجار و تهدید نظامی در صدد بودند تا از افزایش قدرت و سطوت شیخ خزعل جلوگیری کنند. همین موضوع سبب شد تا انگلیسی‌ها در ترسیم سیاست خود با شیخ، مراقب روس‌ها باشند در حقیقت یکی از عناصر مهم و تاثیرگذار در تعیین سیاست انگلیس نسبت به شیخ خزعل، سیاست‌ها و خط مشی‌های روسیه بود و در این رهگذر روسیه تزاری با روسیه کمونیستی هیچ‌گونه تفاوتی نداشتند. همان طوری که پیش از این گفته شد روسیه تزاری مصرانه از دولت ایران

می‌خواست تا طرح گمرکات را در محمره نیز اجرا کند و محمره هیچ‌گونه تفاوتی با انزلی ندارد. آنها بیش از یک سال به حکومت قاجار فشار می‌آوردند تا به منظور اجرای طرح گمرکات، خود وارد عمل شوند و شیخ خزعل را با نیروی نظامی مقهور و منقاد سازند.

روس‌ها بر اساس توصیه‌ی پتر کبیر جهت دسترسی به آب‌های گرم همواره در صدد بودند تا حضور و نفوذی در مناطق جنوبی داشته باشند. اما حضور قوی و فعال انگلیسی‌ها در این مناطق سبب شده بود تا آنها این حقیقت مسلم و واضح را پذیرا باشند که مناطق نفوذ آنها در خطه‌های شمالی کشور است و نواحی جنوب از آن انگلیسی‌ها است. از این رو با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ با انگلیسی‌ها، آنها به این حقیقت مسلم تن دادند و تمامی نواحی جنوب و مرکز را به عنوان جولانگاه انگلیسی‌ها به رسمیت شناختند.

روابط شیخ خزعل با روس‌ها را نه تنها نمی‌توان با روابط او با انگلیسی‌ها مقایسه کرد، بلکه از نظر وسعت و عمق روابط حتی با ترک‌های عثمانی هم قابل قیاس نبود. تا پیش از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه به رهبری لنین روابط خزعل با روس‌ها بسیار محدود بود. شیخ خزعل در یک مرحله به منظور تحریک انگلیسی‌ها جهت اخذ امتیاز از آنها، گرایش به روس‌ها و اخذ وام از آنها را مطرح کرد، اما پیدا بود این حرکت به منظور تحت فشار قرار دادن انگلیسی‌ها بود و هیچ‌گاه به منصفی ظهور نخواهد رسید. پس از انقلاب ۱۹۱۷ بلشویک‌ها با ارزیابی خاص خود دشمن سرسخت شیخ خزعل شدند و در منازعه رضاخان و شیخ، یار و یاور رضاخان بوده و به هنگام افتتاح عدلیه در ناصری [اهواز] جشن و ضیافت برگزار کردند.^{۱۴}

نخستین توجه روس‌ها به شیخ خزعل، در ژوئیه ۱۸۹۹ یعنی دو سال پس از به قدرت رسیدن او بود. در آن هنگام دایبجا کنسول روس در اصفهان به منظور دیدار شیخ راهی محمره شد. به نظر می‌رسد دایبجا در این ملاقات به منظور جلب همکاری شیخ تلاش‌های فراوانی مبذول داشت.^{۱۵} پس از آن به هنگام اقامت حاج رئیس نماینده شیخ خزعل در تهران که از آوریل ۱۹۰۳ تا

دسامبر همان سال در تهران بود، روس‌ها مذاکرات مفصلی با او داشته و به عناوین مختلف در صدد بودند تا به واسطه‌ی او بتوانند محمره را تحت‌الحمایه خود کنند.^{۱۶}

بر اساس گزارش نمره ۱۷۱۵ کارگزار خوزستان به وزارت امور خارجه به تاریخ ۴ رجب ۱۳۲۲ (۱۹۰۴ میلادی) «پرنس آماتونی مأمور تجاری دولت روسیه وارد ناصری، شوشتر، دزفول و محمره شده و نمونه‌های زیادی از انواع اقمشه روسیه با خود داشته و در تلاش است تجاری که از اینجاها با منچستر دادوستد می‌نمایند با مسکو بنای معامله را بگذارند.»^{۱۷}

در سال ۱۹۰۴ تعدادی از جهانگردان روس از راه اصفهان وارد ناصری [اهواز] شدند، آنها خود را کارشناس حشره‌شناسی معرفی کردند، اما از میان آنها شخصی به نام زارودنی مبشر دین مسیحی بود. گروه مزبور در فوریه به رودخانه بهمنشیر رفته و پس از پیمایش و مطالعات لازم به قبان رفتند و از آنجا از طریق عبادان به دزفول رسیدند.^{۱۸}

پس از آن در مارس همان سال کنسول روسیه در بوشهر به محمره رسید و ضمن ملاقات با شیخ مدال سنت استانیسلاو از نوع درجه یک را به شیخ خزعل اهدا کرد.^{۱۹} در همین دیدار بود که نمایندگی خط کشتیرانی روس به فرزند حاج رئیس مشاور شیخ خزعل داده شد.^{۲۰}

پیش از این نیز روس‌ها در سال ۱۹۰۲ یک بازرگان هلندی به نام پیر مولیه را به عنوان جانشین کنسول برگزید و او را در ناصری مسکن دادند. اما در مدت خدمت او فعالیت چندانی یا توسعه‌ای در روابط شیخ و روس‌ها حاصل نشد.^{۲۱}

اما از آنجا که روس‌ها مبادله‌ی تجاری چندانی در ایالت نداشتند، لذا برای انگلیسی‌ها واضح و مبرهن بود که هدف آنها از حضور در ایالت، صرفاً اهداف سیاسی است. از این رو شیخ خزعل و نماینده‌ی او با طرح موضوع روس‌ها، انگلیسی‌ها را نگران کرده و انگلیسی‌ها در صدد برآمدند تا برخی تضمین‌های موردنظر شیخ را در خصوص احتمال حمله از جانب نیروهای بیگانه و حمایت انگلیس از او در صورت وقوع چنین حمله‌ای را به خزعل بدهند.

روس‌ها پس از انقلاب ۱۹۱۷ با تحلیل نادرست از رضاخان، در کشمکش و منازعه او با شیخ خزعل، سرسختانه و به طور فعال از رضاخان حمایت کردند، گویی عداوت و دشمنی آنها با شیخ خزعل، عداوتی دیرینه بود و رضاخان هم‌پیمان خونی آنها است. از این رو روس‌ها نقش بسیار مهمی در سرنگونی خزعل و نقشی فراتر از آن در تثبیت پایه‌های دیکتاتوری و استبداد رضاخان داشتند.^{۲۲}

روابط با کویت

روابط و پیوندهای آلبوکاسب با شیوخ کویت یکی از محکم‌ترین و دوستانه‌ترین روابط آنها با همسایگانشان به شمار می‌آید. ریشه و بنیاد این روابط به زمان حاج جابر بازمی‌گردد. از آنجا که سیاست حاج جابر در قبال همسایگان، سیاستی غیرتهاجمی بود و با توجه به این امر که او در آن مقطع در فکر تثبیت حکومت خود و پرهیز از هرگونه آسیب و گزند از سوی بنی‌کعب فلاحیه بود، هیچ‌گاه به حریم همسایگان تعرض نکرد، در عوض به فکر ایجاد روابط حسنه با همسایگان بود. حاج جابر توانست با همین سیاست، فصل جدیدی در روابط مردم این ناحیه با کویت بگشاید، پیش از این روابط بنی‌کعب با کویتی‌ها، روابطی غیردوستانه و توأم با جنگ و درگیری بود.^{۲۳}

در جریان عصیان طایفه‌ی نصار در قصبه به سال ۱۸۶۷ م. (۱۲۸۵ ه.ق)، حاج جابر از شیخ عبدالله الصباح، شیخ کویت تقاضای کمک کرد و او مردان جنگی خود را به همراه آذوقه با ۲۰ کشتی بادبانی سوی قصبه گسیل داشت.^{۲۴} و به هنگامی که در سال ۱۸۶۹ م. طایفه‌ی نصار به عهد و پیمان خود وفا نکردند، این بار شیخ عبدالله با سپاهیانش وارد عمل شد و آنها را به پرداخت مالیات مجبور کرد.^{۲۵} پس از آن طایفه نصار علیه آلبوکاسب به زمامداری شیخ مزعل شورش کرد. این بار شیخ رحمه، شیخ‌المشایخ بنی‌کعب از شیخ مبارک‌الصباح خواست تا آنها را علیه مزعل یاری کند، اما شیخ کویت، درخواست مزبور را اجابت نکرد.^{۲۶}

بازرگانان کویتی فراهم سازد. او در این راستا کالاهای شیخ مبارک را از پرداخت عوارض گمرکی معاف کرده بود^{۳۱}

در سال‌های اولیه به قدرت رسیدن شیخ خزعل، یعنی در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۸ ه.ق) پسران برادر شیخ خزعل یعنی شیخ عبود بن شیخ عیسی و شیخ غضبان بن شیخ سلمان به همراه شیخ وادی بزرگ طایفه دریس و شیخ سلطان بن شیخ داود، شیخ طایفه مقدم، در صدد قتل شیخ خزعل برآمدند. پس از برملا شدن نقشه آنها، یکی از همدستان آنها محمدالیعقوب بود که دخترش را شیخ سلطان به زنی داشت. محمدالیعقوب پس از کشف نقشه قتل، از محمره بگریخت و روسوی قبیله بنی طرف گذاشت. اما از آنجا که شیخ خزعل به دنبال دستگیری او بود، نامه‌ای به شیوخ بنی طرف نوشت و خواستار استرداد او شد. محمدالیعقوب چون این بشنید از آنجا راهی بصره شد. اما در بصره نیز مأوا و ملجایی نیافت. او که از همه جا رانده شده بود در اندیشه‌ی رهایی از غضب شیخ خزعل بود. در این بین دوستان و آگاهان به او گفتند تنها راه رهایی از این گرفتاری، پناه بردن به شیخ مبارک، شیخ کویت است. چون روابط شیخ خزعل با شیخ مبارک آن‌چنان قوی و مستحکم است، که شیخ خزعل شفاعت او را قبول خواهد کرد. از این رو محمدالیعقوب به شیخ مبارک پناه برد و شیخ مبارک، نزد شیخ خزعل، شفاعت او را کرد و شیخ خزعل به پاس احترام شیخ مبارک از سر تقصیر او بگذشت.^{۳۲}

شیخ مبارک همواره جهت دیدار با شیخ خزعل به محمره می‌آمد و در مقابل شیخ خزعل جهت ملاقات او به کویت می‌رفت. در سال ۱۳۲۰ ه.ق (۱۹۰۲ میلادی) پس از آنکه کشتی یکی از بازرگانان کویتی به نام حاج حمد المنیس توسط عده‌ای از دزدان مورد هجوم واقع شد و تمامی تلاش‌ها برای شناسایی سارقان بی‌نتیجه ماند، شیخ خزعل از اهواز به محمره بازگشت و پس از دستگیری مهاجمان، آنها را تحویل شیخ مبارک داد. شیخ مبارک نیز در پی این اقدام، نزد شیخ خزعل آمد و به مدت یک‌ماه در مسیر رودخانه کارون بین اهواز و محمره، مهمان شیخ بود.^{۳۳} بنا به گزارش کارگزار در روز ۱۰

پس از آن نیز شیخ مزعل روابط خود را با خاندان صباح تقویت بخشید و در جهت تحکیم و توسعه‌ی این روابط پیش رفت. او در کشمکش و منازعه‌ی میان شیخ مبارک الصباح با یوسف الابرهمیم در نقش میانجی ظاهر شد و ترتیبی اتخاذ کرد تا دیدگاه آنها به هم نزدیک شود و قرار بود نشست مصالحه در قصر شیخ مزعل در فیلیه منعقد شود.^{۳۷}

داستان عصیان طایفه نصار در دوره شیخ خزعل به سال ۱۹۰۳ و وساطت شیخ مبارک الصباح کویت را پیش از این گفتیم.^{۳۸} در آن سال نیز طایفه نصار علیه خزعل شوریدند و شیخ مبارک میان نصار و شیخ وساطت کرد.

باروی کار آمدن شیخ خزعل روابط میان آلبوکاسب و آل صباح روز به روز نزدیک‌تر از پیش شد. انگیزه‌های نزدیکی شیخ خزعل و شیخ مبارک به یکدیگر را باید در ترس و هراس آنها از قدرت‌های منطقه‌ای و به ویژه حکومت عثمانی جستجو کرد. به همین دلیل ملاحظه می‌شود که آنها با هماهنگی و هم‌فکری و نزدیکی به شخصیت پرنفوذ بصره، سید طالب النقیب در صدد بودند تا از نفوذ و توسعه‌ی امپراطوری عثمانی جلوگیری کنند. علاوه بر این، شیخ خزعل و شیخ مبارک جهت حفظ زمامداری خویش، نزدیکی به انگلیس را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده بودند. از این رو لازم بود در جمیع امور با یکدیگر رایزنی کنند و هماهنگی‌های لازم را به کار بندند. انعقاد پیمان تحت‌الحمایگی کویت با انگلیس به سال ۱۸۹۹ نیز سبب شده بود تا شیخ خزعل هرچه بیشتر به شیخ کویت نزدیک شده، از تجارب او در این زمینه بهره گیرد. شاید هم او در این اندیشه بود که تحت‌الحمایگی خود را از طریق شیخ مبارک به دست آورد.

شیخ خزعل و شیخ مبارک نخلستان‌های فراوانی در حوالی بصره داشتند. همین موضوع سبب شد تا آنها جهت تصمیم دربارهی املاک خویش، با همدیگر هماهنگی و هم‌فکری داشته باشند.^{۳۹} همچنین شیخ مبارک در محمره نخلستان‌ها و املاکی داشت.^{۴۰} به دلیل پیوندهای عمیق میان شیخ خزعل و شیخ مبارک، شیخ به مدیر گمرگ محمره دستور داده بود تا تسهیلات لازم را جهت

جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۵ ه. ق (۱۹۰۷ میلادی) شیخ مبارک جهت دیدار با شیخ خزعل به فیلیه آمد. هدف از این دیدار «حساب بردن بنی‌طرف و حویزه از این اتحاد و اتفاق بود.»^{۳۴} پس از آن در جمادی‌الآخری همان سال شیخ مبارک به منظور خرید اراضی و نخلستان‌ها در بصره، به محمره آمد و شیخ را در فیلیه ملاقات کرد.^{۳۵} علاوه بر این در رجب همان سال نیز این دو یکدیگر را در شط‌العرب دیدار کردند.^{۳۶}

به اعتقاد احدی از پژوهشگران دوستی و مودت شیخ خزعل و شیخ مبارک به زمان جوانی این دو بازمی‌گردد. چون شیخ خزعل از سوی برادر خود شیخ مزعل جهت جمع‌آوری مالیات خرما به قصبه فرستاده شده بود و شیخ مبارک نیز برای همین کار از سوی برادر خویش به فاو اعزام شده بود و از آنجا که قصبه و فاو روبه‌روی یکدیگر بر ساحل شمالی و جنوبی شط‌العرب بودند، لذا از آن زمان میان آنها دوستی و مودت ایجاد شد.^{۳۷} به نظر می‌رسد اظهار نظر مزبور سخن چندان استواری نباشد، شاید زمینه‌ی آشنایی این دو از دوران جوانی باشد، اما قدر مسلم آنچه این دو نفر را به یکدیگر نزدیک‌تر کرد و سبب شد تا دوستی آنها عمیق‌تر شود، همانا اهداف و منافع سیاسی و همچنین منافع اقتصادی بود.

سر آرتور هاردینگ که از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ وزیر مختار بریتانیا در ایران بود، در سال ۱۹۰۳ در مسافرت خود به کویت، شیخ مبارک را زیارت کرد. هاردینگ، شیخ مبارک را شخصی بزرگوار با ظاهری متین و بزرگ‌منش می‌داند، که شیوه‌ی گفتار و رفتارش بسیار صریح و صادقانه بود و من حیث‌المجموع این اثر را در ذهن بیننده باقی می‌گذاشت که این فرمانروای اصیل عرب مردی است صمیمی و بی‌غل و غش.^{۳۸}

شیخ مبارک‌الصباح در اوائل مارس سال ۱۹۰۹ (اواسط ماه صفر سال ۱۳۲۷ هجری) در قصر شیخ خزعل در فیلیه، در کنفرانسی که بعدها به «کنفرانس فیلیه» معروف شد و با شرکت شخصیت‌های عراقی از جمله سعدون پاشا و تنی چند از رؤسای قبایل و عشایر العماره و قرنه و

طالب‌النتیب به منظور هماهنگی میان آنها جهت مقابله با سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی ترک‌های عثمانی منعقد شد، حضور یافت.^{۳۹} همچنین چهار سال بعد یعنی در ماه مارس ۱۹۱۳ در کنفرانس مشابه‌ای با حضور شیخ خزعل و طالب‌النتیب در قصر فیلیه به منظور اتخاذ تدابیر لازم در مقابله با فزون‌خواهی عثمانیان شرکت کرد.^{۴۰}

دوستی و مودت میان شیخ مبارک و شیخ خزعل آن‌چنان قوی و مستحکم بود که همواره به هم سر زده و نزد دیگری مهمان بودند. امین‌الریحانی ادیب و پژوهشگر معروف لبنانی، در دیدار خود از کویت، شیخ خزعل را در ضیافت شیخ مبارک ملاقات کرده بود. بنا به نوشته‌ی امین‌الریحانی هرکدام از این دو برای یکدیگر در خاک دیگری، کاخی ساختند.^{۴۱} حسین خلف‌الشیخ خزعل که خود از نوادگان شیخ خزعل است ضمن تأیید این سخن چنین آورده است. شیخ خزعل به مناسبت ازدواج بی‌بی دختر شیخ مبارک با پسر عمویش، کاخی را که در کوت‌الزین ساخته بود به وی هدیه داد. او همچنین در کنار کاخ خود در فیلیه، کاخی جهت شیخ مبارک بنا کرد و شیخ مبارک به پاس این کار، کاخی را که در کویت داشت به شیخ خزعل اهدا کرد.^{۴۲}

همچنین مذکور است که شیخ خزعل در کشمکش میان شیخ مبارک و یوسف‌الابراهیم بر سر زمامداری کویت، همواره در کنار شیخ مبارک بود و در نبردهای شیخ مبارک با یاران و طرفداران عبدالعزیز الرشید از قبایل شُمُر، او را تنها نگذاشت.^{۴۳} علاوه بر این پس از تیرگی روابط شیخ مبارک با شیخ قبیل‌ی منتفق در حوالی بصره در سال ۱۹۱۰، شیخ خزعل، شیخ مبارک را یاری کرد و خرما‌ی قصبه را برای مدتی به ایشان اختصاص داد.^{۴۴}

پس از شکست شیخ مبارک از سعدون پاشا، او در صدد برآمد تا هر طوری شده با جمع‌آوری نیرو و خرید اسلحه، از سعدون پاشا انتقام گرفته و شکست مزبور را جبران کند. شیخ مبارک دار و ندار خود را صرف خرید اسلحه کرد و چون دارایی او رو به فنا گذاشت، با اخذ مالیات‌های سنگین و افزایش عوارض گمرکی فشار طاقت‌فرسایی را به مردم کویت وارد کرد. از این رو برخی از

مردم کویت ناگزیر شدند آنجا را ترک کرده راهی مناطق دیگر شوند. شیخ خزعل با مشاهده این حالت، به شیخ مبارک پیشنهاد داد تا دارایی‌های او و مردان جنگی و همچنین اسلحه‌هایش در اختیار شیخ مبارک قرار گیرند. اما شیخ مبارک فقط از شیخ خزعل خواست تا خرماهای قصبه و مینوحی^{۴۵} را به نام شیخ مبارک به هند ارسال کند و در مقابل خرماهای مزبور، او اسلحه وارد کند. شیخ نیز این درخواست شیخ مبارک را اجابت کرد، لذا به حاج سلطان مباشر و نماینده خود در قصبه دستور داد تا تمامی خرماهای آن ناحیه را به کویت ارسال کند.^{۴۶} در جریان جنگ جهانی اول و به هنگام همدستی قبایل و عشایر با عثمانی‌ها، شیخ مبارک که در ضیافت شیخ خزعل بود، از فرزندش شیخ جابر خواست تا نیروهای کمکی به محمره ارسال کند. علی‌رغم مخالفت روحانی منتقد کویت با هرگونه کمک به دشمنان عثمانی، کویتی‌ها شش کشتی بادبانی و ۱۸۰ مرد مسلح به محمره گسیل داشتند.^{۴۷}

همچنین بر اساس گزارش معتمدالوزراء، نمره ۱۳ مورخ ۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۷، شیخ خزعل دو سال پس از وفات شیخ مبارک زن او را به عقد درآورد و در کویت قصور عالیّه آنجا را تعمیر و تزیینات لازمه موافق سلیقه خود معمول داشت.^{۴۸}

با وفات شیخ مبارک در ۲۹ نوامبر سال ۱۹۱۵ فرزندش شیخ جابر جانشین او شد. روابط شیخ جابر با شیخ خزعل هیچ‌گاه به گرمی روابط پدرش با شیخ خزعل نشد. علت این امر هم تبعیت شیخ جابر از خط‌مشی‌ها و سیاست‌های انگلیس بود.^{۴۹}

پس از آن با روی کار آمدن شیخ سالم‌الصباح (۱۹۱۷-۱۹۲۱) روابط شیخ خزعل با او به گرمی گرایید. شیخ سالم‌الصباح به طرفداری از عثمانی‌ها و دشمنی با سعودی‌ها شهره بود و با امیر نجد شیخ عبدالعزیز السعود اختلافات چندی داشت، لذا شیخ خزعل در سال ۱۹۱۸ میلادی رهسپار کویت شد و ضمن ملاقات با مستر بل انگلیسی و شیخ سالم‌الصباح تلاش کرد تا از سردی و تیرگی روابط شیخ کویت با امیر نجد جلوگیری کند.^{۵۰}

در سال ۱۹۲۰ نیز پس از آنکه نیروهای کویتی در نبرد «حمض» متحمل خسارات سنگینی شدند، شیخ خزعل به حاج سلطان نماینده و کارگزار خود در قصبه دستور داد تا تعداد ۵۰۰ قصبه تفنگ به شیخ سالم‌الصباح اهدا کند. همچنین او به شیخ‌السالم الصباح پیشنهاد داد تا طی نامه‌ای به عبدالعزیز السعود جزئیات نبرد «حمض» را برای وی تشریح کند.^{۵۱}

پس از آن در اوج اختلافات میان شیخ سالم‌الصباح و امیر عبدالعزیز السعود یعنی در جمادی‌الاول سال ۱۳۳۹ ه.ق (۱۹۲۰ میلادی)، شیخ خزعل تلاش کرد تا سوءتفاهم و اختلاف موجود میان این دو را برطرف سازد. او همواره شیخ سالم را نصیحت می‌کرد تا از دشمنی و عداوت با عبدالعزیز السعود دوری جوید، اما شیخ سالم هیچ‌گاه به سخنان شیخ خزعل عمل نمی‌کرد. شیخ نیز چون این بدید، او را به حال خود گذاشت و حتی دیدارهای خود را از کویت قطع کرد.

با وجود این پس از آنکه اختلافات میان شیخ کویت و امیر نجد به مرحله‌ی بسیار خطرناک رسید و نیروهای دوطرف خود را آماده رویارویی و نبرد کردند، شیخ خزعل به پاس روابط گرم با پدر شیخ سالم یعنی شیخ مبارک، خود شخصاً به زییر^{۵۲} رفت و ضمن ملاقات با شیخ ابراهیم‌العبدالله از وی خواست تا پیام او را به شیخ سالم برساند. در این پیام شیخ خزعل از شیخ سالم خواسته بود تا از هرگونه درگیری اجتناب ورزد و پیش از هر اقدامی با امیر عبدالعزیزالسعود مذاکره و تبادل نظر کند.^{۵۳}

اما از آنجا که روز به روز اختلافات میان شیخ کویت و امیر نجد بیش از پیش وخیم‌تر می‌شد، لذا شیخ خزعل به منظور برطرف کردن این اختلافات در صدد برآمد تا با سرپرسی کاکس مذاکره کند و از انگلیسی‌ها بخواهد تا آنها در این موضوع پادرمیانی کنند. انگلیسی‌ها نیز در آن اوضاع و احوال سخت درگیر مشکلات و مسائل عراق بودند. از طرفی دیگر آنها امیر عبدالعزیز السعود را فردی لایق و کارآمد می‌دانستند و معتقد بودند شیخ سالم با اقدامات خود، اوضاع را پیچیده‌تر و بحرانی‌تر کرده است. از این رو تمایل چندانی به

حل سریع اختلافات مزبور نداشتند. در نتیجه‌ی اصرار شیخ خزعل مقرر شد تا شیخ خزعل میان این دو پادرمیانی و اختلافاتشان را برطرف کند، مشروط بر این که توافقات مزبور شامل ترسیم و تعیین حدود میان آنها نباشد.^{۵۴}

متعاقب این امر شیخ خزعل روز ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۳۹ برابر با ۳۰ دسامبر ۱۹۲۰ به کویت رفت و آنجا با شیخ سالم دیدار و مذاکره کرد. نتیجه‌ی این مذاکرات، انجام مقدمات صلح میان شیخ سالم و امیر عبدالعزیز السعود بود. در همین نشست مقرر شد کمیته‌ای مرکب از افراد ذیل به منظور دیدار امیر عبدالعزیز السعود رهسپار نجد شود. شیخ احمد الجابر، شیخ کاسب فرزند شیخ خزعل، عبداللطیف المنذیل، عبدالله النفیسی، عبدالعزیز السالم البدر اعضای این کمیته بودند.^{۵۵}

هیئت مزبور روز ۲۹ جمادی‌الاول سال ۱۳۳۹ (برابر با ۸ فوریه ۱۹۲۱) کویت را به قصد بحرین ترک کرد و از آنجا راهی احساء و سپس نجد شد و در روز ۲۱ جمادی‌الثانی برابر با اول مارس ۱۹۲۱ به «حفر العج» رسید، امیر عبدالعزیز السعود فرزند خود فیصل^{۵۶} را به استقبال هیئت مزبور فرستاد.^{۵۷}

روز بعد یعنی روز ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ برابر با دوم مارس ۱۹۲۱، عبدالعزیز السعود به چادر اختصاصی شیخ کاسب آمد و در حالی که همه‌ی اعضای گروه در آن چادر حضور داشتند. عبدالعزیز السعود تلگراف نماینده‌ی سیاسی بریتانیا در بحرین را قرائت کرد که در آن خبر وفات شیخ کویت، شیخ سالم‌الصباح آمده بود. پس از آن عبدالعزیز السعود رو سوی شیخ احمد الجابر کرد و خطاب به او گفت: از این لحظه همه‌ی مشکلات فی‌مابین برطرف شده و هیچ‌گونه اختلافی بین ما وجود نخواهد داشت.^{۵۸}

پس از آنکه شیخ خزعل، خبر درگذشت شیخ سالم را شنید، روز ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹ (برابر با ۵ مارس ۱۹۲۱) جهت اظهار تسلیت به خاندان صباح و شرکت در مراسم ختم شیخ سالم عازم کویت شد.

با روی کار آمدن شیخ احمد الجابر به عنوان شیخ کویت، روابط میان او و شیخ خزعل نیز دوستانه و مودت‌آمیز شد. به نحوی که شیخ احمد الجابر به

هنگام وقوع سیل در دسامبر ۱۹۲۴ پیام همدردی و تسلیت به شیخ خزعل مخابره کرد.^{۵۹} علاوه بر این شیخ احمد طی نامه‌ها و یادداشت‌هایی شیخ خزعل را در جریان مذاکرات حل اختلاف مرزی میان کویت، عراق و پادشاهی سعودی که در دسامبر ۱۹۲۳ در کویت منعقد شده بود قرار داد.^{۶۰}

در ذی‌الحجه سال ۱۳۴۲ هجری قمری (برابر با ۲۲ ژوئن ۱۹۲۴ میلادی) شیخ احمد الجابر جهت دیدار با شیخ خزعل به محمره آمد، او ابتدا آقای جکس مدیر شرکت نفت را در عبادان ملاقات کرد، در این دیدار آقای جکس از شیخ احمد دعوت کرد تا برای بازدید چاه‌های نفت به مسجد سلیمان عزیمت کند. شیخ احمد از محمره به اهواز رسید و شیخ خزعل که در همان روز از شوش به اهواز بازگشته بود، از شیخ احمد استقبال گرمی به عمل آورد. شیخ احمد پس از آن به مسجد سلیمان رفت و در آنجا دو روز اقامت گزید و در بازگشت بیش از ده روز در اهواز در ضیافت شیخ خزعل بود و پس از آن جهت بازدید از پالایشگاه نفت عبادان به آن شهر رفت و از آن طریق راهی بصره شد.^{۶۱}

هرچند جانشینان شیخ مبارک هیچ‌گاه نتوانستند همانند شیخ مبارک روابط متین و مودت‌آمیزی با شیخ خزعل برقرار کنند، با وجود این روابط شیخ احمد الجابر با شیخ خزعل نیز بسیار صمیمی و دوستانه بود. شیخ خزعل به دلیل مسن‌تر بودن همواره به شیخ احمد به سان فرزند خود نگاه می‌کرد و در جمیع نامه‌ها و مراسلات او را فرزند خود خطاب می‌کرد. شیخ احمد نیز در نامه‌نگاری‌های خود همواره شیخ را منزلت و شأن پدری داده او را «عمو» خطاب می‌کرد. از این رو در اوج کشمکش میان رضاخان و شیخ خزعل، او بر کمک کویتی‌ها حساب باز کرده بود. به همین دلیل در ۲۷ محرم ۱۳۴۳ ه.ق (اول سپتامبر ۱۹۲۴ میلادی) طی نامه‌ای به شیخ احمد، ضمن تشریح اوضاع و احوال، قصد خود بر مقابله و رویارویی با رضاخان را به اطلاع شیخ احمد الجابر رساند.^{۶۲}

چند روز بعد شیخ احمد الجابر طی نامه‌ای به تاریخ ۷ صفر ۱۳۴۳ ه.ق

(هشتم سپتامبر ۱۹۲۴ میلادی) ضمن تأیید موضع شیخ خزعل، آمادگی خود را برای هرگونه کمک به او اعلام کرد.^{۶۳} متعاقب این نامه شیخ خزعل طی تلگرافی به شیخ احمد از او خواست تا منشی خود ملا صالح را جهت ملاقات با وی، رهسپار اهواز کند. شیخ احمد نیز روز سه‌شنبه ملا صالح را با کشتی راهی اهواز کرد.^{۶۴} به نظر می‌رسد شیخ خزعل به نامه و تلگراف در آن روزها اعتماد چندانی نداشت، همچنین از قراین چنین برمی‌آید که او در صدد انجام کار بزرگی بود و می‌خواست به صورت محرمانه باقی بماند.

در بازگشت ملا صالح به کویت، شیخ خزعل نامه‌ای به تاریخ ۲۷ صفر ۱۳۴۳ ه. ق (۲۸ سپتامبر ۱۹۲۴ میلادی) تهیه کرد و به دست ملا صالح داد تا آن را به شیخ احمد الجابر تحویل دهد. او در این نامه ضمن تشریح آمادگی نیروهای عشایری جهت رویارویی با رضاخان، «تنها کمبود خویش را اسلحه» دانست و از شیخ احمد خواست تا این کمبود را تأمین کند.^{۶۵} اما از آنجا که شیخ احمد الجابر با انگلیسی‌ها هماهنگ بود و سیاست انگلیسی‌ها بر تسلیم شیخ خزعل رقم می‌خورد، لذا آنها شیخ احمد الجابر را از این امر منع کردند و شیخ احمد الجابر درخواست شیخ خزعل را اجابت نکرد.^{۶۶}

با این اوصاف هیچ‌گاه شیخ خزعل مراتب گله‌مندی و آزرده‌گی خاطر خویش را به شیخ احمد الجابر بیان نکرد و کدورت یا تیرگی در روابط آنها مشاهده نشد. بهترین گواه این سخن اعزام شیخ عبدالمجید پسر شیخ خزعل به کویت جهت انجام مراحل درمانی و استراحت بود، که همزمان با حضور رضاخان در اهواز و در اوج مناقشه میان او و شیخ خزعل روی داد.^{۶۷} همچنین از آنجا که در دوره حدت کشمکش میان شیخ خزعل و رضاخان، او درگیر منازعه مزبور بود و شیخ احمد از او بی‌اطلاع بود، لذا شیخ احمد الجابر به هنگامی که رضاخان در ایالت بود طی نامه‌ای به شیخ، جوایای احوال وی شد و خواستار کسب اطلاع از اوضاع سیاسی بود.^{۶۸}

اما پس از پایان یافتن مناقشه شیخ خزعل و رضاخان و اسارت او در تهران، از آنجا که شیخ احمد الجابر پیرو انگلیسی‌ها بود، در این خصوص نیز سیاست

انگلیسی‌ها را دنبال کرد و نه تنها واکنشی نسبت به این مسائل نشان نداد، بلکه حتی قصر اهدایی جد خویش شیخ مبارک به شیخ خزعل را مصادره کرد.^{۶۹}

روابط با عبدالعزیز بن سعود

روابط شیخ خزعل با عبدالعزیز بن سعود^{۷۰} فرمانروای نجد^{۷۱}، روابطی گرم و صمیمانه بود. بنا به نوشته‌ی احدی از پژوهشگران، صمیمیت و گرمی این روابط به سال‌های جوانی عبدالعزیز بن سعود بازمی‌گشت که در معیت پدرش در کویت به سر می‌برد و شیخ خزعل به دلیل مسافرت‌های متعدد به کویت با شیخ عبدالعزیز آشنایی و مراوده و الفت برقرار کرده بود.^{۷۲} اما دور بودن سرزمین نجد و حجاز از محمره سبب شده بود تا هیچ‌گاه روابط این دو به سطح روابط شیخ خزعل با کویتی‌ها نرسد. در حقیقت روابط شیخ خزعل با شیوخ کویت به دلیل همجواری و همسایگی از اهمیت و گرمی خاصی برخوردار بود.

نزدیکی جغرافیایی محمره به کویت به خودی خود هماهنگی و تقارب میان این دو را سبب شده بود. علاوه بر این وجود دشمنان یا دشمنان مشترک نیز این نزدیکی و تقارب را دوچندان می‌کرد. حال آنکه سرزمین نجد و حجاز به دلیل دوری از محمره، الزامات خاص خود را داشت. با وجود این روابط خزعل با عبدالعزیز روابط نسبتاً خوبی بود. شیخ خزعل در صدد بود تا با اتکای به روابط خود با شیخ کویت و امیر نجد، از یک طرف بر طیف دوستان و هم‌پیمانان خود بیفزاید و از طرف دیگر خود را در زمره‌ی شیوخ عرب دوستدار انگلیس قلمداد کند.^{۷۳}

در سال ۱۹۱۵ میلادی پس از واقعه‌ی عجمان و استیلای عبدالعزیز السعود بر احساء و اوج‌گیری اختلافات میان شیخ مبارک الصباح، شیخ کویت با عبدالعزیز السعود، سرپرسی کاکس با علم به جایگاه و منزلت شیخ خزعل نزد هردو طرف متخاصم، از شیخ خزعل خواست تا میان این دو میانجیگری کند.^{۷۴} علاوه بر این یک بار در سال ۱۹۱۵ و بار دوم در سال ۱۹۱۶ بنا به

شیخ کویت در این مناقشه، دچار تندروری و افراط شده، لذا همواره از شیخ سالم می‌خواست تا راه مسالمت و مذاکره را با امیر عبدالعزیز السعود در پیش گیرد و از هرگونه درگیری احتراز ورزد.^{۷۹}

شیخ خزعل بعدها نیز که به منظور وساطت جهت حل اختلاف میان این دو، ابتکار عمل را در دست گرفت و فرزند ارشدش را در رأس هیئتی راهی سرزمین نجد کرد، جهت اظهار دوستی و مؤدت به امیر عبدالعزیز السعود تعدادی شمشیر و خنجرهای مطلا که به سنگ‌های قیمتی مرصع شده بودند را به همراه هدایای دیگر برای وی به ارمغان فرستاد.^{۸۰} امیر عبدالعزیز السعود نیز در مقابل دو اسب از بهترین اسب‌های نژاد عربی را به شیخ کاسب فرزند شیخ خزعل هدیه داد.^{۸۱}

پس از آنکه میان عبدالعزیز السعود و حکومت عراق اختلافات و زد و خوردهایی درگرفت، بنا به پیشنهاد انگلیسی‌ها، کنفرانسی در تاریخ چهارم ماه رمضان سال ۱۳۴۰ برابر با ۳ مه ۱۹۲۲ میلادی در شهر محمره برگزار شد که بعدها به کنفرانس محمره^{۸۲} معروف شد. در این کنفرانس نماینده‌ای از سوی سرپرسی کاکس و صبیح نشأت نماینده حکومت عراق و احمد بن ثنیان السعود نماینده عبدالعزیز السعود حضور داشتند. نتیجه‌ی این کنفرانس، تنظیم معاهده‌ای مبنی بر ترک مخاصمه میان طرفین بود که بعدها به همین نام معروف شد. شایان ذکر است که در خلال انعقاد این کنفرانس از روز ۴ ماه رمضان تا هفتم آن، شیخ خزعل در محمره نبود و در اهواز حضور داشت.^{۸۳}

روابط با عراق

در آن مقطع عراق فعلی از سه ناحیه یا ایالت بزرگ تشکیل شده بود، ایالت بغداد در مرکز، ایالت موصل در شمال، ایالت بصره در جنوب. هر ایالت نیز والی مستقلی داشت که مستقیماً از سوی باب عالی (استانبول) انتخاب و به منطقه‌ی حکومت خود گسیل می‌شد.^{۸۴} سرزمین بین‌النهرین که در سال ۱۵۴۶ میلادی ضمیمه‌ی امپراطور عثمانی شد تا پایان جنگ جهانی اول و انقراض

درخواست انگلیسی‌ها شیخ خزعل برای امیر عبدالعزیز السعود، امیر نجد که درگیر کارزارهایی با رقبای و مخالفین خود بود اسلحه و مهمات ارسال کرد.^{۷۵} نقطه عطف روابط شیخ محمره با امیر عبدالعزیز السعود، در سال ۱۹۱۶ میلادی بود، در این سال بنا به پیشنهاد سرپرسی کاکس، نماینده‌ی سیاسی بریتانیا در خلیج فارس کنفرانسی با حضور شیخ خزعل، شیخ جابر شیخ کویت، شیخ عبدالعزیز السعود و تنی چند از رؤسای عشایر و قبایل دوست انگلیس در ماه نوامبر همان سال در کویت تشکیل شد. هدف از این کنفرانس، هماهنگی بیشتر میان شیوخ مزبور و همچنین اطمینان بخشیدن به آنها در خصوص حمایت و پشتیبانی انگلیس در شرایط جنگی و احتمال حمله ترک‌های عثمانی بود.^{۷۶}

پس از پایان جلسات کنفرانس شیخ خزعل و شیخ عبدالعزیز بن سعود به منظور بازدید از قرارگاه فرماندهی ارتش بریتانیا در شعبیه به دعوت مقامات بریتانیا به بصره دعوت شدند.^{۷۷}

به دنبال اختلاف حاصله میان شیخ سالم‌الصباح شیخ کویت و شیخ عبدالعزیز بن سعود امیر نجد در سال ۱۹۲۰، شیخ خزعل به عنوان میانجی ظاهر شد و در روز ۳۰ دسامبر ۱۹۲۰ به کویت مسافرت و با شیخ سالم دیدار و مذاکره کرد. از جمله نتایج این دیدار اعزام هیئت مذاکره‌کننده از شخصیت‌های کویتی و عراقی به همراه شیخ کاسب فرزند ارشد شیخ خزعل بود. شیخ خزعل کشتی خاص خود را به همراه هدایا در اختیار فرزندش کاسب و هیئت مزبور قرار داد و کشتی در فوریه ۱۹۲۱ به بحرین رسید و از آنجا در سرزمین نجد فرود آمد.^{۷۸}

علی‌رغم دوستی عمیق و بی‌نظیر میان شیخ خزعل و شیخ مبارک‌الصباح، در جریان کشمکش و اختلاف میان شیخ سالم فرزند شیخ مبارک که پس از مرگ پدرش شیخ کویت شده بود با امیر عبدالعزیز السعود، شیخ خزعل همواره شیخ سالم را به اتخاذ روش‌های صلح‌جویانه و مسالمت‌آمیز با عبدالعزیز السعود نصیحت می‌کرد. از این رو به نظر می‌رسد که از منظر شیخ،

حکومت عثمانی تحت سیطره و نفوذ عثمانی‌ها بود^{۸۵}، پس از آن تا سال ۱۹۳۲ تحت‌الحمایه انگلیس شد.

تا پیش از دوره‌ی شیخ خزعل، به دلیل نفوذ قبایل و عشایر اطراف بصره و به ویژه قبیله‌ی منتفک یا منتفق، و قبیله‌ی سعدون، والی بصره از قدرت و شوکت شایانی برخوردار نبود و نام او تحت‌الشعاع نام والی بغداد بود. از این رو این تصور متبادر به ذهن می‌شود که والی بصره تحت امر والی بغداد است و والی بغداد، بصره را نیز زیر پوشش دارد.^{۸۶} با افزایش قدرت شیخ خزعل و همچنین افزایش حضور انگلیسی‌ها در منطقه، عثمانی‌ها به تکاپو افتاده و قدرت و شوکت والی بصره را دوچندان کردند.

روابط شیخ خزعل با مردم عراق عمدتاً با بصره و مردم آن و چهره‌های منتفد و سرشناس آن شهر بود. شیخ خزعل در بصره و آن نواحی نفوذ و قدرت زیادی داشت. علت این امر نیز به دلیل وجود تیره‌هایی از عشایر محیسن بود که از نظر قبیله‌ای شیخ خزعل شیخ‌المشایخ آنها بود. آنها از جنبه‌های بسیاری تابع شیخ خزعل بودند و به جز او رهبر و حاکمی را قبول نداشتند. علاوه بر این شیخ خزعل در آن نواحی نخلستان‌ها و باغات بسیاری داشت، که ارزش آنها حدود نیم میلیون لیره عثمانی برآورد می‌شد.^{۸۷} همین املاک سبب شده بود تا او با زمینداران بزرگ بصره در ارتباط باشد. از طرفی دیگر نگهداری و مراقبت از املاک مزبور، نیاز به دستگاهی عریض و طویل داشت که از عهده‌ی یک نفر خارج بود. به همین منظور شیخ خزعل جهت حمایت از منافع خود در بصره برای سید طالب‌النقیب^{۸۸} چهره‌ی با نفوذ و معروف شهر بصره ماهیانه ۵۰ لیره عثمانی مقرری اختصاص داده بود.^{۸۹}

وجود املاک در بصره و آن نواحی و همچنین وجود عشایر محیسن در بصره، ابی‌الخصیب، کوت‌الزین و غیره و از همه مهم‌تر فشارهای سیاسی حکومت عثمانی از طریق والی بصره، سبب شد تا میان شیخ خزعل و سید طالب‌النقیب دوستی و مودت ایجاد شود. این دوستی رفته رفته جای خود را به مراودات و تعاملات سیاسی داد، به نحوی که شیخ خزعل و سید طالب

النقیب و شیخ مبارک‌الصباح شیخ کویت در بسیاری از مسائل سیاسی با یکدیگر هماهنگ بوده و اتفاق نظر داشتند و برای دستیابی به این هماهنگی و وحدت نظر نشست‌های متعددی در محمره برگزار کردند.

تا پیش از اعلام قانون اساسی در ترکیه عثمانی به سال ۱۹۰۸ میلادی، این شیخ خزعل بود که از طالب‌النقیب بهره می‌برد.^{۹۰} چون همان‌طوری که ذکر شد والی بصره ضعیف‌تر از آن بود که از املاک و نخلستان‌های خزعل حمایت کند.^{۹۱} به همین دلیل این دو بارها یکدیگر را در بصره یا محمره دیده بودند، اما این دیدارها هیچ‌گاه جنبه‌ی رسمی نداشت.^{۹۲} اما پس از سال ۱۹۰۸ و حاکمیت پان‌ترکیسم و اتخاذ سیاست‌های کاهش نفوذ و قدرت مردم عرب و شخصیت‌های منتفد آنها و در پیش گرفتن مشی تحکیم و تقویت نفوذ و سیطره‌ی عثمانی‌ها، سید طالب‌النقیب جهت حفظ خود بیش از پیش به شیخ خزعل نزدیک شد.^{۹۳} و از آنجا که می‌دانست شیخ خزعل را با شیخ کویت پیوندهای عمیق دوستی و مودت برقرار است، لذا نزدیکی سیاسی و تقارب با این یکی، دوستی و نزدیکی و هم‌پیمانی با آن یکی را در پی داشت. از طرفی دیگر طالب‌النقیب جهت انجام هرگونه حرکتی نیازمند کمک‌های مالی و تسلیحاتی شیخ خزعل بود.^{۹۴}

طالب‌النقیب یا آن‌چنان که در منابع مختلف آمده سید طالب‌النقیب پس از سرخوردگی از حزب اتحاد و ترقی و به‌طور کلی سرخوردگی از عثمانیان در صدد بود تا از طریق هم‌پیمانی با این دو، بصره را از زیر سلطه‌ی عثمانی‌ها خارج کند و آن را ایالتی مستقل اعلام کند.^{۹۵}

نشست یا کنفرانس مارس ۱۹۰۹ در قصر شیخ خزعل در فیلیه که در آن علاوه بر شیخ خزعل و شیخ مبارک و طالب‌النقیب، سعدون پاشا، شیخ قبیله منتفق و تنی چند از شیوخ عشایر و قبایل‌العماره و القرنه حضور داشتند، همچنین نشست مارس ۱۹۱۳ شیخ خزعل و شیخ مبارک و طالب‌النقیب در قصر شیخ خزعل در فیلیه همگی به منظور ایجاد هماهنگی و اتفاق نظر جهت مقابله با فزون‌خواهی عثمانیان بود، در نتیجه آنها در خصوص ایجاد یک جبهه

عربی یا اتحادی علیه ترک‌های عثمانی با هم متفق القول شدند.^{۹۶}

پس از آنکه شیخ خزعل خود را کاندیدای پادشاهی عراق کرد و در پی عزم طالب‌التقیب برای رسیدن به عرش عراق، روابط میان آنها به سردی گرایید. با تبعید طالب‌التقیب به سال ۱۹۲۱ به سیلان، پرونده سیاسی او مختومه شد.

پس از انتصاب ملک فیصل به پادشاهی عراق از سوی انگلیسی‌ها در مارس ۱۹۲۱، از آنجایی که شیخ خزعل رقیب ملک فیصل بود، لذا ملک فیصل همواره از شیخ دوری می‌جست و روابط آنها گرم و صمیمانه نبود. از این رو ملک فیصل بعدها در ملاقات با سلیمان فیضی کارگزار شیخ خزعل گله‌مندی خود را از رای ندادن عشایر وابسته به شیخ در بصره به او ابراز داشت.^{۹۷} ظاهراً ملک فیصل و شیخ خزعل فقط دو بار به دید و بازدید یکدیگر رفته‌اند، یک بار در بصره و بار دیگر در محمره.^{۹۸}

پس از روی کار آوردن رضاخان توسط انگلیسی‌ها و اسارت شیخ در تهران، روابط ملک فیصل با رضاخان نسبتاً خوب بود، چون ملک فیصل همانند رضاخان دست‌نشاندهی انگلیس بود. مسافرت ملک فیصل به تهران و استقبال گرم رضاخان را در این چارچوب باید دید.

به دنبال پادشاهی عراق

با پایان جنگ جهانی اول و پیروزی انگلیسی‌ها، کشور عراق به‌طور کامل تحت حاکمیت انگلیس در آمد. از آنجا که مردم عراق مشاهده می‌کردند استعمار انگلیس جایگزین حکومت عثمانی شده، و آنها همچنان زیر یوغ بیگانه هستند، در ۳۰ ژوئن ۱۹۲۰ میلادی علیه استعمار انگلیس به پا خاستند. این قیام که در تاریخ عراق به نام «ثورة العشرين»^{۹۹} شهره یافت، نقطه عطفی در مناسبات انگلیسی‌ها با مردم عراق شد.^{۱۰۰} از این پس انگلیسی‌ها متوجه شدند که بر عراق نمی‌توان همچون هند حکومت کرد. از این رو آنها در صدد برآمدن تا شخصیتی عربی مورد وثوق که سیاست‌ها و خط‌مشی‌های آنها را اجرا می‌کند به عنوان پادشاه عراق بر مسند قدرت گذارند.

از طرف دیگر، شیخ خزعل در این اندیشه بود که چون در جریان جنگ جهانی اول خدمات ارزنده‌ای به انگلیسی‌ها ارائه کرده و نقش مؤثری در پیروزی آنها داشته، لذا بیش از پیش به آنها نزدیک شده است و انگلیسی‌ها به پاس این خدمات، جاه و منزلت او را بالاتر می‌برند. در باور شیخ خزعل بهترین پادشاه برای او این بود که وی را فرمانروای عراق کنند. کمترین پاداشی که او تصور می‌کرد این بود که اگر بصره تحت‌الحمایه‌ی بریتانیا شود، اداره‌ی آن به او واگذار شود. از این رو در اوایل دسامبر ۱۹۱۸ حتی پیش از آنکه انقلاب ۱۹۲۰ به وقوع بپیوندد و پیش از تصمیم قطعی انگلیسی‌ها جهت واگذاری امور عراق به یک پادشاه عرب، شیخ خزعل طی نامه‌ای به ویلسون تمایل خود را جهت نشستن بر مسند پادشاهی عراق اعلام کرده بود.^{۱۰۱}

سرپرسی کاکس به هنگام مراجعت از لندن و در اوضاع و احوالی که تصمیم انگلیسی‌ها در خصوص اختیار پادشاه برای عراق قطعی شده بود بر سر راه خود به بغداد، در محمره نزد شیخ خزعل فرود آمد.^{۱۰۲} و آن‌چنان که از فراین برمی‌آید کاکس شایستگی شیخ خزعل را جهت پادشاهی عراق به او خاطر نشان شده بود.^{۱۰۳}

همزمان با این تلاش‌ها خزعل در ملاقاتی با نماینده‌ی سیاسی بریتانیا در بصره خاطر نشان شد که در ازای پاداشی که به حق سزاوار آن است و هنوز آن را دریافت نکرده، حاضر است پادشاه عراق شود. اما نماینده‌ی سیاسی بریتانیا در بصره پاسخ دلگرم‌کننده‌ای به او نداد.^{۱۰۴}

برای تصدی پادشاهی عراق تنی چند از شخصیت‌ها مدنظر بودند، برخی نیز خود را شایسته و سزاوار این سمت می‌دانستند و خویشان خویش را کاندید کرده بودند. طالب‌التقیب چهره‌ی بانفوذ بصره و وزیر کشور دولت موقت^{۱۰۵}، عبدالرحمن الگیلانی، رئیس شورای حکومتی، عبدالهادی العمری از خاندان‌های معروف موصل و یکی از سرکردگان آن ایالت، برهان‌الدین فرزند سلطان عبدالحمید، آغاخان رهبر فرقه‌ی اسماعیلیه هند، عبدالعزیز بن سعود فرمانروای نجد، الشریف علی حیدر، عبدالله بن حسین از مکه^{۱۰۶}، فیصل بن

حسین^{۱۱۷} و شیخ خزعل، چهره‌های مطرح جهت پادشاهی عراق بودند.

اما رقابت اصلی میان سه چهره‌ی شاخص یعنی شیخ خزعل، فیصل بن حسین و طالب‌النجیب بود.^{۱۱۸} انگلیسی‌ها طالب‌النجیب را به بهانه‌ی مواضع ضد انگلیسی او در سال ۱۹۲۱ دستگیر و به سیلان تبعید کردند.^{۱۱۹} با تبعید او عملاً یکی از رقبای سرسخت شیخ خزعل از عرصه‌ی رقابت خارج شد و رقابت اصلی بین فیصل بن حسین و شیخ خزعل محدود شد. شیخ محمره امیدوار بود در این کشاکش انگلیسی‌ها او را به فیصل بن حسین ترجیح دهند، به ویژه اینکه تنی چند از علمای نجف مانند شیخ عبدالکریم جزایری و شیخ علی کاشف‌الغطاء در نامه‌های جداگانه‌ای به تاریخ ۲۳ رجب سال ۱۳۳۹ ه. ق (۱۹۲۰ میلادی) از او درخواست کرده بودند تا «برای تکمیل استقلال عراق»^{۱۲۰} پادشاهی آن را قبول کند.^{۱۲۱}

انگلیسی‌ها در ظاهر موضع بی طرف اتخاذ کرده بودند، اما گزینه مناسب آنها، فیصل بن حسین بود.^{۱۲۲} از این رو آنها طالب‌النجیب را از گردونه‌ی رقابت خارج کردند. اما انگلیسی‌ها و به ویژه ویلسون بر این باور بودند که چون شیخ خزعل شیعه است، از این رو مورد تأیید سنی‌های عراق و به ویژه سنی‌های بغداد نیست. همچنین تابعیت ایرانی او مانع از آن می‌شود که وی فرمانروای عراق شود.^{۱۲۳} روشن و آشکار است که تابعیت ایرانی شیخ بیشتر یک بهانه بود، چون گزینه مورد قبول انگلیسی‌ها یعنی فیصل بن حسین نیز اهل مکه بود و تابعیت عراقی نداشت.

هرچند ممکن است شیعه بودن شیخ خزعل تا حدودی در اتخاذ تصمیم انگلیسی‌ها نقش داشته و مانع قبول او به عنوان پادشاه عراق باشد، اما آنچه سبب شد تا انگلیسی‌ها او را انتخاب نکنند، همانا موضوع خوزستان بود. قدر مسلم شیخ خزعل با اصرار بر روی پادشاهی عراق به دنبال تحقق آرزو و هدف اصلی خویش بود، او همواره در این اندیشه بود که «خودسر» باشد و همانند شیخ کویت و شیخ بحرین، به اهداف خود برسد. با قبول پادشاهی او توسط انگلیس، خزعل پادشاه عراق و خوزستان می‌شد و این به هیچ وجه مورد قبول

حکومت ایران قرار نمی‌گرفت. از این رو انگلیسی‌ها که در صدد بودند تا موضوع انقلاب ۱۹۲۰ عراق را با دادن امتیاز به عراقی‌ها حل کنند، این بار درگیر موضوعی بسیار بغرنج و پیچیده می‌شدند. به همین دلیل کاکس دوست شیخ خزعل در آوریل همان سال به شیخ خزعل توصیه کرد سودای پادشاهی عراق را از سر بیرون کند، چون او شخصاً امیدی به موفقیت وی ندارد.^{۱۲۴}

اما شیخ خزعل امیدوار بود با اعمال فشار بر انگلیسی‌ها و از طریق تماس با شخصیت‌های متنفذ و صاحب قدرت عراقی و همچنین صرف مبالغ هنگفت^{۱۲۵}، به خواسته‌ی خود دست یابد. او مزاحم الباجه‌چی یا همان طور که در عربی می‌نویسند مزاحم الباجه‌جی^{۱۲۶} را که یک شخصیت دولتی بود به عنوان حلقه‌ی اتصال میان خود و سیاستمداران عراق انتخاب کرد و به او اختیار تام داد تا چهره‌های سیاسی و صاحب نفوذ عراق را سوی خود جلب کند. او با نوری‌السعید^{۱۲۷} و جعفرالعسکری^{۱۲۸} وارد مذاکره شد، اما نام بردگان به بهانه‌ی اینکه نظامی هستند و نباید یک فرد نظامی در امور سیاسی دخالت کند. از تأیید شیخ خزعل سر باز زدند.^{۱۲۹} از این رو الباجه‌جی طی نامه‌ای عدم موفقیت خود در کسب نظر آنها را به شیخ اعلام کرد، و از شیخ خزعل خواست که موضع را تمام شده تلقی کند.^{۱۳۰}

در ملاقات دیگری که شیخ خزعل با خانم گرتروود بل داشت، شیخ خزعل گفت: او موافق ایده‌ی تقسیم عراق به دو بخش است، بخش اول منطقه‌ی شمالی است که از موصل شروع می‌شود و تا شمال بغداد امتداد دارد، بخش جنوبی از بغداد آغاز و به دریا منتهی می‌شود. و او افراد عرب را به عنوان حکام و فرمانروایان منصوب می‌کند، مشروط بر این که از افراد خاندان شریف حسین شریف مکه نباشند. اما در هر حال کسی که برای این کار برگزیده می‌شود می‌باید شخصی باشد که مطابق منافع بریتانیا عمل کند و مورد اطمینان کامل باشد. خزعل همچنین خاطر نشان شد که او شخص مناسب برای فرمانروایی بخش جنوبی است.^{۱۳۱} به نظر می‌رسد شیخ خزعل از برنامه و نقشه‌ی انگلیسی‌ها جهت انتخاب فیصل بن حسین برای پادشاهی عراق باخبر شده

بود، از این رو پیشنهاد خود را به پادشاهی جنوب عراق محدود کرد. ناحیه‌ای که نفوذ او بنا به دلایل عدیده بیش از ناحیه شمال بود و علاوه بر آن به دلیل بافت جمعیتی آن با اکثریت شیعه، حکومت بر آن برای خزعل مناسب‌تر و عملی‌تر بود. با وجود این خانم بل هم بسان سایر دیپلمات‌های انگلیسی سخن دلگرم‌کننده‌ای به او نداد.^{۱۲۲}

انگلیسی‌ها در کنفرانسی که با حضور وینستون چرچیل وزیر مستعمرات آن کشور در شهر قاهره و در فاصله‌ی بین ۱۲ تا ۲۴ مارس ۱۹۲۱ برگزار شد، فیصل بن حسین را به عنوان بهترین گزینه برای پادشاهی عراق انتخاب کردند.^{۱۲۳} پس از آن در ژوئیه همان سال چرچیل طی نطقی در مجلس عوام بریتانیا به طور رسمی و علنی فیصل بن حسین را گزینه مناسب‌تر برای این کار معرفی کرد.^{۱۲۴}

از نظر انگلیسی‌ها خاندان شریف حسین، شریف مکه بهتر و شایسته‌تر از بقیه دوستی و اخلاص خود را به آنها نشان داده است. شیخ خزعل نیز علی‌رغم هوش و فراست عالی در تشخیص اوضاع و احوال و بهره‌برداری از آنها جهت اهداف خود، لیکن به نظر می‌رسد او بیش از حد به صداقت و وفای به عهد انگلیسی‌ها خوش‌بین بود. حال آنکه مقامات سیاسی انگلیس به منافع اقتصادی و سیاسی خویش می‌نگریستند و آنچه در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داشت و شاید فاقد اهمیت بود، همانا وفای به عهد و دوستی بود.

هرچند شیخ خزعل طی اطلاعیه‌ای پادشاهی فیصل بر عراق را تأیید کرد، اما خواست قلبی او چیز دیگری بود. حتی در جریان رأی‌گیری جهت انتخاب فیصل، عشایر و قبایل تابع شیخ خزعل به او رأی ندادند.^{۱۲۵} و در این عدم رضایت اثر و نشانی از شیخ خزعل دیده می‌شد.^{۱۲۶} علاوه بر این فیصل دشمن سرسخت عبدالعزیز بن سعود فرمانروای نجد بود و عبدالعزیز بن سعود از دوستان شیخ خزعل به حساب می‌آمد.

واقعیت امر این است که شیخ خزعل بسیار امیدوار بود پادشاه عراق شود و پادشاهی عراق یکی از رؤیاهای او بود، به همین دلیل در ملاقاتی که در اوایل

سال ۱۹۲۵ یعنی چندماه قبل از اسارت با عبدالرزاق الحسینی در فیلیه داشت با حسرت از آن یاد می‌کند و می‌گوید: اگر فیصل کاندید پادشاهی عراق نبود من از همه سزاوارتر بودم.^{۱۲۷}

یادداشت‌ها

۱. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۰۸.
۲. نادره جلالی، همان، ص ۱۳۰.
۳. ج. جی. لوریمر، «دلیل الخلیج»، بخش تاریخ، جلد پنجم، ص ۲۵۵۸.
۴. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۶۰.
۵. ساطع الحصری، همان، ص ۱۲۱.
۶. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد دوم، ص ۱۷۰.
۷. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۶۸.
۸. انعام مهدی علی‌السلیمان، ص ۶۱.
۹. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۴۱.
۱۰. حسین خلف‌الشیخ خزعل؛ تاریخ الكويت السياسي، جلد دوم، ص ۲۷۴.
۱۱. ساطع الحصری، همان، ص ۲۰۱.
۱۲. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۶۴.
۱۳. عبدالملک انطاکی، توطئه الرياض الخزعلیه، ص ۵۶.
۱۴. احمد کسروی، زندگانی من، صفحه ۲۲۹.
۱۵. لوریمر، همان، ص ۲۵۶۹.
۱۶. همان، ص ۲۵۷۱.
۱۷. نادره جلالی، همان، ص ۹۸.
۱۸. ج. جی. لوریمر، همان، ص ۲۵۷۶.
۱۹. سند شماره ۱۱۶ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه. نقل از نادره جلالی، همان، ص ۲۳۷.
۲۰. ج. جی. لوریمر، همان، ص ۲۵۷۶.
۲۱. همان، ص ۲۵۷۷.
۲۲. نگاه کنید به مبحث «اتحاد جماهیر شوروی و شیخ خزعل» در فصل یازدهم این کتاب.
۲۳. حمله بنی کعب به کویت و شکست آنها در «کارزار الرقه» به سال ۱۷۸۳، همکاری شیخ جابر الصباح با والی بصره عزیز آغا و هجوم کویتی‌ها به بریم عبادان در سال ۱۸۲۷، مشارکت کویتی‌ها در حمله علی‌رضا پاشا والی بغداد به محرمه به سال ۱۸۳۷ م. نمونه‌هایی از این روابط خصمانه است.
۲۴. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: عبدالنبی قییم؛ «پانصد سال تاریخ خوزستان»، مبحث «عصیان طایفه‌ی نصار».
۲۵. عبدالعزیز الرشید؛ «تاریخ الكويت»، ص ۱۰۹.
۲۶. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به همان کتاب، مبحث «شورش طایفه‌ی نصار».
۲۷. گفتنی است شیخ مبارک برادران خود محمد و جراح را به قتل رسانده بود و یوسف الابرهم در صدد انتقام خون آنها از شیخ مبارک بود.
- مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۶۱.

۲۸. نگاه کنید به فصل پنجم از همین کتاب، «مبحث عصیان بنی طرف و شورش نصار».
۲۹. به منظور نظارت بر املاک و نخلستان‌های آنها در بصره، شیخ مبارک ماهانه ۷۰ لیره عثمانی و شیخ خزعل ماهانه ۵۰ لیره به سید طالب‌التقیب پرداخت می‌کردند.
- جمال زکریا قاسم - «الخلیج العربی»، ص ۲۹۱.
۳۰. ویلیام تنویر استرنک، همان، ص ۱۳۰.
۳۱. محمد حسن العیدروس؛ «العلاقات العربیة - الایرانیة»، ص ۶۰.
۳۲. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد دوم، ص ۲۴۶-۲۴۸.
- بعدها نیز شیخ خزعل، احدی از افراد خاندان الصباح به نام سلمان بن حمود المالك الصباح را که مورد غضب شیخ مبارک قرار گرفته بود و از کویت به ناحیه دواسر در شط‌العرب رفته بود، مورد شفاعت قرار داد و در سال ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۵ میلادی) از شیخ مبارک درخواست کرد تا او را مورد عفو قرار دهد. شیخ مبارک نیز این شفاعت شیخ را پذیرفت و سلمان به کویت بازگشت.
- همان، جلد دوم، ص ۲۴۹-۲۵۱.
۳۳. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد دوم، ص ۲۵۲.
۳۴. گزارش نمره ۲۸، مورخ ۱۰ جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۵ کارگزار به وزارت امور خارجه. نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۱۱۸.
۳۵. نادره جلالی، همان، ص ۱۲۰.
۳۶. همان، ص ۱۲۳.
۳۷. عبدالله الحاتم، «من هنا بدأت الكويت»، ص ۱۲۹. به نقل از مصطفی عبدالقادر النجار، همان.
۳۸. سر آرتور هاردینگ، «خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ»، ص ۸۹.
۳۹. حسین خلف‌الشیخ خزعل، «تاریخ الكويت السياسي»، جلد دوم، ص ۱۷۰-۱۷۱.
۴۰. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۷۶.
۴۱. امین‌الریحانی، ملوک‌العرب، جلد دوم، ص ۱۸۹.
- شایان ذکر است در سال ۲۰۰۸ میلادی (۱۳۸۷ ش) که به دعوت «مجله‌العربی» جهت شرکت در پنجاهمین سالگرد انتشار مجله مزبور در کویت میهمان آن مجله بودم، در ملاقاتی که با وزیر فرهنگ کویت، شیخ ناصر‌المالک الصباح داشتم، دکتر سلیمان ابراهیم‌العسکری سردبیر «مجله‌العربی» با اشاره به یکی از کاخ‌ها اظهار داشت، کاخ مزبور را شیخ خزعل برای شیخ مبارک ساخت.
۴۲. حسین خلف‌الشیخ خزعل؛ «تاریخ الكويت السياسي»، جلد پنجم، ص ۲۶۹.
- اما عبدالملک انطاکی، ذکر می‌کند که شیخ خزعل در سال ۱۹۱۳ سه قصر در کویت احداث کرد، یک قصر کنار قصر شیخ مبارک و دو قصر بر ساحل شرقی کویت، همچنین شیخ مبارک نیز کاخی برای خود در فیلیه کنار قصر شیخ ساخت.
- عبدالملک انطاکی، «توطئه الرياض الخزعلیه»، ص ۱۱.
۴۳. حسین خلف‌الشیخ خزعل؛ «تاریخ الكويت السياسي»، جلد دوم، ص ۲۵۴.
۴۴. همان، جلد دوم، ص ۲۵۲.
۴۵. مینوچی بعد از قصبه بزرگ‌ترین روستای شهرستان آبادان و در ابتدای خلیج فارس و در ساحل شمالی شط‌العرب قرار دارد.

۷۵. سر ژرژ مک‌مون به وزارت جنگ، تلگراف شماره DV17، بغداد، ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ (F.O.) ۳۸۷۷/۳۷۱.
۷۶. همان.
۷۷. همان.
۷۸. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد چهارم، ص ۳۰۵.
۷۹. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد چهارم، ص ۲۲۶ و ص ۲۹۵.
۸۰. همان، ص ۳۰۵.
۸۱. همان، ص ۳۱۰.
۸۲. کنفرانس محمره یا آن‌چنان که در منابع عربی آمده «مؤتمر المحمرة».
۸۳. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، صص ۱۲۸-۱۲۹.
۸۴. سر آرتور هاردینگ؛ «خاطرات سیاسی...»؛ ص ۹۴.
۸۵. لوئیس معلوف؛ «المنجد في اللغة والاعلام»، بخش اعلام، صص ۴۵۷ - ۴۵۶.
۸۶. در داستان به قدرت رسیدن افراسیاب پاشا در بصره که حکومت آن شهر را در ازای چندین کیسه رومی به سال ۱۰۰۵ ه. ق از والی عثمانی بصره خریداری کرد، این مطلب کاملاً واضح و روشن است. همچنین در جریان حمله‌ی کریم‌خان زند بر شیخ سلمان کعبی به سال ۱۱۷۰ ه. ق نام والی بغداد به عنوان محرک و مشوق کریم‌خان زند در منابع آمده، اما از والی بصره اثر و نشانی نیست. در حملات چندگانه والی بغداد بر شیخ سلمان کعبی نیز از والی بصره سخن به میان نیامده است. بعدها نیز در دوره‌ی حاج جابر به سال ۱۲۵۳ ه. ق به هنگامی که بندر محمره سبب رکود و کسادى بندر بصره شد، در آن هنگام نیز این والی بغداد بود که بر محمره لشکر کشید.
۸۷. علی محمد عامر؛ «المحمرة والوحدة العثمانية»، ص ۴۳.
۸۸. طالب بن رجب بن محمد سعید بن طالب بن درویش الرفاعی، از نوادگان سید احمد الرفاعی، متولد سال ۱۸۷۰ و متوفی به سال ۱۹۲۹، در ابتدا او در دستگاه حکومت عثمانی پست‌های مهمی به دست آورد و والی احساء در شرق سعودی شد. انقلاب ۱۹۰۸ ترک‌ها را تأیید کرد و به جمعیت اتحاد و ترقی پیوست. اما هنگامی که احساس کرد جمعیت فوق، خط‌مشی پان‌ترکیسم و ضدعربی را دنبال می‌کند، از آن خارج شد و در سال ۱۹۰۹ حزب آزادی و ائتلاف و پس از آن جمعیت اصلاح‌طلبان بصره را بنیان نهاد. او مخالف حکومت عثمانی و همچنین مخالف انگلیسی‌ها بود. انگلیسی‌ها پس از جنگ جهانی اول او را به هند و از آنجا به مصر تبعید کردند. پس از بازگشت به عراق، با انقلاب ۱۹۲۰ عراق به مخالفت برخاست. ابتدا در نظر داشت جنوب عراق به مرکزیت بصره را ایالت مستقلی اعلام کند و خود حاکم آن شود. چون این دیدگاه عملی نشد، خود را کاندید پادشاهی عراق کرد. انگلیسی‌ها او را سال ۱۹۲۱ دستگیر کردند و این‌بار به سیلان تبعیدش کردند. پس از چهار سال تبعید به بصره بازگشت و تا آخر عمر آنجا بود.
- انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۶۷.
- مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۷۰.
۸۹. به اعتقاد خیری امین العمری، وجوه مزبور کمک‌های مالی شیخ خزعل به طالب النقیب بود که ماهیانه به او پرداخت می‌شد.

۴۶. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد دوم، ص ۲۵۳-۲۵۴.
۴۷. عبدالعزیز الرشید، همان، ص ۱۷۴.
۴۸. نادره جلالی، همان، ص ۱۴.
- شایان ذکر است ازدواج شیخ خزعل با بیوه شیخ مبارک را منابع و مآخذ دیگر تأیید نکرده‌اند، علاوه بر این بررسی‌ها و پیگیری‌های نگارنده نیز چنین وصلتی را تأیید نکرده است.
۴۹. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۶۴.
۵۰. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد ۴، ص ۱۳۶.
۵۱. همان، ص ۲۲۶.
۵۲. شهری در جنوب بصره.
۵۳. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد چهارم، صص ۲۹۴-۲۹۵.
۵۴. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد چهارم، صص ۲۹۵-۲۹۸.
۵۵. همان، ص ۳۰۱-۳۰۲.
۵۶. فیصل پس از فوت پدرش، پادشاه سعودی شد و عنوان ملک فیصل یافت.
۵۷. همان، ص ۳۰۴-۳۰۵.
۵۸. همان، ص ۳۰۷.
۵۹. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، ص ۱۶۶.
۶۰. همان، صص ۱۵۹-۱۶۴.
۶۱. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، ص ۱۷۶.
۶۲. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، ص ۲۲۵.
۶۳. همان، ص ۲۲۶.
۶۴. همان، ص ۲۲۸.
۶۵. همان، ص ۲۳۰.
۶۶. همان، ص ۲۳۲.
۶۷. همان، ص ۲۵۰.
۶۸. همان.
۶۹. همان، ص ۲۶۹.
۷۰. عبدالعزیز بن سعود پدر ملک‌عبدالله پادشاه فعلی سعودی است.
۷۱. نجد، منطقه‌ای است مرتفع و صحرایی در مرکز پادشاهی سعودی و از شهرهای مهم آن شهر ریاض است. خاندان آل سعود فرمانروایان و حکام نجد بودند. عبدالعزیز بن سعود از انضمام مناطق احساء، حجاز، عسیر و نجد، پادشاهی عربی سعودی (المملكة العربية السعودية) یا آن‌چنان که در فارسی متداول است کشور عربستان سعودی را در سال ۱۹۳۲ بنا نهاد.
۷۲. عبدالله فیلی، تاریخ نجد، ص ۲۷۲.
۷۳. اشاره است به سخنرانی شیخ خزعل در سال ۱۹۱۶ در کنفرانس کویت، حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد سوم، ص ۱۰۶.
۷۴. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد دوم، ص ۲۲۰.

۱۱۲. انیس صایغ؛ «الهاشميون و الثورة العربية الكبرى»، ص ۲۰۴.
۱۱۳. مونتاکو به ویلسون، تلگراف شماره ۵۷۷۸، ۲۰ دسامبر ۱۹۱۸، (F.O.) ۳۳۸۶/۳۷۱.
۱۱۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۰۰.
۱۱۵. خیرالدین الزرکلی؛ «الأعلام»، جلد دوم، ص ۳۵۰.
۱۱۶. مزاحم امین الباجه جی، مقام رسیدگی کننده به شکایات اهالی بصره، پیش از آن «النادی الوطني» یا انجمن ملی را بنیان نهاده بود، اما مقامات عثمانی «انجمن ملی» و روزنامه «النهضة» متعلق به باجه جی را بستند و او به بصره پناه جست. در بصره در کنف حمایت سید طالب النقیب و شیخ خزعل بود. پس از آن معاون سیاسی حاکم حله شد و بعد از شش ماه به بصره منتقل شد. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۹۹.
۱۱۷. نوری السعید از ۱۸ نوامبر ۱۹۲۱ وزیر دفاع عراق. همان، ص ۲۰۰.
۱۱۸. جعفر العسکری وزیر دفاع ملی عراق از ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰. همان، ص ۲۰۰.
۱۱۹. نامه مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۲۱ نوری السعید به شیخ خزعل و نامه مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۲۱ جعفر العسکری به شیخ خزعل. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، صص ۳۹۷-۸.
۱۲۰. نامه مورخ ۹ مه ۱۹۲۱ مزاحم امین الباجه جی به شیخ خزعل. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، صص ۳۹۵-۶.
۱۲۱. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۹۰.
۱۲۲. همان.
۱۲۳. انعام مهدی علی السلمان، همان، ص ۷۲.
۱۲۴. انیس صایغ، همان، ص ۲۰۷.
۱۲۵. سلیمان فیضی؛ «فی غمرة النضال»، ص ۲۹۵.
۱۲۶. نامه مورخ ۲۱ ذی القعدة سال ۱۳۳۹ (۱۹۲۱) شیخ خزعل به پسرش کاسب. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، پیوست چهارده، ص ۴۰۲ و ۴۰۱.
۱۲۷. عبدالرزاق الحسنی، همان، جلد ۱، ص ۱۶۹.

- خیری امین العمری؛ «شخصیات عراقية»، جلد اول، ص ۲۶.
۹۰. خیری امین العمری، همان، جلد اول، ص ۲۶.
۹۱. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۷۱.
۹۲. محمدمهدی البصیر، «تاریخ القضاة العراقية»، جلد اول، ص ۴۵.
۹۳. عبدالکریم غرابی؛ «مقدمة فی تاریخ العرب الحديث»، جلد اول، ص ۲۳۵.
۹۴. حسین خلف الشیخ خزعل، همان، جلد دوم، ص ۲۷۴.
95. longrigg op. Cit. P. 45
- به نقل از انعام مهدی علی السلمان، ص ۶۸
۹۶. پس از آن سید طالب النقیب در صدد برآمد کنفرانسی با حضور شیخ خزعل، شیخ مبارک شیخ کویت، شریف حسین شریف مکه، عبدالعزیز السعود امیر نجد و سعود الرشید و عجمی باشا سعدون در ماه نوامبر ۱۹۱۳ در کویت برگزار کند. اما از آنجا که عبدالعزیز السعود از حضور در این کنفرانس امتناع کرد، نشست مزبور هیچگاه منعقد نشد.
- حسین خلف الشیخ خزعل، همان، جلد دوم، ص ۲۷۵.
۹۷. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۲۰۵.
۹۸. محمد حسن العیدروس، همان، ص ۵۸.
۹۹. ترجمه ساده و مجرد «ثورة العشرين» همانا «انقلاب بیست» است، معنی و مراد همانا «انقلاب سال ۱۹۲۰ میلادی است.
۱۰۰. برای آگاهی بیشتر در این خصوص نگاه کنید به:
- علی الوردی؛ «المحات اجتماعية من تاریخ العراق الحديث»، جزء پنجم.
- محمد صادقی تهرانی؛ «نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق».
۱۰۱. مونتاکو به ویلسون، تلگراف شماره ۵۷۷۸، (F.O.) ۲۶ دسامبر ۱۹۱۸، (F.O.) ۳۳۸۶/۳۷۱.
۱۰۲. عبدالرزاق الحسنی، «الثورة العراقية الكبرى»، چاپ دوم، ص ۲۴۵.
۱۰۳. عبدالله فهد النفیسی؛ «دور الشيعة في تطور العراق السياسي الحديث»، ص ۱۷۶.
۱۰۴. افسر سیاسی و حاکم نظامی بصره به ویلسون، یادداشت شماره C/۶۹، محرمانه، بصره، ۷ آوریل ۱۹۲۰ (F.O.) ۵۰۷۴/۳۷۱.
۱۰۵. پس از مراجعت کاکس از لندن، در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰ و تا تعیین پادشاه عراق دولت موقت به ریاست عبدالرحمن الگیلانی تشکیل شد و طالب النقیب وزیر کشور آن بود.
- انعام مهدی علی السلمان، همان، ص ۷۱.
۱۰۶. عبدالله بن حسین فرزند شریف مکه، بعدها توسط انگلیسی ها، پادشاه اردن شد.
۱۰۷. فیصل پیش از این پادشاه سوریه بود، اما در پی اشغال سوریه توسط فرانسه در ژوئیه ۱۹۲۰ مجبور به ترک پادشاهی شد. امین الریحانی، همان، ص ۷۰.
۱۰۸. انعام مهدی علی السلمان، همان، ص ۷۲.
۱۰۹. گویا در یکی از جشن ها، طالب النقیب سخنانی علیه بریتانیا بر زبان رانده بود. همین مطلب موجبات خشم انگلیسی ها را فراهم کرده، او را دستگیر و به سیلان تبعید کردند.
- خیری امین العمری، همان، ص ۷۴.
۱۱۰. «یتیم یک استقلال العراق»، از نامه علی کاشف العطاء.
۱۱۱. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، صص ۳۹۱-۳ پیوست شماره بیست، نامه شیخ عبدالکریم جزایری و نامه شیخ علی فرزند شیخ جعفر کاشف العطاء.

فصل نهم

روی کار آوردن رضاخان

اوضاع سیاسی ایران در آستانه‌ی کودتای سید ضیاء

جنگ جهانی اول و حضور نیروهای روس و انگلیس در ایران، اوضاع نابسامان کشور را بیش از پیش آشفته کرد. حتی پیش از جنگ یعنی از سال ۱۹۱۱ تا شروع جنگ اول جهانی، فعالیت‌های روس‌ها در شمال و انگلیسی‌ها در جنوب حد و مرزی نداشت.^۱ در سال ۱۹۱۴ هنگامی که جنگ آغاز شد، در واقع انگلیسی‌ها و روس‌ها بر سراسر ایران حکم فرما بودند. با شروع جنگ چنین به نظر می‌آمد که قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس^۲ از نظر سیاسی مناسب اوضاع و احوال جدید نیست. از این رو دولتین روس و انگلیس در ۱۸ مارس ۱۹۱۵ میلادی (۱۲۹۵ شمسی) توافق کردند تا ضمن تجدیدنظر در قرارداد سال ۱۹۰۷، منطقه‌ی بی‌طرف مندرج در قرارداد مزبور را (به استثنای اراضی مجاور اصفهان و یزد) به منطقه‌ی نفوذ انگلیس ضمیمه کنند.^۳

حضور نیروهای روس و انگلیس و انعقاد قرارداد ۱۹۱۵ میان آنها، احساسات ضد اجنبی و به ویژه ضدانگلیسی را در کشور دوچندان کرد. آلمان‌ها نیز از طریق مجاری دیپلماتیک و از طریق عوامل خود در سطح کشور، مردم را علیه انگلیسی‌ها تحریک کردند. در اوائل سال ۱۹۱۶ بریتانیا پلیس جنوب به فرماندهی سرپرسی سایکس را تشکیل داد تا به اعاده‌ی نظم و حفظ آرامش در جنوب بپردازد. دولت و ثوق‌الدوله این نیرو را در ژانویه ۱۹۱۷ (ربیع‌الثانی ۱۳۳۵) به رسمیت شناخت و تا مارس ۱۹۲۱ که تاریخ انحلال رسمی آن بود به حیات خود ادامه داد.

آلمان و عثمانی هم در این دوره نفوذ زیادی در ایران پیدا کرده بودند. در حقیقت قرارداد ۱۹۱۵ روس و انگلیس در ادامه‌ی قرارداد ۱۹۰۷ و به منظور مقابله با نفوذ آلمان‌ها و عثمانی‌ها در ایران بود. حزب دموکرات که از آلمان حمایت می‌کرد، مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر را تأیید می‌کرد. مستوفی‌الممالک شخصیت مورد تأیید حزب دموکرات و آلمان‌ها به قم رفت و آنجا با مشارکت تعدادی از نمایندگان حکومت ملی موقت را تشکیل دادند.

در چنین اوضاع و احوالی حکومت تزاری روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ (جمادی‌الاول سال ۱۳۳۵ ه.ق) سقوط کرد و بلشویک‌ها به رهبری لنین حکومت را در دست گرفتند. پیروزی این انقلاب که یکی از حوادث مهم تاریخ بشریت به شمار می‌آید، تأثیر فراوانی بر رابطه‌ی انگلیس با ایران گذاشت. روس‌ها که انقلاب ایران را «کلید یک انقلاب سراسری» در شرق تلقی می‌کردند، پس از اکتبر ۱۹۱۷ برای جلب دوستی ایران به تلاش برخاستند.^۴ آنها در دسامبر ۱۹۱۷ (۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۳۵ ق) یعنی فقط چند ماه پس از پیروزی انقلاب معاهده ۱۹۰۷ را کماکان لم یکن دانسته و اعلام کردند به محض خاتمه‌ی مخاصمات، نیروهای روسی فوراً از ایران خارج خواهند شد و حق ایرانیان در تعیین سرنوشت خویش تضمین می‌شود.^۵

انگلیسی‌ها از سقوط حکومت تزاری روسیه و الغای معاهده فوق سراسیمه و آشفته شدند، آنها برای جنگ با ترک‌ها و بلشویک‌ها راهی شمال شدند و در پایان جنگ جهانی اول، بخش اعظم خاک ایران به اشغال انگلیسی‌ها درآمد.^۶ حضور انگلیسی‌ها در خاک کشور و خروج روسیه از ایران و در پی آن شکست آلمان و عثمانی در جنگ جهانی اول یکه تازی انگلیس در عرصه‌ی سیاست ایران را به دنبال داشت.

از طرف دیگر به موازات حضور مزبور احساسات ضدانگلیسی مردم که پیش از این توسط آلمان‌ها دامن زده شده بود، بیش از پیش تحریک شد. کابینه‌ی وثوق‌الدوله که طرفدار انگلیس بود در ماه مه ۱۹۱۷ سقوط کرد، اما کابینه‌های دیگر نیز یارای مقاومت در برابر انگلیس و طرفداران آن را نداشتند،

از این رو در اوت ۱۹۱۸ دوباره وثوق‌الدوله بر سر کار آمد.^۷ اولین پیامد سیاسی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود،^۸ که به قرارداد ۱۹۱۹ یا قرارداد وثوق‌الدوله معروف شد. انعقاد این قرارداد نارضایتی و خشم ملیون ایرانی را در پی داشت، به همین دلیل احمدشاه ناگزیر شد در ژوئن ۱۹۲۰ وثوق‌الدوله را عزل و به جای او مشیرالدوله را به عنوان صدراعظم منصوب کند.^۹ کابینه‌ی مشیرالدوله از ژوئن تا نوامبر ۱۹۲۰ تلاش کرد تا خط‌مشی مستقلی اتخاذ کند، اما دخالت‌های انگلیس سبب شد این کابینه نیز سقوط کند. دولت‌هایی که پس از سقوط کابینه مشیرالدوله بر سر کار آمدند نسبت به انگلیس مطیع‌تر بودند ولی قادر به اداره امور نبودند.^{۱۰}

انگلیس، در اندیشه‌های دیگر

پیروزی انقلاب روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ تغییراتی بنیادین در دیدگاه و نگرش مقامات وزارت امور خارجه‌ی انگلیس به دنبال داشت.^{۱۱} انگلیسی‌ها همواره نگران افزایش نفوذ روس‌ها در ایران بودند و دغدغه‌ی رسیدن آنها به آب‌های خلیج فارس همیشه ذهن و فکر انگلیسی‌ها را مشغول کرده بود. از این رو چه در دوران حکومت تزارها و چه پس از آن در این اندیشه بودند که از دستیابی روس‌ها به آب‌های گرم جلوگیری کنند. انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ با روسیه و پس از آن تعدیل قرارداد مزبور در سال ۱۹۱۵ تا حدود زیادی، انگلیسی‌ها را آسوده‌خاطر کرده بود. وجود دشمنان مشترک یعنی آلمان و عثمانی نیز سبب شد، تا روس‌ها و انگلیسی‌ها به نوعی تفاهم در این خصوص دست یابند. لیکن انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و متعاقب آن فسخ قرارداد ۱۹۰۷ از جانب روس‌ها، وحشت و هراس انگلیسی‌ها را دوچندان کرد.

در حقیقت انعقاد قرارداد اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس که به قرارداد وثوق‌الدوله شهرت یافت، به منظور مقابله با گسترش نفوذ شوروی سوی جنوب بود. با انعقاد این قرارداد انگلیسی‌ها در صدد بودند ارتشی نیرومند،

حکومتی قوی و تحت‌الحمایه‌ی خویش تشکیل دهند تا به عنوان یک دولت حایل در برابر خطر کمونیسیم و خطر روس‌ها ایستادگی کند.

اما اوج‌گیری احساسات ضدانگلیسی مردم ایران در پی قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله، انقلاب ۱۹۲۰ مردم عراق علیه انگلیسی‌ها و سقوط کابینه‌ی و ثوق‌الدوله الزامات جدیدی را در سیاست انگلیسی‌ها مطرح کرد.^{۱۲}

قرارداد ۱۹۱۹ که دربردارنده‌ی رؤیای دیرینه ایجاد کشوری یک پارچه، دوست و مطیع به عنوان کشور حایل میان روسیه و هند بود، خیلی زود نقش بر آب شد.^{۱۳} از این رو نشانه‌هایی از چرخش در سیاست انگلیسی‌ها نسبت به ایران ظاهر شد. با فرا رسیدن سال ۱۹۲۱ مقامات وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا، از جمله خود کرزن دیگر معاهده ۱۹۱۹ را به عنوان مبانی یک سیاست در قبال ایران در نظر نمی‌گرفتند. راه حل مسئله، یافتن یک راه دیگر بود، در استقرار یک دیکتاتوری نظامی توسط یک کودتا نهفته بود.^{۱۴} لندن به این نتیجه رسیده بود که باید از سیاست قدرتمندسازی ایران حمایت کند، چون ایران نیرومند همچون سدّی در مصاف با روسیه‌ی بلشویکی مقاومت خواهد کرد.^{۱۵} در تأیید این سخن باید گفت که حتی نظریه پردازان وطنی که به طرفداری از شوروی شهره بودند نیز بر این باورند که با سقوط تزارها و روی کار آمدن حکومت جدید در روسیه، نقشه‌های مختلفی در وزارت خارجه انگلیس و در شعب اکتشافاتی وزارت جنگ آن کشور، از طرف سازمان جاسوسی آنها با مشورت «غلامان ایرانی امپریالیسم انگلستان» حتی با دربار احمدشاه مورد بررسی قرار گرفت.^{۱۶}

در حقیقت آنچه در آن دوره رئوس کلی سیاست انگلیس نسبت به ایران را تعیین می‌کرد، حضور سیاسی و نظامی روسیه و نفوذ آن در دستگاه حکومتی قاجار بود. انگلیسی‌ها هر خط‌مشی و سیاستی را که درباره‌ی ایران اتخاذ می‌کردند با در نظر گرفتن واکنش و عکس‌العمل روس‌ها یا به منظور جلوگیری از گسترش نفوذ روس‌ها بود. آنها نیک می‌دانستند که بر اساس اندرز پتر کبیر دستیابی به آب‌های گرم یکی از اهداف روس‌ها بود^{۱۷}، و برای دستیابی به این

هدف ایران مناسب‌ترین و کوتاه‌ترین گزینه است. اگرچه انگلیس نسبت به تسلط و برتری روسیه بر مناطق شمالی ایران تا حدودی بی‌تفاوت بود، ولی در مورد کوشش‌های روسیه در حرکت به سوی جنوب و دستیابی به آب‌های گرم بسیار نگران بود. لرد کرزن، نایب‌السلطنه‌ی هندوستان، در نامه‌ی خود به تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۹ (۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۱۷ هـ ق) خاطر نشان شده بود که انگلستان باید با توسل به طرق مستقیم نظامی یا از طریق یک توافق مانع از پیشروی روسیه شود. به نظر او آنچه اهمیت اساسی دارد این است که روسیه از خلیج فارس دور نگهداشته شود.^{۱۸}

بر اساس برخی دیدگاه‌ها ایران برای بریتانیا هیچ‌گاه به خودی خود مطرح نبود، بلکه به عنوان وسیله‌ای جهت تداوم سلطه‌ی بریتانیا بر هندوستان تلقی می‌شد.^{۱۹} اردشیر جی ریپورتر جاسوس بلندپایه انگلیس و کسی که رضاخان را شناسایی و به آبرون سایید معرفی کرد و به عنوان کسی که بعدها مغز متفکر سیاست‌های رضاخان در پایه‌ریزی حکومت او بود، ضمن تأکید بر همین دیدگاه خاطر نشان می‌سازد که بدیهی است که قدرت و نفوذ انگلستان مانع از این بود که سن پترزبورگ [پایتخت روسیه] قسمت‌های بیشتری از خاک ایران را ببلعد ولی این به خاطر هند بود و نه ایران.^{۲۰}

از نظر انگلیسی‌ها روس‌ها در صدد رسیدن به آب‌های گرم هستند و مارکسیست - لنینیست‌های شوروی با حکومت تزاری روسیه هیچ تفاوتی نمی‌کنند. از منظر آنها بلشویک‌ها خطرناک‌تر از تزارها هستند. زیرا بلشویک‌ها رهایی طبقه‌ی کارگر در سرتاسر جهان را هدف غایی خود می‌دانستند و بر اساس آموزه‌های مارکس و لنین شعار «کارگران جهان متحد شوید» را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده بودند. به اعتقاد لنچافسکی نباید چنین پنداشت که با وقوع انقلاب بلشویکی فکر رخنه به جنوب و رسیدن به آب‌های گرم از ذهن روس‌ها خارج شده بود. به عکس، حالا دیگر این توسعه‌طلبی به سوی جنوب را با شور و شوق آیین کمونیستی جدید و رسالت رهایی‌بخش آن درهم آمیخته و کمونیست‌ها را متقاعد کرده‌اند که پیشروی آنها به سوی ایران نه تنها عملی

امپریالیستی نیست، بلکه عملی رهایی بخش محسوب می‌شود. از این رو، روس‌ها تلاش کردند از میرزا کوچک‌خان در گیلان، و از خیابانی در آذربایجان بخواهند در جهاد مقدس‌شان با امپریالیسم با یکدیگر متحد شوند.^{۲۱} اعلام «جمهوری کمونیستی ایران» در گیلان توسط مهاجرین قفقازی و عده‌ای از افراد محلی، ترس انگلیسی‌ها را دو چندان کرد.^{۲۲}

علاوه بر این، توافق‌نامه‌ی ۱۹۲۱ میان شوروی و ایران که به موجب آن روس‌ها داشتن موقعیت ویژه در ایران را کنار گذاشته بودند، موقعیت انگلیس را در ایران با دشواری‌های بیشتری روبه‌رو ساخت.^{۲۳} بنا به مفاد معاهده‌ی مزبور که در ۲۶ فصل تنظیم شده بود^{۲۴}، معاهدات روسیه تزاری با ایران و معاهداتی که با یک قدرت ثالث در مورد ایران منعقد شده بود، ملغاً و کان لم یکن اعلام شد. به علاوه تمام وام‌های تزاری باطل شده و تمام دارایی و امتیازات اقتصادی، به استثنای امتیاز ماهیگیری دریای خزر به ایران مسترد شد، البته با قید این شرط که امتیازات مزبور در تملک ملت ایران مانده و به هیچ قدرت خارجی منتقل نشود. شوروی در مقابل این الغای معاهدات و امتیازها، با ذکر این مورد که در صورت آنکه خطری از سوی یک قدرت ثالث اتحاد شوروی را تهدید کند، حق خواهد داشت ایران را اشغال کند، امنیت مرزهای جنوبی خود را تضمین کرد.^{۲۵} از دید انگلیسی‌ها این موافقت‌نامه بیشتر به خاطر تنگ کردن عرصه بر بریتانیای کبیر در نظر گرفته شده بود تا منتفع ساختن دولت ایران.^{۲۶}

کم‌کم اندیشه‌های لرد کرزن نایب‌السلطنه‌ی هندوستان و سرپرسی کاکس وزیر مختار سابق بریتانیا در تهران، موسوم به «مکتب خلیج فارس»^{۲۷} در وزارت خارجه‌ی بریتانیا رنگ باختند و اندیشه‌های دیگری جایگزین مکتب خلیج فارس شد. اندیشه‌هایی که معتقد بود تنها راه مقابله با توسعه و گسترش نفوذ روسیه در ایران و ممانعت از دستیابی کمونیست‌ها به آب‌های گرم، تشکیل حکومتی متمرکز و قوی است، حکومتی که همچون دیوار و حایلی مستحکم مانع گسترش کمونیسم به سوی جنوب و مانع نزدیک شدن روس‌ها به هندوستان شود. این سیاست به یک ایران باثبات و قوی و دوست احتیاج

داشت که به عنوان یک دولت حایل میان روسیه و مناطق تحت سلطه‌اش قرار گیرد.^{۲۸} آنها این سیاست را در دستور کار خود قرار دادند و برای وصول به آن به دنبال شخص موردنظر بودند. بدیهی است در این رهگذر و به منظور رسیدن به این هدف، انگلیسی‌ها همه چیز را فدا می‌کردند. زیرا «حکومت انگلیس نه دشمنانی ابدی دارد و نه حتی یک تقدیر ازلی، فقط دارای منافع است».^{۲۹}

انتخاب کودتاجی و اجرای کودتا

هرچند در این کتاب جای آن نیست که به‌طور مفصل به چگونگی روی کار آوردن رضاخان بپردازیم، اما از آنجا که این رویداد یکی از مهم‌ترین رویدادهای یک قرن اخیر تاریخ ایران است و نقشی تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز بر رویدادهای نود سال اخیر ایران داشته است، از این لحاظ شایسته است در خصوص آن تأمل و تعمق کرد تا واقعیت امر روشن شود. به قول یکی از پژوهشگران «هر اسفندماه که می‌آید، قلم از دست مورخ می‌افتد، چشمانش خسته می‌شود و پلک‌هایش فرو می‌آیند و او را تا به اعماق تاریک تلخی‌های روزگار با خود می‌برد. کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ به دست رضاخان پهلوی و سید ضیاءالدین طباطبایی و با رهبری سفارت و عوامل انگلستان، از آن جمله رویدادهاست که رنج‌های بی‌شمار آورد و تاریخ هشتاد ساله^{۳۰} اخیر ایران را در پیچ و تاب‌های هولناکی از تاریخ خود فرو می‌برد. یک کودتا یک تاریخ و یک ملت».^{۳۱}

علاوه بر این، از آنجا که پژوهشگران و مورخان تاریخ خوزستان که دوره بین ۱۸۹۷-۱۹۲۵ را به عنوان دوره‌ی پژوهش خود در نظر گرفته‌اند و پژوهش‌های ارزشمندی در این زمینه ارائه کرده‌اند^{۳۲} توجه و عنایتی به این رویداد نداشته‌اند، و پژوهش خویش را بدون ارزیابی چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان انجام داده‌اند، نگارنده بر خود بایسته دید درباره‌ی این رویداد در چارچوب کتاب سخن گوید.

در اینکه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) یک کودتای انگلیسی

تاریخ ۱۲۸ اکتبر ۱۹۲۰ (۳ آبان ماه ۱۲۹۹) از سمت خود برکنار شد.^{۴۰} از آنجا که کلنل استاروسلسکی مخالف طرح ادغام لشکر قزاق و پلیس جنوب و ژاندارمری در یک نیروی متحدالشکل بود، لذا با توجه به زمینه چینی‌های قبلی آبرون‌ساید با احمدشاه روز ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰ (۷ آبان ۱۲۹۹) هنگامی که ژنرال استاروسلسکی به تهران آمد و به حضور شاه بار یافت اطلاع حاصل کرد که از مقام خویش عزل شده است.^{۴۱} انگلیسی‌ها تمام افسران روسی، از جمله استاروسلسکی را تحت بازداشت قرار داده و به عراق منتقل کردند، در پی این اقدام سردار همایون، یکی از اعضای خاندان سلطنت به مقام فرماندهی جدید قزاق منصوب شد، ولی کنترل مؤثر قزاق‌ها در دست بریتانیا بود و اداره‌ی امور آنها به کلنل اسمایث سپرده شد.^{۴۲} سرهنگ هنری اسمایث، افسر رابط میان نیروهای قزاق و نیروهای انگلیسی مستقر در شمال ایران، سومین عضو سفارت انگلستان بود که بعدها دخالت آشکاری در کودتا داشت. او بعدها یکی از اعضای «کمیته‌ی کودتا» شد.^{۴۳}

پس از آنکه خیال انگلیسی‌ها از تصفیه افسران روسی در لشکر قزاق راحت و آسوده شد و در پی کنترل کامل لشکر مزبور توسط انگلیسی‌ها، این بار آنها در صدد برآمدند تا یک نفر ایرانی را که با آنها هماهنگ بود و دستورات آنها را اجرا می‌کند به عنوان فرمانده جدید لشکر قزاق منصوب کنند، و این فرد کسی جز رضاخان نبود.^{۴۴} فردوست در خصوص چگونگی شناسایی و معرفی رضاخان به عنوان فرمانده جدید لشکر قزاق چنین می‌نویسد: ژنرال آبرون‌ساید فرمانده نظامی نیروهای بریتانیا در شمال ایران، از لندن دستوری دریافت داشت که شاهی را که سلطنت می‌کند، خلع کند. ژنرال برای مشورت به مستر ریپورتر^{۴۵} مراجعه کرد. وی گفت: که تنها یک نفر را می‌شناسد که دارای کمال اخلاقی، قدرت تصمیم، و لیاقت عقلی اجرای چنین وظیفه‌ای است. و او «رضاخان»^{۴۶} افسر ایرانی بریگاد قزاق است.^{۴۷}

علاوه بر این، اسدالله علم وزیر دربار محمدرضا پهلوی در کتاب خاطرات خود بر این مطلب صحنه گذاشته که اردشیر جی همان کسی بود که رضاخان

بود، کمتر کسی شک و تردید دارد. پژوهشگران و مورخان بی طرف هر یک به فراخور پژوهش‌های خود بر انگلیسی بودن این کودتا صحنه گذاشته‌اند. ذکر تک تک اظهارنظرها و پژوهش‌های مزبور در حوصله‌ی این کتاب نمی‌گنجد. اما واقعیت امر این است که حتی ارتشبد سابق حسین فردوست به این حقیقت اذعان دارد که رضاخان یک عامل انگلیس بود و تردیدی در آن نیست.^{۳۳} در حقیقت کودتا را مقامات انگلیسی مستقر در ایران طرح‌ریزی کردند.^{۳۴} آنها برای تحقق این امر برنامه‌ای دقیق و حساب شده را طراحی کردند. در آن هنگام همه معتقد بودند که با پیروزی ایران در الغای قرارداد ۱۹۱۹، بریتانیا این بار می‌کوشد سیاست‌های خود در ایران را نه از طریق یک انگلیسی، بلکه به دست یک ایرانی پیش ببرد.^{۳۵}

در تابستان ۱۲۹۹ بلشویک‌ها در تعقیب نیروهای مخالف و همچنین انگلیسی‌هایی که از این نیروها حمایت می‌کردند، بار دیگر وارد رشت و انزلی شدند و نیروهای انگلیسی مستقر در این دو منطقه را تار و مار کردند. این حادثه ضربه سختی به روحیه نیروهای انگلیسی وارد کرد. از طرفی دیگر دولت بریتانیا در همان هنگام تصمیم گرفته بود بنا به دلایل عمدتاً اقتصادی تا آوریل ۱۹۲۱ (فروردین ۱۳۰۰) قوای شمال^{۳۶} را از ایران خارج کند.^{۳۷} حادثه‌ی فوق به همراه خطر فزاینده‌ی بلشویسم در گیلان و دیگر ولایات سبب شد تا انگلیسی‌ها در صدد ایجاد تغییر در فرماندهی و هدایت لشکر قزاق^{۳۸} باشند. و از آنجا که فرمانده لشکر مزبور طبق سنت متداول یک افسر روسی بود، از این رو آنها در اولین اقدام کلنل استاروسلسکی را قربانی کردند.

در مهرماه همان سال مقامات انگلیس ژنرال آبرون‌ساید را با هدف سروسامان دادن به اوضاع نظامی ایران به سمت فرمانده قوای شمال منصوب کردند.^{۳۹} ژنرال آبرون‌ساید و نورمن سفیر بریتانیا در تهران، طی چند جلسه گفت‌وگو با شاه و دولت ایران، بر ضرورت تعویض افسران روسی تأکید و ضمن آن شاه را به قطع کمک‌های مالی به قوای قزاق تهدید کردند. مشیرالدوله نخست‌وزیر در برابر فشار انگلیسی‌ها ایستادگی کرد، به همین دلیل او در

میرپنج را به عنوان عامل کودتا به سرلشکر «آیرون سایید» فرمانده قوای انگلیس در شمال ایران معرفی کرد.^{۴۸}

در حقیقت مهم‌ترین و مرموزترین چهره‌ی کودتا، سِر اردشیر جی - سر جاسوس انگلستان در ایران - بود که نقش مهمی در انتخاب و تقویت رضاخان برای رسیدن به فرماندهی قزاقخانه و کودتای ۱۲۹۹ داشت. او برای سازماندهی شبکه جاسوسی انگلستان در اواخر دوره ناصری به ایران آمد و از آن زمان تا پایان عمر، نقش فعالی در تحولات ایران به نفع سیاست انگلستان بر عهده داشت. تأسیس لژیون‌های و ترویج بهائی‌گری در میان زردشتیان ایران، از جمله اقدامات او بود.^{۴۹} در کتاب خاطرات اردشیر جی که ۳۵ سال پس از مرگ وی منتشر شد^{۵۰}، او به نقش خود در تربیت رضاخان برای به دوش گرفتن مسئولیت اداره‌ی ایران اشاره می‌کند. بنا بر اعتراف اردشیر جی، او از ۱۲۹۶ ش (۱۹۱۷ م) یعنی سه چهار سال پیش از کودتا با رضاخان آشنا می‌شود. اما بر اساس منابع موجود، رضاخان از ۱۲۹۱ ش (۱۹۱۳ م) یعنی هشت سال قبل از کودتا با شبکه‌ی اردشیر ریپورتر از طریق میرزا کریم‌خان رشتی^{۵۱} مرتبط بوده است. پس از آشنایی رسمی این دو با یکدیگر، اردشیر جی آموزش رضاخان را بر عهده می‌گیرد و به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برای او تشریح کرد.^{۵۲} با آمدن آیرون سایید به ایران، به دستور وزارت جنگ انگلیس که در رأس آن چرچیل قرار داشت، اردشیر جی همکاری نزدیک خود را برای اجرای کودتا با او آغاز کرد و در همین ارتباط رضاخان را به آیرون سایید معرفی کرد.^{۵۳}

کنترل لشکر قزاق در دست انگلیسی‌ها بود و نفر سوم سفارت یعنی اسمایث عملاً فرمانده آن لشکر بود و مقرری و جیره و مواجب آنها از سوی انگلیسی‌ها پرداخت می‌شد.^{۵۴} ژنرال آیرون سایید در این خصوص چنین می‌نویسد: من به دیدار قزاقان ایرانی رفته آنان را از نظر گذراندم، اسمایث سر و سامانی به وضعشان داده است. مواجب این‌ها مرتباً پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند... فرمانده کنونی قزاقان (سردار همایون)

موجود حقیر و بی‌بو و خاصیتی است و روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضاخان است، یعنی همان مردی که قبلاً بسیار به او علاقه‌مند شده بودم. اسمایث می‌گوید مردی نیکوست و من به اسمایث گفته‌ام که به سردار همایون مرخصی بدهد تا به سرکشی املاک خود برود.^{۵۵} بدین ترتیب رضاخان به فرماندهی لشکر قزاق منصوب شد.^{۵۶}

با فرارسیدن ژانویه ۱۹۲۱ (دی‌ماه ۱۲۹۹) نظریات آیرون سایید در مورد نقش آتی رضاخان و قزاق‌ها شکل مشخصی به خود گرفته بود. او در خاطرات خود نوشت «آنچه ایران می‌خواست یک رهبر بود. من در این کشور تنها یک نفر را دیدم که توانایی رهبری ملت را داشت. او رضاخان بود. مردی که در رأس تنها نیروی مسلح کارآی کشور قرار داشت.^{۵۷} او در جای دیگری خاطر نشان می‌سازد که تنها راه جلوگیری از یک انقلاب داخلی در دیکتاتوری نظامی نهفته بود.^{۵۸}

در آخرین ملاقات آیرون سایید با رضاخان که در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ (۲۳ بهمن ۱۲۹۹) یعنی ده روز پیش از انجام کودتا صورت گرفت. آیرون سایید حاضر شد با دو شرط به رضاخان اجازه دهد که قدرت را در تهران به دست گیرد:

- ۱- وی متعهد گردد که در حین خروج انگلیسی‌ها از ایران، آنها را مورد حمله قرار ندهد.
- ۲- برای سرنگونی شاه دست به یک اقدام قهرآمیز نزده یا وقوع چنین اقدامی را اجازه ندهد.

آیرون سایید نوشت رضاخان در مورد هر دو خواسته‌ی من قول قاطعانه داد که طبق میل ما عمل کند.^{۵۹}

موضوع بسیار مهم و حائز اهمیت در این خصوص جایگاه و نقش سفیر بریتانیا در تهران یعنی هرمن کامرون نورمن است.^{۶۰} حقیقت امر این است که طراحی کودتا با آیرون سایید فرمانده قوای شمال بود، که این یکی به‌طور مستقیم با وزیر جنگ یعنی وینستون چرچیل در تماس بود. از این رو در اسناد

آیرون‌ساید در تهران در جلسه‌ی دیگری که به حضور شاه رسید سعی کرد وی را متقاعد سازد تا اختیاراتی به رضاخان تفویض کند، ولی شاه مخالفت کرد.^{۷۰} این سخنان تنها شش روز قبل از انجام کودتا میان آیرون‌ساید و احمدشاه رد و بدل می‌شود. بالاخره کمتر از شش روز بعد رضاخان به کمک کلنل اسمایث و تنی چند از دیگر افسران انگلیسی، و همراه با سید ضیاء‌الدین طباطبایی از روزنامه‌نگاران معروف آن زمان، در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (دوم اسفند ۱۲۹۹) در رأس ۲۵۰۰ قزاق سوی تهران پیشروی کرد.^{۷۱} بنا بر پیشنهاد آیرون‌ساید در آستانه‌ی تصرف تهران، سفارت انگلیس با ژاندارمری و گروه‌های مسلح تماس گرفت که در مقابل تصرف تهران مقاومت نکنند و به یگان‌های ژاندارمری که مأمور پیشگیری شدند اسلحه کافی داده نشد و ضامن توپ‌ها را نیز بسته بودند.^{۷۲} بدین ترتیب صبح روز ۴ اسفند ۱۲۹۹ همه شهر دست قزاق‌ها بود، هیأت دولت فرار می‌کند و سپهدار که در آن زمان نخست‌وزیر بود به سفارت انگلیس پناهنده می‌شود و سید ضیاء‌الدین^{۷۳} به عنوان رهبر سیاسی کودتا فعالیت خود را آغاز کرد و رضاخان از شاه فرمان سردار سپه گرفت.^{۷۴}

سیاست انگلیسی‌ها بر این اساس طرح‌ریزی شد که به کمک فردی عادی یک دولت قوی استقرار یابد که بدون دودلی و تردید برنامه بریتانیا را در ایران پیاده کرده و بر ضد مخالفان سیاسی این برنامه، برخوردی قاطع در پیش گیرد. انگلیسی‌ها برای این منظور شش نفر را نامزد رهبری کودتا کرده بودند.^{۷۵} یکی از این افراد سید ضیاء‌الدین طباطبایی بود، فردی عادی و سردبیر روزنامه رعد که مدت‌ها بود از بریتانیا هواداری می‌کرد.^{۷۶}

سید ضیاء‌الدین طباطبایی به همراه نصرت‌الدوله فیروز^{۷۷} و چندین دیگر کمیته‌ی آهن یا کمیته‌ی زرگنده را با هدایت و دستور انگلیسی‌ها تأسیس کرده بود.^{۷۸} هدف این کمیته نفوذ در دستگاه‌های دولتی، و قوای نظامی و انتظامی بود تا زمینه‌ی کودتا را مهیا کند.^{۷۹} یحیی دولت‌آبادی در این خصوص می‌نویسد؛ در تهران سفارت انگلیس و کارکنان ایرانی آنها که کمیته زرگنده در رأس ایشان

وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا و در مکاتبات نورمن به عنوان سفیر بریتانیا در تهران با وزارت امور خارجه، اثر و نشانی از کودتا و طراحی آن نیست. به همین دلیل ویلیام تئودر استرنک در پژوهش خویش که بر مبنای اسناد وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا انجام شده، چنین اسناد و مکاتباتی را مشاهده نمی‌کند، لذا سخنی در خصوص کودتا بر زبان نمی‌راند. همچنین به همین دلیل است که آیرون‌ساید در کتاب خاطرات خود خاطر نشان می‌سازد که «... فکر می‌کنم وقتی کرزن بدون هیچ‌گونه حادثه ناخوشایند در برابر یک عمل انجام شده قرار گیرد، بر اعصاب خود مسلط خواهد شد.»^{۶۱}

آیرون‌ساید که در جای دیگری از خاطراتش، خود را معمار کودتای ۱۲۹۹ معرفی می‌کند^{۶۲}، پس از آخرین ملاقات با رضاخان و حصول اطمینان از برنامه طرح‌ریزی شده برای حضور در کنفرانس قاهره^{۶۳} راهی بغداد شد، بر سر راه بغداد در تهران، سفیر بریتانیا و شاه را ملاقات می‌کند. بر اساس نوشته‌های آیرون‌ساید او سفیر بریتانیا را در جریان قول و قرارهای اخذ شده با رضاخان قرار می‌دهد.^{۶۴} اما بعدها سفیر بریتانیا در تهران مدعی شد که از هرگونه طرح و ترتیب پیشین برای کودتا بی‌خبر بوده است.^{۶۵} بر اساس نوشته‌های نویسنده کتاب تاریخ بیست ساله او در زمره‌ی اشخاصی بود که موافق انجام کودتا بود.^{۶۶} علاوه بر این نقل است که او صبح سوم اسفند به دیدار احمدشاه رفته و از او می‌خواهد به کلیه خواسته‌های کودتاگران در اسرع وقت تن دهد و در پایان تهدید می‌کند که شاید فردا دیر باشد.^{۶۷} بر خلاف ادعاهای نورمن، او ضمن گزارشی که برای وزارت خارجه انگلستان در همان روز ارسال می‌کند، از اندرز دادن شاه برای پذیرش خواسته‌های کودتاگران و صدور فرمان رئیس‌الوزرای سید ضیاء صحبت می‌کند.^{۶۸} نویسنده‌ی کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره‌ی رضاشاه می‌نویسد: تردید نیست همان‌گونه که ژنرال دیکسون اشاره کرده است سفارت بریتانیا از کلیه تحولات جاری مطلع بوده است، ولی مدرک و سندی در دست نیست که نشان دهد وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا نیز از برنامه‌ها جاری برای تهران مطلع بوده است.^{۶۹}

واقع شده است، انتظار کودتا را دارند و در قزوین اسمایس [اسمایث] انگلیسی می‌داند. در آستانه‌ی ورود قوای قزاق به تهران و ستداهل - رئیس سوئدی نظمی - که خود از اعضای کمیته‌ی آهن بود، نیروهای دفاعی تهران را تشویق کرد تا در مقابل کودتاچیان مقاومت نکنند.^{۸۲}

ملک‌الشعراى بهار که از جمله افراد حاضر در آن حوادث بود^{۸۱}، در خصوص ارتباط سید ضیاء‌الدین با انگلیسی‌ها می‌گوید: دوستی هاوارد با سید ضیاء بود که باعث شد بریتانیا سید ضیاء را در مبارزه برای اصلاحات و استقرار نظم در کشور یاری دهد.^{۸۲} لنچامسکی پژوهشگر امریکایی نیز در خصوص سید ضیاء‌الدین چنین می‌گوید: سید ضیاء‌الدین، مدیر رعد، در تماس نزدیک با میسیون انگلیسی بود. کمیته‌ی آهن سازمان مناسبی بود که توانست بین سید ضیاء و آن خونتای نظامی قزاق که از رضاخان سردار سپه حرف‌شنوی داشتند، پیوند ایجاد کند.^{۸۳} با تشدید فشارهای اقتصادی بانک شاهنشاهی نسبت به دولت‌های ایران، سید ضیاء از سوی انگلیسی‌ها به عنوان رابط دولت با بانک شاهنشاهی معرفی شد. این امر کمک بزرگی به پیشبرد طرح کودتا کرد. جلسات مکرر او با نورمن، اسمایث، اسمارت، آیرون ساید و اردشیر جی قبل از کودتا آنها را متقاعد کرد که وی را به عنوان رئیس سیاسی کودتا انتخاب کنند.^{۸۴}

وزیر مختار امریکا در ایران وابستگی سید ضیاء به انگلیسی‌ها را این چنین بیان می‌کند: «ساعت به ساعت با سفارت انگلیس رایزنی می‌کند... در حقیقت همه می‌دانند که وقتی سردبیر روزنامه رعد بود مرتب از انگلیسی‌ها مقرری دریافت می‌کرد... شهرت دارد که او آلت دست صرف سیاست انگلیس است.^{۸۵} اردشیر جی نیز در وصیت‌نامه خود ضمن تقدیر از سید ضیاء در خصوص انگلیسی بودن او چنین می‌گوید؛ پیش از آنچه لازم یا مطلوب بود تظاهر به همگامی با سیاست انگلیس می‌کرد.^{۸۶}

سید ضیاء در مقابل مخالفت دیگر افسران ایرانی به تبعیت و اطاعت از یک قزاق، رضاخان را به فرماندهی بخش نظامی کودتا منصوب کرد.^{۸۷} به هر حال

رضاخان بدون هیچ زد و خوردی وارد شهر شد، چون قبلاً در تهران ترتیبات لازم داده شده بود تا از هرگونه مقاومتی که ممکن بود به خونریزی منجر شود جلوگیری به عمل بیاید.^{۸۸} نقل است که احمدشاه پریشان احوال از سفیر بریتانیا خواسته بود تا در مورد خط‌مشی‌ای که وی باید اتخاذ کند، توصیه لازم را ارائه کند. به او توصیه شد که با قزاق‌ها ارتباط برقرار کرده و از خواسته‌هایشان مطلع گردد و هر تقاضایی که دارند برآورده سازد، شاه موافقت کرد که بنابر توصیه سفیر بریتانیا عمل کند.^{۸۹} بدین ترتیب سید ضیاء روز ۲۲ فوریه (۳ اسفند) از سوی شاه مأمور تشکیل دولت شد.^{۹۰}

پس از پیروزی کودتا و تعیین سید ضیاء به عنوان رئیس‌الوزرا، طبق یک برنامه‌ریزی دقیق دولت بریتانیا در حمایت از حکومت سید ضیاء بسیار کند و ضعیف عمل کرد.^{۹۱} از طرف دیگر سید ضیاء به دلیل حبس و زندانی افراد سرشناس در تهران، حمایت و پشتیبانی ملیون را از دست داد. از این رو احمدشاه نیز از حمایت وی دست کشید و به حمایت از رضاخان برخاست که این یکی آشکارا از شاه پشتیبانی می‌کرد.^{۹۲} رضاخان با حمایت انگلیسی‌ها در این اندیشه بود تا خود رئیس‌الوزرا شود، از این رو به احمدشاه نزدیک شد و بدون توجه به این امر که سید ضیاء رئیس‌الوزرا است با تکیه بر قدرت نظامی، در مقابل دولت خودسرانه به اقداماتی دست زد.^{۹۳} در این مقطع بر سر چگونگی اداره ژاندارمری و قوای نظامی میان رضاخان و سید ضیاء اختلاف نظر حاصل شد.^{۹۴} از این رو کابینه‌ی سید ضیاء بیش از سه ماه دوام نیاورد و در نتیجه برنامه‌ریزی‌های قبلی انگلیسی‌ها و اقدامات رضاخان، سید ضیاء از سمت خود برکنار شد. سید ضیاء پس از برکناری به فلسطین تبعید شد و رضاخان نیز که در اردی‌بهشت ماه در نتیجه‌ی استعفای مسعود کیهان وزیر جنگ، به این سمت منصوب شده بود، یکه‌تاز میدان شد.^{۹۵}

با توجه به مطالب مطروحه‌ی فوق، قدر مسلم کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ یک کودتای انگلیسی بود، که با طراحی و برنامه‌ریزی انگلیسی‌ها و با حمایت آنها تحقق یافت. از منظر یک تحلیل‌گر بی‌طرف و کسی که شناخت درست و

مسعودخان کیهان منجر شد.^{۱۰۰} رضاخان در حالی که فرماندهی قشون را داشت، وزارت جنگ را نیز به عهده گرفت.

پس از سقوط سید ضیاء، انگلیسی‌ها به احمدشاه پیشنهاد کردند تا رضاخان رئیس‌الوزراء شود، اما احمدشاه زیر بار نرفت.^{۱۰۱} از برکناری سید ضیاء تا نخست‌وزیری رضاخان دو سال و نیم طول کشید و در این مدت پنج کابینه بر سر کار آمد و در تمام این کابینه‌ها، رضاخان وزیر جنگ بود.^{۱۰۲} در اغلب موارد، رضاخان با کارشکنی‌ها و دخالت‌های خود اسباب ضعف و سقوط دولت‌های این دوره را فراهم می‌کرد.^{۱۰۳} قوام‌السلطنه به مدت هفت ماه از خردادماه ۱۳۰۰، مشیرالدوله به مدت ۵ ماه از بهمن ۱۳۰۰، قوام‌السلطنه برای بار دوم از خردادماه ۱۳۰۱ به مدت ۸ ماه، مستوفی‌الممالک از بهمن ۱۳۰۱ به مدت ۵ ماه، و مشیرالدوله از خردادماه ۱۳۰۲ به مدت ۵ ماه دولت تشکیل دادند.^{۱۰۴}

رضاخان چنان وضعیتی پیش آورد که در سمت وزارت جنگ گاه گاه در هیئت وزرا حضور می‌یافت برای دادن دستورهایی به آنان و آنها مجبور بودند هرچه امر کند اطاعت کنند. کم‌کم به جای خود امیر اقتدار محمودخان انصاری را به هیئت دولت می‌فرستاد و به او دستور می‌داد که با رئیس دولت خشونت کند و اهانت نماید و او را به استعفا مجبور سازد.^{۱۰۵}

با نگاهی به سیر حوادث مشخص می‌شود که همه‌ی حرکت‌ها و تمامی اقدامات در جهت تحقق سخن آیرون سایید است که گفته بود تنها راه جلوگیری از یک انقلاب داخلی در دیکتاتوری نظامی نهفته است.^{۱۰۶} به همین دلیل نخست‌وزیری رضاخان، حلقه دیگری در زنجیره‌ی تحقق دیکتاتوری نظامی بود.

برای تحقق دیکتاتوری نظامی، می‌باید ارتشی قوی، منسجم و یکپارچه تدارک دید، بدون چنین نیرویی دیکتاتوری نظامی هیچ‌گاه تحقق نمی‌یابد. از این رو رضاخان در مقام وزارت جنگ به متحد ساختن ارتش و تجهیز و تقویت آن همت گماشت. او ژاندارمری را که یک نیروی مستقل و در اختیار وزارت داخله [کشور] بود، منحل ساخت و اعضای آن را در میان قزاق‌ها ادغام

صحیحی از اوضاع و احوال ایران در آن مقطع داشته باشد، انجام کودتا توسط یک روزنامه‌نگار یا یک افسر قزاق بدون حمایت و پشتیبانی انگلیسی‌ها و بدون هماهنگی و دخالت آنها متصور نیست.^{۹۶} تحت هیچ شرایطی نمی‌توان باور کرد که رضاخان بدون طراحی و برنامه‌ریزی انگلیسی‌ها و بدون حمایت و پشتیبانی و کمک آنها، می‌توانست به فکر کودتا باشد، چه رسد، به اجرای آن. به همین دلیل حسین مکی که ناظر حوادث بود. در این خصوص چنین آورده است: کودتا مسلماً و بی‌تردید ساخت لندن بود. لندن برای ساختن کودتا دستگاهی منظم و وسیع به وجود آورد و نقشه جامعی که هماهنگ با سیاست عمومی لندن در شرق باشد طرح کرده بود. دستگاهی که کودتا را به وجود آورد، به قدری منظم و ماهرانه و بی‌صدا کار می‌کرد که هیچ‌کس جز سازندگان کودتا از این ابداع مطلع نشدند و چنان نعل وارونه زدند که حریف هم از ظواهر امر فریب خورد.^{۹۷} لذا بیهوده نبود افکار عمومی مردم ایران بر این اعتقاد استوار بود که کودتا ساخته و پرداخته بریتانیا است.^{۹۸}

خود رضاخان در حضور مصدق به انگلیسی بودن کودتا و روی کار آوردن او توسط انگلیسی‌ها اعتراف کرده بود. مصدق در این خصوص می‌نویسد: سردار سپه رئیس‌الوزرای وقت در منزل من با حضور مرحوم مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک و تقی‌زاده و علاء اظهار کرد مرا انگلیس آورد ولی نمی‌دانست باکی سروکار پیدا کرد.^{۹۹}

از سردار سپه‌ی تا رئیس‌الوزرای

از همان ابتدای کودتا مشخص بود که برنامه‌ریزی برای رضاخان است و سید ضیاء‌الدین فقط برای حفظ ظاهر بر سر کار آمده است. به همین دلیل کمتر از سه ماه پس از کودتا یعنی در اردی‌بهشت ماه سال ۱۳۰۰ مسعود کیهان از وزارت جنگ استعفا داد و رضاخان به جای او نشست. استعفای مسعودخان کیهان نیز به دلیل دخالت‌های بسیار رضاخان در حوزه‌ی مسئولیت‌های اداری وزارت جنگ و امتناع وی از امتثال اوامر وزیر جنگ بود، که به استعفای

کرد.^{۱۱۷} پلیس را زیر کنترل خود در آورد و تا حد امکان بودجه‌ی دولتی را در اختیار گرفت.^{۱۱۸} در تابستان ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ ش) پلیس جنوب را منحل و آن را در ارتش ادغام کرد.^{۱۱۹} با فرارسیدن سال ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ ش) یعنی سه سال بعد از کودتا و در دوره‌ی رئیس‌الوزرای رضاخان، نیروی نظامی کشور به پنج لشکر اساسی و یک تیپ مستقل تقسیم شده بود.^{۱۲۰}

قدرت گرفتن رضاخان و اقدامات او در زمینه تشکیل یک ارتش قوی و تبدیل ایران به یک دولت متمرکز و منظم، اساساً در جهت منافع بریتانیا بود. منافع بریتانیا در ایران، یک دولت مرکزی قدرتمند و باثبات را ایجاب می‌کرد که بتواند در برابر رخنه روسیه و شیوع تبلیغات کمونیستی مقاومت کند و نظم و ترتیب را در طرق تجاری و مناطق نفتی و نواحی مجاور هندوستان و عراق برقرار کند و بالاخره فعالیت‌های ضدانگلیسی روحانیون و جراید را خاتمه دهد.^{۱۲۱} تحلیل خوش‌بینانه از این مطلب همخوانی اهداف و غایت رضاخان با منافع سیاسی و اقتصادی بریتانیا است. حتی اگر این دیدگاه را بپذیریم باز نقش انگلیسی‌ها در آن آشکار و هویدا است، زیرا انگلیسی‌ها از میان شش نفر نامزد کودتا به دنبال کسی بودند که آرا و اندیشه‌های او و همچنین جاه‌طلبی‌هایش، با منافع آنها همخوانی داشته باشد، از این رو رضاخان را بر دیگران ترجیح دادند. نکته‌ی حائز اهمیت در این خصوص تغییر وزیر مختار بریتانیا در تهران است، در اکتبر ۱۹۲۱ یعنی هشت ماه پس از کودتا، سر پرسی لورین وزیر مختار بریتانیا شد.^{۱۲۲} به احتمال زیاد بازگشت مجدد لورین به تهران، پس از نزدیک به دوازده سال دوری از ایران، به منظور تکمیل پروژه‌ی رضاخان بوده است. چون سرپرسی لورین نقشی کلیدی در تحکیم پایه‌های حکومت رضاخان داشت. او بعدها متفکر و طراح پروژه‌ی تسلیم شیخ خزعل شد.^{۱۲۳} لورین تنها راه مقابله با گسترش نفوذ بلشویک‌ها به سمت جنوب را حمایت از رضاخان و تشکیل دولت قوی و متمرکز می‌دانست.^{۱۲۴} در اجرای اهداف فوق رضاخان در مقام وزیر جنگ رو سوی گیلان گذاشت تا قیام میرزا کوچک‌خان را سرکوب کند. او در ۱۵ اکتبر ۱۹۲۱ (۱۳ مهر ۱۳۰۰) یعنی کمتر از هشت ماه

پس از پیروزی کودتا وارد رشت شد و بدین ترتیب میرزا کوچک‌خان شکست خورد.^{۱۱۵} همچنین شورش امیر مؤیدی را در مازندران سرکوب کرد.^{۱۱۶} پس از آن رضاخان روی سوی مناطق شمال و شمال غربی گذاشت و قیام اسماعیل سمیتقو را در سال ۱۳۰۱ در هم شکست.^{۱۱۷} در پاییز همان سال قوام‌السلطنه نیروهای دولتی را جهت سرکوبی کلنل محمدتقی‌خان پسیان به خراسان گسیل داشت، محمدتقی‌خان نیز سرکوب شد و خیال رضاخان راحت و آسوده شد.^{۱۱۸} پس از این عملیات و جهت و نفوذ رضاخان تا حد بی‌سابقه‌ای بالا رفت، متعاقب آن سایر ایلات ناآرام شمال، شاهسون‌ها و دیگر طوایف آذربایجان مرعوب و خلع سلاح شدند.^{۱۱۹}

علی‌رغم پیروزی‌های نظامی رضاخان در مناطق شمال و شمال غربی، معهداً او در این مرحله به اقدام نظامی علیه شیخ خزعل متوسل نشد. رضاخان پس از غلبه بر میرزا کوچک‌خان در گیلان و همچنین شکست اسماعیل سمیتقو در گوردستان و پایان دادن به جنبش کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان، این بار توجه خود را به تهران معطوف داشت تا از نظر سیاسی موقعیت خود را تحکیم بخشد. او در این مرحله تلاش کرد تا از پیروزی‌های نظامی حداکثر بهره‌برداری را ببرد و در پرتو آنها به پیروزی سیاسی دست یابد. قدر مسلم در این مرحله و در اقدامات بعدی، انگلیسی‌ها او را راهنمایی و هدایت می‌کردند. دقیق و مؤثر بودن و همچنین سنجیده و حساب شده بودن همه‌ی اقدامات رضاخان در این دوره خود بهترین گواه بر این مدعا است.

رضاخان برای تثبیت موقعیت سیاسی خود در تهران، اقدامات حساب شده و سلطه‌طلبانه‌ای را در پیش گرفت. از یک طرف به بسط قدرت و نفوذ خود بر هیئت دولت همت گماشت و از سوی دیگر در اندیشه‌ی تسلط و اعمال نفوذ بر مجلس بود. در خصوص هیئت دولت و کارشکنی‌های رضاخان به منظور اعمال نفوذ بر آن پیش از این اشاراتی ذکر شد، در حقیقت همه‌ی شش کابینه دوره کودتا به دلیل فشارها و تضيیقات وزیر جنگ آن کابینه (یعنی سردار سپه) مجبور به استعفا شدند.

ایالات مختلف در انتخابات مجلس اعمال نفوذ کرد و توانست عناصر وفادار به خود را به مجلس پنجم روانه کند. رضاخان کار را به جایی رساند که به هنگامی که در اوایل سال ۱۹۲۴ (بهمن ۱۳۰۲) مجلس پنجم منعقد شد، سخن رضاخان حکم قانون را داشت.^{۱۲۶}

رضاخان، انگلیس، شیخ خزعل

همان گونه که پیش از این ذکر شد انگلیسی‌ها از میان شش نامزد کودتا کسی را انتخاب کردند که بیش از دیگران به سیاست‌های آنها نزدیک بود. پس از آن با آموزش‌های لازم او را جهت تصدی این سمت آماده و مهیا کردند. از طرف دیگر باید در نظر داشت که رضاخان نیز ویژگی‌ها و دیدگاه‌های خاصی داشت که ویژگی‌ها و آرا و عقاید مزبور خود به خود با سیاست‌ها و منافع انگلیس همخوانی و تطابق داشت. از این رو انگلیسی‌ها همواره از او حمایت کرده، و یاریگر او در تحقق سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایش بودند. رضاخان در راستای اهداف انگلیس، در اندیشه‌ی مقهور کردن همه‌ی رقبای ریز و درشت و ایجاد حکومت مرکزی قوی و مقتدر بود. به همین دلیل سرپرسی لورین وزیر مختار در تأیید این سیاست رضاخان که در آن مقطع کماکان وزیر جنگ بود، خطاب به لرد کرزن در ۲۱ ماه مه ۱۹۲۳ چنین می‌نویسد: «وظیفه‌ای که به اجرا درآمده است عملاً همان است که در معاهده‌ی [۱۹۱۹] ایران و انگلیس در نظر گرفته شده بود، با این تفاوت که در مورد ارتش [این امر] بدون حمایت خارجی صورت می‌گیرد.»^{۱۲۷}

اما بررسی و مطالعه‌ی اسناد و مدارک وزارت امور خارجه بریتانیا و همچنین مطالعه خاطرات و سرگذشت‌های نوشته شده توسط مقامات عالی‌رتبه بریتانیا نشان می‌دهد که علی‌رغم انگلیسی بودن کودتای سید ضیاء و رضاخان و با وجود اینکه انگلیسی‌ها در همه حال یاریگر و حمایت‌کننده‌ی رضاخان در پیمودن نردبان ترقی بودند، در خصوص قربانی کردن شیخ خزعل، مقامات بریتانیا تا سپتامبر ۱۹۲۳ یعنی بیش از دو سال و نیم پس از

مجلس چهارم نیز که در تیرماه ۱۳۰۰ (ژوئن ۱۹۲۱) یعنی کمتر از پنج ماه پس از کودتا گشایش یافت، آخرین مجلسی بود که رضاخان در انتخاب اعضای آن نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای نداشت.^{۱۲۰} به موازات تحکیم پایه‌های استبداد رضاخانی، نمایندگان مجلس به ویژه مشروطه‌خواهان به مخالفت با رضاخان برخاستند. رضاخان در این سال‌ها با نقض قانون اساسی، توقیف روزنامه‌ها و بازداشت سردبیران آنها و ادامه حکومت نظامی و دخالت مقامات لشکری در امور وزارتخانه‌های مالیه و داخله [کشور] موجبات نارضایتی نمایندگان را فراهم کرده بود.^{۱۲۱} از جمله مخالفان استبداد رضاخانی، سیدحسن مدرس روحانی معروف بود که شدیدترین انتقادهای متوجه رضاخان می‌کرد. رضاخان با اعلام حکومت نظامی و با توقیف نشریات و بازداشت مدیران آنها، جو رعب و وحشت را در کشور حاکم کرد. در حقیقت در این مرحله یعنی از اسفندماه ۱۲۲۹ (فوریه ۱۹۲۱) تا آبان‌ماه ۱۳۰۲ (اکتبر ۱۹۲۳) رضاخان از نظر رسمی وزیر جنگ بود، اما در عمل، قوی‌ترین و متنفذترین فرد مملکت بود. قدرت شاه و همچنین رئیس‌الوزرا در مقایسه با قدرت وی بسیار اندک بود و او فعال مایشا بود.

با وجود این، تا زمانی که دوره‌ی مجلس چهارم به پایان نرسیده بود، سردار سپه نتوانست بر مسند رئیس‌الوزرای بنشیند. از این رو هنگامی که دوره‌ی مزبور در ژوئیه ۱۹۲۳ (خردادماه ۱۳۰۲) به پایان رسید. رضاخان، مشیرالدوله را که در آن زمان نخست‌وزیر بود، وادار به کناره‌گیری کرد و در انتصاب خود به مقام وزارت پافشاری کرد.^{۱۲۲} و از آنجایی که انگلستان پشت سر او ایستاده بود و او را بهترین گزینه حفظ منافع خویش می‌دانست.^{۱۲۳} لذا سفیر بریتانیا وارد عرصه شد و ضمن مذاکره با شاه و اخذ تضمین از رضاخان مبنی بر تأمین امنیت شاه به هنگام سفر به خارج از کشور^{۱۲۴}، در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۳ (۳ آبان ۱۳۰۲) حکم رئیس‌الوزرای رضاخان از سوی احمدشاه صادر شد.^{۱۲۵} پس از آنکه رضاخان حکم رئیس‌الوزرای بگرفت، احمدشاه به فرنگ رفت و دیگر برنگشت. او نیز از طریق مقامات نظامی تحت فرمان خود در

انگلیسی‌ها در واقعه‌ی شلیل، به دنبال ضربه زدن به نیروهای رضاخان و توقف پیشروی آنها سوی شیخ خزعل بودند.

در حقیقت انگلیسی‌ها پس از یک پروسه طولانی و چندساله به این باور رسیدند که شیخ خزعل را قربانی کرده، او را تسلیم رضاخان کنند.^{۱۳۰} قدر مسلم نقش روس‌های بلشویک در تسریع این فرایند بسیار زیاد بود، آنها با حمایت و پشتیبانی از رضاخان، وضعیتی را فراروی انگلیسی‌ها قرار دادند تا انگلیسی‌ها از ترس غلتیدن رضاخان به دامان روس‌ها، در تسلیم شیخ خزعل به اجماع برسند. رضاخان نیز با درک این نگرانی و ترس انگلیسی‌ها از روس‌ها، آن‌چنان حساب شده عمل کرد که روس‌ها، طرفدار سینه چاک او شده و به قولی کاسه داغ‌تر از آتش شدند. از طرف دیگر رضاخان به انگلیسی‌ها این تضمین را داد که او بهتر از دیگران منافع آنها را تأمین می‌کند. همین دو عامل سبب شد تا انگلیسی‌ها، با استفاده از تمامی نیرو و توان خود و با لطایف‌الحیل، خزعل را به مسلخ ببرند.

کودتا چنین قصدی نداشتند و به این نتیجه نرسیده بودند. معلوم نیست انگلیسی‌ها در بدو امر یعنی به هنگام طرح‌ریزی کودتای اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) در اندیشه‌ی کدامین سناریو برای شیخ خزعل بوده‌اند؟ در اینکه انگلیسی‌ها در صدد تشکیل حکومت مرکزی قوی با ارتشی نیرومند بودند، جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد. همچنین نمی‌توان در این امر تردید کرد که ایده‌ی حکومت متمرکز و قوی پس از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه نزد انگلیسی‌ها شکل گرفت و با لغو توافق‌نامه‌ی ۱۹۱۹ ایران و انگلیس به‌طور جدی دنبال شد. بدون شک از همان هنگام که اردشیر جی ریپورتر رضاخان را به آبرون‌ساید معرفی کرد، انگلیسی‌ها در صدد قربانی کردن دوستان و هم‌پیمانان قدیم خود بودند. اما چرا پروسه‌ی قربانی کردن شیخ خزعل مطرح نبوده و انگلیسی‌ها نزدیک به سه سال بعد حاضر به این کار شدند و چراغ سبز را به رضاخان نشان دادند؟

انگلیسی‌ها از یک طرف با تقاضای شیخ خزعل مبنی بر تحویل اسلحه به او مخالفت می‌کردند و حاضر به تسلیح او نبودند، اما از طرف دیگر هیچ‌گونه مخالفتی با حمله‌ی بختیاری‌ها به نیروهای دولتی در ژوئیه ۱۹۲۲ به عمل نیاوردند.^{۱۳۱} به نظر می‌رسد انگلیسی‌ها در ابتدای کار، حکومت مرکزی قوی و نیرومند را بدون شیخ خزعل در نظر داشتند. تحویل ۵۰۰۰ قبضه تفنگ به شیخ خزعل و مخالفت نکردن انگلیسی‌ها با توافق نامه شیخ و بختیاری‌ها گواه این سخن است. گواه دیگر، یادداشت وزارت امور خارجه انگلیس به سرپرسی لورین در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲ است که در آن وزارت امور خارجه خاطر نشان شده هرگونه دخالت غیرموجه دولت ایران در امور مربوط به شیخ ممکن است دولت انگلیس را به تجدیدنظر در دیدگاه‌هایش ناگزیر ساخته، و تدابیری را که برای حمایت از شیخ ضرورت دارد اتخاذ کند.^{۱۳۲}

به احتمال زیاد در ابتدای روی کار آوردن رضاخان بر اریکه‌ی قدرت، خوزستان و شیخ خزعل خارج از این دایره بوده و تسلیم شیخ خزعل جزء طرح و برنامه مزبور نبوده است. زیرا همچنان که بعدها نشان خواهیم داد

یادداشت‌ها

۱۸. لرد کرزن؛ «ایران و قضیه ایران»، ص ۱۳۶.
۱۹. علی اصغر زرگر، همان، ص ۵۷.
۲۰. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، ص ۱۴۷.
۲۱. جورج لنچافسکی؛ «رقابت روسیه و غرب در ایران»؛ ص ۹.
۲۲. حسین فردوست؛ «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، ص ۱۴۸.
۲۳. توافق‌نامه‌ی مزبور در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹) میان ایران و شوروی در مسکو منعقد شد. این توافق‌نامه از ژوئن ۱۹۲۰ (اردیبهشت ۱۲۹۹) مورد بحث و مذاکره طرفین بود. در اواخر دسامبر ۱۹۲۰ سپه‌دار اعظم نخست‌وزیر وقت، نسخه‌ای از پیش‌نویس قرارداد مزبور را که هنوز مورد مذاکره بود به نورمن سفیر بریتانیا تسلیم کرد.
۲۴. جلال‌الدین مدنی، همان، ص ۱۰۲.
۲۵. علی اصغر زرگر، همان، ص ۷۹.
۲۶. همان، ص ۸۰.
۲۷. بنیانگذار مکتب خلیج فارس لرد کرزن نایب‌السلطنه‌ی هندوستان و وزیر امور خارجه بریتانیا (۱۹۱۹-۱۹۲۴) و همچنین دیپلمات کهنه کار انگلیسی سر پرسی کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران (۱۹۱۸-۱۹۱۹) بودند. کاکس معمار اصلی سیاست‌هایی محسوب می‌شد که خوزستان را به صورت تحت‌الحمایه‌ی انگلستان درمی‌آورد. کرزن وزیر امور خارجه و مقام مافوق او در لندن در مقام نایب‌السلطنه‌ی هند، الهام‌بخش کاکس در این سیاست‌ها بود.
۲۸. علی اصغر زرگر، همان، ص ۵۷.
۲۹. از سخنان لرد سالیسبوری، وزیر خارجه‌ی دولت بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم.
۳۰. از کودتای ۱۲۹۹ ش تا زمان نگارش مقاله‌ی آقای موسی حقانی، هشتاد سال می‌گذشت.
۳۱. موسی فقیه حقانی؛ «کودتای مارک‌دار»، ص ۱.
۳۲. مصطفی عبدالقادر النجار در کتاب «التاریخ السیاسی...» و خانم انعام مهدی علی‌السلیمان در کتاب «حکم‌الشیخ خزعل...» هیچ‌گونه اشاره‌ای به نحوه‌ی روی کار آمدن رضاخان نکرده‌اند. آنها به نحوی از رضاشاه سخن می‌گویند که گویی او یک شخصیت ملی یا برگزیده‌ی مردم است یا اینکه در نتیجه‌ی قیامی مردمی روی کار آمده است.
- در پژوهش جدیدی که اخیراً توسط ویلیام تئودر استرنک عرضه شده و ایشان بر مبنای اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا تحقیق خویش را انجام داده، ماهیت رضاخان و نقش انگلیس در روی کار آوردن او به محاق فراموشی سپرده شده است. حتی مصطفی انصاری که به احتمال زیاد یک ایرانی است در پژوهش ارزشمند خود سخنی از چگونگی روی کار آوردن رضاخان نکرده است.
۳۳. حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، جلد اول، ص ۸۲.
۳۴. علی اصغر زرگر، همان، ص ۵۹.
۳۵. ریچارد کاتم؛ «ناسیونالیسم در ایران»؛ ص ۲۳۹.

۱. علی اصغر زرگر، «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس...»؛ ص ۴۰.
۲. برای اطلاع بیشتر از قرارداد ۱۹۰۷ نگاه کنید به فصل ششم همین کتاب.
۳. علی اصغر زرگر، همان، ص ۴۳.
- روسیه در قبال پذیرش خواسته‌هایش یعنی تملک بر استانبول و تنگه‌ی بسفور، به الحاق بخش بی طرف به حوزه‌ی نفوذ انگلیس رضایت داد.
۴. علی اصغر زرگر، همان، ص ۴۶.
۵. همان.
۶. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۰۲.
۷. ملک‌الشعرای بهار؛ «تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه»، همان ص ۲۷. در خلال این مدت علاء‌السلطنه، عین‌الدوله، مستوفی‌الممالک، صمصام‌السلطنه، به ترتیب نخست‌وزیر ایران شدند.
۸. این قرارداد در ۹ اوت ۱۹۱۹ (۱۲ ذی‌القعدة ۱۳۳۷ ه ق) میان وثوق‌الدوله (نخست‌وزیر)، شاهزاده فیروز میرزا نصرت‌الدوله (وزیر امور خارجه) و اکبر میرزا صارم‌الدوله (وزیر مالیه) و وزیر مختار انگلیس در ایران سر پرسی کاکس منعقد شد، آنها به محض عقد قرارداد جمعاً ۱۴۱/۰۰۰ لیره به عنوان رشوه دریافت کردند.
- حسین مکی، زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار، ص ۱۱۱-۱۱۳.
۹. جلال‌الدین مدنی، همان، ص ۸۰.
۱۰. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۰۲.
۱۱. برای اطلاع از چگونگی چرخش سیاست انگلیس نگاه کنید به:
- سر پرسی لورین؛ «شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان».
۱۲. باید در نظر داشت که عوامل فوق نقش ثانوی و تأثیرگذار دارند و هیچ‌کدام از آنها به اندازه وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در تغییر سیاست و خط‌مشی انگلیسی‌ها تعیین کننده نبود. ویلیام تئودر استراگ در کتاب خود از محاصره و حشتناک شش ماهه ۱۳۰۰۰ نفر از نیروهای انگلیسی در سال ۱۹۱۶ در شهر کوت عراق و تسلیم آنها نیز به عنوان یکی از عوامل کاهش چشمگیر نفوذ «مکتب قدیمی خلیج فارس» نام برده است که در نتیجه به تغییر دیدگاه انگلیسی‌ها کمک کرده است. (همان، ص ۳۰۰) حال آنکه عامل مزبور فرعی بود و نقش تعیین‌کننده‌ای در چرخش سیاست انگلیس نداشت.
- از جمله عوامل ثانوی و تأثیرگذار در چرخش سیاست انگلیس می‌توان به قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی در گیلان و جنبش محمد خیابانی در آذربایجان اشاره کرد.
۱۳. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۲۹۸.
۱۴. علی اصغر زرگر، همان، ص ۵۶.
۱۵. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۲۹۱.
۱۶. احسان طبری؛ «اوضاع ایران در دوران معاصر»، صص ۴۷-۴۸.
۱۷. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان.

۴۶. رضاخان در ۱۸۸۷ میلادی (۱۲۶۶) در آلاشت سوادکوه متولد شد، اصل و نسب او چندان روشن نیست. از پانزده سالگی به خدمت بریگاد قزاق درآمد. در سال‌های پس از ۱۹۰۰ در تعدادی از زد و خوردهای دولت بر ضد عناصر محلی شرکت کرد. اکثر این جنگ‌ها کوتاه بود و در آنها بریگاد قزاق در کنار دیگر نیروهای دولتی عمل می‌کرد. در طول این جنگ‌ها بود که به علت رشادت و فرمانبرداری از سربازی ساده به سلک صاحب‌منصبان ارتقا یافت. رضاخان سواد درستی نداشت و بر اساس روایات مختلف شخصی تودار بود و بر خود تسلط کامل داشت. وی از اراده‌ای راسخ و قاطعیت خاصی برخوردار بود.

علی‌اصغر زرگر، همان، ص ۸۹
او بر خود لقب پهلوی گذاشت، پهلوی قبلاً اسم خانواده میرزا محمودخان عضو وزارت پست، و عنوان تلگرافی بانک شاهنشاهی بود که رضاخان از شباهت آن استفاده کرد. در جوانی دانی وی او را به قزاقخانه سپرد و عضو پیاده شد.

جلال‌الدین مدنی، همان، ص ۹۸.

۴۷. حسین فردوست؛ همان، جلد دوم، ص ۱۹۵.

۴۸. اسدالله علم؛ «گفت‌وگوهای من با شاه»؛ ص ۸۱

۴۹. موسی حقانی، همان، ص ۳.

۵۰. اردشیر جی ریپورتر وصیت‌نامه خود را نزد مقامات عالی‌رتبه بریتانیا به امانت گذاشت و از آنها خواست تنها ۳۵ سال پس از مرگش در اختیار پسرش قرار گیرد.

حسین فردوست، همان، ص ۱۴۴.

۵۱. برای آشنایی بیشتر با میرزا کریم‌خان رشتی، نگاه کنید به حسین فردوست، همان، ص

۸۲

۵۲. همان.

در اینجا بد نیست به تعریف و تمجید احمد کسروی از رضاخان اشاره شود. احمد کسروی که بنا به نوشته‌ی خود برای تصدی پست ریاست عدلیه خوزستان به محضر رضاخان شرفیاب شده، در صفحه ۲۲۵ از کتاب تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان از رضاخان نه به اسم، بلکه با لقب «سردار نامدار ایران» و «حضرت اشرف رئیس‌الوزراء» نام می‌برد. او در اوضاع و احوالی این عناوین پُرطمطراق را به کار برده که اکثریت مردم نه تنها کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را انگلیسی می‌دانستند، بلکه هرکار شوم و پلیدی را به انگلیسی‌ها منسوب می‌کردند. اصطلاح رایج آن دوره که به صورت ضرب‌المثل بر زبان‌ها جاری بود ناشی از شناخت و درک مردم از انگلیسی بودن بسیاری از اقدامات مشکوک بود. این اصطلاح یعنی «کار، کار انگلیسی‌ها است» هنوز هم در میان سالمندان و نسل گذشته به کار می‌رود.

۵۳. حسین فردوست، همان، جلد دوم، ص ۱۴۸.

۵۴. جلال‌الدین مدنی، همان، ص ۸۵

۵۵. خاطرات آبرون‌ساید، ص ۱۹.

۵۶. این انتصاب در پاییز ۱۲۹۹ شمسی صورت گرفته چون تاریخ عزل استاروسلسکی ۷ آبان ۱۲۹۹ بوده است.

۵۷. خاطرات آبرون‌ساید، ص ۱۷۷-۱۷۸.

۳۶. قوای شمال نام آن بخش از نیروهای بریتانیا که در شمال غربی ایران مستقر شده بودند.

۳۷. علی‌اصغر زرگر، همان، ص ۶۲.

۳۸. نیروی قزاق که در عهد ناصرالدین شاه با کمک روسیه به وجود آمد، در اول یک هنگ تشریفاتی ساده بود. در زمان مظفرالدین شاه به صورت لشکری مهیب و مقتدر و نماینده قدرت روسیه در ایران درآمد و فرمانده آن همیشه یک افسر روسی بود که حقوق خود را از دولت ایران می‌گرفت، ولی عملاً خدمتگزار منافع روسیه در ایران بود. کادر افسری این لشکر از روس‌ها و ایرانی‌ها بود ولی تصمیمات را غالباً افسران روسی می‌گرفتند. تا زمانی که روسیه تزاری برجا بود این نیرو نقش اساسی در ایران داشت، چنانچه به توپ بستن مجلس به وسیله همین قوا صورت گرفت. اما پس از سقوط رژیم تزاری، انگلیسی‌ها می‌ترسیدند این قوا به دست بلشویک‌ها بیفتد و در ایران هم انقلاب شود.

جلال‌الدین مدنی، همان، ص ۸۵

۳۹. علی‌اصغر زرگر، همان، ص ۶۳.

۴۰. همان، ص ۶۴.

۴۱. همان،

آبرون‌ساید در کتاب خاطرات خود خاطر نشان می‌سازد که چگونه ارتباطات تلگرافی استاروسلسکی را با افسران روسی لشکر قزاق قطع کرده بود تا استاروسلسکی نتواند پس از عزل، اقدامی انجام دهد.

همان، ص ۶۷.

۴۳. استفانی کرونین؛ «ارتش و حکومت پهلوی»، ص ۱۵۶.

۴۴. رضاخان از سال ۱۹۱۳ میلادی زیر فرمان رود مستر در زمره چماقداران سردار محیی در کردستان حضور داشت.

مهدی بامداد، همان، جلد ششم، ص ۱۳۴.
۴۵. اردشیر جی پسر ایدلجی پسر شاپور جی در ۲۲ اوت ۱۸۶۵ میلادی، در یک خانواده‌ی زرتشتی ایرانی تبار در بمبئی به دنیا آمد. پدر و پدربزرگ او گزارشگران روزنامه انگلیسی تایمز در بمبئی بودند، لذا اردشیر نام خانوادگی «ریپورتر» را برگزید و به اردشیر جی ریپورتر شهرت یافت. اردشیر فقط ۲۷ سال از عمرش در هند بود، پس از آن از سال ۱۸۹۳ میلادی یعنی سه سال پیش از قتل ناصرالدین شاه، تا روز مرگش یعنی ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ (۴ اسفند ۱۳۱۱ ش) به مدت ۴۰ سال در ایران حضور داشت. او از بنیانگذاران فراماسونری در ایران بود و «لژ بیداری ایران» را او تأسیس کرد. اردشیر، رضاخان را به آبرون‌ساید معرفی کرد و پس از آن نقش مهمی در تثبیت پایه‌های حکومتی رضاخان داشت، علاوه بر میراث سیاسی به جای مانده از او، شبکه‌ای از عوامل ایتلیجنس سرویس را نیز بر جای گذارد که به مثابه «اشرافیت اطلاعاتی» موقعیت ممتازی در دورن کاست قدرت پهلوی برعهده داشتند. او از پس پرده دیکتاتوری رضاخان را هدایت می‌کرد.

بعدها او نظریه‌پرداز تاریخ‌نگاری دوره پهلوی شد به نحوی که از او به عنوان مکتب اردشیر جی در تاریخ‌نگاری معاصر ایران یاد می‌شود. او از نخستین و اصفان نابودی قومی مردم عرب ایران بود و معتقد است که «باید به هر تدبیری شده این اقلیت عرب حل شده و موجودیتش را از دست بدهد».

حسین فردوست؛ «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»، صص ۱۳۳-۱۷۳.

۵۸. همان.
۵۹. علی اصغر زرگر، همان، ص ۶۹.
۶۰. هرمن کامرون نورمن (Herman Cameron Norman) تولد ژوئن ۱۸۷۲، فرستاده ویژه و وزیر مختار و سر کنسول بریتانیا در ایران از اول فوریه ۱۹۲۰ تا ۲۴ فوریه ۱۹۲۲.
۶۱. خاطرات آیرون ساید، همان، ص ۳۶۳.
۶۲. همان، ص ۱۶۷.
۶۳. این همان کنفرانسی است که در آن فیصل به مقام پادشاه عراق برگزیده می شود.
۶۴. خاطرات آیرون ساید، همان، ص ۱۶۶.
۶۵. نورمن به کرزن، تهران، اول مارس ۱۹۲۱ (۱۰ اسفند ۱۲۹۹). (F.O.) ۶۴۰۴/۳۷۱.
۶۶. حسین مکی؛ «تاریخ بیست ساله ایران»، جلد اول، ص ۳۳.
۶۷. استفانی کرونین؛ «ارتش و حکومت پهلوی»، ص ۱۵۷.
- در گزارش نورمن سفیر بریتانیا در تهران به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس، او خاطر نشان می سازد که روز ۲۲ فوریه یعنی روز دوم کودتا با شاه ملاقات کرده و به شاه توصیه می کند تا با رهبران انقلاب رابطه برقرار سازد و پیشنهادها و تقاضاهای آنها را بپذیرد زیرا جز این چاره ای نیست. درباره ی تأمین جانی به او اطمینان دادم و اگرچه ترس او را فرا گرفته بود ولی صحبت از فرار نکرد. سالنامه دنیا از سال ۱۳۲۴، صفحه ۱۱۰.
۶۸. احمد آرامش؛ «هفت سال در زندان آریامهر»، ص ۲۸.
۶۹. علی اصغر زرگر، همان، ص ۷۰.
۷۰. یادداشت های روزانه فیلد مارشال لرد آیرون ساید که در اختیار لیدی آیرون ساید است، یادداشت های ۱۴ تا ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ (۲۵ تا ۲۶ بهمن ۱۲۹۹).
۷۱. علی اصغر زرگر، همان.
۷۲. جلال الدین مدنی، «تاریخ سیاسی معاصر ایران»؛ ص ۹۸.
۷۳. سید ضیاء فرزند سیدعلی یزدی از روحانیون عصر مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه است که بین مشروطه خواهی و مخالفت با آن در نوسان بود. او در نوجوانی به انجمن ها و کمیته های مخفی نظیر کمیته جهانگیر پیوست. در جریان استبداد صغیر نامبرده به جرم بمب گذاری در بازار تهران تحت تعقیب قرار گرفت و نهایتاً به سفارت اتریش پناهنده و شش ماه در آنجا بست نشست. پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان او نیز مجدداً در عرصه سیاسی ظاهر شد و جریده شرق را منتشر کرد. به دلیل مواضع ضد دینی جریده شرق، اعتراض علما برانگیخته شد که منجر به تعطیلی شرق شد. اندکی بعد روزنامه برق را منتشر کرد و پس از توقیف روزنامه برق، روزنامه رعد را منتشر کرد.
۷۴. اعظام قدس؛ «تاریخ صدساله ایران»، جلد دوم، صفحه ۱۵.
۷۵. حسین مکی، «تاریخ بیست ساله ایران»، جلد یکم، ص ۷۷-۸۸.
۷۶. ملک الشعرا ی بهار؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی...؛ ص ۶۲.
۷۷. حسین مکی از یکی از شش نامزد کودتا به نام نصرت الدوله سخن به میان می آورد و می نویسد لرد کرزن از او خواسته بود کودتا را رهبری کند اما او از این امر سر باز زده بود، نه
- بدان سبب که مردی اصولی بود بلکه بدین دلیل که انگلستان در چانه زدن بر سر شرایط کودتا قیمت سنگینی را مطالبه کرده بود و خواهان اعمال کنترلی شدید بر سیاست های ایران شده بود.
- حسین مکی، همان، جلد یکم، ص ۸۳.
۷۸. میخائیل. س. ایوانف؛ «تاریخ نوین ایران»، بی جا، بی نا، سال ۱۳۵۶، ص ۴۳.
۷۹. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، جلد ۴، ص ۲۲۴.
۸۰. همان، ص ۲۸۸.
۸۱. ظاهراً محمدتقی بهار معروف به ملک الشعرا نیز گاهی در جلسات کمیته ی آهن شرکت می کرد.
- سیروس غنی، برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار، ص ۷۵.
۸۲. ملک الشعرا ی بهار؛ «تاریخ مختصر احزاب سیاسی...»؛ ص ۶۵.
۸۳. احسان طبری؛ «اوضاع ایران در دوران معاصر»، ص ۴۷.
۸۴. موسی حقانی، همان، ص ۵.
۸۵. سیروس غنی، همان، ص ۲۰۵.
۸۶. حسین فردوست، همان، جلد دوم، ص ۱۴۹.
۸۷. علی اصغر زرگر، همان، ص ۷۲.
۸۸. نورمن به کرزن، تهران، اول ماه مارس ۱۹۲۱ (۱۰ اسفند ۱۲۹۹). (F.O.) ۶۴۰۳/۳۷۱.
۸۹. همان.
۹۰. علی اصغر زرگر، همان، ص ۷۴.
۹۱. علی اصغر زرگر، همان، ص ۷۶.
۹۲. احمد شهریور، «تاریخ ما»، ص ۱۰۵.
۹۳. جلال الدین مدنی، همان، ص ۱۰۰.
۹۴. نورمن به کرزن، تهران، ۶ ژوئن ۱۹۲۱ (۱۶ خرداد ماه ۱۳۰۰). (F.O.) ۶۹/۴۱۷.
۹۵. جلال الدین مدنی، همان.
۹۶. اکثر ایرانیانی که به واقعیات سیاسی آن زمان آشنا بودند، اعتقاد داشتند که قدرت بریتانیا در ایران بیشتر از آن بود که یک کودتاچی ایرانی بتواند آن را از نظر دور دارد.
- علی اصغر زرگر، همان، ص ۶۱.
۹۷. حسین مکی، همان، ص ۱۴۲.
۹۸. علی اصغر زرگر، همان، ص ۷۵.
۹۹. حسین کی استوان؛ «سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم»، ص ۸۰.
۱۰۰. محمدتقی بهار، همان، ص ۹۳.
۱۰۱. جلال الدین مدنی، همان، ص ۱۰۴.
۱۰۲. عدم تغییر رضاخان در طول این مدت، علی رغم تغییر کابینه، نشان دهنده ی این امر است که رضاخان از جای دیگری حمایت می شد و قدرت فائده ای پشت او ایستاده است.
۱۰۳. جلال الدین مدنی، همان، ص ۱۰۴.
۱۰۴. اس. ملیکف، «استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران»، ص ۴۶.
۱۰۵. حسین مکی، همان، جلد سوم، ص ۳۰۵.
۱۰۶. علی اصغر زرگر، همان، ص ۶۹.
۱۰۷. ملک الشعرا ی بهار، همان، ص ۱۳۷.

۱۰۸. علی اصغر زرگر، همان، ص ۹۰.
۱۰۹. حسین مکی، همان، جلد دوم، ص ۱۱۱.
۱۱۰. علی اصغر زرگر، همان، ص ۹۳.
۱۱۱. یادداشت ویکتور ماکت از دایره شرقی، ۱۴ نوامبر ۱۹۲۳ (۲۳ آبان ۱۳۰۲)، (F.O.) ۹۰۲۵/۳۷۱.
۱۱۲. سر پرسی لورین (Sir Percy Lyham Loraine) تولد نوامبر ۱۸۸۰، دبیر سوم سفارت بریتانیا در تهران از ۲۵ فوریه ۱۹۰۷، دبیر دوم از ۵ مه ۱۹۰۹، انتقال به رم در ۹ مه ۱۹۰۹، فرستاده ویژه و وزیر مختار بریتانیا در تهران از یکم اکتبر ۱۹۲۱.
۱۱۳. نگاه کنید به میحث «لورین، هموارکننده راه رضاخان»، در فصل بعد.
۱۱۴. نخستین گزارش لورین در مورد رضاخان، ۳۱ ژانویه ۱۹۲۲ (۱۱ بهمن ۱۳۰۰)، (F.O.) ۷۸۰۴/۳۷۱.
۱۱۵. گزارش گفت‌وگوی ساندرز؛ وابسته نظامی سفارت بریتانیا با رضاخان (F.O.) ۷۸۰۴/۳۷۱.
۱۱۶. احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۳۱.
۱۱۷. حمید احمدی؛ «قومیت و قوم‌گرایی در ایران»، ص ۹۴.
۱۱۸. حسین مکی؛ همان، جلد یکم صص ۲۹۱-۲۹۷.
۱۱۹. علی اصغر زرگر، همان، ص ۹۶.
۱۲۰. علی اصغر زرگر، همان، ص ۹۶.
۱۲۱. ملک‌الشعرای بهار، همان، صص ۲۲۹-۲۳۲.
۱۲۲. علی اصغر زرگر، همان، ص ۹۷.
۱۲۳. سر پرسی لورین وزیر مختار انگلیس در تهران درباره‌ی وزیر جنگ رضاخان چنین گفته بود: «رضاخان مردی است با توانایی لازم برای احیای ایران.» (F.O.) ۷۸۰۴/۳۷۱.
۱۲۴. نقل است که احمدشاه در ابتدا با نخست‌وزیری سردار سپه مخالف بود. اما تنها یک معامله احمدشاه را راضی کرد و آن تهیه وسایل سفر به فرنگ بود که سردار سپه تقبل کرد موجبات مسافرت را فراهم کند و به همین مناسبت فرمان نخست‌وزیری سردار سپه صادر شد. علی دشتی، «پنجاه و پنج»، ص ۱۱۱.
۱۲۵. سر پرسی لورین به کرزن، ۲۶ اکتبر ۱۹۲۳ (۴ آبان ۱۳۰۲)، (F.O.) ۹۰۲۵/۳۷۱.
۱۲۶. علی اصغر زرگر، همان، ص ۹۸.
۱۲۷. سر پرسی لورین به لرد کرزن، تهران، ۲۱ مه ۱۹۲۳ (۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۲)، (F.O.) ۹۰۲۴/۳۷۱.
۱۲۸. منظور واقعه‌ی شلیل است که در فصل بعد به تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.
۱۲۹. یادداشت وزارت امور خارجه، ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲، سر پرسی لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۲۸۰، تهران ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲. (F.O.) ۷۸۰۷/۳۷۱.
۱۳۰. از آن جایی که در پژوهش‌های انجام شده این موضوع به محاق فراموشی سپرده شده و در خصوص آن تاکنون بررسی و کنکاش نشده است، لذا نظر به اهمیت آن، در فصل سیزدهم موضوع از زوایای مختلف مورد مدافه قرار خواهد گرفت.

فصل دهم

تعرض رضاخان به شیخ خزعل

رضاخان، در تدارک انقیاد شیخ خزعل

همان گونه که پیش از این اشاره شد علی‌رغم لشکرکشی‌های رضاخان به شمال و شمال غربی و سرکوب میرزا کوچک‌خان در گیلان و فرونشاندن شورش امیر مؤیدی در مازندران و شکست اسماعیل سمیتقو^۱ در کردستان و همچنین اقدام قوام‌السلطنه در فرونشاندن قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان، از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) تا سقوط شیخ خزعل در آوریل ۱۹۲۵ بیش از چهار سال طول کشید. در این چهار سال، رضاخان با تجهیز و تقویت نیروی نظامی و همچنین به کار بردن روش‌های سیاسی در تدارک مقابله با شیخ بود. بدون شک این تجهیز و زمینه‌سازی به دلیل قدرت و جایگاه شیخ خزعل و همچنین موقعیت جغرافیایی منطقه‌ی تحت سلطه‌ی شیخ، هم‌پیمانی او با قبایل پشتکوه و عشایر بختیاری و قشقایی و همچنین مسائل دیگر بود.

هرچند که انگیزه اصلی انقیاد و سرکوبی شیخ خزعل، انگیزه‌ی سیاسی بود، اما نمی‌توان از جنبه‌های اقتصادی آن نیز غافل ماند. و هنگامی که به انگیزه‌های سیاسی، انگیزه‌ها و دلایل اقتصادی را بیافزاییم، متوجه اهمیت فوق‌العاده موضوع می‌شویم. از منظر احدی از پژوهشگران کنترل مستقیم تهران بر مناطق جنوب غربی، بیش از هر چیز دیگر، اهمیتی اقتصادی داشت، زیرا عوایدی که شرکت نفت انگلیس و ایران به دولت ایران پرداخت می‌کرد، در آن زمان معادل

یک چهارم تا یک سوم مخارج سالانه دولت ایران بود.^۲ با وجود این رضاخان در حمله به خوزستان عجله و شتاب را جایز ندانست و با درنگ پیش رفت. دلایل درنگ و تأمل رضاخان در لشکرکشی بر شیخ خزعل در درجه‌ی اول به خاطر قدرت سیاسی و نظامی شیخ بود. شیخ خزعل از آن چنان قدرتی برخوردار بود که به هیچ وجه نمی‌توان میرزا کوچک خان و امیر مؤیدی یا اسماعیل سمیتقو یا کلنل پسیان را با او مقایسه کرد. شیخ خزعل در خود این توان و جایگاه را می‌دید که در اندیشه‌ی پادشاهی عراق باشد، و در صورتی که انگلیسی‌ها با ایده‌ی او موافق بودند، بدون شک آنها تمهیدات و مقدمات این کار را فراهم می‌کردند. علاوه بر این شیخ خزعل شبکه‌ی پیچیده‌ای از روابط و منافع بالره‌های پشتکوه و بختیاری‌ها ایجاد کرده بود، و از آنجا که وصول به مقر او مستلزم عبور از میان گذرگاه‌های سخت و مناطق صعب‌العبور کوه‌های زاگرس بود، لذا رضاخان بیم آن داشت بختیاری‌ها مانع وصول نیروهای نظامی به خوزستان شوند. علی‌الخصوص اینکه بختیاری‌ها و لر‌ها از اهداف رضاخان به منظور از بین بردن قدرت و شوکت خان‌ها باخبر بودند.^۳

علاوه بر دو عامل فوق، عامل دیگری که مانع حرکت رضاخان سوی شیخ خزعل شد، همانا تعرض به منافع انگلیس در خوزستان و به‌ویژه در حوزه‌های نفتی بود. از یک طرف رضاخان می‌باید به انگلیسی‌ها این تضمین را می‌داد که منافع آنها مورد تعرض قرار نخواهد گرفت و او قادر است منافعشان را در این خطه تأمین کند. از طرف دیگر او می‌باید به انگلیسی‌ها ثابت می‌کرد که با برداشتن شیخ خزعل، امنیت چاه‌های نفت و امنیت کاروان‌های تجاری انگلیس تأمین می‌شود و از این نظر منافع بریتانیا دستخوش تغییر نمی‌شود.

پیش از روی کار آمدن کودتاگران، موضوع پرداخت مالیات‌های معوقه شیخ خزعل به حکومت مرکزی در دستور کار هیئت دولت بود و به دلیل حل نشدن قطعی آن، به عنوان یک موضوع لاینحل تا زمان سردار سپه‌ی رضاخان معلق مانده بود. رضاخان به ویژه پس از حادثه‌ی شلیل در صدد برآمد تا از موضوع مالیات معوقه‌ی شیخ و همچنین موضوع املاک خالصه دولتی به عنوان دستاویزی جهت تعرض به قدرت شیخ خزعل استفاده کند.

با آغاز جنگ جهانی اول، شیخ خزعل چنین استدلال کرد که برای تأمین امنیت عمومی متحمل هزینه‌های گرانی شده و همچنین به خاطر شرایط جنگی نتوانسته از بسیاری از عسایر مالیات دریافت کند^۴، لذا از سال ۱۹۱۴ مالیاتی به حکومت مرکزی پرداخت نکرد.^۵ عدم پرداخت مالیات توسط شیخ خزعل از دو منظر قابل تبیین و درخور عنایت است، اول جنبه‌ی اقتصادی و مالی موضوع است که تمکن و قدرت مالی شیخ را در پی داشت و دوم جنبه‌ی سیاسی آن است. در حقیقت پرداخت مالیات توسط شیخ به حکومت قاجار نشانه‌ی سلطه حکومت مرکزی و بیانگر تبعیت شیخ از تهران بود. شاید جنبه‌ی سیاسی قضیه برای شیخ خزعل از اهمیت بیشتری برخوردار بود، اما علی‌رغم توانگری شیخ نمی‌توان جنبه‌ی مالی موضوع را از نظر دور داشت، چون پس از پایان جنگ، او در تکاپوی اخذ وام از انگلیس بود.

در فاصله سال‌های ۱۹۱۶ - ۱۹۲۰ دولت مرکزی در صدد بود تا مالیات عقب‌مانده و پرداخت‌نشده‌ی شیخ خزعل را از او وصول کند، اما حکومت قاجار ابزار نیرومندی جهت وصول مطالبات مزبور نداشت و برای انجام این کار چشم امید به انگلیس داشت تا شاید انگلیسی‌ها بتوانند با فشار به شیخ، مالیات مزبور را وصول کنند.^۶ شیخ خزعل که به خوبی به ضعف حکومت تهران واقف بود و می‌دانست آنها جهت وصول مالیات به انگلیسی‌ها متوسل می‌شوند، این بار او با طرح هزینه‌های زمان جنگ و لزوم جبران خسارت وارده به او از سوی انگلیسی‌ها، آنها را در وضعیتی قرار داد تا انگلیسی‌ها به جای اینکه در اندیشه‌ی وصول مالیات از شیخ به نفع حکومت مرکزی باشند، بیشتر در این اندیشه بودند که چگونه به مطالبات شیخ از خود پاسخ دهند. علی‌الخصوص اینکه شیخ خزعل با ارائه خدمات بس گرانبها به انگلیسی‌ها^۷ این بار در جامه و کسوت یک مدعی ظاهر شده بود.

شیخ خزعل این بار انگلیسی‌ها را جلو انداخت و آنها به نمایندگی از سوی او با وثوق‌الدوله نخست‌وزیر وقت مذاکره کردند. بر اساس توافق مارس ۱۹۲۰ سرپرسی کاکس وزیر مختار بریتانیا در تهران با وثوق‌الدوله مقرر شد به پاس

توافق‌نامه‌ی دوسال قبل میان کاکس با وثوق‌الدوله پایبند شود و برخی از مطالبات معوق را پرداخت کند. اما با توجه به سیاست‌های رضاخان بعید به نظر می‌رسد حتی اگر شیخ خزعل به پیشنهاد کاکس عمل می‌کرد و دست از «لجاجت» برمی‌داشت، رضاخان پرداخت مالیات را قبول کرده، و به شیخ تعرض نمی‌کرد. در حقیقت موضوع مالیات‌های معوقه بیشتر بهانه و دستاویزی بود در دست رضاخان سردار سپه به منظور تضعیف خزعل و در نهایت چیرگی بر او و پایان بخشیدن به قدرت و شوکت وی. زیرا بعدها معلوم شد که رضاخان تصمیم خود را گرفته بود. او قصد داشت بدون گفت‌وگو مسئله را از طریق نظامی حل و فصل کند و به صورت تلویحی گفته بود مسئله مالیات در واقع بهانه‌ای برای توسل به اقدام نظامی علیه شیخ خزعل بود.^{۱۶}

با وجود این مدارک و اسناد موجود در آرشیو وزارت امور خارجه انگلیس بیانگر این امر است که در این برهه، انگلیسی‌ها مخالف لشکرکشی و تعرض رضاخان به شیخ خزعل بودند.^{۱۷}

به هر حال آنچه انتظار آن می‌رفت تحقق یافت و دولت ایران در آوریل ۱۹۲۲ اعلام کرد به منظور اخذ مالیات معوقه در صدد اعزام نیرو به خوزستان است.^{۱۸} این بیانیه به منزله‌ی اعلان جنگ رضاخان به شیخ خزعل بود. از این به بعد انگلیسی‌ها اندک اندک دست از حمایت خزعل برداشتند و سرپرسی لورین وزیرمختار انگلیس در تهران از ترور^{۱۹} افسر مقیم انگلیس در بوشهر خواست تا شیخ را به پرداخت بدهی‌های مالیاتی زمان جنگ ترغیب کند.^{۲۰} وزارت امور خارجه انگلیس نیز یک ماه بعد در یادداشتی به وزیرمختار انگلیس در تهران با اعلام این امر که «وعده‌های داده شده به شیخ منوط به رعایت تعهدات خویش در قبال دولت ایران است»، از شیخ خزعل خواسته شد تا در این خصوص کوتاه آمده و به خواسته‌های دولت گردن نهد.^{۲۱}

اما از آنجا که شیخ خزعل دانسته بود موضوع مالیات دستاویز و بهانه‌ای جهت لشکرکشی وزیر جنگ است، لذا از بیم آنکه مبادا سرنوشتی شبیه میرزا کوچک‌خان یا اسماعیل آقا سمیتقو در انتظار او باشد، از این رو بدون توجه به

اقدامات شیخ در سرکوب دشمنان ایران و بریتانیا در زمان جنگ، از زمین‌ها و املاک شیخ مالیاتی اخذ نشود و شیخ خزعل از پرداخت مالیات سال‌های ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ معاف شود. همچنین مقرر شد از اول ماه مارس ۱۹۲۰ به مدت شش سال شیخ خزعل فقط نیمی از مالیات تخمینی آن هم پس از کسر هزینه‌ها به دولت پرداخت کند.^۸

علی‌رغم امضای توافق‌نامه‌ی مزبور توسط نخست‌وزیر و همچنین شاه قاجار، معهدا به دلیل تصویب نشدن در مجلس شورا و متعاقب آن سقوط کابینه‌ی وثوق‌الدوله و روی کار آمدن کابینه مشیرالدوله، عملاً توافق‌نامه مزبور مسکوت ماند و اجرا نشد.^۹

اما از آنجا که مقامات حکومت هند از آن بیم داشتند که موضوع مالیات معوقه، دستاویزی جهت حضور نیروهای دولتی و مداخله در امور شیخ باشد، از این رو در تابستان ۱۹۲۱، ای.جی.بی. پیل^{۱۰}، کنسول بریتانیا در اهواز به نیابت از شیخ خزعل با قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وارد مذاکره شد. با وجود توافق پیل با قوام‌السلطنه، شیخ خزعل از قبول آن خودداری کرد.^{۱۱} خزعل توانست بدون اعتنا به توافق پیل و قوام‌السلطنه، با حکمران جدید خوزستان ظهیرالملک^{۱۲} در خصوص مالیات معوقه به توافق برسد، بر اساس توافق‌نامه مزبور رقم بدهی شیخ به دولت به نصف کاهش یافت.^{۱۳}

اما چندماه بعد یعنی در فوریه ۱۹۲۱ حادثه‌ی بس شگرف در تهران روی داد و بیم آن می‌رفت همه‌ی توافقات قبلی لغو شود. این حادثه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بود. همان‌گونه که انتظار می‌رفت با روی کار آمدن رضاخان به عنوان وزیر جنگ، نه تنها توافق‌نامه‌ی ظهیرالملک با شیخ ملغی شد، بلکه قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر در فوریه ۱۹۲۲ (یعنی یک سال بعد از کودتا) به منظور گسترش دامنه نفوذ دولت در خوزستان^{۱۴}، توافق‌نامه منعقد می‌کرد و پیل کنسول انگلیس در اهواز به نمایندگی از جانب شیخ خزعل را نیز لغو کرد.^{۱۵} هرچند که در این اوضاع و احوال پیل کنسول انگلیس در اهواز از خزعل خواسته بود که به منظور جلوگیری از بهانه‌جویی‌های دولت، حداقل به

اندرزهای انگلیسی‌ها، خود را برای مقابله با سپاه رضاخان آماده کرد.

شیخ خزعل در اندیشه‌ی مقاومت

اوج‌گیری اختلافات رضاخان و شیخ خزعل و کنار کشیدن انگلیس از شیخ سبب شد تا این بار، او بدون توجه به اندرز انگلیسی‌ها، آنچه را برای بقای خود لازم می‌دیدید انجام دهد. شیخ خزعل در این اندیشه بود که اوضاع و احوال را در جهت سوق دهد تا انگلیسی‌ها را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد.

پس از آنکه در سال ۱۹۲۰ احمدشاه جهت ملاقات با شیخ خزعل به محمره رفت^{۲۲} و در پی مسافرت وثوق‌الدوله به محمره^{۲۳} و همچنین اخذ تضمین‌های لازم توسط شیخ خزعل از انگلیس، در دسامبر ۱۹۲۱ به نظر می‌رسید که حکومت خزعل بیش از هر زمان دیگری قوی و قدرتمند است و قدرت و نفوذ شیخ در ایران در اوج خود است.^{۲۴}

در دسامبر ۱۹۲۱ سرپرسی لورین، وزیر مختار جدید انگلیس در ایران بر سر راه خود به تهران ابتدا وارد محمره شد و با شیخ خزعل ملاقات و دیدار کرد و پس از آن راهی تهران شد. در پی این دیدار شیخ خزعل بیش از پیش به شأن و موقعیت خود نزد مقامات انگلیسی خوش‌بین بود و چنین می‌پنداشت که در نهایت، در کشمکش میان او و تهران، انگلیسی‌ها جانب او را خواهند گرفت.^{۲۵} و از آنجا که این دیدار هشت ماه پس از انجام کودتای سید ضیاء و رضاخان بود، از این رو شیخ تحت تأثیر سخنان لورین قرار گرفت که به او «رضایت دولت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان از وفاداری و همکاری مداوم وی» را اعلام کرده بود.^{۲۶}

پس از پایان مذاکرات لورین با شیخ خزعل که با حضور سرهنگ ترورر افسر مقیم بریتانیا در بوشهر انجام گرفت، حاج مشیر پسر حاج رئیس نماینده‌ی خزعل در مذاکراتی جداگانه با پیل، کنسول بریتانیا در اهواز خواستار تأمین اقلام ذیل از سوی انگلیسی‌ها شد:

۱- ده هزار قبضه تفنگ به عنوان هدیه به شیخ خزعل

۲- عنوان حاکم بنادر خلیج فارس

۳- تخصیص درصدی از عایدات گمرک محمره.^{۲۷}

علاوه بر این، شیخ خزعل از لورین خواست تا کلیه قراردادهای بعدی دولت انگلیس و دولت مرکزی می‌باید به تأیید رؤسای طوایف حاکم ایران نیز برسد.^{۲۸} صرف‌نظر از موضوع درصدی از عایدات گمرک محمره که پیش از این به‌طور مفصل در خصوص آن سخن رانندیم، سایر درخواست‌ها و پیشنهادها مبین این امر است که هشت ماه پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۲۹ (فوریه ۱۹۲۱) شیخ خزعل از عواقب آن و همچنین احتمال توافق انگلیسی‌ها با رضاخان چندان غافل نبوده است. با وجود این آن‌چنان که بعدها روند حوادث نشان داد شیخ خزعل هیچ‌گاه در مخیله خود تصور نمی‌کرد انگلیس میان او و دیگری، آن دیگری را ترجیح دهند.

به هر حال رضاخان وزیر جنگ که حالا قدرتمندترین فرد کشور شده بود و مقامات رسمی بالاتر مانند نخست‌وزیر و شاه عملاً فاقد قدرت بود و بیشتر نظاره‌گر اقداماتش را در سایه قرار داده بود، درصدد بود هرطور شده با اعزام نیرو به ایالت، شیخ خزعل را وادار به تسلیم کند. شیخ خزعل نیز بیکار نشست و تلاش کرد تا از وصول نیروهای دولتی به قلمرو خود جلوگیری کند. از این رو در خلال روزهای ۹ تا ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۰۱ طی نشست‌های متعددی با خان‌های بختیاری در دار خزینه^{۲۹} به تمامی اختلافات خود با آنها خاتمه داد. بختیاری‌ها در ملاقات بعدی که چند روز بعد در اهواز برگزار شد، توافق‌نامه‌ای با شیخ منعقد کردند.^{۳۰} از طرفی دیگر انگلیسی‌ها در همان هنگام ۵۰۰۰ قبضه تفنگ از ۱۰،۰۰۰ قبضه‌ی درخواستی شیخ خزعل را به او تحویل دادند.^{۳۱}

این توافق در نتیجه همسویی منافع مشترک شیخ خزعل و خان‌های بختیاری و بیم آنها از دشمن مشترکشان یعنی رضاخان حاصل شد، اما در صورتی که انگلیسی‌ها مخالف توافق مزبور بودند، حتماً از انعقاد آن جلوگیری می‌کردند. به عقیده ویلیام تنو در استرنک انگلیسی‌ها با این حرکت یعنی اتحاد بختیاری‌ها و قشقایی‌ها و شیخ خزعل درصدد بودند تا دولت را به اتخاذ

موضع جدی در برابر گسترش نفوذ بلشویک‌ها و ادار کنند. ^{۳۳} هرچند این‌گونه اقدامات در چمبره‌ی پیچیده‌ی سیاست‌های تو در تو و پرفراز و نشیب انگلیسی‌ها امری عادی است، اما با وجود این پذیرش این دیدگاه و تبیین این اظهارنظر تا حدود زیادی تأمل برانگیز است.

واقعه‌ی شلیل

رضاخان روز ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۲ کاروانی متشکل از ۵۰۰ نیروی نظامی به همراه توپخانه و مسلسل از اصفهان و از طریق کوه‌های بختیاری روانه خوزستان کرد. ^{۳۴} از آنجا که انگلیسی‌ها نگران امنیت میدان‌های نفتی بودند و از آن بیم داشتند که حضور نیروهای نظامی باعث درگیری و آشوب در منطقه شود، لذا به منظور بازداشتن رضاخان از رسیدن نیروهایش به خوزستان دست به کار شده و رایزنی‌های مستمری را با وزیر جنگ و نخست‌وزیر آغاز کردند. ^{۳۵}

در نتیجه رایزنی انگلیسی‌ها، نخست‌وزیر به وزیرمختار انگلیس قول داد که تنها دو بیست نفر از نیروها به خوزستان اعزام خواهند شد و آنها به عنوان محافظ حکمران در شوشتر باقی خواهند ماند. همچنین او و رضاخان آماده‌اند با ارسال تلگراف به شیخ، صادقانه به وی تضمین دهند نیروهای دولتی به هیچ وجه در قلمرو شیخ و امور مربوط به قبایل تحت سرپرستی او دخالت نخواهند کرد. ^{۳۶}

علی‌رغم قول‌ها و تضمین‌های داده شده توسط نخست‌وزیر مبنی بر اعزام دو بیست نفر به خوزستان، طی روزهای ۳۰ و ۳۱ ژوئیه نیروهای دولتی به استعداد ۳۰۰ نفر ^{۳۷} از راه اصفهان و از طریق رشته کوه‌های زاگرس آهنگ شوشتر کردند. ^{۳۸} این اقدام حکومت در شرایطی انجام شد که چند روز پیش از آن وزارت امور خارجه انگلیس به لورین ابلاغ کرده بود که «هرگونه دخالت غیرموجه دولت ایران در امور مربوط به شیخ ممکن است دولت انگلیس را به تجدیدنظر در دیدگاه‌هایش ناگزیر ساخته، و تدابیری را که برای حمایت از شیخ ضرورت دارد اتخاذ کند.» ^{۳۹}

به هر حال نیروهای دولتی به هنگام عبور از تنگه مروارید نزدیک شلیل مورد حمله‌ی غافلگیرانه‌ی بختیاری‌ها قرار گرفتند ^{۴۰}، و قریب ۸۰ نفر کشته ^{۴۱}، ۲۰ مجروح و تعداد زیادی ناپدید شدند. در جریان این حمله تمامی جنگ‌افزارها و تقریباً تمامی آذوقه و پوشاک نیروهای دولتی به غنیمت گرفته شد و افراد پراکنده و به جای مانده از ستون نظامی با پای برهنه سوی اصفهان روانه شدند. ^{۴۲} احمد کسروی که در آن دوران می‌زیسته، در این باره می‌نویسد: «این دسته به مقصد نرسیده در یکی از دره‌های بختیاری به دست دسته‌ای از مردم کوهستان که در کمین‌گاه نشسته بودند نابودند گردیدند و گویا کمتر کسی از آنان جان به در برد.» ^{۴۳} رضاخان میرپنج نیز ضمن اشاره به این واقعه در خصوص آن چنین گفته است: سال گذشته که عده مختصری به طرف خوزستان اعزام داشته بودم، در داخله بختیاری به مشکلاتی برخوردی و غفلتاً مورد حمله واقع شدند، و چون ابداً مہیای جنگ نبودند جمعی از آنها را گرفتار و قطعه قطعه ساختند. ^{۴۴}

اما حاج خسرو خان سالار ارفع معروف به سردار ظفر بختیاری از خوانین بختیاری حادثه شلیل را این چنین روایت کرده است:

سردار سپه وزیر جنگ (رضاخان) سیصد نفر نظامی برای خوزستان که از راه بختیاری بروند خوزستان، نظامیان آمدند دهکرد... ^{۴۵} علی‌الجملة از شلمزار گذشتند بی‌اینکه کسی را نزد خوانین بفرستند و خبر کنند که در خاک شما آمده‌ایم و می‌خواهیم برویم خوزستان. خوانین را خون ایلیت به جوش آمد... مشورت کردند و گفتند چون نظامیان بی‌اعتنایی و اهانت به ما کردند نباید بگذاریم سالم از خاک بختیاری بگذرند. یکی از جمله خوانین هم من بودم که رأی دادیم که بفرستند سر راه بر آنها بگیرند و تمام آنها را خلع سلاح کنند ولی کسی را از نظامیان نکشند. خوانین هم دو نفر آدم بی‌دانش را که یکی گودرز احمد خسروی گماشته سردار فاتح بود و دیگری میرزا حسین قلی یتیم منشی امیر مجاهد بود مأمور کردند بروند سر پُل شالو را بگیرند و به اسم بهمنی‌ها بگذارند نظامی‌ها بگذرند. در این بین من وقایع را به امیرحسین خان نوشتم او

در جواب نوشت ابتدا اقدام به چنین کاری نکنید. نوشته امیرحسین خان که امیر مجاهد کار را تمام کرده بود... سه چیز باعث این کار شد. یکی اتحاد بختیاری با عرب، دوم بی‌اعتنایی و بدگفتن نظامیان به خوانین بختیاری، سوم خبر گروستان و جنگ اسماعیل آقا سیمقلو با دولت! ... بدتر از همه این بود که انگلیس‌ها به صمصام‌السلطنه و سردار جنگ گفته بودند که نگذارید نظامیان از راه بختیاری به خوزستان بروند (انگلیس‌ها برای ایجاد یک حکومت دیکتاتوری به منظور جلوگیری از نفوذ کمونیست به هندوستان می‌خواستند قدرت رؤسای عشایر را به دست حکومت مرکزی از بین ببرند).

سردار ظفر در سطور بالا از هم‌پیمانی شیخ خزعل با بختیاری‌ها سخن می‌گوید که به عنوان نخستین دلیل حمله مزبور بوده، پس از آن به صراحت از نقش انگلیسی‌ها سخن گفته است.^{۴۵}

سردار ظفر در ادامه سخن خود چنین می‌افزاید: «... علی‌الجملة وقتی مأمورین خوانین گردنه‌های شلیل و پل عمارت را گرفتند به نظامیان یورش بردند. نظامیان هم برای جنگ آماده شدند، چهار نفر از بختیاری‌ها کشته شدند دوازده نفر هم از نظامیان کشته شدند. جای نظامی‌ها بد بود و راه‌های آنجا را هم نمی‌دانستند. تمام دستگیر شدند و اسب و اسلحه و توپخانه و سایر اسباب‌های آنها هرچه بود به دست بختیاری‌ها افتاد... باری وقتی که ما کار نظامیان را به این طریق انجام دادیم به شیخ خزعل پیغام دادیم که اینک نوبت توست. او هم بی‌درنگ حاکم خوزستان را بیرون کرد...»^{۴۶}

به نظر می‌رسد روایت سردار ظفر که خود از خوانین بختیاری بوده و در جلسه اتخاذ تصمیم حضور داشته از سایر روایت‌ها دقیق‌تر است و به آن می‌توان استناد کرد. سردار ظفر در ادامه‌ی نوشته خود از عزیمت به تهران و دیدار با وزیر جنگ (رضاخان)، و تعیین میزان غرامت پرداختی توسط بختیاری‌ها به دولت سخن گفته است. به هر حال آنچه واضح و روشن است این است که حمله مزبور حساب شده و برنامه‌ریزی شده بود. از طرفی دیگر همچنان که پیل، کنسول انگلیس در اهواز در گزارش خود آورده است عامل

اصلی این ماجرا شیخ محمره بود که به همراه امیر مجاهد [بختیاری] حمله را طرح‌ریزی کرده است.^{۴۷}

حادثه‌ی شلیل در میان مطبوعات پایتخت انعکاسی وسیع یافت و مقاله‌های فراوانی در روزنامه‌ها به رشته تحریر درآمد. آنها این حادثه را «پیش آمد سیاه» دانسته که پای سیم و زر شیخ را در آن می‌دیدند.^{۴۸} رضاخان نیز از این رویداد بی‌اندازه آشفته شد، و سوگند خورد که انتقام بگیرد. چون او شیخ خزعل و بختیاری‌ها را عامل حمله می‌دانست.^{۴۹} در یک حرکت حساب شده به منظور شکستن اتحاد بختیاری‌ها و شیخ خزعل، با ارسال تلگرافی به شیخ، تأکید کرد که از نظر او شیخ، شریک جرم بختیاری‌ها نیست. اما شیخ خزعل با زیرکی خاص خویش متوجه سیاست رضاخان جهت ایجاد تفرقه و جدایی بین او و بختیاری‌ها شد، از این رو از سر پرسی لورین وزیرمختار بریتانیا در تهران خواست تا به خان‌های بختیاری اطلاع دهد که شیخ به توافق خود با آنها پایبند است و خوانین می‌توانند بر روی حمایت قاطع وی حساب کنند.^{۵۰}

در گزارش محرمانه ۱۹ اوت سر پرسی لورین به وزارت امور خارجه، لورین تأکید کرده است که فشرده شدن صفوف در جنوب، پیامد منطقی اقدامات نظامی وزیر جنگ بوده و نیازی به تسهیل روند امور از سوی انگلیسی‌ها ندارد.^{۵۱} این سخن لورین مبین حرکت پیچیده‌ی انگلیسی‌ها به منظور تحت فشار گذاشتن رضاخان جهت تکمیل پروژه میلیتاریسم خویش از طریق اتحاد و هم‌پیمانی قبایل و عشایر جنوب است. به همین دلیل لورین از کنسول انگلیس در اصفهان خواست تا اختلافاتش را با صولت‌الدوله قشقایی^{۵۲}، حل و فصل کند.^{۵۳} از طرف دیگر بختیاری‌ها نیز علاقه‌مند شدند تا به توافقی با صولت‌الدوله قشقایی و قوام‌الملک، رئیس ایل خمسه دست یابند. پیش از این صولت‌الدوله و قوام‌الملک با شیخ خزعل به توافق رسیده بودند. هرچند لورین در تلگراف خود به وزارت امور خارجه، خود را از چنین توافقاتی میرا دانسته بود^{۵۴}، اما نمی‌توان نقش لورین را در تقارب و نزدیکی رهبران قبایل و عشایر و شیخ خزعل نادیده گرفت. روس‌ها نیز در تلاش بودند از این واقعه به نفع خود

و علیه انگلیسی‌ها استفاده کنند، رسانه‌های رسمی شوروی در همان هنگام دولت بریتانیا را به ایجاد فدراسیونی از خوانین جنوب برای مقابله با دولت مرکزی متهم کردند.^{۵۵}

شیخ خزعل که متوجه خطر رضاخان شده بود توانست با بختیاری‌ها و والی پشتکوه و رئیس ایل قشقایی هم‌پیمانی برقرار کند. سه هفته بعد به ویلسون، مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس که دوست قدیمی او نیز بود مأموریت داد تا با وزارت امور خارجه بریتانیا وارد مذاکره شود و ۱۰/۰۰۰ قبضه تفنگ را از آنها خریداری و در بصره و کویت و مسقط انبار کرده تا عبداللوزوم از آنها استفاده کند.^{۵۶} هرچند به دلیل مخالفت سرپرسی لورین اسلحه مزبور هیچ‌گاه در اختیار شیخ قرار نگرفت^{۵۷}، اما حرکت مزبور بیانگر تشنج فزاینده‌ی اوضاع بود. همچنین مبین این امر است که شیخ محمره با درک خطر، خود را برای روزهای سخت و بحرانی آماده می‌کرد.

تضمین‌های رضاخان به انگلیس

بررسی روند حوادث آن دوره و همچنین مطالعه و غور در اسناد و مدارک وزارت امور خارجه انگلیس، نشان‌دهنده‌ی این است که در سال ۱۹۲۲ یعنی یک سال و نیم پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) رضاخان در صدد دادن تضمین‌های کافی به انگلیسی‌ها جهت حفظ و حراست از مخازن نفتی و همچنین ضمانت‌های لازم به منظور تأمین امنیت حوزه‌ها و میدان‌های نفتی بود. در حقیقت انگلیسی‌ها هنگامی که از طرف رضاخان خاطر جمع شدند، آهسته آهسته هم‌پیمانان خود را یکه و تنها گذاشتند و آنها را به تسلیم و کرنش در برابر رضاخان مجبور کردند.

پس از آنکه انگلیسی‌ها رضاخان را بر سر کار آوردند، به دلیل سیاست‌های بلشویک‌ها در خصوص شخص رضاخان، و همچنین برخی خودرأیی‌های او، انگلیسی‌ها از این بیم داشتند که مبادا رضاخان با خودسری و خودرأیی خود، زمینه و بستر درغلتیدن ایران به دامان شوروی را فراهم سازد^{۵۸}، و با این رویه

موجبات گسترش و نفوذ کمونیسم در ایران و رسیدن روس‌ها به آب‌های گرم را فراهم کند. به همین دلیل انگلیسی‌ها سیاست زیرکانه‌ای را دنبال کردند و با بسترسازی لازم، آن‌چنان وضعیتی را پیش آوردند که رضاخان با ارائه ضمانت‌های لازم، خاطر آنها را آسوده کرد.

در حقیقت منافع مادی بریتانیا در قلمرو شیخ خزعل و بختیاری، به مراتب بیش از آن بود که اجازه دهد آنها نسبت به هرگونه تحول خشونت‌باری در این خطه بی‌تفاوت بمانند.^{۵۹} هرگونه تلاش قهرآمیز رضاخان برای بسط نفوذ و کنترل خود بر آن خطه می‌توانست به تأسیسات نفتی صدمه رسانده و عملیات آن را دچار اختلال یا وقفه کند.^{۶۰} از این رو لازم بود با حزم و دوراندیشی از هرگونه اقدامی که تأسیسات نفتی را به مخاطره اندازد جلوگیری کرد.

حمله به نیروهای دولتی در ژوئیه ۱۹۲۲ در منطقه‌ی شلیل، سبب شد تا همه طرف‌های درگیر در موقعیت و دیدگاه خود تجدیدنظر کنند. از این پس رضاخان متوجه شد که برای لشکرکشی بر شیخ خزعل، حتماً می‌باید منافع انگلیسی‌ها را تضمین کند. از این رو تاکتیک رضاخان بر پیشی گرفتن از شیخ در دوستی با انگلیس استوار شد.^{۶۱} او همچنین فهمید که می‌باید با توسل به انگلیسی‌ها، مقاومت بختیاری‌ها را درهم شکند، زیرا بدون درهم شکستن مقاومت بختیاری‌ها قادر نخواهد بود به قلمرو شیخ وارد شود. درس سوم رضاخان از حادثه‌ی مزبور این بود که انقیاد شیخ خزعل به برنامه‌ریزی‌های دقیق‌تر و سنجیده‌تر نیاز دارد. او درک کرد که شیخ خزعل نه با میرزا کوچک‌خان قابل مقایسه است و نه با اسماعیل سمیتقو. از این رو چیرگی بر او به زمینه‌سازی‌های چندی مرتبط است.

اولین اقدام رضاخان ملاقات او با وزیر مختار انگلیس در تهران بود. در این دیدار ابتدا لورین از «خطر عظیم» وقوع درگیری مسلحانه در مجاورت تأسیسات نفتی برای منافع انگلیس سخن گفت. رضاخان این اطمینان را به لورین داد که از دست زدن به هر اقدامی که منافع شرکت نفت ایران و انگلیس را به خطر اندازد خودداری خواهد کرد.^{۶۲}

در ادامه مذاکرات رضاخان با طرح سوال زیر به لورین و انگلیسی‌ها تفهیم کرد که او بهتر از رؤسای قبایل قادر است منافع انگلیسی‌ها را تأمین کند، و این همان چیزی بود که لورین و انگلیسی‌ها به دنبال آن بودند. رضاخان پرسید: «آیا برای دولت انگلیس مناسب‌تر نخواهد بود که به جای یک مشت روسا و شیوخ آزمند با حکومت مرکزی وارد معامله شود.»^{۶۳}

پس از این سخن رضاخان بود که لورین متوجه شد رضاخان حاضر است به بهترین وجه منافع انگلیس را در خوزستان تضمین کند.^{۶۴} لذا چند روز بعد سرپرسی لورین خطاب به لرد کرزن خاطر نشان شد که «باید از دست یازیدن به هر اقدامی که شیخ را به مناقشه با دولت ایران ترغیب کند اجتناب کنیم.»^{۶۵} لورین در ادامه‌ی همین دیدگاه با طرح این مطلب که شیخ خزعل اسلحه‌های درخواستی را برای مسلح کردن بختیاری‌ها درخواست کرد، و این موضوع آنها را درگیر «مناقشه‌ای بیهوده و احمقانه» خواهد کرد، مانع تحویل سلاح به شیخ خزعل شد. او اظهار داشت سلاح‌های مزبور در بصره تحت کنترل هستند و ظرف ۲۴ ساعت در اختیار شیخ قرار خواهند گرفت.^{۶۶} لورین در پایان چنین نتیجه‌گیری کرد که: «میزان نهایی روابط ما با ایران، تهران است و در درازمدت یکپارچگی پادشاهی ایران به مثابه‌ی یک کل برای منافع انگلستان از اهمیتی به مراتب بالاتر از اقتدار محلی هر یک از تحت‌الحمایگان ما خواهد بود.»^{۶۷} لورین در ادامه نامه خود به وزارت خارجه خاطر نشان ساخت که رضاخان در خلال هجده ماه آینده همه‌ی کشور را تحت کنترل ارتش درخواهد آورد. همچنین با توجه به روحیه تسلیم‌طلبی تاریخی ایرانیان در برابر هر شخصیت سلطه‌گر، دلیل خاصی برای عدم برقراری سلطه نظامی وجود ندارد. لورین پاسخ پرسش رضاخان را این چنین برای لرد کرزن ترسیم می‌کند:

«به اعتقاد من از هر نظر که تصور کنیم برای ما راحت‌تر است تا با یک دولت مقتدر مرکزی در ایران سروکار داشته باشیم مشروط بر آنکه چنین حکومتی از ثبات برخوردار باشد.» لورین با طرح گزینه‌ی فوق، استراتژی آینده بریتانیا را «سست‌تر کردن پیوندهای خود با رؤسای قبایل» دانست. او با

بیان این مطلب که ممکن است به «قربانی کردن دوستان قدیمی خود» متهم شویم، تأکید می‌کند تا زمان «برقراری رژیم مرکزی مقتدر و با صلابت»، لازمست «در شرایط فعلی بسیار محتاطانه عمل کرد و تا آنجا که ممکن است باید بی طرف بمانیم.»^{۶۸}

لرد کرزن در پاسخی که تقریباً یک ماه بعد برای سرپرسی لورین ارسال شد، ضمن تأیید دیدگاه لورین بر حمایت خود از این دیدگاه تأکید کرد.^{۶۹} بدین ترتیب انگلیسی‌ها با اخذ تضمین از رضاخان و «با سست‌تر کردن پیوندهای خود با رؤسای قبایل» عملاً در جهت «قربانی کردن دوستان قدیمی خود» گام برداشتند. شخصی که پیش از هر کس این حالت خیانت‌آمیز انگلیسی‌ها را حس می‌کرد، شیخ خزعل بود.^{۷۰} او برای مقابله با این وضعیت در ژانویه ۱۹۲۳ از طریق سرهنگ تروور، افسر مقیم در خلیج فارس بار دیگر خواستار ارسال مستقیم اسلحه به محمره شد.^{۷۱} او پیش از این در دسامبر ۱۹۲۲ درخواست کرد به وی اجازه داده شود تا ۱۰۰۰ قبضه تفنگ و ۲/۲۵۰/۰۰۰ فشنگ از بریتانیای کبیر خریداری کند.^{۷۲}

پس از مذاکره تروور با سرپرسی کاکس، کمیسر عالی عراق و همچنین لانس لات اولیفانت، معاون وزیر امور خارجه، در نهایت لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا مخالفت خود را با تحویل یا فروش اسلحه به شیخ خزعل این چنین بیان کرد:

«... این عمل در واقع تحریک یک رئیس قبیله تابع دولت ایران به تدارک اقدامات خصمانه علیه حکومت مرکزی تلقی می‌شود.»^{۷۳}

لورین، هموارکننده‌ی راه رضاخان

واقعه‌ی شلیل و هم‌پیمانی شیخ خزعل با بختیاری‌ها، از قدرت شیخ در قلمرو تحت سلطه‌ی او خبر می‌داد. در این ایام یعنی پاییز ۱۹۲۲ در نتیجه‌ی اقدامات شیخ خزعل، ظهیرالملک حکمران خوزستان که در شوشتر نشیمن داشت و از اکتبر ۱۹۲۱ (پیش از کودتای رضاخان) به این سمت منصوب شده بود، ناگزیر

بود. سرپرسی کاکس در نامه خود به وزیر مستعمرات انگلیس، دیدگاه جدید را «نادیده گرفتن تعهدات داده شده به شیخ محمره»^{۸۲} قلمداد کرد.

سرپرسی لورین ضمن تأکید بر دیدگاه خود، روز اول ماه مه ۱۹۲۳ در نامه‌ای خطاب به لرد کرزن، وزیر امور خارجه، با طرح دلایل زیر، منافع دولت بریتانیا را در حمایت از رضاخان و قربانی کردن شیخ خزعل دانست:

۱- تعهد در قبال شیخ محمره در دوره‌ای بود که ایران ارتش قابل ذکری نداشت.

۲- ایران امروز متناسب با اوضاع و احوال کشور و نیازهای بین‌المللی ارتشی مقتدر دارد که به دست شخصی زیرک، مستبد و پرتوان اداره می‌شود.

۳- حکومت ایران از ماهیت و حدود و گستره‌ی تعهدات ما در قبال شیخ محمره آگاه نیست و دولت انگلیس نیز تاکنون گمان می‌کرد مطلع ساختن مقام‌های ایرانی از چگونگی این تعهدات صلاح نیست.

۴- حکومت ایران شیخ خزعل را به عنوان یک تبعه عادی کشور تلقی کرده و از لحاظ موقعیت و امتیاز هیچ تفاوتی میان او و رؤسای دیگر قبایل همچون قشقایی، شاهسون و عرب خمسه و غیره قائل نیست.

۵- سیاست دولت کنونی ایران بر جلوگیری از وجود حالت شبه‌مستقل و خودمختاری کامل در میان قبایل و مطیع ساختن سران قبایل در برابر اراده و کنترل مستقیم حکومت مرکزی استوار است.

۶- سیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس بر استقرار نظم و ثبات در ایران استوار است. این مقاصد به وسیله یک حکومت مرکزی مقتدر تحقق می‌یابد.

۷- دولت اعلیحضرت بر خود بایسته می‌داند تا استقلال و یکپارچگی ایران را کاملاً محترم بشمارد.^{۸۳}

با این همه به نظر می‌رسد هنوز مقامات وزارت امور خارجه انگلیس در صحت استراتژی جدید دچار تردید بودند. بخشی از این تردید به دلیل امنیت فوق‌العاده‌ی حوزه‌ی تحت سیطره‌ی خزعل بود، به همین دلیل مقامات وزارت

شد از سمت خود کناره‌گیری کند. پس از آنکه رضاخان به عنوان وزیر جنگ زمام امور را در دست گرفت، ظهیرالملک^{۷۴} در سمت خود ابقا شد و حسب دستورات رضاخان، تلاش‌هایی را در جهت تضعیف قدرت و نفوذ شیخ خزعل آغاز کرد. او از تهران درخواست کرد تا نیروهایی را به ایالت اعزام کند.^{۷۵} از این رو شیخ با همدستی هم‌پیمانان خویش عرصه را بر حکمران خوزستان تنگ کرد و او مجبور به استعفا شد.^{۷۶} با استعفای مؤیدالدوله، مشارالدوله که پیش از این حاکم بوشهر بود و به دوستی با انگلیسی‌ها شهره بود به عنوان حکمران خوزستان منصوب شد.^{۷۷}

تعویض حکمران خوزستان و روی کار آمدن حکمرانی هماهنگ با شیخ خزعل در پاییز ۱۹۲۲ مبین این امر است که خزعل همچون گذشته زمام امور را در دست دارد. اما در همین ایام سرپرسی لورین درصدد بود تا رفته رفته رضاخان را در جنوب جایگزین شیخ خزعل کند. از این رو بی‌آنکه شیخ خزعل متوجه حرکت‌های او شود، به طرزی ماهرانه و با رعایت محرمانه بودن مذاکرات و مکاتبات خود، تلاش کرد لرد کرزن دوست قدیمی شیخ خزعل و از بنیانگذاران «مکتب خلیج فارس» را با خود هم‌صدا کند.^{۷۸}

در این مرحله یعنی از سپتامبر ۱۹۲۲ (مهرماه ۱۳۰۱ ش) سرپرسی لورین به عنوان طراح جدید سیاست انگلیس، در خصوص رضاخان همان نقشی را که آیرون ساید پیش از کودتا ایفا کرده بود، این بار او این نقش را به عهده گرفت.^{۷۹} به همین دلیل مخالفت سرهنگ ترورر، افسر انگلیسی مقیم بوشهر با سیاست لورین و بیان این مطلب که نگرش جدید مخالف «تعهدات و تضمین‌های رسمی و روشن در سال ۱۹۱۴» است،^{۸۰} کارساز نبود. بر همین سیاق تذکرات سر آرنولد ویلسون رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران در خصوص مغایرت خط‌مشی جدید با «توافق سرپرسی کاکس با شیخ در سال ۱۹۱۴ و تضمین‌های داده شده»^{۸۱} نیز بی‌تأثیر بود. همچنین نامه مورخ ۹ آوریل ۱۹۲۳ سرپرسی کاکس وزیرمختار سابق انگلیس در تهران که بعدها کمیسر عالی عراق شد نیز در اعتراض به استراتژی جدید سرپرسی لورین بی‌فایده

خارجه بریتانیا در تبدیل وضعیت امن و مطمئن فعلی به وضعیت نامشخص سیطره‌ی رضاخانی چندان مطمئن و ثابت قدم نبودند. اما بخش دیگر این تردید به تعهدات انگلیسی‌ها به شیخ مربوط می‌شد و اینکه انگلیسی‌ها نگران «بدقولی‌ها» و «خلف وعده‌های خود» با شیخ بودند و از آنجا که شیخ خزعل به عنوان یک عرب، روابط و پیوندهای عمیقی با حکام کویت و همچنین عبدالعزیز بن سعود پادشاه سعودی [عربستان سعودی فعلی] داشت، انگلیسی‌ها نگران انعکاس این «بدقولی‌ها» و «خلف وعده‌ها» نزد حکام و پادشاهان عرب بودند. آنها از این بیم داشتند که مبادا این بدقولی سبب بدنامی آنها نزد حکام عرب شود. شاید بخشی از این تردیدها به خاطر روابط مودت‌آمیز و دوستی‌های عمیق شیخ با مقامات انگلیسی بود. چون شیخ خزعل در ایجاد دوستی و تحکیم آن، مهارت و زبردستی خاصی داشت.

در تحلیل حوادث سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ ایران و نزاع رضاخان با شیخ خزعل نباید از این مطلب غافل بود که رضاخان نیز توانست با زیرکی و مهارت خاصی، خواست‌های خود را به انگلیسی‌ها تحمیل کند. به همین دلیل ویلیام تئودر استرنک که در پژوهش خود از روی کار آوردن رضاخان به دست انگلیسی‌ها سخنی نگفته و آن را به محاق فراموشی سپرده، با نظری کاملاً خوش‌بینانه نسبت به رضاخان، مدعی است «او توانست سرپرسی لورین دیپلمات کهنه کار و برجسته دستگاه دیپلماسی بریتانیا را فریب دهد».^{۸۴}

حتی پس از آنکه لورین «میزان نهایی روابط با ایران را تهران» دانست و پس از استدلال‌های هفت‌گانه او به لرد کرزن در اول ماه مه ۱۹۲۳، دستگاه سیاسی انگلیس موضع یکپارچه‌ای در قبال مناقشه شیخ خزعل و رضاخان نداشت. به عنوان مثال در همان هنگام جی. پی. چرچیل، مسئول امور ایران در وزارت خارجه انگلیس که از جاه‌طلبی‌های رضاخان نسبت به شیخ خزعل به خشم آمده بود، در پاسخ به تحرکات رضاخان از اعزام یک یا دو کشتی جنگی به حمایت از شیخ سخن گفته بود.^{۸۵}

اما در همان حال حکومت هند ضمن حمایت از موضع سرپرسی لورین،

اعلام کرد که در درازمدت به نفع انگلیس است تا اندک اندک ارتباط مستقیم با خان‌ها و شیخ را کاهش داده و بیش از پیش با حکومت مرکزی ارتباط داشته باشد.^{۸۷} از طرفی دیگر در همان روزها یعنی دو روز بعد لرد کرزن بر «حمایت از شیخ در صورت تهدیدی جدی از سوی نیروهای ایرانی» و در صورت لزوم «اعزام یک کشتی جنگی به محمره و حرکت در رودخانه کارون تا اهواز» سخن گفته بود.^{۸۸}

سخن انگلیسی‌ها مبنی بر اعزام کشتی جنگی به رودخانه کارون و تا نزدیکی اهواز پیش از آنکه حمایت از شیخ باشد، حمایت از میدان‌های نفتی و منافع انگلیس در ایالت بود. ممکن است در سخنان چرچیل و کرزن نوعی حمایت از شیخ محمره نهفته باشد، اما کنه و باطن مطلب حمایت از منافع انگلیس و به ویژه میدان‌های نفتی بوده است. اعزام افسر نیروی سلطنتی انگلیس از سوی جانشین کمیسر عالی عراق به ایالت به منظور ارزیابی توان نظامی نیروهای انگلیسی مستقر در میدان‌های نفتی، نشان‌دهنده نگرانی انگلیسی‌ها از وضعیت امنیتی میدان‌های نفتی بود.^{۸۹} چون در همان هنگام وزارت درياداری انگلیس جهت حفظ و حراست از میدان‌های نفتی و منافع انگلیس در منطقه در خصوص چگونگی استفاده از دو رزمناو تریاد و کروکوس مستقر در بحرین یا وزارت امور خارجه انگلیس وارد مذاکره شده بود.^{۹۰}

یادداشت‌ها

۱. اسماعیل سیمتقو یا آن‌چنان که در برخی منابع فارسی او را اسماعیل آقا سیمکو می‌نامند، رئیس ایل قدرتمند شکاک که پس از کنفدراسیون (بزرگ ایل) اردلان در کردستان دومین ایل قدرتمند منطقه بود، او به یکی از قوی‌ترین رؤسای ایلات کرد تبدیل شده بود. حمید احمدی؛ قومیت و قوم‌گرایی، ص ۹۴.
۲. علی اصغر زرگر، همان، ص ۱۰۸.
۳. احمد کسروی علت عدم لشکرکشی رضاخان را این چنین بیان می‌کند: «وجود دو دسته عشایر نافرمان [رها و بختیاری‌ها] با آن کوه‌های سخت و جنگل‌های دشوار خود میانه پایتخت و خوزستان نهاده و دولت ناچاره کار این عشایر را نمی‌کرد نمی‌توانست به شیخ خزعل بپردازد.» همان، ص ۲۳۱.
۴. کاکس به وزیر امور خارجه انگلیس (G.O.I)، تلگراف شماره ۲۰۲ (B) بصره، ۱۷ ژانویه ۱۹۱۶ (F.O.) ۲۷۲۱/۳۷۱.
۵. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۱۵.
۶. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۱۶.
۷. بنا به نوشته‌ی خانم گرتروید بل خدمات شیخ خزعل به انگلیسی‌ها آن‌چنان بالاست که قابل ارزش‌گذاری نیست. خانم گرتروید بل به جیلان، بصره، بی‌تا، (F.O.) ۵۰۷۴/۳۶۱.
۸. متن نامه سفارت انگلیس در تهران به وزیر امور خارجه که به تاریخ ۵ محرم ۱۳۳۹ نوشته شده به شرح ذیل است:
آقای وزیر
جناب اشرف وثوق‌الدوله به موجب نوشته به تاریخ ۲۳ حمل ۱۳۳۸ و نمره ۴۹۷ به وزارت مالیه دستورالعمل داده بودند که به اداره مالیه عربستان حکم صادر شود که ترتیبی را که به موجب آن شیخ محمره از دادن هرگونه مالیاتی برای پنج سال که آخر آن ۲۱ ماه مارس ۱۹۲۰ می‌باشد و نیز از دادن نصف مالیات برای شش سال آینده معاف بوده باشند قبول نماید. این تخفیف برای این منظور داده شده بود که رفع ادعای شیخ از باب مخارجی که برای حفظ عربستان در مدت جنگ نموده بودند بشود. وزارت مالیه هنوز دستورالعمل لازمه به نماینده خود مقیم اهواز نداده و شیخ منتظرند که پیش از اینکه نصفه مالیات خود را برای هذالسنه [امسال] که بیست و پنج هزار تومان می‌باشد بپردازد، اعلان رسمی این قرارداد بشود. چون این وجه برای رفع کسر بودجه اداره عربستان لازم است.
نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۱۳۳.
۹. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۱۷.
۱۰. اردلی گارفورث برابان پیل (Eardley Garforth Bryan Peel) تولد مارس ۱۸۸۸، کفیل نیابت کنسولگری اهواز از ژوئیه ۱۹۱۸ تا یکم ژوئیه ۱۹۲۱، از آن تاریخ تا سال ۱۹۲۴ کنسول انگلیس در اهواز.
۱۱. طبق توافق پیل با قوام‌السلطنه، در صورتی که خزعل تا مارس ۱۹۲۰ تمامی بدهی‌های

معوقه را به دولت پرداخت کند، دیرکرد آن بخشیده خواهد شد.

- خلاصه اخبار خلیج فارس، اکتبر ۱۹۲۱، (F.O.) ۷۸۳۶/۳۷۱.
۱۲. باید در نظر داشت منظور از خوزستان در آن دوره فقط شهرهای شوشتر و دزفول و رامهرمز بود و حکمران خوزستان نیز تابع و پیرو شیخ خزعل بود. احمد کسروی در این خصوص می‌نویسد: در این زمان بار دیگر خوزستان به دو بخش شده، بخش عمده و بزرگ آن یکسره در دست شیخ خزعل و در بخش دیگر هم اگرچه حکمرانی از تهران نشیمن می‌گرفت، ولی در نهان همه اختیار آنها سپرده شیخ بود.
- تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان، ص ۵.
۱۳. خلاصه اخبار خلیج فارس، نوامبر ۱۹۲۱، (F.O.) ۷۸۳۶/۳۷۱.
۱۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۱۶.
۱۵. خلاصه اخبار خلیج فارس، فوریه ۱۹۲۲، (F.O.) ۷۸۳۶/۳۷۱.
۱۶. خلاصه اخبار خلیج فارس، تلگراف شماره ۲۷۷، تهران، ۱۹ ژوئن ۱۹۲۲، (F.O.) ۷۸۰۷/۳۷۱.
۱۷. پیشنهاد پیل به شیخ مبنی بر قبول توافق‌نامه‌ی دو سال پیش میان سر پرسی کاکس و وثوق‌الدوله در این راستا تعبیر و تفسیر می‌شود.
۱۸. خلاصه اخبار خلیج فارس، آوریل ۱۹۲۲، (F.O.) ۷۸۳۶/۳۷۱.
۱۹. آرتور پرستون ترور (Arthor Preston Trevor) تولد مارس ۱۸۷۲، وفات آوریل ۱۹۳۰، نایب کنسول بندرعباس از یکم ژانویه تا اوت ۱۹۰۴، دستیار اول نماینده سیاسی مقیم در بوشهر با رتبه کنسول از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۶، کنسول همراه از ۲۵ مه ۱۹۱۴ تا مارس ۱۹۱۵، سر کنسول بوشهر از ۱۰ ژوئن ۱۹۲۰ تا ۱۵ آوریل ۱۹۲۴.
۲۰. لورین به ترور، تلگراف شماره ۹۴، ۲۶ آوریل ۱۹۲۲، (F.O.) ۷۸۰۶/۳۷۱.
۲۱. وزارت امور خارجه به لورین، تلگراف شماره ۱۴۷، (F.O.) ۳۱ ماه مه ۱۹۲۲.
۲۲. از جمله رویدادهای قابل ذکر در این ماه‌ها، ورود احمدشاه به محمره و ملاقات او با شیخ خزعل در ماه مه همان سال بود. احمدشاه که از سفر اروپا به ایران بازمی‌گشت بر سر راه خود به محمره آمد و ضمن دیدار با شیخ به او لقب «سردار اقدس» عطا کرد. شیخ خزعل نیز یک صندلی زرین به ارزش ۵۰۰ پوند، ۷۵۰۰ لیره طلا و ۵ رأس کره اسب عربی به احمدشاه هدیه داد. چندماه بعد وثوق‌الدوله نیز به عنوان مهمان نزد شیخ به محمره آمد و شیخ از او پذیرایی گرمی به عمل آورد.
- لینکلن به سر پرسی کاکس، شماره ۱۲۸۷، محمره، ۲ ژوئن ۱۹۲۰، (F.O.) ۴۹۱۹/۳۷۱.
۲۳. خلاصه اخبار خلیج فارس، ژوئیه ۱۹۲۰، (F.O.) ۴۹۲۳/۳۷۱.
۲۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۲۹۹.
۲۵. همان، ص ۳۰۱.
۲۶. وزارت هند به حکمران بمبئی، تلگراف شماره ۵۹۰۳، ۱۷ نوامبر ۱۹۲۱، (F.O.) ۶۴۴۹/۳۷۱.
۲۷. ترور به برای، شماره ۴۳۶۵، بوشهر، ۱۱ دسامبر ۱۹۲۱، (F.O.) ۸۹۰۳/۳۷۱.
۲۸. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۱۹.
۲۹. دار خزینه، روستایی است بر کناره‌ی رود کارون در شمال شوشتر و جنوب مسجد

- سلیمان. دار خزینه تا مسجد سلیمان ۵۸ کیلومتر فاصله دارد. کسروی در صفحه ۲۱۴ کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» «در خزینه» نوشته که غلط است.
۳۰. مفاد توافق نامه‌ی مزبور به شرح زیر بود:
- الف - طرفین در همه زمینه‌ها با یکدیگر همکاری خواهند کرد.
- ب - هر دو طرف با صداقت و وفاداری به خدمات خود در قبال دولت ایران ادامه خواهند داد.
- ج - کلیه توافق‌های پیشین کان لم یکن تلقی می‌شود.
- د - این موافقت‌نامه از سوی اعقاب طرفین محترم شمرده خواهد شد.
- خلاصه اخبار خلیج فارس، ۲۲ ماه مه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۳۶/۳۷۱.
۳۱. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۲۰.
۳۲. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۱۶.
۳۳. لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۲۷۷، تهران، ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۷/۳۷۱.
۳۴. لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۲۷۸، تهران، ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۷/۳۷۱.
۳۵. لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۲۷۹، تهران، ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۷/۳۷۱.
۳۶. احمد کسروی، تعداد سپاهیان را ۲۰۰ نفر ذکر کرده است. (همان، ص ۲۳۲)، اما سردار ظفر بختیاری آنها را ۳۰۰ نفر می‌داند. مجموعه خاطرات وحید، شماره ۳.
۳۷. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۲۳.
۳۸. یادداشت وزارت امور خارجه، ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲، سر پرسی لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۲۸۰، تهران ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۷/۳۷۱.
- از یادداشت فوق چنین استنباط می‌شود که وزارت خارجه انگلیس، هنوز نسبت به تضمین‌های داده شده به شیخ وفادار بوده است.
۳۹. ویلیام تئودر استرنک، تاریخ حمله را روز ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۲ می‌داند (ص ۳۲۳)، اما مصطفی انصاری تاریخ حمله را روز ۸ اوت ۱۹۲۲ ذکر کرده است (ص ۲۲۳). به نظر می‌رسد سخن مصطفی انصاری چندان استوار نیست، زیرا در صفحات بعد نشان می‌دهیم که کنسول انگلیس در اهواز روز ۴ اوت در خصوص حادثه‌ی مزبور اظهار نظر کرده است.
۴۰. فرج‌الله ان بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»، ص ۲۱۷.
- گفتنی است ویلیام تئودر استرنک در صفحه ۳۲۳ کتاب خود تعداد کشته‌ها را بین ۳۵ تا ۴۰ نفر ذکر کرده که خطا است.
۴۱. ویلیام تئودر استرنک، همان.
۴۲. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۲.
۴۳. فرج‌الله خان بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»؛ ص ۱۳۳.
۴۴. شهرگرد فعلی.
۴۵. جالب اینجاست که پس از آنکه رضاخان با دادن تضمین به سر پرسی لورین، خاطر انگلیسی‌ها را از بابت امنیت منافع آنها و امنیت حوزه‌های نفتی آسوده کرد. سر پرسی لورین منکر نقش خود در حادثه شلیل شد و ناسزاگویی به صمصام‌السلطنه و سردار جنگ را به حد اعلی رساند.
- لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۳۵، محرمانه، تهران، ۶ مه ۱۹۲۳، (F.O.)، ۹۰۴۳/۳۷۱.
۴۶. مجموعه خاطرات وحید، شماره ۳ بهار، ۱۳۵۹.
۴۷. یادداشت وزارت امور خارجه، (F.O.)، ۴ اوت ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۷/۳۷۱.
- در اینجا لازم است به اشتباه مندرج در اسناد وزارت امور خارجه‌ی انگلیس اشاره کرد، این اشتباه به کتاب ویلیام تئودر استرنک (صفحات ۳۰۰ و ۳۰۱ ترجمه فارسی) منتقل شده و متأسفانه مترجم فارسی کتاب متوجه آن نشده است همچنین مصطفی انصاری نیز در صفحه ۲۲۳ کتاب خود، اشتباه مزبور را نقل کرده است.
- خطای مزبور این است که اولاً ناحیه شلیل در لرستان نیست (ص ۳۰۰)، بلکه در چهارمحال بختیاری است. دوم این که حمله مزبور توسط بختیاری‌ها انجام شد و لره‌های کهگیلویه در آن هیچ‌گونه نقشی نداشتند (ص ۳۰۱). لره‌های کهگیلویه در یاسوج و آن پیرامون‌ها سکونت دارند و با شلیل که منطقه‌ای بختیاری است یا با لرستان فاصله زیادی دارند.
۴۸. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۲.
۴۹. سر پرسی لورین؛ «شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان»، ص ۴۷.
۵۰. والیس، دستیار کنسول در اهواز، ۱۵ اوت ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۱۰/۳۷۱.
۵۱. لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۳۰۵، محرمانه، تهران، ۱۹ اوت ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۸/۳۷۱.
۵۲. صولت‌الدوله، رئیس ایل قشقایی در خلال جنگ جهانی اول با واسموس جاسوس آلمانی علیه انگلیسی‌ها همکاری می‌کرد.
۵۳. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۳۰۵، محرمانه، تهران، ۱۹ اوت ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۸/۳۷۱.
۵۴. همچنان که پیش از این ذکر شد و در خاطرات سردار ظفر به صراحت آمده است، حمله بختیاری‌ها به کاروان نیروهای دولتی با هماهنگی و به تعبیر اولی با دستور انگلیسی‌ها بوده، فراتر از این قبول پرداخت غرامت به رضاخان توسط بختیاری‌ها بر اساس موافقت و رهنمود انگلیسی‌ها بوده است.
- یادداشت وزارت امور خارجه به لورین، ۲ ماه مه ۱۹۲۳، (F.O.)، ۹۰۴۳/۳۷۱.
۵۵. سر پرسی لورین؛ «شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان»، ص ۴۷.
۵۶. یادداشت وزارت امور خارجه، ۲۹ اوت ۱۹۲۲، ویلسون به ایفانت، (F.O.)، ۷۸۳۰/۳۷۱.
۵۷. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۳۳۲، تهران، ۳ سپتامبر ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۳۰/۳۷۱.
۵۸. پس از آنکه در ماه مه ۱۹۲۲ شیخ خزعل با خان‌های بختیاری توافق‌نامه خود را منعقد کردند، سفیر شوروی اتحاد آنها را تهدیدی علیه رضاخان تلقی کرد. از این رو در ملاقات با صمصام‌السلطنه‌ی بختیاری تهدید کرد در صورت تداوم این گونه فعالیت‌ها، ارتش سرخ وارد عمل خواهد شد. طبیعی است انگلیسی‌ها به حمایت‌های شوروی از رضاخان با دیده‌ی تردید بنگرند.
- خلاصه اخبار خلیج فارس، ۸ ژوئیه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۸/۳۷۱.

۳۱. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۲۰.
۳۲. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۱۶.
۳۳. لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۲۷۷، تهران، ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۷/۳۷۱.
۳۴. لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۲۷۸، تهران، ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۷/۳۷۱.
۳۵. لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۲۷۹، تهران، ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۷/۳۷۱.
۳۶. احمد کسروی، تعداد سپاهیان را ۲۰۰ نفر ذکر کرده است. (همان، ص ۲۳۲)، اما سردار ظفر بختیاری آنها را ۳۰۰ نفر می‌داند. مجموعه خاطرات وحید، شماره ۳.
۳۷. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۲۳.
۳۸. یادداشت وزارت امور خارجه، ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۲، سر پرسی لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۲۸۰، تهران ۲۲ ژوئیه ۱۹۲۲، (F.O.)، ۷۸۰۷/۳۷۱.
- از یادداشت فوق چنین استنباط می‌شود که وزارت خارجه انگلیس، هنوز نسبت به تضمین‌های داده شده به شیخ وفادار بوده است.
۳۹. ویلیام تئودر استرنک، تاریخ حمله را روز ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۲ می‌داند (ص ۳۲۳)، اما مصطفی انصاری تاریخ حمله را روز ۸ اوت ۱۹۲۲ ذکر کرده است (ص ۲۲۳). به نظر می‌رسد سخن مصطفی انصاری چندان استوار نیست، زیرا در صفحات بعد نشان می‌دهیم که کنسول انگلیس در اهواز روز ۴ اوت در خصوص حادثه‌ی مزبور اظهار نظر کرده است.
۴۰. فرج‌الله ان بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»، ص ۲۱۷.
- گفتنی است ویلیام تئودر استرنک در صفحه ۳۲۳ کتاب خود تعداد کشته‌ها را بین ۳۵ تا ۴۰ نفر ذکر کرده که خطا است.
۴۱. ویلیام تئودر استرنک، همان.
۴۲. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۲.
۴۳. فرج‌الله خان بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»؛ ص ۱۳۳.
۴۴. شهرگرد فعلی.
۴۵. جالب اینجاست که پس از آنکه رضاخان با دادن تضمین به سر پرسی لورین، خاطر انگلیسی‌ها را از بابت امنیت منافع آنها و امنیت حوزه‌های نفتی آسوده کرد. سر پرسی لورین منکر نقش خود در حادثه شلیل شد و ناسزاگویی به صمصام‌السلطنه و سردار جنگ را به حد اعلی رساند.

۵۹. تأسیسات نفتی ایالت برای انگلیسی‌ها جنبه حیاتی داشت. نگاه کنید به تلگراف کنسول انگلیس در اهواز به سرپرسی لورین در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۲۳
نقل از: فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۲۴۶-۲۵۰.
۶۰. علی‌اصغر زرگر، همان، ص ۱۱۰.
۶۱. ویلیام تنوذر استرنک، همان، ص ۳۴۴.
۶۲. ویلیام تنوذر استرنک، همان، ص ۳۲۶.
۶۳. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۳۲۵، محرمانه، تهران، ۳۰ اوت ۱۹۲۲، (F.O.) ۷۸۰۸/۳۷۱.
۶۴. بعدها نیز رضاخان ثابت کرد که قادر است به بهترین وجه منافع انگلیسی‌ها را در ایالت تضمین کند. از این رو به فاصله کمتر از دو ماه پس از اسارت شیخ خزعل، «جکز» مدیر شرکت نفت ایران و انگلیس در آبادان در ۴ مارس ۱۹۲۵ (۱۳ اسفند ۱۳۰۳ ش) چنین نوشت: منافع شرکت در کارکرد بی‌دردسر شرکت و تأمین پیشرفت آن بود؛ شیخ یا دولت علی‌السویه بودند.
۶۵. لورین به کرزن، شماره ۵۵۱، محرمانه، تهران، ۴ سپتامبر ۱۹۲۲، (F.O.) ۷۸۰۳/۳۷۱.
۶۶. لورین به کرزن، شماره ۵۵۱.
۶۷. همان.
۶۸. همان.
۶۹. وزارت خارجه به لورین، تلگراف، شماره ۲۵۷، ۱۲ اکتبر ۱۹۲۲، (F.O.) ۷۸۳۰/۳۷۱.
۷۰. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۲۵.
۷۱. ویلیام تنوذر استرنک، همان، ص ۳۳۲.
۷۲. مصطفی انصاری، همان.
۷۳. کرزن، یادداشت وزارت امور خارجه، ۱۳ مارس ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۳۳/۳۷۱.
۷۴. لقب دیگر او مؤیدالدوله بود.
۷۵. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۲۵.
۷۶. کسروی که یک سال بعد به شوشتر آمده، در این خصوص چنین می‌گوید: در شوشتر و دزفول هم که حکمران از تهران برای آنها فرستاده می‌شد خود همه گونه اختیار به دست شیخ بود. حکمران هم بایستی خود را بسته او ساخته به دلخواه او رفتار نماید، وگرنه مردم اوباش و دسته‌ای از دستار بندان که هواخواه و جیره‌خوار شیخ بودند به کارشکنی برخاسته با رسوایی بسیار از خوزستان بیرونش می‌کردند. چنان که این داستان بی‌کم و کاست در سال ۱۳۴۱ برای ظهیرالملک حکمران خوزستان در شوشتر روی داد که به رسوایی بیرونش کرده و یکی از کسانش را روز روشن خون ریختند. همان، ص ۲۲۶.
۷۷. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۲۶.
۷۸. نگاه کنید به یادداشت ۱۳ مارس ۱۹۲۳ لرد کرزن به وزارت امور خارجه.
۷۹. برای درک بهتر این سخن نگاه کنید به کتاب «خاطرات سرپرسی لورین».
۸۰. ترور، شماره ۲-۱۶۵، محرمانه، بوشهر، ۳۱ مارس ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۳۳/۳۷۱.
۸۱. ویلسون به دکتر سی.اچ. لینکلن، جانشین کنسول محمره، محمره، ۲۱ مارس ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۳۳/۳۷۱.

۸۲. کاکس به دوک دون شایر، وزیر مستعمرات، محرمانه، بوشهر، ۳۱ مارس ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۳۳/۳۷۱.
۸۳. سرپرسی لورین به کرزن، شماره ۱۹۳، محرمانه، تهران، اول مه ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۸۴. ویلیام تنوذر استرنک، همان، ص ۳۴۷.
۸۵. (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۸۶. یادداشت وزارت امور خارجه به لورین، ۲ مه ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۸۷. لرد ریدینگ به ویسکنت پیل، تلگراف شماره S-۵۷۹، سیمل، ۵ مه ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۸۸. الیفانت به ویکلی، ۷ مه ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۸۹. سر هنری دایز جانشین کمیسر عالی عراق به مارشال سر جون سالموند، فرمانده هوایی، شماره G.O./579 بغداد، ۲۴ مه ۱۹۲۳، (C.O.) ۴/۷۳۰.
۹۰. چارلز واکر، دبیر اول وزارت درباری به اولیفانت، شماره M.O. ۲۳/۵۴۰، ۱۷ مه ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.

فصل یازدهم

شیخ خزعل، شوروی و دیگران

پیش از پرداختن به اوضاع اقتصادی - اجتماعی مردم در زمان حکومت شیخ خزعل، به منظور تکمیل مباحث کتاب لازم است به موضع اتحاد جماهیر شوروی در قبال شیخ خزعل و همچنین رابطه‌ی شیخ خزعل با کسروی و رابطه او با آل کثیر نظری داشته باشیم.

اتحاد جماهیر شوروی و شیخ خزعل

پیش از این در فصل هشتم کتاب در خصوص روابط شیخ خزعل و روسیه تزاری به تفصیل سخن گفتیم. اما وقوع انقلاب بلشویکی در اکتبر ۱۹۱۷ و روی کار آمدن لنین و تأسیس کشور اتحاد جماهیر شوروی که بدون شک یکی از حوادث بسیار مهم قرن بیستم بود، معادلات قدرت را نه تنها در منطقه، بلکه در کل جهان تغییر داد. به قدرت رسیدن بلشویک‌ها و فسخ کلیه‌ی قراردادهای قبلی روسیه تزاری با ایران و انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ شوروی و ایران و همچنین فسخ قرارداد ۱۹۰۷ روس با انگلیس، موجبات وحشت انگلیسی‌ها از خطر گسترش و نفوذ کمونیسم را فراهم کرد. تبعات این رویداد شگرف منجر به وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و تشکیل دیکتاتوری نظامی رضاخان و فدا کردن همه‌ی متحدان ریز و درشت انگلیس به نفع دیکتاتور نظامی بود. آنچه در این خصوص قابل تأمل است، دیدگاه و موضع اتحاد جماهیر شوروی نسبت به رضاخان است که بر مبنای همین دیدگاه و موضع، آنها به

دوستان و دشمنان رضاخان نگاه می‌کردند. بلشویک‌های روسیه برای شناخت شیخ خزعل، بر اساس تحلیل و ارزیابی خود از ماهیت رضاخان حرکت کردند. و از آنجا که انگلیسی‌ها در این کارزار با ظرافت خاص عمل کردند، لذا مجموعه‌ی برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات آنها به همراه عملکرد رضاخان، چنان شرایطی را پیش آورد که روس‌ها به عنوان مدافع و حامی پروپا قرص او و دشمن سرسخت شیخ خزعل، فریب انگلیسی‌ها و رضاخان را خوردند و عملاً همان سیاست و خط‌مشی را در پیش گرفتند که مدنظر انگلیسی‌ها و رضاخان بود. به عبارت دیگر بلشویک‌های شوروی‌ها در برقراری و تحکیم پایه‌های دیکتاتوری رضاخان نقش به‌سزایی داشتند و اگر بگوییم در این کارزار آتش‌بیار معرکه یا حتی کاسه داغ‌تر از آتش شدند، سخن گزافی نگفته‌ایم.

بلشویک‌ها که انقلاب ایران را «کلید یک انقلاب سراسری» در شرق تلقی می‌کردند. پس از اکتبر ۱۹۱۷ برای جلب دوستی ایران به تلاش برخاستند.^۲ در آن هنگام در حزب کمونیست شوروی دسته‌ای به ریاست و سیانف مدعی بودند که فکر تغییر رژیم ایران با جلب نظر و نظارت مستقیم انگلیسی‌هاست و در نتیجه یک فکر ارتجاعی است که برای تقویت و ادامه‌ی حیات فنودالیسم ایجاد شده است. افراد این دسته معتقد بودند باید با رژیم رضاخان مبارزه کرد و راه رشد نهضت دهقانی را در ایران هموار ساخت. دسته‌ی دیگر به رهبری گئورگو کریازین معتقد بودند که تغییر رژیم یک قدم به سوی انقلاب بورژوازی است و باید مورد پشتیبانی قرار گیرد.^۳ نظریه‌پردازان شوروی و از جمله شومیاتسکی خزعل را «نماینده فنودال‌ها» و رضاخان را «نماینده بورژوا دموکراتیک» ارزیابی می‌کردند.^۴ در حقیقت روس‌ها پس از به قدرت رسیدن رضاخان از یک سو غافلگیر و از سوی دیگر خوشحال و مسرور شدند. آنها بر این باور بودند که رضاخان جنبشی ملی و انقلابی را رهبری می‌کند و کودتای او را یک «رویداد تاریخی» ارزیابی کردند که آغازگر مرحله‌ای جدید است. آنها چنین می‌پنداشتند که دیکتاتوری نظامی چیزی جز یک دوران گذرا نیست که در پایان به حکومتی ملی و جمهوری منتهی می‌شود.^۵ با توجه به این تحلیل

و دیدگاه، روس‌های بلشویک حمایت از رضاخان و دشمنی با شیخ خزعل را در دستور کار خود قرار دادند. آنها در منازعه رضاخان و شیخ، نه تنها از رضاخان جانبداری کرده، بلکه او را به سرکوبی شیخ خزعل تشویق و تحریک می‌کردند. رضاخان نیز از این موضع روس‌های بلشویک، حداکثر بهره را برد و آن‌چنان در این روند پیش رفت که همواره از روس‌ها استفاده می‌کرد تا از انگلیسی‌ها حداکثر امتیازات را بگیرد. رضاخان چنین وانمود می‌کرد که از روسیه سرخورده شده و اکنون زمان آن فرارسیده تا با انگلیس از در دوستی درآید.^۶ او چنان با زیرکی این سیاست را دنبال کرد که روس‌ها او را در تبلیغات علیه شیخ خزعل و ایجاد بستر و زمینه‌ی مناسب جهت آماده‌سازی افکار عمومی به منظور سرکوبی شیخ خزعل، یار و یاور بودند.

در این مرحله نیز دولت شوروی حمایت‌های خود را از رضاخان دریغ نکرد و سعی نمود او را به عنوان یک چهره ضدانگلیسی و میهن‌پرست در نظر مردم جلوه دهد، و البته به همین گونه تبلیغات نیز اکتفا نکرد و حاضر شد ضمن ارسال اسلحه^۷، در صورت نیاز قوای کمکی نیز در اختیار رضاخان قرار دهد، که با سفارش سفیر انگلستان، رضاخان حاضر به قبول آن نشد.^۸

بلشویک‌ها پس از پیروزی در روسیه و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی و پس از کسب موافقت شیخ خزعل در اهواز کنسولگری دایر کردند. اما از آنجا که انگلیسی‌ها تمایلی به بسط نفوذ روس‌ها در این بقعه نداشتند، از شیخ خزعل خواستند تا با کنسول روس ارتباط نداشته باشد.^۹ اما همچنان که بعدها خواهیم دید کنسولگری مزبور در مناقشه و کشمکش رضاخان با شیخ خزعل، طرفدار رضاخان بود و به نحو فعالی در این کشمکش حضور داشت.

در ماه مه ۱۹۲۲ در پی حادثه‌ی شلیل و پس از آنکه رضاخان تعرض مالیاتی خود را علیه شیخ خزعل آغاز کرد و شیخ برای مقابله‌ها با رضاخان، به دنبال تشکیل اتحادی از قبایل و ایلات بختیاری، قشقایی و لر بود، و در پی آنکه بختیاری‌ها در ۱۲ ماه اعلام کردند تمامی اختلافات خود را با شیخ خزعل کنار گذاشته‌اند و میان آنها و شیخ یک سند رسمی (توافق‌نامه) امضا

شد، سفیر شوروی اتحاد آنها را تهدیدی علیه رضاخان تلقی کرد و در ملاقات با صمصام السلطنه، او را تهدید کرد که در صورت ادامه این گونه فعالیت‌ها، ارتش سرخ وارد عمل خواهد شد.^{۱۰}

مشهودترین و شاید علنی‌ترین موضع بلشویک‌ها در مناقشه مزبور پس از حادثه‌ی شلیل است. پس از آنکه نیروهای رضاخان در ژوئیه ۱۹۲۲ در ناحیه شلیل توسط هم‌پیمانان شیخ یعنی بختیاری‌ها متوقف شدند و تنی چند از آنها کشته و عده‌ای اسیر شدند، دستگاه تبلیغاتی شوروی از این موضوع بهره‌برداری و شایعه‌پراکنی کرد که دولت بریتانیا در نظر دارد فدراسیونی از خوانین جنوب ایران برای مقابله با دولت مرکزی تشکیل دهد.^{۱۱}

در ادامه همین سیاست، در اوج مناقشه‌ی رضاخان و شیخ خزعل و به هنگامی که در اوت ۱۹۲۴ رضاخان نیروهای خود را از چند جبهه سوی خزعل روانه کرده بود و شیخ با تشکیل «حزب سعادت» و فراخوانی نیروهای خود از مناطق مختلف، آماده رویارویی با رضاخان بود، خبرگزاری رسمی روسیه «روستا» به پخش اخباری در مورد شیخ خزعل پرداخت و صورت بلندبالایی از خلاف‌کاری‌ها را به وی نسبت داد که از آن جمله مکاتبه با رهبران مجلس، فرستادن مبالغ هنگفتی پول به مخالفان رضاخان در مجلس، قرار دادن اسلحه و پول در اختیار لرها، تحریک قبایل علیه دولت مرکزی و اعزام نماینده به اروپا برای ملاقات با شاه و سپس عزیمت به لندن برای تأسیس یک پادشاهی مجزا در خوزستان را می‌توان نام برد. در این گزارش‌ها ادعا شده بود که شماری از عوامل شیخ خزعل، مسئولان حکومتی در اهواز را تهدید کرده و شیخ مقادیر زیادی اسلحه و مهمات به دزفول ارسال کرده است.^{۱۲}

به احتمال زیاد گزارش مزبور بر اساس هماهنگی حکومت رضاخان با سفارت شوروی در تهران و مقامات بالاتر در وزارت امور خارجه تهیه شده بود. هم‌زمانی انتشار این گزارش و اخبار مرتبط به آن با اوج تنش میان رضاخان و شیخ خزعل، نشان‌دهنده‌ی این امر است که روس‌ها بی‌جهت گزارش مزبور را منتشر نکرده‌اند. هدف آنها از انتشار گزارش فوق، آماده‌سازی

افکار عمومی و به ویژه نمایندگان مجلس علیه شیخ خزعل بوده است. پس از آنکه تنش میان رضاخان و شیخ خزعل به اوج خود رسید و رضاخان از تهران رو سوی جنوب گذاشت و شیخ خزعل، نیروهای خود را برای رویارویی با رضاخان بسیج کرد، در ماه نوامبر دولت شوروی رضاخان را برای سرکوب قهرآمیز شیخ تحت فشار قرار داده بود.^{۱۳}

از دیگر نشانه‌های حمایت و پشتیبانی روس‌های بلشویک از رضاخان و همچنین همکاری نزدیک آنها با حکومت او، در اوج کشمکش رضاخان با شیخ خزعل است. هنگامی که رضاخان در شیراز حضور داشت و از آنجا قصد بوشهر کرده بود، وابسته نظامی روس با مراجعه به ارکان حرب [ستاد جنگ] در تهران، نگرانی فوق‌العاده اولیای دولت شوروی از مسافرت بندگان حضرت اشرف به جنوب را به اطلاع رئیس ارکان حرب رساند. از این رو رئیس ارکان حرب، سرتیپ امان‌الله به رضاخان پیشنهاد می‌کند تا خزعل را در همان شهر شیراز ملاقات کند.^{۱۴}

رضاخان نیز تحت تأثیر سخنان وابسته نظامی شوروی، ضمن تکذیب خبر ملاقات خود با شیخ در بوشهر، متذکر می‌شود که شیخ را در نقطه دیگری غیر از شیراز نخواهد پذیرفت.^{۱۵}

به‌طور کلی جراید اتحاد جماهیر شوروی، توجه خاصی به جزئیات مناقشه رضاخان و خزعل داشتند و به اقدامات رضاخان با نظر همدردی می‌نگریستند از این رو روزنامه‌های روسیه راجع به یادداشت‌های انگلیس به ایران ظنین بودند.^{۱۶} در طول مناقشه‌ی رضاخان و شیخ خزعل، و به هنگامی که رضاخان از شیخ خزعل خواسته بود تا برای دیدار او به بوشهر عزیمت کند، بر اساس قراین حکومت رضاخان برای رد میانجیگری انگلیس و سرکوب قهرآمیز شیخ محمره، از سوی دولت روسیه تحت فشار بود.^{۱۷}

ایوانف خاطر نشان می‌سازد که سفیر روس در تهران سمپاتی خاصی نسبت به ادامه حیات سیاسی رضاخان داشت. از این رو حرکت رضاخان را به طرف خوزستان خطرناک می‌دانست.^{۱۸} مجموعه‌ی این دیدگاه‌ها و این

موضع‌گیری‌های بلشویک‌ها یادآور سخن حسین مکی در خصوص فریب روس‌ها توسط انگلیس و رضاخان است.^{۱۹}

در همان هنگام^{۲۰} روزنامه‌های مسکو به‌طور فعال اخبار مناقشه‌ی رضاخان و شیخ خزعل را منتشر می‌کردند. آنها گاه اخباری را در رسانه‌های خود درج می‌کردند که به‌طور کلی دروغ بود و صرفاً جهت تحریک و برانگیختن یاران رضاخان و تقویت موضع او اتخاذ می‌شد. بلشویک‌ها آن‌چنان فریب مانورهای انگلیسی‌ها و رضاخان را خورده بودند و آن‌چنان در تحلیل نادرست خویش از ماهیت رضاخان دچار اشتباه شده بودند، که حکومت رضاخان مجبور می‌شود خبر درج شده در روزنامه‌های مسکو را تکذیب کند.^{۲۱} حکومت بلشویکی شوروی آن‌چنان به رضاخان علاقه‌مند شده بود که در جریان منازعه‌ی رضاخان با شیخ خزعل و به‌هنگامی که رضاخان و همراهان با اتومبیل از ده ملا به طرف اهواز در حرکت بود، کنسول شوروی در اهواز با اتومبیل از شهر خارج شده و در پنج فرسخی اهواز به پیشواز رضاخان می‌رود. کنسول شوروی «محض دولت‌خواهی و محبت می‌خواست حضرت اشرف را مطلع سازد» که «اگر وارد شوید همگی را دستگیر خواهند کرد».^{۲۲} از این رو او «با نهایت اضطراب، لرزان و در حال رقت» نگران سلامتی رضاخان بود و از رضاخان می‌خواهد پا به اهواز نگذارد. این حرکت روس‌ها، اوج علاقه‌مندی و دلبستگی آنها را به حیات سیاسی رضاخان نشان می‌دهد. در این رویداد کنسول شوروی نه به مثابه نماینده‌ی یک کشور خارجی، بلکه به عنوان کارگزار رضاخان عمل کرد.

دفتر خبرگزاری روسیه در تهران در روزهای پُر تلاطم قشون‌کشی رضاخان سوی شیخ خزعل جزو فعال‌ترین دفاتر خبرگزاری خارجی در تهران بود. هرچند که در این مورد سند یا مدرک معتبری مشاهده نشده است. اما از شواهد امر چنین برمی‌آید که دفتر خبرگزاری روسیه در تهران با هماهنگی دولت رضاخان، اخبار و گزارش‌های مشخصی را تهیه و منتشر می‌کرد. به‌هنگام پیش‌روی نیروهای رضاخان از بهبهان سوی رامهرمز و در اوضاع و احوالی که

ثقة‌الملک، حکمران ایالت پیشنهاد تعویض سرهنگ باقرخان را به تهران داده بود و تهران با این پیشنهاد نیز موافقت کرده بود، دفتر خبرگزاری روسیه در تهران گزارش‌های منتشر کرد و در این گزارش‌ها اعلام کرد که شیخ خود را برای اخراج سرهنگ باقرخان آماده کرده و رئیس غیرعرب اداره پست، بازرس گمرکات و یک مقام بلندپایه وزارت دارایی را اخراج کرده است.^{۲۳}

در حقیقت علی‌رغم تغییر رژیم از ترازوی به بلشویک، حکومت شوروی همان سیاست روسیه‌ی تزاری را در مورد شیخ خزعل دنبال کرد و از این نظر هیچ فرقی میان روسیه‌ی تزاری با شوروی بلشویک وجود نداشت. در جریان نزاع شیخ خزعل با سردار اکرم در خصوص درآمدها و عایدات گمرک محمره، مقامات روسیه تزاری صددرد صد مخالف اداره گمرک محمره به دست شیخ بودند، آنها ضمن مخالفت شدید با این موضوع معتقد بودند که گمرک محمره باید همانند گمرک انزلی اداره شود.^{۲۴} بعدها با روی کار آمدن حزب کمونیست شوروی باز روس‌ها همان روش و سیاست را دنبال کردند.

به‌هنگام تسلیم یادداشت‌های شدیدالحن چمبرلن به رضاخان، روزنامه پراودا، حمله انگلیسی‌ها به مصر را با تسلیم آن یادداشت به دولت ایران مقایسه کرده، می‌گویند مفهوم و معنی این یادداشت‌ها که مداخله‌ی بی‌پرده به امور داخله دولت مستقلی است، این است که محافظه‌کاران انگلیس عناصر ارتجاعی ایران را تقویت نموده و می‌خواهند قوایی را تحریک کنند که اقدامات آنها علیه مملکت ایران، بلکه علیه اتحاد جماهیر شوروی است.^{۲۵}

در ادامه همین سیاست کنسول شوروی در اهواز روابط بسیار نزدیکی با احمد کسروی، رئیس عدلیه [دادگستری] خوزستان داشت.^{۲۶} هر چند از مضمون گفت‌وگوها و مذاکرات آنها اطلاع دقیقی در دست نیست. اما در حالی که حکمران نظامی خوزستان و رئیس شهربانی ناصری و برخی سران اداره‌ها مخالف افتتاح عدلیه در ناصری [اهواز] بودند^{۲۷} و کسروی بر افتتاح آن پافشاری می‌کرد، کنسول روس در ناصری به مناسبت افتتاح عدلیه مهمانی ترتیب می‌دهد و کسروی علی‌رغم مخالفت برخی‌ها، به آن ضیافت می‌رود.^{۲۸}

دولتی به شیخ خزعل پیوسته بودند^{۳۶}، کسروی همه کاره شهر شوشتر بود.^{۳۷} کسروی در این باره چنین می نویسد: «رئیس شهربانی گاهی شب به خانه می آمدی و دانسته های خود را آگهی دادی.»^{۳۸} او همچنین درباره نقش خود در اداره ی شهر شوشتر چنین آورده است: «سرهنگ باقرخان رئیس سابق قشون رو به رئیس شهربانی گردانیده گفت: «شما باید هر شب به خانه آقای رئیس عدلیه رفته، راپورت [گزارش] خود را بدهید و دستور بگیرید.»^{۳۹} او همچنین در جایی دیگر در ذکر حوادث شوشتر در هنگام برپایی «کمیته سعادت» خاطر نشان می سازد که سپاهیان دولتی دکتر سیداحمدخان که رتبه سلطانی داشت را به ریاست پذیرفتند و «او [کسروی] نیز در کارهای آنان دخالت می نمود.»^{۴۰}

در چنین حالتی پیداست که احمد کسروی جزء طرفداران و هواداران پروپاقرص رضاخان باشد، زیرا او فرستاده ی رضاخان بود و به برکت حضور در عدلیه ی خوزستان حقوقی برابر بدایت تهران دریافت می کرد.^{۴۱} به همین دلیل او خاطر نشان ساخته که «همچنان هواداری از دولت و سردار سپه می نمود.»^{۴۲} اما نکته قابل ذکر این است که کسروی نام این کار را «کنار کشیدن» گذاشته است.^{۴۳} فراتر از این، او معتقد است که «با همه بی گناهی از گزند و آسیب آن فتنه بی بهره نبود و آتش فتنه مزبور دامن او را نیز گرفته بود.»^{۴۴}

کسروی یک بار در کتاب *تاریخ پانصد ساله خوزستان* از نقشه شیخ عبدالحمید پسر شیخ خزعل جهت گزند به او یاد کرده است.^{۴۵} در جای دیگر در کتاب *زندگانی من و ده سال در عدلیه* از قول میرزا عباس خان بازپرس عدلیه اعلام می کند که شیخ خزعل نقشه ی قتل کسروی را کشیده بود.^{۴۶} با وجود این معلوم نیست سخنان کسروی در این خصوص تا چه اندازه درست است. چون اگر شیخ خزعل و شیخ عبدالحمید در این اندیشه بودند، انجام این کار برای آنها چندان مشکل نبود.

احمد کسروی به هنگام حضور در خوزستان با شیخ خزعل دیدار کرده بود. او در کتاب خود سخنان شیخ خزعل درباره شیخ مزعل و نحوه رفتارش را

رضاخان در سفرنامه ی خود می نویسد پس از ملاقات او با شیخ خزعل در اهواز که به تسلیم بی قید و شرط خزعل منتهی شد، اولین کسی که در اهواز این پیروزی را به او تبریک گفت، کنسول شوروی در اهواز بود.^{۴۷} حسین مکی نیز در این باره خاطر نشان می سازد پس از گرفتار شدن شیخ خزعل به دست رضاخان، بلشویک ها به تحسین از اقدام او پرداختند.^{۴۸} به همین دلیل بلشویک ها پس از انگلیسی ها و به فاصله ی دو روز پس از آنها یعنی روز ۱۴ آبان ماه ۱۳۰۴ حکومت پادشاهی رضا پهلوی را به رسمیت شناختند.^{۴۹}

شیخ خزعل و احمد کسروی

شیخ خزعل می دانست اعزام احمد کسروی به عنوان رئیس عدلیه در شوشتر به منظور تضعیف قدرت اوست. اما از آن جایی که نمی خواست با حکومت رضاخان در بیافتد، لذا هیچ گاه به صورت علنی و آشکار متعرض کسروی نشد. در طرف مقابل احمد کسروی که با هدف و برنامه ی مشخص از سوی رضاخان به ایالت آمده بود، با اقدامات مختلف و همه جانبه در عدلیه و خارج از عدلیه، در تلاش بود تا قدرت شیخ را از درون تضعیف کند.

احمد کسروی به محض نشستن بر مسند عدلیه ایالت، کار احضار افراد قبایل عرب را به دادگاه آغاز کرد.^{۵۰} او با مخالفان شیخ خزعل از قبیل شیخ عوفی شیخ قبیله ی بنی طرف و میرزا عبدالحسین دهدشتی بازرگان ناصری [اهواز] در تماس بود.^{۵۱} کسروی خاطر نشان می سازد که آنها شکایت از شیخ خزعل را نزد او برده و از وی طلب کمک کرده اند.^{۵۲} او چون از موضع بلشویک ها نسبت به شیخ خزعل و رضاخان آگاه بود، لذا روابط بسیار نزدیکی با کنسول شوروی در ناصری داشت. از این رو نمی توان از نظر دور داشت که، بسیاری از گزارش های خبرگزاری روستا از طریق کنسول شوروی در ناصری و با همدستی و هماهنگی احمد کسروی تنظیم می شد.^{۵۳}

به هنگام اوج گیری مناقشه ی رضاخان و شیخ خزعل، در حالی که ثقةالملک، حکمران ایالت و همچنین یاور رضاقلی خان، فرمانده نیروهای

نقل کرده، خاطر نشان می‌سازد که این ملاقات در ناصری [اهواز] صورت گرفته است.^{۴۷} همچنین از بحث و مناقشه میان خود و شیخ خزعل یاد می‌کند که شیخ خزعل به کسروی و دیگر نویسندگان ایرانی خرده می‌گیرد که فرق میان «عرب» و «اعراب» را نمی‌دانند.^{۴۸}

در کتاب *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، احمد کسروی فقط سی و نه صفحه از مجموع ۲۷۲ صفحه‌ی کتاب را به شیخ خزعل اختصاص داده است. حال آنکه دوره‌ی مزبور حساس‌ترین و بحث‌انگیزترین دوره‌ی تاریخ خوزستان است و به دلیل معاصر بودن آن و قرار گرفتن در یک دوره‌ی بیست و هشت ساله از تغییرات سرنوشت‌ساز در عرصه جهانی و همچنین در عرصه‌ی داخلی از اهمیت شایانی برخوردار است. به همین دلیل نوشته‌های او در این خصوص، وقایع‌نگاری و روزشمار حوادث بوده و فاقد تحلیل و بررسی تاریخی است و آنچه را که او در این باره نوشته به دلیل موضع جانبدارانه‌اش نمی‌توان مصداق حقیقت دانست.^{۴۹}

کسروی شب یکشنبه دهم جمادی‌الاولی سال ۱۳۴۳ قمری (برابر با ۱۵ آذرماه ۱۳۰۳ شمسی) در مجلس جشنی که به مناسبت شکست شیخ خزعل و درآمدن سپاهیان دولتی برپا شده بود، سخنرانی مفصلی ایراد کرد.^{۵۰} او کتاب خود یعنی *تاریخ پانصد ساله خوزستان* را بدون ذکر نقش سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده‌ی انگلیسی‌ها در روی کار آوردن رضاخان و همچنین نقش آنها در منازعه و کشمکش رضاخان با شیخ خزعل به رشته تحریر درآورده است. به دلیل همین تجاهل، او از درک بسیاری از وقایع و حوادث عاجز است و از آنها به عنوان شگفتی یاد می‌کند.^{۵۱} به عنوان مثال به هنگام ذکر ورود رضاخان به ناصری [اهواز] چنین می‌نویسد: «... با این حال آقای رئیس‌الوزراء که جز از چند کسی از وزراء و چندین تن سپاهی همراه نداشتند به ناصری درآمد و خود قضیه سخت شگفتی می‌نمود.»^{۵۲} یا چند سطر قبل از آن باز می‌نویسد: «این شگفت که این هنگام ناصری پُر از تفنگچیان اعراب بود و از آن سوی هنوز در رامهرمز جنگ در میانه می‌رفت. با این حال...»^{۵۳}

شیخ خزعل و آل کثیر

قبیله‌ی آل کثیر از جمله قبایل بزرگ عرب خوزستان است که در حد فاصل رود کرخه و رود دز و در میاناب دزفول و اطراف شوشتر نشیمن دارند. در حال حاضر نیز قبیله‌ی مزبور علاوه بر مناطق فوق در شهرهای شوش، دزفول و شوشتر ساکن هستند. آل کثیر به همراه بنومره و بنوالعم از ساکنان قدیمی دشت خوزستان پیش از اسلام بوده‌اند.^{۵۴} به احتمال زیاد توطن آنها در این سرزمین همانند بنوالعم به دوره‌ی اشکانیان می‌رسد.^{۵۵}

آل کثیر در پایان دوره‌ی مشعشیان از اقتدار و توان قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند، به نحوی که شیخ حداد، شیخ آنها در ابتدای حکومت ناصرالدین شاه، اختیاردار دزفول و شوشتر بود و در آن شهرها دعوی استقلال داشت، خود را «شاه حداد» نامید. پس از آن در سال ۱۸۵۰ میلادی آل کثیر را با قبیله‌ی بنی لام در حوالی کرخه جنگی درگرفت که با پیروزی بنی لام به پایان رسید.^{۵۶} در سال‌های ۱۸۹۵-۱۸۹۶ آل کثیر یورش‌های متعددی بر دزفول تدارک دیدند. علت این یورش‌ها انتقال مالکیت اراضی بود که آنها ادعای مالکیت آن را داشتند.^{۵۷}

به نظر می‌رسد پس از یک سلسله جنگ‌ها میان آل کثیر و مشعشیان روز به روز آل کثیر توانمندتر و قوی‌تر شده و همراه با ضعف و افول مشعشیان، آنها به صورت خودسر و مستقل روزگار می‌گذرانند. و از آنجا که در شمالی‌ترین منطقه عرب‌نشین مسکن داشتند. لذا نه تنها مشعشیان بلکه حتی شیوخ قدرتمند بنی‌کعب آل ناصر را بر آنها قدرت و نفوذی نبود. این وضع تا زمان شیخ خزعل ادامه داشت، زیرا در منابع و مآخذ تاریخی اشاره‌ای به اختیارداری شیوخ آلبوکاسب بر آل کثیر مشاهده نشده است.

به موازات گسترش نفوذ شیخ خزعل بر نواحی شمالی، لاجرم قبیله‌ی آل کثیر نیز در محاسبات شیخ خزعل قرار می‌گرفت و از آنجا که شیخ خود را اختیاردار کلیه‌ی مناطق عرب‌نشین می‌دانست، لذا درصدد برآمد تا کنترل آن قبیله را در دست داشته باشد. اما او با دو مانع عمده و اساسی روبه‌رو بود، اول

مقاومت شیوخ آل کثیر و دوم کارشکنی و فتنه‌انگیزی بختیاری‌ها که در جوار آل کثیر مسکن گزیده بودند. در این هنگام به دلیل افزایش جمعیت آل کثیر، آنها به دو خاندان تقسیم شده بودند و هر خاندانی را شیخ مستقلی بود. یکی خاندان سعد یا «بیت سعد»^{۵۸} و دیگری خاندان کریم یا «بیت کریم». بیت سعد در اطراف شوشتر نشیمن داشتند و شیخ آنها فرحان بن اسد یا فرحان‌الاسد بود و بیت کریم در پیرامون دزفول مسکن داشتند و شیخ آنها حیدر بن علی بن غافل بود. این‌ها از اواسط سال ۱۹۰۷ تحت سلطه‌ی خزعل درآمدند.^{۵۹}

در همان هنگام شیخ فرحان‌الاسد با طاهر عظیم مستاجر روستای عقیلی^{۶۰} خصومتی بود. او افراد خود را به عقیلی فرستاد و آنها تعدادی از احشام و اغنام آنجا را غارت کردند. اقدام شیخ فرحان، بختیاری‌ها را عصبانی کرد و در فکر تلافی بودند، اما آنها از شیخ خزعل ابا داشتند که مبادا به تعصب عربیت از فرحان طرفداری کند.^{۶۱}

در سال ۱۹۱۰ یوسف‌خان امیر مجاهد و لطف‌علی‌خان امیر مفخم در سمت ایلخانی و ایلبگی بختیاری مصدر کار بودند، این دو تلاش کردند تا با شیخ فرحان‌الاسد روابط دوستانه‌ای برقرار کنند. آنها فرحان‌الاسد را به عدم پرداخت مالیات به شیخ محمره ترغیب کردند. نامه‌هایی که این دو به شیخ فرحان نوشته بودند و در آن نامه‌ها از او خواسته بودند تا به شیخ خزعل مالیات ندهد، در بین راه به دست مأموران شیخ افتاد و پس از آن در اختیار شیخ خزعل قرار گرفت. اما شیخ خزعل به جای برخورد خصمانه، در صدد برآمد تا با ایلخانی و ایلبگی بختیاری به توافق‌هایی دست یابد.^{۶۲}

در نوامبر ۱۹۱۰ وزیرمختار انگلیس در تهران با سردار اسعد ملاقات کرد و اصرار داشت که به آقا رحیم^{۶۳} نماینده بختیاری در خوزستان دستور دهد که از شیخ فرحان حمایت نکند. اما سردار اسعد ضمن حمایت از آقا رحیم اعلام داشت که شیخ فرحان مجبور نیست مالیات ابواب جمعی خود را به شیخ خزعل بپردازد، چون او هیچ نوع همبستگی به شیخ ندارد و در صورت حمله شیخ خزعل به فرحان، مطمئناً آقا رحیم از وی حمایت خواهد کرد.^{۶۴}

از آنجا که شیخ فرحان حاضر به پرداخت مالیات نبود، شیخ خزعل با او برخورد کرد و پس از درگیری فرحان‌الاسد به خاک بختیاری پناهنده شد. سر پرسی کاکس در بیست و هفتم نوامبر ۱۹۱۰ در نامه‌ای به وزیرمختار بریتانیا اعلام کرد که فرحان‌الاسد تحت حوزه حکومتی خزعل بوده و با او اتحاد قبیله‌ای دارد و البته به نفع ما خواهد بود که او اتحادش را با خزعل حفظ کند.^{۶۵} بالاخره علی‌رغم کارشکنی‌های بختیاری‌ها و به ویژه سردار اسعد، شیخ خزعل توانست با کمک انگلیسی‌ها، موضوع شیخ فرحان را به نفع خود خاتمه دهد. بختیاری‌ها به گرمسیر آمدند و با نماینده شیخ خزعل ملاقات کرده متفقاً به محمره رفتند. خوانین شیخ را ملاقات کرده، قطعاتی را که خارج از نفوذشان مانده بود تقسیم کردند. املاک آل کثیر به شیخ خزعل داده شد و تنبیه فرحان به او محول شد.^{۶۶}

اما شیخ خزعل می‌دانست آل کثیر را نمی‌توان به سهولت مطیع و منقاد کرد و اخضاع آنها جز به قوه لشکری مهم و مخارج زیاد ممکن نیست. از این رو روش دیگری در پیش گرفت. او طوایف کعب را که به آل کثیر پیوسته بودند و بین شوشتر و دزفول نشیمن داشته و قوی‌ترین طوایف هم‌پیمان فرحان‌الاسد بشمار می‌آمدند و از قضا از سعد پسر فرحان دلگیر شده بودند را سوی خود جذب کرد. شیخ خزعل احدی از افراد خود را به نام حاج علی نزد کعبیان فرستاد و آنها را با عطایای خود دلبسته خویش کرد. طوایف کعب نیز علم طغیان برافراشته و فرحان را تهدید کردند. فرحان که از این ترتیبات اطلاعی نداشت با کعبیان از در خشونت در آمد، و چون تدبیر او مؤثر واقع نشد، آخرالامر به گتوند و سربیشه در املاک بختیاری رفت. کعبیان انبارهای او را غارت کردند و خانه‌هایش را ویران ساختند. الوار هم به دستور خوانین هر شب به او شیخون زده، اسبان و احشام او را به سرقت می‌بردند: فرحان پسرش سعد را نزد خزعل فرستاد و اظهار اطاعت کرد. شیخ خزعل هم محض سیاست احترام زیاد از او کرد و اظهار مساعدت نمود.

فرحان متعهد شد که خزعل را مافوق خود دانسته، مالیات به او بپردازد.

فرحان در تحت حکومت خزعل به شیخی مستقر شد، ولی کعبی‌ها از او مجزا شده، شیخ آنها از طرف خزعل تعیین شد. شیخ حیدر، شیخ دیگر آل کثیر از خاندان کریم نیز عبرت گرفته، مثل عموزاده‌اش مطیع خزعل شد.^{۶۷}

بر اساس بررسی‌های میدانی و پژوهش‌های انجام شده گویا شیخ فرحان‌الاسد مدت شش ماه در زندان شیخ خزعل بوده و پس از آن آزاد می‌شود و به میان قبیله خود باز می‌گردد. حتی سخن از وصلت شیخ با خواهر فرحان‌الاسد نیز آمده است.

حادثه بسیار مهم در این برهه کشتار بزرگان بیت سعید از قبیله آل کثیر توسط حاکم دولتی دزفول است. هرچند در خصوص زمان این کشتار روایات چندی بر زبان‌ها جاری است، آنچه محرز است کشتار نامبردگان به دستور مستوفی است. گویا مستوفی شیوخ آل کثیر را به مهمانی دعوت می‌کند، اما با حضور آنها به محل مهمانی در مدخل ورودی شهر دزفول همگی زیر رگبار گلوله‌های سربازان قرار می‌گیرند و بی‌آنکه قدرت دفاع از خود داشته باشند، درجا کشته می‌شوند. در این واقعه بندر پسر فرحان‌الاسد به همراه پسرش ترکی و دو پسر برادرش حمید و سلطان فرزندان سعدبن فرحان و پسر عمویش غضبان بن سلطان‌الاسد به طرز فجیحی کشته می‌شوند.^{۶۸} شگفت‌آور این است که پسر دیگر فرحان به نام تبیل به همراه آنها به دزفول نمی‌رود و پس از این کشتار شیخ آل کثیر می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. ریچارد کاتم از این هم فراتر می‌رود او معتقد است که امروز دیگر کسی در این امر تردید ندارد که انقلاب‌های ۱۹۱۷ روس از نمایان‌ترین و پویاترین رویدادهای تاریخ جهان بوده‌اند. همان، ص ۲۲۵.
2. EUDIN, K. J. and North. C.R. Soviet Russia and the East: 1920-1927. Stanford. Stanford University Press 1957. PP. 91-92
۳. نقل از علی اصغر زرگر، همان، ص ۴۶.
۴. حسین مکی؛ «تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم، صص ۲۵۲-۲۵۳.
۵. ولتر لاکور؛ «الاتحاد السوفیتی و الشرق الأوسط»، ص ۶۴.
۶. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۴۵.
۷. حسین مکی، همان، جلد سوم، ص ۱۵۵.
۸. سیروس غنی، همان، ص ۳۶۵.
۹. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۲۷۸.
- گفتنی است در حالی که انگلیسی‌ها، شیخ خزعل را از تماس با روس‌ها برحذر می‌داشتند، مقامات دولت کودتا و به‌ویژه نمایندگان محلی آنها، نزدیک‌ترین روابط را با نمایندگان آنها برقرار کرده بودند. رابطه‌ی احمد کسروی با کنسول شوروی در اهواز از جمله این روابط است.
۱۰. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۲۰.
۱۱. سر پرسی لورین؛ «شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان»، ص ۴۷.
۱۲. اووی به مک دونالد، شماره ۳۸۰، قلهک، ۹ اوت ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۵/۳۷۱.
۱۳. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۶، محمره، ۱۵ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۷/۳۷۱.
۱۴. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۸۱.
۱۵. همان، ص ۸۲.
۱۶. همان، ص ۱۷۸.
۱۷. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۹۰.
۱۸. میخائیل سرگه‌یویچ ایوانف، همان، ص ۶۵.
۱۹. کودتا مسلماً و بی‌تردید ساخت لندن بود. لندن برای ساختن کودتا دستگاهی منظم و وسیع به وجود آورد و نقشه‌ی جامعی که هماهنگ با سیاست عمومی لندن در شرق باشد طرح کرده بود. دستگاهی که کودتا را به وجود آورد، به قدری منظم و ماهرانه و بی‌صدا کار می‌کرد که هیچ‌کس جز سازندگان کودتا از این ابداع مطلع نشدند و چنان نعل وارونه زدند که حریف [منظور روس‌ها] هم از ظواهر امر کار فریب خورد.
- حسین مکی، همان، جلد اول، ص ۲۳.
۲۰. هنگامی که رضاخان در ده ملا بود.

گفتنی است کسروی در کتاب «تاریخ پانصدساله خوزستان»، به هنگام ذکر به آتش کشیده شدن قصر شیخ خزعل در حمیدیه، برای چندمین بار «بنی طرف را دلیرترین اعراب خوزستان» می‌داند. او همچنین از میرزا عبدالحسین دهدشتی به عنوان «یکی از بازرگانان و آزادی‌خواهان ناصری» یاد می‌کند. (ص ۲۴۱ و ۲۳۹)، کسروی در کتاب دیگر دهدشتی را رئیس آزادی‌خواهان قلمداد می‌کند. زندگانی من، ص ۲۳۰.

۳۴. همان.

۳۵. کسروی در خصوص روابط خود با کنسول روس چنین می‌گوید: «... عصر آن روز به دیدن کنسول شوروی رفتیم، جوانی بسیار مهربان و گرم رفتار می‌بود. می‌گفت: در میان سران اداره‌ها تنها کسی که ما میهن‌دوست شناخته‌ایم، شماید.» زندگانی من، ص ۲۱۰.

۳۶. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۲۱۱.

۳۷. همان، ص ۲۱۳.

۳۸. همان.

۳۹. همان، ص ۲۲۴.

چند روز بعد رئیس شهربانی شوشتر به سان سایر رؤسای ادارات به شیخ خزعل پیوست. همان، ص ۲۱۴.

۴۰. احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۴۴.

۴۱. از جمله شرط‌های چهارگانه کسروی برای قبول عدلیه خوزستان، هم‌رتبه شدن بدایت خوزستان با بدایت تهران و دریافت حقوق ریاست تهران (دو برابر حقوق خوزستان) بود. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۱۸۸.

۴۲. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۲۱۲.

۴۳. «لیکن ما در شوشتر خود را به کنار کشیده و همچنان هواداری از دولت و سردار سپه می‌نمودیم.» زندگانی من، ص ۲۱۱.

۴۴. احمد کسروی؛ «تاریخ پانصد ساله خوزستان»، ص ۵.

۴۵. «... به ویژه من که نگارنده این نامه هستم چون دانسته شده که شیخ عبدالحمید پسر شیخ خزعل خان، سه تن را برای آن روانه شوشتر کرده که به هنگام فرصتی گزند به من برسانند و یکی از آن سه تن شبی در حال مستی این راز را بیرون داده بود...» تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۲۴۵.

۴۶. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۲۱۹.

۴۷. احمد کسروی، «تاریخ پانصدساله خوزستان»، ص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۴۸. احمد کسروی، «زندگانی من»، ص ۲۱۰.

این سخن بیانگر احاطه‌ی شیخ به معانی و مفهوم لغات عربی است و نشان‌دهنده‌ی بهره‌ی او از سواد عربی است. علاوه بر این بر اشتباه نویسندگان و اصحاب قلم تأکید می‌کند که در زبان فارسی «عرب» را «أعراب» می‌نویسند که کاملاً غلط است. أعراب به معنی عرب کوچ‌رو و چادرنشین است. همچنان که در قرآن بدین معنی آمده و هیچ‌گاه به معنی جمع «عرب» نیست. زیرا «عرب» در زبان عربی خود اسم جمع است و «أعراب» جمع آن نیست. از قبل این خلط معنی برخی غرض‌ورزان سوءاستفاده کرده بر طبل جهل و نادانی کوبیده‌اند.

۴۹. بیهوده نیست مصطفی انصاری کتاب احمد کسروی را جزء منابع ردیف دوم یا منابع

۲۱. تلگراف وزیر امور خارجه به رضاخان.

پنج‌شنبه ۱۲ قوس ۱۳۰۳ ه. ش.

حضور حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزرا دامت عظمته

... تلگراف مسکو اطلاع می‌دهد که روزنامه‌های آنجا انتشاراتی می‌دهند، راجع به این که مراسلاتی از انگلیسی‌ها رسیده که خزعل در حمایت انگلیسی‌ها است و جنگ باید حتماً متارکه شود. والا برای حفظ منافع جنوب اقدام نظامی خواهند کرد و سه کشتی جنگی وارد خلیج [فارس] و می‌خواهند به محمره قشون وارد کنند.

اجازه می‌فرمائید تلگراف کنم این انتشارات را تکذیب نمایند؟ چنان که در تهران هم آقای وزیر مالیه راجع به خبر بی‌سیم مسکو تکذیب نمودند.

مشارالملك
نمره ۳۰۰۹

رضاخان هشت روز بعد و به هنگامی که در اهواز بود، چنین پاسخ داد

جناب مستطاب اجل آقای مشارالملك وزیر خارجه دام اقباله

تلگراف جناب مستطاب عالی راجع به انتشارات خلاف حقیقت در مسکو واصل. همان‌طور که پیشنهاد نموده‌اید، تلگرافاً دستور دهید تکذیب نمایند.

وزیر و فرمانده کل قوا

۲۰ قوس - نمره ۴۲۳۸

فرج‌الله خان بهرامی، «همان»، صص ۱۷۵-۱۷۶.

۲۲. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۶۹.

۲۳. ویلیام تنو در استرنک، همان، ص ۳۶۵.

برای اطلاع از نمونه‌ای از این گزارش‌ها، نگاه کنید به گزارش نمره ۱۹۱ مورخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۴ وزارت امور خارجه درباره‌ی تلگراف خبرگزاری روستا در صفحه ۱۷۹ از کتاب نادره جلالی، «سیاست بریتانیا در خلیج فارس».

۲۴. حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، «خاطرات و اسناد»، ص ۵۸۶.

۲۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۷۹.

۲۶. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۲۱۰.

۲۷. احتمالاً مقامات مزبور به دلیل مخالفت شیخ خزعل با افتتاح عدلیه در ناصری، با این افتتاح مخالف بوده‌اند.

۲۸. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۲۲۹.

۲۹. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۱۰.

«بعد از رفتن او [قونسول انگلیس]، قونسول روس نیز از من ملاقات کرد و ابراز نهایت مسرت نمود. روس‌ها طبعاً و قلباً خوشوقت بودند. جراید و بی‌سیم آنها مرتباً اوضاع این صفحه را تحت دقت و مطالعه قرار داده و با اضطراب یا شوق، از خبر پیشرفت سیاست انگلیس با تقدم عملیات قشون ایران استقبال می‌کردند.

۳۰. حسین مکی، همان، جلد سوم، ص ۲۶۷.

۳۱. همان، ص ۷.

۳۲. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۳۳.

۳۳. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۲۳۱.

ثانوی آورده است. از منظر ایشان، سفرنامه حاج عبدالغفار نجم‌الملک، علی‌رغم سفرنامه بودن جزء منابع ردیف اول به حساب می‌آید.

مصطفی انصاری، «تاریخ خوزستان»، ص ۲۶۲-۲۶۳.
سفرنامه حاج عبدالغفار به دلیل نگاه بی‌طرفانه و غیرمغرضانانه او و دوری وی از گرایش‌های ناسیونالیستی و قوم‌گرایانه، حاوی دیدگاه و اطلاعات ارزشمندی است و از این نظر از اعتبار بسیاری برخوردار است.

۵۰. نامه همبستگی، شماره بیستم، تیر و مرداد ۱۳۴۸.

به نقل از محمود کیتراپی؛ «کتاب‌شناسی کسروی»، ص ۳۸۰.

۵۱. شاید هم کسروی از نقش انگلیسی‌ها در روی کار آوردن رضاخان و حمایت‌های بعدی آنها از او، آگاه بوده است، اما این‌ها را در کتاب نیاورده تا رضاخان را یک چهره‌ی ملی و انقلابی معرفی کند.

۵۲. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۷.

۵۳. همان.

۵۴. عقیل حیوای ابودایم الکعبی؛ «قبایل کعب - من الماء الى الماء»، ص ۴۱۶.

۵۵. برای اطلاع بیشتر از تاریخ آل کثیر در دوره‌های پیشین نگاه کنید به مبحث «قدرت یافتن آل کثیر»، در کتاب پانصد سال تاریخ خوزستان، تألیف عبدالنبی قیم.

۵۶. ج. جی. لوریمر؛ «دلیل الخلیج»، ص ۲۴۶۴.

۵۷. همان، ص ۲۴۷۱.

۵۸. حاج عبدالغفار نجم‌الملک «بیت سعد» را «خانه سعد» ترجمه کرده و نوشته است «طایفه عرب خانه سعد» که اشتباه است، «بیت سعد» اسم خاص است و هیچ‌گاه ترجمه نمی‌شود.
سفرنامه خوزستان، ص ۱۱۹.

۵۹. سرپرستی کاکس به وزیر مختار انگلیس، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۰.

۶۰. روستای عقیلی یا بخش عقیلی یکی از بخش‌های تابعه شهرستان گتوند است. این بخش در ۹۰ کیلومتری شمال اهواز قرار دارد.

۶۱. عبدالله جزایری؛ «تذکره شوشتر»؛ ملحقات از محمدحسن جزایری، ص ۲۳۸.

۶۲. جن.راف. گارثویت، همان، ص ۲۹۵.

۶۳. آقارحیم یکی از عمال خوانین بختیاری بود. جن.راف. گارثویت، همان، ص ۳۰۰.

۶۴. جن.راف. گارثویت، همان، ص ۳۰۱.

۶۵. جن.راف. گارثویت، همان، ص ۳۰۲.

۶۶. عبدالله جزایری؛ «تذکره شوشتر»؛ ملحقات از محمدحسن جزایری، ص ۲۳۸.

۶۷. عبدالله جزایری؛ «تذکره شوشتر»؛ ملحقات از محمدحسن جزایری، ص ۲۳۹.

شایان ذکر است در منابع خارجی، اطاعت و فرمانبرداری شیخ فرحان‌الاسد را در نتیجه حمله سپاه شیخ خزعل بر فرحان‌الاسد ذکر کرده‌اند.

نگاه کنید به مبحث «شیخ خزعل و بختیاری‌ها» در فصل پنج همین کتاب.
۶۸. در منابع و مآخذ موجود هیچ‌گونه سخنی از این رویداد نشده است، از این رو ممکن است قتل عام مزبور جزئیات دیگر و حقایق دیگری نیز داشته باشد.

فصل دوازدهم

اوضاع اقتصادی - اجتماعی ایالت

اوضاع اقتصادی ایالت

دوره‌ی بیست و هشت ساله‌ی حکمروایی شیخ خزعل به دلیل وقوع حوادث مهم و سرنوشت‌ساز در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی دوره‌ی یکسان و یکنواختی نبود. در طول این دوره به دلیل اکتشاف نفت در سال ۱۹۰۸ و حضور نیروهای متخصص و کارگران ماهر خارجی حیات اقتصادی مردم تغییر کرد. نیاز صنعت نفت به کارگران ارزان جهت احداث خط لوله انتقال نفت و همچنین احداث پالایشگاه آبادان سبب شد تا آن صنعت بخشی از نیروهای خود را از میان نیروهای محلی تأمین کند و در برخی حوزه‌های تخصصی از نیروهای انگلیسی یا کارگران هندی بهره جوید. آزادی کشتیرانی در رود کارون و حضور شرکت‌های انگلیسی سبب شد تا کشتی‌های تجاری انگلیسی به همراه ناخدایان و خدمه کشتی در منطقه حضور داشته باشند. علاوه بر این شرکت‌های حمل و نقل دریایی دفاتری نیز در ایالت افتتاح کردند. همچنین نیاز صنعت کشتیرانی به نیروی کار جهت حمل و بارگیری و تخلیه بار در باراندازها و اسکله‌ها، سبب پیدایی قشر جدیدی از کارگران شد. به همین دلیل هیچ‌گاه نمی‌توان از نظر اقتصادی سال‌های اولیه به قدرت رسیدن شیخ خزعل را با سال‌های پایانی حکومت او یکسان تلقی کرد.

اما علی‌رغم تغییرات اثرگذار و بسیار مهم فوق در عرصه‌ی تحولات اقتصادی ایالت، اقتصاد ایالت کماکان اقتصادی کشاورزی باقی ماند. کشاورزی

کاشت درخت خرما و برداشت محصول خرما با نیروی کار کمتر، امکان پذیر بود. همچنین نخلستان‌های فلاحیه بر ساحل رود جراحی و نخلستان‌های ساحل راست و چپ کارون از محمره تا اهواز منابع اصلی تولید خرما بودند. علاوه بر این در مناطق مزبور صرف نظر از خرما که محصول اصلی محسوب می شد، کشت غلات، گوجه فرنگی، خیار و میوه مثل سیب، هندوانه، خربزه و انگور معمول بود. در منطقه قصبه از جزیره عبادان علاوه بر محصولات فوق، کتان نیز کشت می شد.^۱

گندم محصول دیگر ایالت بود که تقریباً در تمامی مناطق به جز عبادان و محمره کشت می شد. شیوه آبیاری گندم دیم بود، که مازاد آن از طریق بندر محمره به خارج از ایالت صادر می شد. جو نیز عمدتاً در سواحل غربی و شرقی کارون به صورت دیم کشت می شد. برنج از دیگر محصولات استان بود که از حیث میزان تولید پس از گندم و جو در مرتبه‌ی پایین تری قرار داشت، استان خوزستان از نظر کشت برنج از قدیم‌الایام معروف بوده است.^۲ از این رو برنج عمدتاً در اطراف بستان و حمیدیه و دشت رامهرمز کشت می شد. علاوه بر این در حد فاصل محمره تا عبادان، کشت چغندر رواج داشت.^۳

شیخ خزعل به منظور رشد کشاورزی، عده‌ای از کشاورزان مصری را به همراه بذر پنبه مصری به ایالات فراخواند تا در آنجا به کشت پنبه اشتغال ورزند.^۴ علاوه بر این در یکی از منابع آمده است که برای اولین بار تخم گونه‌ای پنبه مصری در ایالت مورد آزمایش قرار گرفت و پس از به نتیجه رسیدن آزمایشی کشت آن، کشاورزان کشت آن را آغاز کردند.^۵ از این رو پنبه یکی از اقلام صادراتی شهر شوشتر در سال ۱۹۱۳ بود.^۶ همچنین با توجه به فراوانی و وفور درخت توت اقداماتی نیز به منظور تربیت کرم ابریشم به عمل آورد.^۷

علاوه بر این، کشت تریاک نیز در ایالت مرسوم بود.^۸ بر اساس گزارش کارگزار خوزستان به تاریخ ۳ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۳ ه. ق (۱۹۰۶ میلادی) شیخ خزعل در نظر داشت شیوه آبیاری را مدرنیزه کند، از این رو چند دستگاه تلمبه بزرگ بر ساحل کارون و خاک اهواز نصب کرد.^۹

نیز به دلیل سنتی بودن شیوه‌های تولید و همچنین ابتدایی بودن ابزارها و وسایل تولید با بازدهی بسیار اندک، فقر و فاقه را بر مردم چیره کرده بود. در جوار کشاورزی، عده‌ای نیز به دامپروری و تربیت حیوانات اهلی مشغول بوده و با زندگی کوچ‌نشینی و اقامت در چادر روزگار می‌گذراندند. از نظر توزیع جغرافیایی کوچ‌نشینان و دامپروران در مناطق مرکزی خوزستان در اطراف شهر اهواز و همچنین برخی مناطق شمال غربی در شمال شهرستان بستان و شمال اهواز و اطراف امیدیه پراکنده بودند. ضمن اینکه در جنوب و در جزیره‌الخضر و محمره و فلاحیه یکجانشینی مدت‌ها بود به عنوان شیوه غالب زندگی در میان مردم تحکیم و تثبیت شده بود. در مناطق غربی ایالت در حویزه و خفاجیه و بستان و حمیدیه نیز زندگی یکجانشینی وجه غالب زندگی بود و به صورت پراکنده قبایل کوچرو نیز حضور داشتند. در رامهرمز، شوشتر، شوش و دزفول، خلیفه (خلف‌آباد). هندیجان به دلیل وجود زمین‌های حاصلخیز زندگی مردم عمدتاً بر زراعت استوار بود. زمین‌های اطراف شوشتر نیز به عنوان یکی از حاصلخیزترین زمین‌های ایالت با نعمت‌های فراوان، محل ارتزاق مردم عرب آن نواحی بود.

وجود رودهای کارون، کرخه، جراحی، زهره سبب شده بود تا مردم به کشاورزی روی آورند. اما در مقابل ابتدایی بودن وسایل تولید و فقدان ابزارهای لازم جهت استفاده از آب رودخانه‌های مزبور، سبب شده بود تا به نحو احسن از آب این رودخانه‌ها بهره‌برداری نشود و اگر گفته شود شیوه اصلی کشت محصول در بسیاری از مناطق حاشیه‌ای رودهای مزبور، دیم بود، سخن گزافی نگفته‌ایم. به همین دلیل بخش اعظم زمین‌های حاصلخیز در مجاورت نوار ساحلی رودخانه‌ها، بایر و لم یزرع مانده و به صورت بیابانی خشک بود.

عمده‌ترین محصول مناطق جنوبی، خرما بود که به دلیل وجود نخلستان‌های وسیع بر حاشیه رودهای شط‌العرب و بهمنشیر همچنین استفاده از جزر و مد دریا و وجود شبکه‌های آبیاری سنتی بر ساحل رودهای مزبور،

همچنین بخشی از مردم به صید ماهی در رودخانه‌های کارون، کرخه، جراحی، زهره، بهمنشیر و شط‌العرب و سواحل خلیج فارس مشغول بوده و از این طریق روزگار می‌گذرانند. با این همه و علی‌رغم اینکه بیش از نیم‌قرن از اعلام آزاد بودن بندر محمره می‌گذشت^{۱۰} و علی‌رغم گسترش واردات در این بندر، اقتصاد ایالت، اقتصاد کشاورزی بود و بخش عمده و اصلی مردم از طریق کشاورزی ارتزاق می‌کردند. ضمن اینکه نباید از نظر دور داشت که دامپروری نیز در کنار کشاورزی و دوش به دوش آن منبع درآمد مردم بود.

حق‌الزحمه‌ی خویش را نه به صورت وجه نقد، بلکه به صورت خرما دریافت می‌کردند. افراد مزبور پس از جمع‌آوری و بسته‌بندی خرما و معمولاً در آغاز پاییز پس از اقامتی چهار یا پنج ماهه با خرماهای حاصل از دست‌رنجشان به خانه‌های محقر خویش بازمی‌گشتند. معمولاً خرماهای حاصل از کار و زحمت نیز فروخته نمی‌شد و برای مصرف زمستانی در بسته‌بندی‌های سستی نگهداری می‌شد.^{۱۲}

گفتنی است در سال ۱۳۲۳ قمری (۱۹۰۶ میلادی) در ناصری و کنار کارون و حویزه و بنی‌طرف به‌طوری‌جنس کمیاب شد که حکم قحطی داشت. گندم ۱۲ تومان، جو ۹ - ۸ تومان به دست نمی‌آمد. برای رفع این نقیصه جنس از شوشتر و دزفول وارد کردند.^{۱۳}

طوایف مستقر در محمره و به‌ویژه شیوخ آنها علاوه بر نخلستان‌های واقع در آن ناحیه، زمین‌ها و نخلستان‌هایی نیز بر ساحل کارون داشتند. این زمین‌ها و نخلستان‌ها عمدتاً بر ساحل شرقی کارون بودند و از حیث وسعت، گاهی در حد یک روستا و اراضی متعلق به آن بود.^{۱۱} آنها علاوه بر کشت خرما به کشت گندم، جو، غلات و صیفی‌جات می‌پرداختند و در مواردی دامپروری نیز داشتند. معمولاً آنها پس از جمع‌آوری خرما در آغاز پاییز، محمره و شط‌العرب را سوی کارون ترک می‌کردند و در کرانه کارون میان محمره و اهواز، غلات می‌کاشتند. پس از آن در روزهای پایانی زمستان و آغاز فصل بهار، جهت لقاح درختان خرما به محمره و شط‌العرب بازمی‌گشتند، اواسط اردیبهشت ماه دوباره به ناحیه کارون می‌رفتند تا غلات خویش را درو کنند. با گرم شدن هوا و نزدیکی زمان نضج و عمل آمدن رطب، مجدداً به ناحیه جنوبی بازمی‌گشتند تا خرماهای نخلستان‌های خود را در پایان تابستان و عمدتاً از ۱۵ شهریور به بعد جمع‌آوری کنند.

همچنین بسیاری از مردم ساکن در محمره و شط‌العرب تعداد قابل توجهی دام داشتند که دام‌های مزبور را به منظور نگهداری به افراد ساکن بر کرانه‌های کارون^{۱۴} یا افراد ساکن بر کرانه جراحی سپرده بودند. اقتصاد یک‌جانشینی به همراه موقعیت جغرافیایی متمایز در محمره و عبادان^{۱۵}، سبب شد تا مردم ساکن در آن ناحیه در مقایسه با مردم سایر نواحی از وضع بهتری برخوردار باشد. همین موضوع سبب شد تا آنها انسجام سیاسی بیشتری داشته باشند.

از سویی دیگر بسیاری از مردم ساکن اطراف رود کارون و رود جراحی که عمدتاً با فقر و فاقه زندگی می‌کردند و کشت دیم و دامپروری گذران زندگی آنها را نمی‌کرد، همزمان با پدیداری اولین نشانه‌های عمل آمدن خرما، بار و بنه مختصر خویش را به همراه حیوانات بارکش جمع کرده و راهی نواحی شط‌العرب و بهمنشیر می‌شدند. آنها در حفظ و نگهداری محصول و نهایتاً جمع‌آوری خرما، صاحبان نخلستان‌های مزبور را یاری کرده و در مقابل

تجارت نیز بُعد دیگر اقتصاد ایالت بود. شیخ خزعل به تجارت اعتنا و توجه خاصی داشت و از آنجا که لازمه تجارت، امنیت تجار و راه‌های تجاری است، از این رو او با ایجاد امنیت کامل موجبات رشد و گسترش تجارت را فراهم کرد. مذکور است که او شخصاً به شکایات بازرگانان رسیدگی کرده و در جهت حل آنها اهتمام می‌ورزید.^{۱۶} همچنین وجود تجار غیرمسلمان نیز بیانگر امنیت تجارت در دوره اوست.^{۱۷}

بخش عمده داد و ستد تجاری با شهرهای بغداد، بصره و العمارة بود.^{۱۸} حبوبات، گندم و جو اقلام صادراتی و چرم و پشم گوسفند اقلام وارداتی به مناطق مذکور بود.^{۱۹} همچنین گندم و جو نیز به کویت صادر می‌شد.^{۲۰}

همان دوره عمده فعالیت مندائی‌ها زرگری بود، ساختن ابزارهای فلزی و بافندگی نیز شغل دیگر آنها است. در زمان شیخ خزعل به دلیل تسامح شیخ با پیروان ادیان دیگر تعداد مندائی‌ها در ایالت بیشتر شد.

بزرگ‌ترین تاجر ایالت پس از شیخ خزعل، حاج محمدعلی خان رئیس‌التجار بود^{۲۸}، پس از او معین‌التجار قرار داشت که او نیز املاک و مستغلات زیادی در ناصری [اهواز] داشت.^{۲۹} کشتی‌های مسافربری نصرت، هرمزان و کشتی تجاری هرمزان هر سه از آن معین‌التجار بودند.^{۳۰}

تجارت ایالت با اروپا، هند و امریکا بود، واردات عمدتاً از اروپا و هند به ایالات می‌رسید^{۳۱}، علاوه بر اروپا و هند محصول زراعی به امریکا نیز صادر می‌شد، خرما، حبوبات، روغن و پشم اقلام اصلی صادرات بودند.^{۳۲} همچنین حاج ابوالحسن خان مشیرالتجار فرزند حاج محمدعلی خان از تجار بزرگ ایالت بود که با هند و اروپا دادوستد می‌کرد.^{۳۳}

در دوره‌ی خزعلی، بخش عمده تجارت خارجی از طریق بندر محمره انجام می‌شد. در همان هنگام علاوه بر بندر محمره، مبادلات تجاری از طریق بندر معشور و بندر بوزی فلاحیه نیز صورت می‌گرفت. عمده‌ی تجارت این بنادر با هند و به‌طور مشخص شهر بمبئی بود، و از منچستر انگلیس پارچه وارد می‌شد.^{۳۴} علاوه بر این‌ها چند گذرگاه تجاری دیگر نیز در مرز زمینی میان امپراتوری عثمانی و خوزستان وجود داشت.^{۳۵} در فاصله میان سال‌های ۱۸۹۰ و ۱۹۱۴، تجارت ایالت به مقدار ۵/۶۵ درصد رشد داشت.^{۳۶} از بعضی مناطق به‌ویژه معشور و رامهرمز صادرات پشم به نحو چشمگیری رونق داشت.^{۳۷} روغن نیز از جمله اقلام صادراتی ایالت بود، و اقلامی چون چای، شکر، پارچه، ادویه و اسلحه از جمله اقلام وارداتی بودند.^{۳۸} در حقیقت محصولات کشاورزی همچون گندم، جو، برنج، خرما و محصولی چون پشم، اقلام اصلی صادرات بودند. با عواید صادرات، محصولات گوناگونی وارد می‌شد، اقلامی چون پارچه، ادویه، قهوه، شکر، شیشه و مصنوعات فلزی.^{۳۹} همچنین ذکر این نکته ضروری است که واردات ایالت تماماً در انحصار شیخ خزعل بود.^{۴۰} و از

بررسی‌ها و پژوهش‌ها نشان می‌دهد، افراد بومی نتوانستند وارد این بخش از اقتصاد (یعنی تجارت) شوند. در نتیجه در دوره‌ی خزعلی نه تنها تجار بزرگ بلکه تجار متوسط عرب نیز وجود نداشت. این موضوع که بخشی از آن از ساختار قبیله‌ای و حاکمیت ارزش‌های قبیله‌ای ناشی می‌شود سبب تأخیر روند گذار از مرحله‌ی قبیله‌ای به مرحله‌ی بعد شد و همچنین تأخیر در شکل‌گیری قشر تجار محلی را موجب شد. اما شاید یکی از عوامل عدم رشد تجارت داخلی و عدم شکل‌گیری قشر تجار محلی، همانا انحصار تجارت خارجی در دست شیخ بود.^{۴۱} شیخ خزعل نیز همانند شیخ مزعل، تجارت خارجی را در انحصار خود داشت^{۴۲} همین امر به همراه ارزش‌های کهنه‌ی قبیله‌ای و عدم تمایل افراد قبیله به شرکت در فعالیت‌های جدید سبب عدم رشد قشر تجار محلی در ایالت شد، از این رو تمامی تجار بزرگ ایالت غیرعرب بودند.^{۴۳}

یکی از بزرگ‌ترین تجار شهر محمره، یک نفر غیرعرب به نام میرزا حسین خان موقرالملک بود. او به هنگام ورود رضاخان به محمره یک کشتی جنگی کوچک به رضاخان هدیه داد.^{۴۴} همچنین پس از اسارت شیخ خزعل یعنی در تابستان ۱۳۰۴ شمسی، احدی از همین خاندان به نام عبدالمجیدخان موقر روزنامه‌ای به نام «خوزستان» در محمره چاپ و منتشر کرد.^{۴۵}

از آنجا که در محمره، مسیحی، یهودی، بت‌پرست از مردم هند نیز وجود داشت.^{۴۶} آنها نیز در تجارت شهر حضور فعالی داشتند. به همین دلیل در سال ۱۹۱۳ سه نفر تاجر یهودی در محمره بودند که از منچستر انگلیس قماش وارد می‌کردند و صد شش [شش درصد] منافع خود را به رئیس‌التجار می‌دادند.^{۴۷}

در شهرهای محمره، اهواز، و روستاهای بستان و خفاجیه و بر ساحل رودهای شط‌العرب، کارون و کرخه، مندائی‌ها یا صابئیان حضور داشتند، آنها آرامی و همانند مردم عرب از نژاد سامی هستند. پوشش ظاهری مردان و زنان مندائی همانند مردم عرب است، هر چند دین آنها با دین مردم عرب متفاوت است. کتاب آنها به زبان آرامی است، اما آنها به زبان عربی سخن می‌گویند. از

آنجا که شیخ خزعل سه کشتی تجاری بزرگ و تعداد زیادی لنج و قایق داشت^{۴۱}، لذا حمل و نقل دریایی کالاهای صادراتی و همچنین کالاهای وارداتی با کشتی‌ها و لنج‌های شیخ انجام می‌شد.

شیخ خزعل اولین بنیانگذار خطوط کشتیرانی بین‌المللی در محمره بود، اما از آنجا که واردات کالاها در انحصار او بود و همچنین حمل و نقل بین‌المللی کالا نیز با کشتی‌های شیخ انجام می‌گرفت، لذا بدیهی است در شرایط کمبود سرمایه لازم نزد افراد محلی و عدم توانمندی آنها جهت رقابت با شیخ، امکان شکل‌گیری قشر بورژوازی تجاری بسیار اندک خواهد بود. بدون شک در کنار سایر علل پیش گفته، انحصار واردات و انحصار حمل و نقل بین‌المللی کالا از مهمترین عوامل عدم رشد بورژوازی تجاری در ایالت بوده است.

با کشف و استخراج نفت در سال ۱۹۰۸ در نفتون و متعاقب آن احداث پالایشگاه نفت در جزیره الخضر [آبادان کنونی]، ابنیه و تأسیسات نفتی دیگری در ایالت برپا شدند و تنی چند از نیروهای محلی در تأسیسات نفتی مشغول به کار شدند. از جمله این تأسیسات، در شمال شوشتر و در ۳۶ مایلی جنوب مسجد سلیمان، آبادی «دارخزین» است که بر روی رود کارون احداث شده بود و کشتی‌ها تا آن نقطه محمولات مورد نیاز تأسیسات نفتی را حمل می‌کردند.^{۴۲} در «ملاثانی» که در ۳۵ کیلومتری شمال اهواز قرار داشت نیز کارگاهی دایر بود.^{۴۳} در شهر ناصری [اهواز] و در شمال غربی شهر در جایگاهی که «خزعلیه»^{۴۴} نامیده می‌شود، شرکت نفت کارگاه‌ها و خانه‌هایی احداث کرده بود و دسته‌ای از مردم اصفهان و دیگر شهرها در آن کارگاه‌ها کار می‌کردند.^{۴۵} در میان ناصری [اهواز] و محمره در کوت عبدالله^{۴۶} و در دارخوین^{۴۷} که جایی در کنار کارون است، شرکت نفت کارخانه‌ها دارد.^{۴۸} در محمره یک کارگاه بزرگ آهنگری وجود داشت که نیازهای تعمیراتی کشتی‌ها و همچنین تهیه ابزار و ادوات کشاورزی را به عهده داشت.^{۴۹} در حقیقت جز کارگاه‌ها و کارخانه‌های وابسته به شرکت نفت، ایالت از نظر صنعتی در حد بسیار پایین بود و صنعت در آن رواج نداشت. مرکز شرکت نفت در محمره بود و رئیس بزرگ‌تر در آنجا

نشیمن داشت.^{۵۰} در عبادان که خود آنجا یکی از بزرگ‌ترین کانون‌های شرکت است، ماشین‌های بسیار بزرگ از هر گونه در آنجا به کار انداخته شده و سی هزار تن کمابیش کارگران شرقی و غربی در آن کارخانه کار می‌کنند.^{۵۱}

اغلب عملیات جزیره [آبادان] و مستخدمین محمره از هندی‌ها هستند و ایرانی‌ها را فقط برای کارهای پست و عادی اجیر می‌کنند و مزد کم به ایرانی‌ها می‌دهند و امروز [سال ۱۹۱۳] بیش از نهمصد نفر عماله ایرانی در این معادن کار نمی‌کنند.^{۵۲}

با وجود این علی‌رغم حضور شرکت نفت در خوزستان و احداث کارگاه‌ها و ساختمان‌ها اداری معهداً به دلیل به کارگیری «نیروهای شرقی و غربی» به ویژه نیروهای هندی و همچنین به کارگیری نیروهای غیر محلی از دیگر شهرهای ایران، عملاً تعداد افراد محلی به کار گرفته شده در صنعت نفت اندک بود و نفت نتوانست در دوره شیخ خزعل، تأثیر محسوسی بر حیات اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ی قبیله‌ای آن دوره بگذارد.

ظاهراً سیاست انگلیسی‌ها استفاده اندک از نیروهای محلی بود، به همین جهت آنها بیشتر از افراد کُرد و لُر جهت تصدی سمت‌های فنی کارگری استفاده می‌کردند و از آنجا که تعداد این گونه افراد محدود بود، لذا باقیمانده نیاز خود را از نیروهای هندی تأمین کردند. در سال‌های پیش از اکتشاف نفت یعنی ۱۹۰۷-۱۹۰۸، فقط ۳۰ نفر اتباع هندی در ایالت وجود داشت، اما این رقم در سال ۱۹۱۰ به ۳۶۸ نفر فزونی یافت و در سال ۱۹۱۲ حدود ۱۰۶۷ نفر از هندیان تبعه انگلیس در استخدام شرکت نفت بودند، در ایام جنگ شمار هندی‌ها به صورت قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت، در اوایل دهه ۱۹۲۰ تعداد آنها به حدود ۳۰۰۰ الی ۵۰۰۰ نفر رسید.^{۵۳} به همین جهت تعداد افراد عرب بومی شاغل در صنعت نفت رقم ناچیزی بود و این به کارگیری اندک نیروی انسانی عرب، قادر نبود شکل و ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه را تغییر دهد.^{۵۴} این مطلب را پژوهش‌ها و بررسی‌های دیگر نیز ثابت کرده که کل نیروی کاری، مدیریتی و نیز کارگران ماهر از خارج از ایالت وارد می‌شد.^{۵۵}

ساختار اجتماعی

ساختار اجتماعی جامعه‌ی عرب خوزستان در دوره‌ی شیخ خزعل، ساختاری قبیله‌ای بود. یعنی اینکه مردم عرب در آن دوره در قالب قبایل و عشایر سامان یافته بودند و گرایش‌های قبیله‌ای و وابستگی‌های عشیره‌ای ناظر و حاکم بر روابط میان آنها بود. عصیت قبیله‌ای و روابط و پیوندهای خونی در جامعه‌ی قبیله‌ای نقش بارز و بااهمیتی دارد و شکل‌دهنده‌ی گرایش‌ها و وابستگی‌های آنها است.

قبیله‌ای بودن ساختار اجتماعی مردم عرب به هیچ‌وجه به معنی زندگی بادیه‌نشینی و کوچ‌نشینی نیست، بلکه همچنان که در مبحث پیشین ذکر شد، بخش عمده مردم عرب در آن دوره، زندگی یکجانشینی داشتند و از قَبَل کشاورزی امرار معاش می‌کردند.^{۶۲} در حقیقت یک قرن پیش از این و در اوضاع و احوالی که شیخ سلمان کعبی (حکومت ۱۱۵۰-۱۱۸۲ قمری برابر با ۱۷۳۷-۱۷۶۸ میلادی) بر فلاحیه حکمرانی می‌کرد، زندگی کوچ‌نشینی وجه غالب زندگی مردم نبود.

کوچک‌ترین واحد ساختار اجتماعی قبیله‌ای، بیت است و بزرگ‌ترین واحد آن قبیله است. بیت از چند خانوار که از نیای واحد هستند، تشکیل می‌شود، پس از آن حموله است که از مجموع چند بیت تشکیل شده و همانند بیت، دارای نیای مشترکی هستند. عشیره، مجموعه‌ای از چند حموله است که الزاماً همه افراد آن از نیای واحد نیستند. فقط هسته‌ی اصلی تشکیل‌دهنده عشیره که به صورت موروثی، شیخ از میان آنها انتخاب می‌شود، از جد مشترک هستند. پس از آن طایفه قرار دارد که از چند عشیره تشکیل شده است و الزاماً همه‌ی آنها از نیای واحد نیستند. پس از طایفه قبیله قرار دارد که بزرگ‌ترین واحد ساختار اجتماعی عرب خوزستان است. یک قبیله از مجموع چند طایفه و چندین عشیره تشکیل شده است. وجود یک قبیله، به معنی همخونی تمام افراد آن نیست. گاهی نیز در نتیجه اتحاد سیاسی چند طایفه و عشیره یک قبیله تشکیل می‌شود، همانند قبیله مجیسین که در زمان حاج جابر، توسط او و از

در سال ۱۹۱۳ تعداد مغازه‌های شهر محمره پانصد باب مغازه بود که تازه بنا شده بود و بیشتر آنها متعلق به سردار ارفع [شیخ خزعل] بودند، کرایه هر دکان ماهی پنج تومان بود، که به هنگام حضور سدیدالسلطنه یعنی در اوت ۱۹۱۳، کرایه از پنج تومان به هفت و پنج هزار یعنی هفت تومان و نیم افزایش یافت.^{۵۶} همچنین در آن سال در محمره یک شعبه بانک وجود داشت.^{۵۷} بانک مزبور شعبه‌ای از بانک شاهنشاهی بود.^{۵۸}

اما بنای شهر عبادان از سال ۱۳۲۵ هجری قمری [۱۹۰۸ میلادی] آغاز شد و آنجا را حال مطلقاً عبادان گویند. شش دستگاه بنگله یعنی قصر بنا کرده‌اند. شش ماشین الکتریک وارد کرده و عمارات و نقاط خاصه خودشان [خاصه شرکت نفت] با الکتریک روشن شود. تقریباً حال هزار و هشتصد عمه در آنجا اشتغال دارند. چهار هزار نفر هم زن و بچه و متفرقه باشند. هشتاد باب دکان در آنجا موجود است. هرکس بخواهد آنجا خانه یا دکان بسازد اجازه دهند و چیزی نخواهند و شرط کنند هر موقع بنا برای شرکت لازم شود فوراً بناکننده آن بنا را خراب کند. از آنجا به ناصری و مسجد سلیمان سیم تلفن کشیده‌اند.^{۵۹} در عبادان هر چهارماه یک کشتی از رنگون و برما و غیره نفت غیرمصفا از اینجا برد.^{۶۰}

از جمله حوادث قابل ذکر در دوره‌ی شیخ خزعل که تأثیر به‌سزایی در اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایالت داشت، همانا جاری شدن سیل در اثر طغیان رودخانه‌های کرخه، جراحی و کارون بود که تقریباً همه‌ی ایالت را دربر گرفت، این سیل مناطق میناو، حوزه‌ی کارون، خفاجیه، دورق و هنديجان را فراگرفت و باعث نابودی محصولات کشاورزی و مرگ عده‌ای از مردم و تلف شدن حیوانات آنها شد. ضررها و خسارات ناشی از این سیل که در حوالی ماه جمادی‌الثانی سال ۱۳۴۲ برابر با دسامبر ۱۹۲۴ میلادی به وقوع پیوست، آن‌چنان زیاد بود که شیخ احمدالجابر، شیخ کویت پیام همدردی به شیخ خزعل ارسال کرد.^{۶۱}

عشایر و طوایف غیربنی کعب ساکن در عبادان و محمره تشکیل شد.

همه‌ی قبایل و عشایر عرب خوزستان چه در عهد شیخ خزعل و چه در حال حاضر دارای شجره‌نامه هستند که اصل و نسب آنها و نام جد اعلی در این شجره‌نامه ذکر شده است. نداشتن شجره‌نامه و معلوم نبودن نیا و جد اعلی قبایل و عشایر، نقص و گناهی نابخشدنی است، از این رو قبیله یا طایفه یا عشیره‌ای را نمی‌توان یافت که نام جد اعلی خود را نداند و از نام قبیله اصلی و مادر در سرزمین وحی اطلاع نداشته باشد. به عنوان مثال باوی‌ها خود را از قبیله پراوازه‌ی ربیع می‌دانند یا نسی‌ها، از قبیله‌ی معروف مذحج هستند یا کنعانی‌ها و بیت بخاخ، خود را از قبیله‌ی بنی تمیم می‌دانند. بنی لام نیز خود را بنی طی یا طایبی دانسته و کعبی‌ها خود را بنی عامر می‌دانند.^{۶۳}

بدون شک ساختار اجتماعی قبیله‌ای، ساختاری خاص جامعه‌ی عشیره‌ای و ابتدایی با اقتصاد بسته و زندگی کوچ‌نشینی و فاقد تقسیم کار است. این ساختار حتی برای دوره سال‌های ۱۸۹۷-۱۹۲۵ نیز ساختاری کهنه و عقب‌مانده بود. حکمروایی بر چنین ساختاری بسیار سخت و همراه با تنش‌های زیادی است، زیرا وابستگی‌های افراد نه بر مبنای وابستگی‌های کلان و وحدت‌بخش بلکه بر اساس وابستگی‌های کوچک، محدود و ابتدایی است. در چنین ساختاری به دلیل وابستگی‌های قبیله‌ای، افراد نه بر مبنای منافع و مصالح خویش یا منافع طبقاتی خود، بلکه بر اساس منافع و مصالح قبیله و عشیره عمل می‌کنند. و از آنجا که هدایت ساکنان قبیله با شیخ عشیره است، بدیهی است شیخ قبیله نیز که سمت و عنوان خود را به صورت موروثی و از پدر و اجداد خویش به دست آورده، تمامی قبیله را بر اساس منافع خود رهنمون سازد. قدر مسلم یکی از دلایل عدم پیشرفت و ترقی چنین جوامعی را باید در پابندی کورکورانه و تعصب‌آمیز افراد آن جوامع به ارزش‌های قبیله‌ای جستجو کرد.

حال که سخن از ساختار اجتماعی است، بی‌مناسب نیست نگاهی به جمعیت ایالت در دوره‌ی شیخ خزعل داشته باشیم. اصولاً تعیین دقیق میزان

جمعیت در چنین جوامعی آن هم در آن مقطع به دلیل فقدان سرشماری دقیق، کارچندان ساده‌ای نیست. از طرفی دیگر در برخی موارد علاوه بر ضد و نقیض بودن اطلاعات، پژوهشگر به نکاتی برمی‌خورد که تفسیر و تعبیر آن سخت و نامعقول به نظر می‌رسد.

بر اساس مدارک و اسناد موجود جمعیت ایالت در آستانه‌ی به قدرت رسیدن شیخ خزعل کمی بیش از ۲۰۰/۰۰۰ نفر بوده است. پس از آن در سال ۱۹۱۶ این تعداد به ۴۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت^{۶۴} و تا سال ۱۹۲۵ ثابت ماند.^{۶۵} آزادی کشتیرانی در رود کارون سبب رونق تجارت در ایالت شد، از قبل آزادی کشتیرانی، شهرهایی چون محمره گسترش یافتند و جمعیت بیشتری را به خود جذب کردند. از طرف دیگر همین امر سبب ایجاد بندر ناصری شد که به موازات آن مشاغل و پیشه‌های جدیدی در آن بندر پدیدار شد، در نتیجه طبیعی است که ظرف نزدیک به بیست سال، جمعیت ایالت دوبرابر شود. این افزایش جمعیت فقط ناشی از زاد و ولد اهالی ایالت نبود، بلکه از مناطق دیگر و به ویژه از شهرهای بصره، قرنه و العماره و فاو عراق و روستاهای مجاور افراد در طلب مشاغل جدید وارد ایالت شدند. برخی از این افزایش نیز ناشی از حضور نیروهای خارجی مانند هندی‌ها بود که در صنعت نفت مشغول به کار بودند، تعدادی نیز از سایر شهرهای ایران به ویژه استان‌های مجاور در طلب شغل به ایالت مهاجرت کردند. با این وجود بنا به دلایل پیش‌گفته^{۶۶}، این افزایش جمعیت، هیچ‌گاه با تغییر بافت جمعیتی همراه نبوده است. از این رو مهاجرت از روستا به شهر یا از زندگی کوچ‌نشینی به شهرنشینی با آهنگی بسیار کند همراه بوده است. تنها تغییر محسوس در بافت جمعیتی در این دوره حرکت از زندگی کوچ‌نشینی به یکجانشینی بود که در این دوره شتاب بیشتری داشت.

بیشترین رشد جمعیت در بندر ناصری بود که جمعیت آن از ۴۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۳ به ۸۰۰۰ نفر در سال ۱۹۲۳ رسید. اما علی‌رغم این افزایش هیچ‌گاه جمعیت بندر ناصری به جمعیت محمره با ۱۲۰۰۰ نفر در سال ۱۹۱۳ نرسید.

جمعیت بندر بوزی در فاصله سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۳ از ۱۰۰۰ نفر به ۸۰۰۰ نفر افزایش یافت که مبین افزایش جمعیت در نتیجه‌ی رشد تجارت و واردات و صادرات در بندر بوزی بود.^{۶۷}

در اواخر عهد شیخ خزعل به دلیل رونق تجارت و اهمیت شهر محمره، تعداد سکنه‌ی آن بیش از سی هزار نفر شد.^{۶۸} به همین دلیل شیخ خزعل به منظور احیای شهر با فراخواندن مهندسين از بصره و هند نسبت به تجدید بنای آن همت گماشت و خیابان‌های آن را بر اساس اصول مهندسی بنا کرد. مهم‌ترین خیابان شهر، خیابان خزعلی نام داشت که به موازات رودخانه کارون بود و گمرک شهر و دفتر کارگزار وزارت امور خارجه و همچنین کنسولگری انگلیس در آن قرار داشت، علاوه بر این دفاتر شیخ کاسب حاکم شهر و همچنین شعبه بانک شاهنشاهی نیز در این خیابان بود.^{۶۹} خیابان کاسبی خیابان دیگر شهر بود که از شمال به جنوب و عمود بر خیابان خزعلی بود.

مناسبات اقتصادی مردم

همچنان که پیش از این ذکر شد ساختار اجتماعی مردم عرب خوزستان در دوره‌ی شیخ خزعل ساختار قبیله‌ای بوده است. به همین دلیل زمین‌های حاصلخیز و بهره‌ده ایالت در تملک قبیله یا طایفه یا عشیره بود. هر طایفه، به موجب سنت، ناحیه مشخصی را در تصرف داشت و آن را «حوز» آن طایفه می‌گفتند مثلاً حوزِ باوی‌ها، حوزِ عنافجه، حوزِ بنی‌ساله و... آنها زمین مزبور را به نوبه‌ی خود میان عشایر مختلف قبیله که کشتکار بودند، تقسیم می‌کردند. از طرفی دیگر آب و ملک حویزه و اهواز و فلاحیه و محمره و رام‌هرمز و غیره، و کلیه عربستان در حقیقت خالصه بود و حق دولت، پس هر که شیخ و والی وقت شد همه را متصرف می‌شود، قدرت مستقله دارد در تمام هستی.^{۷۰} از این رو شیخ مزعل املاک خالصه را به منظور کاشت به افراد مختلف اجاره می‌داد و از آنجا که مبنای اجاره، برآورد میزان محصول یا «خرص»^{۷۱} بود و در اکثر موارد میزان برآورد بیش از میزان واقعی محصول بود، لذا بسیاری از

اجاره‌داران نخلستان‌ها، زمین‌های خود را رها کرده و کاهش چشمگیری در کشت خرما به وجود آمد.^{۷۲}

اما شیخ خزعل پس از آنکه جانشین شیخ مزعل شد، کوشید با احترام به حقوق موروثی اجاره‌داران از کاهش محصول خرما جلوگیری کند. وی به منظور ایجاد انگیزه برای افزایش محصول اجاره‌دارانی که زمین خود را از دست داده بودند، از آنها دعوت کرد که اجاره‌داری خود را از سرگیرند.^{۷۳} شیخ خزعل زمین‌های مزبور را با هدف آبادسازی آنها و با عقد قرارداد در اختیار افراد دیگر قرار می‌داد تا آنها هر ساله یک‌هفتم زمین را با هزینه‌ی خود آباد کرده و در آن نخل و درختان دیگر بکارند و در مقابل نصف محصول از آن، شیخ و نصف دیگر از آن «تَعَاب»^{۷۴} بود. نمونه‌ای از توافق‌نامه تنظیم شده بین شیخ خزعل و احدی از زمینداران در خصوص بهره‌برداری از زمین‌های کشاورزی، ذیلاً ارائه می‌شود.^{۷۵} این توافق‌نامه نشان‌دهنده نظم و ترتیب در دستگاه دیوانی شیخ خزعل و همچنین دوری از اجحاف و عدم سوءاستفاده از قدرت در خصوص املاک شخصی است. مفاد این سند با رعایت کامل حقوق تَعَاب و ملحوظ شدن دسترنج او و همچنین پرداخت هزینه‌های انجام شده بر اساس نظر کارشناسی است. در این سند شیخ خزعل موظف شده است تا دسترنج تَعَاب و هزینه‌های او را نقداً پرداخت کند، اخراج تَعَاب و خاتمه قرارداد در صورتی تحقق می‌یابد که او در عمران و آبادی زمین سستی کند. جالب اینجاست که بدانیم این رابطه تا پانزده سال بعد ادامه داشته و عبدالله الحاج صلبوخ همچنان به عنوان «تَعَاب» در زمین‌های شیخ خزعل کار می‌کرده است.^{۷۶}

از طرفی دیگر در ماه شوال سال ۱۳۲۰ (برابر با ژانویه ۱۹۰۳) طی فرمانی حکومتی تمامی مناطق هندیجان و ده ملا به انضمام زمین‌های واقع در شرق کارون که همگی جزء قلمرو شیخ خزعل بوده به وی واگذار شد و شیخ موظف بود فقط مالیات سالانه را به حکومت بپردازد. تنها شرط موجود برای شیخ عدم فروش زمین‌های مزبور به خارجی‌ها بود. پس از آن طی فرمان‌های دیگر

زمین‌های فلاحیه، محمره، عبادان و معشور نیز با همین شرایط به شیخ واگذار شد.^{۷۷} از طرفی دیگر نصف زمین‌های زیدون از آن سردار اسعد بختیاری و نصف دیگر از آن شیخ خزعل بود.^{۷۸} بدین ترتیب شیخ خزعل مالک تمامی زمین‌های خوزستان جنوبی از محمره تا هندیجان و زمین‌های شرق رودخانه کارون شد و به عنوان بزرگ‌ترین زمیندار ایالت محسوب می‌شد.^{۷۹}

پیش از این نیز با توجه به گزارش عبدالغفار نجم‌الملک مبنی بر لزوم فروش املاک خالصه به رعایا، و از آنجا که در دهه‌ی ۱۸۹۰ حکومت مرکزی با مضیقه‌های مالی روبه‌رو بود، لذا فروش اراضی خالصه خوزستان در دستور کار قرار گرفت. اما دولت به جای فروش اراضی مزبور به کشاورزانی که بر روی زمین کار می‌کردند، این زمین‌ها را در قطعات بزرگ به افراد فروخت و بهای آنها را به صورت نقد و یک‌جا دریافت کرد. همین مطلب سبب شد تا کشاورزان قادر به خرید زمین‌های مزبور نباشد. در نتیجه آنهایی که صاحب سرمایه کلان بودند، توانستند زمین‌ها را خریداری کنند. و از آنجا که در میان مردم عرب، سرمایه کلان وجود نداشت، لذا خریداران آنها بیشتر افراد غیرعرب بودند. نظام‌السلطنه حاکم ایالت طی دو دوره مجزا (از سال ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ و از سال ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۷) یکی از خریداران اصلی این زمین‌ها و در حقیقت بزرگ‌ترین خریدار زمین در سال ۱۸۹۶ بود. املاکی که او خرید شامل حسین‌آباد در حوالی دزفول، کوت نهرهاشم در منطقه حویزه، زمین غرب رود کارون، ناحیه جراحی، و زمین واقع در کنار رود دز در شوابه بود. نظام‌السلطنه چون نمی‌توانست اختیارات خود را بر زمین‌ها اعمال کند، لذا ناگزیر شد، اراضی مزبور را به شیخ خزعل اجاره دهد. خوانین بختیاری هم املاک فراوانی را در رامهرمز خریداری کردند و معین‌التجار نیز زمین‌های وسیعی را خرید.^{۸۰} این حرکت سبب متمرکز شدن اراضی ایالت و تشکیل قشر زمینداران بزرگ شد، ضمن اینکه موضع و موقعیت شیخ محمره را به عنوان بزرگ‌ترین زمین‌دار ایالت تثبیت کرد. روشن بود که اقدام مزبور به ضرر کشاورزان خرده‌پا خواهد بود. نتیجه‌ی طبیعی این اقدام تشکیل خیل عظیم کشاورزان

فاقد زمین بود که در مقابل دسترنج خویش برای مالکان و زمینداران بزرگ کار می‌کردند.

علاوه بر این‌ها قشر دیگری از زمینداران در ایالت وجود داشت که هرچند از نظر وسعت اراضی ملکی به شیخ خزعل و نظام‌السلطنه یا حتی معین‌التجار نمی‌رسیدند و با آنها قابل مقایسه نبودند، اما این زمینداران به نوبه‌ی خود و در مقام مقایسه با زمینداران بزرگ، از لایه‌های پایینی زمینداران بزرگ به حساب می‌آمدند. بخش اصلی و عمده‌ی این‌گونه زمینداران را شیوخ قبایل و عشایر تشکیل می‌دادند در مواردی مانند جنوب غربی اهواز و حمیدیه و حفار محمره و ام‌الحجار، سادات^{۸۱} نیز به عنوان زمینداران محسوب می‌شدند. زمین‌های این‌گونه زمینداران گاهی در حد زمین‌های یک روستا یا کمی بیشتر بود.

در رده‌ی بعد زمینداران متوسط قرار داشتند که زمین‌های آنها نسبتاً بزرگ بود، ولی هیچ‌گاه به زمین‌های دسته‌ی اول نمی‌رسید. معمولاً این‌گونه افراد خود رأساً بر زمین‌های خویش کار نمی‌کردند و برای آماده‌سازی زمین و انجام مراحل کاشت، داشت و برداشت، در مقابل اعطای سهمی از محصول (بین $\frac{1}{4}$ تا $\frac{1}{3}$) از نیروهای دیگر استفاده می‌کردند.

مالکان جزء یا کشاورزان خرده‌پا، قشر دیگر جامعه بودند که به دلیل کوچک بودن زمین ملکی، نمی‌توان آنها را زمیندار تلقی کرد. این دسته از افراد به دلیل محصول اندک زمین، خود شخصاً بر زمین ملکی خویش کار می‌کردند و معمولاً زمین مزبور تکاپوی هزینه‌های سالانه آنها را نمی‌کرد. به همین دلیل جهت تأمین مایحتاج زندگی همواره یک یا چند رأس گاو و چندین رأس گوسفند و بز را پرورش داده تا از گوشت، شیر و پشم آن روزگار بگذارند. بخشی از این کشاورزان با توجه به بازدهی پایین زمین‌های کشاورزی به دلیل ابتدایی بودن ابزار تولید و همچنین خرد و کوچک بودن زمین‌های ملکی، به صورت «فلاح»^{۸۲} در زمین‌های زمینداران بزرگ کار می‌کردند. در حقیقت بخش قابل توجهی از جامعه‌ی عرب در دوره‌ی شیخ خزعل را این عده تشکیل می‌دادند.

افراد فاقد زمین نیز گروه دیگر جامعه‌ی آن دوره بودند، که به دلیل فقدان زمین زراعی به صورت فلاح در زمین‌های دیگران کار می‌کردند و در قبال دسترنج خویش روزگار می‌گذراندند. این‌ها از نظر تعداد زیاد نبودند.

نظام مالیاتی

به موازات افزایش قدرت و نفوذ شیخ خزعل، تغییرات محسوسی در شیوه پرداخت مالیات ایالت ایجاد شد. رویه و شیوه‌ی متعارف این بود که حکومت مرکزی، مالیات منطقه یا مناطقی را به حکام آن مناطق یا افراد ذی‌نفوذ اجاره می‌داد، و حکام مزبور نیز به نوبه‌ی خود می‌توانستند مالیات مناطق تحت سلطه‌ی خویش را اجاره دهند.^{۸۳} شیخ خزعل به نحوی عمل کرد که از سال ۱۹۱۰ مالیات تمام مناطق جنوبی به وسیله نمایندگان او جمع‌آوری شود.^{۸۴} او این رویه را در کل ایالت گسترش داد تا جایی که در آستانه جنگ جهانی اول، اجاره‌داری مالیات به او ختم می‌شد. با این روش بدون تغییر در نرخ مالیات، میزان مالیات اخذ شده سه یا چهار برابر بیشتر بود.^{۸۵} مالیات عمدتاً بر محصول کشاورزی بسته می‌شد و به زمین مالیات تعلق نمی‌گرفت. مالیات زراعی نیز بر حسب منطقه، متفاوت بود و از منطقه‌ای به منطقه دیگر فرق می‌کرد.^{۸۶} عمده مالیات مزبور به صورت عینی^{۸۷} و در برخی موارد به صورت نقدی اخذ می‌شد. روش اخذ مالیات بر اساس شیوه‌ی «خرص» یا تخمین بود. بدین معنی که پیش از عمل آمدن و نضج محصول نماینده‌ی شیخ خزعل به همراه فرد برآوردکننده^{۸۸} در زمین زراعی حضور یافته و میزان محصول را تخمین می‌کرد و با توجه به میزان تخمینی محصول، سهم مالیاتی حاکم از محصول کشاورزی معین می‌شد.^{۸۹}

علاوه بر این با رشد تجارت و گسترش شهرهای محمره و اهواز، نوع دیگری از مالیات جاری شد که همانا مالیات بر پیشه‌وران و کسبه و مالیات بر کالاها و خدمات بود. در خصوص مبنای مالیاتی کسبه و پیشه‌وران اطلاعات و ارقام ضد و نقیضی وجود دارد. کسروی مبنای مالیاتی را دو پنجم ($\frac{2}{5}$) ذکر کرده

است^{۹۰}، اما در سایر منابع مبنای مزبور به روشنی و وضوح ذکر نشده و به نظر می‌رسد مبنای مالیات تابع میل و سلیقه‌ی نماینده یا کارگزار شیخ بود. به عنوان مثال مالیات کسبه و پیشه‌وران در شهر اهواز در زمانی که شیخ جاسب پسر ارشد شیخ خزعل از سوی پدرش حاکم آن شهر بود، یعنی در سال ۱۹۱۴ معادل ۵۹۰۰ تومان بود، اما پس از انتصاب حنظل برادرزاده شیخ خزعل در ژوئن ۱۹۱۵ همین مالیات به کمتر از نصف رسید و در حدود ۲۴۴۰ تومان شد.^{۹۱}

از طرفی دیگر برخی بررسی‌های مبین این امر است که مبنای مالیاتی جهت اخذ مالیات محصول یکسان و یکنواخت بوده، اما آنچه تغییر می‌کرده میزان برآورد محصول بوده، که معمولاً بیش از میزان واقعی برآورد می‌شد، و از این نظر بار طاقت‌فرسایی را بر مردم تحمیل می‌کرد. گذشتگان و به ویژه پدران ما موارد متعددی از این گونه فشارها و تزییقات را روایت کرده‌اند.^{۹۲} در این خصوص مالیات اخذ شده از شیخ عوفی به عنوان نمونه ذکر می‌شود.^{۹۳} هرچند که ممکن است سخنان شیخ عوفی، شیخ بنی‌طرف تا حدود زیادی اغراق‌آمیز باشد. اما واقعیت این است که میزان مالیات اخذ شده از مردم در دوره‌ی شیخ خزعل، بسیار زیاد بود و فشار مضاعفی را بر مردم تحمیل می‌کرد. به همین دلیل عامل اصلی نارضایتی مردم عرب در دوره‌ی مزبور ناشی از اخذ مالیات سنگین از محصولات زراعی بود، که رفتار تند و خشن نمایندگان و مأموران شیخ، این نارضایتی را تشدید می‌کرد.^{۹۴}

احمد کسروی که خود در شوشتر ساکن بود، وضعیت مالیات دوره‌ی شیخ خزعل را این‌چنین توصیف می‌کند: «... مالیات بخش عمده خوزستان که به عهده شیخ بوده بایستی سالیانه چهل هزار تومان به دولت بپردازد، چنان که در خوزستان مشهور است از مردم پنج و شش برابر آن را درمی‌یافته. آن همه نخلستان که در خوزستان است، شیخ از بخش عمده آنها که ملک خود اوست دوپنجم به نام مالیات و یک‌پنجم به نام حق مالکی می‌گرفت و از دیگر نخلستان‌ها تنها دوپنجم مالیات را می‌گرفت.

امتناع نموده، می‌خواست خود حمل نماید، عاقبت کار به مشاجره می‌کشید. حمال قانوناً اعتراض می‌کرد که شیخ از ما مالیات می‌گیرد و این کار را کتترات داده است. ما مجبوریم هر چیزی را حمل کنیم و استفاده نماییم و شما نیز نمی‌توانید بدون دادن وجه مالی اسباب خود را ببرید.^{۹۸}

یک نفر آخوند حق رسیدگی به دعاوی را کتترات کرده است. شیخ باید هر قسم دعاوی را لباس شرعی پوشانده و به این محضر منحصر به فرد بفرستد.^{۹۹} معلوم است آخوند کتتراتی و قاضی منحصر و اجباری چگونه احقاق حق خواهد کرد، و چگونه طرفی را که قسطی از وجه کتترات او را بتواند مستهلک نماید برطرف دیگر که جز حقانیت سرمایه‌ای ندارد ترجیح خواهد داد.

مرده‌شوی خانه‌ها، قمارخانه و شیره‌کش‌خانه‌ها تمام کتترات است، و مستأجرین برای استفاده‌ی خود در توسعه این قبیل منهیات خودکشی می‌کنند.^{۱۰۰}

بر اساس سند شماره ۱۸ بایگانی وزارت امور خارجه، در گزارش مورخ ۲۹ جمادی‌الاول سال ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۶ میلادی) حسین اعتلاءالدوله کارگزار محمره، مردم قصبه از تجاوز و تعدی شیخ محمره به املاک و مال و موروششان به فغان آمده، شکایت او را نزد کنسول انگلیس در بصره برده و از ایشان «استدعا کرده‌اند که آنها و آنجا را به زیر حمایت قبول نموده».^{۱۰۱}

همچنین در گزارش مورخ ۱۶ رجب ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۶ میلادی)، کارگزار محمره خاطر نشان می‌سازد که مالیات داده شده به تهران «صد یک مأخوذی او از رعیت نمی‌شود».^{۱۰۲}

کارگزار محمره در خصوص بهره‌مندی رعایای قصبه از محصول خرماي خود چنین آورده است: رعیت قصبه که نقطه مهم سرحدی است تاکنون قسمتی از محصول خرماي خود می‌برد، در هذه‌السنه [امسال] شیخ اینجا جبراً تمام حاصل آنها را می‌گیرد و به این جهت است که کشتی می‌فرستد و پیش خود بر سر آنها جمعیت و توپ می‌کشد.^{۱۰۳}

شیخ خزعل در محمره و عبادان و ناصری فروش نان و گوشت و دیگر چیزهای خوردنی را آزاد نگذاشته به ضمانت (کونترات) می‌داد و از این راه سالانه سود گزافی برمی‌داشت، چنانکه در سال آخر کونترات محمره به صدوبیست هزار تومان و کونترات عبادان به دویست و ده هزار تومان رسیده بود. در ناصری تنها از میزان کونترات گوشت آگاهی داریم که به پانزده هزار تومان به چندتن عرب کربلایی واگزار کرده بودند. و این شگفت‌تر که در این یک معامله صدوپنجاه لیره یکی از نزدیکان شیخ و ششصد لیره یکی دیگر و هزار لیره یکی از پسران او رشوه گرفته بودند.^{۹۵}

هرچند که در دشمنی و عداوت کسروی و شیخ خزعل، جای هیچ‌گونه شک و جدلی نیست، اما واقعیت امر این است که آنچه نگارنده از افراد مطلع شنیده صحت بسیاری از نوشته‌های کسروی را تأیید می‌کند. و برای اینکه جانب انصاف را داشته باشیم و بی‌طرفی را در پژوهش خویش رعایت کرده باشیم، حداقل اینکه نوشته‌های کسروی در خصوص مالیات نخلستان‌ها سخن عبث و بیهوده‌ای نیست. در نتیجه چنین سیاستی، بسیاری از ارزاق در شهرهای ایالت گران‌تر از شهرهای مجاور بود.^{۹۶}

همچنین هرچند به هنگام اظهار نظر درباره‌ی افراد نباید به سخنان مخالفان و دشمنان آنها استناد کرد و چنین سخنان و اظهار نظرهایی نمی‌تواند خالی از غرض باشد، اما از آنجا که سخنان مزبور چندان بی‌ربط نیستند و با توجه به این که آنچه از گذشتگان به یادگار مانده بر مالیات‌های سنگین در دوره‌ی خزعلی صحه می‌گذارد، از این رو اظهار نظر منسوب به رضاخان نیز جهت آگاهی خوانندگان ذیلاً ارائه می‌شود.

... تمام منابع عایدات را به تصرف درآورد و از عواید زراعت و نخلستان‌ها و تجارت و گمرک گرفته تا پست‌ترین مشاغل مثل حمالی و دلالی و مرده‌شویی مالیات گرفت و حَرَف عالیه و دانیه را به کتترات^{۹۷} داد.

اگر شخصی زنبیلی در دست داشت و در سواحل آبادان یا محمره پیاده می‌شد، یک نفر حمال خود را معرفی می‌کرد که آن را ببرد. اگر صاحب زنبیل

نبود، برای اینکه شیخ خزعل با مردم عرب رفتار خشونت‌آمیزی داشت، چندان که مردم همیشه از وی دوری می‌کردند و از سطوت او می‌ترسیدند.^{۱۰۷}

تاریخچه بنای شهر عبادان

از جمله شهرهایی که در این دوره یعنی از ۱۸۹۷ تا ۱۹۲۵ مجدداً احیا شد و رونقی بیش از گذشته یافت شهر عبادان است. این شهر با احداث پالایشگاه در سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۳۲۷ ه.ق و ۱۲۸۸ ش) در مسیری تازه قرار گرفت و از آن چنان وضعیتی برخوردار شد که پس از چند دهه مهمترین شهر ایالت شد. بر خلاف تصور و پنداشت عامه عبادان شهری قدیمی است و قدمت آن به پیش از اسلام و به قولی به سال‌ها یا سده‌های نخستین پیدایش دین مسیحیت یعنی نزدیک به ۱۸۰۰ سال پیش بازمی‌گردد. از آنجا که در رژیم پهلوی انجام هرگونه پژوهش تاریخی در خصوص این خطه ممنوع بود و کتب و نشریات رسمی و غیررسمی، سیاست و برنامه‌ی خاصی را در این خصوص دنبال می‌کردند، از این رو نه تنها پژوهش‌های تاریخی، بلکه حتی پژوهش‌های جغرافیای تاریخی نیز در این خصوص انجام نشده و عوام و اکثر قریب به اتفاق دانش‌آموختگان و حتی اهل علم، شناخت درست و صحیحی از تاریخ شهر عبادان نداشتند. آنها بر این پنداشت بوده و هستند که شهر عبادان با احداث پالایشگاه به سال ۱۹۰۹ احداث شد و پیش از آن تاریخ یا پیشینه‌ای نداشته است.

بطلمیوس جغرافیدان و اخترشناس نامی یونان که در حدود سده‌ی دوم میلادی می‌زیست، عبادان را در اقلیم سوم با طول هفتاد و پنج درجه و ربع و عرض سی و یک درجه توصیف می‌کند.^{۱۰۸} این سخن بیانگر قدمت این شهر است که به سده‌ی اول و دوم میلادی می‌رسد، علاوه بر این سخن پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) نیز مؤید قدمت این شهر است.^{۱۰۹}

در خصوص وجه تسمیه عبادان تقریباً همه‌ی جغرافیدانان و نویسندگان جغرافیای تاریخی، آن را به عباد بن حصین نسبت می‌دهند که در زمان حجاج

ملک‌الشعراى بهار ضمن توصیف شیخ خزعل به عنوان مردی باهوش و سیاسی و بالنسبه محیل، خاطر نشان می‌سازد که این مرد نسبت به زیردستان خوب رفتار نمی‌کرد و از این راه [منظور مالیات‌های سنگین است] و از طریق استفاده‌های نخيلات و سایر مزروعات بی‌پایان که در بصره و کویت و خوزستان داشت و از راه تجارت و بهره‌های گمرکی ثروت زیادی تحصیل کرده بود و یکی از توانگران معروف و بزرگ آسیا به شمار می‌آمد.^{۱۰۴} در حقیقت اخذ مالیات سنگین از مردم و به ویژه مالیات کشاورزی عامل اصلی نارضایتی مردم از شیخ خزعل و نمایندگان او بود.

در گزارش نمره ۴ مکرّم‌الدوله کنسول ایران در بغداد که به تاریخ ۲۰ اسد ۱۳۰۱ به وزارت امور خارجه ارسال شده در این خصوص چنین آمده است: ... عموم عشایر حویزه و محمره از شیخ خزعل خان متنفر و برای قلع و قمع او حاضر و آماده هستند و مولی نام که رؤسای سابق حویزه و از فامیل معروف موالی هستند و در حویزه حکومت با اقتداری داشته و در ناسخ‌التواریخ هم بسیاری از آنها ذکر شده است با عاصی و عوفی و منشد^{۱۰۵} که نیز از رؤسای حویزه هستند در عماره موجود و شیخ سلطان پسر حنظل خان برادرزاده شیخ خزعل خان هم الآن در اینجاست.^{۱۰۶}

در حقیقت حرص و آز شیخ برای ثروت‌اندوزی به قیمت بدبختی و فلاکت مردم تمام شد، ثروتی که نتوانست پایه‌های حکومت او را نگهدارد و در یک چشم به هم زدن، رضاخان تمام آن را از آن خود کرد. شیخ خزعل پیش از آنکه مغلوب سیاست‌های مزورانه انگلیس شود و حتی پیش از آنکه مغلوب لشکرکشی رضاخان شود، اسیر و مغلوب سیاست‌های مالیاتی خویش شد. به همین دلیل مصطفی عبدالقادر النجار در پژوهش خود، پس از ذکر نقاط قوت شیخ خزعل، ناگزیر می‌شود ضعف بزرگ را بر ملا سازد و بررسی خود را این‌چنین به پایان می‌رساند: «... از همین رو می‌بینیم که با ربوده شدن شیخ خزعل توسط سرلشکر زاهدی و انتقال او به تهران، عشایر عرب هیچ اقدامی برای نجات او نکردند، گویی قضیه به آنها ارتباطی ندارد و این هم بدون دلیل

بن یوسف ثقفی^{۱۱۰} در این خطه مسکن گزید و به آبادانی و عمران آن پرداخت.^{۱۱۱} علت اصلی بیان این سخن، نوشته ابن کلبی است. بر اساس این نوشته اولین کسی که در عبادان مسکن اختیار کرد همانا عباد بن حصین است.^{۱۱۲} از آنجا که حجاج بن یوسف ثقفی و همچنین عباد بن حصین در قرن دوم هجری می‌زیستند و بطلمیوس قرن‌ها پیش از این مختصات عبادان را ذکر کرده و پیامبر اکرم نیز از عبادان یاد کرده است، پیداست که بنای شهر و وجه تسمیه آن به قرن‌ها پیش از عباد بن حصین بازمی‌گردد. دلیل و گواه دیگر در تأیید سخن فوق فرمان عمر بن خطاب (وفات سال ۲۳ هجری قمری) است که از نظر زمانی مقدم بر زمان عباد بن حصین است. او در فرمان خود به والی بصره، عبادان را جزء ایالت بصره دانسته و اداره آن را به والی بصره محول می‌کند.^{۱۱۳} به همین دلیل عبدالمسیح انطاکی معتقد است که نام عبادان پیش از این‌ها بر این شهر اطلاق می‌شده است.^{۱۱۴}

عباد به معنی افراد بسیار عبادت‌کننده است و از آنجا که در این شهر مردمانی عابد و پارسا می‌زیستند و از طریق ندورات روزگار می‌گذرانند^{۱۱۵}، لذا آن را عبادان نامیدند. در خصوص افزودن «ان» نیز این شیوه مرسوم مردم بصره بوده که به هنگام نامگذاری شهر یا روستایی به نام شخص، به آخر آن «ان» می‌افزودند، چنان که روستای زیادان منسوب به زیاد بن ابیه و روستای عبداللیان منسوب به عبدالله و روستای بلالان منسوب به بلال بن ابی بَرْدَة در حوالی بصره به همین شیوه نامگذاری شده‌اند.^{۱۱۶}

مقدسی جغرافیدان و سیاح معروف قرن چهارم هجری که به عبادان آمده، مردم آن را عباد و صالح^{۱۱۷} توصیف کرده و از قول پیامبر اکرم این سخن را نقل می‌کند که هرکس از شما اگر به عبادان رسید آنجا منزل اختیار کند، چون گل [خاک] آن از گل [خاک] بیت‌المقدس است که در زمان نوح پیامبر، طوفان نوح آن گل [خاک] را به اینجا آورده است.^{۱۱۸}

ابن بطوطه، سیاح معروف قرن هشتم هجری قمری که به عبادان سفر کرده، آن را قریه بزرگی با معابد و مساجد فراوان توصیف می‌کند، و بر ساحل دریا

مقامی است که آن را به خضر و الیاس علیهماالسلام نسبت می‌دهند و رو به روی مقام، خانقاهی است که چهارتن درویش با فرزندان خود، خدمت تکیه و خانقاه را برعهده دارند و گذران آنها از ندوراتی است که از مردم می‌رسد.^{۱۱۹} همین سخن را زکریا بن محمد بن محمود قزوینی تأیید کرده است. او می‌نویسد مرقد امامزاده‌ها، خانقاه صوفیان و تکایای درویشان است، زوار از هر سوی و کنار به زیارت می‌آیند.^{۱۲۰}

نوشته‌های جغرافیدانان و سیاحان معروف بیانگر این امر است که عبادان شهر عبادت‌کنندگان و صالحان بوده و تأییدی است بر این که نام عبادان از عباد به معنای عبادت‌کنندگان اخذ شده است. عبدالمسیح انطاکی نیز وجه تسمیه عبادان را به دلیل وجود عبادت‌کنندگان و مومنان می‌داند.^{۱۲۱}

یاقوت حموی در توصیف عبادان خاطر نشان می‌سازد که عبادان جزیره‌ای است میان دو رود (میان رودان) که در آن زیارتگاه‌ها، خانقاه‌ها و رباطات وجود دارد، شوره‌زاری است بی‌حاصل که آب آن شور است. مردم آن تارک دنیا بوده و از محل ندورات روزگار می‌گذرانند. در آن زیارتگاه حضرت علی (ع) است، در فصل زیارت، مردم اطراف به قصد زیارت آنجا آمده، در خصوص کرامات آن سخنان تأیید نشده‌ای بر زبان‌ها جاری است.^{۱۲۲}

مقدسی خاطر نشان می‌سازد که عبادان شهری است که در جزیره قرار دارد و پس از آن شهر یا روستایی نیست.^{۱۲۳} این سخن تأییدی است بر موقعیت فعلی شهر عبادان که منطبق بر موقعیت قبلی آن است.

ابن خردادبه نیز که در قرن دوم هجری می‌زیسته موقعیت جغرافیایی عبادان را به نحوی توصیف می‌کند که با موقعیت فعلی آن انطباق دارد و فاصله بصره تا عبادان را دوازده فرسخ می‌داند.^{۱۲۴} نویسنده کتاب *الروض المعطار فی خبر الاقطار* نیز ضمن تأیید فاصله بین بصره تا عبادان، بوریاء و حصیر این شهر را معروف می‌داند که از نیزارهای آن تهیه می‌شد.^{۱۲۵} توصیف یاقوت حموی نیز از موقعیت جغرافیایی شهر عبادان با موقعیت فعلی شهر همخوانی دارد. یاقوت پس از شرح این موقعیت خاطر نشان می‌شود که عبادان در جزیره‌ای در

متهدی الیه خشکی واقع است و آن را آب‌های دجله از دو طرف احاطه کرده است، به همین دلیل عجم آن را «میان رودان» می‌نامند.^{۱۲۶}

شهر عبادان در دوره عباسی شهر آباد و پررونقی بود و تنی چند از دانشمندان را در خود پرورش داد.^{۱۲۷} از آن جمله محدث معروف ابوبکر احمد بن سلیمان العبادانی متولد اول رجب سال ۲۴۸ ه. ق، قاضی ابوشجاع احمد بن الحسن الشافعی العبادانی متولد سال ۴۳۴ ه. ق و سیاح معروف حسن بن سعید العبادانی المقرئ^{۱۲۸} و محدث طاهر جعفر بن محمد عبادانی متوفی به سال ۴۹۳ ه. ق.^{۱۲۹} از علمای عبادان بودند.

شاعر معروف ناصر خسرو نیز در مراجعت از سفر حج (در سال‌های ۴۳۷-۴۴۴ ه. ق) از بصره به عبادان آمده و از این شهر مسیر بازگشت خود را دنبال کرد.^{۱۳۰} او همانند سایرین از حصیر عبادانی یاد می‌کند. پیش از او نیز ابن حوقل که در قرن چهارم می‌زیست در کتاب خود از عبادان نام برده است.^{۱۳۱} شهر عبادان همانند بسیاری از شهرهای اطراف چون بیان، ابله، حصن مهدی، سوق الاهواز، سوق الاربعاء، عسکر مکرّم، سُرق، مناذر الکبری، مناذر الصغری، نهر تیری، الکلبانیه، المختاره، خشبات (یا خشاب) در قرن هشتم هجری به طور کلی از صحنه روزگار محو شد و آثار و نشانه‌ای از آن باقی نماند. به همین دلیل در کتب و منابع تاریخی و جغرافی از قرن فوق به این سو هیچ‌گونه اثر و نشانی از آن دیده نمی‌شود. در داستان به قدرت رسیدن سید محمد مشعشع به سال ۸۴۵ ه. ق و پس از آن در طول حکومت مشعشعیان و در اوج درگیری‌های آل مشعشع با حکام بصره به منظور تصرف آن شهر، سخنی از عبادان نیامده است. پس از آن نیز در زمان حکومت دیریان در بصره و همچنین برپایی حکومت بنی‌کعب در قبان و فلاحیه نام و نشانی از عبادان نیست.^{۱۳۲} به سال ۱۲۴۳ ه. ق (۱۸۲۷ م) در زمان شیخ غیث، از بریم^{۱۳۳} نام برده می‌شود، اما از عبادان خبری نیست.^{۱۳۴} از این رو پس از ویرانی شهر عبادان، فقط دهکده کوچکی از آن باقی ماند.^{۱۳۵}

بنای زیارتگاه خضر نبی توسط حاج محمود در سال ۹۲۰ ه. ق در محل

سابق زیارتگاه خضر و روی آوردن مردم اطراف به این زیارتگاه سبب شد تا نام خضر بر زبان‌ها جاری شده و کم‌کم نام عبادان به محاق فراموشی سپرده شود، به همین دلیل آنجا را که جزیره بزرگی بود و در میان دو رود محصور بود «جزیره الخضر» نامیدند.^{۱۳۶} علاوه بر این در برخی منابع از آن به نام جزیره محرزی نیز نام برده‌اند.^{۱۳۷}

پس از کشف نفت در چاه نفتون به سال ۱۹۰۸ میلادی و متعاقب آن عزم و تصمیم انگلیسی‌ها جهت احداث پالایشگاه در جزیره الخضر، انگلیسی‌ها مذاکراتی نسبتاً طولانی را با شیخ خزعل آغاز کردند و در نهایت قطعه زمینی در دهکده عبادان به این کار اختصاص یافت. احداث پالایشگاه سبب شد تا نام عبادان دوباره زنده شود و این بار نام جزیره الخضر به محاق فراموشی سپرده شد.

بنای شهر عبادان از سال ۱۳۲۵ هجری قمری [۱۹۰۸ میلادی] آغاز شد و آن‌جا را حال مطلقاً عبادان گویند.^{۱۳۸} احداث پالایشگاه روز به روز بر رونق عبادان افزود، به نحوی که در سال ۱۳۰۵ یکی از شهرهای بزرگ به شمار می‌آمد، خیابان‌ها در آنجا کشیده شد، که شب‌ها با نیروی برق روشن می‌شدند.^{۱۳۹} همین امر سبب مهاجرت کارگران از شهرهای اطراف و به ویژه از شهرهای جنوبی کشور به عبادان شد، به نحوی که در اوایل سال‌های ۱۳۰۰ شمسی مردم آنجا از هندی و ایرانی و اروپایی بیش از سی هزار تن شدند.^{۱۴۰} انگلیسی‌ها نیز در این شهر ساختمان‌ها و ابنیه جدیدی احداث کردند تا به عنوان ساختمان اداری و همچنین محل سکونت کارمندان عالی‌رتبه مورد استفاده قرار گیرد.^{۱۴۱} در سال ۱۹۱۱ احداث شهر جدید عبادان بر مبنای الگوی شهرهای انگلیسی صورت گرفت.^{۱۴۲} بر همین منوال در آن هشتاد باب دکان احداث شد و از آنجا به ناصری و مسجد سلیمان سیم تلفن کشیده شد.^{۱۴۳}

پس از چیرگی رضاخان بر شیخ به سال ۱۳۰۴ ه. ش و اسارت شیخ خزعل به تهران، نام عبادان تا ده سال همچنان بر این شهر اطلاق می‌شد، ده سال بعد یعنی در سال ۱۳۱۴ ه. ش بر اساس مصوبه دولت رضاشاه نام عبادان به آبادان تغییر یافت.^{۱۴۴}

یادداشت‌ها

۱. مصطفی انصاری، همان، ص ۳۳.
2. Longrigg, op. cit. p. 5
- نقل از مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۴۹.
۳. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۱۵.
۴. عبدالملک انطاکی، «توطئه الرياض الخزعلیه»، ص ۵۸.
۵. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۴۹.
۶. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۶۲.
۷. همان.
۸. حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی؛ «خاطرات و اسناد»، باب دوم، ص ۳۹۷.
۹. گزارش نمره ۲۰۴۰ کارگزار به وزارت امور خارجه، نقل از: نادره جلالی، همان، ص ۱۰۵.
۱۰. حاج جابرخان پدر شیخ خزعل، حکمران محمره در سال ۱۲۴۹ قمری (۱۸۳۲ میلادی) با حذف حقوق گمرکی بر کالاهای وارداتی، بندر محمره را بندر آزاد اعلام کرده بود. نگاه کنید به: عبدالنبی قییم؛ پانصد سال تاریخ خوزستان، ص ۴۱۷.
۱۱. بسیاری از روستاهای حاشیه کارون از اهواز تا عبادان تا به امروز به نام طوایف و قبایل ساکن محمره‌اند، بخشی از زمین‌های روستاهای مزبور از آن شیوخ این طوایف بود.
۱۲. این شیوه تا اوایل دهه پنجاه شمسی (دهه هفتاد میلادی) کم و بیش مرسوم بود. پس از آن و به ویژه در سال‌های بعد به دلیل گسترش شهر اهواز و همچنین هم‌زمان با گران شدن قیمت جهانی نفت و رشد صنعت نفت در شهر اهواز، دیگر اثر و نشانی از این شیوه باقی نماند.
۱۳. حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی؛ «خاطرات و اسناد»، ص ۷۳۳.
۱۴. ج. جی. لوریمر؛ «دلیل الخلیج»، جلد دوم، ص ۱۲۵۳.
۱۵. موقعیت ژئوپولیتیکی مناسب محیسن نیز این قبیله را از خسارت اقتصادی ناشی از حملات غارتگرانه قبایل دیگر مصون می‌داشت. همچنین نواحی مزبور کمتر در معرض طغیان رودخانه‌ها بودند. در نتیجه به دلیل دوری از بلایای انسانی و بلایای طبیعی، آنها از وضع اقتصادی مطلوب‌تری برخوردار بودند.
۱۶. عبدالملک انطاکی؛ «توطئه الرياض الخزعلیه»، ص ۵۷.
۱۷. عبدالملک انطاکی، همان، ص ۲۱.
۱۸. بطرس البستانی، دائرةالمعارف‌الاسلامیه، جلد ۲، ص ۵۰۱.
۱۹. گزارش کنسول روس در بوشهر. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۱۵.
۲۰. انعام مهدی علی‌السلطان، همان.
۲۱. شیخ مزعل انحصار تجارت خارجی را در دست داشت، مصطفی انصاری، همان، ص ۱۵۴.
۲۲. احمد کسروی می‌گوید: «شیخ روزی که من نیز در نزد او بودم از انبوهی حاصل خرما

- سخنی به میان آورده» می‌گفت: «در هندوستان مرا ملک‌التمر [پادشاه خرما] می‌نامند».
- احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۲۸.
۲۳. سدیدالسلطنه؛ همان؛ صص ۱۵۷-۱۶۲.
 ۲۴. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۶۹.
 - احتمالاً خانواده‌ی موقر که تا پیش از انقلاب از جمله تجار بزرگ شهر محمره بوده‌اند از اعقاب میرزا حسین‌خان هستند.
 ۲۵. سند نمره ۵۲۴ بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، به تاریخ ۱۳۰۴/۵/۲۹.
 - نقل از نادره جلالی، همان، ص ۹۹.
 ۲۶. عبدالملک انطاکی؛ «توطئه الرياض الخزعلیه»، ص ۲۱.
 ۲۷. محمدعلی‌خان سدیدالسلطنه، همان، ص ۱۶۹.
 ۲۸. عبدالملک انطاکی، همان، ص ۲۱.
 ۲۹. گزارش نمره ۲۵۲۰ کارگزار خوزستان به شماره ۲۳ رجب سال ۱۳۲۳.
 - نقل از نادره جلالی، همان، ص ۱۱۱.
 ۳۰. محمدعلی‌خان سدیدالسلطنه، همان، ص ۱۶۵.
 ۳۱. عبدالملک انطاکی، همان.
 ۳۲. همان.
 ۳۳. همان.
 ۳۴. نادره جلالی، همان، ص ۹۸.
 ۳۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۴۵.
 ۳۶. همان، ص ۱۴۶.
 ۳۷. همان، ص ۳۶، ص ۱۶۲.
 ۳۸. همان.
 ۳۹. همان، ص ۱۴۷.
 ۴۰. مصطفی عبدالقادر النجاره همان، ص ۱۴۸.
 ۴۱. مصطفی عبدالقادر النجاره همان، ص ۱۴۸.
 ۴۲. احمد کسروی؛ «تاریخ پانصد ساله خوزستان»، ص ۲۱۴.
 ۴۳. همان.
 ۴۴. خزعلیه به نام شیخ خزعل نام‌گذاری شده بود.
 ۴۵. همان.
 ۴۶. کوت عبدالله در ۱۰ کیلومتری جنوب شهر اهواز قرار دارد و در حال حاضر جزئی از شهر اهواز است.
 ۴۷. دارخوین در ۴۵ کیلومتری شمال آبادان در جاده آبادان - اهواز است.
 ۴۸. احمد کسروی، همان.
 ۴۹. عبدالملک انطاکی، «توطئه الرياض الخزعلیه»، ص ۵۷.
 ۵۰. همان، ص ۳۴.
 ۵۱. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۴.
 ۵۲. سدیدالسلطنه، همان، ص ۱۷۲.

۵۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۹۴.
۵۴. مصطفی انصاری معتقد است که شرکت نفت چیزی کمتر از ۸ درصد مجموع نفوس ایالت را در آن صنعت مشغول به کار کرد (ص ۱۹۳). اما این رقم در خصوص مردم عرب مصداق ندارد، زیرا میزان به کارگیری نیروهای عرب در صنعت نفت بسیار ناچیز بوده است. خود ایشان چند صفحه قبل نیز این سخن را تأیید کرده، اما ظاهراً در این قسمت او آنچه را قبلاً نوشته به طاق نسیان سپرده است.
۵۵. همان، ص ۱۷۸.
۵۶. سدید السلطنه؛ همان، ص ۱۶۴.
۵۷. همان.
۵۸. عبدالمسیح انطاکی؛ «توطئه‌الریاض الخزعلیه»، ص ۲۱.
۵۹. سدید السلطنه، همان، ص ۱۶۷.
۶۰. همان، ص ۱۶۸.
- رنگون پایتخت کشور برمه است. یادگار آنها در شهر آبادان مسجدی است که روبه‌روی پالایشگاه نفت آبادان بر کنار شط و در مدخل ورودی شهر آبادان قرار دارد. و از نظر معماری به معماری برمه و آن نواحی شباهت دارد. این مسجد به نام «مسجد رنگونی‌ها» معروف است و تاکنون نیز پابرجاست. اما در سه دهه اخیر مورد کم‌لطفی قرار گرفته است.
۶۱. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، صص ۱۶۵-۱۶۸.
۶۲. هر چند عبدالمسیح انطاکی معتقد است که بیشتر مردم عرب کوچ‌نشین بوده‌اند، «توطئه‌الریاض الخزعلیه»، ص ۵۷.
۶۳. برای آگاهی بیشتر در این خصوص نگاه کنید به:
- علی نعمه الحلو؛ «الاهواز، قبائلها و اسرها (مسح دیموگرافی للإنسان العربی علی ارض عربستان)».
- عباس العزاوی؛ «عشایر العراق»، جلد چهارم.
- عبدالجلیل المانع؛ «مسیرة الی قبائل الاهواز»، جلد اول.
- یوسف عزیزی؛ «قبایل و عشایر عرب خوزستان».
- کاظم پورکاظم؛ «مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان».
- موسی سیادت؛ «تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان».
۶۴. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۷۷.
۶۵. عبدالمسیح انطاکی؛ «توطئة الریاض الخزعلیه»، ص ۷.
۶۶. در مبحث اوضاع اقتصادی ایالت به دلایل مزبور اشاره شده است.
۶۷. نام این بندر «بزیه» است و مردم فلاحیه کماکان آن را بدین نام می‌خوانند.
۶۸. عبدالمسیح انطاکی، «توطئة الریاض الخزعلیه»، ص ۱۹.
۶۹. همان.
۷۰. حاج عبدالعقار نجم‌الملک؛ «سفرنامه خوزستان»، ص ۶۱.
۷۱. «خزص» در لغت به معنی تخمین و برآورد است.
- عبدالنبی قیّم، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، چاپ دهم، ص ۴۴۳.
۷۲. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۶۹.

۷۳. همان، ص ۱۶۹-۱۷۰.
۷۴. تَعَاب در گویش عربی به معنی بسیار زحمتکش است و در اینجا معنی اجاره‌دار زمین است.
۷۵. من خزعل فرزند مرحوم حاج جابرخان اقرار می‌کنم که با عبدالله‌الحاج صلیوخ پیمان بستم، تا او در قطعه زمین ملکی من واقع در املاک شخصی‌ام در بخش جزیره با حدود اربعه... به شرح ذیل عمل کند:
- اول: مدت این قرارداد ۷ سال است که از تاریخ زیر آغاز می‌شود.
- دوم: طرف پیمان مکلف است هر سال یک‌هفتم زمین را با نخل و درختان دیگر، بر اساس عرف و اصول جاری، کشت و نه‌رها و جویبارها را لایروبی کند. به نحوی که در پایان قرارداد آن تعداد زمین کاملاً کشت شده باشد.
- سوم: تمامی هزینه‌های کاشت، لایروبی و عمران و غیره به عهده تَعَاب است و او متعهد به پرداخت آنها است و از این بابت هیچ هزینه‌ای به من تعلق نمی‌گیرد.
- چهارم: در صورتی که - خدای ناکرده - نام‌برده نتواند آن بخش از زمین را در سال موردنظر تکمیل کند، من حق دارم پیمان مزبور را فسخ و عبدالله را از ملک خویش اخراج کنم و او در چنین حالتی حق هیچ‌گونه اعتراضی ندارد. اما او این حق را دارد تا به اتفاق هم یک یا سه نفر کارشناس محترم برای ارزیابی کارهای او و هزینه‌های مرتبط انتخاب کند و من موظف هستم تا هزینه‌های تخمین شده را به او پرداخت کنم.
- پنجم: تمام محصول زمین مذکور به دو بخش تقسیم می‌شود. نصف خالص آن سهم من مالک خواهد بود و او موظف است بی‌درنگ آن را به من پرداخت کند و نصف دیگر از آن اوست. سهم کشاورزان نیز از نصف او برداشت می‌شود و از این جهت حقی برعهده من نیست.
- ششم: پس از پایان مدت مذکور و پس از آنکه همه ملک فوق‌الاشعار آباد شد و درختان در آن کاشته شدند و لایروبی انجام شد، وضع زمین به صورت ذکر شده در بالا خواهد بود؛ یعنی نصف خالص محصول از آن من به عنوان مالک زمین و نصف دیگر از آن تَعَاب است و این وضع تا آخر میان من و او خواهد بود. آبادی و عمران، او را در زمین باقی خواهد گذاشت و ویرانی زمین موجب طرد و اخراج او می‌شود. و در صورتی که - خدای ناکرده - لازم شد او به دلیل اهمال در عمران از ملک موردنظر اخراج شود، در این حالت به اتفاق هم یک یا سه نفر کارشناس محترم جهت تخمین زحمات او و هزینه‌های انجام شده انتخاب می‌کنیم و من موظف هستم تا هزینه‌های کارشناسی شده را به صورت نقدی به او پرداخت کنم. در این صورت او حقی از بابت مالکیت زمین (رقبه) ندارد. این سند با رضایت و صحت امضا شد و خداوند بهترین گواه و شاهد است.
- تنظیم شده در بیستم ماه محرم‌الحرام سال ۱۳۱۹ هجری قمری (مطابق سال ۱۹۱۰ میلادی).
نقل از: مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۳۴۱-۳۴۳.
76. M.F.A.A. "Files for 1339" (1920/21) Vol. 50, Files 8.
- نقل از مصطفی انصاری، همان، ص ۱۷۱.
- شایان ذکر است که عبدالله‌الحاج صلیوخ خود از زمین‌داران بزرگ جزیره صلیوخ (بعدها جزیره مینو) بود.

۷۷. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۷۶-۱۷۷.
- بعدها با روی کار آمدن رضاخان، او به منظور تضعیف قدرت شیخ خزعل، فرمان‌های مزبور را لغو کرد.
۷۸. سردار اسعد بختیاری؛ «خاطرات سردار اسعد بختیاری»؛ ص ۱۳۹.
۷۹. درباره املاک شیخ آگاهی که ما در دست داریم این است که نخست املاک بسیاری را ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه به نظام‌السلطنه واگذار کرده بوده و او و یارانش پس از مرگ او به شیخ فروخته‌اند، دوم املاک بسیاری را دولت به پدر یا برادر شیخ واگذار کرده بوده، سوم املاک بسیاری را دولت به خود شیخ خزعل واگذار نموده، ما به فهرست این املاک نمی‌پردازیم و یک کلمه می‌گوییم که هرچه زمین‌های بهره‌ده در خوزستان است دو سوم آن بلکه بیشتر از آن شیخ بوده است.
۸۰. احمد کسروی؛ تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۲۸.
۸۱. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۷۵-۱۷۶.
۸۱. سادات نعمتی، بیت سید نعمه در ساحل غربی کارون و طالقانی‌ها در حمیدیه و هاشمی‌ها در حفار و ام‌الحجار از این گونه سادات بوده‌اند.
۸۲. «فلاح» در لغت به معنی برزگر و کشاورز است. اما در اصطلاح مردم عرب خوزستان به کسی اطلاق می‌شود که عهده‌دار مراقبت از نخلستان‌های زمینداران بود و در قبال گرده افشانی درخت خرما و جمع‌آوری محصول به صورت سالیانه، سهمی از خرما را که معمولاً بین $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{2}$ است برداشت می‌کرد.
۸۳. عبدالله بن مصطفی قلی‌خان ملقب به سردار اکرم؛ همان، ص ۳۴.
۸۴. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۸۳.
۸۵. همان.
۸۶. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۴۹.
۸۷. محصول زراعی.
۸۸. «خرّاص» یا برآورد کننده، که در اکثر موارد خود نماینده، خرّاص نیز بود.
۸۹. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۱۵۰.
۹۰. احمد کسروی؛ «تاریخ پانصدساله خوزستان»؛ ص ۲۲۸.
۹۱. مصطفی انصاری، همان، ص ۱۸۵-۱۸۶.
۹۲. نگارنده داستان‌های زیادی در این خصوص از بزرگ‌ترها شنیده است. در بعضی موارد میزان مالیات خرما حتی از محصول خرما بیشتر بود.
- احمد کسروی نیز در این باره چنین گفته است: «درباره سختگیری شیخ در زمینه مالیات داستان‌های بسیاری در خوزستان مشهور است. از جمله آنکه «خراص» که برای برآورد میزان حال خرما به باغ‌های رفته تا میزان مالیات آن دانسته شود، گاهی به گزافه حاصل را دو برابر آنچه که هست برآورد می‌نموده و...»
- احمد کسروی؛ تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۲۹.
۹۳. شیخ عوفی در دیدار خود با احمد کسروی که به منظور شکایت از شیخ خزعل نزد او به شوشتر رفته بود، فهرستی از مالیات عشیره‌ی خود را به کسروی نشان داده که خزعل آنچه از بابت بنی‌طرف به دولت می‌داده، یازده برابر آن را از آن عشیره می‌گرفته است.
- احمد کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۲۷۲.
۹۴. ریشه بسیاری از شورش‌ها به ویژه شورش‌های متوالی طایفه‌ی نصار را باید در همین مالیات‌های سنگین جستجو کرد. حتی با قدری تسامح می‌توان شورش بنی‌طرف بر شیخ خزعل را در همین چارچوب گنجانند.
۹۵. احمد کسروی، «تاریخ پانصد ساله خوزستان»؛ ص ۲۲۸ و ۲۲۹.
۹۶. در شوشتر گوشت منی هشت قران بود [اما] در ناصری منی دو تومان فروش می‌شد.
- احمد کسروی، همان، ص ۲۲۹.
- شگفت‌آور این است که در سال ۱۳۰۸ قمری (۱۸۹۰ میلادی) و در دوره‌ی حکومت شیخ مزعل، نرخ نان در محمره نزدیک به دو برابر آن در اهواز بود. یعنی در حالی که نان در محمره خرواری ده تومان بوده، در اهواز هر خروار ۶ تومان فروش می‌رفت.
- حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی؛ «خاطرات و اسناد»؛ باب دوم، ص ۳۱۴.
۹۷. حَرَف عالییه و دانیه را به کترات داد به معنی: همه مشاغل بزرگ و کوچک را به پیمان گذاشت.
۹۸. نگارنده در این خصوص چیزی از پیشینیان نشده است. اگر هم وجود داشته، نگارنده نشنیده است.
۹۹. نگارنده در این باره چیزی نشنیده است.
۱۰۰. فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۱۶۰-۱۶۱.
- شایان گفتن است پس از اسارت شیخ خزعل، حکومت رضاخان میزان مالیات اخذ شده از مردم را بیشتر از پیش کرد.
۱۰۱. نادره جلالی، همان، ص ۱۰۴.
۱۰۲. سند نمره ۲۵۰۷، کارگزار به وزارت امور خارجه.
۱۰۳. نادره جلالی، همان.
۱۰۴. ملک‌الشعراى بهار؛ «تاریخ مختصر احزاب سیاسى»، ص ۲۴۶.
- شیخ خزعل حتی در عراق به عنوان یکی از بزرگ‌ترین مالکان نخلستان در بصره و به ویژه ابی‌الخصیب به شمار می‌رفت.
- علی‌الوردی؛ «لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث»، ص ۲۳۹.
۱۰۵. این سه تن، شیوخ و سرکردگان بنی‌طرف بودند.
۱۰۶. نادره جلالی، همان، ص ۱۴۶-۱۴۷.
۱۰۷. مصطفی عبدالقادر النجار؛ «التاریخ السیاسی لإمارة عربستان»؛ ص ۳۰۵.
- خاطر نشان می‌شود بخش پایانی کتاب مزبور را محمد جواهرکلام با برخی حذفیات به فارسی برگردانده و در کتاب خوزستان (۱) تحت عنوان «فرجام شیخ خزعل» منتشر کرده است.
۱۰۸. یاقوت حموی، «معجم البلدان»، جلد چهارم، ص ۷۴.
۱۰۹. حمدالله مستوفی؛ «تاریخ گزیده»، صص ۷۶۲-۷۶۳.
- عبدالکریم بن محمدالرافعی القزوینی، «أثار البلاد و اخبار العباد»، جلد اول، ص ۹.
۱۱۰. حَجَّاج بن یوسف ثقفی، متولد ۹۵ هـ. ق برابر با ۷۱۴ میلادی.

مراد و منظور از «مابعد عبادان قریه» حد بالا و بالاترین حد چیزی است، یعنی آخر چیزی و منتهی الیه آن. منوچهری دامغانی شاعر دوره غزنوی نیز سخن مزبور را که به صورت مثل درآمده در قالب شعر گفته است:

بر فراز همت او نیست جای نیست آن سوتر ز عبادان دهی

۱۲۴. ابن خردادبه؛ «المسالک و الممالک»، ص ۶۰.

۱۲۵. حمیری؛ «الروض المعطار فی خبر الاقطار»، ص ۴۰۷.

نویسنده کتاب «البلدان» به سال ۳۶۵ ه. ق نیز موقعیت جغرافیایی فوق را تأیید می‌کند. او نام بصره و عبادان را با هم ذکر می‌کند و عبادان را در شرق دجله می‌داند.

ابن فقیه، همان، صص ۳۷۲ و ۳۷۷.

همچنین نویسنده کتاب «حدود العالم» در کتاب خود تحت عنوان «القول فی بلاد العراق و مدنها» نام عبادان را ذکر می‌کند که بر ساحل دریا قرار دارد.

«حدود العالم من المشرق الی المغرب»، ص ۱۱۶.

۱۲۶. یاقوت حموی، همان.

۱۲۷. عبدالمسیح انطاکی، همان، ص ۳۴.

۱۲۸. یاقوت حموی، همان.

۱۲۹. محمد عثمانی الذهبی، «سیر اعلام النبلاء»، ص ۴۱.

۱۳۰. ابوالقاسم بن حوقل النصیبی؛ «صورة الأرض»، ذیل عنوان «عراق»، ص ۲۱۴.

۱۳۱. ابوالقاسم بن حوقل النصیبی؛ «صورة الأرض»، ذیل عنوان «عراق»، ص ۲۱۴.

۱۳۲. برای اطلاع بیشتر درباره حکومت مشعشعیان و حکومت بنی‌کعب به منابع ذیل مراجعه شود

الف - عبدالنبی قیسم؛ «پانصد سال تاریخ خوزستان».

ب - احمد کسروی؛ «تاریخ پانصدساله خوزستان».

۱۳۳. بریم، روستایی در غرب عبادان، که پس از توسعه شهر عبادان در هشتاد سال اخیر، جزء شهر عبادان شد.

۱۳۴. جنگ میان حاکم بصره و هم‌پیمانان کویتی او با یاران شیخ غیث بنی‌کعب در بریم. عبدالنبی قیسم؛ «پانصد سال تاریخ خوزستان»، ص ۲۳۴.

۱۳۵. احمد کسروی، «تاریخ پانصد ساله خوزستان»، تحت عنوان «آبادی عبادان و دیگر شهرها»، ص ۲۱۵.

۱۳۶. حاج عبدالغفار نجم‌الملک، «سفرنامه خوزستان»، ص ۹۱.

احمد کسروی، «تاریخ پانصد ساله خوزستان»، از ص ۱۷۹ به بعد.

۱۳۷. میرزا محمد صادق نامی؛ «تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه»، ص ۱۳۳.

- احمد کسروی، همان، ص ۱۴۵.

گفتنی است روستای محرزلی در حال حاضر جزء شهر محمره و بر ساحل جنوبی رودخانه روبه‌روی روستای حفار قرار دارد، محرزلی نامی قدیمی است و مقدسی در کتاب

«احسن التقاسیم» از آن یاد کرده است.

۱۳۸. سدیدالسطنه، همان، ص ۱۶۷.

۱۳۹. احمد کسروی، همان، ص ۲۱۵.

المنجد فی الاعلام، ص ۲۲۹.

۱۱۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۷۶.

- یاقوت حموی، همان.

- مقدسی، «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»، ص ۱۱۷.

حمیری، «الروض المعطار فی خبر الاقطار»، ص ۲۵.

۱۱۲. یاقوت حموی، همان.

۱۱۳. ابن فقیه، «البلدان»، ص ۳۹۰.

۱۱۴. عبدالمسیح انطاکی، «توطئه الریاض الخزعلیه» ص ۳۳.

۱۱۵. یاقوت حموی، همان.

۱۱۶. یاقوت حموی، همان.

در زبان عربی و در جمع تکسیر، صیغه جمع بسیاری از واژگان با افزودن «ان» است، مانند بیضان که جمع بیض است و به معنی مردمان سفید یا سفیدپوستان است، یا سودان که جمع سود است و سود نیز جمع آسود به معنی سیاه است، در چنین حالتی سودان جمع جمع آسود است و همان‌طوری که می‌دانید نام کشوری بزرگ در افریقا است.

۱۱۷. به معنی بسیار عبادت‌کنندگان و نیکوکاران است.

۱۱۸. مقدسی، «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»، ص ۱۱۸.

۱۱۹. ابن بطوطه؛ «رحلة ابن بطوطه»، ص ۱۱۷-۱۱۸.

بیهوده نیست که پس از خرابی و ویرانی کامل شهر عبادان، بعدها حاج محمود معروف به حاج محمود قییم در سال ۹۲۰ ه. ق. زیارتگاه مزبور را در محل سابق آن، در روستای طره برپا می‌دارد. این سخن را بزرگان و سالمندان خاندان قییم نیز تأیید کرده‌اند که زیارتگاه فعلی در محل زیارتگاه قدیم ساخته شده است.

۱۲۰. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، همان، ص ۸۹.

۱۲۱. عبدالمسیح انطاکی، همان.

۱۲۲. یاقوت حموی، همان.

در اینجا لازمست به نوشته‌ای اشاره کرد که برخی افراد مغرض یا ناآگاه آن را نقل می‌کنند. این نوشته منسوب است به شخصی به نام بهرام فره‌وشی. آقای فره‌وشی به منظور توجیه اقدامات حکومت رضاخانی و با قصد و غرض خاص و با روشی کاملاً غیرعلمی، سخنان بی‌پایه و اساسی در باره وجه تسمیه عبادان به رشته تحریر در آورده و این سخن او خوراک آن دسته از افرادی شده که در سخنان و نوشته‌های آنها نه حقایق تاریخی جایی دارد و نه پژوهش‌های علمی و آکادمیک.

این‌گونه اظهارنظرها بی‌پایه و اساس بوده و فاقد هرگونه اعتبار و سندیت تاریخی است. در غیرعلمی و غیرتاریخی بودن این سخن همین بس که او برای اثبات صحت اصطلاح «من درآوردی» خویش حتی قادر نیست یک منبع یا ماخذ تاریخی معتبر ارائه کند که نام «من آوردی» ایشان در آن آمده باشد.

۱۲۳. مقدسی می‌گوید: «عبادان مدینة فی جزیرة لیس و راءها بلد و لاقریة»، همان صفحه. این سخن در فرهنگ عامه مردم عراق نیز به صورت دیگر ظاهر شده و می‌گویند «ما

بعد عبادان قریة» عبدالمسیح انطاکی، همان، ص ۳۴.

۱۴۰. همان.

۱۴۱. عبدالمسیح انطاکی، همان، ص ۳۴.

۱۴۲. مجله لغة العرب، «البریم أو عبادان الحدیثه».

۱۴۳. سدیدالسلطنه، «سرزمین های شمالی...»، ص ۱۶۸.

۱۴۴. محمد معین، «فرهنگ معین»، ذیل عنوان آبادان

فصل سیزدهم

رویارویی رضاخان با شیخ خزعل

اقدامات هماهنگ و تحرکات حساب شده

علی رغم تأنی و درنگ رضاخان در مقابله با شیخ خزعل، واقعه‌ی شلیل به رضاخان فهمانند باید حساب شده‌تر و هماهنگ‌تر از پیش و مجهزتر از گذشته وارد عمل شود. به همین منظور او از ژوئیه ۱۹۲۲ زمان حادثه‌ی شلیل تا اواسط سال ۱۹۲۴ یعنی بیش از دو سال، با یک سلسله اقدامات هماهنگ و تحرکات حساب شده عرصه را بر شیخ خزعل تنگ کرد. این اقدامات در عرصه‌های مختلف و به طور هماهنگ و برنامه‌ریزی شده، دنبال می‌شدند. با نگاهی به اقدامات و تحرکات مزبور می‌توان به این نتیجه رسید که رضاخان را مشاوران خبره و صاحب‌نظران آگاه و مطلع احاطه کرده و او را در اتخاذ این سیاست‌ها یاری می‌کردند. با عنایت به پیشینه نظامی رضاخان و کم‌سوادی او بعید به نظر می‌رسد همه این اقدامات و تحرکات، تراوش‌های ذهنی او باشند. و اگر به خاطر داشته باشیم که رضاخان در پانزده سالگی به خدمت بریگاد قزاق درآمد و علاوه بر این سواد درستی نداشت، می‌توان به نقش و تأثیر مشاوران و به تعبیری برنامه‌ریزان و هدایت‌کنندگان او پی برد. و اگر در نظر داشته باشیم که اردشیر جی ریپورتر آموزش رضاخان را عهده‌دار شد و به زبانی ساده تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برای او تشریح کرد، به عمق و کنه این مطلب بیشتر پی می‌بریم، که رضاخان را کس یا کسانی هدایت و راهبری می‌کردند. قبول و پذیرش این باور که همه این ایده‌ها و تمامی

اقداماتی که رضاخان اتخاذ کرد، چه در عرصه ملی و چه در عرصه منطقه‌ای، زاینده افکار و اندیشه‌های اوست تا حدود بسیار زیادی سخت است. پذیرش این امر، این نتیجه منطقی را در پی دارد که رضاخان از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بوده است. حتی اگر بپذیریم که رضاخان از هوش و استعداد سرشاری برخوردار بوده، مع الوصف کسی که از تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران بهره‌ای نداشته و انگلیسی‌ها مجبور بودند، با زبان ساده تاریخ و جغرافیا را به او آموزش دهند، چگونه توانست حساب‌شده و برنامه‌ریزی شده، نه تنها سید ضیاء را حذف کند، بلکه با حذف نخست‌وزیران مختلف، خود رئیس‌الوزرا شود و به این هم بسنده نکرد، شاه قاجار را وادار به ترک ایران کند و خویشتن خویش پادشاه شود، و کار او به جایی برسد که به قول ویلیام تئودر استرنک، وزیر مختار انگلیس در ایران را فریب دهد.^۴

بررسی و تجزیه و تحلیل حوادث آن دوره و همچنین غور و تعمق در اسناد و مدارک معتبر به جای مانده، مبین این امر است که همان افرادی که رضاخان را از بریگاد قزاق به وزارت جنگ رساندند، همان‌ها یاریگر و برنامه‌ریز و طراح او در همه مراحل بودند، و او را تا پادشاهی و بعد از آن در دوره حکومت یاور بوده، خط‌مشی و سیاست‌ها و برنامه‌های کلی و جزئی او را طرح‌ریزی می‌کردند.^۵

و از آنجا که شکست رضاخان به مثابه‌ی شکست اربابان و هدایت‌کنندگان و برنامه‌ریزان او تلقی می‌شد، لذا آنها در همه مراحل به او خط و برنامه می‌دادند و رضاخان بر مبنای خط و برنامه آنها پیش می‌رفت. این رویه تا نشستن رضاخان بر تاج پادشاهی و همچنین سال‌های اولیه پادشاهی او برقرار بود. به همین دلیل کش و قوس‌ها و مذاکرات پُربیب و خم رضاخان با نمایندگان سیاسی انگلیس در خصوص موضوع شیخ خزعل و در بعضی موارد مخالفت انگلیسی‌ها با برخی اقدامات رضاخان را باید در چنبره‌ی پیچیده دیپلماسی کهنه‌کار انگلیس تعبیر و تفسیر کرد. انگلیسی‌ها چون رقیبی

به نام شوروی را در مرزهای شمالی ایران داشتند و روس‌ها چه در کسوت حکومت تزاری و چه در جامه‌ی کمونیسم، در هر حال چشم طمع به آب‌های گرم داشتند و ایران را حیاط خلوت خود می‌پنداشتند، لذا رضاخان و انگلیسی‌ها برای جلوگیری از مداخله روس‌ها و تخریب پروژه رضاخان، آن‌چنان حساب شده و ظریف عمل کردند، که حتی توانستند روس‌ها را فریب دهند.^۶ و به جای اینکه شوروی با عامل انگلیس یعنی رضاخان از در ناسازگاری درآید، شوروی را به هواخواه و طرفدار جدی و پروپا قرص رضاخان تبدیل کردند.

رضاخان پس از واقعه‌ی شلیل نیک می‌دانست که برای مقابله با شیخ خزعل و هم‌پیمانان او و همچنین بسط نفوذ و قدرت خود به یک نیروی نظامی آموزش دیده و منضبط نیازمند است. تأمین نفرات این نیرو و آموزش آنها مستلزم زمان است. از این رو ضمن فراخوانی نیروها از طریق اجباری کردن خدمت سربازی، در صدد برآمد تا تجهیز و تأمین نیروی نظامی آموزش دیده را به صورت هم‌زمان با دیگر اقدامات خود هماهنگ کند. و از آنجا که تشکیل ارتش با انضباط و آموزش دیده، از ضروریات استقرار دیکتاتوری نظامی است،^۷ لذا انگلیسی‌ها که در پی استقرار دیکتاتوری نظامی بودند، او را در این امر یاری کردند.

بر همین منوال تشکیل ارتش آموزش دیده و با انضباط از اولویت‌های رضاخان شد و طبیعی است هرچه از این مدت می‌گذشت، ارتش مزبور با انضباط‌تر و باتجربه‌تر شده و آمادگی بیشتری جهت انجام عملیات نظامی و بسط سلطه رضاخان خواهد داشت. از ژوئیه ۱۹۲۲ زمان حادثه شلیل تا اواسط سال ۱۹۲۴ یعنی بیش از دو سال مدت زمان خوبی جهت تشکیل ارتش مزبور و تقویت آن بود و اگر مدت زمان از فوریه ۱۹۲۱ تا ژوئیه ۱۹۲۲ یعنی یک سال و نیم پیش از آن را به این مدت بیافزاییم، مشخص می‌شود که در این مدت چهار سال رضاخان توانست بنیان یک ارتش با انضباط و آموزش دیده را پایه‌ریزی کند.

رضاخان به منظور تشکیل ارتش منضبط و آموزش دیده پنجاه افسر را جهت آموزش رهسپار مدارس نظامی فرانسه کرد.^۸ او در این اندیشه بود تا ارتش خود را به سبک غرب آموزش دهد.^۹ به همین دلیل سازماندهی نیروهای مسلح ایران به سرعت آغاز شد.^{۱۰} در آن سوی منازعه شیخ خزعل فاقد ارتش نظامی و آموزش دیده بود.^{۱۱} سپاه او از عده‌ای از افراد پیاده یا سواره عشایر تشکیل می‌شد که عنداللزوم در شرایط بحرانی و در حالت جنگ گردهم می‌آمدند، و رؤسای عشایر نیز فرماندهان آن سپاه بودند.^{۱۲} به قول کسروی بیشتر آنان سوداگران بازار و برزگران بیابان بوده و هرگز جنگ ندیده بودند.^{۱۳}

در اردوگاه رضاخان دوازده هزار نیروی ژاندارمری با هفت هزار نیروی قزاق ادغام شد و ارتشی چهل هزار نفری متشکل از پنج لشکر تشکیل شد.^{۱۴} افسران خارجی ژاندارمری جای خود را به افسران بریگاد قزاق دادند، که بسیاری از آنها دوستان قدیمی رضاخان بودند. یک ارتش جدید چهل هزار نفری تجهیز شد، آموزش دید و تحت نظارت شخصی رضاشاه نظام یافت و برای نخستین بار روحیه‌ی سربازی، که در میان نیروهای رزمنده ایرانی تا آن زمان کمتر دیده می‌شد، در ارتش به وجود آمد.^{۱۵} از این رو هنگامی که نیروهای رضاخان و ارتش تحت فرماندهی او از مرز چهل هزار نفر گذشت، رضاخان با شصت هزار تن و بدون توجه به تمامی قول و قرارهای خود به شیخ خزعل و انگلیسی‌ها، آهنگ انقیاد شیخ خزعل کرد.^{۱۶}

دومین اقدام رضاخان جهت تهیه مقدمات حمله به شیخ خزعل، جدا کردن هم‌پیمانان او با استفاده از دو ابزار مختلف تهدید و تطمیع بود. رضاخان بسیار حساب شده و زیرکانه این سیاست را دنبال کرد. پس از واقعه‌ی شلیل، در حالی که حتی پیل معاون کنسول اهواز، دست‌های شیخ خزعل را در این واقعه می‌دید، رضاخان با ارسال پیامی به شیخ، او را از این حمله مبرا کرد و بختیاری‌ها را مسئول این واقعه دانست. علاوه بر این حتی به هنگامی که «نیروهای نظامی را به قصد شوشتر گسیل داشت، در مذاکرات با لورین اعلام

کرد که «دولت متبوع وی به هیچ وجه شکایتی از شیخ ندارد.» او حتی پا را فراتر از این گذاشت و اعلام کرد «دولت ایران مصمم است تا از شیخ حمایت کند.» او به لورین خاطر نشان شد که «قوای ایرانی در امور مربوط به شیخ دخالت نخواهد کرد» و «قوای دولتی نه تنها در امور مربوط به شیخ دخالت نخواهند کرد، بلکه با کسانی که حاکمیت وی را به مخاطره اندازند مقابله خواهد کرد.» رضاخان همچنین اعلام کرد «قوای مزبور برای حفظ حیثیت شیخ و خلع سلاح کسانی که او را به دست نشانده‌ی انگلیس متهم می‌کنند به شوشتر می‌روند».^{۱۷}

رضاخان می‌دانست بدون درهم کوبیدن مقاومت بختیاری‌ها قادر نخواهد بود به شیخ خزعل برسد، در حقیقت نقش بختیاری‌ها در منازعه میان شیخ خزعل و رضاخان، تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز بود.^{۱۸} از این رو او پس از حادثه شلیل تلاش کرد، هیبت و اُبّهت از دست رفته‌ی خود نزد بختیاری‌ها را بازستاند. رضاخان خوانین بختیاری را که مسبب این حادثه بودند به تهران فراخواند و فقط با پرداخت غرامت از سر تقصیر آنها گذشت.^{۱۹} بر اثر پافشاری رضاخان برای دریافت غرامت هنگفت بابت حادثه شلیل و خلع سلاح عشایر، بختیاری‌ها دچار تفرقه شدید شدند.^{۲۰} در سال ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ به تدریج خوانین از حکومت یزد، کرمان و اصفهان برکنار و در سال ۱۹۲۳ حق داشتن گارد مسلح از آنها سلب شد. همچنین در این سال طوایف چهار لنگ از قلمرو حکومتی بختیاری مجزا شدند و تحت اداره حکام و فرمانداران دولتی قرار گرفتند.^{۲۱}

با وجود این رضاخان برای درهم شکستن مقاومت بختیاری‌ها فقط از روش‌های سخت و خشن بهره نگرفت، بلکه با به کارگیری روش‌های نرم و مسالمت‌جویانه در صدد دلجویی از خوانین و کسب نظر آنها برآمد. او سردار اسعد را به عنوان وزیر پست و تلگراف برگزید و صمصام‌السلطنه را که از عاملین واقعه‌ی شلیل بود مورد تفقد و حمایت قرار داد.^{۲۲} همچنین جعفرقلی خان ملقب به سردار اسعد سوم^{۲۳} را به عنوان وزیر جنگ خویش انتخاب کرد.^{۲۴}

رضاخان همین روش را در خصوص ایلات و قبایل هم‌پیمان خزعل در پیش گرفت و تا حدودی در این کار موفق شد، به نحوی که در سال ۱۳۰۳ یعنی دو سال پس از واقعه‌ی شلیل، هم‌پیمانان و متحدان شیخ، از تفرقه و تشتت بیشتری برخوردار بودند و رضاخان توانسته بود برخی از آنها را سوی خود جلب کند.

با وجود تمهیداتی که رضاخان به عمل آورد، لره‌های پشتکوه برخلاف بختیاری‌ها دچار تفرقه نشدند و به صورت یکپارچه حامی و طرفدار شیخ باقی ماندند.^{۲۵} همچنین نباید از نظر دور داشت که بسیاری از بختیاری‌ها تا لحظه آخر در کنار شیخ خزعل ماندند.^{۲۶}

از دیگر حربه‌های رضاخان جهت زمینه‌سازی یورش بزرگ خود و تضعیف قدرت شیخ خزعل، پافشاری و اصرار او بر موضوع مالیات معوقه سال‌های ۱۲۹۳ به بعد بود. همان‌طوری که قبلاً ذکر شد عدم پرداخت مالیات از سوی شیخ خزعل، پیش از کودتای اسفند ۱۲۹۹ میان شیخ خزعل و وثوق‌الدوله رئیس الوزرا مطرح بود و انگلیسی‌ها به نیابت از شیخ با مقامات دولت قاجار مذاکره کرده و در برخی موارد به توافقاتی دست یافته بودند. اما از آنجا که توافقات مزبور هیچ‌گاه به تأیید و تصویب نهایی نرسید، بعد از کودتای اسفند ۱۲۹۹ موضوع مزبور دستاویز و بهانه‌ای شد تا رضاخان، از آن برای تضعیف شیخ استفاده کند. به همین دلیل او بر این امر پافشاری کرد و توافقات قبلی را به دستاویز عدم تصویب شخص شاه، فاقد اعتبار دانست.^{۲۷}

رضاخان پس از آنکه حکم رئیس‌الوزرای خود را از احمدشاه گرفت، خیزش خود سوی شیخ را با قاطعیت و جدیت دنبال کرد. اقدام بعدی او کنترل عدلیه خوزستان بود. در آن هنگام مناطق تحت سیطره‌ی خزعل فاقد عدلیه بود و دعاوی مردم به شیوه سنتی و از طریق «فصل»^{۲۸}، رسیدگی می‌شد. جهت مجازات متخلفان به حقوق عمومی نیز دادگاهی محلی به ریاست احدی از روحانیون وجود داشت.^{۲۹} و از آنجا که در آن ناحیه دستگاه‌های دولتی وجود نداشت، لذا رضاخان با برنامه‌ای حساب شده احمد کسروی را که به زبان

عربی مسلط بود به عنوان رئیس عدلیه خوزستان برگزید. او در زمستان سال ۱۳۰۲ ش (۱۹۲۴ میلادی) از طریق بغداد و بصره به محمره رسید و از آنجا در شوشتر به فاصله ۲۳۰ کیلومتری محمره مستقر شد. هرچند شوشتر زیر نظر حکمران خوزستان بود، اما همان‌طوری که پیش از این ذکر شد، حکمران خوزستان نیز عملاً تابع شیخ بود و استقرار رئیس عدلیه در آن شهر، به معنی مقابله با شیخ خزعل تلقی می‌شد.

در حقیقت انتخاب احمد کسروی به عنوان رئیس عدلیه خوزستان و اعزام او به شوشتر، بیش از آنکه اهداف قضایی داشته باشد، حامل اهداف کاملاً سیاسی بود.^{۳۰} برای درک این موضوع کافی است به نوشته‌ها و مذاکرات مربوط به این انتصاب نظری بیافکنیم. معاضدالسلطنه وزیر عدلیه در اولین دیدار خود با کسروی به منظور ابلاغ انتصاب وی به سمت رئیس عدلیه خوزستان، خطاب به او چنین می‌گوید:

«آقای رئیس‌الوزراء در نظر دارد که در خوزستان نفوذ دولت را برپا گرداند. ولی موانع سیاسی هست که دولت نمی‌خواهد به آنجا قشون فرستاده شود. عجالاً تصمیم گرفته شده که به وسیله عدلیه و قانون، دولت اقتدار نشان دهد.»^{۳۱}

علاوه بر این، در مذاکرات بعدی وزیر عدلیه با کسروی، معاضدالسلطنه وظایف و مسئولیت‌های دیگری را به کسروی محول می‌کند.

«به شما اختیار خواهیم داد که با روسای عشایر ملاقات‌ها کنید. اختیار خواهیم داد که با کابینه رئیس‌الوزراء مکاتبه مستقیم داشته باشید و درباره‌ی اوضاع خوزستان هر نظری داشته باشید بنویسید.»^{۳۲}

احمد کسروی پس از ملاقات با رضاخان و اخذ دستورات لازم از او ضمن اعتراف به دشواری کارها در خصوص مسئولیت و وظایف قضایی و سیاسی خود چنین می‌گوید: «... با خود می‌گفتم: در چنین شهری من چگونه توانم زیست؟ آن‌گاه روان گردانیدن قانون و کاستن از نیروی خزعل و دیگر کارها که به من سپرده‌اند. انجام آنها از این شهر چگونه تواند بود.»^{۳۳}

کسروی پس از انتصاب، کار احضار افراد قبایل عرب را به دادگاه آغاز کرد.^{۳۴} همچنین طبق مسئولیت و وظایف محوله، به طور فعال زمینه تضعیف و تشتت جبهه داخلی شیخ خزعل را فراهم کرد.^{۳۵}

هم‌زمان با این اقدام و با هدف تضعیف قدرت شیخ، کدخدای روستای ملاثانی^{۳۶} و کدخدای دیگری از سوی حکمران ایالت تعیین شدند. از آنجا که روستای مزبور به طور سستی در قلمرو شیخ خزعل قرار داشت، اقدام مزبور تعرض به او و خدشه‌دار کردن قدرتش تلقی می‌شد.^{۳۷} همچنین در همان اوان، رئیس بلدیة [شهردار] جزیره عبادان را نیز مقامات دولتی منصوب کردند. پیش از این یکی از فرزندان شیخ خزعل این سمت را به عهده داشت.^{۳۸}

اما شاه بیت منازعه رضاخان و شیخ خزعل و کلید حل همه این اقدامات و به بار نشستن کلیه تلاش‌ها در دست انگلیسی‌ها بود. رضاخان می‌دانست هرگونه اقدامی جهت برچیدن بساط شیخ بدون هماهنگی با انگلیسی‌ها و بدون کسب نظر آنها اقدامی نافرجام است. او حتی برای درهم شکستن مقاومت بختیاری‌ها و تضعیف جبهه داخلی آنها، بر روی انگلیسی‌ها حساب می‌کرد و همواره در تلاش بود به آنها این درک را منتقل کند که وی حافظ منافع آنها در خوزستان است و به بهترین وجه منافع آنها را تضمین کند. او نیک می‌دانست که بدون انگلیسی‌ها قادر نخواهد بود بر شیخ خزعل و هم‌پیمانانش فائق آید. از این رو تاکتیک رضاخان بر پیشی گرفتن از شیخ در دوستی با انگلیس استوار شد. به قول استرنک سال‌ها بود که ایرانی‌ها چنین دوستی و احترامی نسبت به انگلیس از خود بروز نداده و رفتاری آشتی‌جویانه در قبال این کشور نشان نداده بودند.^{۳۹}

رضاخان بهتر از هرکس می‌دانست شیخ خزعل در دو دهه گذشته توانسته بود با زیرکی سیاسی و از قبل اخذ تضمین‌های لازم از انگلیسی‌ها، روز به روز بر قدرت و شوکت خود بیفزاید. از این رو در ملاقات ماه اوت ۱۹۲۲ رضاخان با لورین جمله معروف خود را در خصوص جایگزینی دولت مرکزی با «یک مشت رؤسا و شیوخ آزمند» برزبان راند.^{۴۰}

تقریباً یک سال بعد یعنی در ماه مه ۱۹۲۳ زمانی که رضاخان فهمید افسران نیروی هوایی انگلیس برای برآورد وضعیت دفاعی چاه‌های نفت به اهواز آمده‌اند، او به منظور خاطرجمع کردن انگلیسی‌ها در ملاقات با لورین، اطمینان‌ها و تضمین‌های لازم را به وی داد و خاطر نشان شد که بدون رضایت آنها دست به هیچ‌کاری نخواهد زد:

«پیش از دو سال که بر مصدر امور بوده‌ام نسبت به اشتیاق کاملاً صادقانه انگلیس، به وجود ایرانی مستقل و باثبات اطمینان یافته و درست بر خلاف تهدید و رویارویی با منافع انگلیس، آماده‌ام تا این منافع را تضمین کنم.»

رضاخان در ادامه چنین گفت:

«تا زمانی که سفارت انگلیس در تهران و شرکت نفت ایران و انگلیس رضایت خاطر خود را از تدابیری که برای پاسداری از منافع اتخاذ می‌شود ابراز ندارند. وی در عربستان به هیچ‌کاری دست نخواهد زد.»^{۴۱}

رضاخان با این تضمین‌ها و اطمینان‌ها در صدد بود در درجه‌ی اول، شیخ خزعل را از هم‌پیمان و حامیش محروم کند، و در درجه‌ی دوم انگلستان را در وضعیتی قرار دهد تا آنها شیخ را به سازش با او وادار کنند و در پرتو این حرکت اوضاع و احوال را جهت پیروزی خود فراهم سازد.

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که رضاخان در موضوع شیخ خزعل، با انگلیسی‌ها و شیخ صادق نبود و سیاست‌بازی و استفاده از ترفندهای حيله‌گری و نیرنگ را در منتهی درجه به کار برد. او به محض اخذ موافقت انگلیسی‌ها مبنی بر انجام یک کار، علی‌رغم تعهد قبلی به رعایت برخی جوانب یا فراهم شدن مقدمات یا تعیین حدود و ثغور آن عملیات، بدون توجه به قول و قرارها و تعهدات داده شده، عملیات یا حرکت خود را آغاز می‌کرد و انگلیسی‌ها را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌داد. به عنوان مثال، در ژوئن ۱۹۲۳ قرار بود رضاخان تعهدی کتبی مبنی بر مداخله نکردن در امور شیخ خزعل به سرپرسی لورین وزیرمختار بریتانیا ارائه دهد. اما این تعهد هیچ‌گاه نوشته نشد.^{۴۲}

رضاخان حتی اعزام نیرو به شوشتر را به منظور «حمایت از شیخ» و «همکاری با شیخ» مطرح کرد یا در مذاکرات خود با لورین گفته بود که او مصمم است از شیخ حمایت کند. یا اینکه قوای دولتی در امور مربوط به شیخ دخالت نخواهند کرد.^{۴۳} اما در حقیقت اعمال و کردار وی خلاف سخنان فوق بود و با آنچه می‌گفت در تضاد و تقابل کامل بود. به همین دلیل لرد کرزن در نامه‌ی خود به سرپرسی لورین ضمن تأکید بر این امر که «رضاخان در نهایت به آنها وابسته است»، شکوه و گله‌مندی خود را این چنین بیان می‌کند.

«من از سوءظن‌ها، توطئه‌چینی‌ها و نیرنگ‌های ایرانی‌ها اندوهگینم و از آنها به ستوه آمده‌ام.»^{۴۴}

همچنین وزارت خارجه انگلیس از اینکه می‌دید رضاخان اندکی پس از تعهد خویش مبنی بر خودداری از سرعت عمل، قول و قرار و وعده‌ها را زیر پا گذاشته و سریعاً وارد عمل شده، شگفت‌زده و سراسیمه شد.^{۴۵} طبیعی است هنگامی که لرد کرزن چنین سخنی را درباره‌ی رضاخان برزبان راند، شیخ خزعل نیز که در جبهه‌ی مقابل رضاخان است و رضاخان در صدد برچیدن بساط اوست، او نیز از خلال تجربیات خویش می‌باید به چنین نتیجه‌ای رسیده باشد. به همین دلیل در مذاکرات خود با پیل، کنسول انگلیس در اهواز چنین می‌گوید: «به هیچ یک از قول‌های شفاهی یا کتبی دولت مرکزی اعتماد ندارد.»^{۴۶}

انگلیس و پروژه‌ای به نام «رضاشاه»

حال که بررسی وقایع و تجزیه و تحلیل رویدادهای بیست و هشت ساله‌ی حکومت شیخ خزعل ما را به روزهای تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز نزدیک کرده، لازم است در خصوص سیاست‌های انگلیس، تأمل و درنگ بیشتری داشته باشیم و درباره‌ی آن سخن مستدل و موثقی را به رشته تحریر در آوریم. علی‌الخصوص اینکه دسترسی به اسناد و مدارک به جا مانده از وزارت امور خارجه انگلیس و مشروح مکاتبات آنها و همچنین تجزیه و تحلیل یا بیان سیر

حوادث توسط برخی از پژوهشگران^{۴۷}، شائبه‌هایی را به ذهن متبادر می‌کند. اگر بپذیریم که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ کودتایی انگلیسی، با طرح و نقشه و حمایت انگلیسی‌ها به منظور ایجاد یک دیکتاتوری نظامی جهت مقابله با نفوذ کمونیسم و جلوگیری از وصول روس‌ها به آب‌های گرم بوده است،^{۴۸} بنابراین به‌طور طبیعی و منطقی باید همه اقدامات انگلیسی‌ها را در این راستا و به منظور تقویت و پیروزی کودتاگران تلقی کنیم. در اسناد و مدارک وزارت امور خارجه، مدارک و سخنان متعددی وجود دارد که این سخن را تأیید می‌کند. گذشته از این حتی اگر اسناد و مدارک مزبور نیز وجود نداشت با نگاهی به اوضاع و احوال آن دوره، می‌توان به این نتیجه رسید که انجام کودتا و قبضه کردن قدرت به دست یک افسر قزاق و همچنین کنار زدن سید ضیاء و کنار زدن همه مدعیان ریز و درشت قدرت و در نهایت به زیر کشیدن سلسله قاجار بدون کمک و حمایت انگلیس امکان‌پذیر نبود. از این رو اکثر قریب به اتفاق تاریخ‌نگاران و پژوهشگران بر این باورند که انگلیسی‌ها کودتا را طراحی کرده و رضاخان را تا مرحله پادشاهی و پس از آن حمایت کردند. حسین مکی بر این اعتقاد است که بریتانیا رضاخان را به عنوان مرد قدرتمند ایران دستچین کرد و بعد هم در مورد استقرار کنترل استبدادی و حکومت مطلقه به او رهنمودهایی داده است.^{۴۹}

به باور ریچارد کاتم، ایرانیان^{۵۰} بر این نظر بودند که انگلستان برنده این ماجرا یعنی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بود، چون کنترل خویش را بر تمامی ایران و به هزینه خود ایرانی‌ها اعمال نمود. او معتقد است که ایرانی‌ها از چپ تا راست، از پایین‌ترین تا بالاترین طبقات، از دموکرات تا کمونیست، این داستان را باور دارند.^{۵۱} هرچند که ریچارد کاتم این دیدگاه را تند قلمداد می‌کند، ولی واقعیت امر این است که دولت انگلستان، اولین دولتی بود که روز ۱۲ آبان ۱۳۰۴، پادشاهی رضاخان را به رسمیت شناخت.^{۵۲} این سخن نیز معروف است که رضا پهلوی از حمایت بی‌دریغ انگلیسی‌ها برخوردار بود.^{۵۳} در این مورد نه فقط محققان، که حتی دولتمردان فعال در عرصه روابط بین‌الملل در سایر کشورها از جمله روسیه در همان زمان نیز چنین دیدگاهی داشته‌اند.^{۵۴}

گویی رضاخان نقطه نظرات و آرای خویش را بر انگلیسی‌ها تحمیل کرده و لورین چاره‌ای جز تسلیم در برابر او ندارد. لورین می‌نویسد موقعیت شیخ کاملاً مایوس‌کننده است و رضاخان کنترل اوضاع را در دست دارد. رضاخان از تمایل انگلیس به اجتناب از پیچیدگی اوضاع منتهای بهره‌برداری را کرده است. او می‌افزاید یافتن راه‌حلی که ضمن ابقای شیخ در خوزستان به حال وی مفید باشد بسیار دشوار است ولی او منتهای تلاش خود را در این مورد به عمل خواهد آورد.^{۵۹}

قدر مسلم اگر انگلیسی‌ها می‌خواستند قادر بودند مانع پیشروی نیروهای رضاخان و تعرض او به شیخ خزعل شوند. آنها نقش بسیار مهمی در تقویت رضاخان و همچنین کنار کشیدن بختیاری‌ها از شیخ خزعل داشتند. اما این قبیل نوشته‌ها و این دلسوزی‌ها یا پشیمانی‌ها برای چیست و به چه منظوری انجام می‌شود؟ آیا مکاتبات مزبور تأییدکننده این دیدگاه نیست که انگلیسی‌ها برای فریب روس‌ها و برای وجیه‌المله نشان دادن رضاخان، دست به این اقدامات می‌زدند؟

علاوه بر این خواننده کتاب ویلیام تئودر استرنک پس از مطالعه‌ی کتاب و به ویژه بخش‌های پایان آن به این نتیجه می‌رسد که این انگلیس است که خود را با رضاخان هماهنگ می‌کند، نه اینکه رضاخان مجری دستورات و اوامر انگلیسی‌ها باشد. و از آنجا که استرنک در پژوهش خود از این نکته اساسی غافل بوده که رضاخان را انگلیسی‌ها بر سر کار آورده‌اند، لذا نگرش فوق را به وضوح می‌توان در کتاب او ملاحظه کرد.

با عنایت به این امر سوآلی که در این رابطه مطرح می‌شود این است که آیا انگلیسی‌ها حکومت مرکزی مقتدر و دیکتاتوری نظامی در ایران را بدون تعرض به شیخ خزعل مدنظر داشتند؟

از دیدگاه اکثر پژوهشگران ایرانی هم‌عصر رضاخان و حتی شخص احمدشاه، پاسخ سوآل فوق منفی است. در باور این‌ها رضاخان را انگلیس آورد و او را تا پایان پروژه راهنمایی، هدایت و حمایت کرد. اما ریچارد کاتم

به هر حال این دیدگاه، جمع‌بندی ایرانی‌ها از چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان بوده، و نه تنها پژوهشگران هم‌عصر رضاخان، بلکه حتی احمدشاه نیز بر این باور بود که همه اقدامات منجر به روی کار آوردن رضاخان و حذف شیخ خزعل با طرح و برنامه انگلیسی‌ها بوده است.^{۵۵} حتی ایرج ذوقی که معتقد است رضا پهلوی نه به حمایت رسمی بریتانیا بلکه تنها به حمایت شخصی آبرون‌ساید، ژنرال انگلیسی متکی بوده است، تأکید دارد که در زمان قدرت یافتن پهلوی در ایران، سیاست دولت انگلیس مبتنی بر حمایت از قدرت حکومت مرکزی و تقویت بنیه نظامی ایران برای جلوگیری از نفوذ و گسترش قدرت شوروی در منطقه بوده است.^{۵۶}

اما از طرفی دیگر بررسی اسناد و مدارک وزارت امور خارجه بریتانیا و تلگراف‌های رد و بدل شده، مبین این امر است که پروسه عدم حمایت از شیخ خزعل و پایان بخشیدن به قدرت او و در مقابل حمایت قاطع از رضاخان، روند پرفراز و نشینی را طی کرده است. گاهی لرد کرزن بر فدا کردن شیخ خزعل صحنه گذاشته، در زمان دیگری ناگزیر می‌شود به لورین خاطر نشان سازد که رضاخان و ارتش او به آنها [انگلیسی‌ها] وابسته است و باید دستورات آنها را اجرا کند و در مورد شیخ محمره ما در چارچوب تعهدات خاصی با وی پیوند خورده‌ایم و درصدد نادیده گرفتن این تعهدات نیستیم.^{۵۷} همچنین سر پرسی لورین که در حقیقت طراح مرحله دوم زمامداری رضاخان بود و در نتیجه اندیشه‌ها و سیاست‌های او، انگلیس از شیخ خزعل دست کشید و رضاخان را تقویت کرد، به هنگامی که در سال ۱۹۲۴ قشون‌کشی رضاخان بر سر شیخ را ملاحظه می‌کند، طی تلگرافی به وزارت امور خارجه انگلیس از خطرات احتمالی این اقدام و نادیده گرفتن خدمات و کمک‌های شیخ شکوه می‌کند.^{۵۸}

فراتر از این در مرحله بعد پس از آنکه رضاخان با سپاهیان خود به هندیجان می‌رسند و لورین از شیخ می‌خواهد مقاومت نکند و به دیدار او برود. لورین با ارسال تلگرافی به وزارت امور خارجه به نحوی سخن می‌گوید که

این موضوع را به شکل دیگری تعبیر و تفسیر می‌کند. او با اشاره به دیدگاه حسین مکی در کتاب *تاریخ بیست ساله ایران*، خاطر نشان می‌سازد که چنین فرضی یعنی برنامه‌ریزی و هدایت و حمایت رضاخان از سوی انگلیسی‌ها، بسیار نامحتمل و غیرعادی می‌نماید. او می‌نویسد: ممکن است انگلیسی‌ها خواهان آن بوده باشند که مرد قدرتمندی در ایران بر سر کار آید اما آنها به سید ضیاء نظر داشته‌اند، مردی که در دسیسه‌بازی‌های سیاسی استاد بود، نه به رضاخان که یک میر پنج کم‌سواد و گمنام در فوج قزاق ایران بود.^{۶۰} او در ادامه می‌افزاید اعتقاد ایرانیان به این که انگلیسی‌ها حتی پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مسیر پرپیچ و خم آینده رضاخان را ترسیم کرده و تا مرحله قدرت مطلقه‌ی او را پیش‌بینی نموده‌اند، نشانه آن است که ناسیونالیست‌های ایرانی برای انگلستان معجزه‌ها و کشف و کرامات خداگونه‌ای قایل بوده‌اند.^{۶۱}

برخلاف نظر ریچارد کاتم و همچنان که پیش از این در فصل نهم کتاب آمد، و به استناد مدارک و اسناد معتبر، هدف انگلیسی‌ها استقرار حکومت مرکزی و مقتدر از طریق دیکتاتوری نظامی بوده است و طبیعی است یک دیکتاتوری نظامی فقط به وسیله یک شخص نظامی قابل تحقق است. اگر هدف انگلیسی‌ها سید ضیاء طباطبایی بود، بدون شک آنها به این سادگی او را از دست نمی‌دادند. در چنین حالتی آنها رضاخان را فدای سید ضیاء می‌کردند. در شرایطی که بنا به اذعان کاتم سرلشکر ادموند آیرون‌ساید مشیرالدوله رئیس‌الوزرا را وادار به استعفا می‌کند^{۶۲}، چگونه او قادر نبود از حذف سید ضیاء از چرخه‌ی قدرت جلوگیری کند. به علاوه، دلایل متعددی در رد نظریه‌ی کاتم وجود دارد که در فصل نهم کتاب به تفصیل درباره‌ی آنها سخن گفته‌ایم. به همین دلیل ریچارد کاتم در جای دیگری از کتاب خود ناگزیر است به این حقیقت اذعان کند که شاید در برآورد ایرانیان از کودتا حقایقی نهفته باشد.^{۶۳}

اما اعم از اینکه نظر پژوهشگران و تاریخ‌نگاران ایرانی را پذیرا باشیم یا دیدگاه ریچارد کاتم را بپذیریم. حقیقت مطلب این است که آن‌چنان که اسناد و مدارک وزارت امور خارجه بریتانیا نشان می‌دهد و آن‌چنان که از مکاتبات

داخلی انگلیسی‌ها برمی‌آید چالش‌ها و فراز و نشیب‌هایی میان رضاخان و انگلیسی‌ها وجود داشت و روند حواث آن‌چنان بود که رضاخان سعی می‌کرد حداکثر استفاده را از وجود انگلیسی‌ها به عمل آورد و انگلیسی‌ها جاده صاف‌کن او در نزاعش با شیخ خزعل باشند.

بهترین دلیل در بیان برنامه‌ریزی و طراحی پروژه رضاخان از آغاز تا انتها یعنی از انجام کودتا تا طراحی جهت غلبه بر شیخ خزعل، تهدید رضاخان به استعفا در ژوئن ۱۹۲۳ است. رضاخان به هنگامی که بر خلاف برنامه‌ریزی‌ها و وعده‌های داده شده در صدد بود تا بی‌درنگ و سریع نیروهای نظامی خود را به قلمرو شیخ خزعل ارسال کند و پس از آنکه با مخالفت انگلیسی‌ها مواجه شد، به آنها اعلام کرد در صورت عدم موافقت انگلیسی‌ها با اعزام نیرو به شوشتر، او از مقام خود یعنی از رئیس‌الوزرای استعفا می‌دهد.^{۶۴} رضاخان به خوبی می‌دانست استعفای او به معنی شکست پروژه‌ی انگلیسی‌ها است، از این رو آنها را تهدید به استعفا کرد، وگرنه چرا او باید انگلیسی‌ها را به استعفا تهدید کند؟ و از آنجا که انگلیسی‌ها نمی‌خواستند پروژه‌ی آنها نیمه‌تمام بماند، نه تنها با استعفای او موافقت نکردند، بلکه سرپرسی لورین شخصاً به محمره رفت تا شیخ را به حضور نیروها در شوشتر متقاعد کند.

فراتر از این به هنگامی که نیروهای دولتی در شوشتر مستقر شدند، سرپرسی لورین با سرهنگ باقرخان فرمانده این نیروها در شوشتر ملاقات کرد و ضمن بررسی دستورالعمل‌های صادره، رهنمودهایی جهت موفقیت کارها به سرهنگ باقرخان داد.^{۶۵}

اما از طرفی دیگر می‌دانیم که انجام این ترفندها و این حيله‌گری سیاسی فقط از عهده‌ی سیاستمدارای کهنه‌کار برمی‌آید و با شناختی که از رضاخان داریم این خصلت با فقدان تجربه‌ی سیاسی و کم‌سوادی او در تعارض بود. به همین دلیل چند احتمال یا فرض در این خصوص مطرح می‌شود؛ اول این که ممکن است تمامی مکاتبات و اسناد و مدارک وزارت خارجه بریتانیا به منظور ظاهرسازی بوده و انگلیسی‌ها برای فریب روس‌ها این چنین سندسازی

دیپلماسی انگلستان و عدم اطلاع مقامات رده‌های مختلف از برنامه‌ریزی‌های یکدیگر بود.^{۶۰} نمونه‌ای از این ناهماهنگی را می‌توان در موضع کنسولگری‌های انگلیس در جنوب مشاهده کرد، که آنها از خزعل حمایت می‌کردند و خواهان حمایت دولت انگلستان از او بودند، در حالی که سفیر انگلیس در تهران سر پرسی لورین، خواهان حمایت از رضاخان بود.^{۶۱}

برخی از این فراز و نشیب‌ها به علت روابط دوستانه شیخ خزعل با سیاستمداران انگلیسی بود، که آنها به استناد روابط مودت‌آمیز میان شیخ خزعل با لرد کرزن، سر پرسی کاکس، آرنولد ویلسون، تروور، پیل^{۶۲} این حرکت دولت انگلیس را بی‌وفایی و جفا در حق دوست خود می‌دانستند. برخی از این پیچ و خم‌ها نیز به دلیل نگرانی‌های سیاستمداران انگلیس از اثرات نامطلوب فدا کردن هم‌پیمان انگلیس و همچنین لکه‌دار شدن حیثیت و اعتبار انگلیسی‌ها نزد حکام و امرای عرب بود. علی‌الخصوص اینکه آنها یعنی حکام و امرای عرب، شیخ را یکی از خود می‌دانستند و هنگامی که به عوامل فوق، زیاده‌طلبی، شتاب و بی‌صبری رضاخان را بیافزاییم، قادر خواهیم بود بهتر و روشن‌تر چرخش انگلیس از خزعل به رضا را تجزیه و تحلیل کنیم و حوادث آن دوره را ارزیابی کنیم.

سوم این که ممکن است انگلیسی‌ها در اندیشه روی کار آوردن رضاخان و برقراری دیکتاتوری نظامی بوده‌اند، اما می‌خواستند شیخ خزعل، خارج از این دیکتاتوری نظامی باشد و قلمرو او مورد تعرض رضاخان واقع نشود. سیر تحولات پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ تا واقعه‌ی شلیل و حتی پس از آن، این فرضیه و احتمال را تأیید می‌کند. اگر در نظر داشته باشیم که در جریان واقعه‌ی شلیل، این انگلیسی‌ها بودند که چراغ سبز حمله به نیروهای رضاخان را به بختیاری‌ها دادند، به عمق و کنه سیاست بریتانیا در خصوص عدم تعرض رضاخان به شیخ خزعل و همچنین عدم تسلیم شیخ به رضاخان در سال‌های اولیه پی می‌بریم. فراتر از آن هنگامی که رضاخان بر سر راه خود از تهران سوی خوزستان در شیراز توقف کرد، کنسول انگلیس در آن شهر در دیدار با

کرده‌اند.^{۶۴} و از آنجا که روس‌ها در این کشمکش فریب رضاخان و انگلیسی‌ها را خوردند، نمی‌توان این فرضیه را بی‌پایه و اساس دانست.

دوم این که انگلیسی‌ها در صدد بودند با اتخاذ شیوه‌های مختلف وضعیتی را خلق کنند تا رضاخان هرچه سریع‌تر، وظایف و مسئولیت‌های ترسیم شده توسط انگلیسی‌ها را جامه‌ی عمل بپوشاند. به عبارت دیگر همه‌ی این اقدامات و کنش‌های متقابل مترتب بر آن فقط به منظور تکمیل هر چه سریع‌تر برنامه‌های طرح‌ریزی شده بود. به همین دلیل سردار ظفر در خاطرات خود در خصوص واقعه‌ی شلیل نوشت که انگلیس‌ها به صمصام‌السلطنه و سردار جنگ گفته بودند که نگذارید نظامیان از راه بختیاری به خوزستان بروند.^{۶۷} سردار ظفر بختیاری در ادامه خاطرات خود خاطر نشان می‌سازد که هدف انگلیسی‌ها از این کار ضربه زدن به رضاخان و نیروهای دولتی نبوده، بلکه آنها با این هدف حمله به نیروهای دولتی را تشویق و ترغیب کردند که اقدامات زیر هرچه سریع‌تر انجام شود:

۱- تشکیل دیکتاتوری

۲- جلوگیری از نفوذ کمونیسم به هند

۳- نابودی قدرت عشایر به دست نیروهای دولتی^{۶۸}

ویلیام تئودر استرنک نیز از میان سه دلیل فوق، دلیل دوم را مطرح می‌کند. او معتقد است هدف انگلیسی‌ها از واقعه‌ی شلیل این بوده که با این حرکت یعنی اتحاد بختیاری‌ها و قشقایی‌ها و شیخ خزعل دولت را به اتخاذ موضع جدی در برابر گسترش نفوذ بلشویک‌ها وادار کند.^{۶۹}

اگر سخن سردار ظفر و همچنین اظهار نظر ویلیام تئودر استرنک را بپذیریم، از سیاست‌های دولت انگلیس چنین برمی‌آید که آنها از همان لحظه‌ی اول طراحی کودتا در اندیشه قربانی کردن تمامی هم‌پیمانان ریز و درشت خود به نفع «دیکتاتور نظامی» بوده‌اند و هرآنچه بعدها در مکاتبات و اسناد ظاهر شده ناشی از چالش‌ها و تنگناهای اجرای استراتژی و خط‌مشی تعیین شده بود. برخی از این وقفه‌ها به دلیل ناهماهنگی میان‌بخش‌های مختلف دستگاه

در اجرای همین چرخش، کنسول انگلیس در اهواز به شیخ خزعل اطلاع داد که در صورت شورش او، بریتانیا قادر نخواهد بود از وی در مقابل حکومت مرکزی دفاع کند و حمایت بریتانیا از شیخ منوط به وفاداری و ادای تعهدات او نسبت به حکومت مرکزی است.^{۷۶} علاوه بر این در اوج مناقشه و به هنگامی که نیروهای رضاخان به بهبهان رسیده بودند، رضاخان، قوام‌الملک را نزد اووی فرستاد تا آخرین هماهنگی‌ها را با انگلیسی‌ها به عمل آورد.^{۷۷} پس از آن انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند فشار را بر شیخ افزایش دهند، به همین منظور مک دونالد نخست وزیر بریتانیا روز ۱۱ اکتبر شخصاً تلگرافی برای شیخ فرستاد و با زبان دیپلماتیک او را از هرگونه اقدام برحذر داشت و نایب‌السلطنه‌ی هند نیز ضمن تأیید موضع مک دونالد، از پیل و پریدو خواست تا خزعل را سر عقل آورند.^{۷۸}

در نهایت پس از پایان موفقیت‌آمیز برنامه‌ی انگلیسی‌ها و رضاخان و به هنگامی که سرپرسی لورین مأموریتش به پایان می‌رسد، در ضیافتی که سرپرسی لورین به همین مناسبت ترتیب داده بود، برای تفهیم این مطلب به شیخ خزعل که انگلیسی‌ها حامی رضاخان هستند، از شیخ خزعل، قوام‌الملک^{۷۹} و اسماعیل قشقایی می‌خواهد تا سوگند یاد کنند که به رضاخان وفادار خواهند ماند.^{۸۰} در اینجا معنی و مفهوم «سیاست بی‌طرفی جانبدارانه»^{۸۱} انگلیسی‌ها در نزاع رضاخان و شیخ خزعل مشخص می‌شود. در حقیقت «سیاست بی‌طرفی جانبدارانه» همان جانبداری است وگرنه بی‌طرفی جانبدارانه مقوله‌ی مانعة‌الجمع هستند که به هیچ وجه با هم نمی‌آیند.

در تأیید این سخن، اظهارات دولتمردان طراز اول انگلیس در کوران جنگ دوم جهانی یعنی وینستون چرچیل نخست وزیر و آنتونی ایدن وزیر امور خارجه نه تنها تأییدی است بر جانبداری انگلیس از رضاخان، بلکه بیانگر این است که رضاخان را آنها بر سر کار آوردند و او را حمایت کردند و به هنگامی که رضاخان از فرمان آنها سرپیچی کرد او را از اریکه‌ی قدرت به زیر کشیدند. آنها در جریان حوادث شهریور ۱۳۲۰ شمسی اعلام کردند که ما رضاخان را

رضاخان ضمن تسلیم نامه وزیرمختار انگلیس در بغداد به رضاخان چنین می‌گوید: «علاوه بر رسانیدن این مراسله، مأموریت دیگری نیز به من داده‌اند، به این قرار که اگر مدلول این مراسله را پذیرفتید، رسمیتی نخواهد داشت والا چون خزعل رسماً تحت‌الحمايه دولت انگلیس است و ما مجبوریم از تحت‌الحمايه خود قویاً مواظبت و محارست کنیم، ناچاریم...»^{۷۳}

به هر حال حتی اگر این سخن و نوشته رضاخان را با دیده شک و تردید بنگریم و درباره‌ی صحت آن چندان مطمئن نباشیم و آن را به حساب تبلیغات رضاخانی به منظور ارایه چهره‌ای ضد انگلیسی و ملی از خود قلمداد کنیم، باز واقعیت امر این است که حداقل تا ۳۰ اوت ۱۹۲۲ و بعد از ملاقات رضاخان با سرپرسی لورین در تهران و ارایه ضمانت‌های کافی از سوی رضاخان در خصوص حفظ منافع انگلیس در خوزستان بود که سرپرسی لورین، مقدمات چیرگی رضاخان را بر خزعل هموار ساخت.

بر اساس این دیدگاه در نتیجه ترس انگلیس از شوروی و تبلیغات وسیع و دامنه‌دار بلشویک‌ها در حمایت قاطع از رضاخان و دشمنی آنها با شیخ خزعل و همچنین عدم حمایت قاطع برخی قبایل و عشایر عرب و به ویژه سران قبیله بنی‌طرف از شیخ خزعل و گسست جبهه داخلی او، انگلیسی‌ها پس از ۳۰ اوت ۱۹۲۲ در خصوص شیخ خزعل تغییر عقیده داده و تصمیم گرفتند نیروهای رضاخان وارد ایالت شده و شیخ را نابود کنند. از این رو میان رضاخان و شیخ خزعل، رضاخان را انتخاب کردند. با توجه به روند حوادث و اسناد به جای مانده، احتمال صحت دیدگاه مزبور بعید به نظر نمی‌رسد.^{۷۴}

به هر حال با هر کدام از دیدگاه‌های فوق موافق باشیم و هر کدام از آنها را به حقیقت نزدیک‌تر بدانیم واقعیت مطلب این است که در اوج درگیری رضاخان و شیخ خزعل و در اوضاع و احوالی که بیم رویارویی نظامی دوطرف بیش از هر زمان دیگری بود، دیپلمات‌های انگلیسی مصمم بودند تا رضاخان را براریکه قدرت نگه دارند. آنها همچنین اظهارات رضاخان را بدون چون و چرا می‌پذیرفتند.^{۷۵}

آوردیم ولی او دیگر از ما حرف شنوی نداشت، به همین دلیل به قول احسان طبری این سخن تردیدی در نقش قاطع انگلستان و سازمان‌های جاسوسی این کشور در امر عروج رضاخان ندارد.^{۸۲}

در اوج مناقشه رضاخان و شیخ خزعل و به هنگامی که رضاخان در دیلم بود و از آنجا راهی زیدون شد، نایب رئیس‌الوزرا در تلگراف خود خاطر نشان می‌سازد که... سه سال قبل تنفر عمومی [از انگلیس] روزافزون بود و سرپرسی لون [لرن] در مدت اقامت خود در تهران، با مساعدت رئیس‌الوزراء موفق به بازگشت آن شده.^{۸۳} این امر بیانگر خدمات رضاخان به انگلیسی‌ها و تلاش در جهت تغییر افکار عمومی به سود انگلیس است.

تهدید به استعفا

پس از آنکه رضاخان در اکتبر ۱۹۲۳ حکم رئیس‌الوزرایی بگرفت، بحران‌ها و معضلات چندی فرا روی او بودند، و از آنجا که حکومت مرکزی در یک مقطع زمانی فقط قادر بود یک بحران را حل کند^{۸۴}، لذا رضاخان نمی‌توانست رو سوی شیخ خزعل گذارد. از این تاریخ به بعد او با استفاده از روش‌های سیاسی، اداری و اقتصادی در صدد بود تا از یک طرف زمینه‌ی یورش تمام‌عیار خود را فراهم کند و از طرف دیگر به صورت تدریجی و مرحله به مرحله قدرت شیخ خزعل را مورد تعرض قرار داده، باعث تضعیف قدرت او شود.

جنبش جمهوری‌خواهی یکی از این بحران‌ها و معضلات بود، رضاخان قصد داشت تا به سان کشور ترکیه و به تقلید از مصطفی کمال آتاتورک، در ایران حکومت جمهوری اعلام کند، و خود نیز رئیس‌جمهور آن شود. این اندیشه که پس از عزیمت احمدشاه از ایران و رفتنش به اروپا در اکتبر ۱۹۲۳ مطرح شد، به دلیل مخالفت شدید برخی متنفذان و به ویژه علمای شیعه، پیش نرفت^{۸۵} و پس از چندماه رضاخان عملاً از آن منصرف شد. ترور آقای امیری^{۸۶} در ژوئیه ۱۹۲۴ نیز بحران بعدی در پایتخت بود^{۸۷} که تبعات خاصی دربر داشت. استیضاح رضاخان توسط اقلیت مجلس، مشکل دیگر او بود.^{۸۸}

رضاخان پس از مذاکره با وزیرمختار انگلیس سرپرسی لورین در ماه مه ۱۹۲۳ و ارائه ضمانت‌های لازم و خاطر جمع کردن انگلیسی‌ها، چند روز بعد امیر مجاهدخان بختیاری را مأمور کرد تا به منظور ابلاغ تضمین‌های شفاهی او به شیخ خزعل راهی خوزستان شود. رضاخان قصد داشت تا ۲۰۰ تن از نیروهای دولتی را به شوشتر اعزام و در آن شهر مستقر کند. او چنین وانمود کرد که قوای مزبور به منظور «همکاری با شیخ» به شوشتر می‌روند.^{۸۹} امیر مجاهد بختیاری نیز پیش از عزیمت، خبر مأموریت خود را به اطلاع سرپرسی لورین رساند، و این یکی نیز تلاش کرد تا از طریق کنسول انگلیس در اهواز نظر شیخ خزعل را جویا شود. شیخ خزعل که از نیات رضاخان آگاه بود، در پاسخ به کنسول انگلیس در اهواز اعلام کرد که:

«اعزام نیرو، پلیس، معاون فرماندار، قاضی^{۹۰} و مأمور جمع‌آوری عایدات را دست‌اندازی به قلمرو خویش و زیر پا گذاشتن حقوق تضمین شده او در روز دوم نوامبر ۱۹۱۴^{۹۱} تلقی می‌کند.»

انگلیسی‌ها از سرعت عمل رضاخان شگفت‌زده و سراسیمه شدند، چون طبق توافق سرپرسی لورین با او قرار بود پس از ارائه تضمین‌های کتبی به انگلیسی‌ها مبادرت به این کار کند. اما وی به منظور پیشبرد اهداف خود در ژوئن ۱۹۲۳ انگلیسی‌ها را آگاه ساخت که استقرار قشون ایران در ایالت، موضوعی حیثیتی است و اگر انگلیس در صدد جلوگیری از اعزام قشون ایران به خوزستان برآید وی استعفا خواهد داد.^{۹۲}

انگلیسی‌ها از اینکه می‌دیدند ممکن است همه‌ی برنامه‌هایشان نقش بر آب شود، علی‌رغم شگفت‌زدگی و سراسیمگی از خلف وعده‌ی رضاخان، تلاش کردند شیخ خزعل را به تن دادن به این اقدام تشویق کنند.^{۹۳}

در چنین حالتی لورین به عنوان هموارکننده راه رضاخان با عجله راهی محمره شد تا شیخ خزعل را به قبول حضور نیروها متقاعد کند. این بار نیز شیخ خزعل تسلیم خواسته لورین شد و با اعزام نیروها موافقت کرد. اما از آنجا که شیخ به رضاخان اطمینان نداشت، او به لورین متذکر شد در صورت خدشه‌دار شدن اقتدارش، آنها باید چاره‌اندیشی کنند.^{۹۴}

شیخ خزعل فقط در صورتی حاضر به ورود نیروهای دولتی به خوزستان شد که لورین وزیرمختار انگلیس تضمین‌های کتبی رضاخان درباره محدود شدن قوای دولتی به ۲۰۰ نفر و دخالت نکردن آنها در امور مربوط به وی را تصدیق کند.^{۹۵} از آنجایی که انگلیسی‌ها قصد داشتند همانند رضاخان، شیخ خزعل را فریب دهند، لذا به بهانه ضمانت‌های ۲۱ نوامبر ۱۹۲۴ از تضمین ضمانت‌های رضاخان طفره رفتند.

با توجه به این امر که رضاخان پیش از این از انگلیسی‌ها آسوده‌خاطر شده بود، لذا روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۳ یک واحد از قوای دولتی مرکب از ۲۰۰ پیاده‌نظام، ۶۰ سوار به همراه دو قبضه مسلسل را از اصفهان به سمت شوشتر فرستاد. رضاخان علت اعزام این نیروها را حراست از میدان‌های نفتی در برابر حملات احتمالی قبایل لر قلمداد کرد و مدعی شد چون در بهار آینده او قصد خلع سلاح این قبایل را دارد، لذا این نیروها را به عنوان یک عمل پیشگیرانه آنجا می‌فرستد. همچنین او این تضمین را به انگلیسی‌ها داد که قوای مزبور نه در امور شیخ دخالت می‌کنند و نه منافع شرکت نفت را تهدید می‌کنند.^{۹۶}

به نظر می‌رسد حضور لورین در محمره و همچنین انتقال ضمانت‌ها و تضمین‌های رضاخان در خصوص حمایت از شیخ در مقابل بدخواهان او و عدم مداخله رضاخان در امور داخلی شیخ خزعل، تا حدود زیادی شیخ را متقاعد و راضی کرده بود. از این رو او برای نشان دادن حسن‌نیت خود هزینه احداث یک بیمارستان به ارزش چهارهزار تومان را برای سپاهیان دولتی در شوشتر تقبل کرد^{۹۷}، و به علاوه دو خودرو زرهی را به ارتش ایران پیشکش کرد.^{۹۸} بدین ترتیب با مداخله‌ی سرپرسی لورین و تلاش‌های او جهت نرم کردن شیخ خزعل، نیروهای رضاخان که در اواخر سپتامبر ۱۹۲۳^{۹۹} اصفهان را به قصد شوشتر ترک کرده بودند، در اکتبر وارد ایالت شدند.^{۱۰۰} فرمانده سپاهیان دولتی سرهنگ باقرخان بود^{۱۰۱}، که سرپرسی لورین ضمن ملاقات با او، دستورالعمل‌هایی را که خطاب به نام‌برده صادر شده بود به وی ابلاغ کرد.^{۱۰۲} ملاقات لورین با سرهنگ باقرخان فرمانده سپاهیان دولتی و بررسی

نحوه‌ی عمل او، نشان‌دهنده‌ی هماهنگی انگلیسی‌ها و رضاخان است. انگلیسی‌ها نگران بودند برنامه‌های رضاخان با شکست روبه‌رو شود.

به نظر می‌رسد شیخ خزعل با اهدای دو خودرو زرهی و تقبل هزینه احداث بیمارستان جهت سپاهیان رضاخان درصدد بود تا با اثبات حسن‌نیت خود، دشمنی رضاخان را به دوستی تبدیل کند. از آنجا که انگلیسی‌ها در این قضیه به‌طور فعال شرکت کرده بودند، او درصدد بود تا به اتکای به انگلیسی‌ها، پیشروی رضاخان را در همین حد متوقف سازد^{۱۰۳}. و به قول کسروی از هر راهی که می‌شناخت می‌کوشید که بر شماره آن یک دسته نیفزوده و از شوشتر آن‌سوتر نگذرند.^{۱۰۴} با وجود این شیخ خزعل از این حقیقت مسلم غافل بود که رضاخان در اندیشه نابودی سلطه و قدرت اوست و در این کار انگلیسی‌ها او را یار و یاورند.

به هر حال رضاخان نیز ضمن قدردانی فوق‌العاده از هدایای شیخ، قول داد تا در صورتی که پسر شیخ خزعل به مجلس راه یابد^{۱۰۵}، از او همچون پسر خویش مراقبت کند.^{۱۰۶}

تعرض رضاخان

از آنجا که پروژه رضاخان فقط با چیرگی بر شیخ خزعل به پایان می‌یافت و با توجه به این امر که رضاخان برای پرش از سکوی رئیس‌الوزرای به سکوی پادشاهی، نیازمند غلبه بر شیخ بود، از این رو روشن است که رضاخان به این حد بسنده نخواهد کرد و عملیات خود را مرحله به مرحله و خاکریز به خاکریز دنبال خواهد کرد. در حقیقت اعزام نیرو به شوشتر پرده‌ی اول سناریوی بزرگ رضاخان جهت پایان بخشیدن به قدرت و سطوت شیخ خزعل بود.

رضاخان اقدامات خود را در دو جبهه نرم‌افزاری و سخت‌افزاری به روایت امروزی‌ها و به قول استرنک در دو جبهه قانونی و نظامی^{۱۰۷} به‌طور موازی آغاز کرد. در این مرحله یعنی اکتبر ۱۹۲۳ بعد سخت‌افزاری و نظامی پیش درآمد و زمینه‌ساز اقدام نهایی و ضربه نهایی بود. انتصاب احمد کسروی به عنوان

رئیس عدلیه خوزستان در زمستان ۱۳۰۲ شمسی مقارن با آغاز سال ۱۹۲۴ میلادی و به کار گماردن چند مسئول محلی توسط حکومت رضاخان را باید در چارچوب همین اقدامات ارزیابی کرد. پافشاری رضاخان بر پرداخت مالیات معوقه‌ی شیخ خزعل و همچنین زیر سؤال بردن مالکیت شیخ خزعل بر اراضی خالصه، اوج اقدامات قانونی او بود. شیخ خزعل توانست حضور نیروهای نظامی در شوشتر را تحمل کند، حتی او در مقابل انتصاب کسروی واکنش تندی از خود نشان نداد، خزعل در مقابل پرداخت مالیات معوقه نیز سرسختی نشان نداد و سعی کرد نصیحت انگلیسی‌ها یا به تعبیر اولی فشار انگلیسی‌ها را تقبل کند و با نمایندگان دولت مرکزی به توافق برسد، اما موضوع مالکیت اراضی، در حقیقت تعرض به حکومت و قدرت او بود.

رضاخان برای تعرض به قدرت شیخ خزعل، موضوع مالیات معوقه را که همچنان لاینحل مانده بود، دوباره در پاییز ۱۹۲۳ مطرح کرد. این حرکت رضاخان در چارچوب حمله قانونی او قابل تفسیر است. جالب اینجاست که بر خلاف مراحل قبل که شیخ خزعل، توافق نمایندگان سیاسی دولت انگلیس با نمایندگان حکومت مرکزی را قبول نکرده بود و آن را اجحاف می‌دانست، در این برهه این رضاخان و دولت او بود که هر بار که شیخ خزعل با حکومت مرکزی به توافق می‌رسید، آنها سطح مطالبات را بالا برده، مبلغ مالیات معوقه را افزایش می‌دادند.^{۱۰۸}

بر اساس برنامه‌ریزی‌های سرپرسی لورین، سرهنگ مک کورماک^{۱۰۹} آمریکایی مشاور مالی دولت رضاخان جهت مذاکره با شیخ به منظور حل و فصل مالیات معوقه عازم محمره شد.^{۱۱۰} پیش از عزیمت مک کورماک، سرپرسی لورین وزیرمختار انگلیس که برای متقاعد کردن شیخ خزعل در خصوص ورود و استقرار نیروها در شوشتر به محمره رفته بود، با عجله به تهران بازگشت و طی نشستی با مک کورماک، در خصوص برنامه‌ی کار او رهنمودهایی به وی داد.^{۱۱۱} پس از آن مک کورماک به محمره آمد و مذاکرات خود را با شیخ خزعل آغاز کرد. در ابتدا مذاکرات مک کورماک با شیخ خزعل

به بن‌بست رسید، اما با پادرمیانی لورین و تماس این یکی با میلیسو رئیس مشاوران مالی آمریکایی، روز ۲۶ نوامبر ۱۹۲۳ (آبان ۱۳۰۲) مک کورماک و شیخ خزعل در خصوص مالیات معوقه به توافق رسیدند.

بر اساس توافق به عمل آمده شیخ خزعل موافقت کرد تا بابت مالیات معوقه ۵۰۰/۰۰۰ تومان پرداخت کند، ۱۰۰/۰۰۰ تومان به عنوان پیش‌پرداخت و باقیمانده طی اقساط بیست ساله، در خصوص مالیات‌های جاری نیز مقرر شد شیخ پس از کسر مبلغ ۲۰/۰۰۰ تومان به عنوان هزینه و مقرری خود، سالانه ۱۳۰/۰۰۰ تومان به حکومت مرکزی پرداخت کند. همچنین مقرر شد تا یک کارگزار مالی به عنوان ناظر در ایالت مستقر شود.^{۱۱۲} پیش از این در ایالت به جز تلگراف‌خانه و پست‌خانه و گمرک در ناصری و در محمره به جز گمرک و کارگزار هیچ‌گونه نماد دولتی وجود نداشت.^{۱۱۳} تنها تلگراف‌خانه شهر محمره در کنسولگری انگلیس واقع بود که توسط نیروهای عراقی اداره می‌شد.^{۱۱۴}

همان‌طوری که پیش از این ذکر شد شیخ خزعل پس از حضور لورین در محمره و استقرار نیروهای رضاخان در شوشتر، تلاش کرد تا با پرداخت هزینه‌های احداث بیمارستان جهت نظامیان در شهر شوشتر و همچنین اهدای دو خودرو زرهی، روابط مودت‌آمیزی با رضاخان برقرار کند. او امیدوار بود تعرض رضاخان در همین جا متوقف شود و بیش از این او حکومت و قدرت وی را تضعیف نکند. شیخ به سخنان شیرین رضاخان مبنی بر «عدم تعرض به قلمرو او» و اینکه «او مصمم است تا از شیخ حمایت کند» یا اینکه «قوای ایرانی در امور مربوط به شیخ دخالت نخواهند کرد» دل خوش کرده بود و با احتیاط در صدد جلب دوستی رضاخان بود. به همین دلیل به هنگامی که سرهنگ اس.بی. ناکس افسر پیشین مقیم بوشهر در اکتبر ۱۹۲۳ از شیخ خزعل برای شرکت در کنفرانس کویت دعوت کرد تا از نفوذ او برای میانجیگری میان کویت، عراق و پادشاهی سعودی استفاده کند. شیخ خزعل به منظور خدشه‌دار نکردن دوستی و مودت با رضاخان، از دولت مرکزی خواست تا به او اجازه دهد به عنوان ناظر در این کنفرانس شرکت کند.^{۱۱۵}

همچنین چندماه بعد به هنگامی که رضاخان به سرکوبی عشایر و قبایل لر پرداخت، شیخ خزعل به منظور اثبات حسن نیت خود به رضاخان و انگلیسی‌ها، از هرگونه مساعدت به لرها خودداری کرد و درخواست گروه‌های مختلف لر را در خصوص کمک و مساعدت اجابت نکرد. نتیجه‌ی این فروگذاری در کمک و مساعدت، انزجار و خشم بسیاری از افراد قبایل لر علیه شیخ خزعل بود.^{۱۱۶}

با توجه به توافق‌نامه‌ی مالیات میان حکومت مرکزی و رضاخان و موضع شیخ خزعل، مقرر شد تا کنترل اداره تلگراف محمره به یک نفر ایرانی سپرده شود، همچنین یک نفر کارگزار یعنی نماینده وزارت امور خارجه در عبادان اقامت گزیند.^{۱۱۷} در همین اثنا کشتی‌های جنگی انگلیس در محمره پهلو گرفتند، که با اعتراض دولت ایران روبه‌رو شد.^{۱۱۸} به احتمال زیاد پهلو گرفتن کشتی‌های مزبور به منظور فریب روس‌ها صورت گرفته بود. انگلیسی‌ها با این کار در صدد القای این اندیشه به روس‌ها بودند که آنها از شیخ خزعل در برابر رضاخان حمایت می‌کنند. حال آنکه این ظاهر قضیه بود و اعتراض دولت ایران نیز حساب شده بود تا هرچه بیشتر روس‌ها را دچار اشتباه کند.

شیخ خزعل اگر پیش از این به قول احمد کسروی به استقلال خوزستان می‌کوشید^{۱۱۹}، در آن اوضاع و احوال و با درک چرخش سیاست انگلیس و حمایت آنها از رضاخان، او به استقلال داخلی خویش راضی بود. شیخ در گفت‌وگوی مفصل خود با ترور، سرهنگ مقیم انگلیس در خلیج فارس که در ۱۰ مارس ۱۹۲۴ صورت گرفت، ضمن گله‌مندی و شکوه از عدم حمایت انگلیس از او و عدم پاسداشت خدماتش، سطح توقعات خود را پایین آورده بود و به استقلال داخلی ایالت رضایت داده بود.^{۱۲۰}

هفت ماه پس از استقرار احمد کسروی در شوشتر یعنی در اواخر ذیحجه سال ۱۳۴۲ هجری قمری^{۱۲۱} (ژوئیه ۱۹۲۳ میلادی)، رضاخان در حرکتی دیگر به منظور تضعیف قدرت شیخ خزعل، طی تلگرافی به شیخ از وی خواست تا املاک خالصه دولتی را که در دست اوست به اختیار اداره مالیه بگذارد.^{۱۲۲}

رضاخان طی نامه‌ای به شیخ خزعل اطلاع داد که فرمان‌هایی که از سوی مظفرالدین شاه در سال ۱۹۰۳ به شیخ داده شده و وی به موجب آنها زمین‌های خالصه را به تملک خود درآورده، از درجه اعتبار ساقط است.^{۱۲۳} از آنجا که مظفرالدین شاه در تاریخ ۱۰ ذی‌الحجه ۱۳۲۰ برابر ۱۰ مارس ۱۹۰۳ با صدور فرمانی تمامی فرمان‌های صادره در مورد اراضی دولتی را لغو کرده بود و فرمان اعطای زمین به شیخ خزعل پیش از این تاریخ یعنی در شوال ۱۳۲۰ برابر با ژانویه ۱۹۰۳ بود. لذا رضاخان نیک می‌دانست فرمان مظفرالدین شاه مربوط به قبل از مارس ۱۹۰۳ است و از این رو، خزعل نمی‌تواند سند و مدرکی در این خصوص ارائه کند.^{۱۲۴}

احتمالاً هدف رضاخان از این اقدام، شوراندن شیخ خزعل و تحریک او به اقدام نظامی بود تا بدین وسیله دلیل و بهانه‌ای جهت حمله به محمره داشته باشد. چون همان‌طوری که پیش از این ذکر شد، رضاخان بعدها گفته بود که موضوع مالیات و طرح آن، فقط بهانه‌ای جهت اقدام نظامی بود.

بر اساس نوشته‌های کسروی، این تلگراف «شیخ را چنان بشورانید که تو گویی دیوانه گردیده بود. در آن روزها من به ناصری^{۱۲۵} رفتم تا درباره پاره گفت‌وگوهایی که با شیخ عبدالحمید پسر شیخ داشتیم قراری بدهیم... ثقه‌الملک حاکم خوزستان و سرهنگ باقرخان فرمانده سپاهیان نیز در ناصری بودند و می‌کوشیدند مگر با گفت‌وگو شیخ را رام گردانند. من نیز به خانه شیخ نزد ایشان رفتم.

شیخ دیوانه‌وار پیاپی سخن می‌گفت. گاهی حماسه عربی می‌خواند. زمانی به من پرداخته گله و نکوهش را با هم درمی‌آمیخت.^{۱۲۶}

در حقیقت در ژوئیه ۱۹۲۳، رضاخان با دو اقدام جداگانه، تلاش کرد تا بدون درگیری نظامی، و از طریق ابزارهای قانونی قدرت و تمکن مالی شیخ خزعل را تضعیف کند. اقدام اول رضاخان، خلع ید شیخ از املاک خالصه بود. اقدام دوم تأییدنکردن معامله‌ی بانک شاهنشاهی با شیخ خزعل بود. قصد رضاخان از تأییدنکردن معامله، پذیرفتن مالکیت شیخ بر اراضی خالصه بود.

در آن هنگام بانک شاهنشاهی ایران دو قطعه زمین را که قبلاً به مدت چندسالی از شیخ خزعل اجاره گرفته بود خریداری کرد. همین که معامله انجام شد، اسناد جهت ثبت به وزارت خارجه ارسال شد. گردش معمولی کار در این گونه موارد چنین بود که پس از تأیید وزارت خارجه معامله‌ی مربوط خاتمه یافته تلقی می‌شد. اما وزارت خارجه به این عنوان که زمین‌های مورد بحث از اراضی خالصه بودند از تأیید معامله اجتناب ورزید.

شیخ خزعل از این حرکت رضاخان بسیار آشفته شد و آن را حرکتی به منظور از بین بردن قدرت و سیطره‌ی خود تلقی کرد. از این رو تلگرافی تهدیدآمیز به پیل کنسول انگلیس در اهواز فرستاد و در آن خاطر نشان شد که: «به هر قیمتی که شده باید از حقوق خود دفاع کنم.. من نمی‌توانم افراد قبیله‌ام را از دفاع در برابر خیانتی که به حقوقشان شده است بازدارم.»^{۱۲۷}

شیخ خزعل از آنجا که می‌دانست انگلیسی‌ها از هرگونه درگیری نظامی در ایالت بیزار هستند^{۱۲۸} و سیاست آنها مبتنی بر حل و فصل منازعات و مناقشات از طریق گفت‌وگو و چانه‌زنی و اخذ امتیاز و دادن امتیاز است، لذا با استفاده از این حربه، و با تهدید به درگیری نظامی در درجه‌ی اول در صدد بود تا با فشار بر انگلیسی‌ها، آنها را جلو انداخته و انگلیسی‌ها موضوع را فیصله دهند. پیش از این نیز بارها شیخ از این حربه استفاده کرده بود و در همه موارد از کارآیی و اثرگذاری آن مطمئن بود. اما او از این موضوع غافل بود که این بار با دفعات پیش فرق دارد و مدت‌ها است که انگلیسی‌ها با انتخاب رضاخان به عنوان حامی و نگهبان منافع بریتانیا در جنوب او را کنار گذاشته بودند.^{۱۲۹}

صف‌آرایی رضاخان و شیخ خزعل

پس از آنکه رضاخان موضوع مالکیت املاک خالصه را مطرح کرد، شیخ خزعل در صدد برآمد تا در مقابل او بایستاد. وی چنان به توانایی خود اطمینان داشت که احساس کرد بهترین کاری که می‌تواند انجام دهد آن است که ابتکار عمل را در دست گرفته و هرگونه خطری که اقتدارش را تهدید می‌کند، خنثی

کند.^{۱۳۰} اما به غیر از سرپرسی لورین که از حامیان و پشتیبانان سرسخت رضاخان بود، حکومت هند نیز از بسط نفوذ رضاخان و برقراری حکومت مرکزی قدرتمند حمایت می‌کرد. علاوه بر این سقوط کابینه محافظه کار و روی کار آمدن حزب کارگر به رهبری رمزی مک دونالد در تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۲۴ (۳ بهمن ۱۳۰۲) نیز مزید بر علت شد.^{۱۳۱} با روی کار آمدن مک دونالد، لرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا از کار برکنار شد و مک دونالد خود شخصاً وزارت امور خارجه بریتانیا را به دست گرفت. این تغییر سبب شد تا رضاخان با سرعت بیشتری به اهداف خویش دست یابد.^{۱۳۲} در چنین حالتی تمام دستگاه دیپلماسی انگلیس یکدست و هماهنگ شده، اختلاف نظر و ناهماهنگی میان وزیر مختار انگلیس در تهران و وزیر امور خارجه برطرف شد. در حقیقت مک دونالد به عنوان یک اصل و نه یک ضرورت، از مدافعان تکوین حکومت مرکزی مقتدر در ایران بود.^{۱۳۳}

روی کار آمدن حکومت حزب کارگر و برکناری لرد کرزن از سمت وزارت امور خارجه و متعاقب آن خاتمه‌ی خدمت دوتن از دوستان انگلیسی شیخ به نام‌های ترور افسر مقیم انگلیس در منطقه‌ی خلیج فارس و سر آرنولد ویلسون، از مسئولان شرکت ملی نفت انگلیس و ایران و عزیمت آنها در ماه مارس ۱۹۲۴ نگرانی‌های شیخ را دوچندان کرد.^{۱۳۴} با وجود این شیخ خزعل تصمیم خود را گرفته بود و می‌خواست «به هر قیمتی که شده از حقوق خود دفاع کند». از این رو به منظور اطمینان بخشیدن به انگلیسی‌ها در خصوص امنیت حوزه‌های نفتی، روز ۱۷ اوت سال ۱۹۲۴، این اطمینان را به انگلیسی‌ها داد که امنیت فیزیکی حوزه‌های نفتی را در صورت وقوع مخاصمات تضمین خواهد کرد.^{۱۳۵}

متعاقب این امر شیخ خزعل رؤسای قبایل و طوایف را به منظور رایزنی و اتخاذ تصمیمات لازم به محمره فراخواند.^{۱۳۶} او در ملاقات خود با جکس، معاون مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس اعلام کرد «در صورت نیاز در برابر هرگونه اقدامی به منظور دخالت در قلمروش و خدشه‌دار کردن اقتدارش،

مسلحانه مقاومت خواهد کرد».^{۱۳۷} در طول ماه اوت ۱۹۲۴ اوضاع روز به روز وخیم تر می شد. شیخ تصمیم خود را گرفته بود و هرگونه عقب نشینی از این تصمیم را به مثابه ی مرگ خود تلقی می کرد. او از پنج راه مختلف و مانعةالجمع به مسئله نزدیک شد. نخست کوشید تا خان های ایل های لر و بختیاری و خمسه را ترغیب کند تا با هم اتحادیه ای تشکیل دهند و مانع از قدرت گرفتن بیش از حد رضاخان شوند.^{۱۳۸} او با این کار دو هدف را دنبال می کرد اول این که جبهه ای قوی و وسیع از مخالفان رضاخان را گرد هم آورد تا شاید در پرتو آن باعث شکست رضاخان یا حداقل عقب نشینی او شود. دوم این که با تشکیل این جبهه در صدد بود تا از وصول نیروهای رضاخان به قلمرو خود جلوگیری کند و رشته کوه زاگرس را همچون دژی تسخیرناپذیر و سدی منیع میان خود و حکومت رضاخان قرار دهد.

اقدام دوم او این بود که سعی کرد روابط و مناسبات خود را با احمدشاه تقویت کرده و خود را از نخستین حامیان سلسله قاجار اعلام کند و از دربار خواست در برابر رضاخان تازه به قدرت رسیده محکم بایستد.^{۱۳۹}

سومین اقدام شیخ خزعل، متحد شدن با مخالفان رضاخان در مجلس بود. او طی نامه هایی برای مدرس، رهبر جبهه مخالف رضاخان در مجلس، خود را از هواداران جدی و قدیمی مشروطیت خواند و گفت که یک ایرانی ناسیونالیست و آزادی خواه است و از اقدامات ضد آزادی رضاخان به تنگ آمده است.^{۱۴۰} در حقیقت شیخ با مدرس و گروهش در مجلس روابط نزدیکی داشت؛ همین طور با قوام الدوله از رهبران مخالفان در مجلس و همچنین با ولیعهد در تماس بود.^{۱۴۱}

چهارمین اقدام شیخ خزعل، گوشزد کردن تعهدات و تضمین های دولت بریتانیا و لزوم ایفای تعهدات مزبور توسط آن دولت بود. شیخ روی این قسمت از اقدامات خود سرمایه گذاری زیادی کرده بود و به آن امید بسته بود. شاید او بیش از حد به انگلیسی ها و دوستی آنها و تعهداتشان دل خوش کرده بود. با وجود این از تکاپو بازنیستاد و در تلاش بود انگلیسی ها را به عنوان

حامی و پشتیبان خود داشته باشد. شیخ خزعل حتی پس از آنکه تعلل و طفره بریتانیایی ها را مشاهده کرد از در دیگری وارد شد و سعی کرد به انگلیسی ها بفهماند که او به راحتی می تواند مستقل باشد.^{۱۴۲}

در همین راستا شیخ خزعل به نگارش نامه به مجلس شورای ملی اکتفا نکرد، بلکه این بار در کسوتی دیگر و به عنوان یک غیرایرانی که مورد تعرض حکومت و قدرت دیگری است^{۱۴۳}، از رضاخان به جامعه ملل شکایت کرد.^{۱۴۴} پنجمین حرکت شیخ خزعل تماس با روحانیون و مجتهدان کربلا و نجف بود، او در صدد بود تا حمایت روحانیون مزبور را جلب کند. از این رو در تاریخ ۱۰ صفر ۱۳۲۳ هجری قمری، نامه هایی به علمای نجف نوشت.^{۱۴۵}

در چنین اوضاع و احوالی برنامه ریزی انگلیسی ها و همچنین حرکت رضاخان به بار نشست و دولت اتحاد جماهیر شوروی با ارزیابی نادرست از رضاخان و اینکه او یک شخصیت ضد انگلیسی است، تبلیغات وسیع و دامنه داری را علیه شیخ خزعل آغاز کرد.^{۱۴۶} تبلیغات روس ها و همچنین تبلیغات رضاخان در مجلس و در جراید یومیه فضا و جو را علیه شیخ خزعل آماده و مهیا کرد.

از آن طرف انگلیسی ها و به ویژه سرپرسی لورین در تلاش بودند تا شیخ خزعل را از هرگونه اقدام نظامی و رویارویی با رضاخان بازدارند. آنها از طریق مذاکرات حضوری و گاه با تهدید شیخ به صورت تلویحی به او خاطر نشان ساختند که ضمانت های آنها تا زمانی اعتبار دارد که اقدامی علیه دولت ایران انجام ندهد.^{۱۴۷} از طرفی دیگر از آنجا که ارزش سهام شرکت نفت ایران و انگلیس در بورس لندن پایین آمده بود^{۱۴۸}، لذا مسئولان محلی شرکت بر این باور بودند که دولت انگلیس باید رضاخان را به اتخاذ سیاست آشتی جویانه متقاعد سازد.^{۱۴۹} از این رو انگلیسی ها در تکاپو بودند تا از متوسل شدن شیخ خزعل یا رضاخان به زور جلوگیری کنند.

شیخ خزعل در اوایل اوت ۱۹۲۴ طی نامه ای به کنسول انگلیس در اهواز ضمن بیان کارهای رضاخان و خلف وعده ی او، اعلام کرد که «دیگر ممکن نیست عقیده به

سردار سپه داشته باشد، ولو اینکه هزار قسم بخورد». همچنین او خواستار خروج کلیه سربازان ایرانی از ایالت شد و توافق نامه مالیاتی با مک کورماک را ملغی اعلام کرد و خواستار تضمین سلامت تمام دوستان و هم‌پیمانان خود شد و اعلام کرد تمام فرامین او باید تأیید و تصدیق شود.^{۱۵۰}

همچنان که شیوه‌ی چندین ساله شیخ خزعل بود، او این بار نیز تلاش کرد تا انگلیس را جلو بیاندازد و از نفوذ و قدرت آنها، به سود خود استفاده کند. به همین دلیل در پایان نامه خویش خاطر نشان می‌سازد «تا زنده هستم مصالح دولت انگلیس را حفظ می‌کنم». پس از آن با بیان خدمات خود به انگلیسی‌ها که بر کسی مخفی و پوشیده نیست «امیدواری خود را در عدالت و حاضر شدن دولت انگلیس برای کمک و مساعدت همه نوع» را متذکر می‌شود. و در نهایت از دولت انگلیس می‌خواهد «کمافی السابق و بر طبق مواعید و قرارداد» او را حفظ کند.

شیخ خزعل همچنین خواستار بازگشت به توافق نامه و ثوق الدوله با سر پرسی کاکس درباره تعهدات مربوط به عواید شد.^{۱۵۱} در همان هنگام شیخ خزعل طی نامه مورخ ۲۷ صفر ۱۳۴۳ به امیر کویت، از وی خواست تا اسلحه لازم را در اختیار او قرار دهد. اما شیخ احمد الجابر چون با انگلیسی‌ها هماهنگ بود از ارسال اسلحه خودداری کرد.^{۱۵۲} همزمان با آن شیخ خزعل نیروهای خود را از مناطق مختلف فراخواند و به عشایر آگاهی داد که سواره‌های خود را به اهواز بفرستند.^{۱۵۳} رضاخان که عصبانیت شیخ خزعل را مشاهده کرده بود به منظور فروکش کردن این عصبانیت با هماهنگی حکمران ایالت ثقة‌الملک و بنا به پیشنهاد او سرهنگ باقرخان فرمانده نیروهای دولتی در شوشتر که مایه رنجش و آزرده‌گی شیخ خزعل شده بود را از کار برکنار کرد. با برکناری سرهنگ باقرخان، یاور رضا قلی خان رئیس امنیه شوشتر جانشین او شد.^{۱۵۴}

علاوه بر این رضاخان در تلگرافی که برای حکمران ایالت فرستاد. از او خواست تا به شیخ خزعل اطلاع دهد که او موضع دولت در مقابل فرامین صادره از سوی خزعل را اصلاح می‌کند. با وجود این شیخ خزعل از دو اقدام

فوق راضی نبود.^{۱۵۵} اما این‌ها ظاهر قضیه بود، زیرا رضاخان پیش از این‌ها نیروهای خود را از تهران به قصد ایالت حرکت داده بود تا از طریق خرم‌آباد به دزفول برسند. و از آنجایی که پیش از این، عبور از خرم‌آباد به دزفول مشکل بود و راهی گشوده نشده بود، عبور کاروان نظامی از خرم‌آباد از جنبه نظامی حائز اهمیت فراوانی بود. این عبور نشان‌دهنده این بود که امکان ارسال نیرو از طریق لرستان به خوزستان وجود دارد و این کار به خلاف تصور، چندان ناممکن نیست. در حقیقت آنچه این تصور را پیش می‌آورد، غیر از صعب‌العبور بودن طول مسیر این اندیشه بود که پنداشته می‌شد عشایر و قبایل هرگز اجازه عبور نیروها را نخواهند داد.

به هر حال روز ۲۳ اوت ۱۹۲۴ خبر رسید که طلایه‌داران پیاده نظام ایران مسیر خود را از میان کوه‌های صعب‌العبور لرستان طی کرده و وارد دزفول شده‌اند.^{۱۵۶} پس از آن بود که شیخ خزعل به دیدار امیر مجاهد بختیاری رفت. شیخ خزعل در همان ایام اعلام کرد که خودداری از اقدام قاطع بیش از این برای او مقدور نیست.^{۱۵۷}

با وخامت اوضاع، انگلیسی‌ها بیکار نشستند به رضاخان فشار آوردند تا از توسل به اقدام نظامی اجتناب ورزد. از این رو آنها از رضاخان خواستند تا موضع خویش را در خصوص مالکیت شیخ بر املاک خالصه تعدیل و اصلاح کند. رضاخان نیز این سخن آنها را به کار بست. به همین منظور قرار شد شیخ خزعل تلگرافی در این خصوص به رضاخان ارسال کند و رضاخان در پاسخ به آن از شیخ خزعل دلجویی کند.^{۱۵۸} در تلگرافی که شیخ به رضاخان فرستاد. او اظهار داشت که املاک را مظفرالدین شاه با فرمان به وی داده و او به آبادی آنها پرداخته و اکنون که دستور واگذاری آنها به مالیه رسیده او سخت دلگیر و یک‌بار نوید است.^{۱۵۹}

رضاخان روز ۲۷ اوت ضمن عقب‌نشینی از موضع قبلی خویش، مالکیت شیخ بر املاک مزبور را تأیید کرد و او را از محبت خود و دولت بهره‌مند ساخته، مراتب قدردانی را از او به عمل آورد:

«تلگرام عالیجناب رسید و از احساسات ابراز شده در آن خوشنود شدم. هدف تلگرافی که چند روز پیش به اطلاع شما رسید این نبود که شما، بر طبق فرمان از املاک خود خلع ید شوید، بلکه این است که، همان طور هم که در فرمان تصریح شده، حق فروش آنها را به خارجی ها ندارید. البته حق اجاره و... را دارید، ولی طبق فرمان مجاز به فروش آنها نیستید. در مورد اعراب نباید سوء تفاهمی در میان باشد، چرا که تمام تلاش من در جهت تأمین صلح و آرامش برای کلیه ساکنان ایران است. اگر بدانم در دورترین بخش کشور فردی در زحمت است می کوشم مشکل او را برطرف کنم. از این رو عرب ها مطمئن باشند که هیچ گونه اهمال یا قصوری پیرامون شرایط زیست آنها و تأمین آرامش ایشان در بین نخواهد بود. در پرتو خدمات و وفاداری شما، از اطمینان دولت و محبت شخص من استفاده کنید. تا زمانی که وفادار هستید اینجناب قدردان خدمات شما خواهم بود و از هر سو مشمول توجهات و حمایت دولت خواهید بود.»^{۱۶۰}

تلگراف رضاخان را باید در چارچوب ترفندها و دوز و کلک های او یا به تعبیری سیاست بازی های او و به قول انگلیسی ها نیرنگ های وی تعبیر و تفسیر کرد. این را روند حوادث در روزهای بعد تأیید کرد.

رضاخان به حرکت خود ادامه می دهد و شیخ مقاومت می کند

هنوز دو روز از ارسال تلگراف مودت آمیز رضاخان نگذشته بود که نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران در تلگرافی به مقامات شرکت در لندن و همچنین همکاران خود در محمره اطلاع داد که رضاخان نیرنگ زده و برای سرنگونی شیخ خزعل به بسیج نیروهایش ادامه می دهد. خبرها حاکی از آن بود که یک واحد مجهز از ارتش رضاخان پس از نبرد با لُرهای کهگیلویه و با گذشتن از بهبهان به چهل و پنج مایلی رامهرمز رسیده است. همچنین سرهنگ باقرخان فرمانده نیروهای دولتی در شوشتر فراخوانده نشده و همچنان سرگرم فعالیت علیه شیخ است.^{۱۶۱} در همین اثنا، مقامات شوروی از طریق دفتر

خبرگزاری روسیه در تهران با انتشار اخباری درباره شیخ خزعل، فضا و جو سیاسی را علیه او مهیا کردند.^{۱۶۲}

علاوه بر این رضاخان در تلگراف تند و «عاری از نزاکت»^{۱۶۳} خود به عنوان وزیر جنگ، به تهدید شیخ پرداخت و اوضاع را بیش از پیش بحرانی کرد.^{۱۶۴} مجموعه ای این اقدامات سبب شد تا شیخ خزعل آشکارا به رویارویی با رضاخان برخیزد و فعالیت خود را در جبهه های مختلف علنی سازد. روز ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۴ کنسول بریتانیا در اهواز طی تلگرافی به تهران خاطر نشان ساخت که خزعل اکنون تصمیم دارد یا رضاخان را سرنگون سازد یا خود در این تلاش جان ببازد.^{۱۶۵} چند روز بعد یعنی روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۴ ناگهان همه چیز به هم ریخت و کار از کار گذشت، در این روز خزعل به رضاخان اعلام داشت که او را به عنوان نخست وزیر به رسمیت نمی شناسد:

شما مرد غاصبی هستید که شاه قانونی و مشروطه مملکت را بی گناه بیرون کرده و پایتخت را اشغال کرده اید و غاصبانه بر قوای دولتی دست انداخته اید.^{۱۶۶}

همان طور که پیش از این ذکر شد شیخ خزعل فعالیت خود را برای به زیر کشیدن رضاخان از پنج جبهه به طور همزمان و موازی آغاز کرده بود: اول اتحاد قبایل و طوایف بختیاری و ایل های لُر، دوم نزدیکی به احمد شاه و دعوت از او به ایران جهت به دست گرفتن قدرت^{۱۶۷}، سوم اتحاد با مخالفان رضاخان در مجلس، چهارم فشار به انگلیس جهت ایفای تعهدات و تضمین های داده شده به او. اقدام پنجم شیخ خزعل اعزام نمایندگان به شهرهای نجف و کربلا جهت مذاکره با روحانیون و مجتهدان این دو شهر بود. هدف شیخ جلب حمایت آنها در مبارزه علیه رضاخان بود.^{۱۶۸}

شیخ خزعل، به منظور رعایت مفاد مندرج در ضمانت های بریتانیایی ها به او مبنی بر عدم قیام علیه حکومت ایران، به قول کسروی چنین وامی نمود که به دولت یا بدار الشوری نافرمانی نمی دارد، بلکه نافرمانیش با سردار سپه است که به قانون اساسی گردن نمی گزارد، شاه را از کشور دور گردانیده، شیخ خزعل

می‌خواهد او را از میان دور گردانیده و قانون اساسی و مجلس را آزاد سازد. این‌ها عنوان نموده به دسته خود نام «کمیته قیام سعادت» گزارده بودند.^{۱۶۹} همچنین شیخ با ارسال تلگرافی به شاه از وی خواست به ایران بازگردد. در همان هنگام سالارالدوله عموی احمدشاه از راه بصره به اهواز آمد و با شیخ خزعل دیدار و مذاکره کرد.^{۱۷۰}

شیخ در تلاش خود برای برگرداندن احمدشاه به ایران موفق نشد و به قول احدی از پژوهشگران مثل اینکه بخت به خاندان قاجار پشت کرده بود.^{۱۷۱} در جبهه مخالفان رضاخان در مجلس، شیخ خزعل توانست با هماهنگی سیدحسن مدرس، رهبر مخالفان تا حدود زیادی به موفقیت‌هایی دست یابد.^{۱۷۲} نزدیکی مخالفان رضاخان در مجلس با شیخ خزعل به نحوی بود که رضاخان معتقد بود مجلسیان، شیخ را فریب داده‌اند.^{۱۷۳} رضاخان آن‌چنان از نزدیکی اقلیت مجلس به رهبری مدرس با شیخ خزعل هراسان و نگران بود که حتی موقع حضور در اهواز زبان به مذمت آنها می‌گشاید.^{۱۷۴} حتی فرج‌الله خان بهرامی، رئیس کابینه وزارت جنگ که پس از حضور رضاخان در اهواز به دیدار شیخ خزعل رفته بود، خطاب به خزعل خاطر نشان ساخته که «ملعبه و مسخره چند نفر معلوم الحال شده‌اید، ... یا اینکه شما یک عنصر ساده لوح، اما بی‌گناهی بوده‌اید.^{۱۷۵} به همین دلیل فرج‌الله خان بهرامی از شیخ خزعل می‌خواهد فوراً تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره کرده و انقیاد و طاعت خود را اظهار کند.^{۱۷۶}

شاید آنچه خشم و غضب رضاخان را از اقلیت مجلس و به ویژه سیدحسن مدرس دوچندان کرد موضع سرسخت اقلیت مجلس در مقابل اقدامات رضاخان بود که نامه‌نگاری و مکاتبات صمیمانه میان مدرس و شیخ، این خشم را دوچندان کرده بود.^{۱۷۷}

اما اتحاد شیخ با قبایل و عشایر بختیاری و لرهای پشتکوه و عشایر قشقایی ارتباط زیادی به سیاست انگلیس داشت، و از آنجا که انگلیسی‌ها نمی‌خواستند شیخ خزعل پیروز میدان باشد، لذا سرنوشت قیام سعادت واضح و روشن بود.

در حقیقت در صورتی که اقدامات شیخ خزعل در عرصه‌های فوق به بار می‌نشست، او می‌توانست رضاخان را از اریکه قدرت به زیر بکشد. اما به دلیل حمایت انگلیس از رضاخان و همچنین برنامه‌ریزی‌های دقیق و حساب شده رضاخان و همچنین تبلیغات روس‌ها، حتی مخالفان مجلس که در ابتدا با شیخ خزعل هماهنگی‌های داشتند، آنها نیز نتوانستند کاری از پیش ببرند.

شیخ خزعل نیز که در سیاست‌بازی فرد خبره و کارکشته‌ای بود و کوله‌باری از تجربه را یدک می‌کشید به منظور استفاده از همه ابزارهای لازم، باب مذاکره با حکومت مرکزی را بازگذاشت و از طریق انگلیسی‌ها، خواسته‌های پنج‌گانه خود را جهت پایان دادن به مناقشه و جلوگیری از رویارویی نظامی، تقدیم پیل، کنسول انگلیس در اهواز کرد:^{۱۷۸}

- ۱- دریافت تضمین کتبی در مورد امنیت شخص خود و هوادارانش به ویژه امیر مجاهد بختیاری
- ۲- خروج تمامی نیروهای ایرانی از خوزستان از جمله بهبهان
- ۳- مقررات حاکم بر عایدات وی به دوران قبل از جنگ بازگردد
- ۴- دریافت تضمین‌های بیشتری در قبال فرامین صادره از سوی وی
- ۵- دریافت تضمین از دولت انگلیس در مورد جلوگیری از اقدامات غیردوستانه آتی رضاخان

در ابتدا رضاخان با بندهایی از خواسته‌های شیخ خزعل موافقت کرد، اما با مشاهده موضع جانبدارانه انگلیسی‌ها در حمایت از او رفته رفته تصمیم گرفت خود به‌طور مستقیم با شیخ خزعل وارد مذاکره شود، به همین منظور به‌طور محرمانه نماینده‌ای جهت انجام مذاکره نزد شیخ فرستاد. بر اساس گزارش‌های ارسالی از سوی کنسول انگلیس، رضاخان حاضر بود تمامی خواسته‌های شیخ را برآورده سازد، مشروط بر آن که شیخ از روابط خود با انگلیس دست بردارد.^{۱۷۹} رضاخان درصدد بود از طریق مذاکره مستقیم با شیخ خزعل او را از انگلیسی‌ها جدا کند و در چنین حالتی به راحتی و با فراغ بال او را سرکوب کند. اما شیخ خزعل از این ترفند و از این حرکت رضاخان آگاه بود. از این رو اقدام

اخیر رضاخان که از طریق یک ثروتمند ایرانی - هندی دنبال می‌شد با مخالفت شیخ خزعل روبه‌رو شد.^{۱۸۰}

با اوج گرفتن بحران و تصمیم شیخ خزعل به رویارویی و مقابله با رضاخان، انگلیسی‌ها سراسیمه و دستپاچه شدند. آنها به پریدو، مقیم سیاسی بریتانیا در خلیج فارس مأموریت دادند تا روز ۱۳ سپتامبر به محمره رفته و شیخ خزعل را به سازش با حکومت تهران متقاعد کند. پریدو می‌بایست به شیخ اخطار می‌داد که اگر سر به شورش بگذارد، نباید از انگلیسی‌ها انتظار کمک داشته باشد.^{۱۸۱} پس از آن نایب وزیر مختار انگلیس تشخیص داد بهترین شیوه برای بازداشتن شیخ خزعل از «حماقت بیشتر» تهدید یا حتی اعزام یک کشتی جنگی برای منع کردن اوست.^{۱۸۲}

انگلیسی‌ها که از خطر بلشویسم به وحشت افتاده بودند و به هیچ وجه مایل نبودند رضاخان از صحنه کنار گذاشته شود،^{۱۸۳} به تکاپو افتادند و برای جلوگیری از «حماقت بیشتر» شیخ یک فروند قایق توپدار را در سواحل بصره مستقر کردند. استقرار قایق توپدار در ظاهر به منظور پاسداری از منافع انگلیس بود، اما حقیقت امر همان است که اووی گفته بود، استقرار قایق به منظور تحت فشار گذاشتن شیخ خزعل بود. به همین دلیل رضاخان در ملاقات با اووی این اقدام انگلیس را یک حرکت دوستانه تعبیر کرد.^{۱۸۴}

با توجه به اقدامات رضاخان در پایتخت و به ویژه در رسانه‌ها و در میان نمایندگان طرفدار خود در مجلس و همچنین تبلیغات وسیع روس‌ها از طریق خبرگزاری رسمی آنها یعنی روستا^{۱۸۵}، فضا و جو سیاسی به نفع رضاخان و به ضرر شیخ خزعل تغییر یافت. به همین دلیل دارالشوری پاسخی به شیخ فرستاد که مجلس به آقای رئیس‌الوزرا هرگونه اعتماد دارد و دشمنی با او همانا دشمنی با مردم ایران است.^{۱۸۶} روز ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۴ (برابر با ۹ آذر ۱۳۰۳) از سوی مجلس تلگرافی به خزعل مخابره شد که در آن آمده بود «حکومت فعلی، تحت سرپرستی رضاخان، از حمایت کامل مجلس برخوردار است... از این رو هر شخصی که بر ضد دولت مرکزی اقدام کند یا دست به حرکتی بزند از سوی مجلس یاغی محسوب می‌شود.^{۱۸۷} رضاخان نیز با توجه به فضا و جو

ایجاد شده و همچنین حمایت و پشتیبانی مجلس و از همه مهم‌تر برنامه‌ریزی و هدایت انگلیسی‌ها، عزم خود را جهت لشکرکشی بر شیخ خزعل جزم کرد. او نیروهای خود را در زیدون^{۱۸۸} و در مجاورت قلمرو شیخ خزعل مستقر کرد تا حلقه محاصره‌ی خود را از سمت شمال و از جهت شرق تکمیل کند.

اوضاع شوشتر و محاصره قشون دولتی

به هنگام اوج‌گیری تنش میان رضاخان و شیخ خزعل، حوادث و اتفاقاتی در شهر شوشتر رخ داد که آن شهر کاملاً در اختیار هواداران شیخ قرار گرفت و سپاهان دولتی به مدت سه ماه در قلعه‌ی سلاسل بدون آذوقه در محاصره یاران شیخ بودند.^{۱۸۹} شوشتر حاکم‌نشین ایالت بود و از نظر رسمی، حکمران خوزستان در آن مستقر می‌شد، با این وجود نه تنها شهر در کنترل یاران شیخ بود، بلکه حکمران ایالت نیز به صف هواداران او پیوسته و عملاً به عنوان کارگزار خزعل عمل می‌کرد. ثقة‌الملک، حکمران ایالت آن‌چنان در خدمتگزاری به شیخ خزعل پیش رفته بود که احمد کسروی نخستین دلیل «خیره‌سری شیخ را ثقة‌الملک و رضاقلی خان می‌داند، که شیخ را به نافرمانی برانگیخته» بودند.^{۱۹۰} پس از ورود نیروهای رضاخان به استعداد ۳۰۰ نفر به شوشتر، شیخ خزعل همواره در این اندیشه بود تا به هنگام آغاز درگیری میان او و رضاخان، قدرت انجام هرگونه عملی را از نیروهای مزبور سلب کند. از این رو توانست با اعمال فشار در کوتاه‌ترین مدت سرهنگ باقرخان، فرمانده قشون مزبور را عزل کند. پس از مدتی حکومت مرکزی سرهنگ رضاقلی خان را به جای سرهنگ باقرخان به فرماندهی سپاه منصوب کرد. سرهنگ رضاقلی خان، از همان بدو ورود با قطب‌السادات دزفولی نماینده خزعل در دزفول آشنا شد و این یکی او را به شیخ خزعل معرفی کرد. از این به بعد سرهنگ رضاقلی خان به عنوان یکی از هواداران شیخ و به تعبیر اولی به عنوان یکی از افراد شیخ رفتار می‌کرد. او با سرهنگ باقرخان بنای دشمنی و عداوت را گذاشت و تقریباً دستورات خود را از شیخ خزعل دریافت می‌کرد.

ریاست نشناختند و چون رئیس دیگری نداشتند این زمان هم دسترس به تهران یا دیگر جاها نبود که دستوری بخواهند، لذا دکتر سیداحمدخان را که رتبه سلطانی داشت به ریاست پذیرفتند و تا دیرزمانی که راه میانه شهر و دز باز بود، احمد کسروی نیز در کارهای آنها دخالت می‌کرد.^{۱۹۱}

در این مدت هواداران شیخ خزعل راه میانه شهر و قلعه‌ی سلاسل را بسته و حلقه‌ی محاصره را بر سپاهیان تنگ‌تر کردند. رئیس اداره نظمی^{۱۹۲} نیز که در ابتدای کار به نیروهای خزعل نپیوسته بود، پس از آن به نیروهای شیخ خزعل پیوست. اما هنگامی که قصد داشت جهت اعلام وفاداری به شیخ خود را به ناصری برساند در نیمه راه دستگیر و به زندان فیلیه فرستاده شد. رئیس امنیه^{۱۹۱} نیز از ترس دستگیری به قلعه‌ی سلاسل نزد سپاهیان پناهنده شد. رئیس تلگراف پیش از این به صف هواداران شیخ خزعل پیوسته بود.^{۱۹۲}

در این هنگام شیخ خزعل، احدی از بختیاری‌های هوادار خود به نام علی محمد را به حکومت شوشتر گمارد و او با عده‌ای از بختیاری‌ها در شوشتر مسکن گزیدند.^{۱۹۳} بدینسان روز به روز قدرت و دلیری یاران خزعل بیشتر می‌شد. در آغاز ماه جمادی‌الاولی و در پی این نیرومندی، یاران شیخ برای حمله بر قلعه‌ی سلاسل و جنگ با سپاهیان آنجا آماده شدند و در پشت‌بام‌ها سنگرها می‌بستند. روز سه‌شنبه پنجم جمادی‌الاولی حمله به دژ سلاسل آغاز شد، شماره تفنگچیان شهر بیش از هزارتن و چندین برابر قشون دولتی بودند. اما از آنجا که سپاه رضاخان از راه خرم‌آباد به دزفول رسیده بود شیخ موسی حاکم شهر از آنجا گریخت. بنا به نوشته کسروی از این پس دولتیان با عزم و اراده در مقابل یاران شیخ خزعل ایستادگی کردند.^{۱۹۴} روز ۱۰ قوس یعنی فردای آن روز فوجی از سپاهیان که به دزفول رسیده بودند، رو سوی قلعه سلاسل گذاشته و با محاصره‌کنندگان درگیر شدند. محاصره شونده‌گان که این چنین دیدند از قلعه خارج شده با نیروهای شیخ بجنگیدند و شهر را کاملاً تصرف کردند.^{۱۹۵}

حکمران خوزستان ثقة‌الملک نیز از طرفداران و ثوق‌الدوله و کاملاً مخالف رضاخان بود. بر اساس نوشته‌های منسوب به رضاخان، ثقة‌الملک پس از اخذ ۲۰۰۰ لیره و معاون او ارفع‌الممالک با دریافت ۱۰۰۰ لیره از شیخ خزعل، با او همگام شدند و در صف هواداران شیخ قرار گرفتند.^{۱۹۱}

از طرف دیگر، تنی چند از افراد صاحب نفوذ شوشتر^{۱۹۲} به نام‌های سیدباقر کلانتری، امیرخان، کاظم داود، هرکدام در محله خود تفنگچی گرد آورده و هواداری از شیخ می‌کردند.^{۱۹۳} آنها درهای دیوان‌خانه‌های کهن را باز نمودند و کم‌کم به ادارات پیچیدگی نمودند.^{۱۹۴} قشون دولتی که هواداری رضاقلی خان را به شیخ خزعل دیده بودند، تصمیم گرفتند تا برخلاف احکام رضاقلی خان رفتار کنند، و علناً علم مخالفت با او برافراشتند. از این رو تحت ریاست سلطان حسین آقا خان عظیمی شروع به تصرف شوشتر کرده، طرفداران خزعل را دستگیر کردند و تنی چند نیز به ناصری نزد رضاقلی خان شکایت بردند. رضاقلی خان فوری سلطان حسین آقا را به اهواز احضار و در روز ۸ میزان دستگیرش کرد و به زندان فیلیه انداخت.^{۱۹۵} رضاقلی خان در صدد بود تا سپاهیان دولتی در این منازعه به اردوی شیخ خزعل بپیوندند.^{۱۹۶}

روز نهم میزان سپاهیان شیخ خزعل به تعداد ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر تفنگچی از ناصری به شوشتر وارد شده و با کمک جمعی از اهالی شهر، نظامیان را محاصره کردند. آنها علناً اظهار می‌داشتند که یا بایستی اسلحه خود را تسلیم کنند، یا آنکه داخل جنگ شوند. در این گیر و دار غالب اهالی شوشتر نیز به صف یاران شیخ خزعل پیوستند.^{۱۹۷} نیروهای رضاخان برای حفظ جان خود به قلعه‌ی سلاسل که دژی سخت و استوار بود پناه بردند. آنها از روز ۱۰ قوس به مدت سه ماه در قلعه مزبور در محاصره نیروهای شیخ خزعل بوده و قادر نبودند از آنجا بیرون شوند. در تمام این مدت رضاقلی خان شب و روز در صدد بود راهی به قلعه سلاسل یافته و سپاهیان را تسلیم خزعل کند، یا افراد را به تدریج از دیگران جدا کند.^{۱۹۸}

سپاهیان نیز چون از این کار پی به درون رضاقلی خان برده، دیگر او را به

آخرین مقاومت‌های شیخ

پس از آنکه احمدشاه به درخواست شیخ خزعل جهت بازگشت به ایران، پاسخ نداد، شیخ خزعل به جبهه‌ی مخالفان رضاخان در مجلس چشم دوخته بود تا بدین‌وسیله از یک طرف مشروعیت رضاخان را از او سلب کند و از طرف دیگر مجلس را در کنار خود داشته باشد. اما حمایت مجلس از رضاخان و مخالفت با شیخ خزعل، تا حدود زیادی جبهه شیخ خزعل را تضعیف کرد. علاوه بر این روحانیون و مجتهدین نجف مانند آیه‌الله میرزا حسین نائینی و آیه‌الله میرزا ابوالحسن اصفهانی از علمای طراز اول نجف با صدور فتوایی اعلام کردند که هر کس بر دشمنی رضاخان برخیزد از اسلام بیرون رفته است.^{۲۰۶} از طرفی دیگر شیخ خزعل نیم‌نگاهی به حکام و امرای عرب داشت تا او را در این شرایط یاری کنند، اما نیک می‌دانست حکام و امرای عرب در وضعیتی نبودند تا به کمک او بشتابند. آنها حتی قادر نبودند نزد انگلیسی‌ها شفاعت وی را بکنند، چه رسد به کمک رساندن و یاری رساندن به او.^{۲۰۷}

علاوه بر این وضعیت جبهه‌ی داخلی شیخ خزعل نیز چندان مطمئن نبود، صرف‌نظر از این که نیروهای رضاخان از نظر تعداد بسیار بیشتر و از نظر آموزش و ورزیدگی سازمان‌یافته‌تر و آموزش دیده‌تر بودند، به دلیل بافت قبیله‌ای جامعه‌ی آن روز و وجود اختلافات قبیله‌ای و همچنین رقابت‌های عشیره‌ای، جبهه داخلی شیخ بیش از هر زمان شکننده‌تر می‌نمود. بنی‌کعب فلاحیه یا بنی‌کعب آل ناصر از آنجا که خود را حکام سنتی آن ناحیه می‌دانستند، همواره با خاندان آلبوکاسب در تعارض و در منازعه بودند. آنها همواره در صدد بودند تا آلبوکاسب را از قدرت به زیر کشند و خود حاکم و فرمانروای آن ناحیه شوند. و از آنجا که می‌دیدند روز به روز بر قدرت و سطوت شیخ خزعل افزوده می‌شد، کینه و نفرت آنها متناسب با افزایش قدرت و سطوت او بیشتر می‌شد. به دلیل حاکمیت ارزش‌های قبیله‌ای به همراه رقابت‌ها و تعصبات عشیره‌ای آنها حاضر بودند زیر لوای هر کس و هر قدرتی قرار گیرند، فقط زیر لوای شیخ خزعل نباشند.

از طرف دیگر شیوخ بنی‌طرف نیز که در ظاهر از مالیات‌های سنگین و فشارهای مالیاتی شیخ خزعل به ستوه آمده بودند، اما در باطن همچون بنی‌کعب آل ناصر داعیه فرمانروایی و خودسری در سر داشتند،^{۲۰۸} آنها نیز مترصد فرصتی بودند تا شیخ خزعل را به زیر کشند. بنی‌طرف پیش از این در جریان جنگ جهانی اول بیشترین همکاری را با نیروهای عثمانی علیه نیروهای انگلیسی داشتند. آنها بدنه‌ی اصلی قیام‌کنندگان علیه انگلیسی‌ها بودند و مشارکت آنها را نمی‌توان فقط در قالب پیروی از فتوای صادره از سوی علمای نجف علیه «کفار انگلیسی» تلقی کرد. به همین دلیل احمد کسروی نیز که یکی از اهداف حضور او در ایالت، تماس با سران و شیوخ عشایر بود، بیشترین تماس و ارتباط را با شیوخ بنی‌طرف داشت.^{۲۰۹} به دلیل ضدیت و دشمنی شیوخ بنی‌طرف با شیخ خزعل، کسروی در کتاب *تاریخ پانصد ساله خوزستان* چندین بار زبان به مدح و ثنای بنی‌طرف می‌گشاید و آنها را دلیرترین عشایر عرب می‌داند. به همین دلیل در اوج منازعه رضاخان با شیخ خزعل و در اوضاع و احوالی که خزعل نیازمند جبهه‌ی داخلی متحد و یکپارچه‌ای بود و به هنگامی که نیروهای رضاخان در دزفول و شوشتر و زیدون مترصد دستور رضاخان جهت حمله به او بودند، یعنی در اوائل نوامبر ۱۹۲۴ بنی‌طرف علیه شیخ خزعل بپا خاستند^{۲۱۰} و به قول یکی از پژوهشگران یکی از دلایل پافشاری رضاخان بر نپذیرفتن فرمانبرداری شیخ خزعل و اصرار او بر تسلیم بدون قید و شرط، همانا شورش بنی‌طرف بود.^{۲۱۱} به همین دلیل رضاخان حداقل سه بار و در سه صفحه جداگانه در خصوص شورش بنی‌طرف علیه شیخ خزعل سخن گفته و از شیخ عاصی و شیخ عوفی یاد کرده و از مسموم شدن شیخ عاصی به دستور شیخ خزعل سخن گفته است.^{۲۱۲}

مدت‌ها قبل از اوج‌گیری تنش میان رضاخان و شیخ خزعل و به هنگامی که رضاخان در اندیشه تهیه مقدمات نظامی، سیاسی و اقتصادی جهت تضعیف قدرت شیخ خزعل بود، یعنی در ابتدای رو کار آمدن او، کنسول ایران در بغداد به وزارت امور خارجه گزارش داده بود که تنی چند از شیوخ ایالت از «عشایر

خزعل و رضاخان را تعیین کند.^{۲۱۶} هرچند این سخن تا حدودی مبالغه آمیز به نظر می‌رسد و عنصر تعیین کننده در منازعه‌ی شیخ و رضاخان نه بختیاری‌ها، بلکه انگلیسی‌ها بودند. با وجود این نمی‌توان از اهمیت و نقش آنها در مناقشه‌ی مزبور غافل ماند. بدون شک اگر انگلیسی‌ها در کنار شیخ خزعل بودند، در این چنین حالتی آنها، بختیاری‌ها را نیز سوی شیخ خزعل سوق می‌دادند. در حالی که انگلیسی‌ها با ایستادن در کنار رضاخان و حمایت از او، بختیاری‌ها را نیز از کمک به شیخ خزعل بازداشتند.^{۲۱۷}

علی‌رغم اتخاذ سیاست تطمیع توسط رضاخان، که پیش از این به آن اشاره شد^{۲۱۸}، خان‌های کوچک‌تر و افراد عادی ایل از اقدامات رؤسای قبایل که از سوی رضاخان گمارده شده بودند رضایت چندانی نداشتند.^{۲۱۹} به همین دلیل امیر مجاهد بختیاری که با خانواده شیخ نسبت سببی داشت و همچنین مرتضی قلی خان^{۲۲۰}، پسر صمصام‌السلطنه در کنار شیخ خزعل ایستادند.^{۲۲۱}

اما قوام‌الملک، رئیس ایل خمسه که از دوستان قدیمی شیخ به شمار می‌رفت، از ترس رضاخان، ناگزیر شد تا به او قول دهد یک واحد از سواره‌نظام خود را در اختیار وی قرار دهد. در مقابل افراد قبیله والی پشتکوه که او نیز از دوستان قدیمی شیخ بود، در همان اوان با نیروهای رضاخان، درگیر شده و تلفات سنگینی به آنها وارد ساختند.^{۲۲۲} تا این زمان شیخ خزعل همچنان در برابر رضاخان از خود سرسختی و مقاومت نشان می‌داد و سخن انگلیسی‌ها مبنی بر کنار آمدن با رضاخان را پذیرا نبود.

رضاخان که سرسختی شیخ خزعل را مشاهده کرده بود، برای درهم کوبیدن این مقاومت، آخرین تیر ترکش خود را سوی بختیاری‌ها نشانه گرفت. روز ۲۲ اکتبر رضاخان تصمیم گرفت تا وزیر کشور را به همراه شخصیت‌های دیگر بختیاری چون سردار اسعد، سردار جنگ، صمصام‌السلطنه و امیر مفخم، روانه اصفهان کند تا آنها اختلافات خانوادگی و ایلی خود را حل و فصل کرده و ایلخان جدیدی را از میان خود انتخاب کنند.^{۲۲۳} بختیاری‌ها سردار ظفر را به عنوان ایلخان انتخاب کردند، اما مرتضی قلی خان و شهاب‌السلطنه زیر بار این

حویزه و محمره» و «مولی حویزه» و «عاصی و عوفی و منشد» از بنی طرف، به همراه «سلطان پسر حنظل خان برادرزاده شیخ خزعل» حاضرند «هرگاه از طرف دولت درباره‌ی آنها مرحمتی بشود در خوزستان می‌توانند مصدر کارهای بزرگ شوند.»^{۲۱۳}

شیخ خزعل چون می‌دانست طایفه‌ی نصار نیز از دشمنان سرسخت او هستند و پیش از این با او و پدر و برادرش کشمکش‌ها و کارزارهایی داشتند، لذا از ترس پیوستن نصار به معترضان، طی نامه‌ای به تاریخ ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۴۳ ه.ق (نوامبر ۱۹۲۴ میلادی) به شیخ کویت، از او خواست تا از شیوخ نصار که پیش از این و در زمان شیخ مبارک به کویت تبعید شده بودند، مراقبت کرده مانع ورود آنها به قصبه شود. اما اقدامات مزبور کارساز نبود و علی‌رغم نامه‌ی شیخ، آنها توانستند از کویت بگریزند و خود را به قصبه برسانند.^{۲۱۴}

شیخ خزعل توانسته بود ثقة‌الملک، حکمران ایالت و رضاقلی خان، فرمانده نیروهای رضاخان مستقر در شوشتر را با خود همگام کند و در اندک مدتی آنها به طرفداران پروپا قرص شیخ و از مخالفان سرسخت رضاخان تبدیل شدند. ثقة‌الملک در طرفداری و حمایت از شیخ آن‌چنان پیش رفته بود که به نمایندگی از سوی رئیس خود یعنی مشارالملك، وزیر امور خارجه رضاخان، در تماس با پریدو، از انگلیسی‌ها خواسته بود رضاخان را وادار به کناره‌گیری کند.^{۲۱۵}

اما واقعیت امر این بود که شیخ خزعل بدون حمایت و پشتیبانی مردم عرب به هیچ‌وجه قادر نبود با رضاخان و انگلیسی‌های حامی او مقابله کند و حمایت ثقة‌الملک و رضاقلی خان نیز، هیچ‌گاه نمی‌توانست جایگزین حمایت مردم از او باشد.

در چنین اوضاع و احوالی شیخ خزعل به حمایت و پشتیبانی بختیاری‌ها چشم دوخته بود. در حقیقت موضع بختیاری‌ها در این منازعه و نحوه‌ی حضور آنها در این صف‌بندی از اهمیت خاصی برخوردار بود و به اعتقاد احدی از پژوهشگران «موضع بختیاری‌ها می‌توانست سرنوشت مناقشه میان

انتخاب نرفتند. به هر حال مرتضی قلی خان و امیر مجاهد و سالار ارفع تا لحظه‌ی آخر با شیخ خزعل بودند.

با وجود این حسب نوشته‌های احمد کسروی تفنگچی از هر سوی از عرب و سگوند و بختیاریان در اهواز گرد می‌آمد و شیخ کیسه کیسه لیره بیرون می‌ریخت و چون دست به کار زدند در چند جا لشکرگاه پدید آوردند: یکی در زیدان^{۲۲۴} چند فرسنگی بهبهان که برادر میرعبدالله پدرزن شیخ با هشت هزار عرب کمابیش در آنجا ایستاد. دیگری در قلعه اعلی و آن نواحی که حسین خان بهمئی با گروهی از عرب و از مردم خود نشیمن گرفت. سومی در جایزان میان رامهرمز و بهبهان که سالار ارفع بختیاری با دسته‌ای از بختیاری در آنجا نشست. نیز در هندجان و ده ملا تفنگچیان برنشانند و امیر مجاهد که گویا فرمانده همه لشکرها بود در رامهرمز نشیمن ساخت و گاهی به کوهستان بختیاری رفته بازمی‌گشت. در خود ناصری هم در امنیه^{۲۲۵} چادرها زده سه هزار عرب از سواره و پیاده گرد آوردند که رضاقلی خان^{۲۲۶} هر روز مشق به آنان می‌داد و از آواز هوسه^{۲۲۷} آنان به گفته شاعران گوش فلک کر می‌شد... افشاریان کندز لو^{۲۲۸} تا زمانی خود اداری کرده پیش شیخ نرفتند ولی سپس ناگزیر مانده به دیگران پیوستند.^{۲۲۹} او همچنین خاطر نشان می‌سازد که رشته اختیار بیشتر به دست پسر او عبدالحمید و امیر مجاهد و مرتضی قلی خان و ثقة‌الملک افتاده بود.^{۲۳۰}

در همان هنگام شیخ خزعل، تمامی کارمندان دولتی را از ایالت اخراج کرد و شیخ موسی حاکم عبادان را به عنوان حاکم دزفول برگزید و عبدالکریم پسرش را در نوامبر ۱۹۲۴ به سمت حاکم شوشتر انتخاب کرد.^{۲۳۱} انگلیسی‌ها به منظور تسلیم شیخ خزعل و منقاد کردن او تلاش‌ها و تهدیدهای خود را دنبال کردند، اووی، رایزن سفارت بریتانیا در تهران طی تلگرافی به شیخ خزعل، به‌طور آشکار و به نحو دوستانه‌ای به او هشدار داد.^{۲۳۲}

در چنین اوضاع و احوالی و در حالی که بیم رویارویی طرفین قریب‌الوقوع بود، مک دونالد نخست وزیر انگلیس شخصا وارد معرکه شد و تلاش‌های

خود را جهت تسلیم شیخ خزعل آغاز کرد، او طی تلگرافی به رایزن سفارت بریتانیا در تهران اعلام کرد که باید به شیخ خزعل هشدار داده شود از هر اقدام خشونت‌بار که هم منافع وی و هم منافع بریتانیا را به خطر خواهد افکند، احتراز کند و از او خواسته شود که تعهدات خود را نسبت به دولت مرکزی به جا آورد.^{۲۳۳} پیل کنسول انگلیس در اهواز نیز در ملاقات خود با شیخ خزعل به نحو ناامیدکننده‌ای به خزعل فهماند که انگلیس به هیچ‌وجه از هیچ‌کدام از خواسته‌های او حمایت نمی‌کند و شیخ باید از رضاخان پوزش خواسته و ضمن پس گرفتن تلگراف‌های فتنه‌انگیز خود، شخصاً در تهران با رضاخان ملاقات کند. انگلیس نیز در مقابل تأیید فرمان‌های صادره از سوی خزعل، عفو کامل شخص وی و تمامی هم‌پیمانانش، به استثنای سرهنگ رضاقلی خان، را از رضاخان درخواست خواهد کرد.^{۲۳۴}

شیخ خزعل پس از دریافت تلگراف اووی و همچنین سخنان تهدیدآمیز پیل کنسول انگلیس در اهواز پیشنهاد آنها را حقارت‌بار و عمل آنها را خیانتی از جانب انگلیسی‌ها تلقی کرد. لذا به اووی اعلام کرد که او شخصاً می‌توانست امتیازهای بهتری از رضاخان دریافت کند، همچنین اعلام کرد که حاضر نیست به تهران برود، چون رفتن به تهران به قیمت جان وی تمام خواهد شد. خزعل به انگلیسی‌ها گفت که انگلیس باید از هرگونه نقل و انتقال نیروهای ایرانی جلوگیری کند، در غیر این صورت سپاهیان وی نیروهای رضاخان را که در بهبهان مستقر هستند مورد حمله قرار خواهند داد.^{۲۳۵}

از طرفی دیگر با توجه به تبلیغات رضاخان در تهران و فضای ایجاد شده در پی تصمیم مجلس، موضوع برای رضاخان جنبه‌ی حیثیتی پیدا کرده بود و هرگونه عقب‌نشینی از آن شکست بزرگی برای او تلقی می‌شد. و از آنجا که رضاخان در اندیشه‌ی پادشاهی بود، لذا برای تکمیل پروژه‌ی خویش هرطور شده می‌باید شیخ خزعل را مطیع و منقاد سازد. او قوام‌الملک، وزیر امور خارجه را نزد اووی فرستاد تا آخرین هماهنگی‌ها را با انگلیسی‌ها به عمل آورد.^{۲۳۶} پس از آن انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند فشار را بر شیخ افزایش دهند. به

همین منظور مک دونالد روز ۱۱ اکتبر شخصاً تلگرافی برای شیخ فرستاد و با زبان دیپلماتیک او را از هرگونه اقدام برحذر داشت. مک دونالد طی یک نامه شخصی به خزعل هشدار داد که فی الفور از هرگونه تدارکات نظامی دست بردارد و با دولت مرکزی صلح کند، زیرا مصالحه تنها از طریق وساطت سفارت بریتانیا میسر است و در صورت بروز مخاصمات نمی‌بایست به هیچ‌وجه نسبت به همدلی انگلیسی‌ها امیدوار باشد.^{۲۳۷} از طرف دیگر نایب‌السلطنه هند نیز ضمن تأیید موضع مک دونالد، نخست وزیر، از پیل و پریدو خواست تا خزعل را سرعقل آورند.^{۲۳۸}

انگلیسی‌ها از یک طرف به خزعل فشار می‌آوردند که دست از مقاومت بردارد و به اقدام نظامی متوسل نشود و به او هشدار می‌دادند در صورت هرگونه عمل نظامی، او را یاری نخواهند کرد. از طرف دیگر به رضاخان این اطمینان را می‌دادند که در صورت انجام هرگونه اقدام نظامی و توسل به زور، تهران می‌تواند روی خودداری لندن از اعطای هرگونه کمک به خزعل حساب کند.^{۲۳۹}

حسین خلف‌الشیخ خزعل در کتاب خود به نام *تاریخ‌الکویت‌السیاسی* در این خصوص چنین آورده است: مقامات انگلیس به شیخ خزعل هشدار دادند در صورتی که او بر موضع خصمانه خود علیه رضاخان پافشاری کند و از مصالحه با رضاخان و تسلیم به او و همچنین کنار گذاشتن اسلحه اجتناب ورزد، آنها ناگزیر خواهند بود تا همه عهدنامه‌ها و ضمانت‌های سیاسی و تجاری منعقد شده با او را لغو کرده و ممکن است در صورت ضرورت حتی املاک او را مصادره کنند.^{۲۴۰}

شیخ خزعل پس از اینکه به قول خودش خیانت انگلیس را دید و مشاهده کرد که در منازعه با رضاخان، انگلیسی‌ها جانب رضاخان را گرفته و او را تنها گذاشته‌اند، برای چاره‌جویی از انگلیسی‌ها خواست تا ترتیب ملاقات وی با سرپرسی لورین را فراهم کنند. احتمالاً خزعل در این اندیشه بود که وعده و وعیدهای لورین را به او خاطر نشان سازد و از این طریق انگلیسی‌ها را به ایفای

تعهداتشان ملزم کند. شاید او در اندیشه‌ی دفع‌الوقت بود تا در این فاصله و تا زمان حضور لورین در ایران، از هرگونه تصمیم شتابزده اجتناب کرده و تصمیم عقلایی و مناسب را اتخاذ کند. ممکن است خزعل در این مدت در اندیشه جلب حمایت انگلیسی‌ها و همچنین بختیاری‌ها و افراد قبایل خود بوده است.^{۲۴۱}

شیخ خزعل یک هفته بعد در پاسخ تلگراف نخست وزیر انگلیس، اعلام کرد به منظور جلوگیری از مشکلات بیشتر او کشور را ترک خواهد کرد. همچنین او جهت تهیه مقدمات خروج از کشور به سه ماه فرصت نیاز دارد. شیخ خزعل اعلام کرد در این مدت رضاخان باید از تقویت نیروهای خود احتراز ورزد، در غیر این صورت او به انگلیسی‌ها هشدار داد «دست من را باز بگذارید تا از تنها راهی که برایم باقی مانده، از حیثیت خویش دفاع کنم».^{۲۴۲}

یادداشت‌ها

۱۷. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۱۶۹، تهران، یکم ژوئن ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۲۴/۳۷۱.
۱۸. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۷۲.
۱۹. مجموعه خاطرات وحید، شماره ۳، بهار ۱۳۵۹.
۲۰. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۳۷.
۲۱. جان. راف. گارثویت، ص ۳۱۳.
۲۲. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۷۳.
۲۳. جعفرقلی خان سردار اسعد سوم، پسر بزرگ علی‌قلی خان سردار اسعد بختیاری متولد ۱۲۵۸ شمسی، پس از عزل محمدعلی شاه و فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان، یکی از اعضای دادگاه عالی انقلاب بود، که افرادی چون مفاخرالملک، صنیع حضرت، آجودان‌باشی، میرهاشم و شیخ فضل‌الله نوری را محاکمه کرد. او همچنین همراه یفرم‌خان در سرکوبی اشترار اردبیل و اهر، شرکت داشت و بعدها به حکومت خراسان و کرمان و همچنین وزارت پست و تلگراف و بعد وزارت جنگ رسید و یکی از افراد مؤثر در تحکیم پایه‌های سلطنت رضاشاه و خدمتگزاری صدیق و واقعی برای او بود، اما در سال ۱۳۱۲ ش مورد سوءظن رضاشاه قرار گرفت و دستگیر شد و بالاخره در فروردین ۱۳۱۳ در زندان موقت تهران به قتل رسید.
۲۴. جان «راف. گارثویت»، همان، ص ۳۱۳.
۲۵. گزارش پیل به اووی، تلگراف شماره ۷۶، اهواز، ۱۶ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.
۲۶. در صفحات بعد به‌طور مفصل، صف‌بندی بختیاری‌ها در کشمکش و رویارویی شیخ خزعل و رضاخان ذکر خواهد شد.
۲۷. رضاخان بعدها به این حقیقت اعتراف کرد که موضوع مالیات در حقیقت بهانه و دستاویزی بیش نبود.
- خلاصه اخبار خلیج فارس، تلگراف شماره ۲۷۷، تهران، ۱۹ ژوئن ۱۹۲۲، (F.O.) ۷۸۰۷/۳۷۱.
۲۸. «فصل» شیوه عشایری حل و فصل منازعات میان مردم عرب است، که کماکان میان عشایر و قبایل وجود دارد.
۲۹. شیخ عبدالمحسن خاقانی، حاکم شرع محمره در دوره‌ی خزعلی بود.
۳۰. نامه میرزا علی قمی معاون وزیر عدلیه به احمد کسروی.
- احمد کسروی، زندگانی من، ص ۱۸۶.
۳۱. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۱۸۷.
۳۲. همان، ص ۱۸۸.
۳۳. همان، ص ۱۹۰.
۳۴. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۳۳.
۳۵. در صفحات بعد به‌طور مفصل، در این خصوص سخن خواهیم گفت.
۳۶. روستای ملاثانی در ۳۵ کیلومتری شمال اهواز قرار دارد.
۳۷. مصطفی انصاری، همان.
۳۸. مصطفی انصاری، همان.

۱. علی‌اصغر زرگر، همان، ص ۸۹.
۲. همان.
- در خصوص کم‌سوادی رضاخان یا بنا به گفته‌ی مخالفان او «بی‌سوادی رضاخان» حکایت خواندنی فراوان است.
- از جمله می‌گویند: موقعی که کودتا کرد، در تهران حکومت نظامی و مالک الرقاب همه شده بود. روزی با اعوان و انصار خود قدم می‌زد. تابلویی نظرش را جلب کرد که روی آن نوشته شده بود: «پیراهن و زیر شلواری فروخته می‌شود»، از یکی از اطرافیانش که کوره سوادی داشت، خواست تا متن تابلو را برای او بخواند. و چون از مضمون تابلو مطلع شد، گفت: عجب دوره و زمانه‌ای شده، ما همه جور وزیری شنیده بودیم. جز وزیر شلواری. اسکندر دلدوم؛ «زندگی پرماجرایی رضاشاه»، جلد دوم، ص ۶۱۵.
۳. حسین فردوست، همان، ص ۱۴۷.
۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۴۷.
۵. انتشار خاطرات اردشیر جی ریپورتر، جاسوس انگلیس که طبق وصیت او سی و پنج سال پس از مرگش منتشر شد، نشان‌دهنده این امر است که اردشیر جی ریپورتر در تمامی مراحل یار و یاور رضاخان بوده و او را در همه زمینه هدایت و راهنمایی می‌کرد. اردشیر جی ریپورتر در خاطرات خود از چگونگی آشنایی با رضاخان و همچنین نحوه معرفی او به آبرون‌ساید خبر می‌دهد. همچنین او در خصوص اقدامات بعدی رضاخان، حقایقی را آشکار می‌سازد. به نحوی که اگر او را مغز متفکر اقدامات رضاخان قلمداد کنیم، سخن گزافی نگفته‌ایم.
۶. از جمله افرادی که بر این باور بودند، احمدشاه قاجار و حسین مکی بودند، نگاه کنید به:
- رحیم‌زاده صفوی؛ «اسرار سقوط احمدشاه»؛ صص ۱۳۱-۱۳۲.
- حسین مکی، همان، جلد اول، صص ۹۸-۸۸، صص ۱۰۴-۱۰۰.
۷. علی‌اصغر زرگر، همان، ص ۵۶.
۸. محمدالهاشمی؛ «الأبطال الثلاثة»، ص ۷۹.
۹. جین رالف گارثویت، همان، ص ۳۱۱.
۱۰. حمیداحمدی؛ «قومیت و قوم‌گرایی»، ص ۲۱۴.
۱۱. مصطفی عبدالقادر در النجار، همان، ص ۱۴۷.
۱۲. همان.
۱۳. احمد کسروی؛ «تاریخ پانصد ساله خوزستان»، ص ۲۴۰.
۱۴. پروانده آبراهامیان، «ایران بین دو انقلاب»، ص ۱۴۹.
15. Gavin. R.G. Hambly, "The Pahlavi Autocracy: Reza Shah. "1921-1948", P-221-222
۱۶. جواد شیخ‌الاسلامی؛ «انگلستان، تنها حامی رجال سرسپرده ایران بعد از انقلاب اکتبر»، ص ۹.

۳۹. ویلیام تنویر استرنک، همان، ص ۳۴۶.
۴۰. نگاه کنید به مبحث تضمین‌های رضاخان به انگلیس در فصل دهم کتاب.
۴۱. لورین به وزارت خارجه، تلگراف شماره ۱۵۶، تهران، ۲۳ ماه مه ۱۹۲۳، (F.O.)، ۹۰۲۴/۳۷۱.
۴۲. ویلیام تنویر استرنک، همان، ص ۳۴۶.
۴۳. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۱۶۹، تهران، یکم ژوئن ۱۹۲۳، (F.O.)، ۹۰۲۴/۳۷۱.
۴۴. کرزن به لورین، تلگراف شماره ۹۷، (F.O.)، ۱۹ مه ۱۹۲۳، (F.O.)، ۹۰۲۴/۳۷۱.
۴۵. یادداشت وزارت امور خارجه، ۲۸ مه ۱۹۲۳، درباره تلگراف شماره ۱۵۷ لورین به وزارت امور خارجه، تهران، ۲۵ مه ۱۹۲۳، (F.O.)، ۹۰۴۳/۳۷۱.
۴۶. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۱۸۲، تهران، ۸ ژوئن ۱۹۲۳، (F.O.)، ۹۰۴۳/۳۷۱.
۴۷. تقریباً همه‌ی پژوهشگران تاریخ شیخ خزعل درک درستی از رابطه رضاخان با انگلیسی‌ها نداشته‌اند.
۴۸. نگاه کنید به فصل نهم کتاب.
۴۹. ریچارد کاتم؛ «ناسیونالیسم در ایران»؛ ص ۲۴۱.
۵۰. منظور کاتم از ایرانیان، تنی چند از پژوهشگران ایرانی است، که در منابع زیر چنین سخنی را گفته‌اند:
- حسین مکی؛ همان، جلد یکم، صص ۸۸-۹۸، صص ۱۰۰-۱۰۴.
 - محمدتقی بهار؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی، صص ۶۲-۶۶ و صص ۹-۱۰-۱۱.
 - یحیی دولت‌آبادی؛ حیات یحیی؛ جلد چهارم، صص ۲۱۹-۲۹.
 - ابراهیم خواجه‌نوری؛ بازیگران عصر طلایی؛ سپهبد امیراحمدی؛ صص ۸۳-۸۴.
 - عبدالله مستوفی، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار؛ جلد سوم، صص ۷۰-۷۲.
۵۱. ریچارد کاتم، همان، ص ۲۴۰.
۵۲. حسین مکی، همان جلد سوم، ص ۴۸۰.
۵۳. محمود طلوعی؛ «چهره‌ها و یادها»، ص ۴۰.
۵۴. همان.
۵۵. فرستاده‌ی سیدحسن مدرس در حضور احمدشاه در فرانسه چنین می‌گوید: ... در نتیجه تبلیغات شدید و ماهرانه به‌طوری پیش آورده‌اند که در مسکو سردار سپه مانند یک عنصر انقلابی و یک قائد ملی که می‌خواهد ایران را در آن واحد هم از ورطه‌ی استعمار و هم از چنگال ارتجاع‌رهای بخشند، معرفی شده است و در مطبوعات ملل همسایه، هواخواهان اقلیت و دوستان ما به عنوان حزب ارتجاعی و دسته اعیان و روحانیون خوانده می‌شوند.
- احمدشاه در جواب گفت: ... بلی خیلی بازی شده، اما این بازی را سردار سپه نمی‌کند، بلکه دست‌های قوی‌تری که پشتیبان او هستند، با مهارت مشغول بازی می‌باشند. مثلاً در موضوع شیخ خزعل بین چه خوب بازی کرده‌اند! انگلیسی‌ها به شیخ خزعل طی جنگ جهانی اول وعده‌های رسمی بسیار کرده و منافع گوناگونی برای او تعهد نموده بودند. خواه در مسئله نفت و خواه در امور دیگر. و البته حالا باید از عهده وعده‌ها و تعهدات برمی‌آمدند
- رحیم‌زاده صفوی؛ اسرار سقوط احمدشاه، صص ۱۳۱-۱۳۳.
۵۶. ایرج ذوقی، «تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ»؛ ص ۴۵۶.
۵۷. لرد کرزن به لورین، تلگراف شماره ۹۷، (F.O.)، ۱۹ مه ۱۹۲۳، (F.O.)، ۹۰۲۴/۳۷۱.
۵۸. لورین به وزارت مستعمرات در وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۳۵۳، قدس، ۷ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.)، ۱۰۱۳۷/۳۷۱.
۵۹. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۳۷۴/S، بغداد، ۳ دسامبر ۱۹۲۴، (F.O.)، ۱۰۱۳۹/۳۷۱.
۶۰. ریچارد کاتم، همان، ص ۲۴۱.
۶۱. همان.
۶۲. همان.
۶۳. همان، ص ۲۴۰.
۶۴. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۳۱.
۶۵. لورین به کرزن، تلگراف شماره ۴۸۴، ۳۰ اکتبر ۱۹۲۳، (F.O.)، ۹۰۴۳/۳۷۱.
۶۶. بهترین گواه در این خصوص، ذکر یادداشت‌های شدیدالحن چمبرلین وزیر امور خارجه انگلیس به دولت ایران در روز ۲۵ نوامبر ۱۹۲۴ است، که بعدها ذکاءالملک فروغی، کفیل نخست‌وزیر، ارسال چنین یادداشت‌هایی را تکذیب کرد.
۶۷. خاطرات وحید، همان.
۶۸. همان.
۶۹. ویلیام تنویر استرنک، همان، ص ۳۱۶.
۷۰. موضع‌گیری پیل، معاون کنسول اهواز در خصوص واقعه‌ی شلیل، بیانگر عدم هماهنگی میان پیل و لورین است و اینکه پیل از اقدامات لورین بی‌اطلاع بوده است.
۷۱. هوشنگ صباحی؛ «سیاست انگلیس و پادشاهی رضاخان»، ص ۲۴۵.
۷۲. علی‌رغم موضع مقامات وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا و همچنین وزیر مختار آنها در تهران، پیل، کنسول بریتانیا در اهواز، از شیخ حمایت می‌کرد. بنا به اعترافات امیر مجاهد

۹۶. یادداشت ۱۹ اکتبر ۱۹۲۳ وزارت امور خارجه بر گزارش لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۳۳۳، تهران، ۱۷ اکتبر ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۹۷. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۲.
۹۸. لورین به کرزن، تلگراف شماره ۴۸۴، ۳۰ اکتبر ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۹۹. بنا به نوشته‌ی احمد کسروی سال ۱۳۴۲ هجری قمری، همان، ص ۲۳۲.
۱۰۰. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۳۱.
۱۰۱. باقرخان یکی از افسرانی بود که در جریان کودتا و حرکت از قزوین به سمت تهران، رضاخان را همراهی می‌کرد. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۹۷.
۱۰۲. لورین به کرزن، تلگراف شماره ۴۸۴، همان.
- در اینجا باید به اشتباه مترجم محترم فارسی کتاب ویلیام تنودر استرنک در خصوص نام شهر محل استقرار نیروهای دولتی اشاره کرد، آقای تیرائیان در صفحه ۳۲۵ ترجمه فارسی کتاب به اشتباه نام شهر مزبور را بوشهر نوشته است. حال آنکه مؤلف کتاب یعنی ویلیام تنودر استرنک آن را شوشتر نوشته است. حتی دکتر عبدالجبار ناجی مترجم عراقی نیز در صفحه ۳۴۹ ترجمه عربی کتاب، نام شوشتر را درست نوشته است.
۱۰۳. پس از استقرار نیروهای دولتی در شوشتر، رضاخان در صدد بود تا یک افسر ایرانی را به بهانه کمک به معاون حاکم این شهر که از سوی شیخ خزعل منصوب شده بود، در آن شهر مستقر کند. اما این پیشنهاد با مخالفت شیخ روبه رو شد. همین مخالفت بیانگر این امر است که شیخ خزعل مراقب اوضاع بوده و حرکات خویش را حساب شده و سنجیده اتخاذ می‌کرد.
۱۰۴. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۲.
۱۰۵. پیشنهاد حضور یکی از پسران شیخ در مجلس را لورین تقدیم خزعل کرده بود. لورین به کرزن، همان.
۱۰۶. لورین به کرزن، تلگراف شماره ۴۸۴، همان.
۱۰۷. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۴۷.
۱۰۸. همان.
109. Mac Cormack
۱۱۰. سرهنگ مک کورماک پیش از این در جریان مذاکرات با بختیاری‌ها درباره عایدات آنها، تمایل خویش را به حرف‌شنوی از انگلیسی‌ها نشان داده بود.
- لورین به کرزن، تلگراف شماره ۴۰۳، تهران، ۷ سپتامبر ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۱۱۱. لورین به کرزن، تلگراف شماره ۴۸۴، تهران، ۳۰ اکتبر ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۱۱۲. لورین به کرزن، تلگراف شماره ۵۷۱، تهران، ۴ دسامبر ۱۹۲۳، (F.O.) ۱۰۱۳۴/۳۷۱.
۱۱۳. احمد کسروی، همان، ص ۲۲۶.
۱۱۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۵۳.
۱۱۵. یادداشت وزارت امور خارجه بر پرونده وهابی‌ها ۵۲، ۲۳ اکتبر ۱۹۲۳، (F.O.) ۸۹۸۴/۳۷۱
- دعوت از شیخ خزعل جهت شرکت در کنفرانس مزبور یک نمونه از ناهماهنگی در

- بختیاری در جریان تشکیل «حزب سعادت»، پیل ضمن وعده حمایت انگلیس از این حزب، مبلغ هنگفتی به خزانه حزب پرداخت و مبالغ بیشتری را تضمین کرد. پیل به خاطر حمایت سرسختانه از شیخ خزعل و نادیده گرفتن دستورات وزارت امور خارجه، شخصاً از سوی مک دونالد، نخست وزیر انگلیس مورد مواخذه شدید قرار گرفت.
- ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۶۸.
۷۳. فرج‌الله خان بهرامی، «سفرهای رضاشاه پهلوی»، ص ۷۷.
۷۴. نگاه کنید به تلگراف وزیرمختار به شیخ خزعل، شماره ۱۳۰۱، از طرف ترور از بوشهر به عنوان والیس به اهواز، مورخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۲۲.
- نقل از: فرج‌الله خان بهرامی، همان ۲۵۲-۲۵۴.
۷۵. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۷۰.
۷۶. ایرج ذوقی؛ «روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ»، ص ۵۱۰.
۷۷. اووی به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۲۳۰، تهران، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.
۷۸. رسیدنگ به پیل، تلگراف، شماره ۱۶۱۵/C، سیمل، ۱۵ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.
۷۹. قوام‌الملک، رئیس ایل خمسه در استان فارس بود.
۸۰. سیروس غنی؛ «برآمدن رضاخان، ...»؛ ص ۴۰۶.
۸۱. مک دونالد، نخست وزیر انگلیس، سیاست خود در کشمکش رضاخان و شیخ خزعل را «سیاست بی‌طرفی جانبدارانه» می‌نامید.
- ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۹۸.
۸۲. احسان طبری؛ «اوضاع ایران در دوران معاصر»، ص ۵۷.
۸۳. فرج‌الله خان بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»، ص ۱۴۷.
۸۴. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۳۲.
۸۵. احمد کسروی، «تاریخ پانصد ساله خوزستان»، ص ۲۳۳.
86. Imbrie
۸۷. احمد کسروی، همان.
۸۸. همان.
۸۹. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۱۵۷، تهران، ۲۵ مه ۱۹۲۵، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۹۰. منظور رئیس عدلیه، احمد کسروی است.
۹۱. مراد ضمانت انگلیس به شیخ خزعل در تاریخ دوم نوامبر ۱۹۱۴ است.
۹۲. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۳۱.
۹۳. یادداشت ۲۸ ماه مه ۱۹۲۳ وزارت امور خارجه بر تلگراف لورین به وزارت امور خارجه به شماره ۱۵۷، تهران، ۲۵ مه ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.
۹۴. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۵۰.
۹۵. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۱۸۷، تهران، ۱۳ ژوئن ۱۹۲۳، (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.

- دستگاه سیاسی انگلیس بود، لرد کرزن از کشانده شدن پای شیخ به «موضوعات کاملاً عربی» ناخشنود بود و یادداشت شدیداللحنی به وزارت مستعمرات فرستاد. همان منبع.
۱۱۶. سر ویلسون، یادداشتی درباره اوضاع سیاسی لرستان (N.D.)، (F.O.)، ۱۰۱۲۴/۳۷۱.
۱۱۷. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۵۳.
۱۱۸. لورین به کرزن، تلگراف شماره ۱۲، تهران، ۵ ژانویه ۱۹۲۴، (F.O.)، ۱۰۱۳۴/۳۷۱.
۱۱۹. احمد کسروی، همان، ص ۲۲۷.
۱۲۰. مصطفی انصاری، همان، صص ۲۳۴-۲۳۵.
۱۲۱. همان، ص ۲۳۴.
۱۲۲. همان.
۱۲۳. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۳۷.
۱۲۴. به احتمال قوی، طرح موضوع فوق به پیشنهاد مشاوران امریکایی رضاخان به رهبری میلیسپو بوده است.
۱۲۵. اهواز فعلی.
۱۲۶. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۴.
۱۲۷. مصطفی انصاری، همان.
۱۲۸. انگلیسی‌ها به دلیل وجود منابع نفتی در ایالت و همچنین حضور اتباع آنها در پالایشگاه عبادان و سایر مناطق، بروز هرگونه درگیری و زد و خورد میان شیخ خزعل و حکومت مرکزی را به ضرر منافع اقتصادی خویش و اتباع خود می‌دانستند، از این رو مانع برخورد نظامی متخصصان بودند.
۱۲۹. گزارش کمیته فرعی کمیته دفاع امپراطوری، ۲۵ فوریه ۱۹۲۴ (۶ اسفند ۱۳۰۲) CAB۱۶/۵۴، نقل از علی اصغر زرگر، همان، ص ۱۱۴.
۱۳۰. علی اصغر زرگر، همان، ص ۱۱۴.
۱۳۱. سیروس غنی، همان، ص ۳۲۱.
۱۳۲. علی اصغر زرگر، همان، ص ۱۱۵.
۱۳۳. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۵۶.
۱۳۴. تروور به دبیر وزارت امور خارجه G.O.I، شماره 14-T، ۱۰ مارس ۱۹۲۴.
۱۳۵. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۳۹.
۱۳۶. رایان به اووی، تلگراف شماره ۵۲، اهواز، ۱ اوت ۱۹۲۴ L/P&S / ۱۰ / ۹۳۴.
۱۳۷. تی.ال، جکس، معاون مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس به رایان، شماره ۱۸۴۹، محرمانه، محمره، ۱۱ اوت ۱۹۲۴، (F.O.)، ۱۰۱۳۵/۳۷۱.
- در برخی از منابع نام او را «جکز» نوشته‌اند.
۱۳۸. عبدالله مستوفی، همان، جلد چهارم، ص ۴۷۸.
۱۳۹. حسین مکی، همان، جلد سوم، ص ۱۷۹.
۱۴۰. حسین مکی، همان، ص ۱۵۸.
۱۴۱. محمدعلی (همایون) کاتوزیان، «اقتصادی سیاسی ایران»، ص ۱۴۲.
۱۴۲. ریچارد کاتم، همان، ص ۱۳۳.

۱۴۳. شیخ خزعل همواره دوست داشت رابطه‌ی خود با حکومت تهران را همانند رابطه محمدعلی پاشا، حاکم مصر با حکومت عثمانی تشبیه کند.
۱۴۴. فرج‌الله بهرامی؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی»، ص ۱۶۲.
۱۴۵. فرج‌الله خان بهرامی؛ همان، صص ۱۶۲-۱۶۶.
۱۴۶. موضع شوروی در این منازعه در فصل پیش به تفصیل آمده است.
۱۴۷. در بجنوبه صف‌آرایی طرفین، اووی در تلگرافی به رایان چنین می‌نویسد:
- «این نکته را کاملاً به شیخ تفهیم کنید، چنانچه وی به جای دل بستن به نتایج حمایت‌های ما به اقدامات شورشی متوسل شود، به عقیده من با ناخشنودی عمیق دولت اعلیحضرت پادشاه انگلیس مواجه خواهد شد و موقعیت خود را در برابر دولت انگلیس که پیوسته مایل است از خواست‌های به حق او حمایت کند، به مخاطره خواهد انداخت.»
- اووی به رایان، تلگراف شماره ۲۴، تهران، ۱۴ اوت ۱۹۲۴ (F.O.)، ۱۰۱۳۴/۳۷۱.
- همچنین در همان روزها وزارت امور خارجه انگلیس از سرهنگ پریدو، افسر مقیم در منطقه خلیج فارس خواست تا به شیخ یادآوری کند که تضمین‌های داده شده به وی منوط به وفاداری او به ایران است.
- وزارت امور خارجه به اووی، تلگراف شماره ۱۱۸، ۲۳ اوت ۱۹۲۴، (F.O.)، ۱۰۱۳۴/۳۷۱.
۱۴۸. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۳۹.
۱۴۹. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۶۰.
۱۵۰. متن نامه شیخ خزعل به کنسول انگلیس در اهواز به نقل از کتاب سفرنامه منسوب به رضاخان (صص ۱۶۹ - ۱۶۶) ذیلاً آمده است. ذکر این نکته ضروری است که متن عربی نامه مزبور در جلد پنجم کتاب حسین خلف‌الشیخ خزعل در صفحه ۲۴۳ تا ۲۴۶ آمده که تفاوت‌های آشکاری با متن ذیل دارد.
- «ملاحظه می‌کنید که تمام عشایر و مشایخ، امروزه مقاصد سوء دولت ایران را فهمیده و می‌دانند که حکومت حاضره فقط در فکر این است که املاک و دارایی آنها را مملکت و آنها را به خاک بنشانند. مسأله فرامین را برای عملیات خود فقط یک نوع بهانه اتخاذ نموده‌اند. از من پرسیدند: آیا برای شرکت در حفظ حقوق و مصالح آنها حاضر هستم یا خیر؟ من جواب دادم: البته برای این مسأله حاضر و تا آخرین نفس جد و جهد خواهیم نمود. از این جهت تمام رؤسای عشایر آمده، قرآن مهر کرده و به قید طلاق قسم خوردند، که بر قول خود ایستادگی نموده و از این نقشه روگردان نشوند.
- جنش حالیه هواداران من، هیچ شباهتی به سابق ندارد و فی‌الحقیقه برای دفع تجاوزات دولت ایران، همگی حاضر و مصمم شده‌اند.
- من شخصاً هیچ اعتمادی به تأمینات سردار سپه ندارم، بلکه آنها را برای گول زدن خود یک نوع وسیله می‌دانم، زیرا در نتیجه‌ی این همه تأمینات که به سفارت انگلیس داده که قشون به این سامان نفرستد، دیدیم که قشون برای این مملکت در راه است.
- صاحب‌منصبانی که از طرف مشارالیه اعزام شده‌اند، همه نوع اقدامات می‌نمایند که به مصالح من برمی‌خورد، در صورتی که از اول وهله یک نوع مستحفظ است.
- هریک از این صاحب‌منصبان که به نقطه‌ای رفته‌اند، افکار و عقاید هواداران مرا نسبت به شخص من مسموم و در مسائلی مداخله می‌نمایند که به کلی از دایره وظیفه آنها خارج است.

یک روز از ارسال یک نفر حاکم برای عبادان سخن می‌راند. روز دیگر تعیین کارگزاری را برای آن محل اشاعه می‌دهد. یک روز می‌خواهد مأمور بلدیة برای محمره بفرستد. ابدأ روزی نمی‌گذرد که به کار من مداخله نکند.

روزنامجاتی که در تمام این مدت علیه من و دولت انگلیس قیام نموده بودند، هیچ یک از آنها مجازات نشدند و معلوم است اگر پشتگرمی نداشتند، به این هتاک‌ها هرگز جرأت نمی‌کردند.

من دیگر ممکن نیست عقیده به سردار سپه داشته باشم، ولو اینکه هزار قسم بخورد، فقط از تأمینات کتبی و قطعی دولت انگلیس متقاعد می‌شوم.

شرط اول من این است که یک نفر سرباز ایرانی در اینجا نماند، زیرا مادامی که نظامیان ایرانی اینجا باشند، همیشه موجب اغتشاش و اختلال هستند.

ثانیاً تمام فرامین من باید تأیید و تصدیق شود.

ثالثاً مالیاتی که بر من است باید به همان میزان سابق باشد. قراردادی که با مستر مکرمیک [مک کورماک] بسته بودم، فقط به سبب این بود که از پیشنهادهاتی که مقامات انگلیس به من نموده بودند شک داشتم، وگرنه دولت ایران حق نداشت که آن مخارج هنگفتی که در ایام جنگ بر من وارد آورده بود، منظور ندارد. اکنون که دولت ایران دارد هر روز یکی از تعهدات خود را لغو می‌کند، من هم خود را در الغای آن قرارداد مجحفانه محق می‌بینم.

رابعاً باید به تمام دوستان و خلفای من تأمینات داده شده، برای مقام آنها عفو عمومی صادر نمایند.

من البته همه نوع اقدامات لازمه برای حفظ سلامت لوله‌های نفت اتخاذ و کسی که بر آنها جسارت حمله کند، سخت‌ترین معامله را با او خواهیم نمود، و امیدوارم که به حفظ آنها موفق بشوم، ولی ممکن است چنانچه می‌دانید دشمنان من به طور مخفی صدمه به لوله‌ها برسانند، برای اینکه مرا با دولت انگلیس در زحمت بیندازند، و میان ما بغض و نفرتی ایجاد نمایند.

مکرر می‌گویم تا زنده هستم مصالح دولت انگلیس را حفظ می‌کنم و خدمات من به آن دولت، که به آن افتخار دارم، بر آنها مخفی و پوشیده نیست. در عدالت و حاضر شدن دولت انگلیس برای کمک و مساعدت من همه نوع امیدواری دارم.

خوزستان در عرض این سالیان دراز به هرگونه امنیت و آسایش، متنعم بوده و این حقیقتی است که همه به آن اعتراف دارند.

دولت ایران میل دارد این مملکت را مختل نماید، من هم به دولت انگلیس متوسل می‌شوم که کمافی‌السابق و بر طبق مواعید و قرارداد، مرا حفظ نمایند.

من متعددی نیستم، ولی اگر دولت ایران خواسته باشد نقشه حالیه را تعقیب نماید، ناچارم که از حقوق خود حتی‌المقدور مدافعه نمایم. می‌ترسم از اینکه مسأله هر قدر به عهده تعویق بیفتد، به همان اندازه وخیم بشود.»

۱۵۱. تی. ال. جکس، معاون مدیرعامل شرکت نفت ایران و انگلیس به رایان، همان.

۱۵۲. مصطفی عبدالقادر النجار، پیوست شماره ده، صص ۳۶۴ و ۳۶۳.

۱۵۳. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۵.

۱۵۴. همان.

۱۵۵. از شرکت (APOC) در محمره به شرکت (APOC) در لندن، تلگراف محرمانه، ۱۸ اوت ۱۹۲۴ (F.O.) ۱۰۱۳۴/۳۷۱.

۱۵۶. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۴۰.

۱۵۷. از شرکت (APOC) در محمره به شرکت (APOC) در لندن، تلگراف محرمانه، ۱۸ اوت ۱۹۲۴.

۱۵۸. اووی به مک دونالد، شماره ۴۱۰، قلهک، ۲۹ اوت ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۳۴/۳۷۱.

۱۵۹. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۶.

160. M.F.A.A. "Files for 1343 (1924.1925)" Vol. 52, File 2. unnumbered telegram of 4 sumboleh 1303 [Aug, 27, 1924]

نقل از مصطفی انصاری، همان، ص ۲۴۱

۱۶۱. از شرکت (APOC) در محمره به شرکت (APOC) در لندن، ۲۸ اوت ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۵/۳۷۱.

۱۶۲. همان.

۱۶۳. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۳۶۵.

۱۶۴. در اینجا باید به پژوهش مصطفی انصاری نظری بیافکنیم و در خصوص آن اظهارنظری داشته باشیم. مصطفی انصاری در کتاب خود بدون اشاره به اعزام نیروهای رضاخان از میان کوه‌های کهکیلویه و رسیدن آنها به نزدیکی رامهرمز و بدون ذکر تلگراف شدیدالرحن رضاخان به شیخ خزعل، فقط با ذکر تلگراف آشتی‌جویانه رضاخان، می‌نویسد «در ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۴ ناگهان همه چیز به هم ریخت و کار از کار گذشت.» با خواندن این کتاب سؤال بزرگی که در ذهن خواننده نقش می‌بندد این است که چرا علی‌رغم تلگراف آشتی‌جویانه رضاخان به شیخ خزعل، شیخ رضاخان را به چالش می‌کشد؟ از این نظر روایت مصطفی انصاری ناقص است. او می‌بایست اعزام نیروها و تلگراف رضاخان را ذکر می‌کرد تا در پرتو آن خواننده قادر باشد حرکت بعدی شیخ را تفسیر کند.

مصطفی انصاری، همان، ص ۲۴۱.

۱۶۵. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۴۱.

۱۶۶. حسین مکی، همان، جلد سوم، ص ۱۶۴.

۱۶۷. شیخ خزعل پیشکار خود محمداحمد خان بهادر را با هدایای گرانقیمت و اشیای قیمتی و پول‌های بسیار به اروپا فرستاد تا ضمن ملاقات با احمدشاه، اوضاع را برای وی تشریح کند و او را به آمدن به ایران از طریق محمره تشویق کند.

روزنامه بغداد، تاریخ سوم ربیع‌الاول سال ۱۳۴۳، نقل از علی نعمة‌الحلو، ص ۱۹۹.

۱۶۸. خلاصه گزارش‌های هفتگی درباره ایران، (F.O.) ۱۰۱۳۲/۳۷۱.

۱۶۹. احمد کسروی، زندگانی من، ص ۲۱۲.

۱۷۰. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۱۰۲.

۱۷۱. ریچارد کاتم، همان، ص ۱۳۲.

۱۷۲. حسین مکی، همان، جلد سوم، ص ۱۸۰.

به دلیل همین موفقیت‌ها بود که رضاخان در تصویب بودجه وزارت جنگ در مجلس،

با مشکلات عدیده‌ای روبرو بود و نمایندگان اقلیت حاضر به تصویب بودجه نبودند. مذاکرات مجلس در خصوص بودجه مزبور زمانی صورت گرفت که رضاخان در جنوب بود و به تصویب آن نیاز داشت، بالاخره این بودجه با ۷۷ رای موافق در مقابل ۱۴ رای مخالف تصویب شد.

۱۷۳. اقلیت مجلس که تشکیل می‌شود از مدرس، میرزا حسن خان زعیم، بهبهانی، ملک‌الشعرا، حائری‌زاده، کازرونی، حاج آقا اسماعیل عراقی، قوام‌الدوله، اخگر، آشتیانی و غیره، مدتی که صرفه خود را در مالفت با من دیدند... مهمه و جنجال این دسته، شیخ را از اقصای خوزستان فریب داد. گمان کرد واقعا از این دهل‌های منفی‌یاف چیزی ساخته است. پس توسط زعیم و دیگران پول فرستاد و به دست مدرس به مصرف رسانید. آن حصیر پاره‌ی مدرس، در حقیقت روی طلای خزعل پهن شده بود. من همه جا مراقبت داشتم و متأسف بودم که اهل تهران، با اینکه پرورده‌ی انقلاب و سرچشمه سیاست ایران هستند و... چرا راضی می‌شوند. این چند نفر به حمایت خزعل برخاسته و سد راه استقلال و ترقی مملکت بشوند؟

فرج‌الله خان بهرامی؛ همان، ص ۱۸۳
۱۷۴. رضاخان چهار صفحه را به مذمت و نکوهش مجلسیان و حمایت آنها از شیخ خزعل اختصاص می‌دهد.
فرج‌الله خان بهرامی، همان صص ۱۸۲-۱۸۵

۱۷۵. فرج‌الله خان بهرامی خطاب به شیخ این چنین می‌گوید: «حقیقتاً جناب شیخ! آیا برای شخصی مثل شما که دعوی سرحداری و ریاست قبیله می‌کنید و به تمام معنی خود را شیخ می‌خوانید، قبیح نیست که ملعبه و مسخره چند نفر معلوم‌الحال از قبیل شکرالله خان قوام‌الدوله و سیدحسن مدرس و غیره بشوید که افکار آنها آشکار، و تنگی نظر عقلی آنها پدیدار است؟»
فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۰۳

فرج‌الله خان در ادامه سخنان خود ضمن اشاره به دوستی شکرالله خان صدری قوام‌الدوله با شیخ خزعل، خطاب به او چنین می‌گوید: «... همه مردم می‌گویند که مفاسد شرم‌آگین سید مدرس و اقلیت در مجلس و دربار ننگ‌آلود شاه، از طریق شکرالله خان صدری و سیدحسن خان زعیم، به شما تلقین می‌شود... شما یک عنصر ساده‌لوح، اما بی‌گناهی بوده‌اید، و سوء‌اعمال و نیت دیگران است که از گریبان شما سر به در آورده است.»
همان، ص ۲۰۴

۱۷۶. همان، ص ۲۰۲

۱۷۷. نامه مورخ ذی‌حجه سال ۱۳۴۲ سیدحسن مدرس به شیخ خزعل، نگاه کنید به: نادره جلالی، همان، ص ۲۶-۲۷.

۱۷۸. پیل به اووی، تلگراف شماره ۴۵، اهواز، ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۵/۳۷۱.

۱۷۹. ویلیام تنویر استرنک، همان، ص ۳۷۲.

۱۸۰. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۴۶.

در این جا نیز می‌توان رد پا و نقش جاسوس انگلیس اردشیر جی ریپورتر، زردشتی هندی ایران الاصل را به وضوح دید.

۱۸۱. همان، ص ۲۴۳.

۱۸۲. همان، ص ۲۴۴.

۱۸۳. ویلیام تنویر استرنک، همان، ص ۳۶۹.

۱۸۴. اووی به پیل، تلگراف، شماره ۵۲، تهران، ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۵/۳۷۱.

۱۸۵. اووی به مک دونالد، تلگراف، شماره ۳۸۰، قلهک، ۹ اوت ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۵/۳۷۱.

۱۸۶. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۷.

187. Millsbaugh, The American Task in Persia. op. cit, PP. 226-27

نقل از علی اصغر زرگر، همان، ص ۱۱۵

۱۸۸. زیدون (Zeydon) در جنوب غربی شهرستان بهبهان، در سال ۱۳۷۵ تنها ۴۱۸۲ نفر جمعیت داشت. در برخی منابع زیدان هم نامیده می‌شود. یاقوت حموی آن را «زیتان» می‌نامد که از «زیت» به معنی روغن گرفته شده است. شیخ خزعل هم در مکاتبات از آن با نام «زیتان» یاد کرده است. بعضی نیز آن را از نام زید بن ثابت و زید بن ارقم (یاران پیامبر) می‌دانند. این بطوطه نیز این شهر را دیده است.

۱۸۹. خاطر نشان می‌سازد که موضوع فوق فقط در کتاب کسروی و کتاب سفرنامه رضاخان آمده و در منابع مستقل ذکری از این رویداد نیامده است. از این رو نمی‌توان در خصوص درستی یا نادرستی آن اظهار نظر کرد.

۱۹۰. احمد کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان، ص ۲۳۵.

۱۹۱. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۲۰-۲۲۲.

۱۹۲. کسروی، آنها را «أغاوات» نامیده است. همان، ص ۲۴۳.

۱۹۳. کسروی معتقد است که «شیخ اینان را به ناصری خواست و چون به ناصری رفتند به هرکدام صد تومان پول و یک خلعت بخشیده، به اندازه دلخواه خود او تفنگ و فشنگ به او داده به شوشتر بازگردانید.» همان

۱۹۴. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۳.

۱۹۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۲۲-۲۲۳.

۱۹۶. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۴.

۱۹۷. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۲۳.

۱۹۸. فرج‌الله بهرامی، همان، صص ۲۲۴-۲۲۵.

۱۹۹. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۴.

۲۰۰. منظور شهربانی است.

۲۰۱. امنیه به معنی ژاندارمری است.

۲۰۲. احمد کسروی، همان، صص ۲۴۴-۲۴۵.

۲۰۳. همان.

۲۰۴. احمد کسروی، همان، صص ۲۴۶-۲۴۷.

۲۰۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۲۵.

شایان ذکر است نوشته فرج‌الله خان بهرامی بر اساس گزارش سیداحمدخان به رئیس کابینه بوده است، اما کسروی پایان محاصره را به گونه‌ای دیگر روایت کرده، او پایان محاصره قلعه را در نتیجه حمله یاران شیخ به آن و عدم موفقیت آنها در تسخیر قلعه، پس از سه ساعت درگیری می‌داند.

۲۰۶. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۷.

جالب اینجاست که بعدها رضاخان پاداش خوبی به این عشایر داد. او پس از روی کار آمدن و بلافاصله پس از خاتمه بخشیدن به حکومت شیخ خزعل یعنی در سال ۱۹۲۵، این بار رو سوی غرب اهواز گذاشت. رضاخان به منظور سرکوب این قبایل و پایان بخشیدن به هرگونه چشم‌داشت یا خفه کردن هرگونه صدای اعتراض، بیش از ۱۵۰۰ تن از سران قبایل و عشایر را به همراه زنان و فرزندان‌شان با پای پیاده از بستان به اهواز و از آنجا به شوش، خرم‌آباد، بروجرد، اراک، تهران و گرگان تبعید کرد. در بین راه تعداد بسیاری از این افراد از فرط خستگی و تشنگی و ضربات تازیانه مأموران دستگاه رضاخانی، جان باختند و هیچ‌گاه به سرمنزل مقصود نرسیدند.

عباس عباسی طایبی منظومه‌ای تراژیک از رنج‌ها و مشقت‌ها، ظلم‌ها و تعدیات وارده بر این افراد سروده که بیانگر جور و ستم و محرومیت تبعیدشدگان است.

عباس‌العباسی الطایبی؛ «قافله‌الحب و الموت». ۲۱۳. گزارش نمره ۴، مورخ ۲۰ اسد ۱۳۰۱ منتخب‌الدوله قونسول ایران در بغداد به وزارت امور خارجه. نقل از نادره جلالی، همان.

۲۱۴. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، صص ۲۳۸-۲۴۱.

۲۱۵. از شرکت (APOC) در محمره به شرکت (APOC) در لندن، تلگراف شماره ۲۳، ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۴ (F.O.) ۱۰۱۳۵/۳۷۱.

۲۱۶. ویلیام تنودر استرنک، همان، صص ۲۷۲.

۲۱۷. سردار محتشم ایلخان بختیاری گفته بود در صورت کمترین تشویق انگلیس آماده است تا وفاداری خود نسبت به رضاخان را کنار گذاشته و به شیخ ملحق شود.

۲۱۸. نگاه کنید به مبحث «اقدامات هماهنگ و تحرکات حساب شده» در همین کتاب. پیل به اووی، تلگراف، شماره ۷۷، اهواز، ۱۲ اکتبر ۱۹۲۴، LP&10/934.

۲۱۹. به همین دلیل کسروی پس از ذکر ستم و چپاول مردم بیچاره توسط بختیاری‌ها، دیدگاه خویش در مورد بختیاری‌ها را از قول یکی از اروپاییان بیان می‌کند که آنها همیشه این سیاست را دنبال می‌کردند که پدران دوست و پسران دشمن باشند. منظور کسروی از این سخن همراهی خان‌های بزرگ با رضاخان و مخالفت خان‌های کوچک با او است.

۲۲۰. احمد کسروی، همان، صص ۲۲۶ و ۲۳۱.

۲۲۱. مرتضی قلی‌خان برای برکناری ایلخان سردار محتشم و ایل بیگ امیر جنگ (برادر سردار اسعد) که از سوی رضاخان تعیین شده بودند، مبارزه می‌کرد.

۲۲۲. پریدو به اووی، تلگراف شماره ۷، بوشهر، ۳۰ اوت ۱۹۲۴ (F.O.) ۱۰۱۳۵/۳۷۱. از شرکت (APOC) در محمره به شرکت (APOC) در لندن، ۱۴ اکتبر ۱۹۲۴ (F.O.) ۱۰۱۳۵/۳۷۱.

۲۲۳. از شرکت (APOC) در محمره به شرکت (APOC) در لندن، تلگراف ۲۲ اکتبر ۱۹۲۴ (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۲۲۴. منظور همان زیدون است.

۲۲۵. منظور امانیه کنونی است.

۲۲۶. رضاقلی خان فرمانده نیروهای دولتی در شوشتر بود که به صف طرفداران شیخ خزعل پیوسته بود.

احمد کسروی در کتاب خود می‌نویسد که این فتوا در روزنامه‌ها نیز چاپ شده است. علاوه بر این ویلیام تنودر استرنک در صفحه ۳۸۰ کتاب خود می‌نویسد که «مجتهدان نجف و کربلا با صدور فتوایی از تمام مسلمانان مؤمن خواسته بودند تا علیه شیخ قیام کنند و این عمل را یک وظیفه شرعی دانسته‌اند.» همچنین حسین مکی در این خصوص چنین آورده است: رضاخان در لشکرکشی خود نه تنها از حمایت کامل مجلس برخوردار بود، بلکه از سوی روحانیون نیز حمایت می‌شد. جمعی از روحانیون طی فتوایی که به امضای هجده تن از علماء رسیده بود وفاداری خود را نسبت به حکومت مرکزی اعلام داشته و اعمال شیخ را که برخلاف شرع اسلام تشخیص داده شده بود، محکوم ساختند. آنها به نام استقلال دیانت و مملکت خواستار قلع و قمع این ماده فساد شده بودند.

حسین مکی، همان، جلد سوم، صص ۱۸۱.

اما آقای صفاء‌الدین تبرائیان مترجم فارسی کتاب «حکومت شیخ خزعل بن جابر...» معتقد است که علمای نجف و کربلا چنین حکمی صادر نکرده‌اند و این موضوع ساختگی مانور سیاسی رضاخان برای آماده‌سازی افکار عمومی به منظور حمله به خزعل بوده است، ترجمه فارسی کتاب، صص ۳۶۵.

۲۰۷. در همان هنگام سر هنری دابز، کمیسر عالی جدید انگلیس در عراق، شیخ را نه یک متحد باارزش بلکه یک شخص دردسر آفرین به حساب می‌آورد.

لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۱۸۷، تهران، ۱۳ ژوئن ۱۹۲۳ (F.O.) ۹۰۴۳/۳۷۱.

۲۰۸. شیوخ بنی‌طرف پیش از این نیز با مشعشعیان درگیری داشتند، کشمکش و منازعه آنها با مشعشعیان فقط زمانی پایان یافت که توانستند مالیات خود را رأساً به حکومت قاجار پرداخت کنند.

۲۰۹. شیخ عوفی بنی‌طرف به همراه میرزا عبدالحسین دهدشتی از بازرگان بندر ناصری (اهواز) عازم شوشتر شده و دیداری با کسروی داشتند.

احمد کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان، صص ۲۷۲. 210. I.M.F.A.A. "Files for 1343 (1924/25). Vol. 52. File 2, Iranian Consul - General Baghdad to the Minister of Foreign Affairs, 18 Aqrab 1303 [Nov. 11, 1924] Telegram No. 410 به نقل از مصطفی انصاری، همان، صص ۲۴۹.

گفته می‌شود احمد کسروی در برانگیختن و شوراندن بنی‌طرف نقش داشته است. آنچه این سخن را تأیید می‌کند سخن سرهنگ باقرخان، فرمانده پیشین نیروهای نظامی در شوشتر بود که قبل از شورش بنی‌طرف، انجام شورش توسط یکی از قبایل تحت امر شیخ خزعل را پیش‌بینی کرده بود. ویلیام تنودر استرنک، همان، صص ۳۷۴.

۲۱۱. مصطفی انصاری، همان، صص ۲۴۹.

این مطلب آنچنان روشن است که یکی از نویسندگان بنی‌طرف ضمن اذعان به این حقیقت چنین آورده است: قیام بنی‌طرف علیه شیخ خزعل که به قیام «الجمهور» معروف شده بود، باعث تسریع در سقوط خزعل گردید. حمید طرفی، همان، صص ۳۹۶.

۲۱۲. فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۶۲ و ۶۹ و ۱۵۲.

۲۲۷. «هوسه» گونه‌ای پایکوبی حماسی مردم عرب است یک قطعه رباعی که در وصف خصال نیک، جوانمردی، بزرگ‌منشی و شجاعت است و فقط مصرع آخر آن با پایکوبی و تکرار همراه است، هوسه عمدتاً به هنگام رزم یا مناسبت‌های ویژه مانند عروسی یا وفات بزرگان و عزیزان و... خوانده می‌شود.
 ۲۲۸. افشاریان گندزلو صحیح آن است.
 ۲۲۹. احمد کسروی، همان، ص ۲۳۸.
 ۲۳۰. همان.

۲۳۱. انعام مهدی علی‌السلیمان، همان، ص ۲۰۱.
 ۲۳۲. اووی به خزعل (توسط پیل)، تلگراف، تهران، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.
 ۲۳۳. مک دونالد به اووی، تلگراف فوری، وزارت امور خارجه ۲۳ اوت ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۴/۳۷۱.

۲۳۴. اووی به پیل، تلگراف، شماره ۶۲، تهران، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.
 ۲۳۵. پیل به اووی، تلگراف، شماره ۶۱، اهواز، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.
 ۲۳۶. اووی به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۲۳۰، تهران، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۲۳۷. مک دونالد به خزعل، (توسط پیل)، تلگراف شماره ۲ وزارت امور خارجه، ۱۱ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶ / ۲۷۱.

۲۳۸. ری‌دینگ به پیل، تلگراف، شماره ۱۶۱۵/C، سیمل، ۱۵ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۱۷.

۲۳۹. مک دونالد به اووی، تلگراف، شماره ۱۵۱، ۱۹ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.
 ۲۴۰. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، ص ۲۴۶.

۲۴۱. ویلیام تنو در استرنک بر این باور است که درخواست شیخ خزعل جهت ملاقات با لورین، به منظور جلب حمایت انگلیسی‌ها و همچنین اخذ پشتیبانی بختیاری‌ها بوده است. همان، ص ۳۷۹-۳۸۰.

۲۴۲. پیل به مک دونالد، تلگراف، شماره ۱، اهواز، ۱۶ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

فصل چهاردهم

سراشیمی سقوط

طراحی و اجرای پروژه تسلیم

بدون شک طرح خروج از کشور از سوی شیخ خزعل و مهلت سه ماه تهیه مقدمات آن بسیار حساب شده بود. چون قدر مسلم انگلیسی‌ها با این پیشنهاد مخالفت می‌کردند. آنها علی‌رغم اخذ تضمین از رضاخان مبنی بر تأمین منافعشان در ایالت و همچنین حفظ و حراست از میادین نفتی توسط او، نیک می‌دانستند که ممکن است با خروج شیخ خزعل، مردم عرب ایالت را جولانگاه اعتراض‌ها و نارضایتی‌های خود کرده و از این طریق به تأسیسات نفتی انگلیسی‌ها صدمه وارد کنند. از طرف دیگر خروج شیخ، اعتبار و حیثیت انگلیسی‌ها را نزد مردم عرب مخدوش می‌ساخت و در میان افکار عمومی جهان عرب و به ویژه نزد امرا و حکام عرب این اندیشه تقویت می‌شد که انگلیسی‌ها پایبند پیمان‌ها و تضمین‌های خود نیستند. از این رو آنها با پیشنهاد شیخ خزعل مخالفت کردند. مخالفت انگلیسی‌ها زمانی جدی شد که کمیسر عالی انگلیس در عراق خطرهای ناشی از عدم حضور شیخ در محمره را به مقامات بالاتر گوشزد کرد.^۱

انگلیسی‌ها طرح خروج شیخ از محمره را نوعی اولتیماتوم تلقی کردند، علی‌الخصوص اینکه در همان روزها با پیوستن سردار جعفر و مرتضی قلی خان بختیاری به شیخ به نظر می‌رسید جبهه شیخ خزعل قوی‌تر از هر زمان

دیگری بود. آنها یا باید با خروج خزعل موافقت می‌کردند که با توجه به دلایل فوق به هیچ‌وجه حاضر نبودند به این پیشنهاد تن در دهند، یا اینکه او را در اتخاذ تصمیم آزاد می‌گذاشتند که در این صورت شیخ خزعل برای نقض تعهدات خود به انگلیسی‌ها مستمسکی داشت.

انگلیسی‌ها تلاش کردند تا هرچه سریع‌تر ترتیب ملاقات رضاخان و شیخ خزعل را فراهم کنند. پیش از این رضاخان خواسته بود تا شیخ خزعل را در تهران ملاقات کند، اما شیخ خزعل ملاقات در تهران را بهانه‌ای برای قتل خود می‌دانست و حاضر نبود به تهران برود. انگلیسی‌ها پیشنهاد کردند تا ملاقات مزبور در خانقین^۳ یا بوشهر صورت گیرد، در حالی که رضاخان بر ملاقات در تهران اصرار می‌ورزید.^۴ این بار انگلیسی‌ها به رضاخان فشار آوردند که محل ملاقات نه در تهران، بلکه در بوشهر باشد. رضاخان نیز حاضر شد تا شیخ را در بوشهر ملاقات کند، مشروط بر این که انگیزه سفر او به بوشهر مخفی نگه داشته شود و شیخ نیز با ارسال پیامی ضمن اعلام وفاداری و ابراز تأسف، معذرت‌خواهی کند.^۵ اما شیخ خزعل حاضر نشد تا برای ملاقات با رضاخان عازم بوشهر شود. او هرگونه خروج از قلمرو تحت سیطره‌ی خویش را نوعی خودکشی تلقی می‌کرد، به همین منظور هیچ‌گاه این دیدار در بوشهر تحقق نیافت.

در حالی که انگلیسی‌ها سرگرم تهیه مقدمات ملاقات رضاخان با شیخ خزعل بودند، رضاخان بیکار ننشسته، مقدمات لشکرکشی را فراهم می‌کرد، از این رو قوای خود را از چند جبهه سوی شیخ خزعل گسیل داشت. قوای اعزامی عبارت بودند از: تیپ پیاده شیراز با سوار و توپخانه به فرماندهی سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی، دو فوج پیاده و سوار به فرماندهی سرتیپ جان محمدخان، تیپ مختلط اصفهان به فرماندهی سرتیپ محمدحسین میرزا که از طریق بختیاری به خوزستان عزیمت کرد، یک ستون از لشکر غرب به فرماندهی سرتیپ شاه‌بختی از خرم‌آباد عازم دزفول شد. یک ستون از نظامیان و ایلات و عشایر غرب که عباس قبادیان و ایل کلهر و ایل سنجابی نیز جزو آن

بود، به فرماندهی سرتیپ ابوالحسن پورزند از طریق پشت‌کوه عازم اهواز شد. علاوه بر نیروی اعزام شده، یک فوج از کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ عبدالعلی اعتماد مقدم در حوالی دزفول استقرار یافتند، از آذربایجان نیز دو فوج احضار شدند.^۶ روی هم رفته تعداد نیروهای اعزامی از سوی رضاخان شصت هزار نفر بودند.^۷ شیخ خزعل نیز توانست با حمایت و پشتیبانی هم‌پیمانان خود در حدود ۳۵ هزار نفر نیروی مسلح^۸ غیرنظامی و فاقد آموزش‌های لازم در عرصه‌ی کارزار بسیج کند. معلوم نیست این سخن حسین مکی در خصوص تعداد نیروهای شیخ تا چه اندازه درست است. از آنجا که انگلیسی‌ها از پیوستن بختیاری‌ها و دیگران به شیخ خزعل جلوگیری می‌کردند، بعید به نظر می‌رسد رقم فوق، رقم صحیحی باشد. به نظر می‌رسد تعدادی که رضاخان اعلام کرد، یعنی ۱۵۰۰۰ نفر، رقم واقعی‌تری است.^۹

رضاخان وقتی سرسختی شیخ خزعل و مقاومت او را بدید به نیروهای خود که در زیدون مستقر بودند، فرمان داد تا بر نیروهای شیخ یورش ببرند. روز اول نوامبر نیروهای رضاخان با حمله به سپاه شیخ خزعل، آنها را وادار کردند تا به ساحل غربی رودخانه زهره^{۱۰} عقب‌نشینی کنند.^{۱۱} در همان هنگام در نتیجه‌ی اقدامات پیل، کنسول انگلیس در اهواز و اعمال محدودیت‌هایی بر مرتضی قلی‌خان و شهاب‌السلطنه، پیل توانست حداقل از انهدام دو لشکر از نیروهای رضاخان جلوگیری کند.^{۱۲} این امر بیانگر خواست انگلیسی‌ها در حفظ و بقای رضاخان و جلوگیری از شکست اوست.

اما رضاخان از آنجا که عدم پیش‌روی نیروهای نظامی را بدید و همچنین از آنجا که دریافت شکست او در مسئله جمهوری، فضای سیاسی ایران را به نفع مدرس و احمدشاه تغییر داده، پس در پی پیروزی تازه‌ای، فضای پرتشنج تهران را وانهاد و راهی خوزستان شد.^{۱۳} او محمدعلی ذکاءالملک فروغی را به عنوان کفیل هیأت دولت و مرتضی یزدان‌پناه را به عنوان فرماندار نظامی تهران منصوب کرد و یکی دو نفر دیگر از افراد مورد اعتماد خود را بر کارهای حساس گماشت تا در صورت ناکامی، مجلس را بسته و هرطور شده حکومت

را برای وی حفظ کنند. در همین اثنا سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی به او اطلاع داد که بهترین زمان حمله به خوزستان فرارسیده است.^{۱۴}

بدین ترتیب رضاخان روز ۱۳ آبان ۱۳۰۲ (چهارم نوامبر ۱۹۲۴) بدون اطلاع ولیعهد و مجلس در رأس سپاهی برای به دست گرفتن فرماندهی عملیات عازم اصفهان شد.^{۱۵} او همچنین به نیروهای خود فرمان داد تا با تدارکات کامل، خود را برای حمله‌ای همه‌جانبه علیه شیخ آماده کنند.^{۱۶}

انگلیسی‌ها هنگامی که اوضاع را متشنج و رویارویی را حتمی دیدند، به سرپرسی لورین دستور دادند تا به منظور فشار بر شیخ خزعل و اجتناب از درگیری نظامی میان نیروهای دوطرف عازم محمره شود و از شیخ بخواهد پیامی مناسب به رضاخان ارسال کند.^{۱۷} لورین که به عمق سیاست وزارت امور خارجه مبنی بر «حمایت از رضاخان و سرنگونی شیخ» پی برده بود، در پیامی خطاب به آن وزارت از پیامدهای ناگوار این تصمیم بر حیثیت و اعتبار انگلیس در مقابل «خدمات و وفاداری شیخ» اظهار نگرانی کرد:

«تصمیم در این مورد که من به جای وساطت میان شیخ و رئیس‌الوزراء باید بر شیخ فشار بیاورم، پیامدهای وسیعی در ایران به دنبال خواهد داشت که شما بدون شک آنها را به دقت درک می‌کنید. این سیاست در واقع بدان معناست که ما از رضاخان حمایت کنیم و چنانچه ناگزیر شویم شیخ را سرنگون کنیم و این امر، خطر برچیده شدن کامل بساط شیخ در عربستان را به دنبال خواهد داشت. وفاداری شیخ محمره در طول جنگ چنین دورنمایی را بسیار ناخوشایند می‌سازد. مگر آنکه دستور دیگری در بغداد داده شود، بنا را بر این خواهیم گذاشت که شما برای روبه‌رو شدن با چنین دورنمایی آماده‌اید و بنابراین من باید لحن خود را در گفت‌وگو با شیخ با سیاست شما هماهنگ کنم.»^{۱۸}

هنوز دانسته نیست چرا و به چه دلیل لورین این نامه را به وزارت امورخارجه فرستاده است. آیا او دچار عذاب وجدان شده و از کرده‌ی خود پشیمان است؟ یا این که او فکر نمی‌کرد سناریوی طراحی شده توسط او چنین فرجامی داشته باشد. مفاد نامه و لحن آن نه تنها مغایر کارها و اقدامات و

طراحی لورین است، بلکه بعد از آن نیز او دقیقاً برخلاف این نامه عمل کرد و جهت اجرای طرح تسلیم، شیخ را با لطایف‌الحیل فریب داد.

از این رو حتی نمی‌توان به اسناد و مدارک و نوشته‌های به جامانده از دستگاه دیپلماسی بریتانیا اطمینان کامل داشت. کس چه داند شاید بسیاری از این اسناد و نوشته‌ها برای فریب دیگران بوده و حقیقت چیز دیگری باشد.

همان‌طوری که ذکر شد رضاخان روز ۱۳ عقرب ۱۳۰۳^{۱۹} در حالی که افراد ذیل او را همراهی می‌کردند از راه اصفهان، سوی خوزستان رهسپار شد.

فرج‌الله خان بهرامی، رئیس کابینه وزارت جنگ

خدایار خان، امیر لشکر

علی آقا خان نقدی، رئیس اداره امنیه

سرتیپ عبدالرضاخان

جان محمدخان رئیس تیپ عراق

و یکی دو نفر صاحب‌منصب ارکان حرب، به ضمیمه اسکورت شخصی و اسکورت عشایری.^{۲۰}

در بین راه و در شهر میمه^{۲۱}، سردار اسعد بختیاری وزیر پست و تلگراف و امیر اقتدار، وزیر داخله که از چندی قبل برای تصفیه امر بختیاری به اصفهان رفته بودند، به اتفاق غلامرضاخان حاکم اصفهان و صارم‌الدوله و محمودخان آیرم امیر لشکر جنوب و چند نفر از صاحب‌منصبان به گروه رضاخان پیوستند.^{۲۲}

رضاخان که فرمان آماده‌باش نیروها جهت تدارک حمله به شیخ را صادر کرده بود، روز جمعه ۱۵ عقرب ۱۳۰۳ ه.ش برابر با هفتم نوامبر به اصفهان رسید.^{۲۳} بر اساس نوشته‌های منسوب به رضاخان روز قبل از آن یعنی در چهاردهم عقرب، ۳۰۰ صندوق اسلحه نو، با دو توپ وارد هندیجان شده و میان نیروهای خزعل تقسیم شده بود.^{۲۴}

رضاخان پیش از این به نیروهای مستقر در چهارمحال بختیاری دستور داد تا با درنوریدن رشته کوه‌های زاگرس سوی مال‌امیر^{۲۵} مرکز زمستانی ایل بختیاری در مجاورت قلمرو شیخ پیشروی کنند.^{۲۶} اما به نظر می‌رسید نیروی

اصلی رضاخان جهت رویارویی با شیخ خزعل، همان نیروی مستقر در زیدون بهبهان بود و رضاخان درصدد بود بیشترین فشار را از آنجا وارد کند.

همان طوری که پیش از این ذکر شد بنی طرف در همین روزها علیه شیخ خزعل سر به شورش برداشته بودند^{۳۷} و شیخ خزعل نیز برای فیصله دادن به شورش آنها راهی اهواز شد. سرپرسی لورین روز ۱۲ نوامبر با هواپیما به محمره رسید و روز بعد جهت دیدار با شیخ راهی اهواز شد.^{۳۸}

در این فاصله یعنی از روز جمعه هفتم نوامبر تا روز وصول لورین به محمره، رضاخان به منظور تقویت موضع خویش و تحت فشار گذاشتن انگلیسی‌ها و شیخ خزعل به نیروهای خود فرمان حمله داده بود. او حتی پس از وصول لورین به محمره و آغاز مذاکرات با شیخ خزعل، به حملات خود ادامه داد تا بیش از پیش شرایط خود را بر شیخ خزعل تحمیل کند. دولت شوروی نیز در آن هنگام رضاخان را برای سرکوب قهرآمیز شیخ محمره تحت فشار قرار داده بود.^{۳۹}

نخستین جنگی که روی داد در کیکاوس در دوفر سنگ و نیمی به بهبهان با تفنگچیان حسین خان بهمنی بود. حسین خان در نواحی تاشان^{۴۰} در دز کلک شش فرسنگی بهبهان نشیمن داشت و چون دختر او زن یکی از پسران شیخ بود این هنگام خاموش ننشسته به یاری خویشاوندان خود برخاست و ملا عبدالسید یکی از کسان شیخ و پسر امیر مجاهد هریک با دسته‌ای از تفنگچی پیش او بودند. در میانه‌های ربیع‌الاول در جنگی که در گرفت سی تن از بهمنیان کشته و بیست و یک تن دستگیر شدند و سپاهیان دولتی به کیکاوس دست یافتند.^{۴۱}

در آغازهای ربیع‌الثانی سپاهیان شیراز دسته دسته به بهبهان رسیده به نواحی زیدان ازیدون^{۴۲} رفته در این سوی رود هندگان لشکرگاه می‌ساختند و اردوی عرب در آن سوی رود بود. و چون بعد از چند روز فرمانده سپاهیان رسید، جنگ در گرفت.^{۴۳} تعداد سپاهیان رضاخان در این جبهه قریب به پنج هزار نفر بود^{۴۴} و سپاهیان شیخ خزعل هشت هزار نفر بودند. نتیجه این جنگ که

بیش از یک ساعت طول نکشید شکست سپاه خزعل بود.^{۴۴} روز دهم عقرب پس از ۱۲ ساعت نبرد زیدون به تصرف نیروهای رضاخان درآمد^{۴۵} و برادر میرعبدالله خان و چند نفر دیگر از نیروهای شیخ در این نبرد کشته شدند.^{۴۶}

به هنگامی که رضاخان در اصفهان بود، خبر پیشروی نیروهای دولتی در زیدون به سمع او رسید. در این نبرد که از ۱۱ صبح شروع و تا پنج بعدازظهر در سمت جنوبی رودخانه زهره ادامه داشت، چندین قلعه و برج به تصرف قوای رضاخان درآمد. عصر نیز طرف سپاه شیخ حمله کردند. شب هم به شهر زیدون خراب شیخون زده، از ساعت ۵ صبح الی ۱۲ جنگ دوام داشته، در نتیجه نیروهای شیخ خزعل، تلفات زیاد دیده، چند نفر اسیر و چند باب چادر و چند رأس قاطر و اسب و اثاثیه به تصرف نظامی‌ها درآمد. یک نفر نظامی و یک چریک هم زخمی شد.^{۴۷}

روز نهم نوامبر واحدهای ارتش در حمایت از واحدهای نامنظم دولتی از زیدون و بهبهان گذشته و در صویره و جایزان با نیروهای شیخ خزعل از افراد قبایل عرب و بختیاری درگیر شدند.^{۴۸} بدین ترتیب نیروهای رضاخان در مناطق تحت سلطه شیخ مستقر شدند. فرماندهان ارتش از صویره گذشته ده‌ملا و هندیان را نیز تصرف کردند.^{۴۹} علاوه بر این هم‌زمان با این تحولات لشکرهای دیگر از راه اصفهان و خرم‌آباد نزدیک می‌شدند^{۴۰} و قبایل طرفدار رضاخان در شمال دزفول نیروهای خزعل را شکست دادند. با نزدیکی لشکرهای فوق، نیروی عظیمی از واحدهای دولتی به سمت دزفول پیش‌روی کرد.^{۴۱} قبیله بنی طرف که در همین ایام علیه خزعل پیا خاسته بودند. روز ۱۹ عقرب (۱۰ نوامبر) کسان شیخ را از میان خود بیرون راندند و قصر او را در حمیدیه به آتش کشیدند.^{۴۲} شیخ برای آرام ساختن ایشان، شیخ عاصی را که سال‌ها در زندان می‌داشت، این زمان آزاد ساخت و خلعت شیخی پوشانده روانه حویزه گردانیده ولی چون دو سه روز نگذشت که عاصی بمرد، بنی طرف چنین پنداشتند که شیخ زهر به او خورانیده و این بود که بار دیگر به جنبش آمدند.^{۴۳} نیروهای دولتی عصر روز پنجشنبه ۱۲ عقرب برابر با ۱۳ نوامبر سوی

هندیجان پیشروی کرده، آنجا را تصرف کردند.^{۴۴} شیخ خزعل به هنگامی که شکست نیروهای خود را در جبهه زیدون مشاهده کرد و تصرف هندیجان را بدید و در اوضاع و احوالی که شورش بنی طُرف و همچنین گزارش‌های اصله در خصوص تمایل برخی قبایل به کناره‌گیری از او و انعقاد صلح جداگانه را مشاهده کرد^{۴۵}، به یکباره تغییر موضع داد و همه‌ی آن تهدیدها را فراموش کرد و به فشارهای سرپرسی لورین گردن نهاد. از این به بعد شیخ ابتکار عمل را از دست داد و دنباله‌رو انگلیسی‌ها شد. قرار شد سرپرسی لورین، متن تلگراف عذرخواهی شیخ خزعل را تهیه کند^{۴۶} و در مقابل، رضاخان پیش‌روی نیروهای خود را متوقف سازد. شگفت‌آور این است که تا یک روز پیش از آن، شیخ خزعل کماکان در اندیشه رویارویی بوده و حدود ۲۰۰۰ نفر از مردان مسلح را از محمره به بندر معشور اعزام کرده بود.^{۴۷}

تلگراف شیخ خزعل روز یکشنبه ۲۴ عقرب سال ۱۳۰۳ شمسی برابر با ۱۵ نوامبر ۱۹۲۴ میلادی در شرایطی به دست رضاخان رسید که او در مسیر خود به سمت خوزستان از اصفهان خارج شده و در شهر شیراز بود. اما از آنجا که انگلیسی‌ها در پس پرده‌ی تنظیم این تلگراف بودند، لذا شیخ خزعل یک نسخه از تلگراف را نیز برای کنسول انگلیس در اهواز فرستاد. انگلیس‌ها نیز از آنجا که بسیار نگران اوضاع بودند و نمی‌خواستند سیر حوادث بر خلاف برنامه‌ریزی آنها باشد. یک نسخه از تلگراف را از طریق کنسول خود برای رضاخان ارسال کردند.^{۴۸}

با توجه به برنامه‌ریزی انگلیسی‌ها، از آنجا که مقدمات کار از پیش تعیین شده بود، لذا رضاخان خطاب به شیخ خزعل چنین نوشت: آقای سردار اقدس معذرت و ندامت شما را می‌پذیرم، به شرط تسلیم قطعی.^{۴۹}

پس از آن رضاخان از شیخ خزعل خواست تا طرف چند روز آینده برای دیدار او به بوشهر برود.^{۵۰} اما شیخ خزعل از آنجا که می‌دانست ممکن است رضاخان در بوشهر بلایی بر او نازل کرده یا او را دستگیر کند، از رفتن به بوشهر استنکاف ورزید. رضاخان چون این بدید سه روز زودتر از برنامه‌ی

تعیین شده شیراز را به قصد بوشهر ترک کرد. خاطر نشان می‌سازد مسافرت مزبور از تهران تا بوشهر با اتوموبیل بوده است. رضاخان روز سه‌شنبه ۲۶ عقرب (۱۷ نوامبر) وارد بوشهر شد و روز بعد با کنسول مقیم انگلیس در بوشهر و آقای هاوارد، نایب شرقی سفارت انگلیس ملاقات کرد.^{۵۱} از طرفی دیگر روز ۲۰ نوامبر در ناحیه صویره، فیما بین قشون دولتی و ایلات هوادار خزعل و بختیاری مصادماتی واقع شد، که منجر به تلفات جانی شد.^{۵۲}

رضاخان پس از آنکه توانست به وسیله انگلیسی‌ها، شرایط خود را بر شیخ خزعل تحمیل کند و تا این مرحله برنده‌ی کارزار شود، لذا تصمیم گرفت از وضعیت موجود حداکثر بهره‌برداری را به عمل آورد. او پیش از حرکت از شیراز، دستور داد یک فروند هواپیمای بمب‌افکن بر فراز منطقه‌ی زیدون عملیات خود را آغاز کند.^{۵۳} همچنین از آنجا که باخبر شد عشیره بنی‌طرف در ساحل کرخه جمع شده و با اتباع شیخ مشغول زد و خورد بوده و در حمیدیه جنگ سختی^{۵۴} درگرفته، با عزمی مضاعف خواستار تسلیم بی‌قید و شرط شیخ شد.^{۵۵} از این رو او روز ۲۴ نوامبر در بوشهر رسماً تلگراف عذرخواهی شیخ خزعل را مردود اعلام کرد و قصد خود را مبنی بر فرماندهی نیروهایش به منظور پیش‌روی به سوی محمره اعلام کرد.^{۵۶}

پیش از حرکت رضاخان از شیراز به سمت بوشهر، رئیس ارکان حرب طی تلگراف شماره ۳۶۹۹ به رضاخان خاطر نشان شده بود که وابسته نظامی سفارت شوروی به ارکان حرب آمده و مراتب نگرانی فوق‌العاده اولیای دولت شوروی از مسافرت بندگان حضرت اشرف به جنوب را به اطلاع ایشان رسانده است.^{۵۷} رضاخان در پاسخ طی تلگراف شماره ۴۲۳ به رئیس ارکان حرب اعلام کرد: ملاقات من را در بوشهر با شیخ تکذیب و متذکر شوید، که اگر به بوشهر می‌روم، فقط برای رفتن به فرونت [جبهه] بوده و شیخ را در نقطه دیگری غیر از شیراز نخواهم پذیرفت. در صورتی که آمدن به شیراز را نپذیرد، ملاقات من و او در میدان جنگ خواهد بود.^{۵۸} با توجه به موضع رضاخان، انگلیسی‌ها از بیم آسیب رسیدن به تأسیسات نفتی و همچنین به منظور حفظ

جان اتباع خود در مقابل حملات نیروهای طرفدار شیخ، یک کشتی توپدار را به عبادان فراخوانده، و یک کشتی جنگی دیگر نیز به حال آماده‌باش در بصره مستقر کردند. لورین نیز خواستار اعزام فوری دو هنگ از نیروهای نظامی به بصره و آماده‌باش دو تیپ از نیروهای مستقر در هند شد. علاوه بر این مسئولان نظامی انگلیس یک اسکادران از جنگنده بمب‌افکن‌ها، یک واحد زرهی و دو گروهان پیاده در بصره برای انجام مأموریت احتمالی در خوزستان به حال آماده‌باش درآوردند. همچنین فرمانده یگان هوایی مستقر در عراق خواستار اعزام دو تیپ تقویتی از هند شد.^{۵۹}

پیداست تدابیر مزبور در درجه‌ی اول برای حفظ و حراست از منافع اقتصادی بریتانیا و همچنین اتباع شرکت نفت در مقابل هجوم نیروهای شیخ اتخاذ شده بود، اما علاوه بر این هدف از آماده‌باش نیروها، اجرای اهداف و منویات انگلیس و جلوگیری از هرگونه درگیری نظامی بود. به همین دلیل عصر روز ۲۵ نوامبر کمیته‌ای مرکب از وزارت امور خارجه، وزارت مستعمرات، وزارت هند، نیروی دریایی و وزارت نیروی هوایی بریتانیا در لندن تشکیل جلسه داد تا در خصوص اعزام و حضور نیروها در ایالت تصمیم‌گیری کند. ماحصل جلسه مزبور این بود که کشتی‌ها اعزام خواهند شد، ولی نیرو پیاده نخواهد شد.^{۶۰}

علی‌رغم عذرخواهی شیخ خزعل و با وجود پیشرفت امور حسب نظر و برنامه‌ی رضاخان و انگلیسی‌ها، رضاخان برای کسب افکار عمومی مردم عرب خوزستان به هنگامی که در بوشهر بود، اطلاعیه‌ای خطاب به مردم عرب به زبان عربی صادر کرد.^{۶۱} او با اشاره به وضع رقت‌بار مردم در زمان خزعل، خود را منجی آنان از چنگال بی‌رحمی‌های شیخ خزعل که خون و مال‌شان را ظالمانه مکیده قلمداد کرد. همچنین با اشاره به مقصر بودن خزعل، هدف از اعزام عده‌ای نظامی را سرکوبی و تدمیر شخص وی می‌داند که باید در زیر شمشیر انتقام درآمده و مکافات اعمالش در کنارش گذارده شود. رضاخان هدف از حضور قشون دولت را حفظ آسایش مردم دانسته و از مردم خواست

از خزعل و یاران او دوری گزینند و فقط باید مراتب ایران‌پرستی و دولتخواهی خود را به فرمانده قشون اثبات کنند تا از هر نوع تعرضی مصون و محروس نشینند.^{۶۲}

رضاخان روز پنج‌شنبه پنجم قوس ۱۳۰۳ شمسی برابر با ۲۶ نوامبر ۱۹۲۴ مقارن ظهر از راه دریا و سوار بر کشتی مظفری وارد بندر دیلم شد.^{۶۳} به هنگامی که رضاخان به بندر دیلم رسید، تلگرافی از تهران رسید که متضمن دو فقره یادداشت شدیدالحن از وزارت امور خارجه انگلیس به رضاخان بود.^{۶۴} سردار اسعد بختیاری در این خصوص چنین آورده است. رسیدیم به بندر دیلم. آنجا حضرت اشرف به تلگراف خانه تشریف بردند. هیأت دولت حضوری داشتند. معلوم شد که از طرف انگلیس‌ها یک «نت» فرستادند به دولت که مضمونش این بود، حال که شیخ حاضر به تسلیم شده است، باید دولت محبت به او بنماید. چون شیخ قبل از جنگ عمومی، نوشتجاتی و تأمیناتی از طرف دولت انگلیس به او داده شده است، ما نمی‌گذاریم به او بد می‌شود.^{۶۵}

شایان ذکر است پس از آنکه رضاخان رسماً تلگراف عذرخواهی شیخ خزعل را مردود دانست و قصد خود را مبنی بر فرماندهی نیروهایش به منظور پیشروی سوی محمره اعلام کرد، دولت بریتانیا با اتخاذ تدابیر نظامی و آرایش نیروها در خلیج فارس و در بین‌النهرین، روز ۲۵ نوامبر (۴ آذر) از سوی چمبرلن، وزیر جدید امور خارجه خویش دو فقره یادداشت شدیدالحن به صورت یک اولتیماتوم به دولت ایران تسلیم کرد. در این یادداشت‌ها ماهیت تعهدات بریتانیا نسبت به شیخ خزعل شرح داده شد و آمادگی بریتانیا برای میانجیگری به منظور جلوگیری از درگیری اعلام شد.^{۶۶}

در زمینه‌ی یادداشت‌های مزبور، حکومت نظامی تهران نیز ضمن ارسال تلگراف‌ها به رضاخان، اعلام نموده که خبر یادداشت‌های انگلیسی‌ها از سوی خبرگزاری رویتر منتشر شده است.

در کتاب *سفرنامه خوزستان* موضوع فوق این چنین ذکر شده است:

از قراری که نقل می‌کنند، انگلیس دو فقره یادداشت به دولت ایران داده. در

یادداشت اولی چنین اشعار می‌شود که سردار سپه در جنوب ایران شروع به عملیات نظامی نموده. و در یادداشت ثانوی انگلیس تقاضا می‌کند که پیشرفت قوای دولت به طرف محمره به فوریت موقوف شود، و اظهار می‌دارد که خزعل تحت‌الحمایه‌ی انگلیس می‌باشد، و با تصدی به اتخاذ اقدامات جدی بر خلاف منافع انگلیس و ایران، تمام مسئولیت خسارتی که ممکن است در نتیجه عملیات اراضی خوزستان و معادن نفت انگلیس وارد آید، به عهده دولت ایران واگذار می‌کنند. محافل سیاسی و اجتماعی از مداخله‌ی انگلیس در امور داخلی ایران و حمایت علنی انگلیس از شیخ خزعل بسیار مشوش شده‌اند.^{۶۷}

پیداست که یادداشت‌های تند وزارت امور خارجه انگلیس در درجه‌ی نخست برای متوقف کردن زیاده‌خواهی و افراط رضاخان بوده و در درجه‌ی بعدی به منظور فریب هرچه بیشتر شوروی نوشته شده بودند. انگلیسی‌ها می‌خواستند این احساس را به روس‌ها منتقل کنند که رضاخان یک شخصیت ملی است که با عوامل بیگانه در ستیز است. هدف بعدی از ارسال این یادداشت‌ها در اختیار گرفتن ابتکار عمل و فرماندهی عملیات توسط انگلیسی‌ها بود. آنها از این بیم داشتند که مبادا فزون‌خواهی رضاخان، باعث تنش شود و ضمن برهم خوردن نقشه‌های طراحی شده، امنیت حوزه‌های نفتی دچار اختلال شود.

سیر حوادث در روزهای بعدی گفته‌های فوق را تأیید کرد و نشان داد که آن‌چنان که انگلیسی‌ها می‌گفتند «خزعل تحت‌الحمایه» آنها نبود.

در نتیجه فئسارهای انگلیسی‌ها و اولتیماتوم داده شده به رضاخان توسط چمبرلین، رضاخان از موضع قبلی خود عدول کرد و به‌هاوارد اعلام کرد که اگر خزعل تلگراف جدیدی ارسال کند و در آن اطاعت کامل خود را ابراز کند، وی تنها به همراه ملازمان شخصی خود (بین ده تا دوازده نفر) حاضر است به محمره برود و آنجا شیخ را زیارت کند، مشروط بر این که حضور او در محمره پیش از موعد علنی نشود.^{۶۸}

بدین ترتیب انگلیسی‌ها موفق شدند تا کامل شدن حلقه‌ی محاصره شیخ خزعل توسط نیروهای رضاخان، او را مشغول کنند.^{۶۹} به همین دلیل آنها توانستند شیخ خزعل را که نه راه پس داشت و نه راه پیش، متقاعد کنند تا تلگراف جدیدی مبنی بر عذرخواهی و تسلیم برای رضاخان ارسال کند. از این رو لورین متن تلگراف شیخ خزعل را تهیه کرد^{۷۰} و متعاقب آن شیخ خزعل دستور انحلال نیروهای خود را صادر کرد.^{۷۱}

روز بعد رضاخان در پاسخ به تلگراف شیخ خزعل، تلگراف ذیل را ارسال کرد.^{۷۲}

آقای سردار اقدس

خود شما بهتر از هرکس مسبقید که من در ضمن تمام اقدامات و عملیات خود، جز استحکام ارکان مملکت قصدی نداشته و همیشه مایل بوده‌ام که کارکنان امور، از قبیل شما، پیوسته متوجه مرکزیت مملکت باشند. هرگز مایل نیستم امثال شما را که می‌توانید مصدر خدمت عمده به مملکت باشد، محو و نابود نمایم. در جواب تلگراف اولیه هم که تسلیم قطعی را تذکر داده بودم، نظم همان حفظ اصول تمرکز، یعنی اصول اولیه بود. حالا که ندامت را پیشرو مقصود قرار داده و از روی عمق خاطر به تمام احکام و مطالب سابقه‌ی من متوجه شده‌اید، من هم ملاقات شما را استقبال می‌کنم و حالا که به دیلم آمده و به شما هم نزدیک شده‌ام، با کمال اطمینان خاطر می‌توانید به هندیجان آمده، این جانب را ملاقات و به توجهات دولت و سرپرستی من امیدوار باشید.

رئیس‌الوزرا و فرمانده کل قوا

اما همچنان که رضاخان پیش از این نشان داده بود، این بار هم پس از مخابره تلگراف عذرخواهی شیخ خزعل، تغییر عقیده داده^{۷۳} و به جای رفتن به محمره به عنوان میهمان شیخ، از شیخ خواست تا در هندیجان به دیدار او بیاید. علی‌رغم آزرده‌گی خاطر انگلیسی‌ها از این حرکت رضاخان و سردرگمی‌های ناشی از آن، وزارت امور خارجه در تلگرافی خطاب به لورین چنین نوشت:

حتی اگر رضاخان کاملاً عاری از صداقت باشد ما باید تا آنجا که می‌توانیم برای حفظ آبرو و منزلتش، او را کمک کنیم.^{۷۴}

همان‌طور که پیش از این ذکر شد رضاخان مقارن ظهر روز پنج‌شنبه پنجم قوس سال ۱۳۰۳ هجری شمسی با کشتی مظفری به بندر دیلم رسید.^{۷۵} او روز بعد مسافت چهارفرسخی میان دیلم و زیدون را با اسب طی طریق کرد و ساعت چهار بعد از ظهر روز جمعه ششم قوس به ناحیه زیدون رسید که در آن اردوگاه نیروهای نظامی برپا بود.^{۷۶} در اردوی نیروهای حکومتی سرتیپ فضل‌الله خان حضور داشت.^{۷۷} در همین هنگام یک فروند هواپیمای شناسایی که برای شناسایی مواضع نیروهای شیخ خزعل و نحوه‌ی آرایش آنها بر فراز آسمان منطقه در پرواز بود، نتیجه تحقیقات خود را در لفافه پیچیده، از بالا به زیر افکند.^{۷۸} در این اثنا خبر آمد که ستون تجهیز شده از اصفهان به فرماندهی سرتیپ محمدحسین میرزا رئیس ارکان حرب لشکر جنوب با وجود تمام موانع و زحماتی که برای عبور این عده از داخله بختیاری و گذشتن از جبال صعب‌العبور فراهم بوده، برف و کوه و دره‌های سخت را طی کرده و به بهبهان وارد شده‌اند.^{۷۹} از سوی دیگر قوای اعزامی آذربایجان، سه قسمت اولی وارد کرمانشاه شدند.^{۸۰}

رضاخان و همراهان او دوشب در اردوگاه اولیه زیدون توقف کردند و صبح روز یکشنبه ۸ قوس ۱۳۰۳ شمسی، سوی مرکز اردو در لنگیر که جزء ناحیه زیدون است، حرکت کرده^{۸۱}، و عصر همان روز وارد لنگیر شد.^{۸۲} او طی ابلاغیه‌ای به ارکان حرب کل قشون، اعلام کرد تا ده روز دیگر از قرارگاه کنونی لنگیر به طرف مرکز خوزستان [اهواز] حرکت می‌کند.^{۸۳}

در تمامی خاک زیدون فرماندهی قوای شیخ خزعل و هواداران با برادر میرعبدالله پدرزن شیخ خزعل بود، حسین خان بهمنی^{۸۴} نیز در قلعه اعلی و سالار ارفع بختیاری در میان بهبهان و رامهرمز بودند و امیر مجاهد^{۸۵} ریاست کل قشون را داشت و سیار بود.

به هنگام اقامت رضاخان در لنگیر، شیخ خزعل تلگراف سومی به رضاخان

ارسال کرده و در آن «مزاج و ضعف قوه که چندی است شدت کرده را مانع وصول دانست و در مقابل برای هدایت راه، یکی از فدوی زادگان» را به حضور او می‌فرستد.^{۸۶}

رضاخان نیز در جواب به او چنین نوشت:

تلگراف شما را در لنگیر قرارگاه اردو، دیدم. چون من به طرف ده ملا^{۸۷} حرکت می‌کنم، به‌طوری که درخواست کرده‌اید، یکی از پسرهای خود را به ده ملا نزد من بفرستید.^{۸۸}

شیخ خزعل از این بیم داشت که در هندیجان یا ده ملا، رضاخان او را دستگیر کند یا به قتل برساند، از این رو به بهانه‌ی بیماری و ضعف قوا از رفتن به هندیجان یا ده ملا استنکاف ورزید. او که در این اوضاع و احوال در اهواز بود به همراه زنان و فرزندان خود با کشتی از اهواز به محمره بازگشت و گویا قصد داشت از آنجا به کویت یا عراق برود.^{۸۹}

اما شیخ خزعل به انگلیسی‌ها گفته بود پس از وصول به محمره از طریق دریا رهسپار هندیان^{۹۰} خواهد شد و پس از لنگر انداختن در ساحل هندیان، فرزند خود را به همراه مرتضی قلی‌خان برای گفت‌وگو با رضاخان به ده ملا اعزام خواهد کرد.^{۹۱} شیخ خزعل به هنگام خروج از اهواز، شیخ عبدالحمید پسر خود را در آن شهر بگذاشت و بدون او عازم محمره شد.^{۹۲} او پسر دیگر خود یعنی شیخ عبدالکریم را برای دیدار با رضاخان به ده ملا فرستاد.^{۹۳}

شیخ خزعل به دلیل عدم اطمینان به رضاخان حاضر نشد با او در بوشهر یا هندیجان یا ده ملا ملاقات کند. حتی اعزام پسر دیگر شیخ خزعل یعنی شیخ عبدالکریم، و عدم اعزام شیخ عبدالحمید که به عنوان جانشین و ولیعهد شیخ از او یاد می‌شد، امری حساب شده و سنجیده بود.

شیخ عبدالکریم^{۹۴} روز پنجشنبه ۱۲ قوس برابر ۳ دسامبر با چند نفر همراه و با اتومبیل‌های خود به ده ملا و در کنار رودخانه زهره، رضاخان را ملاقات کرد. او نامه‌ی پدر خود را تقدیم رضاخان کرد. در این نامه شیخ خزعل «به واسطه‌ی شدت مرض، به جهت استعلاج» به محمره رفته و «عبدالکریم را به

استقبال فرستاده»، از این رو خواستار ملاقات رضاخان در محمره است.^{۹۵} پس از آن رضاخان، شیخ عبدالکریم را به وزیر پست و تلگراف سپرد تا پذیرایی و نوازش کند.^{۹۶}

رضاخان نیز ضمن قبول عذرخواهی شیخ خزعل از عدم حضور در ده ملا، از شیخ خواست «با همان وسیله جهاز^{۹۷} به اهواز عزیمت» کند.^{۹۸}

پیش از ورود رضاخان به ده ملا، و به هنگامی که او در زیدون بود، یعنی در روز ۳۰ دسامبر نیروهای نظامی به استعداد هزار نفر وارد شهر دزفول شده بودند، همین موضوع سراسیمگی شیخ خزعل را دوچندان کرد. خبرهای رسیده حاکی از آن بود که نیروهای تقویتی نیز در راه ورود به دزفول هستند.^{۹۹} شگفت آور این است که علی رغم گزارش انگلیسی ها به رضاخان در خصوص ورود نیروهای دولتی به دزفول، او در کتاب خود، به صراحت خاطر نشان می سازد که از ورود نیروهای بی اطلاع بوده و خبر ورود آنها را روز سوم دسامبر یعنی دو روز بعد از مخابره ی تلگراف پریدو به او، از زبان شیخ عبدالکریم شنیده است.^{۱۰۰} بدتر از همه این است که با توجه به تلگراف کنسول انگلیس در اهواز در روز اول دسامبر در خصوص ورود نیروها، رضاخان به انگلیسی ها تضمین داده که «نیروهای مزبور هر جا وارد شوند، مزاحمتی ایجاد نخواهد کرد، بلکه حضور آنها به منزله ی پاسداری و امنیت و تضمین نظم خواهد بود»^{۱۰۱}، اما او در سفرنامه ی خود دروغ می گوید و این چنین وانمود می کند که خبر ورود نیروهای دولتی را نه از زبان انگلیسی ها، بلکه دو روز بعد از زبان پسر شیخ خزعل شنیده است!

ورود به اهواز

رضاخان و همراهان صبح روز جمعه ۱۳ قوس ۱۳۰۳ ش برابر با ۴ دسامبر ۱۹۲۴ در حالی که شیخ عبدالکریم پسر شیخ خزعل نیز به عنوان راهنما در معیت او بود، از ده ملا راهی اهواز شد.^{۱۰۲} پنج فرسخ به اهواز مانده، در میان گرد و غبار، کنسول شوروی که نگران دستگیری رضاخان یا گزند به او از سوی

نیروهای شیخ خزعل بود، به رضاخان رسید و او را از ورود به اهواز برحذر داشت.^{۱۰۳}

حرکت کنسول شوروی مبین دو چیز است اول این که بلشویک ها، در این معرکه فریب خورده بودند و دوم این که آنها چنان شیفته ی رضاخان شده بودند که کنسولشان خود شخصاً برای اعلام خطر به رضاخان راهی بیابان شده بود.

بر اساس نوشته های کتاب *سفرهای رضاشاه* رضاخان بدون توجه به هشدار کنسول روس بر اتومبیل سوار و با یک نفر نظامی به طرف اهواز راند.^{۱۰۴} در اهواز شیخ عبدالحمید پسر بزرگ تر شیخ خزعل به همراه ۸ نفر از رؤسای عشایر از رضاخان استقبال کردند، او در حالی وارد شهر شد که شیخ خزعل در آن شهر نبود، و تمام شهر انباشته از افراد مسلح بود و به قول خودش، «هرچه به عمارت نزدیک می شدیم، اشخاص مسلح متراکم تر بودند.»^{۱۰۵}

اما از آنجا که رضاخان توافقات لازم را با انگلیسی ها به عمل آورده بود و انگلیسی ها تضمین های لازم را پشت پرده به او داده بودند، نه تنها به سخنان دلسوزانه کنسول روس وقعی ننهاد، بلکه از خیل عظیم افراد مسلح در شهر اهواز نیز نهراسید و تنها وارد شهر شد.

در این اوضاع و احوال سر پرسی لورین که مأمور به زانو درآوردن شیخ خزعل و هموار کردن راه پیروزی رضاخان بود، همان روزی که رضاخان از ده ملا سوی اهواز حرکت کرد، یعنی روز چهارم دسامبر، او از اهواز به محمره رفت تا شیخ خزعل را به حضور در اهواز و دیدار با رضاخان تشویق کند. عدم حضور شیخ در اهواز و ملاقات نکردن او با رضاخان به منزله ی شعله ور ماندن آتش مناقشه و نزاع بود. لذا لورین به کمک پیل، کنسول انگلیس در اهواز و هاوارد، در جهت اقناع شیخ برآمدند.^{۱۰۶} و شیخ خزعل نیز که چند روز قبل^{۱۰۷} افسار کار را به انگلیسی ها سپرده بود، این بار نیز در مقابل درخواست لورین و همراهان او سر تعظیم فرود آورد و راهی اهواز شد.

رضاخان به محض ورود به اهواز، قصر شیخ خزعل^{۱۰۸} را به عنوان مرکز

فرماندهی انتخاب کرد.^{۱۱۹} شیخ خزعل نیز روز بعد یعنی شنبه ۵ دسامبر با کشتی از محمره به اهواز رسید و در مکان دیگری غیر از قصر خود سکناگزید.^{۱۲۰} او در نامه‌ای خطاب به رضاخان، از وی خواست تا یک نفر از همراهانش را به دیدار او بفرستد. رضاخان نیز فرج‌الله خان بهرامی، رئیس کابینه وزارت جنگ و دبیر اعظم را به ملاقات با شیخ مأمور کرد. فرج‌الله خان نیز به دیدار شیخ خزعل رفت و میان آنها مذاکرات مفصلی صورت گرفت.^{۱۲۱}

بر اساس نوشته‌های فرج‌الله بهرامی، شیخ خزعل به او پیشنهاد کرد تا رضاخان با دختر شیخ عبدالحمید ازدواج کند، و ثمره‌ی این ازدواج، ولیعهد ایران باشد. فرج‌الله بهرامی نیز به شیخ خزعل اعلام می‌کند که پیشنهاد مزبور «سخیف و بی‌مغز» است.^{۱۲۲} بعد او به شیخ «نصیحت می‌کند که قبل از ورود به هر مذاکره و دخول در هر مرحله، لازم است فوراً تلگرافی به مجلس شورای ملی مخابره و انقیاد و اطاعت خود را اظهار و از کردار نامعقولانه خود ابراز ندامت نماید.»^{۱۲۳}

پس از آن نیز شیخ خزعل تلگراف پشیمانی و عذرخواهی از اعمال خود را که به تحریک مفسده‌جویان انجام شده بود را به مجلس مخابره کرد و «مرحمت و توجه به حضرت اشرف را اسباب افتخار» دانست.^{۱۲۴}

روز یکشنبه ششم دسامبر رأس ساعت ۱۰ صبح شیخ خزعل در کمال ذلت و خواری سوی قصر خود شتافت تا رضاخان را که در آن نشیمن داشت ملاقات کند. رضاخان در این خصوص چنین آورده است:

«بالاخره به خزعل وقت دادم، که فردا ساعت ۱۰ بیاید. موقعی که در ایوان جنوبی عمارت قدم می‌زدم، وارد شد. فوراً به پای من افتاد و بوسیدن گرفت. او را بلند کردم و استمالت [دلجویی] نمودم.»^{۱۲۵}

ظاهراً مذاکراتی نیز میان این دو انجام می‌شود که از نظر رضاخان «مذاکرات او، اگرچه مکرر بود و برهانش ضعیف، اما روی این اساس جریان داشت که من مردی پیر و مریضم و قدرت جسارت نداشتم. برابر این گماشتند و محرک شدند. اکنون پوزش می‌طلبم و عفو می‌خواهم. من بعد، نوکر صدیق دولتم، و

اقرار کرد که از حقایق اوضاع کور و کر، و جاهلانه آلت دست مفسدین بوده است.»^{۱۲۶} رضاخان نیز عذرخواهی او را می‌پذیرد.^{۱۲۷}

روز بعد، شیخ خزعل تقاضا کرد تا رضاخان، مرتضی قلی خان بختیاری را به حضور بپذیرد، که با توجه به وساطت رئیس کابینه، رضاخان او را مأمور کرد تا مرتضی قلی خان را ملاقات کند. اما بنا به اصرار شیخ و استدعای دبیر اعظم، رضاخان او را به حضور پذیرفت. مرتضی قلی خان خود را بی‌گناه دانست و گناه را به گردن یوسف خان امیر مجاهد انداخت. رضاخان عذرخواهی او را نیز پذیرفت. پس از آن به خزعل گفت: من بعد اگر مطلبی دارید به حکومت نظامی خوزستان مراجعه کنید.^{۱۲۸}

همان روز کنسول انگلیس به دیدار رضاخان شتافت. او به رضاخان گفت، سر پرسى لورین با هواپیما به اهواز رسیده و قرار است او را ملاقات کند.^{۱۲۹} رضاخان در سفرنامه‌ی خود به محتوای مذاکرات با کنسول انگلیس هیچ‌گونه اشاره‌ای نمی‌کند. پس از کنسول انگلیس، کنسول شوروی به دیدار رضاخان رفت تا همانند کنسول انگلیس مراتب خوشحالی دولت خود را به رضاخان ابلاغ نماید.^{۱۳۰}

رضاخان جهت دیدار با سر پرسى لورین همان روز به منزل کنسول انگلیس رفت. از نظر سر پرسى لورین، برنامه‌ی او به بهترین وجه اجرا شده بود. خزعل تسلیم و رضاخان فاتحانه پا به اهواز نهاده بود، بی‌آنکه نبرد و زدو خوردی در کار باشد. رضاخان نیز پیش از این منافع انگلیسی‌ها را در صورت چیرگی بر شیخ خزعل تضمین کرده بود. تنها چیزی که باقی می‌ماند وضعیت شیخ خزعل بود. انگلیسی‌ها نمی‌خواستند خزعل بیش از این خوار و ذلیل شود. آنها از این بیم داشتند که مبادا وجهه‌ی آنها نزد سایر هم‌پیمانان عربشان بیش از این مخدوش و بی‌اعتبار شود. از این رو سر پرسى لورین پس از معرفی خانم خود به رضاخان و «صرف چای و شیرینی و کشیدن سیگار، موقعی که دید رضاخان خیال حرکت دارد»، از او پرسید:

در مورد خزعل چه نظر و خیالی دارید؟^{۱۳۱}

روز هشتم دسامبر در آخرین ملاقات لورین با رضاخان، رئیس‌الوزرا اعلام کرد که از هیچ تلاشی برای اجرای تعهداتی که به شیخ داده، دریغ نخواهد کرد و شیخ را «تحت حمایت ویژه و شخصی خود قرار خواهد داد» و علاوه بر آن «کلیه کمک‌های لازم را در اختیار او قرار خواهد داد».^{۱۲۲}

لورین نیز این اطمینان را به رضاخان داد که وی امیدوار است تمامی دوستان انگلیس در جنوب ایران با حکومت رضاخان دوست باشند و به دولت خود کمک کنند. علاوه بر این لورین اظهار امیدواری کرد دولت احساس کند که جنوب کشور امن، وفادار و آرام است و خیالش از بابت جنوب آسوده باشد.^{۱۲۳}

اما در همان هنگام که رضاخان با شیخ خزعل دیدار می‌کرد و به هنگامی که لورین و رضاخان مراحل پایانی سناریوی تسلیم شیخ خزعل را جشن گرفته بودند، در «تنگ کله» نزدیک سلطان‌آباد^{۱۲۴} میان نیروهای حکومتی به رهبری سرتیپ محمدحسین میرزا فرمانده اردوی اعزامی اصفهان و نیروهای هوادار شیخ خزعل به رهبری یوسف‌خان امیر مجاهد و تنی چند از خوانین بختیاری نبرد در جریان بود. نیروهای نظامی به استعداد یک گردان از فوج سلحشور، یک گردان از فوج نادری، دو گروهان مسلسل، یک رسد^{۱۲۵} کوهستانی و یک گروهان مهندس، روز ۱۴ قوس (پنجم دسامبر) به نیروهای امیر مجاهد به استعداد ۸۰۰ الی ۹۰۰ نفر مجهز به توپخانه و مسلسل تعرض کرده و آنها را مجبور به عقب‌نشینی کردند. پس از آن نیروهای رضاخان روز ۱۵ قوس (ششم دسامبر) وارد رامهرمز شدند.^{۱۲۶}

معلوم نیست مقاومت امیر مجاهد به همراه تنی چند از خوانین بختیاری با چه هدفی بوده است؟ بعید به نظر می‌رسد او در جریان تسلیم بی‌قید و شرط خزعل نبوده باشد. شاید مقاومت او اعتراضی بود به تصمیم شیخ.

لورین پس از ملاقات با رضاخان در تلگرافی به چمبرلن اعلام کرد که چنین وضعیتی بهترین تضمین ممکن را برای مقابله با اقدامات تجاوزکارانه و سلطه‌جویانه روسیه فراهم خواهد کرد. نکته مهم این است که ما بتوانیم سردار

سپه و دولت ایران را در چشم دوستان خود در جنوب که «متحدین جنوبی» خوانده می‌شوند و اعضای اصلی آن را شیخ محمره، خان‌های بختیاری، والی پشتکوه و قوام‌الملک تشکیل می‌دهند، به عنوان یک عامل خیر معرفی کنیم.^{۱۲۷} به همین منظور سرپرسی لورین در پایان مأموریتش در ایران و بازگشت به انگلیس در مجلسی که ترتیب داد، در آن از شیخ خزعل و قوام‌الملک و اسماعیل قشقایی خواست سوگند یاد کنند که به رضاخان وفادار خواهند ماند.^{۱۲۸} بر اساس توافق به عمل آمده در دیدارهای فوق، رضاخان به شیخ خزعل اجازه داد در خوزستان بماند، مشروط بر این که دستورات خود را از حاکم ایالت بگیرد. به منظور اطمینان نیز قرار شد پادگانی از قشون ایرانی در ایالت باقی بماند.^{۱۲۹} همچنین چند روز بعد به هنگام حضور رضاخان در محمره او از شیخ خزعل خواست تالیست سرباز در محمره و بیست سرباز دیگر در عبادان تحت فرماندهی سرتیپ زاهدی مستقر شوند و شیخ خزعل نیز با این درخواست موافقت کرد.^{۱۳۰}

رضاخان پس از اقامت سه روزه در اهواز، از آنجا آهنگ شوشتر کرد، روز بعد در این شهر اعلان عفو عمومی کرد^{۱۳۱} و پس از دو شب اقامت^{۱۳۲}، از آنجا به دعوت رئیس کمیته نفت ایران و انگلیس جهت بازدید از چاه‌های نفت عازم چاه‌های نفتون شد^{۱۳۳}. رضاخان صبح یکشنبه ۲۲ قوس با عبور از کارون، سوی دزفول رفت، پس از یک روز اقامت، غروب روز ۲۳ قوس به اهواز بازگشت.^{۱۳۴} او به هنگام بازگشت به اهواز به تاریخ دوشنبه ۲۳ قوس ابلاغیه صادر کرد و در آن اعلام کرد تا زمانی که انتظامات عمومی اساساً استوار گردد، قوای اعزامی مأموریت خود را در این صفحه ادامه دهد. سرتیپ فضل‌الله‌خان به حکومت کل خوزستان منصوب و حکومت‌های نظامی از طرف مشارالیه به شهرها تعیین و حکومت عشایری نیز از جانب او معین و منصوب خواهد شد.^{۱۳۵} همچنین گفته می‌شود شیخ مبلغی به عنوان غرامت و معذرت به دولت پرداخت کرد^{۱۳۶}. هر چند که این سخن را منابع دیگر تأیید نکرده‌اند.

رضاخان با امضای اسنادی شیخ را مشمول عفو خود قرار داد و به سرتیپ

فضل‌الله خان دستور داد که مالکیت شیخ را بر املاک و دارایی‌اش محترم شمارد و مراقبت کند تا شیخ و خانواده‌اش مورد اذیت و آزار قرار نگیرند. ضمناً متعهد شد نیروهای نظامی خود را تا بهار آینده بیشتر در شوشتر نگه ندارد.^{۱۳۷}

با تسلیم شیخ خزعل، رضاخان به خیلی از اهداف خود دست یافت، اول این‌که او خود را به عنوان قهرمان مبارزه با استعمار انگلیس نشان داد. ثانیاً سبب تضعیف اقلیت مجلس پنجم شد. ثالثاً حمایت برخی از روحانیون را به دست آورد. رابعاً راه را برای سلطنت خویش و برچیدن حکومت احمدشاه قاجار فراهم کرد و از همه مهم‌تر راه برای دیکتاتوری رضاخانی هموار شد.^{۱۳۸} رضاخان در ابلاغیه خود همچنین اعلام کرد: فردا روز چهارشنبه ۲۵ قوس از طریق عتبات عالیات عرش درجات، عزیمت تهران خواهم نمود، فقط یک هفته در آنجا به زیارت مشاهد متبرکه و اقناع آمال دیرینه خود پرداخته و بعد عزیمت مرکز می‌نمایم.^{۱۳۹} شیخ خزعل نیز به منظور ابراز حسن‌نیت خود به رضاخان، از او دعوت کرد تا به محرمه برود.^{۱۴۰}

رضاخان دعوت شیخ را اجابت کرد و به اتفاق همراهان خویش در حالی که شیخ خزعل و پسرانش بر کشتی دیگری سوار بودند، صبح روز سه‌شنبه ۲۴ قوس ۱۳۰۳ هجری شمسی برابر با ۱۵ دسامبر ۱۹۲۴ میلادی سوار بر یک کشتی بخاری کوچک از ناصری [اهواز] رو سوی محرمه گذاشت. آنها شب را در کشتی توقف کردند و روز بعد یعنی چهارشنبه ۲۵ قوس (۱۶ دسامبر) هنگام عصر به محرمه رسیدند.^{۱۴۱} حسب نوشته‌های رضاخان در تمام این خط چند نفر تروریست به ریاست جلیل‌الملک شیبانی برادر وحیدالملک وزیر سابق معارف، با لباس مبدل، آنها را دنبال می‌کردند. تا در موقع فرصت، مقصود آنها [اقلیت مجلس] را به عمل آورند.^{۱۴۲} خزعل نیز هرچه در قوه داشت، پذیرایی نموده، و در آیین‌بندی شهر و منزل شخصی خود و آتش‌بازی کامل و تهیه اتاق و مستخدم جداگانه چیزی فروگذار نکرده بود.^{۱۴۳}

رضاخان و همراهان پس از پنج روز اقامت در محرمه از آنجا با کشتی به

بصره رفت، در این سفر شیخ عبدالکریم سردار لشکر، پسر شیخ خزعل او را همراهی می‌کرد.^{۱۴۴} شیخ خزعل نیز با کشتی مخصوص خود که با زینت و آرایش کامل آذین شده بود، او را تا بصره مشایعت کرد.^{۱۴۵}

رضاخان پس از رسیدن به بصره و اقامت در آن، روز یکشنبه ۲۹ قوس (۲۰ دسامبر) با قطار به کربلا رفت، از آنجا به نجف و سپس بغداد، سامره و کاظمین رفت و روز شنبه ۶ جدی (۲۷ دسامبر) از راه خانقین عراق به ایران بازگشت.^{۱۴۶} احمد کسروی در کتاب خود هیچ‌گونه اشاره‌ای به هدف رضاخان از سفر به عراق نکرده است.^{۱۴۷} اما رضاخان هدف خود را زیارت عتبات عالیه و دیدار با علمای کربلا و نجف دانسته است.^{۱۴۸} به نظر می‌رسد رضاخان برای تشکر از علمای کربلا و نجف که در مناقشه او و شیخ خزعل، از وی جانبداری کرده بودند به آن شهرها رفت. همچنین نباید از نظر دور داشت که رضاخان در صدد اعلام جمهوری بود، از این رو نیازمند تأیید و حمایت علمای نجف و کربلا نیز بود و این سفر را باید در این چارچوب ارزیابی کرد. علاوه بر این حمایت مجتهدان و روحانیون این دو شهر از رضاخان به منظور مقابله با اقلیت مجلس را نباید از نظر دور داشت.

فرصت‌ها و تهدیدها

در جریان کشمکش و مناقشه رضاخان و شیخ خزعل دو موقعیت متفاوت در دو زمان و مکان مختلف حادث شد که بسیار تأمل‌برانگیز و حائز اهمیت هستند. این موقعیت‌ها از دیدگاه شیخ خزعل و هوادارانش به عنوان فرصت تلقی می‌شوند، اما از دیدگاه و منظر رضاخان تهدید به حساب می‌آیند.

موقعیت اول حرکت رضاخان از بوشهر به بندر دیلم از طریق کشتی بود. رضاخان ناگزیر می‌شود با کشتی مظفری^{۱۴۹} که یک کشتی کهنه، پوسیده و کوچک بود، از بوشهر سوی بندر دیلم حرکت کند. خود رضاخان درباره‌ی خطر مسافرت با این کشتی چنین آورده است: مسافرت در این کشتی مخاطره عظیمی بود، زیرا که مخصوص سفر دریا ساخته نشده و چند جای آن

رخنه‌های فاحش داشت که هر لحظه ممکن بود، در آب فرو رود... کاپیتان کشتی یک روز مهلت خواست که کشتی را مرمت کرده، سوراخ‌های آن را مسدود نماید... علی‌التحقیق در این سفر صدی هفتاد بیم خطر می‌رفت.^{۱۵۰}

پس از آن به هنگامی که سوار بر کشتی بودند، او وضعیت را این‌گونه توصیف می‌کند: کم‌کم هوا تاریک و دریا منقلب شد و همراهان به کلی از پای درآمدند و به ناخوشی دریا و دوار سر [سرگیجه] مبتلا شدند. دبیر اعظم و وزیر پست و تلگراف و قوام‌الملک چنان انقلابی داشتند، که حالتشان رقت‌انگیز بود... عموماً در حال اغما بودند. در این میان من و وزیر داخله مقاومت می‌کردیم. از انقلاب دریا، کاپیتان متوحش شد... این کشتی اساساً برای سیر در دریا ساخته نشده و مخصوص عبور از کانال‌ها و رودخانه‌ها و تفرج در سواحل است.^{۱۵۱}

پس از آنکه کشتی در ساحل بندر دیلم پهلو گرفت، رضاخان از قول کاپیتان کشتی، بروز دو رخنه در بدنه‌ی کشتی را ذکر می‌کند، که کاپیتان با تدبیر خود آنها را مسدود کرده، اما «بیم داشته است که رخنه باز شده، آب وارد گردد و کشتی به قعر دریا فرو برود.»^{۱۵۲}

هرچند ممکن است رضاخان در بیان خطرات مسافرت با کشتی مظفری اغراق کرده باشد و طبق رویه‌ی به کار گرفته شده در طول سفرنامه، خود را شجاع و جسور و قهرمان نشان دهد، اما نمی‌توان نوشته‌های او را در این خصوص نادیده انگاشت.

مسافرت با این کشتی بهترین فرصت برای شیخ بود تا دشمن خود را از هستی ساقط کند. وضعیت مزبور آن‌چنان مطلوب و مغتنم بود که احتمال وقوع آن به گوش رضاخان رسیده بود و «مقامات سیاسی هم این تهدید و تخویف را کرده بودند.»

رضاخان می‌گوید: شب قبل از عزیمت از بوشهر، خبر کتبی محرمانه از یکی از مبادی مهمه رسید و دبیر اعظم به من ارائه داد که شیخ خزعل از تجهیزات قشون سخت‌نگران است و قوای خود را در سر راه‌ها تمرکز داده

است و می‌داند که برای فرمانده کل قوا، خط سیری جز بندر بوشهر به بندر دیلم نیست، و مجبورم به ذلت سواری کشتی مظفری تن دردهم، و شیخ هم از ساعت حرکت من آگاه است.

آخرین تدبیرش اینکه یک کشتی بزرگ جنگی روانه کرده و با یک ضربه توپ، کشتی ضعیف و کوچک مرا واژگون سازد، یا مرا اسیر کرده، به هرجا می‌خواهد ببرد. قبل از وصول این راپرت خودم نیز به این فکر افتاده بودم و راپرت‌های دیگری هم به من رسیده بود. واقعاً برای غلبه خود، خوب نقشه کشیده بود.

مقامات سیاسی هم این تهدید و تخویف را کرده بودند، اخباری هم که می‌رسید این خیال را تأکید می‌کرد... خیلی مسرورم که جز من و رئیس دایره تحریرات من، کسی از این موضوع سابقه نداشت، والا بیشتر مضطرب و آشفته می‌شدند.

در این کشتی جز من و قریب ۲۰ نفر که همراهم بودند، کسی وجود نداشت، چون کشتی مخصوص سفر دریا نبود، توپ و وسایل دفاعیه نداشت.^{۱۵۳} گفته می‌شد در آن هنگام شیخ خزعل یک کشتی جنگی بزرگ و تعداد زیادی قایق‌های توپدار در اختیار داشت.^{۱۵۴}

موقعیت دوم یا به بیان دیگر فرصت و تهدید دوم، هنگام ورود رضاخان به ناصری [اهواز] است. وضعیت دوم آن‌چنان خطرناک و جدی بود که کنسول شوروی از ترس آسیب رسیدن به رضاخان و کشته شدن او، کیلومترها از شهر خارج می‌شود و در پنج فرسخی اهواز به پیشواز رضاخان رفته، او را از ورود به اهواز برحذر می‌دارد، و از آنجا که انبوه تفنگداران و مردان مسلح شیخ در شهر حضور داشتند و رضاخان بدون مردان مسلح و فقط با ۲۰ نفر ملازم وارد شهر شد، می‌توان به خطیر بودن موضوع پی برد. جالب اینجاست که بر اساس اظهارات رضاخان، او به تنهایی و فقط در معیت یک نفر وارد شهر می‌شود، اما هیچ‌گونه گزند و آسیبی به وی وارد نشد.

کنسول شوروی پنج فرسخ به اهواز مانده به پیشواز رضاخان می‌رود و

خطاب به او اعلام می‌کند صلاح نیست در این موقع بی‌محابا وارد اهواز شوید، زیرا که شیخ قوایی در اهواز جمع آورده و تمام هواداران او مسلح‌اند و در و بام کوچه و معبر را گرفته‌اند، و اگر وارد شوید همگی را دستگیر خواهند کرد.^{۱۵۵} رضاخان در ادامه می‌افزاید: «اگر... چنان که [قونسول روس] می‌گفت شهر اهواز مسلح هم نباشد، اما برای خزعل حاضر کردن عده‌ای که ما را دستگیر نمایند. کاری نداشت زیرا که اردویی همراه ما نبود و سه چهار روز وقت لازم داشتیم که قشون برسد.»^{۱۵۶}

او در شب اول حضور در اهواز می‌گوید: «... تنها در قصر دشمن نشسته‌ام و میزبان من با چند هزار نفر مسلح که دارد، هراسان شده و به ساحل پای نهاده، کشتی خود را در وسط کارون نگاه داشته است.

مهمان یک نفر است و باید میزبان را با وجود قوای بسیاری که دارد، امان بدهد... دشمن بیش از ۱۰۰۰ توپ و ۱۰۰/۰۰۰ قشون دارد.»^{۱۵۷}

رضاخان حضور خود در اهواز را به حساب «شجاعت» و «نترسیدن در راه مملکت» گذاشته و چندین صفحه در خصوص آن قلم‌فرسایی کرده است، اما حقیقت امر این است که او کاملاً از قضایای پشت پرده و توافقات به عمل آمده میان او و انگلیسی‌ها از یک طرف و انگلیسی‌ها و شیخ خزعل از سوی دیگر آگاه بود. از این رو تک و تنها و با یک نفر پیشخدمت شخصی به شهری پا می‌نهد که «بیش از ۱۰۰۰ توپ و ۱۰۰/۰۰۰ قشون دارد.»

در حقیقت شیخ خزعل نیز می‌توانست در این دو موقعیت بسیار مناسب که به مثابه‌ی فرصت طلایی برای او بود به زندگی رضاخان خاتمه دهد.

نکته‌ی حائز اهمیت و قابل تأمل در هر دو موقعیت انتشار اخبار و شایعاتی قوی در خصوص احتمال ترور رضاخان توسط شیخ خزعل است، اخبار و شایعاتی که درجه‌ی صحت آنها، کنسول شوروی را وادار می‌کند تا پنج فرسخی اهواز خارج شود و مانع ورود رضاخان به شهر شود و جان او را نجات دهد. در این خصوص دو احتمال وجود دارد، اولاً اینکه انتشار اخبار مزبور از سوی انگلیسی‌ها و عوامل آنها بوده، تا بدین وسیله بلشویک‌های

شوروی را درباره‌ی ماهیت رضاخان متوهم ساخته و آنها را بفریبند. دوم اینکه ممکن بود شیخ خزعل چنین اندیشه‌ای در سر داشته، اما انگلیس‌ها او را از انجام آن بازداشته‌اند. اما با توجه به این امر که رضاخان بی‌توجه به هشدارهای کنسول شوروی به تنهایی وارد شهر شد، دیدگاه و احتمال اول یعنی انتشار اخبار به منظور کسب وجهه برای رضاخان و فریب شوروی به واقعیت نزدیک‌تر است.

با این همه شیخ خزعل فرصت‌های دیگری نیز داشت، اما به هیچ‌کدام دست نیازید، از آنجا که شیخ خزعل به هیچ وجه در صدد برنیامد تا از این موقعیت‌ها به نفع خود استفاده کند، لذا عدم استفاده‌ی او از این فرصت‌ها، آن دسته از ناظران و تحلیل‌گران بی‌طرف را به این عقیده سوق داد که کشمکش و منازعه‌ی رضاخان با شیخ، سناریویی بیش نبود. سناریویی که انگلیسی‌ها آن را طراحی کردند و رضاخان و شیخ خزعل فقط بازیگران نقش‌های تعیین شده آن بودند. آنچه بیشتر این دیدگاه و نظر آنها را تأیید می‌کرد، بی‌عملی شیخ بعد از آن وعده و وعیدها و تهدیدهای پُرطمطراق بود. معه‌ذا علی‌رغم این‌گونه اظهار نظرها و علی‌رغم عدم اقدام و بی‌عملی شیخ خزعل به منظور خاتمه بخشیدن به زندگی دشمن خود، نمی‌توان پذیرفت که کشمکش و منازعه‌ی مزبور سناریویی از پیش طراحی شده بود.

بعدها ملک‌الشعراى بهار کوتاه آمدن شیخ خزعل و عذرخواهی او از رضاخان را «معمای بزرگ» توصیف کرد. او پس از برشمردن صف‌آرایی شیخ در مقابل رضاخان، تسلیم او را از «افسانه‌های عجیب عصر اخیر» می‌داند.^{۱۵۸} بدون شک اعتماد بیش از حد شیخ به انگلیسی‌ها و در نتیجه فریب خوردن از آنها شاه‌بیت این «معمای بزرگ» است. جمله زیر که توسط مقامات وزارت امور خارجه انگلیس بیان شده، مویذ این سخن است:

شیخ خزعل در ایران، از هر حیث مستقل مطلق است و پیوسته با دولت انگلیس به‌طور صمیمانه و صادقانه دوستی نموده و اکنون در کبر سن، بیش از پیش نسبت به دولت بریتانیا علاقه‌مند و مطیع و موافق است.^{۱۵۹}

پایان کار شیخ

پس از آنکه انگلیسی‌ها توانستند شیخ خزعل را تسلیم رضاخان کنند. رضاخان پایه‌های حکومت خود را در ایالت بسط و گسترش داد و درصدد تثبیت و تحکیم آن برآمد. با انتصاب فضل‌الله زاهدی یکی از بدنام‌ترین نظامیان دوران پهلوی^{۱۶۰} به عنوان حکمران ایالت، در آن خطه حکومت نظامی برقرار شد. بدین ترتیب شیخ خزعل عملاً فاقد هرگونه قدرتی بود و می‌بایست دستورات خود را از حکمران نظامی دریافت می‌کرد.^{۱۶۱} زاهدی^{۱۶۲} پس از در دست گرفتن حکومت خوزستان، دادگاهی به نام «دادگاه صحرايي» که ریاست آن با نظامیان بود، تشکیل داد تا پس از صدور حکم، همان دادگاه احکام صادره را اجرا کند.^{۱۶۳} نیروهای نظامی هر روز بیش از پیش در ایالت مستقر شدند. به موازات این امر سازمان‌ها و تشکیلات دولتی از قبیل دستگاه قضایی و تشکیلات مالیاتی در استان دایر و پادگانی دائمی در اهواز به استعداد ۱۵۰۰ سرباز تأسیس شد، و محاکم رسیدگی به شکایات علیه شیخ محمره و خانواده و اطرافیان او را آغاز کردند.^{۱۶۴} در خلال این مدت مالیات‌ها پنجاه درصد افزایش یافت و بزرگان قبایل که از این وضع ناراضی بودند شکوه خود را به خزعل می‌بردند، خزعل نیز برای اینکه بهانه‌ای به دست رضاخان ندهد، خویشان را در خانه حبس کرد.

معلوم بود رضاخان پایبند وعده‌ها و تعهدات خود به انگلیسی‌ها و شیخ خزعل نخواهد بود و آنچه در خصوص شیخ خزعل وعده داده در فرصت مناسب نقض می‌کند. او قبلاً بارها این رویه را در پیش گرفته بود. بعدها در سفرنامه‌ی خود منویات و مقاصد خویش را این‌چنین بیان کرد: می‌دانستم که خزعل نیز تا وقتی که در خوزستان است، آرامش قطعی در آنجا برقرار نخواهد گشت... چاره جز این ندیدم که وسایل حرکت او را به تهران فراهم آورم، اما به هیچ‌وجه حاضر نبود که به طیب خاطر بیاید.^{۱۶۵}

به همین دلیل سه ماه بعد در دیدار با مونی‌ینی کنسول جدید اهواز نتوانست نیت خود را کتمان کند. رضاخان با طرح این مطلب که شیخ هنوز مشکوک و مخالف است، زمینه اقدامات بعدی را مهیا کرد.^{۱۶۶} او متعاقب این

دیدار از شیخ خزعل خواست تا از تهران دیدار کند و با سیاستمداران کشور آشنا شود. اما شیخ خزعل زیر بار نرفت.^{۱۶۷}

از طرف دیگر شیخ خزعل در کمال خوش‌باوری تصور می‌کرد وضعیت موجود یک حالت موقت است، حال آنکه رضاخان روز به روز حلقه‌ی فشار را بر شیخ تنگ‌تر می‌کرد. خدمتگزاران و یاران شیخ به اتهامات ساختگی و جعلی بازداشت و به‌طور مرتب مورد بازجویی قرار می‌گرفتند. مأموران نظامی به خانه شیخ یورش می‌بردند و به بهانه قاچاق تریاک خانه‌های او را مورد بازرسی قرار می‌دادند. علاوه بر این انتصاب عبدالحسن کعبی به عنوان شیخ‌المشایخ کعب و پس از آن حاکم فلاحیه، ضربه دیگری بر اعتبار و حیثیت شیخ در جامعه‌ی قبیله‌ای وارد آورد.^{۱۶۸}

رضاخان در ادامه می‌افزاید: ... ناچار محض اینکه از پیشرفت تراکمه^{۱۶۹}، موقع استفاده به دست شیخ نیفتد و زحمات گذشته به هدر نرود، حاکم نظامی را مأمور دستگیری او کردم. سرتیب فضل‌الله خان حاکم خوزستان ماهرانه این مأموریت را انجام داد.^{۱۷۰}

شیخ خزعل در اول نوروز ۱۳۰۴ برابر با ۲۱ مارس ۱۹۲۴ تلگرافی به رضاخان ارسال کرد و در آن از وعده داده شده به او سخن گفت و همچنین از رضاخان خواست تا به کارهای معوقه او رسیدگی کرده، موجبات رفاه و آسودگی را فراهم کرد. رضاخان در پاسخ اظهار می‌دارد: اگر خود شما به تهران بیایید. این عملتان حس اثر در محافل دولتی پایتخت می‌بخشد و مردم به چشم خود می‌بینند که شما دیگر آن خزعل سابق نیستید و به کلی مطیع اوامر دولت مرکزی هستید و همین مسئله باعث می‌شود که مردم رسیدگی سریع به کارهای شما را از مجلس بخواهند و به خواسته‌هایتان ترتیب اثر بدهند.

خزعل از اینکه چنین پیشنهادی به او شده است که مانند شاکي بی‌قدرت راهی تهران شود به شدت خشمگین شد، او در پاسخ گفت: من کاری به تهران ندارم اگر تهران کاری با من دارد تهران را بیارید نزد من! والا من به تهران رفتنی نیستم.^{۱۷۱}

رضاخان هنگامی که مقاومت و سرسختی شیخ خزعل را در عدم عزیمت به تهران دید، این بار راه و شیوه دیگری در پیش گرفت. او سعی کرد از طریق فضل‌الله زاهدی حکمران نظامی خوزستان، اعتماد شیخ را جلب کند و پس از آن او را فریب دهد. از این رو زاهدی در نامه‌ای خطاب به شیخ چنین نوشت: «نامه محترم جنابعالی را که در آن مراتب وفاداری و محبت خویش را نسبت به اعلیحضرت رضاخان اعلام کرده بودید دریافت کردم. من تشکر خالصانه خویش را خدمت شما اعلام می‌کنم، همچنین اعلام می‌دارم که اینجانب لحظه‌ای در انجام کارهای شما درنگ نمی‌کنم. من مراتب وفاداری شما را به تهران ابلاغ کردم و مطمئن هستم که کارها خیلی سریع سامان می‌گیرد.»^{۱۷۲}

با وجود این شیخ خزعل هیچ‌گاه از قصر خود در فیلیه خارج نمی‌شد و فقط هنگامی که کار ضروری داشت به بصره می‌رفت. پس از آن او تصمیم گرفت تا در بصره مسکن گزیند، به همین دلیل در صدد بود در یکی از بخش‌های آن شهر به نام «کرمة‌علی» زمینی را خریداری کند تا خود و خانواده و یاران او از قبیله محیسن آنجا استقرار یابند. اما از آنجایی که حضور شیخ خزعل در بصره آنجا را به کانون فعالیت علیه رضاخان تبدیل می‌کرد و این امر مخالف سیاست‌های انگلیس بود، لذا حکومت ملک فیصل از فروش قطعه زمین مزبور به او خودداری کرد.^{۱۷۳}

به هنگامی که شیخ خزعل در کاخ رباط در بصره حضور داشت، زاهدی اعلام کرد که از تهران به او دستور رسیده نیروهای خود را از ایالت خارج کند. او از اهواز به محمره آمد و از حاج رئیس^{۱۷۴} خواست تا این مطلب را به اطلاع شیخ خزعل برساند. شیخ نیز پس از آگاهی از خبر مزبور برای حصول اطمینان از صحت آن، با مونی پنی کنسول انگلیس در اهواز تماس گرفت و موضوع را جویا شد، اما از آنجا که انگلیسی‌ها با رضاخان هماهنگ بوده و هر دو در اندیشه ربودن شیخ همدست بودند^{۱۷۵}، لذا کنسول انگلیس ضمن تأیید صحت خبر، سلامتی و امنیت او را در صورت حرکت به محمره تضمین کرد.^{۱۷۶} شیخ عبدالله پسر دیگر شیخ خزعل نیز پدرش را متقاعد کرد که نیروهای دولتی از

ایالت خارج شده‌اند. شیخ خزعل چون این بشنید از بصره به محمره آمد. در ملاقاتی که زاهدی با شیخ داشت، از او خواست تا به مناسبت خداحافظیش، جشن خداحافظی ترتیب دهد. در ابتدا شیخ خزعل به دلیل هم‌زمانی جشن با روزهای پایانی ماه مبارک رمضان، با برگزاری جشن مزبور مخالفت کرد.^{۱۷۷} اما زاهدی از شیخ خواست تا جشن مزبور سری و محرمانه باقی بماند. از این رو شیخ خزعل پذیرفت. همین مطلب سبب شد تا کسی از بزم مزبور اطلاع نداشته باشد. همچنین زاهدی از شیخ خواست تا پسرش عبدالحمید را که در بصره حضور دارد، در این بزم شبانه حضور داشته باشد.^{۱۷۸} شیخ نیز پذیرفت و از فرزندش شیخ عبدالحمید خواست که از بصره به محمره آمده و ضمن حضور در این بزم، مقدمات آن را به بهترین وجه فراهم کند تا جشن پیروزی تلقی شود. او بزم را در کشتی تفریحی خویش به نام (I.V)^{۱۷۹} برگزار کرد که در شط‌العرب مقابل کاخ فیلیه لنگر انداخته بود. و از آنجا که بزم مزبور در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان^{۱۸۰} برگزار می‌شد به جز فرزندانش عبدالحمید و عبدالله و عبدالمجید^{۱۸۱} و یکی از بستگانش به نام موسی‌الشیخ یوسف و منشی شیخ به نام عبدالصمد کس دیگری را دعوت نکرد. پس از غروب آفتاب شیخ با دو نفر از محافظان به نام یوسف‌العلی‌الزبیدی^{۱۸۲}، و عبده ناقوط به کشتی پا نهاد. در آن هنگام پس از مشاهده رقص و همچنین شنیدن چند آواز و به هنگامی که هوا کاملاً تاریک شده بود، در حدود ساعت ۸/۳۰ شب، قایق توپدار ایرانی به نام خوزستان، چراغ خاموش به موازات کشتی تفریحی شیخ قرار گرفت. سربازان به بهانه‌ی ارائه برخی گزارش‌ها و اخذ دستورات لازم به سرتیپ زاهدی، اندک‌اندک وارد کشتی شدند و پس از آنکه تعداد آنها به پنجاه تن رسید، محافظان شیخ را خلع سلاح کردند^{۱۸۳} و احدی از افسران به نام مصطفی‌خان او و پسرش عبدالحمید را دست‌بند زد و با قایق موتوری سوی اتومبیلی بردند که در محمره برای این کار آمده بودند و همان شب آنها را به اهواز برده در پادگانی نظامی نگه داشتند. روز بعد یعنی روز ۲۰ آوریل از طریق دزفول و خرم‌آباد به تهران فرستادند.^{۱۸۴} بر اساس نوشته خانم انعام به جز

عبدالحمید، پسر دیگر شیخ یعنی عبدالله نیز به همراه پدرش ربوده شد، اما او را در دزفول آزاد کردند.^{۱۸۵} پس از آن شیخ خزعل و پسرش عبدالحمید را با قاطر از دزفول به تهران بردند.^{۱۸۶}

بدین ترتیب حکومت شیخ خزعل که بیش از ۲۸ سال بر بخش‌های بزرگی از خوزستان فعلی فرمانروایی می‌کرد در روز ۲۰ آوریل ۱۹۲۵ پایان یافت. رضاخان نیز پس از حضور خزعل در تهران از او به گرمی استقبال کرد و قول داد تا شخصاً به امور وی رسیدگی کند. رضاخان چنین وانمود کرد که خزعل در حال «دیدار» از تهران است. لورین نیز از بازداشت خزعل به هیچ وجه ناراحت نشد و گناه این کار را به گردن شیخ انداخت که حاضر نشده بود برای دیدار رضاخان به تهران برود.^{۱۸۷}

در خلال این مدت یعنی از روز ملاقات رضاخان و شیخ خزعل در اهواز، در هفتم دسامبر ۱۹۲۴ تا روز ربودن شیخ در ۱۹ آوریل ۱۹۲۵، شیخ خزعل امیدوار بود با کمک انگلیسی‌ها، رضاخان به وعده خود عمل کند و در بهار نیروهای خود را از ایالت فراخواند. او در نامه‌ی خود به شیخ کویت چنین احساسی را بیان می‌کند، همچنین در ملاقات با کنسول انگلیس در اهواز، بر خروج نیروها تا فصل بهار تأکید می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که در غیر این صورت او زیر بار هرگونه مسئولیت برای رعایت قانون و نظم نخواهد رفت.^{۱۸۸} شیخ خزعل نه تنها در این برهه به انگلیسی‌ها چشم دوخته بود و انتظار داشت آنها او را یاری کنند، بلکه حتی زمانی که در تهران تحت‌اللحفظ بود و عملاً در اسارت رضاخان به سر می‌برد، باز چشم امید به انگلیسی‌ها داشت و انتظار داشت آنها او را از این مخمصه‌رهایی دهند. دو سال پس از ربودن شیخ و زندانی شدنش، در لندن سر آستین چمبرلین نخست‌وزیر بریتانیا در جلسه‌ای در مجلس عوام چنین گفت:

... وقتی شیخ خزعل زندانی دولت ایران شد، هنوز امید داشت که دولت انگلستان به وی کمک کند. ولی دولت ما به قول دولت ایران اطمینان کرد و سرانجام طور دیگری شد.^{۱۸۹}

احتمالاً در باور شیخ خزعل این مقوله جایی نداشت که سیاست تابع منافع است و منافع دوست و رفیق نمی‌شناسد. بررسی تاریخ بیست و هشت ساله‌ی حکمفرمایی شیخ، تیزهوشی و کیاست سیاسی او را تأیید می‌کند، اما در این خصوص او دچار توهم بود، توهمی که بار عاطفی و احساسی آن را یدک می‌کشید. قدر مسلم این توهم یکی از بزرگ‌ترین اشکالات و نقاط ضعف او نیز بود.

با وجود این پس از ربودن شیخ خزعل و انتقال او به تهران، در میان مردم عرب واکنش و اعتراض عمده‌ای مشاهده نشد. مصطفی عبدالقادر النجار علت این امر را به دو عامل مرتبط می‌کند. اول حضور وسیع و گسترده‌ی نیروهای نظامی و دوم نارضایتی مردم عرب از کرنش و تسلیم او در برابر رضاخان.^{۱۹۰} خانم انعام ناخشنودی مردم عرب از شیخ خزعل به دلیل کوتاه آمدن در برابر رضاخان را علت این امر می‌داند. او همچنین خاطرنشان می‌سازد افزایش میزان مالیات پس از استقرار مالیه در ایالت سبب شدت تا مردم، شیخ خزعل را مسئول این کار بدانند.^{۱۹۱}

اما حتی اگر دو دیدگاه فوق صحیح باشد نمی‌توان از عوامل دیگر غافل ماند، عواملی که شاید از نظر اهمیت بسیار مهم‌تر از عوامل فوق باشند. این عوامل عبارتند از: مالیات‌های سنگین شیخ خزعل از مردم و همچنین دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و برتری‌طلبی‌های قبیله‌ای و در یک کلام، حاکمیت وابستگی‌ها و ارزش‌های قبیله‌ای.

قتل شیخ خزعل

پس از انتصاب فضل‌الله زاهدی به عنوان حاکم نظامی ایالت، حکومت رضاخان با افزایش ۵۰٪ مبنای مالیاتی^{۱۹۲}، فشار را بر توده‌ی مردم دوچندان کرد. علاوه بر این سرتیپ زاهدی آن‌چنان فشاری بر مردم بیچاره وارد آورد که حتی احمد کسروی که در مدح و ثنای رضاخان گوی سبقت را از دیگران ربوده بود، زبان به فغان می‌گشاید و از سیاه‌کاری‌های او سخن می‌گوید.^{۱۹۳} او می‌نویسد: من

رضاخان برخلاف نامه و تعهد خود مبنی بر عدم چشم داشت به اموال شیخ، تمامی اراضی و املاک شیخ خزعل را به عنوان املاک و مستغلات خویش تلقی کرد و آنها را بر ثروت خود بیافزود.^{۲۰۰} بخشی از مایملک شیخ به عنوان وثیقه در قبال پرداخت مالیات‌های معوقه به دولت ضبط شد.^{۲۰۱} اعضای سفارت انگلیس مرتب به دیدار شیخ می‌رفتند و تلاش می‌کردند تا مجوز تصفیه دارایی برای وی اخذ کنند، اما آنها هیچ‌گاه موفق به چنین کاری نشدند و کار به جایی رسید که هرگونه یادآوری در این خصوص ممنوع شد. توافق‌نامه‌های پراکنده در خصوص املاک و دارایی‌های شیخ خزعل هرگز به مورد اجرا درنیامد و اموال خزعل، بخشی از دارایی‌های سلطنتی شاه جدید شد. خزعل با درآمد اموال خود از کویت و عراق زندگی‌اش را تأمین می‌کرد.^{۲۰۲} کار شیخ خزعل به جایی رسید که به هنگام وفات، دارایی او از مال دنیا فقط یک ساعت طلا بود، که آن را نیز به سرقت بردند.^{۲۰۳}

در خلال این دوره بسیاری از مقامات بریتانیایی به سبب عذاب وجدان با چاپ نامه‌های آزاردهنده در روزنامه تایمز لندن و نیز پرسش‌های گزنده پارلمان، هرازگاهی به وضعیت خزعل توجه می‌کردند.^{۲۰۴}

رضاخان در طول این مدت به شیخ خزعل اجازه نمی‌داد تا از تهران خارج شود و در تمام مدت یازده سال او را تحت‌الحفظ قرار داد. او در چنین وضعیتی نیز از شیخ خزعل می‌ترسید، رضاخان از این بیم داشت که مبادا خزعل با خروج از تهران دوباره شأن و منزلت خویش را بازیابد.

معروف است در خرداد ۱۳۰۷ یعنی درست سه سال پس از اسارت در تهران، در یکی از پذیرایی‌های شاه در قصر شخصی خود، شیخ خزعل به شاه عرض کرد که این خدمتگزار دچار درد چشم شده، به طوری که چندقدمی خود را نمی‌توانم تشخیص دهم و از حضور اقدسی استدعا دارد اجازه مرخصی داده شود که برای معالجه چشم به اروپا بروم. شاه خطاب به تیمورتاش می‌گوید: «دستور بدهید دونفر طبیب متخصص از اروپا خواسته شود که یکی از آنها چشم‌های شیخ را معالجه کند و دیگری گلوی یکی از

(سید احمد کسروی) در خوزستان می‌بودم با خزعل جنگی درگرفت و دولت فیروز گردید و سپاهیان به شهرهای خوزستان درآمدند. افسران از روزی که رسیدند دست ستم گشادند هر یکی از راه دیگری به پول‌توزی و پول‌اندوزی پرداخت. سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی فرمانده ایشان در ناصری [اهواز] با بودن عدلیه، محکمه‌ای برپا کرد که روزی هزار تومان کما بیش درآمد داشت. افسران دیگر در شوشتر و محمره و دزفول پیروی از او نمودند. خزعل که نافرمانی با دولت کرده بود، اینان شب‌ها با پسران او دستگاه باده‌گساری می‌چیدند و با انگیزش آنها، سران این‌ها را به زندان می‌انداختند و تا پول‌های گزاف نمی‌گرفتند رهانشان نمی‌کردند. این افسران همچون وحشیان به میان افتاده به هر که می‌رسیدند لگد می‌زدند. هرکسی یک شام یا نهار یا باده قمار و زن توانستی داد. هر کینه‌ای از دشمنان خود با دست این افسران توانستی جست.^{۱۹۴} تسلیم شیخ به دولت مرکزی بر اساس این تفاهم صورت گرفت که رضاخان متعهد شد هیچ‌گونه آسیبی به شیخ نرساند.^{۱۹۵} اما همچنان که پیش از این ذکر شد رضاخان در خلف وعده و زیرپا گذاشتن قول و قرار و تعهدات خود یگانه روزگار بود. لذا پس از ربودن شیخ، او را در تهران به خانه آصف‌الدوله بردند.^{۱۹۶} سپس در باغ فخرالسلطنه همسر خود، دختر حسین‌قلی خان نظام‌السلطنه واقع در امام‌زاده قاسم شمیران برده شد و تا روز قتلش در آنجا تحت‌الحفظ بود.^{۱۹۷}

رضاخان برای فروکش کردن اعتراض‌ها و ناراضی‌ها، شیخ عبدالله فرزند شیخ خزعل را به عنوان حکمران اهواز انتصاب و به او رتبه ستوان دومی در ارتش ایران اعطا کرد.^{۱۹۸} علاوه بر این تمام اثاثیه و فرش‌های موجود در کاخ فیلیه توسط شش فروند کشتی و از جمله کشتی تفریحی به نام «الخزعلی» متعلق به شیخ خزعل که مجهز به توپ بود بارگیری و از آنجا با ماشین به تهران حمل شد. برآورد می‌شود ارزش اثاثیه و اموال مزبور سه میلیون روپیه بوده است. همچنین تعداد بیست هزار قبضه تفنگ از نوع جدید نیز از محمره بارگیری و حمل شد.^{۱۹۹}

فرزندانم را که مریض است عمل کند.» شیخ در جواب گفت تنها چشم‌های من درد نمی‌کند، جسماً مریض هستم و مرض به مقداری مرا آزار می‌دهد که محتاج به معالجه قطعی در اروپا هستم.^{۲۰۵}

سرپرسی لورین امتناع این امر را از سوی رضاخان، داشتن پول زیاد شیخ در بانک‌های اروپا ذکر می‌کند. وی در خاطرات خود چنین آورده است:

درآمدهای شیخ در دست ایرانیان بود و هیچ پولی به شیخ پرداخت نمی‌شد. شیخ از این موضوع خشمگین شد و گریه سر داد. بالاتر از همه پولش ته کشیده بود... یکی از پسران شیخ به نیکلسون گفت: زندگی‌مان بسیار ملال‌آور است. نیکلسون از شنیدن این حرف ناراحت شد و احساس کرد که اگر این پیرمرد به این روز افتاده است تقصیر بریتانیا می‌باشد.^{۲۰۶}

لورین در جای دیگر می‌گوید:

خزعل آهی کشید و از وضع تحقیرآمیز خود گلایه کرد. شیخ پول می‌خواست. او بیست هزار لیره احتیاج داشت. شیخ دست‌های زیبای خود را با حالت محترمانه‌ای دراز کرد و گفت: عادت کرده‌ام که به دیگران چیزی بدهم. برایم دردناک است از کسی چیزی بخواهم.^{۲۰۷}

چند سال بعد سر آستین چمبرلن، نخست‌وزیر انگلیس در ژوئیه ۱۹۲۷ میلادی در مجلس عوام انگلیس در خصوص شیخ چنین گفت:

منطقه جنوب ایران به‌طور قطع تحت نفوذ تهران درآمده است. ایل بختیاری که در اراضی آنها نفت وجود دارد درهم شکسته، قدرت شیخ خزعل که از اراضی وی لوله‌های نفت عبور می‌کند دیگر وجود خارجی ندارد. من در اینجا به شرح زندگی شیخ خزعل، شیخ محمره نمی‌پردازم فقط متذکر می‌شوم این مرد با منویات سیاسی و نظامی ما موافق و در جنگ‌های بین‌النهرین همیشه وفادار دولت انگلستان بود و بنابراین انتظار کمک و مساعدت را از طرف ما داشت. این داستانی است که هیچ فرد انگلیسی که از موضوع مطلع باشد نمی‌تواند بدون خجالت بیان و یاد کند. ولی دولت انگلستان قول خود را در مقابل شیخ محمره شکست و وی را در مقابل مصالح عالی‌تری تسلیم دولت ایران نمود. وقتی شیخ خزعل زندانی دولت ایران شد هنوز امید داشت که دولت انگلستان به وی کمک کند ولی دولت ما به قول دولت ایران اطمینان کرد و سرانجام طور دیگری شد.

چمبرلن گزارش خود را درباره‌ی شیخ خزعل این گونه به پایان می‌رساند: چون دولت ایران در آن موقع حکومت مرکزی قدرتمندی شده بود، لذا شرکت نفت دیگر احتیاجی به وجود خزعل در خوزستان نداشت و ترجیح می‌داد که این نوع عناصر با نفوذ را از پیش پای بردارد. به خصوص که نفت بصره و کویت قرار بود به زودی استخراج شوند. لذا مصلحت شرکت نفت و منفعت انگلستان اقتضا می‌کرد که شیخ خزعل از میان برداشته شود.^{۲۰۸}

شیخ خزعل از ۲۰ آوریل ۱۹۲۵ (برابر با ۳۱ فروردین سال ۱۳۰۴) تا ۲۵ ماه مه ۱۹۳۶ (برابر چهارم خرداد ۱۳۱۵) در باغ همسرش فخرالسلطنه، واقع در اراضی امامزاده قاسم شمیران تحت‌الحفظ بود.^{۲۰۹} در شب چهارم خردادماه به فرمان رضاشاه که حالا دیگر شاه ایران شده و شهرت پهلوی اختیار کرده بود، گروهی به سرپرستی رکن‌الدین مختاری (رئیس سابق شهربانی)، عباس بختیاری معروف به عباس شش‌انگشتی^{۲۱۱}، حسین قلی فرشچی تبریزی، عبدالله مقدادی^{۲۱۲} با همدستی عباس یاوری، علی اصغر عقیلی پور و عباس جمشیدی، شیخ خزعل را در سن ۷۵ سالگی در اطاقش خفه کردند و درفشی به شقیقه او کوبیدند.^{۲۱۳}

چند روز بعد از قتل، مختاری چکی به مبلغ ده هزار ریال صادر و مقدادی با اخذ آن چک، رسیدی داد و به ترتیب زیر میان قاتلان تقسیم کرد:

- ۱- عباس بختیاری که گلوی شیخ را گرفته بود^{۲۱۴} ۴۰۰۰ ریال
- ۲- حسین قلی فرشچی که درفش را به شقیقه شیخ فرو کرده بود ۳۰۰۰ ریال
- ۳- عباس جمشیدی که در حیاط و راهرو مراقبت می‌کرد ۲۰۰۰ ریال
- ۴- عباس یاوری که در پشت در مراقب بود ۵۰۰ ریال
- ۵- علی اصغر عقیلی پور که در پشت در مراقب بود^{۲۱۵} ۵۰۰ ریال

مؤلف کتاب زندگی‌نامه‌ی رجال و مشاهیر ایران در خصوص عاملین قتل

شیخ خزعل می‌نویسد:

آقای علی اصغر عقیلی پور (متولد ۱۲۷۳ ش) که متهم به قتل نصرت‌الدوله فیروز بود، ظاهراً بنا به گفته‌های کلفت‌های خزعل به نام طوبی و ربابه در

جریان قتل خزعل هم شرکت داشته و یکی از عاملین قتل بوده است.^{۲۱۶}

قتل مخالفین سیاسی شیوه تمامی رژیم‌های مستبد و ظالم است. رضاخان میرپنج نیز به عنوان یکی از دیکتاتورهای زمانه‌ی خود در این زمینه گوی سبقت را از دیگران ربوده بود و می‌توان گفت که از نخستین روزهای قتل ناصرالدین شاه به این سو، چنین رفتار مستبدانه‌ای با دولتمردان سابقه نداشت.^{۲۱۷} رضاخان نه تنها مخالفان خود را از در تیغ گذراند، بلکه حتی آنهایی که در تحکیم پایه‌های حکومت او نقش به‌سزایی داشتند و در مقاطعی او را یار و یاور بودند نیز از گزند او و از تیغ او در امان نبودند. سپهدار، چاره‌ای جز خودکشی نیافت، احمد قوام به اروپا گریخت، مصدق سیاست را کنار گذاشت، سمیتقو و آخرین ایلخان قشقایی در شرایط مشکوکی جان باختند.^{۲۱۸} تیمورتاش وزیر دربار کشته شد، فیروز فرمانفرما (نصرت‌الدوله فیروز) یاور و دست راست رضاخان خفه شد، سردار اسعد بختیاری علی‌رغم کمک‌های ارزشمندش به رضاخان و تصدی مقام وزارت جنگ و بعد وزارت پست و تلگراف و تلفن در زندان کشته شد، عبدالحسین دیبا معاون نخست‌وزیر نیز سرنوشتی بهتر از تیمورتاش و نصرت‌الدوله فیروز و شیخ خزعل در انتظارش نبود.^{۲۱۹}

وزارت امور خارجه انگلیس در حاشیه گزارش مرگ شیخ خزعل مورخ ۲۵ مه ۱۹۳۶ برابر با چهارم خردادماه ۱۳۱۵ هجری شمسی چنین نوشت:

این ماجرا از نظر دولت بریتانیا رضایت‌بخش نیست، با این حال بدون تردید، شیخ با زمانه دیگر جور نبود و از میان رفتن او حال اگر احتمالاً باعث آسایش و رفاه حال فوری ساکنین خوزستان نبود، در درازمدت چنین است.^{۲۲۰}

پس از کشتن شیخ خزعل، رضاشاه به خانواده‌ی شیخ اجازه نداد تا جنازه‌ی او را برای دفن به نجف ببرند.^{۲۲۱} به همین دلیل فرزندان او ناگزیر شدند پیکرش را در امامزاده عبدالله شهر ری به صورت امانت به خاک بسپارند.^{۲۲۲} رضاخان تا زنده بود اجازه‌ی چنین کاری را به خانواده‌ی او نداد.

پس از تبعید و مرگ رضاخان و در زمان حکومت محمدرضا در حالی که نزدیک به بیست سال از وفات شیخ می‌گذشت، یعنی در سال ۱۳۳۴ شمسی (۱۹۵۵ میلادی)، به خانواده‌ی شیخ اجازه داده شد تا جسد او را به نجف ببرند. پیکر شیخ خزعل پس از حمل از تهران سوی نجف، در صبح یکی از روزهای جمعه ماه ذی‌الحجه در آرامگاه خانوادگی آلبوکاسب در جوار قبر پدرش حاج جابر و برادرش شیخ مزعل و پسرش عبدالحمید^{۲۲۳} به خاک سپرده شد.^{۲۲۴} در پیشاپیش تشیع‌کنندگان، شیخ احمد جزایری فرزند شیخ عبدالکریم جزایری استاد شیخ خزعل حضور داشت.^{۲۲۵}

بدین ترتیب حکومت ۲۸ ساله‌ی شیخ خزعل که از ژوئن ۱۸۹۷ آغاز شده بود و روز به روز بر قدرت و شوکت آن افزوده می‌شد، در دسامبر ۱۹۲۴ به پایان رسید. دسامبر ۱۹۲۴ سرآغاز افول قدرت او بود و تا ۲۰ آوریل ۱۹۲۵ روز ربودن او و اعزامش به تهران، هیچ‌گاه صاحب آن قدرت و عظمت نشد و در حد یک شیخ‌المشایخ بزرگ نبود.

میخائیل سرگئی ایوانف میانجیگری‌ها و توافقات انگلیسی‌ها با رضاخان و شیخ خزعل را موجب تسلیم شیخ ارزیابی کرد.^{۲۲۶} اما رضاخان ضمن اذعان به سرسپردگی خود به انگلیس، به آنها خرده می‌گیرد که چگونه انگلیسی‌ها به هنگامی که آلت دست بهتری پیدا کردند به راحتی و بدون توجه به خدمات و دستاوردهای دوستانشان آنان را به فراموشی سپاردند.^{۲۲۷}

یادداشت‌ها

البته احمد کسروی حضور لورین در محمره را «به عنوان مرخصی» قلمداد کرده است (ص ۲۴۱)، بدون شک این سخن کسروی سخن ناستواری است. او یا از حقایق بی‌اطلاع بوده که این امر بعید به نظر می‌رسد یا اینکه حقایق را می‌دانسته ولی در کتاب خود، آن را به گونه‌ی دیگر نوشته است و گرنه محمره آن روز چه جاذبه‌ی دلپذیری برای یک نفر انگلیسی دارد. یک نفر انگلیسی که قبلاً وزیر مختار انگلیس در تهران بوده و پیش از این محمره را دیده بود.

۱۸. کمیسیر عالی فلسطین، به لورین به وزارت مستعمرات به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۲۵۳، قدس ۷ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۷/۳۷۱.

۱۹. عقرب، به پارسی کژدم و در اصطلاح نجوم، برجی از بروج آسمان (دوازده گانه) است. برج هشتم است میان «میزان» و «قوس». ماه دوم پاییز، مطابق آبان ماه در تقویم فارسی و تشرین اول سریانی و اکتبر در تقویم اروپایی است.

۲۰. فرج‌الله خان بهرامی؛ همان، ص ۴۳.

۲۱. میمه، از شهرهای استان اصفهان، بر سر راه قم به اصفهان است.

۲۲. فرج‌الله خان بهرامی؛ همان، ص ۵۰.

۲۳. همان، ص ۵۱.

۲۴. همان، ص ۶۴.

۲۵. مال امیر یا مال میر در شمال ایذه قرار دارد.

در متن انگلیسی کتاب Malamir نوشته شده و دکتر عبدالجبار ناجی آن را ملامیر ترجمه کرده، اما مترجم فارسی کتاب در صفحه ۳۶۲ آن را به اشتباه ملایر ترجمه کرده، حال آنکه صرف نظر از نحوه‌ی نوشتن آن به انگلیسی و حتی عربی، ملایر واقع در شمال بروجرد، در مجاورت قلمرو شیخ نیست و ایل بختیاری در آن مناطق سکونت ندارد.

۲۶. اووی به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۲۸۳، تهران، ۸ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۲۷. ویلیام تئودر استرنک معتقد است آنها با سوءاستفاده از گرفتاری‌های شیخ دست به شورش زده بودند، (ص ۳۹۱) اما با توجه به تماس‌های شیخ عوفی و احمد کسروی و پیش‌بینی سرهنگ باقرخان در خصوص وقوع شورش به نظر می‌رسد میان آنها هماهنگی‌هایی وجود داشت.

۲۸. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۹۱.

۲۹. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۶، محمره، ۱۵ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۷/۳۷۱.

۳۰. تشان نیز می‌گویند.

۳۱. احمد کسروی، همان، صص ۲۳۹-۲۴۰.

۳۲. همان.

۳۳. سردار اسعد بختیاری؛ «خاطرات سردار اسعد بختیاری»، ص ۱۳۹.

۳۴. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۰.

۳۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۳۲.

۳۶. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۶۵.

۱. سرهبری دایر به وزیر مستعمرات، تلگراف، شماره ۵۱۸ (P)، بغداد ۱۸ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۲. اووی به وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۲۴۶ فوری، تهران، ۱۸ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۳. خانقین شهر مرزی عراق و تقریباً رو به روی کرمانشاه است.

۴. وزارت امور خارجه به اووی، تلگراف، شماره ۶۲، ۲۱ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۵. اووی به پیل، تلگراف، شماره ۷۵، ۲۳ اکتبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۶. باقر عاقلی؛ «رضاشاه و قشون متحدالشکل»، جلد اول، ص ۱۸۹.

۷. جواد شیخ‌الاسلامی، «انگلستان، تنها حامی رجال سرسپرده ایران بعد از انقلاب اکتبر»، ص ۹.

شایان ذکر است احمد کسروی تعداد سپاهیان رضاخان را بیست و دو هزار نفر نوشته است، اما از آنجا که کسروی، به هواداری از رضاخان معروف است، نمی‌توان به سخن او در این خصوص چندان اعتماد داشت.

احمد کسروی، همان، ص ۲۳۹.

۸. حسین مکی؛ تاریخ بیست ساله؛ جلد سوم، ص ۱۶۵ و ۱۷۹.

۹. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۶۲.

۱۰. رودخانه زهره از بهبهان و زیدون و صویره گذشته و در هندیجان به خلیج فارس می‌ریزد.

۱۱. فریزر به وزارت جنگ، تلگراف، شماره ۴۷، تهران، ۵ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۱۲. ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۳۸۸.

۱۳. مسعود بهنود؛ «از سید ضیاء تا بختیار»، ص ۷۱.

۱۴. جواد شیخ‌الاسلامی؛ «افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران»، ص ۳۸.

هر چند در این خصوص نوشته یا سند معتبری مشاهده نشده است، اما نمی‌توان از این نکته غافل بود که در کشاکش اختلافات و رقابت‌های قبیله‌ای، برخی قبایل عرب آمادگی خود را دایر بر تضعیف جبهه داخلی شیخ و همکاری با رضاخان اعلام کرده باشند.

۱۵. همان.

شایان ذکر است در گزارش اووی به وزارت امور خارجه آمده است که رضاخان عزیمت خود را به اطلاع مجلس رسانده است.

۱۶. اووی به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۲۲۷، تهران، ۷ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۱۷. از وزارت امور خارجه به سرکنسول، بیروت، به لورین، تلگراف، شماره ۲۲، ۶ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.

۳۷. همان،
 ۳۸. لورین به وزارت امور خارجه، تلگراف، شماره ۲۹۰، تهران، ۱۰ نوامبر ۱۹۲۲، (F.O.)
 ۱۰۱۳۷/۳۷۱ و احمد کسروی، همان.
 ۳۹. مانسون به لورین، تلگراف، شماره ۱۷۷، تهران، ۱۸ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۶/۳۷۱.
 ۴۰. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۱.
 ۴۱. مانسون به لورین، همان.
 ۴۲. به آتش کشیده شدن قصر شیخ خزعل در حمیدیه توسط بنی طرف، آن چنان برای
 رضاخان حائز اهمیت بود که او در سفرنامه خود به این موضوع اشاره کرده است.
 فرج الله خان بهرامی، همان، ص ۶۹.
 ۴۳. احمد کسروی، همان.
 جالب اینکه همین سخن را رضاخان در سفرنامه خود آورده است (ص ۱۵۲).
 ۴۴. همان، ص ۷۰.
 ۴۵. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۴۹.
 گفته می شد یکی از این قبایل، قبیله کعب آلبوناصر در فلاحیه بود، آنها همواره با
 خاندان آلبوکاسب در نزاع بوده، رهبری و زعامت را از آن خود می دانستند. آنچه این سخن
 را تأیید می کند. انتصاب عبدالحسن کعبی به عنوان حاکم فلاحیه پس از تسلیم شیخ خزعل
 یعنی در دسامبر ۱۹۲۴ میلادی است.
 ۴۶. متن تلگراف شیخ خزعل که توسط لورین تهیه شده بود، خطاب به رضاخان به شرح
 ذیل است.
 آستان مبارک حضرت اشرف اعظم آقای رئیس الوزرا دامت عظمته.
 بعضی ها فدوی را معتقد ساخته بودند که حضرت اشرف نسبت به بنده احساسات
 بی مهری و بی لطفی دارید، ولی بحمدالله در این اواخر مطلع گردیدم که حقیقت حال چنین
 نیست و این مسأله موجب امیدواری شد.
 البته بر خاطر مبارک معلوم است که آن سوء تفاهم از دسایس و آنتریک های بعضی
 مغرضین و مفسدین، غیر از بختیاری ها، که البته نسبت به وجود ذیجود حضرت اشرف
 عداوت داشتند و می خواستند فدوی را آلت اغراض شخصیه و مقاصد دنیه خود سازند،
 تقویت و فرونی یافت، ولی بالاخره از کجی و اعوجاج این مسلک مطلع شده، اینک به
 عرض تأسف مبادرت نموده و از اعمال ناشایسته ای که از طرف این بنده نسبت به دولت
 علیه سرزده، معذرت می خواهم و در آینده نیز کمافی السابق نهایت آمال فدوی این است،
 نسبت به دولت متبوعه کمال خدمتگزاری به عمل آورده و تا آخرین درجه امکان با نهایت
 اخلاص نیت و حسن عقیدت به اجرای اوامر مطاعه اقدام کنم.
 امیدواری کامل دارم موبک سامی این روزها به جنوب تشریف فرما می شوند و اگر این
 مسأله صحیح است، خیلی شایق هستم که به شرف ملاقات نائل شده و شخصاً به آن وجود
 محترم که ریاست دولت متبوعه را دارا هستند، تأسف خود را از ماضی و تأمینات
 خدمتگزاری و خلوص نیت در آینده عرض کنم. منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل و
 موعد شرفیابی هستم. فدوی خزعل.
 فرج الله خان بهرامی، همان، صص ۷۲-۷۳

۴۷. فرج الله خان بهرامی، همان، ص ۸۰.
 ۴۸. فرج الله خان بهرامی، همان، ص ۷۳.
 ۴۹. فرج الله خان بهرامی، همان، ص ۷۴.
 ۵۰. لورین به پیل، تلگراف، بغداد، ۱۹ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.)، ۱۰۱۳۷/۳۷۱.
 ۵۱. فرج الله خان بهرامی؛ همان، ص ۸۷.
 ۵۲. فرج الله خان بهرامی، همان، ص ۹۶.
 ۵۳. فرج الله خان بهرامی، همان، ص ۸۰.
 ۵۴. همان.
 ۵۵. دابز به لورین به وزارت مستعمرات به وزارت امور خارجه، شماره ۶۰۷، بغداد، ۲۰
 نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۷/۳۷۱.
 ۵۶. لورین به هاوارد، دبیرشرقی، تلگراف، شماره ۲۹۹/S، بغداد، ۲۴ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.)
 ۱۰۱۳۷/۳۷۱.
 ۵۷. فرج الله خان بهرامی، همان، ص ۸۱.
 ۵۸. همان، ص ۸۲.
 ۵۹. ویلیام تنودر استرنک، همان، صص ۳۹۷-۳۹۸.
 ۶۰. سر جوزف اوستین چمبرلین، وزیر امور خارجه به لورین، تلگراف شماره ۱۳، خیلی
 فوری، ۲۵ نوامبر ۱۹۲۴ (F.O.) ۱۰۱۳۷/۳۷۱.
 ۶۱. در کتاب سفرهای رضاشاه پهلوی ابتدا متن فارسی اطلاعیه آمده و پس از آن ترجمه
 عربی آن درج شده است. از این رو به احتمال زیاد اطلاعیه مزبور به زبان عربی بوده است.
 فرج الله بهرامی، همان، صص ۹۷-۱۰۲.
 ۶۲. فرج الله خان بهرامی، همان.
 ۶۳. در خصوص تهدیدها و فرصت های این سفر دریایی، متعاقباً سخن خواهیم گفت.
 ۶۴. فرج الله خان بهرامی، همان، ص ۱۲۱.
 ۶۵. سردار اسعد بختیاری، همان، ص ۱۴۰.
 ۶۶. چمبرلین به لورین، تهران، ۲۵ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۷/۳۷۱.
 البته چند روز بعد یعنی در ۲ دسامبر برابر با ۱۱ آذر، ذکاءالملک فروغی، که در آن زمان
 کفالت نخست وزیری را برعهده داشت، منکر آن شد که دولت ایران در مورد ماجرای شیخ
 خزعل یادداشت های شدیدالحن و موهنی دریافت کرده است.
 علی اصغر زرگر، همان، صص ۱۲۰-۱۲۱.
 ۶۷. فرج الله خان بهرامی، همان، صص ۱۴۸-۱۴۹.
 ۶۸. پریدو به هاوارد به لورین، تلگراف، شماره ۱۱۳۶، بوشهر، ۲۵ نوامبر ۱۹۲۵، (F.O.)
 ۱۰۱۳۷/۳۷۱.
 در اینجا ضروری است به نوشته های کتاب «سفرهای رضاشاه پهلوی» اشاره شود که در
 آن رضاخان را چهره ای ملی و انقلابی معرفی می کند که در تصمیمات خود دارای استقلال
 رأی است. سرتاسر کتاب مملو از خودستایی، خودخواهی و ستایش شخص رضاخان
 است، او در این راه آن چنان مبالغه کرده که خود نیز متوجه این موضوع می شود و می نویسد:
 «من حق دارم در این باب مبالغه کنم و بسط مقال بدهم» (ص ۱۷۴). یا در جای دیگر

می‌گوید: «قشون من بود که لرها را مطیع و لرستان را فتح کرد» (ص ۱۳۹).

به همین منوال بسیاری از مذاکرات پشت پرده میان رضاخان و انگلیسی‌ها یا در کتاب نیامده یا اگر آمده به گونه‌ای خلاف واقع نوشته شده است. قبلاً در خصوص یادداشت‌های شدیداللعن چمبرلن در تاریخ ۲۵ نوامبر ۱۹۲۴، می‌نویسد: «... تصریح کردم که کابینه من معتاد به گرفتن این قبیل نوشته نیست، امر دادم با کمال شدت نت‌ها را مسترد داشته، بگویند هرکس هر عقیده‌ای دارد، اعمال کند. من نظریه خود را انجام خواهم داد» (ص ۱۲۵). سردار اسعد بختیاری نیز که وزیر پست و تلگراف رضاخان بود و در معیت او بوده، نیز همین سخن را گفته است: «... آقای رئیس‌الوزراء فرمودند، یعنی در جواب، تلگراف زدند که "نت" انگلیس را پس بدهند. مسئله شیخ ربطی به آنها ندارد. این مطالب داخلی است و خارجه به مطلب داخلی نباید دخالت نماید (خاطرات سردار اسعد، ص ۱۴۰). بدتر از همه ذکاءالملک فروغی است که چند روز بعد منکر تسلیم چنین یادداشت‌هایی می‌شود (علی‌اصغر زرگر، همان، ص ۱۲۱).

۶۹. علی‌اصغر زرگر، همان، ص ۱۱۸.

۷۰. متن تلگراف دوم شیخ خزعل که در تاریخ ۲۶ نوامبر از طریق بوشهر به رضاخان رسید به شرح زیر است:

مقام منبع حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء دامت عظمته

تأخیر اسف‌انگیز که در رسیدن تلگراف حضرت اشرف به فدوی روی داده، مانع شد از اینکه زودتر در جواب مبادرت شود، و باعث انفعال و شرمندگی فدوی گردید.

تلگراف سابق فدوی نه فقط انقیاد و اطاعت فدوی را به دولت علیه ایران، که همیشه مطیع اوامر مطاعه‌ی آن دولت بوده و هستم، ظاهر می‌ساخت، بلکه اطاعت صمیمانه و قلبیه فدوی را در آتیه ضمانت می‌نمود.

به قدری سوء تفاهم به واسطه عدم مراوده شخصی فیما بین حضرت اشرف و فدوی به وقوع پیوسته که فدوی شرفیابی حضور حضرت اشرف را فوق تصور برای رفع اشتباهات و سوء تفاهم که در خاطر مبارک جای گرفته، ضرور می‌دانم.

فدوی مطمئن از انجام این مقصود هستم. همان ملاقاتی که مشتاقانه مترصد بوده‌ام، با کمال شغف استقبال می‌کنم، تا دفعه دیگر حضرت اشرف را از اطاعت و انقیاد و دولتخواهی و جان‌نثاری خود مطمئن و خود را در لیاقت و اطمینان و دوستی و مساعدت حضرت اشرف ثابت نمایم.

فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۲۹.

۷۱. لورین به پیل، تلگراف، شماره ۳۰۷/S، خیلی فوری، بغداد ۲۶ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۷/۳۷۱.

۷۲. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۳۰.

۷۳. این گونه تغییر رأی دادن اکنون جزئی از شخصیت رئیس‌الوزرای ایران شده بود.

ویلیام تئودر استرنک، همان، ص ۴۰۳

۷۴. وزارت امور خارجه به لورین، تلگراف، شماره ۲، ۲۸ نوامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۷/۳۷۱.

۷۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۱۷.

شایان ذکر است کسروی ورود رضاخان را به دیلم روز جمعه آخر ربیع‌الثانی ذکر کرده است (تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۴۷). روشن است تاریخ ذکر شده توسط کسروی خطاست و نوشته فرج‌الله خان بهرامی درست‌تر است. همان، ص ۱۳۰.

۷۷. سرتیپ فضل‌الله خان که بعدها حکمران نظامی خوزستان شد و به زاهدی شهرت یافت. فضل‌الله زاهدی بعدها مأمور ربودن خزعل و اعزام او به تهران شد. در سرسپردگی او همین بس که وی مجری کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و روی کار آوردن محمدرضا پهلوی بود.

۷۸. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۳۱.

۷۹. همان، ص ۱۳۳.

۸۰. همان، ص ۱۳۴.

۸۱. فرج‌الله بهرامی، همان، ص ۱۳۸.

۸۲. همان، ص ۱۴۰.

۸۳. همان، ص ۱۴۱.

۸۴. بهمنی، نام طایفه‌ای است که در اطراف رامهرمز و بهبهان سکونت دارد.

۸۵. یوسف‌خان امیر مجاهد ششمین فرزند حسین قلی‌خان بختیاری است که در سال ۱۲۸۵ ه. ق ۱۸۶۸ م. در بختیاری به دنیا آمد و در تهران تاریخ و فرانسه را فراگرفت و به لقب اعضادالسلطان و سالار حشمت دست یافت و به اروپا سفر کرد و برای استقرار مشروطیت و مبارزه با محمدعلی شاه قاجار تلاش بسیار کرد و در فتح تهران نقش داشت و لقب امیر مجاهد به او داده شد.

۸۶. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۴۵.

۸۷. ده ملا در جنوب زیدون و شمال هندیجان قرار دارد.

۸۸. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۴۵.

۸۹. احمد کسروی، همان، ص ۱۴۲.

۹۰. همان هندیجان است.

۹۱. پیل به لورین، تلگراف، شماره ۱۷۸، اهواز، ۱ دسامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۸/۳۷۱.

۹۲. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۲.

۹۳. سلیمان فیضی؛ «فی غمرة النضال»، ص ۲۹۸.

۹۴. رضاخان در کتاب خود از شیخ عبدالکریم با لقب «سردار لشکر شیخ عبدالکریم» یاد کرده است (ص ۱۵۰).

۹۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۵۱.

۹۶. «ورود ده ملاپسر سردار اقدس [شیخ خزعل]، سردار لشکر [شیخ عبدالکریم] بودند، شرفیاب شدند. گفت پدرم ناخوش است... سردار سپه فرمودند به من که پسر شیخ را در منزل خودتان پذیرایی نمایید.» سردار اسعد بختیاری، همان، ص ۱۴۱

۹۷. جهاز به معنی کشتی است.

۹۸. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۵۱.

۹۹. پریدو به رضاخان، به لورین، تلگراف، شماره ۱۵، بوشهر، ۱ دسامبر ۱۹۲۴، (F.O.)

- معلوم نیست سخنان فوق تا چه اندازه استوار است؟ چون هیچ منبع معتبری این سخن را روایت نکرده است.
۱۱۶. همان، ص ۲۰۷.
۱۱۷. رضاخان می‌گوید: «نظر به تلگراف‌هایی که از تهران رسیده بود، و نمی‌خواستم جواب آنها را معطل گذرام، بیش از این مجالی برای اصغای گفتار او نداشتم و گفتم: «برو مطمئن باش که نه طمع به مال و نه قصدی به جان و آبروی تو دارم. به هیچ وجه در صدد فنای تو نیستم، به یک شرط که من بعد خود را ایرانی بدانی و چشمت به طرف تهران باشد نه جای دیگر... پس اگر بعدها رویه سابق را ادامه بدهی، تنها مجازات تو اعدام است. برو»
۱۱۸. همان، صص ۲۰۸-۲۰۹.
۱۱۹. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۱۰.
۱۲۰. همان.
۱۲۱. همان، ص ۲۱۱.
- بر اساس نوشته‌های رضاخان، سر پرسى لورین در همان ملاقات، سوال فوق را مطرح کرده و رضاخان همان روز به او پاسخ داده است. اما اسناد وزارت خارجه انگلیس نشان می‌دهد که روز بعد نیز ملاقاتی میان رضاخان و لورین صورت گرفته و در ملاقات بعدی رضاخان ضمانت‌ها و اطمینان‌های لازم را در خصوص شیخ خزعل به لورین داده است.
۱۲۲. لورین به چمبرلن، شماره ۵۷۸، تهران، ۲۲ دسامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۸۴۳/۳۷.
۱۲۳. همان.
۱۲۴. سلطان‌آباد بین بهبهان و رامهرمز و نزدیک شعبه رود جراحی قرار دارد.
۱۲۵. رَسَد، واحد نظامی شامل ۳ جوخه، امروزه به آن دسته می‌گویند.
۱۲۶. فرج‌الله خان بهرامی؛ همان، صص ۲۱۶-۲۱۵.
۱۲۷. لورین به چمبرلن.
۱۲۸. سیروس غنی، همان، ص ۴۰۶.
۱۲۹. مصطفی انصاری، همان، ص ۲۵۰.
۱۳۰. انعام مهدی‌علی‌السلیمان، همان، ص ۱۰۳.
- خانم انعام خاطر نشان می‌سازد شیخ خزعل با حسن نیت با این درخواست رضاخان موافقت کرد، بی آنکه در این خصوص شک یا تردیدی به خود راه دهد.
۱۳۱. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۰.
۱۳۲. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۲۹.
۱۳۳. امروزه نفتون جزئی از شهر مسجد سلیمان است.
۱۳۴. فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۲۱۸-۲۶۲.
۱۳۵. همان، صص ۲۵۸-۲۵۹.
- رضاخان می‌نویسد تعیین فضل‌الله خان تیری بود به چشم خزعل، شنیدم پسر خزعل که نامزد حکمرانی اهواز بود، از اصغای [شنیدن] این خبر مریض شده بود.
۱۳۶. ملک‌الشعراى بهار، «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»، جلد دوم، ص ۱۶۲.
۱۳۷. ملک‌الشعراى بهار؛ همان، جلد اول، ص ۱۵۴. - سر پرسى لورین، همان، ص ۷۰.

۱۰۱۳۸/۳۷۱

۱۰۰. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۵۳.
۱۰۱. پیل به لورین، تلگراف، شماره ۱۷۵، اهواز، ۱ دسامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۱۳۸/۳۷۱.
۱۰۲. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۵۵.
۱۰۳. همان، ص ۱۶۹.
- پنج فرسخ به اهواز مانده، اتومبیلی در میان گرد و غبار پیدا شد. از اتومبیل من گذشته، به امیر لشکر جنوب و امیر افتدار رسید. بعد از چند دقیقه، مشارالیه‌م به نقطه‌ای که برای اصلاح اتومبیل ایستاده بودم، رسیدند و با نهایت اضطراب، لرزان و در حال رقت گفتند: این قونسول روس بود که محض دولت‌خواهی و محبت می‌خواست حضرت اشرف را مطلع سازد که صلاح نیست در این موقع بی‌محابا وارد اهواز شوید، زیرا که شیخ قوایی در اهواز جمع آورده و تمام هواداران او مسلح‌اند و در و بام کوچه و معبر را گرفته‌اند، و اگر وارد شوید همگی را دستگیر خواهند کرد.
- زنها، از ورود به اهواز خودداری نمایند و از کید دشمن ایمن مشوید. حال ما از حضرت اشرف استدعا می‌کنیم، صرف‌نظر فرموده، وارد نشوید و توجهی بفرمایید.
- فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۱۶۹-۱۷۰.
۱۰۴. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۷۱.
۱۰۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان.
۱۰۶. لورین به چمبرلن، شماره ۵۷۸، تهران، ۲۲ دسامبر ۱۹۲۴، (F.O.) ۱۰۸۴۳/۳۷۱.
۱۰۷. منظور بیست روز قبل یعنی یکشنبه ۲۴ عقرب برابر با ۱۵ نوامبر ۱۹۲۴ بود.
۱۰۸. قصر شیخ خزعل بر ساحل شرقی کارون قرار داشت. در دوره‌ی پهلوی قصر مزبور متروک ماند و روز به روز بر ویرانی آن افزوده می‌شد. ویرانه‌های این قصر تا سال‌های اولیه انقلاب پابرجا بود. قصر مزبور در ابتدای خیابان آزادگان (بیست و چهارمتری) کمی پس از تقاطع نادری قرار داشت. در دهه هفتاد در محل آن ایستگاه اتوبوس‌های شرکت واحد احداث شد.
۱۰۹. سلیمان فیضی؛ فی غمرة النضال، ص ۲۹۸.
۱۱۰. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۹۷.
۱۱۱. مشروح مذاکرات در صفحات ۱۹۸ تا ۲۰۵ کتاب «سفرهای رضاشاه پهلوی» آمده است.
۱۱۲. تلاش‌های نگارنده به منظور یافتن نوشته یا سندی از منابع معتبر در خصوص مذاکرات مزبور بی‌نتیجه بوده است. حتی طرف مقابل این منازعه یعنی شیخ خزعل و اطرافیانش نیز نوشته‌ای در این باره از خود به جای نگذاشته‌اند تا در خصوص صحت و سقم نوشته‌های سفرنامه رضاخان اظهار نظر کرد. هر چند اکتفا به سخن یک طرف منازعه در تاریخ‌نگاری جایز نیست. اما در شرایط فقدان نوشته یا مدرکی در این خصوص، ذکر این قبیل موارد گزیرناپذیر است.
۱۱۳. فرج‌الله خان بهرامی؛ همان، ص ۲۰۲.
۱۱۴. برای آگاهی از متن کامل تلگراف، رجوع کنید به: فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۲۰۶-۲۰۵.
۱۱۵. فرج‌الله خان بهرامی؛ همان، ص ۲۰۶.

زمره افسران تیپ همدان بود که برای سرکوب نهضت جنگل عازم خطه شمال شد و سپس تحت امر رضاخان، کودتای ۱۲۹۹ را به فرجام رسانید. در سال ۱۳۰۲ ریاست قشون فارس را به عهده داشت و در قشونکشی رضاخان بر سر شیخ خزعل، در جبهه بهبهان و زیدون فرمانده عملیات در آن جبهه بود. پس از انتصاب به عنوان حکمران نظامی خوزستان و انجام مأموریت خویش در ایالت، در سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۰۶ فرمانده لشکر شمال شد، در اردیبهشت ۱۳۰۸ به فرماندهی ژاندارمری کشور رسید و برای سرکوب شورش عشایر فارس به شیراز رفت. مدتی بعد مورد سوءظن رضاخان قرار گرفت و در خرداد ۱۳۰۸ به تهران فراخوانده شد و به همراه صارم‌الدوله، والی فارس، و نصرت‌الدوله فیروز بازداشت شد و تنزل درجه یافت، ولی مدت کوتاهی بعد یعنی در تیرماه همان سال بخشوده و آزاد شد. او بعدها از مجریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شد و به عنوان نخست وزیر کودتا از سوی امریکایی‌ها و محمدرضاشاه بر مسند امور قرار گرفت.

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، همان، ص ۲۵۲

همچنین در اعلامیه «جبهه مرکزی گیلانیان» در خصوص او چنین آمده است:

این مرد زاهدی در سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ حاکم و فرمانده قشون رشت بود... او در ضلع جنوبی شهر رشت مجاور باغی که معروف به باغ محتشم است، عمارت و حیاط وسیعی را جبراً تصرف و به وسیله سیم خاردار و سربازان مسلح محصور نمود و داخل آن محوطه به دستگیری چند نفر قواد با عده‌ای از زنان هرجایی طرح دوستی ریخته و شب‌ها تا صبح در آن محل به هرزگی و باده‌گساری مشغول می‌شد که هنوز فجایع یک سرهنگ معروف به «سرهنگ چیقی» که عامل جنایت و مشاور هوس‌بازی‌های این جانی بالفطره بود در صفحات گیلان ضرب‌المثل است و در ساحل بحر خزر پلاژی ساخته بود که فواحش را از تهران و همدان بدانجا می‌آورد و در انظار عمومی وقاحت و هرزگی را به حد اعلا خود رسانید.

همان، صص ۲۵۳-۲۵۴

۱۶۳. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۲۹۴.

۱۶۴. پیل به لورین، تلگراف شماره ۶، اهواز، ۳ فوریه ۱۹۲۵، (F.O.) ۱۰۸۴۳/۳۷۱.

۱۶۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۳۰۸.

۱۶۶. مونی‌ینی، کنسول انگلیس در اهواز در مصاحبه با رضاخان سردار سپه، ۲۰ مارس ۱۹۲۵، (F.O.) ۱۰۸۴۳/۳۷۱.

۱۶۷. همان.

۱۶۸. ویلیام تنودر استرنک، همان، ص ۴۱۹.

۱۶۹. منظور شورش ترکمن‌ها است.

۱۷۰. فرج‌الله خان بهرامی، همان.

۱۷۱. روزنامه جبل‌المتین، چاپ کلکته

نقل از موسی سیادت؛ «تاریخ خوزستان»، جلد دوم، صص ۷۵۲-۷۵۳.

روزنامه جبل‌المتین یکی از دو روزنامه ایرانی بود که در خارج از ایران منتشر می‌شد و طیف عقاید متنوع روشنفکران ایرانی را بازتاب می‌نمود. جبل‌المتین در کلکته در محکوم کردن رضاشاه به‌طور مطلق با روشنفکران لیبرال هم‌آواز نشد. در عوض دستاوردهای

۱۳۸. عبدالحسین نوایی؛ «ایران و جهان»؛ جلد سوم، ص ۷۳۸.

۱۳۹. فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۲۵۸-۲۵۹.

۱۴۰. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، ص ۲۴۹.

۱۴۱. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۶۲.

۱۴۲. همان، ص ۲۶۳.

شایان ذکر است ملک‌الشعرا بهار، نوشته‌ی فوق را دروغ دانسته و آقایان وحید الملک و برادرش جلیل الملک را افراد فاضلی می‌داند که اگر از اهالی کاشان هم نمی‌بودند، باز مرد چنین حرکات و مورد چنین تصوراتی نمی‌توانستند قرار گیرند.

ملک‌الشعرا بهار، همان، جلد دوم، ص ۱۶۱.

۱۴۳. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۶۵.

۱۴۴. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۰.

۱۴۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۶۸.

۱۴۶. فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۲۶۸-۲۸۷.

۱۴۷. احمد کسروی، همان، ص ۲۴۸.

۱۴۸. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۷۳.

۱۴۹. مصطفی عبدالقادر النجار کشتی مظفری را از آن شیخ خزعل می‌داند (ص ۱۵۰) اما رضاخان در سفرنامه‌ی خود هیچ‌گونه اشاره‌ای به مالکیت کشتی نمی‌کند. دانسته نیست این مظفری، همان مظفری شیخ خزعل است یا اینکه مظفری دیگری است.

۱۵۰. فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۱۰۲-۱۰۳.

۱۵۱. همان، ص ۱۰۶.

۱۵۲. همان، ص ۱۱۹.

۱۵۳. فرج‌الله خان بهرامی، همان، صص ۱۱۶-۱۱۷.

۱۵۴. محمدعلی الداوود، همان، ص ۷۱.

۱۵۵. فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۱۶۹.

۱۵۶. همان، ص ۱۷۰.

۱۵۷. تعداد ۱۰۰،۰۰۰ نفر قشون شیخ خزعل را کسی تأیید نکرده است، بیشترین عددی که در منابع آمده ۴۰،۰۰۰ نفر است.

محمدعلی الداوود، همان، ص ۷۱.

۱۵۸. ملک‌الشعرا بهار؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران؛ جلد دوم، ص ۱۶۰.

۱۵۹. اقتباس از کتاب سری، صفحه ۱۹۰، سند ۱۹۱۶.

نقل از: فرج‌الله خان بهرامی، همان، ص ۲۴۲.
در این جا ذکر این نکته ضروری است که به دلیل فقدان کتاب یا نوشته‌ای از شیخ خزعل یا افراد وابسته به او در خصوص حوادث آن دوره، پژوهشگر تاریخ ناگزیر است برای تجزیه و تحلیل رویدادها و حوادث به نوشته‌های دیگران یا حتی دشمنان شیخ استناد جوید و قرائت خود را از لابلای سخنان و نوشته‌های آنها بیان کند.

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم، ص ۲۵۱.

۱۶۱. سلیمان فیضی، همان، ص ۲۹۸.

۱۶۲. فضل‌الله زاهدی در سال‌های جنگ اول جهانی به صفوف قشون قزاق پیوست، او از

سپهد زاهدی نقشه دستگیری شیخ را مثلاً طوری دیده بود که احتیاج به هیچ‌گونه خونریزی نباشد. از طرف زاهدی رسماً در محمره اعلام می‌شود که چون عده نظامیان مستقر در آنجا بیش از حد لزوم است باید چندین ستون از قوای موجود به اهواز بازگردند و در اجرای این تصمیم نزدیک به هفتادتن از سربازان را سوار همان کشتی که میرزا حسین‌خان موقرالملک به پاس خدمات سردار [رضاخان] به او تقدیم کرده بود و او هم به دولت ایران بخشیده بود می‌کنند. قرار می‌شود که کشتی نزدیک غروب لنگر بگیرد و حرکت کند. نظامی‌ها هورا کشان سوار کشتی می‌شوند و در حالی که ساکنان محمره این تخلیه نظامی را علامت تجدید قدرت خزعل تلقی می‌کنند، یک پاکت مهر و موم شده‌ای به دست یاور [سرگرد] مصطفی خان فرمانده نظامیان داده می‌شود با این پیغام که پس از اینکه سه مایل دریایی از محمره دور شد سر پاکت را باز و طبق دستور آن عمل کند. دستوری که به وی داده بودند این بود که به محض باز کردن پاکت و اطلاع از مضمون آن، حرکت کشتی را متوقف سازد و تمام چراغ‌های آن را خاموش کند و به تمام نظامیانی که در عرشه کشتی هستند امر به سکوت مطلق بدهد و سپس سر کشتی را دوباره به سوی محمره برگرداند و از سمت چپ رودخانه به سوی فیلیه حرکت کند و نرسیده به کشتی (IV) متعلق به خزعل، کشتی حامل سربازان را متوقف سازد. سپس خودش را به اتفاق هفت نظامی در زورقی نشسته وارد کشتی IV بشود، باقی دستورالعمل را خود حکمران نظامی یعنی سرتیپ زاهدی در عرشه کشتی به وی خواهد داد.

پس از انجام این مقدمات سرتیپ زاهدی در کشتی IV نزد شیخ خزعل می‌رود و برای اینکه او را کاملاً اغفال کند، می‌گوید: اجازه بفرمائید پیشکار مالیه حاضر شود تا تخمین نهایی وجوهی که شما از دولت و دولت از شما طلبکار است داده شود. پیشکار مالیه هم حاضر می‌شود، بی آنکه از سرتیپ زاهدی برای دستگیری خزعل کوچک‌ترین اطلاعی داشته باشد. خزعل شروع به صحبت می‌کند و می‌گوید پنج‌هزار لیره به حضرت سرتیپ و مبلغی هم به پیشکار می‌دهم به شرطی که مالکیت من را بر املاک و مستغلات متصرفی‌ام در خوزستان به تصدیق دولت برسانند و پنج هزار لیره دیگر هم می‌دهم تا شیخ عبدالحسن شیخ‌المشایخ جدید را از مقامش عزل نمائید و اگر حضرت سرتیپ حاضر به همکاری با من باشند که نقشه جدا ساختن ایالت را عملی و این ایالت را مستقل سازیم آن وقت با ورقه کتبی و امضای معتبر قول می‌دهم که نصف تمام مایملک خود را در عربستان [خوزستان] به ایشان ببخشم. زاهدی هم ظاهراً روی موافقت نشان می‌دهد. بیانات شیخ خزعل با تهدید ضمنی هم توأم بوده است، به این مضمون که عشایر عرب از نظامیان ایرانی راضی نیستند و حضور آنها در این سرزمین ممکن است به بعضی حوادث ناگوار بینجامد. پس از اینکه مدتی از این قبیل صحبت‌ها می‌کنند، سرتیپ می‌گوید: جناب شیخ از سیاست خسته شدیم. امر بفرمائید مطرب‌ها حاضر و رقاصه‌ها را که از بصره طلبیده‌اید حاضر شوند و اندکی ما را سرگرم کنند. مطرب‌ها حاضر می‌شوند و مجلس عیش و شب‌نشینی شروع می‌شود. ضمناً سرتیپ زاهدی به ساعت خود نگاه می‌کند و می‌بیند که موعد ورود نظامیان ایرانی به عرشه کشتی آی.وی نزدیک شده است، لذا به بهانه‌ای از اطاق خارج شده به سرگرد مصطفی‌خان و آن هفت نفری که وارد عرشه شده بودند می‌گوید: که من برمی‌گردم پیش خزعل و شما پشت سر من وارد شوید. بگوئید که در عبادان اتفاقاتی رخ داده و لازم است خود حضرت

رضاشاه را مورد تحسین قرار می‌داد و از رهبری پویای او ستایش می‌نمود.

ریچارد کاتم، همان، ص ۳۲۶.

۱۷۲. اصل نامه دست‌نویس به زبان فارسی نزد احمد خزعلی از خاندان شیخ موجود است.

مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۹۴.

۱۷۳. مصطفی عبدالقادر النجار، همان.

اصولاً پادشاه عراق همواره شیخ خزعل را رقیب خود می‌دانست و از آنجا که پیش از این، شیخ خود را کاندید پادشاهی عراق کرده بود، از این رو ملک فیصل همگام با انگلیسی‌ها از هرگونه سنگ‌اندازی در کار شیخ خزعل دریغ نمی‌کرد.

نگاه کنید به حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، ص ۲۵۷.

۱۷۴. حاج رئیس همان رئیس‌التجار است.

۱۷۵. حسین فردوست نیز ضمن تأیید این مطلب خاطر نشان می‌سازد که «فضل‌الله زاهدی طبق سفارش انگلیس‌ها، شیخ خزعل را به تهران آورد و تسلیم رضا کرد، در حالی که می‌توانست مدت زیادی در خوزستان مقاومت کند.»

ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد اول، ص ۷۷

۱۷۶. حسین خلف‌الشیخ خزعل، همان، جلد پنجم، ص ۲۵۲.

۱۷۷. محسن‌الامین؛ «اعیان‌الشیعة»؛ جلد ۲۹، ص ۲۲۳.

۱۷۸. انعام مهدی علی‌السلمان، همان، ص ۱۰۵.

۱۷۹. ویلیام تئودر استرنک نام کشتی تفریحی را (IVY) ذکر کرده است، همان، ص ۴۱۹.

۱۸۰. مصادف با شب ۱۹ آوریل ۱۹۲۵.

۱۸۱. مصاحبه مصطفی عبدالقادر النجار با عبدالمجید پسر شیخ خزعل در بصره.

۱۸۲. مصاحبه مصطفی عبدالقادر النجار با یوسف العلی‌الزبیدی در بصره.

۱۸۳. انعام مهدی علی‌السلمان، همان.

در اینجا لازم است به روایت روزنامه جبل‌المتین چاپ کلکته اشاره شود که در حقیقت همان روایت مصطفی عبدالقادر النجار و خانم انعام است، اما با جزئیات و تفصیل بیشتر. روزنامه جبل‌المتین پس از ذکر مخالفت شیخ خزعل با رفتن به تهران و درج پاسخ شیخ به رضاخان می‌نویسد:

شیخ خزعل پس از آن همه فرزندان و بستگان خود را برداشته به بصره (که در آنجا نخلستان‌های وسیع داشت) می‌رود و من مستقیم، شروع به تهدید دولت می‌کند که ایلات عرب خوزستان را به بصره می‌کوچانم، تجهیز قوا بکنم و قدرت از دست رفته خود را به زور پس می‌گیرم. سرتیپ فضل‌الله زاهدی چندباری شخصاً به بصره می‌رود و به تدریج سوءظن خزعل را رفع می‌کند و سرانجام به او پیغام می‌دهد که چون عازم تهران هستم میل دارم برای خداحافظی و همچنین برای مذاکرات نهایی به منظور اصلاح کارهایش در مرکز او را ملاقات نماید. شیخ خزعل فوراً رهسپار فیلیه می‌شود. در این اثنا سپهد زاهدی ابتدا دستور عقب‌نشینی نیروهای نظامی را از خوزستان داد و از اهواز عازم محمره شد. شیخ خزعل پس از بازگشت از بصره خواستار ملاقات با کنسول بریتانیا در اهواز شد تا در مورد فرمان صادره از طرف سپهد زاهدی جويا شود. کنسول بریتانیا مونی‌پنی، حرکت نیروهای نظامی به سوی محمره [به احتمال زیاد، اهواز درست است] به دستور زاهدی را تأیید کرد.

سرتیپ در آنجا حاضر باشند. پس از چند دقیقه عده‌ای دیگر وارد شوند و بگویند مأمورین برای اسکان عشایر بنی طرف به آن ناحیه عزیمت کند. من جواب می‌دهم بسیار خوب صبر کنید، بعد از صرف شام حرکت می‌کنیم. ضمناً لازم به تذکر است که همراهان سرگرد مصطفی خان به محض ورود به عرشه کشتی، چندتن از غلامان خزعل را که تنها خدمه مسلح کشتی بودند خلع سلاح کرده و آنها را در یکی از اتاق‌های کشتی بازداشت کرده بودند، صدای قیل و قال این عده در مقابل آوای چنگ و ساز و نغمه خوانندگان که در کشتی پیچیده بود به گوش کسی نرسیده بود. در این ضمن بقیه نظامیان ایرانی هم به تدریج از کشتی خود وارد کشتی خزعل می‌شوند و او وقتی به خود باز می‌آید که در محاصره کامل قوای دولتی قرار گرفته و هیچ راه فراری برایش باقی نمانده بود. در این موقع سرگردی دیگر به نام سرگرد قاسم خان با هفت تیر وارد اطاق می‌شود و به خزعل می‌گوید: شما تحت توقیف هستید و به موجب امریه‌ای که در دست دارم مأمورم شما را تحت‌الحفظ به تهران اعزام دارم. اجرای امر دولت حتمی است. چون و چرا موقوف. سپس شیخ عبدالحمید سردار اجل را که در اتاق تحتانی کشتی مخفی شده بود شبانه با اتومبیل به دزفول می‌فرستند. خزعل طبق معمول ایام گذشته که عادت کرده بود مأموران دولتی را همیشه با پول بخرد در راه به مصطفی خان فرمانده نظامیان وعده دو هزار لیره می‌دهد که او را فرار بدهد. ولی این تطمیع به جایی نمی‌رسد و شبانه وارد دزفول می‌شود. در آنجا دو خواهش از سرتیپ زاهدی می‌کند، یکی اینکه فرداشب در تاریکی او را به تهران حرکت دهند زیرا در روز روشن ممکن است مورد تحقیر و شماتت دشمنانش قرار گیرد، دیگر آنکه مسیر حرکتش را به تهران از بوشهر بیندازند.

غرض از پیشنهاد دوم این بود که چون مسافرت از عبادان تا بوشهر علی‌الرسم می‌بایست با نقلیه دریایی انگلیسی‌ها صورت گیرد، پیش خود فکر می‌کرد که مأموران آن دولت در بوشهر حتماً اقدامی برای نجاتش صورت می‌دهند. ولی هیچ‌کدام از این دو تقاضا پذیرفته نمی‌شود. شیخ را از راه دزفول و خرم‌آباد به تهران می‌فرستند.

روزنامه حیل‌المتین، چاپ کلکته به نقل از همان منبع، صص ۷۵۳-۷۵۷.

۱۸۴. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، صص ۲۹۶-۲۹۷

در خصوص ربودن شیخ خزعل روایت‌های مختلفی در کتاب‌ها آمده است. اما از آنجا که روایت النجار بر اساس مصاحبه با دو تن از حاضران در کشتی یعنی شیخ عبدالحمید فرزند شیخ خزعل و یوسف‌العلی الزبیدی محافظ شیخ بوده، آن را استوارتر از سایر روایت‌ها می‌دانیم، به خصوص اینکه روایت مزبور با روایت‌های شفاهی در منطقه مطابقت دارد. همچنین لازم به ذکر است روایت مزبور با نوشته‌های خانم انعام مهدی علی‌السلامان و آگاهی تنودر استرنک کامل شده است.

۱۸۵. انعام مهدی علی‌السلامان، همان.

۱۸۶. مصطفی عبدالقادر النجار، همان.

انعام مهدی علی‌السلامان، همان.

۱۸۷. ویلیام تنودر استرنک، همان، صص ۴۹۲

گفتنی است رضاخان به پیک لورین جهت ملاقات با شیخ و خوش‌آمدگویی اجازه نداد تا شیخ خزعل را ببیند. لورین این حرکت رضاخان را بی‌احترامی تلقی کرد و تهدید به

استعفا کرد. رضاخان نیز که عصبانیت لورین را دیده بود، کتباً از لورین عذرخواهی کرد و روابط آنها همچون گذشته دوستانه و مودت‌آمیز باقی ماند.

۱۸۸. پیل به لورین، تلگراف، شماره ۵، اهواز، ۷ ژانویه ۱۹۲۵، (F.O.) ۱۰۸۴۳/۳۷۱.

۱۸۹. منوچهر فرمانفرمایان؛ «از تهران تا کاراکس»، انتشارات نشر تاریخ ایران، صص ۴۵۳.

۱۹۰. مصطفی عبدالقادر در النجار، همان، صص ۲۹۷.

۱۹۱. انعام مهدی علی‌السلامان، همان، صص ۱۰۴.

۱۹۲. ویلیام تنودر استرنک، همان، صص ۴۱۷.

۱۹۳. ظاهراً کسروی به دلیل فساد و فسق و فجور زاهدی و رفتار ناشایستش با او اختلاف داشت. کسروی علت تعطیلی عدلیه و کنار کشیدن خود را بیشتر مخالفت حکمران نظامی سرتیپ زاهدی بیان کرده است. زاهدی حتی با افتتاح عدلیه در ناصری [اهواز] نیز مخالف بود.

احمد کسروی، زندگانی من، صص ۲۳۴ و ۲۳۲

۱۹۴. احمد کسروی؛ «افسران ما»؛ صص ۱۲-۱۳.

سخنان احمد کسروی مَهر تأییدی است بر نوشته‌های قبلی در باره‌ی فساد و زناکاری و هرزگی فضل‌الله زاهدی.

۱۹۵. فتح‌الله نوری اسفندیاری؛ «رستاخیز ایران»، صص ۱۶۴.

۱۹۶. نادره جلالی، همان، صص ۴۷.

۱۹۷. منوچهر ستوده؛ «جغرافیای تاریخی شمیران»، جلد اول، صص ۲۸۶.

۱۹۸. محسن الامین؛ «اعیان الشیعة»؛ جلد ۲۹، صص ۲۳۳.

هرچند که در این خصوص مدرک و سند معتبری دیده نشده است، اما اگر در نظر داشته باشیم که شیخ عبدالله پسر شیخ خزعل همان کسی بود که پدرش را متقاعد کرد که نیروهای دولتی از ایالت خارج شده‌اند و خزعل با توجه به صحبت‌های او از بصره به محمره آمد. انتصاب او به سمت حکمران اهواز بسیار قابل تأمل و سؤال‌برانگیز است و در شرایطی که شیخ خزعل در تهران زندانی بود و پسرانش عبدالحمید و عبدالکریم نیز در اسارت رضاخان بودند، چگونه عبدالله مورد تکریم قرار می‌گیرد.

۱۹۹. انعام مهدی علی‌السلامان، همان، صص ۱۰۸.

۲۰۰. امین لطفی، «دلیل البصره»، صص ۴۲۹.

۲۰۱. نادره جلالی، همان، صص ۴۸.

۲۰۲. ویلیام تنودر استرنک، همان، صص ۴۱۳.

۲۰۳. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، صص ۲۹۹.

۲۰۴. ویلیام تنودر استرنک، همان.

۲۰۵. سر پرسی لورین، همان، صص ۱۳۲.

یحیی دولت‌آبادی، همان، جلد چهارم صص ۳۲۷.

۲۰۶. سر پرسی لورین، همان، صص ۱۳۲.

۲۰۷. همان، صص ۱۳۳.

۲۰۸. منوچهر فرمانفرمایان؛ «از تهران تا کاراکس»؛ صص ۴۵۳-۴۵۴.

۲۰۹. جلال عبده؛ «چهل سال در صحنه قضایی...»؛ جلد اول، صص ۱۵۶-۱۵۹.

سرتیپ در آنجا حاضر باشند. پس از چند دقیقه عده‌ای دیگر وارد شوند و بگویند مأمورین برای اسکان عشایر بنی طرف به آن ناحیه عزیمت کند. من جواب می‌دهم بسیار خوب صبر کنید، بعد از صرف شام حرکت می‌کنیم. ضمناً لازم به تذکر است که همراهان سرگرد مصطفی خان به محض ورود به عرشه کشتی، چندتن از غلامان خزعل را که تنها خدمه مسلح کشتی بودند خلع سلاح کرده و آنها را در یکی از اتاق‌های کشتی بازداشت کرده بودند، صدای قیل و قال این عده در مقابل آوای چنگ و ساز و نغمه خوانندگان که در کشتی پیچیده بود به گوش کسی نرسیده بود. در این ضمن بقیه نظامیان ایرانی هم به تدریج از کشتی خود وارد کشتی خزعل می‌شوند و او وقتی به خود باز می‌آید که در محاصره کامل قوای دولتی قرار گرفته و هیچ راه فراری برایش باقی نمانده بود. در این موقع سرگردی دیگر به نام سرگرد قاسم خان با هفت تیر وارد اطاق می‌شود و به خزعل می‌گوید: شما تحت توقیف هستید و به موجب امریه‌ای که در دست دارم مأمورم شما را تحت‌الحفظ به تهران اعزام دارم. اجرای امر دولت حتمی است. چون و چرا موقوف. سپس شیخ عبدالحمید سردار اجل را که در اتاق تحتانی کشتی مخفی شده بود شبانه با اتومبیل به دزفول می‌فرستند. خزعل طبق معمول ایام گذشته که عادت کرده بود مأموران دولتی را همیشه با پول بخرد در راه به مصطفی خان فرمانده نظامیان وعده دو هزار لیره می‌دهد که او را فرار بدهد. ولی این تطمیع به جایی نمی‌رسد و شبانه وارد دزفول می‌شود. در آنجا دو خواهش از سرتیپ زاهدی می‌کند، یکی اینکه فرداشب در تاریکی او را به تهران حرکت دهند زیرا در روز روشن ممکن است مورد تحقیر و شماتت دشمنانش قرار گیرد، دیگر آنکه مسیر حرکتش را به تهران از بوشهر بیندازند.

غرض از پیشنهاد دوم این بود که چون مسافرت از عبادان تا بوشهر علی‌الرسم می‌بایست با نقلیه دریایی انگلیسی‌ها صورت گیرد، پیش خود فکر می‌کرد که مأموران آن دولت در بوشهر حتماً اقدامی برای نجاتش صورت می‌دهند. ولی هیچ‌کدام از این دو تقاضا پذیرفته نمی‌شود. شیخ را از راه دزفول و خرم‌آباد به تهران می‌فرستند.

روزنامه حیل‌المتین، چاپ کلکته به نقل از همان منبع، صص ۷۵۳-۷۵۷.

۱۸۴. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، صص ۲۹۶-۲۹۷

در خصوص ربودن شیخ خزعل روایت‌های مختلفی در کتاب‌ها آمده است. اما از آنجا که روایت النجار بر اساس مصاحبه با دو تن از حاضران در کشتی یعنی شیخ عبدالحمید فرزند شیخ خزعل و یوسف‌العلی الزبیدی محافظ شیخ بوده، آن را استوارتر از سایر روایت‌ها می‌دانیم، به خصوص اینکه روایت مزبور با روایت‌های شفاهی در منطقه مطابقت دارد. همچنین لازم به ذکر است روایت مزبور با نوشته‌های خانم انعام مهدی علی‌السلامان و آگاهی تنودر استرنک کامل شده است.

۱۸۵. انعام مهدی علی‌السلامان، همان.

۱۸۶. مصطفی عبدالقادر النجار، همان.

انعام مهدی علی‌السلامان، همان.

۱۸۷. ویلیام تنودر استرنک، همان، صص ۴۹۲

گفتنی است رضاخان به پیک لورین جهت ملاقات با شیخ و خوش‌آمدگویی اجازه نداد تا شیخ خزعل را ببیند. لورین این حرکت رضاخان را بی‌احترامی تلقی کرد و تهدید به

برخی تاریخ قتل شیخ را ۲۷ مارس ۱۹۳۶ می‌دانند.

(محمد قزوینی، «وفیات معاصرین»، ص ۴۲)
 برخی آن را ۲۶ ماه مه ۱۹۳۶ نوشته‌اند. (انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۱۰۹.
 برخی نیز آن را ۲۷ ژوئیه ۱۹۳۶ برابر با ۶ مردادماه ۱۳۱۵ مصادف با نهم جمادی‌الاولی سال
 ۱۳۵۵ دانسته‌اند. اطلاعات یومیه، شماره ۳۶.
 ویلیام تنوذر استرنک، تاریخ ۳۰ ماه مه ۱۹۳۶ را تاریخ وفات او ذکر کرده است (ص ۴۱۳).
 به استناد نوشته وزارت امور خارجه بریتانیا بر گزارش مرگ شیخ خزعل، تاریخ قتل او ۲۵
 مه ۱۹۳۶ (چهارم خرداد ۱۳۱۵) است. علی اصغر زرگر، همان، ص ۱۷۷.
 ۲۱۰. ویلیام تنوذر استرنک، همان، ترجمه فارسی، ص ۳۸۷، پی‌نوشت از صفاءالدین
 تبرائیان.

آقای تبرائیان منبع و مأخذ خود را در این نوشته ذکر نکرده‌اند، همچنین ایشان
 خاطر نشان شده‌اند که باغ فخرالسلطنه متعلق به شیخ خزعل بوده است.

۲۱۱. از این گروه رکن‌الدین مختاری و عباس بختیاری معروف به عباس شش انگشتی در قتل
 شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز شرکت داشتند. عباس بختیاری متخصص خفه کردن قربانیان
 بود. او با مهارتی که داشت، گلوی زندانیان بی‌دفاع را می‌گرفت و طوری فشار می‌داد که در
 معاینه جسد اثری مشاهده نشود. در جریان قتل شاهزاده نصرت‌الدوله فیروز، آنها به خانه
 نصرت‌الدوله رفتند، بعد از گفت‌وگوی مختصری، عباس بختیاری از پشت شاهزاده را بغل
 کرد و به زمین زد و آن دو نفر دیگر دست و پای او را گرفتند و لحظه‌ای نگذشت که دست و
 پایی زد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

محسن میرزایی؛ محاکمه صاحب‌منصبان جنایتکار شهربانی، ص ۱۲
 ۲۱۲. بر اساس اظهارات سلمان عبدالکریم نوه شیخ خزعل، عبدالله مقدادی رئیس سازمان
 اطلاعات و امنیت رضاشاه بود. انعام مهدی علی‌السلطان، همان، ص ۱۱۰
 ۲۱۳. جامی؛ «گذشته چراغ راه آینده»، ص ۱۴۹.

۲۱۴. به احتمال خیلی زیاد نحوه خفه کردن شیخ خزعل همانند خفه کردن نصرت‌الدوله
 فیروز بود و عباس بختیاری متخصص خفه کردن، همان‌گونه که نصرت‌الدوله را خفه کرد،
 به همان شیوه کار شیخ را تمام کرده بود.

۲۱۵. جامی، همان، ص ۱۵۰.

۲۱۶. حسن مرسلوند؛ «زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران، جلد اول صص ۳۳۱-۳۳۲.

۲۱۷. پروانده آبراهامیان، همان، ص ۱۸۸.

۲۱۸. همان، ص ۱۸۷.

۲۱۹. همان، ص ۱۸۸.

۲۲۰. علی اصغر زرگر؛ همان، ص ۱۷۷.

۲۲۱. انعام مهدی علی‌السلطان، همان.

در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که علی‌رغم درجه و اعتبار علمی کتاب آقای
 مصطفی عبدالقادر النجار (ص ۲۹۹-۳۰۰) و همچنین خانم مهدی علی‌السلطان (ص ۱۱۰)،
 آنها به استناد نوشته‌ی علی نعمه‌الحلو، نویسنده عراقی، شیوخ بنی‌طرف را عامل و مجری
 قتل شیخ خزعل می‌دانند، حال آنکه این سخن کاملاً غلط است و بنی‌طرف هیچ‌گونه نقشی

در قتل شیخ خزعل نداشتند، نه امر بودند و نه عامل.

علاوه بر این مصطفی عبدالقادر النجار، علت مرگ شیخ را تزریق آمپول سمی دانسته،
 که این سخن نیز نادرست است (همان صفحه).

۲۲۲. صفاءالدین تبرائیان، همان.

۲۲۳. شیخ عبدالحمید نیز در سال ۱۹۳۹ بطرز مشکوکی فوت کرده بود.

مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۲۹۷

۲۲۴. مصطفی عبدالقادر النجار، همان، ص ۳۰۱.

۲۲۵. همان.

۲۲۶. میخائیل سرکه یویچ ایوانف؛ «تاریخ نوین ایران»، ص ۶۵.

۲۲۷. فرج‌الله بهرامی (رضاخان پهلوی)، سفرهای رضاخان پهلوی، ص ۱۷۳.

منابع و مأخذ

کتاب چاپی

آبراهامیان، یرواند؛ «ایران بین دو انقلاب»؛ ترجمه: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، تهران، چاپ یازدهم، سال ۱۳۸۴ ش.

آرامش، احمد؛ «هفت سال در زندان آریامهر»؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، سال ۱۳۵۸ ش.

آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن؛ «الذریعة إلى تصانیف الشيعة»؛ جلد ۱۱، تهران، سال ۱۳۳۸ ش.

آیرون ساید؛ «خاطرات سری آیرون ساید - به انضمام ترجمه متن کامل شاهراه فرماندهی»؛ مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی و مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۲ ش.

ابن بطوطه، محمد بن عبدالله؛ «سفرنامه ابن بطوطه»؛ ترجمه محمد علی موحد، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول، تهران، ۱۳۶۱ ش.

ابن بطوطه؛ «رحلة ابن بطوطه (تحفة النظار في غرائب الأمصار وعجائب الأسفار)»؛ القاهرة، عام ۱۹۳۸ م.

ابن حوقل، ابی القاسم النصیبی، «صورة الأرض»؛ مكتبة الحياة، بیروت، عام ۱۹۹۲ م.
ابن خردادبه، ابی القاسم عبیدالله بن عبدالله؛ «المسالك والممالك»؛ طبع مطبعة بریل فی مدینه لیدن، سنة ۱۸۸۹ م.

ابن رسته، ابی علی احمد بن عمر؛ «الاعلاق النفیسة»؛ طبع فی مدینه لیدن، عام ۱۸۹۱ م.
ابن الفقیه، ابی عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق الهمدانی؛ «البلدان»؛ تحقیق، یوسف الهادی، عالم الكتاب، چاپ دوم، بیروت، سال ۲۰۰۹ م.

احمدی، حمید؛ «قومیت و قوم‌گرایی در ایران - از افسانه تا واقعیت»؛ نشر نی، تهران، سال ۱۳۷۸ ش.

استرنک، ویلیام تئودر؛ «حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان -

بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران ۱۳۰۴-۱۲۷۶ ش، ۱۹۲۵ - ۱۸۹۷ م؛ ترجمه: صفاءالدین تبرانیان، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ دوم، تهران، سال ۱۳۸۷ ش.

استرنک، ویلیام تنودر؛ «حکم‌الشیخ خزعل بن جابر»؛ ترجمه: عبدالجبار ناجی، انتشارات دارالعربیة للموسوعات، بیروت، سال ۲۰۰۶ م.

اعظام قدسی، حسن؛ «خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله ایران»؛ انتشارات ابوریحان، چاپ اول، سال ۱۳۴۹ ش.

افشار سیستانی، ایرج؛ «خوزستان و تمدن دیرینه آن»؛ دو جلد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۳ ش.

انصاری، مصطفی؛ «تاریخ خوزستان ۱۸۷۸-۱۹۲۵ (دوره خاندان کعب و شیخ خزعل)»؛ ترجمه محمدجوهر کلام، نشر شادگان، تهران، سال ۱۳۷۷ ش.

انطاکی، عبدالملکی؛ «الریاض المزهرة بین‌الکویت و المحمرة»؛ قاهره، سال ۱۳۲۵ قمری.

انطاکی، عبدالملکی؛ «الدرر الحسان فی منظورات و مدائح سموالشیخ خزعل خان»؛ قاهره، سال ۱۹۰۸ م.

انطاکی، عبدالملکی؛ «الآیات الصباح فی مدائح مولانا صاحب‌السمو امیرالکویت الشیخ مبارک باشا بن الصباح»؛ مصر - د.ت.

انطاکی، عبدالملکی؛ «توطئة الریاض الخزعلیة»؛ مصر، سال ۱۹۲۲، نسخه موجود در کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی - قم.

اوری، پیتر؛ «تاریخ ایران دوره پهلوی: از رضاشاه تا انقلاب اسلامی (از مجموعه تاریخ کمبریج)»؛ به سرپرستی پیتر اوری، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات: جامی، تهران، ۱۳۸۸ ش.

اوری، پیتر؛ «تاریخ معاصر ایران: از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اصلاحات ارضی»؛ ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، جلد سوم، مؤسسه عطایی، تهران، ۱۳۶۸ ش.

ایوانف، میخائیل سرگه پویچ؛ «تاریخ نوین ایران»؛ ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، انتشارات اسلوج، تهران، سال ۱۳۵۶ ش.

بامداد، مهدی؛ «شرح حال رجال ایران»؛ نشر زوار، باور، تهران، سال ۱۳۸۱ ش.

بختیاری، سردار اسعد؛ «خاطرات سردار اسعد بختیاری»؛ (به کوشش ایرج افشار)؛ ناشر اساطیر؛ تهران، ۱۳۷۲ ش.

براون، ادوارد؛ «انقلاب ایران»؛ ترجمه احمد پژوه، کانون معرفت، تهران، مهرماه ۱۳۳۸ ش.

البستانی، بطرس؛ «دائرةالمعارف الاسلامیة»، جلد دوم، بیروت، ۱۹۵۶ م.

البصیر، محمدالمهدی؛ «تاریخ القضية العراقیة»؛ جلد اول، بغداد، سال ۱۹۲۳ م.

بغدادی، صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق؛ «مراصداالاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع»؛ تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجلیل؛ بیروت، ۱۴۱۲ هـ ق (۱۹۹۲ م).

بهار، محمدتقی معروف به ملک‌الشعراى بهار؛ «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»؛ جلد اول و دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، سال ۱۳۶۳ ش.

بهرامی، فرج‌الله؛ «سفرهای رضاشاه پهلوی به خوزستان و مازندران»؛ به کوشش: هارون و هومن؛ انتشارات کمال اندیشه، تهران، سال ۱۳۸۷ ش.

بهنود، مسعود؛ «از سید ضیاء تا بختیار»؛ انتشارات جاویدان، جلد پنجم، تهران، سال ۱۳۷۱ ش.

بیل، المس گرترود؛ «فصول من تاریخ العراق القریب»؛ ترجمه جعفرالخیاط، بیروت، سال ۱۹۴۹ م.

پورکاظم، حاج کاظم؛ «نقش عشایر عرب خوزستان در جهاد علیه استعمار»؛ انتشارات آمد، سوسنگرد، سال ۱۳۷۵ ش.

پورکاظم، کاظم؛ «شیخ خزعل و امارت‌های عرب خوزستان»؛ انتشارات سرزمین خوز؛ سوسنگرد، سال ۱۳۸۲ ش.

پورکاظم، کاظم، «مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان»؛ ناشر: آمه، تهران، سال ۱۳۷۴ ش.

جامی؛ «گذشته چراغ راه آینده است»؛ ویراستار بیژن نیک‌بین، انتشارات نیلوفر، تهران، سال ۱۳۶۲ ش.

جزایری، سید عبدالله، متخلص به فقیر؛ «تذکره شوشتر»؛ کتاب‌فروشی صافی، اهواز، بی تا.

جلالی، نادره (به کوشش)؛ «سیاست بریتانیا در خلیج فارس - بررسی غائله شیخ خزعل»؛ ناشر: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران، سال ۱۳۷۹ ش.

الحسنی، عبدالرزاق؛ «الثورة العراقیة الکبری»؛ چاپ دوم، صیدا، سال ۱۹۶۵ م.

الحسینی، محسن الامین؛ «اعیان الشیعة»؛ جلد ۴۸، بیروت، سال ۱۹۶۰ م.

الحسینی، محسن الامین؛ «اعیان الشیعة»؛ جلد ۲۹، دمشق، سال ۱۹۴۸ م.

الحصری، ساطع؛ «البلاد العربیة والدولة العثمانیة»؛ قاهره، ۱۹۶۵ م.

الحلوی، علی‌نعمه؛ «امارة کعب العربیة فی المحمرة»؛ جلد سوم، چاپ اول، بغداد، سال ۱۹۶۹ م.

- زاده صفوی، رحیم؛ «اسرار سقوط احمدشاه»؛ به کوشش بهمن دهگان، نشر فردوسی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- الزركلى، خيرالدين؛ «الأعلام»؛ جلد دوم، مطبعة كوستاتوماس و شركاء، قاهره، سال ۱۹۵۴ م.
- زرگر، على اصغر؛ «تاريخ روابط سياسى ايران و انگليس در دوره رضاشاه»؛ ترجمه كاوه بيات، انتشارات پروين، تهران، سال ۱۳۷۲ ش.
- سايكس، سرپرسي؛ «تاريخ ايران»؛ جلد ۱ و ۲، ترجمه محمدتقى فخرداعى گيلانى، دنياى كتاب، تهران، سال ۱۳۶۳ ش.
- سپهر (مورخ الدوله)، احمدعلى؛ «ايران در جنگ بزرگ، ۱۹۱۸-۱۹۱۴»؛ بى نام، تهران، ۱۳۳۶ ش.
- ستوده، منوچهر، «جغرافياى تاريخى شميران»؛ ناشر: پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- سدیدالسلطنه بندرعباسى (کبابى)، محمدعلى خان؛ «سرزمین های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در صد سال پیش»؛ تصحیح: احمد اقتدارى؛ ناشر: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، سال ۱۳۸۶ ش.
- سیاح، حمید؛ «خاطرات حاج سیاح یا دوره ی خوف و وحشت»؛ به تصحیح سیف الله گلکار، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، تهران.
- سیادت، موسی؛ «تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان»؛ ناشر: آنزان، تهران، سال ۱۳۷۴ ش.
- سیادت، موسی؛ «تاریخ خوزستان از دوره ی افشاریه تا دوره ی معاصر»؛ ناشر: مؤلف، جلد اول و دوم، قم، سال ۱۳۷۹ ش.
- شکيبا، اسحاق؛ «نگاهی به تاريخ ماهشهر»؛ انتشارات نوید شیراز، سال ۱۳۸۶ ش.
- شهریور، احمد؛ «تاریخ ماه»؛ تهران، سال ۱۳۲۱ ش.
- شیخ الاسلامی، جواد؛ «افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران»؛ (مجموعه مقالات)، انتشارات کیهان، تهران، سال ۱۳۶۹ ش.
- الشیخ خزعل بن جابر؛ «الریاض الخزعلیة فی السیاسة الانسانیة»؛ به کوشش عبدالمجید البصرى البهبهانی، با مقدمه عبدالمسیح انطاکی، جلد اول، مصر، سال ۱۹۲۲ م.
- الشیخ خزعل، حسین خلف؛ «تاریخ الكويت السیاسی»؛ أربعة أجزاء، بیروت ۱۹۶۲-۱۹۶۵ م.
- صادقی تهران، محمد؛ «نگاهی به تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علماء و

- الحلو، على نعمة؛ «تاریخ الاهواز»، كتاب اول و دوم، دارالبصرى، بغداد، سال ۱۹۶۹ م.
- الحلو، على نعمة؛ «تاریخ الاهواز»؛ كتاب سوم و چهارم، مطبعة العزى الحديثة، نجف اشرف سال ۱۳۹۰ ق (۱۹۷۰ م).
- الحلو، على نعمة؛ «الاهواز قبائلها و أسرها (مسح ديموغرافى للإنسان العربى على ارض عربستان»؛ مطبعة الغرى، النجف، ۱۹۷۰ م.
- الحموى، شهاب الدين ابى عبدالله ياقوت الحموى الرومى البغدادى؛ «معجم البلدان»؛ مجلد الأول، مجلد الثانى، مجلد الثالث، مجلد الرابع، مجلد الخامس دارصادر، بيروت، عام ۱۳۹۷ ق (۱۹۷۷ م).
- الحميرى، ابو عبدالله محمد بن عبدالمنعم الصنهاجى؛ «الروض المعطار فى خبر الاقطار»؛ تحقيق: احسان عباس، الطبعة الثانية، مكتبة لبنان، سنة ۱۹۸۴ م.
- حيدرى، محسن؛ «حماسه جاويد - بررسى تحليلى واقعه ی جهاد عشایر خوزستان عليه استعمار انگليس در جنگ جهانى اول»؛ انجمن مفاخر فرهنگى کشور، خوزستان، سال ۱۳۷۵ ش.
- الخاقانى، على؛ «شعرالغرى»؛ جلد هفتم، نجف، سال ۱۹۵۵ م.
- خواججه نورى، ابراهيم؛ «بازيگران عصر طلايى»؛ بنگاه مطبوعاتى پروين، تهران، سال ۱۳۲۲ ش.
- الداوود، محمود على؛ «الخليج العربى و العلاقات الدولية»، جلد الأول، جامعة الدول العربية، القاهرة، ۱۹۶۰ م.
- دشتى، على؛ «پنجاه و پنج»؛ انتشارات اساطير، تهران، سال ۱۳۵۵ ش.
- دلدم، اسکندر؛ «زندگی پرماجرای رضاشاه»؛ چاپ خوش رنگ، تهران، سال ۱۳۷۱ ش.
- دولت آبادى، يحيى؛ «حيات يحيى»؛ نشر عطار تهران، سال ۱۳۶۴ ش.
- ذوقى، ايرج؛ «تاريخ روابط سياسى ايران و قدرت های بزرگ»؛ ناشر پاژنگ، تهران، سال ۱۳۶۸ ش.
- الذهبى، محمد بن احمد بن عثمان، «سير اعلام النبلاء»، مؤسسه الرسالة، بيروت، ۱۴۲۲ ق.
- الرشيد، عبدالعزيز؛ «تاريخ الكويت»؛ منشورات دار مكتبة الحياة، بيروت.
- رايت، دنيس؛ «ايرانيان در ميان انگليسى ها (صحنه هاى از تاريخ مناسبات ايران و بریتانيا)»؛ ترجمه؛ كريم امامى، نشر نو، تهران، سال ۱۳۶۵ ش.
- الريحانى، امين؛ «ملوك العرب»؛ الجزء الثانى (نجد - الكويت - عربستان - البحرين - العراق)، دارالجليل، الطبعة الثامنة، بيروت، سال ۱۹۸۷ م.

- مجاهدین اسلام؛ انتشارات دارالفکر، قم، سال ۱۳۷۱ ش.
- صایغ، انیس؛ «الهاشمیون و الثورة العربية الكبرى»؛ بیروت، سال ۱۹۶۶ م.
- صباحی، هوشنگ؛ «سیاست انگلیس و پادشاهی رضاخان»؛ ترجمه پروانه ستاری، انتشارات گفتار، تهران، سال ۱۳۷۹ ش.
- صدری افشار، غلامحسین - نسرین حکمی و نسترن حکمی؛ «فرهنگ نامه فارسی»؛ جلد اول، دوم، سوم، فرهنگ معاصر، تهران، سال ۱۳۸۸ ش.
- صفایی، ابراهیم؛ «زندگی نامه سپهبد زاهدی»؛ انتشارات علمی، تهران، سال ۱۳۷۳ ش.
- طبری، احسان؛ «اوضاع ایران در دوران معاصر»؛ بی جا، سال ۱۳۶۵.
- طرفی، حمید؛ «تاریخ سیاسی اجتماعی بنی کعب و جنگ آلبو ناصر با انگلیس و عثمانی»؛ ناشر نیلوفران، تهران، سال ۱۳۹۰ ش.
- طلوعی، محمود؛ «چهره ها و یادها»؛ نشر علم، تهران، سال ۱۳۸۱ ش.
- «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی»؛ مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران، سال ۱۳۶۹ ش.
- عاقلی، باقر؛ «رضاشاه و قشون متحدالشکل»؛ نشر نامک، جلد اول، تهران، سال ۱۳۷۷ ش.
- عامر، السیدعلی محمد؛ «المحمرة والوحدة العثمانية أو خدمة الدستور»؛ ترجمه الشیخ محمد صالح، مصر، سال ۱۳۲۹ ق.
- عباسی الطایبی، عباس؛ «قافلة الحب و الموت»؛ الدار العربية للموسوعات، بیروت، سال ۲۰۱۱ م.
- عبده، جلال؛ «چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان، خاطرات دکتر جلال عبده»؛ (به کوشش محمد تفرشی)، جلد اول، سال ۱۳۶۸ ش.
- العجلی، معن؛ «فی البصرة»؛ بغداد، ۱۹۴۸ م.
- العزازی، عباس؛ «عشائر العراق»؛ جلد چهارم، ناشر: الشریف الرضی، قم، سال ۱۳۷۰ ش.
- عزیزی، یوسف؛ «قبایل و عشایر عرب خوزستان»؛ ناشر، مؤلف، تهران، سال ۱۳۷۲.
- علم، اسدالله؛ «گفت و گوی من با شاه - خاطرات امیر اسدالله علم»؛ طرح نو، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- العمری، خیری امین، «شخصیات عراقیة»؛ جلد اول، بغداد، سال ۱۹۵۵ م.
- العیدروی، محمد حسین؛ «العلامات العربية - الايرانية في عهد الاسرة المازندرانية
- 1921-1971، دارالكتاب الحديث، القاهرة، ۲۰۰۲ م.
- غرابیة، عبدالکریم محمود؛ «مقدمة فی تاریخ العرب الحديث ۱۵۰۰-۱۹۱۸»؛ جلد الأول، دمشق، سال ۱۹۶۰ م.
- غنی، سیروس؛ «برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسی ها»؛ ترجمه حسین کامشاد، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۷ ش.
- فاتح، مصطفی؛ «پنجاه سال نفت ایران»؛ نشر علم، تهران، سال ۱۳۸۴ ش.
- فردوست، حسین؛ «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران»؛ ویراستار عبدالله شهبازی، ناشر: اطلاعات، تهران، سال ۱۳۸۹ ش.
- فرمانفرمائی، منوچهر؛ «از تهران تا کاراکاس»؛ نشر تاریخ ایران، جلد اول، تهران، سال ۱۳۷۳ ش.
- فیضی، سلیمان؛ «فی غمرة النضال»؛ بغداد، سال ۱۹۵۲ م.
- فیضی، سلیمان؛ «مذاکرت سلیمان فیضی»؛ دارالساقی، بیروت، سال ۱۹۹۸ م.
- فیلیبی، عبدالله؛ «تاریخ نجد و دعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب»؛ ترجمه: عمرالدیراوی؛ منشورات دارالمکتبة الأهلية؛ بیروت.
- قاسم، جمال زکریا، «الخليج العربي، دراسة لتاريخ الإمارات العربية ۱۸۴۰-۱۹۱۴ م»؛ قاهره، سال ۱۹۶۶ م.
- قربان پوردشتکی، خدابخش؛ «انگلیس و بختیاری ۱۸۹۶ - ۱۹۲۵ میلادی»؛ مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، سال ۱۳۸۹ ش.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود؛ «آثار البلاد و اخبار العباد»؛ ترجمه عبدالرحمن شرفکندی (هزار)، مؤسسه علمی اندیشه جوان، تهران، سال ۱۳۶۶ ش.
- القزوینی، زکریا بن محمد الرافعی؛ «التدوين في اخبار قزوين»؛ تحقیق عزیزالله العطاری، دارالکتب العلمية، بیروت، عام ۱۹۸۷ م.
- قیم، عبدالنبی؛ «فرهنگ معاصر عربی - فارسی»؛ انتشارات فرهنگ معاصر، چاپ دهم، تهران، سال ۱۳۸۹ ش.
- قیم، عبدالنبی؛ «پانصد سال تاریخ خوزستان و نقد کتاب تاریخ پانصدساله خوزستان کسروی»؛ نشر اختران، تهران، سال ۱۳۸۸ ش.
- کاتم، ریچارد، «ناسیونالیسم در ایران»؛ ترجمه احمد تدین، انتشارات کویر، تهران، سال ۱۳۷۱ ش.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون)؛ «اقتصاد سیاسی ایران»؛ ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، جلد دوم، نشر مرکز، تهران، سال ۱۳۷۲ ش.

کاظم‌زاده، فیروز؛ «روابط روس و انگلیس در ایران ۱۸۶۴-۱۹۱۴»؛ ترجمه منوچهر امیری، انتشارات جیبی، تهران، سال ۱۳۵۴ ش.

کرزن، جرج ناتانیل؛ «ایران و قضیه ایران»؛ ترجمه غلامحسین وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد دوم، تهران، سال ۱۳۵۰ ش.

کرمانی، ناظم‌الاسلام؛ «تاریخ بیداری ایرانیان»؛ انتشارات آگاه، تهران، سال ۱۳۶۲ ش.

کرمیار، صادق؛ «دشت‌های سوزان»، ناشر: کتاب نیستان، تهران، ۱۳۹۰ ش.

کرونین، استفانی؛ «ارتش و حکومت پهلوی» مترجم. غلامرضا علی بابایی، انتشارات خجسته، تهران، ۱۳۷۷ ش.

کسروی، احمد؛ «زندگانی من»؛ انتشارات بنیاد، میدان بهارستان، تهران، سال ۱۳۲۳ ش.

کسروی، احمد؛ «تاریخ پانصد ساله خوزستان»؛ انتشارات گام - پایدار، تهران، سال ۲۵۳۶ (۱۳۵۶ ش).

کعبی، عقیل حیوی ابودایم؛ «قبائل کمب - من الماء الى الماء»؛ مؤسسة البلاغ، بیروت، لبنان، سال ۲۰۰۷ م.

کی استوان، حسین؛ «سیاست موزانه منفی در مجلس چهاردهم»؛ جلد اول، انتشارات روزنامه مظفر، بهمن ۱۳۲۷ ش.

گارتویت، جین رالف؛ «تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری»؛ ترجمه سهراب امیری، نشر آزان، تهران، سال ۱۳۷۳ ش.

لاکور، ولتر؛ «الاتحاد السوفیتی والشرق الأوسط»؛ ترجمة لجنة من الأساتذة الجامعيين»؛ بیروت، ۱۹۵۵ م.

لطفی، امین؛ «دلیل البصرة»؛ طبعة الأولى، البصرة، عام ۱۹۵۴ م.

لنچافسکی، جورج؛ «رقابت روسیه و غرب در ایران»؛ ترجمه اسماعیل رانین، انتشارات جاویدان، تهران، سال ۱۳۵۲ ش.

لوریمر، ج. جی؛ «دلیل الخلیج»؛ القسم التاريخی، ترجمه: قسم‌الترجمه به دیوان امیرقطر، الطبعة الثانية، بیروت ج ۱، ج ۳، ج ۴، ج ۵، ج ۷.

المانع، عبدالجلیل؛ «مسیرة إلى قبائل الاهواز»؛ جلد اول، ناشر: الشریف الرضی، قم، سال ۱۳۷۲ ش.

لورین، سرپرسی؛ «شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان» (خاطرات سیاسی سرپرسی لورین وزیرمختار انگلیس در ایران)، بازنویسی از گوردون واترفیلد، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات فلسفه، تهران، سال ۱۳۶۳ ش.

مدنی، جلال‌الدین؛ «تاریخ سیاسی معاصر ایران»؛ دفتر انتشارات اسلامی، قم، بهمن ۱۳۶۱ ش.

مرسلوند، حسن؛ «زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران»؛ انتشارات الهام، جلد اول، تهران، سال ۱۳۷۴ ش.

مستوفی، حمدالله؛ «تاریخ گزیده»؛ به اهتمام: عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۹ ش.

مستوفی، عبدالله؛ «تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار» ۴ جلد، نشر زوار، تهران ۱۳۴۱ ش.

معتضد، خسرو؛ «حاج امین‌الضرب و تاریخ تجارت و سرمایه‌گذاری صنعتی در ایران»؛ انتشارات جان‌زاده، تهران، سال ۱۳۶۶ ش.

المقدسی، شمس‌الدین ابی عبدالله محمدبن احمدبن ابی بکر البناء الشامی المقدسی؛ «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم»؛ طبع فی مدینه لیدن، عام ۱۹۰۱ م.

معلوف، لویس؛ «المنجد فی اللغة والاعلام»؛ دارالمشرق؛ چاپ بیست و ششم، بیروت، ۱۹۸۰ م.

مقصودی، مجتبی؛ «تحولات قومی در ایران - علل و زمینه‌ها»؛ مؤسسه مطالعات ملی، تهران، سال ۱۳۸۰ ش.

مکی، حسین؛ «زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه قاجار»؛ انتشارات امیرکبیر، تهران، سال ۱۳۵۸ ش.

مکی، حسین؛ «تاریخ ۲۰ ساله ایران»؛ انتشارات علمی، چاپ سوم، تهران، سال ۱۳۶۱ ش.

ملیکف، ا.اس؛ «استقرار دیکتاتوری رضاخان در ایران»؛ ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات امیرکبیر، تهران سال ۱۳۵۸ ش.

مؤلف مجهول؛ «حدود العالم من المشرق الى المغرب»؛ تحقیق: یوسف الهادی، الدارالثقافية للنشر، قاهره، سال ۱۴۱۹ ق (۱۹۹۹ م).

مهدی علی‌السلیمان، انعام؛ «حکم‌الشیخ خزعل فی الاهواز» (۱۸۹۷-۱۹۲۵)، منشورات و توزیع دارالکندی - بغداد.

النبهانی، محمد بن خلیفه، «التحفه النبھانیة فی الجزيرة العربیة»؛ جلد ۹، چاپ دوم، قاهره، سال ۱۳۴۲ ق.

ناصرخسرو؛ «سفرنامه ناصرخسرو»؛ ترجمه یحیی‌الخشاب، تصدیر، د. عبدالوهاب عزام، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، عام ۱۹۴۳ م.

- نامی موسوی اصفهانی، میرزا محمد صادق؛ «تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده»؛ ناشر اقبال، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- النجار، مصطفی عبدالقادر؛ «التاریخ السياسي لإمارة عربستان العربية، ۱۸۹۷-۱۹۲۵، دارالمعارف»؛ القاهرة، سال ۱۹۷۰ م.
- النجار، مصطفی عبدالقادر؛ «التاریخ السياسي لعلاقات العراق الدولية بالخليج العربي»؛ بصره، ۱۹۷۵ م.
- النجار، مصطفی عبدالقادر؛ «عربستان خلال حكم الشيخ خزعل الكعبي ۱۸۹۷-۱۹۲۵ م، «الدار العربية للموسوعات»؛ بيروت، سال ۲۰۰۹ م (۱۴۲۹ ق).
- نجم الملك، عبدالغفار؛ «سفرنامه خوزستان»؛ به كوشش محمد دبیرسیاقي، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، سال ۱۳۴۱ ش.
- نظام السلطنه مافی، حسین قلی خان؛ «خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی»؛ به كوشش معصومه مافی و دیگران، باب اول و دوم؛ ناشر: نشر تاریخ ایران، چاپ دوم، تهران، سال ۱۳۶۲ ش.
- النقیسی، عبدالله فهد؛ «دورالشیعة فی تطور العراق السياسي الحديث»؛ بیروت، سال ۱۹۷۳ م.
- نظری، منوچهر، «رجال پارلمانی ایران، از مشروطه تا انقلاب»؛ انتشارات فرهنگ معاصر، تهران، سال ۱۳۸۸ ش.
- نوایی، عبدالحسین؛ «ایران و جهان»؛ مؤسسه انتشاراتی هما، جلد سوم، تهران، سال ۱۳۶۶ ش.
- الوردی، علی؛ «لمحات اجتماعية من تاریخ العراق الحديث»؛ بغداد ۱۹۷۸ م.
- نوری اسفندیاری، فتح الله؛ «رستاخیز ایران»؛ مدارک، مقالات و نگارش خارجی؛ «ناشر: سازمان برنامه و بودجه، تهران ۱۳۳۵ ش.
- وثوق، علی؛ «چهار فصل در تفنن و تاریخ»؛ بی نا، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- وزارت آموزش و پرورش؛ «تاریخ معاصر ایران»؛ جهت دانش آموزان سال سوم متوسط کلیه رشته ها به استثنای رشته های ادبیات و علوم انسانی، علوم و معارف اسلامی، تألیف سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش، ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی ایران، چاپ دوم، سال ۱۳۸۴ ش.
- هاردینگ، آرتور؛ «خاطرات سیاسی سر آرتور هاردینگ، - وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران در عهد سلطنت مظفرالدین شاه قاجار»؛ ترجمه: جواد شیخ الاسلامی، مرکز نشر

- دانشگاهی، تهران، سال ۱۳۶۳ ش.
- الهاشمی، طه؛ «حرب العراق» بغداد، سال ۱۹۶۹ م.
- الهاشمی، محمد؛ «الابطال الثلاثة» - الملك فيصل، الغازي مصطفى كمال، البهلوی رضاشاه؛ بغداد، سال ۱۹۳۷ م.

مقالات و مجلات

- سالنامه ی دنیا، از سال ۱۳۲۴ ش.
- اسدنیایا، میترا؛ «ایران، منهای انگیزه مقاومت»؛ روزنامه ایران، سال نهم، شماره ۲۵۸۳، چهارشنبه ۲۶ شهریورماه ۱۳۸۲ ش.
- برزگر، کیهان؛ «انقلاب اکبر و تأثیر آن در به قدرت رسیدن رضاخان»؛ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال سیزدهم، شماره ۱۳۷ و ۱۳۸، بهمن و اسفند ۱۳۷۷ ش.
- تکمیل همایون، ناصر؛ «بررسی موقع و منزلت زن در تاریخ ایران»؛ مجله فرهنگ و زندگی شماره ۱۹-۲۰.
- جواهر کلام، محمد؛ «فرجام شیخ خزعل»؛ کتاب خوزستان (۱)، بنیاد خوزستان شناسی، ناشر: سلمان، سایه هور، تهران، سال ۱۳۸۱ ش.
- شیخ الاسلامی، جواد؛ «انگلستان، تنها حامی رجال سرسپرده ایران بعد از انقلاب اکبر»؛ اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهارم، شماره ۳۶، خرداد و تیر ۱۳۶۹ ش.
- صوت الشعب؛ مقاله «شیخ خزعل و رضاخان با یادداشت هایی از محمدعلی همایون کاتوزیان»؛ سال دوم، شماره هجدهم، تهران، اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۱ ش.
- فقیه حقانی، موسی؛ «کودتای مارک دار»؛ فصل نامه تاریخ معاصر ایران، سال دوم، شماره پنجم، بهار ۱۳۷۷ ش.
- قیم، عبدالنبی؛ «نگاهی جامعه شناختی به زندگی و فرهنگ مردم عرب خوزستان»؛ فصل نامه مطالعات ملی، شماره هفتم، بهار ۱۳۸۰ ش.
- قیم، عبدالنبی؛ «از خاراکس تا خرمشهر»؛ مجله همشهری ماه، شماره ۷۵، خرداد ۱۳۹۰ ش.
- کتیرایی، محمود، «کتاب شناسی کسروی»؛ (طرح بسیار مقدماتی)، فرهنگ ایران زمین، جلد هجدهم، سال ۱۳۵۱ ش.
- کسروی، احمد؛ «افسران ماه»؛ بی نا، بی تا، زمستان ۱۳۲۳ ش.

لغة العرب (مجله)، العدد الرابع، بغداد، شوال ۱۳۲۹ ق (تشرين الاول ۱۹۱۱ م).
 مصطفوی نیا، محمدرضی؛ فرخیان، ایمان؛ «علم امام علی (ع) در شعر عبدالمسیح
 انطاکی»، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال هشتم، شماره ۳۰.
 میرزایی، محسن؛ «پرونده قتل شیخ خزعل»: روزنامه ایران، سال دهم، شماره ۲۸۳۹،
 پنجشنبه ۱۱ تیرماه ۱۳۸۳ ش.
 میرزایی، محسن؛ «محاکمه صاحب‌منصبان جنایتکار شهربانی»: روزنامه ایران، سال دهم،
 شماره ۲۸۲۹، پنجشنبه ۱۱ تیرماه، ۱۳۸۲ ش.
 نوذریور، علی؛ «بررسی سازمان قدرت جامعه عشایری عرب استان خوزستان»: مجله رشد
 علوم اجتماعی، سال دوم، تابستان سال ۱۳۷۰ ش.

منابع انگلیسی

- Arthur J. Barker; The Negleaed War Mesopotamia 1914-1918; London-1967
 Avery Peter; Modern Iran; London, 1965
 Birton Cooper Busch; "Britain and The Persian Gulf
 1864-1914", London-1964
 Hambly, Gavin. R. "The Pahlavi Autocracy: Reza shah, 1921-1946",
 Cambridge History of Iran, Vol. 7, Cambridge, Cambridge University Press,
 1991
 Lt. A.T. Wilson, A Precis of the Relations of the British Goverment with the
 tribes and Shaikhs of Arabistan (calcutta, 1912)
 Porey Sykes; "A History of Persia"; Vol, 2: London-1959
 Rose L. Greaves; Persia and Defence of India; London, 1959
 William Theodore Strunk, "The Reigm of Shaykh Khaz'l aibn Jabir and The
 Suppresion of the Prinicipally of Arabistan": A Study in British Imperialism
 in southwestern Iran, 1897-1925. Phd dissertation in The Department of
 History, Indiana, University, August, 1977
 Wilson Arnold: South West Persia, A Political officers Dairy 1907- 1914,
 Oxford - 1941